



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

سیدالهدایه شیخ شریعی

# إِمَامِيَّةٌ وَخِلَافَتُهَا

از دیدگاه کاتب ابن بیت و کاتب خلفا

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفاء

نویسنده:

سید اسدالله هاشمی شهیدی

ناشر چاپی:

اکرام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۷	امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفاء جلد ۲
۱۷	مشخصات کتاب
۲۳	فهرست مطالب
۴۴	بخش دهم: امامت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و تواتر روایات مبنی بر انتصابی بودن مقام امامت
۴۴	اشاره
۴۶	امامت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام
۴۶	تواتر روایات مبنی بر انتصابی بودن مقام امامت
۵۲	دلالت حدیث ثقلین بر خلافت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان دوازده گانه از ائمه اهل بیت علیهم السلام
۵۷	توضیح بیش تر در دلالت حدیث غدیر بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
۵۷	معنای کلمه «ولی» و «مولى» در لغت
۵۸	تعبیر به اولویت
۵۹	معنای اولی به تصرف
۶۰	اعتراف برخی از علمای اهل سنت بر دلالت حدیث غدیر بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
۶۰	اشاره
۶۱	۱- سبط ابن جوزی
۶۲	۲- حافظ گنجی شافعی
۶۲	۳- تقی الدین مقریزی
۶۳	۴- کمال الدین محمد بن طلحه شافعی
۶۴	۵- سعد الدین تفتازانی
۶۶	دلالت حدیث غدیر بر امامت امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت علیهم السلام
۶۹	عترت پیامبر صلی الله علیه و آله کیانند؟
۷۱	اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند؟
۷۲	مقام و منزلت والای اهل بیت علیهم السلام در قرآن و روایات

- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۳ ..... ۱. آیه «تطهیر» و فضیلت خاندان نبوی
- ۷۳ ..... اشاره
- ۷۴ ..... ۱. نظریه مفسران در تفسیر آیه
- ۷۵ ..... ۲. سخن لغت شناسان در معنای رجس
- ۷۶ ..... ۳. روایات وارده در شأن نزول آیه
- ۸۵ ..... ۴. گفتارهای بی اساس برخی از مفسران عامه در تفسیر آیه
- ۸۶ ..... پاسخ ما به آن ها
- ۹۰ ..... مقام «عصمت» ویژه پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است
- ۹۵ ..... همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از «مقام عصمت» بهره ای ندارند
- ۹۹ ..... آیه تطهیر دلیلی روشن بر عصمت و امامت اهل بیت علیهم السلام است
- ۹۹ ..... اشاره
- ۱۰۰ ..... ۲- آیه «مباهله» و فضیلت مباهله کنندگان
- ۱۰۶ ..... تصریح دانشمندان بزرگ اهل سنت به صحت روایات مباهله و تواتر آن
- ۱۰۷ ..... دلالت آیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام
- ۱۱۱ ..... تحریف روایات مباهله و ردّ و انکار آن از سوی برخی از مغرضان و متعصبان
- ۱۱۱ ..... اشاره
- ۱۱۲ ..... ۱- حذف تمام خبر مباهله از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۱۲ ..... ۲- نقل جریان مباهله و عدم اشاره به اصل مطلب
- ۱۱۲ ..... ۳- کتمان و خودداری از ذکر نام امام علیه السلام
- ۱۱۳ ..... ۴- تبدیل نام علی علیه السلام به لفظ دیگر
- ۱۱۳ ..... ۵- افزودن عایشه و حفصه به حدیث مباهله
- ۱۱۴ ..... ۶- حذف فاطمه زهرا علیها السلام از حدیث مباهله
- ۱۱۵ ..... موج تعصب و کینه توزی با اهل بیت رسوائی یک مفسر عالی مقام از اهل سنت
- ۱۱۶ ..... پاسخ به اظهارات بی اساس نویسنده مزبور
- ۱۱۶ ..... نقل روایات، مباهله منحصر به شیعه نیست

- کسانی که روایات مباحله را نقل کرده اند ..... ۱۱۶
- ناقلان روایات مباحله همگی مفسر و محدث و مؤرخ بوده اند ..... ۱۱۹
- اطلاق «صیغه جمع» بر «مفرد» در «قرآن کریم» در آیات زیادی آمده است ..... ۱۲۰
- لفظ جمع در آیه مباحله دلیل عظمت اهل بیت علیهم السلام است ..... ۱۲۵
- سخنان نویسنده «المنار» ایراد بر کلام خدا و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله در داستان مباحله است. .... ۱۲۸
- اشاره ..... ۱۲۸
- ۳-آیه «مودت» و پاداش مقام رسالت ..... ۱۳۲
- اشاره ..... ۱۳۲
- شأن نزول آیه ..... ۱۳۲
- روایات وارده در تفسیر آیه ..... ۱۳۵
- دوستی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام در روایات ..... ۱۳۹
- اشاره ..... ۱۳۹
۱. پایه و اساس اسلام حبّ اهل بیت علیهم السلام است ..... ۱۴۰
۲. دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام دوست داشتن رسول خدا صلی الله علیه و سلم است ..... ۱۴۰
۳. محبت و دوستی اهل بیت علیهم السلام به نشانه ایمان است ..... ۱۴۱
۴. روز قیامت از دوستی اهل بیت علیهم السلام می پرسند ..... ۱۴۳
۵. مودت اهل بیت علیهم السلام پاداش مقام رسالت است ..... ۱۴۴
۶. دشمن اهل بیت علیهم السلام در روز قیامت یهودی محشور می شود ..... ۱۴۴
۷. هر کس با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کند جایگاهش دوزخ است ..... ۱۴۴
۸. حبّ و ولایت اهل بیت علیهم السلام موجب نجات و رستگاری است ..... ۱۴۵
- دلالت آیه «مودت» بر امامت اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۵۱
- اشاره ..... ۱۵۱
۱. وجوب مودت مستلزم وجوب اطاعت است ..... ۱۵۱
۲. وجوب محبت مطلق، مستلزم افضلیت است ..... ۱۵۶
- بخشی از روایات وارده در فضایل اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۵۸
- اشاره ..... ۱۵۸

- ۱۶۰ ..... ۳. محبت مطلق ملازم با عصمت است
- ۱۶۱ ..... ایراد و اعتراض بعضی از مخالفان و پاسخ آن
- ۱۶۲ ..... آیات مربوط به پیامبران
- ۱۶۴ ..... آیات مربوط به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۶۷ ..... ایراد دیگر و پاسخ آن
- ۱۶۹ ..... یک ایراد و اعتراض دیگر و پاسخ آن
- ۱۷۴ ..... ابیاتی از «شافعی»
- ۱۸۱ ..... سخنان برخی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در رابطه با محبت اهل بیت علیهم السلام
- ۱۸۱ ..... ۱. فخر رازی
- ۱۸۳ ..... ۲. علامه آلوسی
- ۱۸۴ ..... ۳. ابوالحسن واحدی نیشابوری
- ۱۸۵ ..... ۴. آیه «صلوات» و درود خداوند و فرشتگان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام
- ۱۸۷ ..... استدلال ابن حجر مکی بر وجوب صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در تشهد
- ۱۹۰ ..... مقصود از «آل» چه کسانی است؟
- ۱۹۱ ..... سخنی درباره صلوات ناقص بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۹۴ ..... یک نکته مهم درباره «آل» و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۹۸ ..... پیشوایان دوازده گانه در منابع حدیثی اهل سنت
- ۲۰۰ ..... مفهوم حقیقی این روایات
- ۲۱۱ ..... برابری «اهل بیت» با پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم
- ۲۱۵ ..... عترت و اهل بیت علیهم السلام فقط و بزرگان خاندان پیامبرند
- ۲۲۳ ..... وجوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام
- ۲۲۵ ..... همدیف بودن اهل بیت با قرآن
- ۲۲۵ ..... ثبوت مرجعیت دینی اهل بیت
- ۲۲۵ ..... اشاره
- ۲۲۶ ..... اول: حدیث سفینه نوح
- ۲۲۸ ..... علت تشبیه اهل بیت به کشتی نوح



- ۲۲۸ ..... اشاره
- ۲۳۱ ..... دوّم: حدیث «أمان»
- ۲۳۱ ..... ألفاظ حدیث از منابع اهل سنت
- ۲۳۱ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... الف: مقصود از اهل بیت علیهم السلام
- ۲۳۴ ..... ب: محور اتحاد و وحدت
- ۲۳۶ ..... احادیث دیگر درباره مرجعیّت اهل بیت علیهم السلام
- ۲۳۶ ..... اشاره
- ۲۳۶ ..... ۱. علی علیه السلام «حبل الله» است
- ۲۳۷ ..... ۲. علی علیه السلام راهنمای امت است
- ۲۳۷ ..... ۳. علی ساقی حوض کوثر است
- ۲۴۰ ..... ۴. عبور از «صراط» بستگی به اجازه علی علیه السلام دارد
- ۲۴۱ ..... ۵. شرط پذیرش «توبه» ولایت اهل بیت علیهم السلام است
- ۲۴۲ ..... ۶. مقصود از تمشک به «حبل الله» تمشک به آل محمّد صلی الله علیه و سلم است
- ۲۴۳ ..... ۷. منظور از «نور خدا» در قرآن امامان اهل بیت اند
- ۲۴۴ ..... ۸. مراد از «أهل الذکر» در قرآن، ائمه علیهم السلام هستند
- ۲۴۸ ..... تصریح پیامبر صلی الله علیه و اله به امامت ائمه اثنی عشر از اهل بیت علیهم السلام
- ۲۸۰ ..... بخش یازدهم: در بیان انحصار امامت در دوازده امام معصوم از ائمه اهل بیت علیهم السلام
- ۲۸۰ ..... اشاره
- ۲۸۲ ..... امامت منحصر به دوازده امام معصوم از ائمه اهل بیت علیهم السلام است
- ۲۸۷ ..... ۱- گفتار شیخ صدوق (رحمه الله) در مسأله اعتقادات
- ۲۸۸ ..... ۲- گفتار علامه مسعودی در کتاب «مروج الذهب»
- ۲۹۱ ..... آیه اول: عصمت اهل بیت علیهم السلام
- ۲۹۱ ..... اشاره
- ۲۹۱ ..... شأن نزول آیه
- ۲۹۳ ..... عکس العمل رسول خدا صلی الله علیه و اله پس از نزول آیه تطهیر

- ۲۹۴ ..... استشهد ائمه اهل بیت علیهم السلام به آیه تطهیر
- ۲۹۵ ..... ۱- استشهد امیرالمؤمنین علیه السلام به آیه تطهیر
- ۲۹۷ ..... ۲- استشهد امام حسن مجتبی علیه السلام به آیه تطهیر
- ۲۹۸ ..... ۳- استشهد امام حسین علیه السلام به آیه تطهیر
- ۳۰۰ ..... ۴- استشهد امام سجاد علیه السلام به آیه تطهیر
- ۳۰۰ ..... ۵- استشهد امام صادق علیه السلام به آیه تطهیر
- ۳۰۰ ..... ۶- استشهد امام رضا علیه السلام به آیه تطهیر
- ۳۰۳ ..... آیه دوّم: در اخطار به نزدیکان و معزفی علی علیه السلام بعنوان وصی، وزیر، ولی امر و خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۰۷ ..... سخن ابو جعفر اسکافی درباره شایستگی علی علیه السلام برای خلافت
- ۳۰۸ ..... مناظره مأمون با اسحاق بن ابراهیم
- ۳۱۱ ..... وصیت و وصیت در لغت عرب قرآن و سنت
- ۳۱۴ ..... وصیت در میان امت های پیشین
- ۳۱۵ ..... ۱- شیث، وصی حضرت آدم علیه السلام
- ۳۱۶ ..... ۲- یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام
- ۳۱۶ ..... الف) یوشع بن نون در تورات
- ۳۱۷ ..... ب) یوشع بن نون در قرآن کریم
- ۳۱۸ ..... ج) یوشع بن نون در منابع اسلامی
- ۳۱۸ ..... ۳- شمعون، وصی حضرت عیسی علیه السلام
- ۳۱۸ ..... الف) شمعون در انجیل
- ۳۱۹ ..... ب) شمعون در منابع اسلامی
- ۳۲۰ ..... وصی در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۳۲۵ ..... وصیت در کتاب های امت های پیشین
- ۳۲۶ ..... خبری دیگر در تأیید وصیت از اخبار گذشتگان
- ۳۲۸ ..... بازگشت به وصیت و استدلال به آن بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۳۰ ..... وصیت در سخنان صحابه و تابعین
- ۳۳۰ ..... اشاره

- ۱- وصیت در سخنان ابوذر غفاری - ۳۳۰
- ۲- وصیت در سخنان مالک اشتر - ۳۳۱
- ۳- وصیت در سخنان عمرو بن حمق خزاعی - ۳۳۲
- ۴- وصیت در نامه محمد بن ابی بکر به معاویه - ۳۳۲
- ۵- وصیت در نامه عمرو بن العاص به معاویه - ۳۳۶
- ۶- وصیت در نامه ابن عباس به معاویه - ۳۳۶
- ۷- وصیت در نامه احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه - ۳۳۷
- ۸- وصیت در عهدنامه امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر - ۳۳۷
- ۹- وصیت در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج نهروان - ۳۳۷
- ۱۰- وصیت در خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام - ۳۳۸
- ۱۱- وصیت در خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام - ۳۳۹
- ۱۲- وصیت در نامه تسلیت شیعیان به امام حسین علیه السلام - ۳۳۹
- ۱۳- وصیت در خطبه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا - ۳۴۰
- ۱۴- وصیت در استدلال عبد الله بن علی عموی سفاح خلیفه عباسی - ۳۴۱
- ۱۵- وصیت در احتجاج نوه امام حسن علیه السلام بر خلیفه عباسی منصور - ۳۴۲
- ۱۶- وصیت در سخنان هارون الرشید خلیفه عباسی - ۳۴۲
- وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتب لغت و اشعار صحابه و تابعین - ۳۴۵
- ۱- در صدر اسلام - ۳۴۵
- ۲- وصیت در سروده های جنگ جمل - ۳۴۹
- ۳- وصیت در سروده های جنگ صفین - ۳۵۹
- ۴- وصیت در شعر مأمون خلیفه عباسی - ۳۸۰
- شهرت لقب «وصی» برای امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در طول قرن ها - ۳۸۲
- کوشش پیگیر مکتب خلفا در انکار و کتمان نصوص وصیت - ۳۹۴
- نخست - انکار وصیت - ۳۹۶
- احادیث عایشه دلیلی روشن بر ثبوت وصایت علی علیه السلام است - ۳۹۸
- وصیت را نمی توان انکار کرد - ۴۰۰

- الف) علی علیه السلام بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داد و کفن و دفن کرد ..... ۴۰۰
- اشاره ..... ۴۰۰
- ب) علی علیه السلام قرض های پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم را ادا کرد ..... ۴۰۷
- ج) علی علیه السلام طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بجای آن حضرت قربانی می کرد ..... ۴۱۱
- علت انکار وصیت از سوی عایشه ..... ۴۱۲
- عایشه از کشته شدن علی علیه السلام اظهار خوشحالی می کند ..... ۴۱۵
- سخنی از ابن ابی الحدید در کینه توزی عایشه با امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۴۱۷
- همکاری عایشه با «بنی امیه» و معاویه ..... ۴۲۶
- هدایای معاویه به ام المؤمنین عایشه ..... ۴۳۱
- دوگواه روشن بر ارتباط عایشه با حکومت امویان ..... ۴۳۳
- حدیثی از عایشه درباره عثمان ..... ۴۳۵
- اختلاف نظر عایشه با معاویه ..... ۴۳۷
- اشاره ..... ۴۳۷
- ۱-قتل حجر بن عدی ..... ۴۳۷
- ۲-کشته شدن محمد بن ابی بکر ..... ۴۴۰
- ۳-مرگ ناگهانی عبدالرحمن بن ابی بکر ..... ۴۴۵
- دوم- کتمان اخبار «وصیت» و تأویل و توجیه آن ..... ۴۵۱
- اشاره ..... ۴۵۱
- ۱-حذف بخشی از حدیث وصیت و تحریف آن ..... ۴۵۲
- ۲-حذف تمام روایت «وصیت» بدون اشاره به حذف آن ..... ۴۵۴
- ۳-حذف بخشی از سخنان صحابه بدون اشاره به حذف آن ..... ۴۵۶
- ۴-حذف تمام خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن ..... ۴۶۰
- ۵-حذف بخشی از خبر سیره صحابه و تحریف آن ..... ۴۶۲
- ۶-تأویل و توجیه معنای وصیت ..... ۴۶۴
- بررسی حدیث سلمان و تأملی در تأویل طبرانی ..... ۴۶۵
- و اما حکمت در پاسخ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سلمان از این قرار است ..... ۴۶۶

- ۴۶۷ ..... سرگردانی عالمی دیگر در معنای وصیت
- ۴۶۷ ..... اشاره
- ۴۷۱ ..... ۷- تضعیف روایات و راویان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۷۲ ..... سرزنش کسانی که «وصیت» را یاد آور شوند
- ۴۷۳ ..... نخست - از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۴۷۳ ..... اشاره
- ۴۷۴ ..... دوّم- از گروه تابعین
- ۴۷۶ ..... سوّم - از حاکمان مکتب خلفا و امامان مذاهب ایشان
- ۴۷۶ ..... چهارم- از مؤلفان که احادیث وصیت را روایت کرده اند
- ۴۷۹ ..... آیه سوم: ولایت و فرمانروایی علی علیه السلام در قرآن کریم
- ۴۸۰ ..... شأن نزول آیه
- ۴۸۴ ..... اشکالی که بر دلالت آیه کرده اند
- ۴۸۵ ..... معنای «ولی» در لغت عرب
- ۴۸۹ ..... معنای «ولی» در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۴۹۰ ..... اشکال دیگری بر دلالت آیه و پاسخ آن
- ۴۹۴ ..... ولایت و فرمانروایی علی علیه السلام در نصوص اسلامی
- ۴۹۵ ..... اول - حدیث منزلت و مسأله خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۹۶ ..... مقام و موقعیت علی علیه السلام در حدیث منزلت
- ۵۰۰ ..... اشکالی که بر دلالت حدیث منزلت کرده اند و پاسخ آن
- ۵۰۲ ..... حدیث منزلت در موارد دیگر غیر از جنگ تبوک
- ۵۰۴ ..... گفتار محمّد بن طلحه شافعی درباره حدیث منزلت
- ۵۰۶ ..... سخن ابن ابی الحدید در دلالت حدیث منزلت
- ۵۰۷ ..... دوم - حدیث شکایت و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به ولایت علی علیه السلام
- ۵۱۱ ..... بطلان خلافت خلفای سه گانه پیشین
- ۵۱۶ ..... سوم - ماجرای تبلیغ سوره براءت و عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام
- ۵۲۳ ..... آیه مباهله و اتحاد نفسانی علی علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

- احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم درباره یگانگی علی علیه السلام با آن حضرت ----- ۵۲۷
- آیه چهارم: در نزول آیه تبلیغ و نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مقام ولایت عهدی و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله ----- ۵۳۵
- داستان غدیر خم ----- ۵۳۹
- نزول آیه «إكمال» در روز غدیر خم ----- ۵۴۲
- تاجگذاری امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر ----- ۵۴۳
- افسانه خرافی «علی در ابر است» و اتهام به شیعه ----- ۵۴۵
- سحاب در منابع اهل سنت ----- ۵۴۵
- سحاب در منابع شیعه ----- ۵۴۷
- تبریک و تهنیت شیخین به امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر ----- ۵۴۸
- نزول عذاب بر حارث بن نعمان فهری ----- ۵۴۹
- آیه پنجم: امامت امامان اهل بیت علیهم السلام در قرآن ----- ۵۵۱
- منظور از لفظ امر و اولوا الامر ----- ۵۵۲
- اشاره ----- ۵۵۲
- الف. اولوالامر در واژه عرب ----- ۵۵۲
- ب. اولوالامر در عرف مسلمانان ----- ۵۵۴
- ج. اولوالامر در نصوص اسلامی ----- ۵۵۵
- اولی الامر چه کسانی هستند؟ ----- ۵۵۸
- گواهی احادیث بر مصداق اولی الامر ----- ۵۵۹
- منظور از «اولی الامر» دوازده امام معصوم از اهل بیت علیهم السلام است ----- ۵۶۲
- توضیح این حجر مکی درباره قرآن و عترت ----- ۵۷۲
- معرفی امامان با لفظ «متی» در احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم ----- ۵۷۵
- بخش دوازده: وجوب شناخت و معرفت امام معصوم علیه السلام ----- ۵۸۲
- اشاره ----- ۵۸۲
- وجوب شناخت و معرفت امام معصوم علیه السلام ----- ۵۸۴
- نتیجه شناخت و پیروی از امام ----- ۶۲۰
- بخش سیزدهم: لزوم وجود امام و نیاز جامعه به رهبری ----- ۶۲۲

- ۶۲۲ - ..... اشاره
- ۶۲۴ - ..... لزوم وجود امام و نیاز جامعه به رهبری
- ۶۲۵ - ..... خالی نبودن زمین از حجّت
- ۶۲۶ - ..... اما کتاب خدا (قرآن)
- ۶۲۸ - ..... الف: روایات اهل سنت
- ۶۲۹ - ..... ب: روایات شیعه
- ۶۳۰ - ..... و اما سنت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۶۳۲ - ..... و اما دلیل عقل
- ۶۳۷ - ..... الف) روایات مربوط به خلفاء و تعداد ائمه
- ۶۳۹ - ..... ب) روایات مربوط به اهل بیت علیهم السلام
- ۶۴۴ - ..... تصریح به امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام و تعداد ایشان در تورات
- ۶۴۴ - ..... نظریه شگفت انگیز ابن کثیر درباره بشارت تورات
- ۶۴۵ - ..... نتایج احادیث گذشته
- ۶۴۶ - ..... نظریه ابن حجر درباره خالی نبودن زمین از حجّت
- ۶۶۸ - ..... مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید درباره لزوم امام
- ۶۷۱ - ..... گفتگوی منصور بن حازم با امام صادق علیه السلام
- ۶۷۲ - ..... مناظره مرد شامی با اصحاب امام صادق علیه السلام
- ۶۷۸ - ..... سخنان هشام بن حکم در مجلس یحییای برمکی
- ۷۰۳ - ..... تکلیف شیعیان در زمان غیبت امام
- ۷۰۶ - ..... بخش چهاردهم: خلفای اثناعشر یا پیشوایان دوازده گانه در احادیث اسلامی
- ۷۰۶ - ..... اشاره
- ۷۰۸ - ..... خلفای اثناعشر یا پیشوایان دوازده گانه در احادیث اسلامی
- ۷۰۹ - ..... روایات بخش اول
- ۷۱۴ - ..... روایات بخش دوم
- ۷۱۶ - ..... اسامی مبارک دوازده امام در منابع اهل سنت
- ۷۲۲ - ..... نظریه برخی از دانشمندان اهل سنت درباره ۱۲ خلیفه

۷۳۳	گفتار علامه قندوزی درباره دوازده خلیفه
۷۳۳	اشاره
۷۳۵	مقصود و منظور روایات از ۱۲ خلیفه
۷۳۸	نتیجه بررسی های مباحث گذشته بطور خلاصه
۷۴۱	فهرست ها: جلد اول
۷۴۱	اشاره
۷۴۳	فهرست آیات
۷۶۱	فهرست انبیاء و معصومین علیهم السلام
۷۶۶	فهرست اسامی و القاب
۸۰۴	فهرست اماکن
۸۱۰	فهرست ها: جلد دوم
۸۱۲	فهرست آیات
۸۲۵	فهرست انبیاء و معصومین علیهم السلام
۸۳۰	فهرست اسامی و القاب
۸۶۶	فهرست اماکن
۸۷۰	فهرست منابع
۸۸۵	درباره مرکز



## امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفاء جلد 2

### مشخصات کتاب

پدید آورنده: هاشمی شهیدی اسدالله 1321 -

عنوان: امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفاء جلد دوم

تکرار نام پدیدآور: تالیف سید اسدالله هاشمی شهیدی

مشخصات نشر: قم، اکرام 1391

مشخصات ظاهری: 2 جلد جلد (2) 760 ص.

بها 400000 ریال

ISBN (\*): 978-600-6266-28-2

ISBN (2): 978-600-6266-27-5

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه

موضوع: امامت

موضوع: خلافت

موضوع: علی بن ابی طالب علیهما السلام، امام اول 23 قبل از هجرت-40ق. - اثبات خلافت

موضوع: امامت - احادیث

رده ی کنگره: 1391، 92 الف 2 ه- / BP 223/5

رده دیویی: 297/452

شماره ی مدرک: 2427686

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1



امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفاء

جلد دوم

تألیف:

سیّد اسدالله هاشمی شهیدی

ص: 3

پدید آورنده: هاشمی شهیدی اسدالله 1321 -

عنوان: امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا جلد دوم

تکرار نام پدیدآور: تالیف سید اسدالله هاشمی شهیدی

مشخصات نشر: قم، اکرام 1391

مشخصات ظاهری: 2 جلد جلد (2) 760 ص.

بها 400000 ریال

ISBN (\*): 978-600-6266-28-2

ISBN (2): 978-600-6266-27-5

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه

موضوع: امامت

موضوع: خلافت

موضوع: علی بن ابی طالب علیهما السلام، امام اول 23 قبل از هجرت-40ق.- اثبات خلافت

موضوع: امامت - احادیث

رده ی کنگره: 1391، 92 الف 2 ه- / BP 223/5

رده دیویی: 297/452

شماره ی مدرک: 2427686

نام کتاب: امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا (جلد 2)

نویسنده: اسدالله هاشمی شهیدی

نشر: انتشارات اکرام

نوبت چاپ : اول زمستان 91

شمارگان : 3000 نسخه

لیتوگرافی و چاپ: کوثر- نگین

قیمت: 40,000 تومان

شابک دوره : 2 - 28-6266-600-978

شابک جلد 2: 5 - 28-6266-600-978

مرکز پخش 1: دفتر مرکزی : قم خیابان ، معلم معلم ، 10 فرعی اول (دست راست) پلاک 21

تلفن: 7737102 - 7737792 - 0251 همراه: 09121519929

مرکز پخش 2: فروشگاه: قم خیابان صفاییه کوی 24 (ممتاز)، پلاک 65

تلفن: 7731263 - 77329693 - 0251 صندوق پستی: 1149-37135

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 4

بخش دهم: امامت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و تواتر روایات مبنی بر انتصابی بودن مقام امامت

امامت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام...19

تواتر روایات مبنی بر انتصابی بودن مقام امامت...19

دلالت حدیث ثقلین بر خلافت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان دوازده گانه از ائمه اهل بیت علیهم السلام...25

توضیح بیشتر در دلالت حدیث غدیر بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام...30

معنای کلمه «ولی» و «مولی» در لغت...30

تعبیر به اولویّت...31

معنای اولی به تصرّف...32

اعتراف برخی از علمای اهل سنت بر دلالت حدیث غدیر بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام...33

1- سبط ابن جوزی...34

2- حافظ گنجی شافعی...35

3- تقی الدین مقریزی...35

4- کمال الدین محمد بن طلحه شافعی...36

5- سعد الدین تفتازانی...37

دلالت حدیث غدیر بر امامت امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت علیهم السلام...39

عترت پیامبر صلی الله علیه و آله کیانند؟...42

اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند؟...44

مقام و منزلت والای اهل بیت علیهم السلام در قرآن و روایات...45

1. آیه «تطهیر» و فضیلت خاندان نبوی...46
1. نظریه مفسران در تفسیر آیه...47
2. سخن لغت شناسان در معنای رجس...48
3. روایات وارده در شأن نزول آیه...49
4. گفتارهای بی اساس برخی از مفسران عامه در تفسیر آیه...58  
پاسخ ما به آن ها...59
- مقام «عصمت» ویژه پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است...64  
همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از «مقام عصمت» بهره ای ندارند...68  
آیه تطهیر دلیلی روشن بر عصمت و امامت اهل بیت علیهم السلام است...71
- 2- آیه «مباهله» و فضیلت مباهله کنندگان...72  
تصریح دانشمندان بزرگ اهل سنت به صحّت روایات مباهله و تواتر آن...78  
دلالت آیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام...79  
تحریف روایات مباهله و ردّ و انکار آن از سوی برخی از مغرضان و متعصبان...83
- 1- حذف تمام خبر مباهله از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله...84
- 2- نقل جریان مباهله و عدم اشاره به اصل مطلب...84
- 3- کتمان و خودداری از ذکر نام امام علیه السلام...84
- 4- تبدیل نام علی علیه السلام به لفظ دیگر...85
- 5- افزودن عایشه و حفصه به حدیث مباهله
- 6- حذف فاطمه زهرا علیها السلام از حدیث مباهله...86  
موج تعصب و کینه توزی با اهل بیت علیهم السلام رسوائی یک مفسر عالی مقام از اهل سنت...87  
پاسخ به اظهارات بی اساس نویسنده مزبور...88



نقل روایات مباحله منحصر به شیعه نیست...88

کسانی که روایات مباحله را نقل کرده اند...88

ناقلان روایات مباحله همگی مفسّر و محدّث و مورّخ بوده اند...90

نویسنده «المنار» میان «مفهوم» و «مصدق» فرقی ننهاده است!...90

اطلاق «صیغه جمع» بر «مفرد» در «قرآن کریم» در آیات زیادی آمده است...91

لفظ جمع در آیه مباحله دلیل عظمت اهل بیت علیهم السلام است...96

3- آیه «مودّت» و پاداش مقام رسالت...103

ص: 6

روایات وارده در تفسیر آیه...106

دوستی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام در روایات...110

1. پایه و اساس اسلام حبّ اهل بیت علیهم السلام است...111

2. دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام دوست داشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله است...111

3. محبّت و دوستی اهل بیت علیهم السلام نشانه ایمان است...112

4. روز قیامت از دوستی اهل بیت علیهم السلام می پرسند...114

5. مودّت اهل بیت علیهم السلام پاداش مقام رسالت است...115

6. دشمن اهل بیت علیهم السلام در روز قیامت یهودی محشور می شود...115

7. هر کس با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کند جایگاهش دوزخ است...115

8. حبّ و ولایت اهل بیت علیهم السلام موجب نجات و رستگاری است...116

دلالت آیه «مودّت» بر امامت اهل بیت علیهم السلام...121

1. وجوب مودّت مستلزم وجوب اطاعت است...121

2. وجوب محبّت مطلق، مستلزم افضلیت است...126

بخشی از روایات وارده در فضایل اهل بیت علیهم السلام...128

3. محبّت مطلق، ملازم با عصمت است...130

ایراد و اعتراض بعضی از مخالفان و پاسخ آن...131

آیات مربوط به پیامبران...132

آیات مربوط به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله...134

ایراد دیگر و پاسخ آن...137

یک ایراد و اعتراض دیگر و پاسخ آن...139

آیاتی از «شافعی» و دیگران درباره دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام...144

سخنان برخی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در رابطه با محبت اهل بیت علیهم السلام...150

1. فخر رازی...150

2. علامه آلوسی...152

3. أبوالحسن واحدی نیشابوری...153

4. آیه «صلوات» و درود خداوند و فرشتگان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام...154

استدلال ابن حجر مکی بر وجوب صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در تشهد...157

مقصود از «آل» چه کسانی است؟...160

ص: 7

سخنی درباره صلوات ناقص بر رسول خدا صلی الله علیه و آله...161

یک نکته مهم درباره «آل» و اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله...163

پیشوایان دوازده گانه در منابع حدیثی اهل سنت...167

مفهوم حقیقی این روایات...169

برابری «اهل بیت» با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله...180

عترت و اهل بیت علیهم السلام فقط ویژگیان خاندان پیامبرند...184

و جوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام...192

همردیف بودن اهل بیت علیهم السلام با قرآن...194

ثبوت مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام...194

اول: حدیث سفینه نوح...195

علت تشبیه اهل بیت علیهم السلام به کشتی نوح...197

دوم: حدیث «آمان»...200

ألفاظ حدیث از منابع اهل سنت...200

الف: مقصود از اهل بیت علیهم السلام...203

ب: محور اتحاد و وحدت...203

ج: ادامه امامت اهل بیت علیهم السلام تا پایان جهان...204

أحادیث دیگر درباره مرجعیت اهل بیت علیهم السلام...205

1. علی علیه السلام «حبل الله» است...205

2. علی علیه السلام راهنمای امت است...206

3. علی علیه السلام ساقی حوض کوثر است...206

4. عبور از «صراط» بستگی به اجازه علیه علیه السلام دارد...209

5. شرط پذیرش «توبه» ولایت اهل بیت علیهم السلام است...210

6. مقصود از تمسک به «حبل الله» تمسک به آل محمد صلی الله علیه و آله است...211

7. منظور از «نور خدا» در قرآن امامان اهل بیت اند...212

8. مراد از «أهل الذکر» در قرآن، ائمه علیهم السلام هستند...213

تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت ائمه اثنی عشر از اهل بیت علیهم السلام...217

ص: 8

بخش یازدهم: در بیان انحصار امامت در دوازده امام معصوم از ائمه اهل بیت علیهم السلام

امامت منحصر به دوازده امام معصوم از ائمه اهل بیت علیهم السلام است... 251

1- گفتار شیخ صدوق (رحمه الله) در مسأله اعتقادات... 256

2- گفتار علامه مسعودی در کتاب «مروج الذهب»... 257

آیه اول:

عصمت اهل بیت علیهم السلام... 260

شأن نزول آیه... 260

عکس العمل رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه تطهیر... 262

استشهاد ائمه اهل بیت علیهم السلام به آیه تطهیر... 263

1- استشهاد امیرالمؤمنین علیه السلام به آیه تطهیر... 264

2- استشهاد امام حسن مجتبی علیه السلام به آیه تطهیر... 266

3- استشهاد امام حسین علیه السلام به آیه تطهیر... 267

4- استشهاد امام سجاد علیه السلام به آیه تطهیر... 269

5- استشهاد امام صادق علیه السلام به آیه تطهیر... 269

6- استشهاد امام رضا علیه السلام به آیه تطهیر... 269

آیه دوم: در اخطار به نزدیکان و معرفی علی علیه السلام بعنوان وصی، وزیر ولی امر و خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله... 272

سخن ابو جعفر اسکافی درباره شایستگی علی علیه السلام برای خلافت... 276

مناظره مأمون با اسحاق بن ابراهیم... 277

وصی و وصیت در لغت عرب قرآن و سنت... 280

وصیت در میان امت های پیشین... 283

1- شیث، وصی حضرت آدم علیه السلام... 284

2- یوشع بن نون وصیّ حضرت موسی علیه السلام... 285

الف) یوشع بن نون در تورات... 285

ب) یوشع بن نون در قرآن کریم... 286

ص: 9

- ج) یوشع بن نون در منابع اسلامی... 287
- 3- شمعون، وصی حضرت عیسی علیه السلام... 287
- الف) شمعون در انجیل... 287
- ب) شمعون در منابع اسلامی... 288
- وصی در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله... 289
- وصیت در کتاب های اتمهای پیشین... 294
- خبری دیگر در تأیید وصیت از اخبار گذشتگان... 295
- بازگشت به وصیت و استدلال به آن بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام... 297
- وصیت در سخنان صحابه و تابعین... 299
- 1- وصیت در سخنان ابوذر غفاری... 299
- 2- وصیت در سخنان مالک اشتر... 300
- 3- وصیت در سخنان عمرو بن حمق خزاعی... 301
- 4- وصیت در نامه محمد بن ابی بکر به معاویه... 301
- 5- وصیت در نامه عمرو بن العاص به معاویه... 305
- 6- وصیت در نامه ابن عباس به معاویه... 305
- 7- وصیت در نامه احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه... 306
- 8- وصیت در عهدنامه امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر... 306
- 9- وصیت در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج نهروان... 306
- 10- وصیت در خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام... 307
- 11- وصیت در خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام... 308
- 12- وصیت در نامه تسلیم شیعیان به امام حسین علیه السلام... 308



13- وصیّت در خطبۀ امام حسین علیه السلام در روز عاشورا...309

14- وصیّت در استدلال عبدالله بن علی عموی سفّاح خلیفۀ عبّاسی...310

15- وصیّت در احتجاج نوه امام حسن علیه السلام بر خلیفۀ عبّاسی منصور...311

16- وصیّت در سخنان هارون الرشید خلیفۀ عبّاسی...311

وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتب لغت و اشعار صحابه و تابعین...314

1 - در صدر اسلام...314

2- وصیّت در سروده های جنگ جَمَل...317

3- وصیّت در سروده های جنگ صفین...322

ص: 10

شهرت لقب «وصی» برای امام امیرالمؤمنین علی در طول قرن‌ها کوشش پیگیر مکتب خلفا در انکار و کتمان نصوص وصیت

نخست انکار وصیت

احادیث عایشه دلیلی روشن بر ثبوت وصایت علی است

وصیت را نمی توان انکار کرد

(الف) علی بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داد و کفن و دفن کرد..... 345 ب علی قرصهای پیغمبر اکرم له را.

ادا کرد ج) علی طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله الله بجای آن حضرت قربانی می کرد ..... 356

صَلَّى

علت انکار وصیت از سوی عایشه از کشته شدن یال ها اظهار خوشحالی می کند

سخنی از ابن ابی الحدید در کینه توزی عایشه با امیرالمؤمنین ...

همکاری عایشه با بنی امیه و معاویه

هدایای معاویه به ام المؤمنین عایشه

دو گواه روشن بر ارتباط عایشه با حکومت امویان

حدیثی از عایشه درباره عثمان

اختلاف نظر عایشه با معاویه

1 - قتل حجر بن عدی

2 کشته شدن محمد بن ابی بکر 3 - مرگ ناگهانی عبدالرحمن بن ابی بکر دوم کتمان اخبار وصیت» و تأویل و توجیه آن

1 - حذف بخشی از حدیث وصیت و تحریف آن 2 - حذف تمام روایت «وصیت بدون اشاره به حذف آن 3 - حذف بخشی از سخنان

صحابه بدون اشاره به حذف آن

4 - حذف تمام خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن

5 - حذف بخشی از خبر سیره صحابه و تحریف آن 6 - تأویل و توجیه معنای وصیت

بررسی حدیث سلمان و تأملی در تأویل طبرانی

واما حکمت در پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله خدام الله به سلمان از این قرار است.....

ص: 11

سرگردانی عالمی دیگر در معنای وصیت...411

7- تضعیف روایات و راویان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله...415

سرزنش کسانی که «وصیت» را یاد آور شوند...416

نخست- از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله...417

دوم- از گروه تابعین...418

سوم- از حاکمان مکتب خلفا و امامان مذاهب ایشان...419

چهارم- از مؤلفان که احادیث وصیت را روایت کرده اند...419

آیه سوم: ولایت و فرمانروایی علی علیه السلام در قرآن کریم...421

شان نزول آیه...422

اشکالی که بر دلالت آیه کرده اند...426

معنای «ولّی» در لغت عرب...427

معنای «ولّی» در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله...431

اشکال دیگری بر دلالت آیه و پاسخ آن...432

ولایت و فرمانروایی علی علیه السلام در نصوص اسلامی...436

اول - حدیث منزلت و مسأله خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام...437

مقام و موقعیت علی علیه السلام در حدیث منزلت...438

اشکالی که بر دلالت حدیث منزلت کرده‌اند و پاسخ آن...441

حدیث منزلت در موارد دیگر غیر از جنگ تبوک...443

گفتار محمد بن طلحه شافعی درباره حدیث منزلت...445

استدلال مأمون (خلیفه عباسی) به حدیث منزلت...447

سخن ابن ابی الحدید در دلالت حدیث منزلت...447

دوم - حدیث شکایت و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به ولایت علی علیه السلام...448

بطلان خلافت خلفای سه گانه پیشین...452

سوم - ماجرای تبلیغ سوره براءت و عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام...457

آیه مباحله و اتحاد نفسانی علی علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله...464

احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره یگانگی علی علیه السلام با آن حضرت...468

چگونه علی علیه السلام نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم و یا مانند آن حضرت است؟...472

ص: 12

آیه چهارم: در نزول آیه تبلیغ و نصب امیر المؤمنین علی علیه السلام به مقام ولایت عهدی و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله...476

داستان غدیر خم...480

نزول آیه «إكمال» در روز غدیر خم...483

تاجگذاری امیرالمؤمنین لیه السلام در روز غدیر...484

افسانه خرافی «علی در ابر است» و اتهام به شیعه...486

سحاب در منابع اهل سنت...486

سحاب در منابع شیعه...488

تبریک و تهنیت شیخین به امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر...489

نزول عذاب بر حارث بن نعمان فهری...490

آیه پنجم: امامت امامان اهل بیت علیهم السلام در قرآن...492

منظور از لفظ امر و اولوا الامر...493

الف. اولوالامر در واژه عرب...493

ب. اولوالامر در عرف مسلمانان...495

ج. اولوالامر در نصوص اسلامی...496

اولی الامر چه کسانی هستند؟...499

گواهی احادیث بر مصداق اولی الامر...500

منظور از «اولی الامر» دوازده امام معصوم از اهل بیت علیهم السلام است...503

توضیح ابن حجر مکی درباره قرآن و عترت...513

معرفی، امامان با لفظ «متی» در احادیث پیغمبر صلی الله علیه و اله...516

بخش دوازدهم: وجوب شناخت و معرفت امام معصوم علیه السلام

و جوب شناخت و معرفت امام معصوم عليه السلام... 525

نتیجه شناخت و پیروی از امام... 561

ص: 13

بخش سیزدهم: لزوم وجود امام و نیاز جامعه به رهبری

لزوم وجود امام و نیاز جامعه به رهبری...565

خالی نبودن زمین از حجّت...566

اما کتاب خدا (قرآن)...567

الف: روایات اهل سنت...569

ب: روایات شیعه...570

و اما سنت پیامبر صلی الله علیه و آله...571

و اما دلیل عقل...573

الف) روایات مربوط به خلفاء و تعداد ائمه...578

ب) روایات مربوط به اهل بیت علیهم السلام...580

تصریح به امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام و تعداد ایشان در تورات...585

نظریه شگفت انگیز ابن کثیر درباره بشارت تورات...585

نتایج احادیث گذشته...586

نظریه ابن حجر درباره خالی نبودن زمین از حجّت...587

مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید درباره لزوم امام...609

گفتگوی منصور بن حازم با امام صادق علیه السلام...612

مناظره مرد شامی با اصحاب امام صادق علیه السلام...613

سخنان هشام بن حکم در مجلس یحییای برمکی...619

تکلیف شیعیان در زمان غیبت امام...644

بخش چهاردهم: خلفای اثنا عشر یا پیشوایان دوازده گانه در احادیث اسلامی

خلفای اثنا عشر یا پیشوایان دوازده گانه در احادیث اسلامی...649



روایات بخش اول...659

روایات بخش دوم...655

اسامی مبارک دوازده امام در منابع اهل سنت...657

نظریه برخی از دانشمندان اهل سنت درباره 12 خلیفه...663

گفتار علامه قندوزی درباره دوازده خلیفه...674

ص: 14

مقصود و منظور روایات از 12 خلیفه...676

نتیجه بررسی های مباحث گذشته بطور خلاصه...678

فهرست ها

فهرست های جلد اول

فهرست آیات کریمه...683

فهرست انبیاء و معصومین علیهم السلام...693

فهرست اسامی و القاب...697

فهرست اماکن...712

فهرست های جلد دوم

فهرست آیات کریمه...717

فهرست انبیاء و معصومین علیهم السلام...725

فهرست اسامی و القاب...730

فهرست اماکن...745

فهرست منابع...747

ص: 15



## بخش دهم: امامت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و تواتر روایات مبنی بر انتصابی بودن مقام امامت

### اشاره

شامل:

حدیث ثقلین از منابع شیعه و اهل سنت

توضیحی درباره عترت و اهل بیت علیهم السلام

وجوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام

تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام

روایاتی از امامان معصوم علیهم السلام در مسأله امامت

ص: 17



## امامت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام

در بحث های گذشته مسأله امامت و خلافت را از دیدگاه قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد بررسی قرار داده و توضیح دادیم که امامت عهد و پیمان خدایی است و انتخاب و انتصاب امام به دست خداوند است و مردم در این باره هیچ گونه اختیاری ندارند.

همچنین عقاید و آراء پیروان مکتب خلفا را از دیدگاه کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تاریخ اسلامی ارزیابی نموده و به روشنی ثابت نمودیم که همه آن استدلال ها بر خلاف نص صریح قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سخنان امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه است.

اینک در بحثی که در پیش رو داریم پیش از آن که درباره امامت امامان معصوم علیهم السلام و انحصار امامت در وجود مقدس دوازده امام از اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله سخن بگوییم مسأله امامت را از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام تحت عنوان: «تواتر روایات مبنی بر انتصابی بودن مقام امامت» مورد بررسی قرار می دهیم و قسمتی از روایاتی را که در این باره از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده است بازگو می نماییم تا اهمیت مسأله امامت و انتصابی بودن آن از جانب خدا بر همگان روشن شود.

### تواتر روایات مبنی بر انتصابی بودن مقام امامت

روایاتی که درباره انتصابی بودن مقام امامت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام وارده شده و بیانگر آن است که امام باید از طرف خدا تعیین شده و به وسیله وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم معرفی گردد بسیار زیاد است و گرچه ما در فصول پیشین این کتاب قسمتی از آن ها را آورده ایم ولی در عین حال: در این جا نیز

برای روشن شدن اذهان بخش دیگری از آن‌ها را نقل می‌کنیم تا مطلب روشن تر شود.

و اینک به قسمتی از این روایات که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است توجه فرمایید

1 - مسلم در کتاب صحیح خود در حدیثی از زید بن ارقم روایت کرده که گفت:

یک روز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کنار برکه آبی که بین مکه و مدینه است و آن را «خُم» می‌گویند بپا خاست و خطبه خواند؛ حمد و ثنای خدای را به جا آورد و موعظه کرد آن گاه فرمود:

(... أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبُ. وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ تَقْلَيْنِ: أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتُّورُ. فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ... وَأَهْلُ بَيْتِي أَذَكَّرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. أَذَكَّرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي).

«... هان ای مردم! من هم بشری مانند شما هستم نزدیک است که قاصد پروردگارم (ملک الموت) بیاید و من او را اجابت کنم من در میان شما دو ذخیره گران بها را به جای می‌گذارم که یکی از آن‌ها کتاب خدا - قرآن - است که در آن هدایت و نور است. پس کتاب خدا را بگیرد و به آن چنگ زنید... و دیگری اهل بیت علیهم السلام من است. من خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیت...» (1)

2- ابوعیسی ترمذی در کتاب صحیح خود موسوم به «سنن» از «ابوسعید» و «اعمش» از طریق «حبيب ابن ابي ثابت» از «زید بن ارقم» روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ وَهُوَ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا). (2)

من در میان شما چیزی را به یادگار می‌گذارم که اگر بدان چنگ زنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو که مهم تر از دیگری است کتاب خدا - قرآن - است که رشته ای بر کشیده از آسمان به زمین است و دیگری عترت و اهل بیت علیهم السلام من است و این

ص: 20

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 450؛ کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی علیه السلام، ح 36، چاپ بیروت، دار الفکر؛ مسند احمد، ج 4، ص 366 و سنن دارمی، ج 2، ص 431

2- الجامع الصحیح، ج 5، ص 663 ح 3778، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

دو، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند. پس بنگرید بعد از من چگونه با آن ها رفتار خواهید کرد.

3 - حاکم نیشابوری در «مستدرک صحیحین» به سند خود از «ابو طفیل» از «زید بن ارقم» روایت کرده که گفت:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع باز می گشت در محل غدیر خم فرود آمد و دستور داد تا زیر درختان را از خار و خاشاک پاک کنند و آن گاه به ایراد خطبه پرداخت و فرمود:

گویا چنان می بینم که مرا - به سرای دیگر - فرا خوانده اند و من نیز اجابت کرده ام. من دو ذخیره نفیس و گران بها که یکی از آن ها از دیگری بزرگ تر است، در میان شما به یادگار می گذارم آن دو، کتاب خدای تعالی و عترت من است. پس بنگرید که بعد از من چگونه با آن ها رفتار خواهید نمود. زیرا این دو - ذخیره - هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند. سپس فرمود: خدای عزوجل مولای من است، و من مولای مؤمنانم آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَاٰهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ): هر کس که من مولای او، بوم این [علی علیه السلام] ولیّ (و سرپرست) اوست پروردگار! دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار» (1)

حافظ نسائی نیز این حدیث را در کتاب «خصائص» خود نقل نموده و در پایان آن آمده است که ابوظیفیل: گفت من به «زید» گفتم: آیا تو خودت این جملات را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدی؟ در جواب: گفت همه آن ها که در آن روز در سایه آن درختان، بودند هم آن حضرت را مشاهده کردند و هم سخنان آن جناب را به گوش خود شنیدند. (2)

4 - علی متقی در «کنز العمال» از طریق ابوظیفیل از «زید بن ارقم» روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنان خود فرمود:

«من برای هیچ پیغمبری از عمر جز نیمی از عمر پیامبری که پیش از او بوده است سراغ ندارم و من نزدیک است که به سرای دیگر دعوت شوم و اجابت نمایم. اینک از شما می خواهم که بگویند درباره من چه می اندیشید؟ همگان گفتند: خیر خواهی نمودی (و

ص: 21

1- مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 109.

2- خصائص نسائی، ص 21



اندرز دادی و از هیچ اقدامی فروگذار نکردی) فرمود آیا نه چنین است که شما به یکتایی خدا گواهی می دهید و محمد را بنده و فرستاده خدا می دانید و به بهشت و دوزخ و این که زنده شدن بعد از مرگ حق است اعتراف دارید؟ همگان گفتند آری فرمود و من هم همراه شما به همه آن ها شهادت می دهم.

سپس فرمود: آیا می شنوید؟ بدانید که من پیش از شما در کنار حوض [کوثر] قرار می گیرم و شما (در صحرای رستخیز) کنار حوض بر من وارد می شوید و عرض آن از فاصله بین «صنعا» و «بُصری» بیش تر است و در کنار آن ظرف های سیمین به عدد ستارگان گذاشته شده است. اینک بنگرید که بعد از من با دو ذخیره نفیس (ثقلین) چه خواهید کرد؟ پرسیدند: یا رسول الله! دو ذخیره نفیس و گران بهای شما چیست؟ فرمود: یکی کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست، پس از آن دست بر ندارید و موجبات گمراهی خویش را فراهم نکنید؛ و دیگری عترت من است و خدای مهربان و دانا به من اطلاع داده است که این دو ذخیره از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و من این مقام را برای آن ها از خدا درخواست کرده ام. پس بر این دو ذخیره پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آن ها عقب نمانید (و درباره آن ها کوتاهی نکنید) که به هلاکت می رسید و علم و دانشی به آن ها نیاموزید که آنان از شما داناترند. [آن گاه فرمود:] (مَنْ كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَيَّْ وَلِيُّهُمُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ) هر کس که من (به تصرف در امور) نسبت به او، از خود او سزاوارتر بودم بعد از من «علی» ولی او خواهد بود. خدایا آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن بدارد دشمن بدار» (1)

5- حافظ ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» و متقی هندی در «کنز العمال» و هیشمی در «مجمع الزوائد» و برخی دیگر از اعلام اهل سنت از «حذیفة بن اسید غفاری» روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود:

«... ای مردم! من پیش از شما از دنیا می روم و شما (در صحرای رستخیز)، کنار حوض بر من وارد می شوید هنگامی که نزد من می آیید از شما درباره دو ذخیره نفیس (ثقلین) پرسش خواهم نمود. پس بنگرید که بعد از من چگونه با آن ها رفتار خواهید کرد. ذخیره بزرگ تر یعنی کتاب خدای عزوجل وسیله ای است که یک طرف آن به دست خدا و

ص: 22

---

1- کنز العمال، ج 1، ص 188، ح 957 که در پایان گفته است این حدیث را طبرانی از ابو طفیل از زید بن ارقم روایت کرده است.

طرف دیگر آن به دست شماست، پس آن را محکم نگاه دارید تا گمراه نشوید و آن را تغییر ندهید؛ و ذخیره دیگر [که کوچک تر است] عترت و اهل بیت من است. و خدای مهربان دانا به من خبر داده است که این دو، ذخیره هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند». (1)

6- در روایات مکتب اهل بیت علیهم السلام آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن وصایای خود به «کمیل بن زیاد نخعی» فرمود:

«ذخیره کوچک تر ما [اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله] هستیم و ذخیره بزرگ تر [کتاب خدا] قرآن است و این مطلب را رسول خدا صلی الله علیه و آله در فلان روز و فلان روز به آن ها (اصحاب خود) گوشزد نمود و آنان را گرد هم فراهم آورد و ندای نماز جماعت داد و همه حاضر شدند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و فرمود: ای مردم! من از طرف پروردگارم - خدای تعالی - ادای رسالت می کنم و از جانب خود سخن نمی گویم پس هر کس که مرا تصدیق کند خداوند را تصدیق کرده است، و هر کس که خدا را تصدیق کند جایگاهش بهشت است و هر کس که مرا تکذیب کند خدای تعالی را تکذیب کرده است و هر کس که خدای تعالی را تکذیب کند سرانجامش آتش دوزخ است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به نزد خود فرا خواند و من از منبر بالا رفتم و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا پایین تر از خود قرار داد به گونه ای که سرم برابر سینه حضرتش بود و حسن و حسین علیهما السلام نیز در طرف راست و چپ آن حضرت بودند. سپس فرمود:

هان ای مردم! جبرئیل از طرف خدای عزوجل که پروردگار من و شماست به من فرمان داده است تا به شما اعلام کنم که قرآن «ذخیره بزرگ تر» است و این وصی من [علی علیه السلام] و دو فرزندم [حسن و حسین علیهما السلام] و اوصیای دیگری که از صلب اینان به وجود خواهند آمد، «ذخیره کوچک تر» است و هر کدام از آن ها دیگری را تأیید و تصدیق می نماید و پیوسته ملازم و مصاحب یکدیگرند و از همدیگر جدا نمی شوند تا این که (در روز رستخیز) به ملاقات خدای تعالی برسند و خداوند بین آن دو و بندگان حکم

ص: 23

---

1- حلیة الأولیاء، ج 1، ص 355، کنز العمال، ج 1، ص 189 - 188 ح 958 مجمع الزوائد، ج 9، ص 164 وج 1. 10، ص 363  
البداية والنهاية، ج 7، ص 362 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیة، تاریخ بغداد، ج 8، ص 442 و صواعق المحرقة، ص 44

7- و در یک حدیث دیگر که شیخ سلیمان قندوزی حنفی آن را در کتاب «ینایع المودّه» از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت نموده چنین آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّ كُتْمٌ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، فَتَعَلَّمُوا مِنْهُمْ وَلَا تَعَلَّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ وَلَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْهُمْ، وَلَوْ خَلَّتْ لَأَنْسَاخَتْ بِأَهْلِهَا ثُمَّ قَالَ:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ عَلَيَّ خَلْقِكَ لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتَكَ وَلَا تَضِلَّ أَوْلِيَاءَكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، أَوْلِيكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ لَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ الْعِلْمَ وَ الْحِكْمَةَ فِي عَقْبِي وَ عَقَبِ عَقْبِي، وَ فِي زَرْعِي وَ زَرْعِ زَرْعِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَاسْتَجِبْ لِي)

من در میان شما دو ذخیره نفیس و گران بها را به جای می گذارم کتاب خدا و عترت و اهل بیتم که اگر شما به آن ها تمسک جوئید هرگز گمراه نخواهید شد، این دو ذخیره نفیس از هم جدا نمی شوند تا زمانی که - در روز رستخیز - در کنار حوض - کوثر - بر من وارد شوند، پس از آن ها بیاموزید و به آن ها - چیزی - یاد ندهید که آن ها از شما داناترند و زمین هرگز از وجود آن ها خالی نخواهد ماند و اگر زمین از آنان خالی بماند ساکنانش را در کام خود فرو خواهد برد.

سپس فرمود: بارها! تو هرگز زمین را از وجود یک حجت برای مردم خالی نمی گذاری تا به وسیله او حجت تو باطل نشود و اولیاء تو پس از آن که آنان را هدایت نمودی گمراه نگردند. آن ها از نظر تعداد اندک اند ولی در پیشگاه خدا مقام و منزلت والایی دارند و من از خدا خواسته ام که علم و حکمت را در نسل و ذریه من قرار دهد و خداوند اجابت فرموده است. (2)

مؤلف: گوید حدیث «ثقلین» از احادیث بسیار مشهور و متواتر اسلامی است که علما و دانشمندان بزرگ اسلامی از شیعه و سنی صورت های مختلف آن را به طور گسترده ای در منابع حدیثی خود از پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی اسلام له له نقل کرده اند و با اینکه به صورت های

ص: 24

1- بشارة المصطفى، ص 58-59، چاپ، قم، بحار الانوار، ج 77، ص 277 و سفينة البحار، ج 1، ص 501 مآده (ثقل) باب الثاء بعده، القاف خبر، الثقلین چاپ، قم دار الاسوه  
2- ینایع المودّه، ج 1، ص 20 و در چاپ نجف، ص 23، باب 3.

مختلفی در کتب حدیث نقل شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دو یادگار نفیس و گران بهای خود گاهی «بلفظ» «ثقلین» و گاهی با لفظ «خلیفین» و گاهی با لفظ «امرین» یاد فرموده است با وجود، این همگی آن ها هدف واحدی را تعقیب می کنند و آن پیوند ناگسستی قرآن و عترت است که تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند. (1)

اینک برای این که به روشنی دریابیم که مقصود از عترت و اهل بیت علیهم السلام در حدیث «ثقلین» همان امامان دوازده گانه شیعه از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از نسل مطهر علی و فاطمه علیها السلام می باشند نخست درباره دلالت این حدیث «مستفیض» و «متواتر» که دلیل قاطع و محکمی بر خلافت و امامت آن برگزیدگان خداست سخن می گوئیم و سپس توضیحات جامع و کاملی را که «ابن طلحه شافعی» در کتاب «مطالب السؤل» درباره «عترت و اهل بیت» آورده است متذکر می شویم و آن گاه به بحث و بررسی حدیث مزبور و منزلت والای آن مقربان درگاه خدا می پردازیم و بخشی از آیات و روایاتی را که در مورد شرافت و عظمت و مقام بلند آنان رسیده است یادآور می شویم، تا مسأله انتصابی بودن مقام امامت بطور مستدل و برهانی روشن شده و جای هیچ گونه ابهام و ایراد و اعتراض برای کسی باقی نماند

### **دلالت حدیث ثقلین بر خلافت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان دوازده گانه از ائمه اهل بیت علیهم السلام**

حدیث معروف و مشهور «ثقلین» که بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل سنت آن را از طرق فراوانی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و ما نیز برخی از آن ها را از مهم ترین منابع حدیثی ایشان نقل نمودیم از جمله ادله محکم و حجت های استواری است که بدون هیچ شک و شبهه بر خلافت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان دوازده گانه از ائمه اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد، زیرا

ص: 25

---

1- این حدیث دارای اسناد و مدارک فراوانی است و صورت های مختلف آن در این کتاب ها دیده می شود بحار الانوار، ج 23، ص 147 - 152؛ تفسیر در المنثور، ج 2، ص 60 ینابیع الموده، ج 1، ص 20؛ غایة المرام، ص 217 - 234، صواعق المحرقة، ص 135 و در یک چاپ دیگر ص 149 جهت آگاهی بیش تر درباره این حدیث متواتر و اسناد فراوان آن از طریق اهل سنت به کتاب پر ارج «عبقات الانوار» مجلدات «حدیث ثقلین» و تعالیق احقاق الحق، ج 9، ص 309 - 375 مراجعه فرمایید.

اولاً - سند این حدیث در کمال صحت و قوت است و از احادیث صحیح، مستفیض و متواتر است که گروهی از بزرگان و مشاهیر صحابه آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند و علامه «مناوی» در «فیض القدر» گوید: که «سمهودی» گفته است: حدیث ثقلین را عده ای بیش از بیست نفر از صحابه پیغمبر نقل کرده اند (1) و ابن حجر مکی نیز در کتاب «صواعق» خود گفته است که: حدیث ثقلین به طرق زیادی از بیست و اندی صحابی نقل شده است. (2)

و ثانیاً - دلالت آنهم مانند سندش در کمال قوت و نهایت درجه وضوح و روشنی است و با توجه به شواهد و قرائن و تعبیراتی که در مقدمه حدیث مزبور آمده است مانند این که، پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است: «من هم بشرم و نزدیک است قاصد پروردگار بیاید و من او را اجابت نمایم» و یا این که فرموده است: «ای مردم! من پیش از شما از دنیا می روم» و یا این که فرموده است: «من در میان شما دو ذخیره نفیس و گران بها را بجای می گذارم» و یا این که فرموده است: «من در میان شما دو اثر گران بها را باقی می گذارم» و یا این که فرموده است: «من در میان شما دو جانشین» از خود به یادگار می گذارم که یکی کتاب خدا [قرآن] است و دیگری عترتم که اهل بیت من است» و یا این که فرموده است: «ذخیره بزرگ تر کتاب خدا و ذخیره کوچک تر عترت و اهل بیت من است» و یا این که فرموده است: «بنگرید پس از من چگونه با آن ها رفتار خواهید کرد» و یا اینکه فرموده است: «بر آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید» و یا این که فرموده است: «دانشی به آنان یاد ندهید که آنان از شما داناترند» همه این ها نشان دهنده این واقعیت است که عمر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بسر آمده و رحلت آن جناب نزدیک شده و در حالی بوده است که می بایست خلیفه و جانشین خود را تعیین کند.

به همین منظور رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درنگ را روا ندانسته و پس از بازگشت از «حجّة الوداع» در کنار «غدیر خم» در میان اصحاب خود به پا خاسته و به ایراد سخن پرداخته و پس از حمد و ثنای خداوند و اندرزهای لازم آن چه را که موجب دوام و بقاء دین مبین اسلام بوده در شکل «ثقلین» یا «امرین» و یا «خلیفتین» برای حاضران بیان داشته و کتاب خدا و اهل بیتش را به جانشینی خود معرفی فرموده و عترت طاهره

ص: 26

1- فیض القدر، ج 3، ص 14.

2- صواعق المحرقة، ص 150

خویش را قرین قرآن و قرین اهل بیت علیهم السلام قرار داده و به مردم فهمانیده است که اینان داناتر از همه مردمانند و کسی حق تقدّم بر آنان را ندارد و به هیچ وجه کسی نمی تواند بر آنان پیشی بگیرد و هیچ کس هم نمی تواند از فرمان آن ها سرپیچی نماید.

پس وقتی که از مجموع شواهد و قرائن به دست آمد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کتاب خدا و عترت و اهل بیتش را خلیفه و جانشین خود قرار داده و این دو ذخیره گران قدر را در میان امت اسلامی به یادگار گذاشته و در رابطه با «ذخیره بزرگ تر و کوچک تر» و تمسک به آن دو یادگار گران بار را به امت توصیه و سفارش اکید فرموده است، شکی نیست که با آن همه سفارش و تأکید هم خلافت و امامت امیر مؤمنان از میان خاندانش - به خصوص برای او - ثابت می شود و هم خلافت و امامت «ائمۀ اثنی عشر» از عترت و اهل بیت علیهم السلام، محرز و مسلم می گردد.

اما خلافت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام به دلیل موقعیت خاصی است که آن حضرت در میان اهل بیت علیهم السلام نبوی داشته و افضل و اعلم از دیگر خاندان پیغمبر و داناترین فرد عترت طاهره به شمار می رفته است و تا زمانی که علی علیه السلام در حال حیات بوده هیچ یک از خاندان، نبوت ادعای منصب خلافت و امامت را نکرده است و علاوه بر این از میان اهل بیت علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به جانشینی خود برگزیده و ایشان را همتای قرآن و در کنار کتاب الهی قرار داده است تنها کسی که معین و مشخص بوده و ویژگی خاصی با «حدیث ثقلین» داشته و روز «غدیر خم» منحصر به اعلام ولایت و رهبری او بوده است علی بن ابی طالب علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکارا به طوری که همه او را مشاهده کنند و وی را بشناسند به همگان معرفی نموده و با این جمله تاریخی که درباره او فرموده است: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً)، خلافت و ولایت و امامت حضرتش را به عموم حاضران اعلام فرموده و جای هیچ گونه شک و تردید و دودلی را در مورد امامت آن ولی بزرگ خدا برای احدی از آحاد امت باقی نگذاشته است.

و شگفت آور است که: برهان الدین حلبی در کتاب «انسان العیون» معروف به «سیره حلبیه» می نویسد:

از «نووی» پرسیدند: آیا از این گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده است: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً) این معنا استفاده می شود که علی - کرم الله وجهه - در مورد امامت، بر ابوبکر و

عمر، اولویت دارد؟ پاسخ داد که این جمله دلالت بر این مطلب ندارد! بلکه معنای این جمله در نزد علمایی که اهل فن و حدیث می باشند و در تحقیق این مطلب مورد اعتمادند این است که هر کس که من یاور و دوست و محبّ او بودم، علی [علیه السلام] نیز چنین است» (1)

تردید نیست که این پاسخ سر به هوا جز تحکم و زورگویی و تعصب کور و کر جاهلی و انکار حق و حقیقت و پایین آوردن مقام شامخ نبوت و محبت فوق العاده به شیخین (ابوبکر و عمر) و ردّ گفتار خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله چیز دیگری نیست.

زیرا: در بسیاری از متون «حدیث ثقلین» که عده زیادی از مشاهیر اعلام و دانشمندان بزرگ و محدثان معروف اهل سنت آن را در کتب روایی خود آورده اند چنین آمده است که پیامبر گرامی اسلام در ضمن خطابه تاریخی خود در روز غدیر خم خطاب به حاضران فرمود

(أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَىٰ، قَال: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا بَلَىٰ قَالَ فَهَذَا وَلِيُّي مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ اللَّهُمَّ عَادِ مَنْ عَادَاهُ). (2)

آیا من نسبت به [امور] مؤمنان از خود ایشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: چرا. فرمود: آیا من نسبت به هر فرد با ایمانی سزاوارتر از خود او نیستم؟ گفتند: آری. [پس به علی علیه السلام اشاره نموده و] فرمود: (فَهَذَا وَلِيُّي مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ) این شخص ولی (و سرپرست) کسی است که من مولای او هستم. خدایا! آن کس که او را دوست دارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن بدارد دشمن بدار

و در بعضی از طرق حدیث مزبور آمده است که فرمود:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَمَنْ كُنْتُ فَهَذَا مَوْلَاهُ-يعنى عليا! عليه السلام-اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ) (3)

هان ای مردم! خدای تعالی مولای من است و من مولای مؤمنانم، و من به (تصرف در امور مؤمنان) از خود ایشان سزاوارترم پس هر کس که من مولای او بودم این شخص -

ص: 28

1- سیره حلبی، ج 3، ص 340 چاپ بیروت، دار المعرفه

2- سنن ابن ماجه، ج 1، ص 43، ح 116.

3- صواعق المحرقة، ص 43 چاپ مكتبة القاهرة، مجمع الزوائد، ج 9، ص 164، كنز العمال، ج 1، ص 188، ح 958

یعنی علی علیه السلام مولای اوست خدایا آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن بدارد، دشمن بدار.

و در یک روایت دیگر آمده است که فرمود:

( أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى قَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَوْلَاكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاً إِنَّنِي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ بَايَدِكُمْ وَأَهْلَ بَيْتِي).

(1)

ای مردم! آیا شما گواهی نمی دهید که خدای تعالی پروردگار شماست؟ گفتند: چرا. فرمود آیا گواهی نمی دهید که خدا و پیامبرش نسبت به شما از جانتان به خودتان سزاوارترند و خدا و رسولش مولی و سرپرست شمایند؟ گفتند: آری. فرمود: بنابراین هر کس که من مولای او بودم اکنون این علی مولای اوست و من در میان شما اثری را به یادگار گذاردم که اگر بدان متمسک شوید هرگز پس از من گرفتار گمراهی نخواهید شد، یکی کتاب خداست که در اختیار شماست و دیگری اهل بیت من است (2)

از این روایات به خوبی استفاده می شود که لفظ «مولا» در بیان شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً) منحصر به معنای اولویت به نفس است

زیرا: خدای تعالی در رابطه با مقام اولویت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قرآن کریم فرموده است

(التَّيْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (3)

پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

پس معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً...» این است که همان گونه که شخص پیغمبر نسبت به (امور) افراد) با ایمان اولویت دارد علی علیه السلام نیز - از همه مردم - نسبت به آن ها اولویت دارد و این معنا به تعبیر دیگر همان «امامت» و «امارت» و

ص: 29

1- فضائل الخمسة، ج 1، ص 428 به نقل از مشکل الآثار طحاوی، ج 2، ص 307

2- برای اطلاع بیشتر از متون «حدیث ثقلین» و الفاظ و عبارات مشابهی که در سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اولویت خود قبل از جمله (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلِيٌّ مَوْلَاً) از راویان متعدد نقل شده به کتاب ارجمند «الغدیر» و فضائل الخمسة، ج 2، ص 52 به بعد و سایر مدارک مربوطه مراجعه فرمایید.

3- سوره احزاب، آیه 6.



«ولایت» است و معنای «اولویت» درباره علی علیه السلام به گواهی قرینه هایی که در احادیث مزبور آمده است قطعی و مسلم است و در غیر این صورت، جملات (أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) یا (أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ) و یا (أَنَا أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ)، سخنان لغو و بیهوده ای خواهد بود که مخالف با اراده حکیمانه پیامبر و معارض با کلام الهی در رابطه با مقام اولویت آن حضرت است.

### توضیح بیش تر در دلالت حدیث غدیر بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام

گر چه با توضیحات یاد شده جایی برای رد و انکار و یا گفتگو در دلالت حدیث «غدیر» بر ولایت و امامت و سرپرستی امیر المؤمنین علیه السلام باقی نمی ماند ولی در عین حال برای این که معنای «ولی» و «مولی» و تعبیر به اولویت که در سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است بهتر روشن شود به سخن برخی از لغت شناسان و گفتار تئی چند از بزرگان اهل سنت که به مفاد حدیث غدیر و دلالت آن بر ولایت و خلافت و سرپرستی اعتراف کرده اند اشاره می کنیم تا معلوم شود سخن کسانی که می گویند کلمه «مولی» دلالت بر «اولویت» ندارد تا چه حد بی پایه و اساس و دور از انصاف حقیقت و عاری از هر گونه دلیل علمی و منطقی است

### معنای کلمه «ولی» و «مولی» در لغت

ریشه و اصل واژه «ولی» از ولایت گرفته شده است اصل این ماده چنان که در کتاب های لغت آمده است بر قرب و نزدیکی دلالت می کند یعنی: میان دو چیز قرب و نزدیکی و پیوند به هم به گونه ای برقرار است که چیز دیگری میان آن ها فاصله نیست.

ابن فارس می گوید: «واو، لام و یاء یعنی کلمه «ولی» بر قرب و نزدیکی دلالت دارد و لفظ «ولی» به معنای قرب و نزدیکی است و کلمه «مولی» نیز از همین باب است.» (1)

راغب اصفهانی در کتاب «مفردات» می گوید:

«ولا و توالی» آن است که دو یا چند معنا از آن حاصل شود تا جائی که در میان آن ها چیزی که غیر آن هاست در میان نباشد و این معنا برای قرب و نزدیکی است که

ص: 30

---

1- معجم مقایس اللغة ص 1104 ماده (ولی).

برای نزدیکی، مکانی نسبی، دینی دوستی یاری کردن و اعتقاد و ایمان بطور استعاره آورده می شود.

واژه ولایت - به کسر و او بر وزن هدایت - به معنای نصرت و واژه ولایت - به فتح و او بر وزن شهادت - به معنای سرپرستی است و گفته شده که هر دو واژه یک معنا دارد و حقیقت آن همان سرپرستی است که کسی کاری را به عهده بگیرد. (1)

سایر لغت شناسان نیز در فرهنگ های لغت، عرب همین معنا را برای کلمه «ولی» و «مولی» ذکر کرده اند. (2)

## تعبیر به اولویت

همان گونه که قبلاً اشاره کردیم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در صدر حدیث غدیر از باب مقدمه خطاب به حاضران فرموده است (أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) (3)

آیا من نسبت به شما سزاوارتر از خود شما نیستم؟ و آن گاه پس از آن که همگی جواب مثبت دادند خطاب به آنان فرموده است (فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً)، «پس هر کس که من مولای او بودم این علی مولای اوست.»

بنابراین با توجه به سؤال حکیمانه پیامبر صلی الله علیه و آله و این که پس از آن فرموده است: (فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً) برای هر انسان خبیر و آگاه که اندکی آشنائی با علم عربیت و قواعد ادبیات عرب داشته باشد این معنا به خوبی روشن می شود که لفظ «فاء» در «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاً...»، تفریع بر جمله سابق سؤال، است و در حقیقت جمله، سابق مفسر معنای حدیث غدیر است؛ به این معنا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سخنان خود فرموده است: همان مقام و موقعیتی که خدای تعالی برای شخص من قرار داده و مرا اولی به تصرف

ص: 31

1- مفردات راغب، ص 885 ماده (ولی) چاپ بیروت

2- به فرهنگ های لغت عرب مانند: قاموس تاج العروس، لسان العرب، نهایی ابن اثیر مصباح المنیر و کتاب های دیگر مراجعه فرمائید.

3- این جمله در بسیاری از احادیث غدیر با ألفاظ و عبارات گوناگون آمده است. برای اطمینان خاطر به برخی از منابع و مدارک اهل سنت که بد آن ها اشاره می کنیم مراجعه فرمائید: کنز العمال، ج 1، ص 188 ح 957، سنن ابن ماجه، ج 1 ص 43 ح 116، صواعق المحرقة، ص 43 ط مکتبة القاهرة، مجمع الزوائد، ج 9 ص 164، مشکل الآثار طحاوی، ج 2، 307 و در چاپ دیگر، ج 2، ص 211 - 212 چاپ بیروت، و مناقب ابن مغزلی، ص 23 - 24 ح 34.

در امور مؤمنان و سرپرست آن‌ها معرّفی فرموده است همان مقام و موقعیت را بعد از من برای علی علیه السلام قرار داده و این مقام و موقعیت نیز برای او ثابت و مسلم است.

## معنای اولی به تصرّف

از آن چه گفتیم روشن می‌شود که معنای واقعی «مولی» همان اولی به تصرّف و اولویت در ولایت و امامت و سرپرستی است و این معنا از آیه قرآن نیز استفاده می‌شود آن‌جا که در مورد اولویت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ). (1)

حال با توجه به این آیه شریفه که خدای تعالی چنین مقامی را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده است باید بینیم که معنای اولویت و مراد و مقصود از آن چیست؟

قرآن کریم در این آیه اولویت پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به مسلمانان بطور مطلق و بدون هیچ شرط و قیدی ذکر نموده است و مفهوم آن این است که در تمام اختیاراتی که «انسان» نسبت به خویشان دارد پیامبر صلی الله علیه و آله از خود او هم اولی و سزاوارتر است.

و این اولویت تنها به مسأله، قضاوت یا اطاعت و یا حکومت منحصر نمی‌شود، بلکه آن حضرت در کلیه مسائل فردی و اجتماعی و خصوصی و هم در مسائل مربوط به دعوت و قضاوت و حکومت و در تمام شؤون زندگی مؤمنان از هر انسانی نسبت به خود او اولویت دارد و اراده و خواست او مقدم بر اراده و خواست هر انسان با ایمان است. زیرا: پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم و نماینده خداست و جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد و هرگز تابع هوا و هوس نیست و هیچ‌گاه منافع شخصی خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد.

در این رابطه «قسطلانی» در تفسیر آیه مزبور می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام امور نسبت به مردم از خودشان اولی و سزاوارتر است از بعضی به بعضی دیگر در نفوذ حکمش و وجوب طاعتش.

ابن عباس و عطا می‌گویند: «اذا دعاهم النبي صلی الله علیه و آله و دعتهم أنفسهم إلى شيء، كانت طاعة النبي صلی الله علیه و آله أولى من طاعة أنفسهم، وإتّما كان ذلك لأنّه لا يأمرهم ولا يرضى إلا بما فيه صلاحهم ونجاحهم، بخلاف النفس؛ هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را به کاری دعوت کرد و نفوس آن‌ها از

ص: 32

جانب خودشان به کار دیگری دعوت شد اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان از اطاعت خودشان سزاوارتر است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله دستوری نمی دهد و راضی نمی شود مگر به چیزی که موجب صلاح و رستگاری آنان است بر خلاف نفس انسان....» (1)

بیضاوی می گوید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا، فَإِنَّهُ لَا يَأْمُرُهُمْ وَلَا يَرْضَىٰ مِنْهُمْ إِلَّا بِمَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ، بِخِلَافِ النَّفْسِ، يَا مَبْرُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ نَسَبَتْ بِهٖ أُمُورَ أَفْرَادٍ بِإِيمَانٍ فِي تَمَامِ شُؤْنِ زَنْدَاقِى از شَخْصِ خُودشَان سَزَاوَارْتَر، اسْتِ زِيْرَا يَا مَبْرُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهٖ بِهٖ آْنَانِ دَسْتُورِى نَمِى دَهْدُ وَ از آْن هَا رَاضِى نَمِى شُود مَگَرِ بِهٖ چِيزِى كِه دَرِ آْن مَصْلَحَتِ مَرْدَمِ بَاشَد، بِهٖ خِلَافِ نَفْسِ اِنْسَانِ».

(2)

زمخشرى مى گوید: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا مِنْ أَنفُسِهِمْ، وَ لَذَلِكَ أَطْلَقَ وَ لَمْ يَقْتَدِ فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ، وَ حَكْمُهُ أَنْفَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ حَكْمِهَا وَ حَقُّهُ آثَرَ لَدَيْهِمْ مِنْ حَقُوقِهَا...» پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به افراد با ایمان در هر چیز از امور دین و دنیا از آن ها به خودشان سزاوارتر است و از این روست که: «اولویت» در آیه مزبور به صورت مطلق آمده و مقید - به قید و شرطی - نشده است و به همین جهت بر مؤمنین واجب است که پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد آن ها محبوب ترین افراد، باشد و حکم او از حکم خودشان نافذتر باشد و نیز حق او بر حقوق خودشان مقدم باشد.» (3)

### اعتراف برخی از علمای اهل سنت بر دلالت حدیث غدیر بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

#### اشاره

برخی از علمای اهل سنت که حدیث «غدیر خُم» را در کتاب های خود نقل کرده اند، با توجه به معنای واقعی کلمه «ولی» و «مولی» و مفاد حدیث غدیر و اهمیت استثنائی آن با ذکر دلایل روشنی در توضیح حدیث مزبور اظهار داشته اند که لفظ «مولی» در این حدیث به معنای «اولویت» است و بر ولایت و خلافت و سرپرستی دلالت دارد و اینک برای اتمام حجت به سخنان برخی از ایشان اشاره می کنیم

ص: 33

1- ارشاد الساری، ج 7، ص 280 و نیز تفسیر خازن و تفسیر بغوی در تفسیر آیه 6 در سوره احزاب

2- أنوار التنزیل بیضاوی، ذیل آیه 6 در سوره احزاب.

3- تفسیر کشاف، ج 3، ص 531 ذیل آیه 6 در تفسیر سوره احزاب، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

، علامه شمس الدین أبو المظفر سبط ابن جوزی حنفی (متوفای سال 654 هجری) در کتاب «تذکره خواص الامّه» گوید:

علمای تاریخ اتفاق دارند که داستان «غدیر خم» پس از مراجعت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع در هیجدهم ذی حجه بوده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صحابه را یک جا گردآوری نمود و آنان یکصد و بیست هزار نفر بودند و گفت: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ...)

«پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث - بدون هیچ گونه ابهام - بر ولایت علی علیه السلام تصریح نموده نه این که با اشاره و کنایه این موضوع را به مردم فهمانده باشد...

وی پس از آن که جریان حارث بن نعمان فهری را از تفسیر أبو اسحاق ثعلبی نقل می کند چنین می گوید: اما در مورد این گفتار پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرموده که فرموده است: «من كنت مولاه...» علمای عربیت گفته اند که لفظ «مولى» به معانی متعددی آمده است. سپس از معانی «مولى» نه معنا را ذکر نموده و آن گاه می گوید: دهمین معنایی که برای «لفظ مولى» ذکر کرده اند این است که «مولى» به معنای «اولویت» است خدای تعالی - در قرآن کریم - فرموده است (فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، مَا أُولَئِكَ التَّائِبِينَ مَوْلَاهُمْ) (1) «پس امروز نه از شما فدیة ای پذیرفته می شود و نه از کافران، جایگاهتان آتش است و همان سرپرست شماست.»

سپس به ابطال یکایک معانی مذکوره پرداخته و به دنبال آن می گوید:

و مراد از لفظ «مولى» در حدیث مزبور اطاعت محض و فرمانبرداری ویژه است. پس معنای دهم قطعی و متیقن است و آن همان معنای «اولویت» است.

و معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می شود: هر کس که من نسبت به او سزاوارتر از خود او هستم علی علیه السلام نیز نسبت به او «اولی» و سزاوارتر از خود اوست.

و حافظ أبو الفرج، یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود به نام «مرج البحرين» به این معنا تصریح نموده است زیرا: وی این حدیث را به سند خود از اساتید خویش نقل نموده و در آن گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفته - و خطاب به مردم - فرمود: (مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا وَ أُولَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ، فَعَلَيْهِ وَ لِيًّا): هر کس که من ولی

(و سرپرست) او و نسبت به او سزاوارتر از خود او، بودم اکنون این، علی ولیّ (و سرپرست) او خواهد بود.

پس دانسته شد که تمام معانی «مولی» به همان معنای دهم که «اولویّت» باشد بازگشت می نماید و این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده است (أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟) «آیا من نسبت به (امور) مؤمنان سزاوارتر از خود ایشان نیستم؟» به همین دلالت دارد و این نصّ صریحی در اثبات امامت و پذیرش طاعت علی علیه السلام است...» (1)

## 2- حافظ گنجی شافعی

صدر الحفظ، فقید الحرمین، أبو عبدالله گنجی شافعی متوفای سال 658 هجری در کتاب «کفایة الطالب» بعد از نقل سخن پیغمبر به علی علیه السلام که اگر کسی را بجای خود تعیین می نمودم هیچ کس - برای جانشینی من - شایسته تر از تو نبود، چه آن که تو در اسلام از همگان پیشگامتری و با رسول خدا صلی الله علیه و آله خویشاوندی و سِمَت دامادی داری و همسر فاطمه سیده زنان عالمیان هستی - چنین گوید:

و این حدیث گر چه بر عدم تعیین خلیفه دلالت دارد ولی حدیث غدیر خم دلیل بر تولیت (و سرپرستی) است که همان تعیین خلیفه (و جانشین) است و این حدیث (یعنی حدیث غدیر خم) به علّت این که در پایان زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله شرف صدور یافته، عملاً ناسخ سخن پیشین آن حضرت است. (2)

## 3- تقی الدین مقریزی

مقریزی در کتاب «خطط» خود از ابن، زولاق حسن بن ابراهیم أبو محمد مصری متوفای سال 387 در تاریخ مصر چنین نقل می کند:

«وفي يوم ثمانية عشر من ذي الحجة سنة 362 - وهو يوم الغدير - يجتمع خلق من أهل مصر و المغاربة و من تبعهم للدعاء، لأنه يوم عيد، لأنّ رسول الله صلى الله عليه و آله عهد إلى امير المؤمنين عليّ بن أبي طالب فيه و استخلفه (3)

ص: 35

1- تذكرة خواص الأمم، ص 30 - 32

2- كفاية الطالب، ص 166 باب 36

3- المواعظ و الاعتبار يذكر الخطط والآثار، ج 2 ص 222

در روز هجدهم ذی حجه سال 362 هجری قمری (که روز عید غدیر است) گروهی از اهالی مصر و مغرب زمین و به اتفاق آن ها عده ای دیگر برای دعا دور هم گرد، آمدند زیرا آن روز، روز عید بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را برگزید و او را خلیفه و جانشین خود قرار داد.

#### 4- کمال الدین محمد بن طلحه شافعی

کمال الدین محمد بن طلحه، شافعی متوفای سال 654 هجری در کتاب «مطالب السؤل» پس از ذکر حدیث «غدیر خم» و نزول آیه مبارکه تبلیغ درباره، آن چنین می گوید:

و باید دانست که این حدیث - یعنی حدیث غدیر خم - از اسرار قول خدای تعالی آیه مباهله است که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) (1) «بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت کنیم شما هم فرزندان خود را ما زنان خویش را دعوت نمائیم شما هم زنان خود را ما از نفوس خود دعوت کنیم شما هم از نفوس خود...» (2)

و مراد از «انفسنا» بنا بر دلائلی که گذشت شخص علی علیه السلام است زیرا خدای تعالی چون شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله را با شخص علی علیه السلام قرین هم قرار داده و هر دو را با ضمیری که مضاف به رسول خدا صلی الله علیه و آله است جمع فرموده، است از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به موجب این حدیث (غدیر) آن چه را که برای خودش بر تمام اهل ایمان ثابت بوده است برای علی علیه السلام ثابت نموده، است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم اولی و سزاوارتر به مؤمنین است ناصر مؤمنین است سید (آقا و سرور) مؤمنین است و هر معنایی که به موجب کلمه «مولی» اثباتش برای رسول خدا صلی الله علیه و آله امکان داشته و لفظ مولی بر آن دلالت کند که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاق، شود همان معنا را برای علی قرار داده است و این مرتبه ای است پس ارجمند و درجه ای است بس والا و جایگاهی است بس رفیع و بلند که رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها به علی علیه السلام اختصاص داده و به احدی غیر از او چنین مرتبه ای را

ص: 36

1- سوره آل عمران آیه 61

2- در رابطه با شأن نزول آیه «مباهله» و این که مقصود از «انفسنا» شخص علی علیه السلام است در مباحث آینده تحت عنوان: آیه مباهله و فضیلت مباهله کنندگان به تفصیل سخن خواهیم گفت

نداده است و به همین جهت است که روز غدیر خم برای دوستان آن جناب موسم سرور و شادمانی است.... (1)

## 5- سعد الدین تفتازانی

سعد الدین تفتازانی (متوفای سال 793 هجری) از دانشمندان بنام و مشهور اهل سنت - گرچه طبق روش دیرینه مکتب خلفا به تأویل و توجیه روایات وارد در مورد خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته و به تحکم و زورگویی و دلایل سست و واهی و سخنان غیر منطقی متوسل شده است ولی در عین حال بر دلالت حدیث غدیر بر ولایت و سرپرستی و تدبیر امور اعتراف کرده است که برای مزید بصیرت بخشی از سخنان او را در این جا نقل می کنیم.

نامبرده در دلالت حدیث مزبور بر «ولایت و سرپرستی» و این که لفظ «مولی» به معنای مالکیت و تدبیر در امور مردم و اولی به تصرف است، چنین می گوید:

لفظ «مولی» گاهی به معنای آزاد کننده برده و گاهی به معنای برده آزاد شده و همپیمان و همسایه و پسر عمو و یار و یاور و اولی به تصرف (یعنی: سرپرست) استعمال می شود.

خداوند متعال می فرماید: (مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) یعنی اولی بکم این معنا را ابوعبیده نقل کرده است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

(أیما امرأة أنكحت نفسها بغیر اذن مولاها - فنکاحها، باطل) هر زنی که خودش را بدون اجازه مولایش به نکاح در، آورد، نکاح او باطل است. (2)

مولی در این حدیث به معنای اولی و سرپرست است و مانند این معنا برای کلمه «مولی» در اشعار زیاد آمده است و به طور کلی استعمال کلمه «مولی» به معنای متولی و مالک امر و اولی به تصرف در کلام عرب شایع است و نیز از بسیاری از بزرگان اهل لغت نقل شده است و مقصود آن است که کلمه «مولی» اسم برای این معناست نه این که صفت بوده و به منزله اولی به تصرف باشد تا اعتراض گردد که این کلمه صیغه اسم

ص: 37

1- مطالب السؤل، ج 1، ص 81 - 82 فصل پنجم چاپ بیروت، مؤسسة ام القرى

2- سنن ابو داوود، ج 2، ص 229، ح 2083 کتاب النکاح، سنن ترمذی، ج 3، ص 408 ح 1102، کتاب النکاح باب 14 سنن دارمی، ج 2، ص کتاب النکاح و مسند أحمد، ج 6، ص 166 ح



تفضیل نیست و به این معنا استعمال نمی شود.

و سزاوار است که در حدیث غدیر از کلمه «مولی» همین معنا (یعنی اولی به تصرّف) اراده شود تا با صدر حدیث مطابقت پیدا کند به جهت این که با پنج معنای اول مناسب است، ندارد و این امری است. ظاهر و نیز با معنای ششم؛ یعنی: «ناصر» سازگاری ندارد؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در آن گرمای طاقت فرسا و چنان مکانی برای این معنا جمع کرده، باشد و این مطلب نیز واضح است.

وی در پایان سخنان خود می گوید:

«و لا خفاء فی أنّ الولاية بالناس والتولی و المالکة لتدبیر، امرهم، و التصرف فیهم بمنزلة النبی صلی الله علیه و آله هو معنی الامامة؛ و مخفی نماند که ولایت بر، مردم و سرپرستی و مالکیت تدبیر امور مردم و تصرف در شئون زندگی آنان همانند منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله با معنای امامت سازگاری دارد» (1)

پس شکی نیست که کلمه «مولی» در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل بر این است که آن حضرت در آن روز، تاریخی علی علیه السلام را به سیمت ولایت و امامت و سرپرستی امت نصب فرموده است زیرا به اتفاق اهل لغت کلمه «ولی» و «مولی» هر دو به یک معناست. (2)

و این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از اعتراف گرفتن از مردم به اولویت خود خطاب به حاضران فرموده است: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً) و یا این که فرموده است: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا وَلِيٌّ) معنایش این است که من علی علیه السلام را به امامت و جانشینی خود و سرپرستی امت منصوب نمودم و جز، این معنای دیگری ندارد و شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر و والاتر از این است که مردمی را گرد آورد و برایشان سخنرانی کند و سخنانی ایراد کند که دور از مقام و موقعیت یک پیغمبر الهی است

ص: 38

---

1- شرح مقاصد، المقصد السادس في الامامة، ج 3، ص 504 چاپ، بیروت منشورات محمد علی بیضون دار الکتب العلمیه.  
2- برای اطلاع کامل از معنای کلمه «مولی» و دلالت آن بر ولایت و امامت امیر مؤمنان علی به فرهنگ های لغت عرب در ماده (ولی) و به ویژه بخش یازدهم همین کتاب، ذیل آیه سوم، تحت عنوان: معنای ولی در لغت عرب و نیز معنای ولی در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین ذیل آیه چهارم تحت عنوان: استدلال به «حدیث غدیر» بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعه فرمایید.

بر این، اساس هر کس که معنای دیگری برای کلمه «ولی و مولی» بترشد نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مقام اولویت حضرتش را مورد تردید و انکار قرار داده و به خود و مسلمانان ظلم و ستم روا داشته است

بنابراین پاسخ «نووی» و استدلال او به عدم دلالت لفظ «مولی» بر ولایت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام در برابر گفتار خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معنایی که لغت شناسان در فرهنگ های لغت عرب برای کلمه «مولی» ذکر کرده اند همچنین در برابر اظهارات دانشمندانی که به دلالت حدیث غدیر بر «امامت و خلافت» اعتراف کرده اند، هیچ ارزش و اعتباری ندارد

آن چه تا بدین جا آوردیم در مورد دلالت «حدیث ثقلین» بر خلافت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که به طور خلاصه به آن اشاره کردیم.

### **دلالت حدیث غدیر بر امامت امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت علیهم السلام**

و اما، دلالت حدیث مزبور بر خلافت و امامت امامان دوازده گانه از «عترت و اهل بیت علیهم السلام» بدین لحاظ است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را قرین قرآن قرار داده و وجوب تمسک به ایشان را همچون وجوب تمسک به قرآن معرفی نموده و در سخنان جاوید خود فرموده است:

(أَنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ... وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّ اللَّطِيفَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ). (1)

من در میان شما دو ذخیره نفیس و گران بها را به یادگار می گذارم کتاب خدا... و عترتم که اهل بیت من اند و خدای مهربان به من اطلاع داده است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر] به ملاقات من برسند...

و فرموده است:

(... أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا، وَهُمَا: كِتَابُ اللَّهِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي عِزَّتِي...) (2)... ای مردم! من در میان شما دو امر (دو اثر ارزنده) را از خود به

ص: 39

1- مسند احمد حنبل، ج 3، ص 17 و با اندکی اختلاف در لفظ، ص 14 و 26 و 59 کنز العمال، ج 1 ص 186، ح 947، فیض القدير، ج 3، ص 14 و بسیاری از منابع دیگر

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 109

یادگار می گذارم که اگر شما از آن دو پیروی نمایید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو: یادگار کتاب خدا (قرآن) و اهل بیت من از عترت من می باشند.

و فرموده است:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ... وَعِترتي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا- وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ... (1)).

من در میان شما بعد از خودم «دو جانشین» را بر جای می گذارم که یکی کتاب خدا - قرآن - است که ریسمانی برکشیده میان آسمان و زمین است و دیگری عترتم که اهل بیت من است و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند.

و فرموده است:

(... ايها الناس! اني فرطكم و انكم واردون علي الحوض، فاني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما... (2)).

... ای مردم! من پیش از شما از دنیا می روم و شما (در صحرای رستخیز) کنار حوض بر من وارد می شوید هنگامی که نزد من می آید از شما درباره دو ذخیره نفیس (ثقلین) پرسش خواهم نمود. مواظب باشید که بعد از من با آن ها چگونه رفتار خواهید کرد...

و فرموده است:

(يا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنِّي مَقْبُوضٌ أَقُولُ لَكُمْ قَوْلًا أَنْ عَمِلْتُمْ بِهِ نَجْوْتُمْ وَأَنْ تَرَكْتُمُوهُ هَلَكْتُمْ أَنْ أَهْلَ بَيْتِي وَعِترتي هُمْ خَاصَّتِي وَ حَامَتِي وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي أَنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا). (3).

ای گروه مؤمنان! خدای عزوجل به من وحی فرموده است که به زودی از دنیا می روم و من سخنی به شما می گویم که اگر به آن عمل کنید نجات خواهید یافت و اگر آن را واگذارید و رهاش سازید به هلاکت خواهید رسید بدانید که اهل بیت علیهم السلام و عترت من از بستگان نزدیک و حامیان دین من اند و از شما درباره دو ذخیره نفیس و گران بها که کتاب

ص: 40

1- مسند احمد حنبل، ج 5، ص 181، کنز العمال، ج 1، ص 186، ح 947 فیض القدير، ج 3، ص 14 که در، رابطه با حدیث مورد بحث شرح جالبی دارد و شایسته است که خواننده به آن مراجعه نماید.

2- صواعق المحرقة، ص 44 ط مکتبة القاهرة کنز العمال، ج 1، ص 189 - 188، ح 958 و مجمع الزوائد، ج 9، ص 164

3- ینابیع المودة، ج 1، ص 39 چاپ نجف.

خدا و عترت من باشند، پرسش خواهند نمود. اگر به این دو ذخیره تمسک جوئید، هرگز گمراه نخواهید شد. پس بنگرید که بعد از من با آن ها چه خواهید کرد.

در این روایات که ما همگی آن ها را از منابع معتبر اهل سنت نقل نمودیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام خویش را در کنار قرآن قرار داده و هدایت و رهبری را به وسیله ایشان و قرآن معرفی فرموده و چنگ زدن به دامان ایشان را موجب نجات از گمراهی و ضلالت بیان داشته و فرموده است که هوشیار باشید و دقت کنید که بعد از من چگونه با این دو میراث گران قدر رفتار خواهید نمود. بدانید که این دو ذخیره نفیس هیچ گاه از هم جدایی ندارند تا زمانی که بر سر حوض کوثر (محل ورود نجات یافتگان در روز رستاخیز) بر من وارد شوند.

بنابراین با توجه به این که مسأله امامت و پیشوایی کتب آسمانی یک مسأله مسلم قرآنی است و خداوند در قرآن کریم فرموده است: (وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً) (1) «پیش از آن کتاب موسی (تورات) امام و رحمت بود» تردیدی نیست که قرار گرفتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار کتاب خدا در سخنان آن حضرت امامت پیشوایی ایشان را نیز اثبات می نماید

و با تکیه به همان جمله اخیر از گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که شیعیان دوازده امامی عقیده دارند یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام - که تعداد آنان در روایات معتبر دیگر مشخص گردیده است - باید عمری دراز و طولانی داشته باشد که تا پایان جهان زنده بماند و برای همیشه همدوش و قرین کتاب خدا در جامعه بشری موجود باشد تا فرموده پیامبر خدا در مورد عدم جدایی قرآن و عترت راست و درست آید.

و به عبارت دیگر: سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل بر این است که قرآن و اهل بیت علیهم السلام از یک ارزش و اهمیت برخوردارند و هر دو معدن اسرار و علوم الهی به شمار می روند و از این رو حضرتش به مردم دستور داده است تا به آنان تمسک جویند و از ایشان پیروی نمایند و از آن دو دست بردارند تا رستگار شوند.

و این که فرموده است: قرآن و عترت یا قرآن و اهل بیت علیهم السلام از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند دلیل بر این است که در هر عصر و زمانی

ص: 41

شخصیت ممتاز و عالمی از دودمان اهل بیت علیهم السلام در میان امت وجود خواهد داشت و زمین از وجود رهبر معصومی که بعد از رحلت آن بزرگوار شایسته مقام رهبری و حجت خدا در بین مردم، باشد خالی نخواهد ماند.

و این خود دلیل دیگری است بر امامت «ائمه اثنا عشر» که جز آنان هیچ کس دیگری شایستگی چنین مقامی را نداشته و تا روز بازپسین نخواهد داشت. (1)

حال که دلالت «حدیث ثقلین» بر انتصابی بودن مقام امامت روشن گردید به نقل توضیحاتی که «ابن طلحه شافعی» در رابطه با عترت و اهل بیت علیهم السلام در کتاب خود آورده است می پردازیم تا ببینیم آن عترت و اهل بیتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ایشان آن همه توصیه و تأکید نموده و به امت دستور داده است که از آنان پیروی نمایند تا گمراه نشوند چه کسانی می باشند؟

### عترت پیامبر صلی الله علیه و آله کیانند؟

در کتاب «مطالب السؤل» درباره معنای «عترت» چنین می گوید:

«گفته شده است که معنای کلمه عترت عشیره - یعنی: طایفه و فامیل - است. قول دیگر آن است که عترت به معنای ذریه - یعنی: نسل و فرزند - است و این هر دو معنا درباره آل پیغمبر صلی الله علیه و آله صدق می کنند زیرا که آنان هم طایفه و فامیل و هم نسل و فرزند آن حضرت هستند. اما عشیره: اهل و عیال نزدیک هستند که آنان چنین بودند و اما ذریه - یعنی: نسل و فرزند - : اولاد دختر انسان را گویند و قول خدای تعالی در رابطه با ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام بر این معنا دلالت می کند چنان که می فرماید:

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ).

و از فرزندان او - ابراهیم علیه السلام - است، داوود سلیمان، ایوب یوسف، موسی و هارون، و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم و - همچنین - زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه از مردمان شایسته اند. (2)

ص: 42

1- برای توضیح بیش تر در این باره به بخش یازدهم کتاب، ذیل آیه، پنجم تحت عنوان: «توضیح ابن حجر مکی درباره قرآن و عترت» و همچنین مطالبی که در بخش سیزدهم پیرامون «لزوم وجود امام» آورده ایم، مراجعه فرمایید.

2- سوره انعام، آیات 84 و 85

در این آیات خداوند متعال پیغمبرانی را که نام برده است از ذرّیه حضرت ابراهیم علیه السلام قرار داده و از جمله پیامبرانی که در این آیات نام او را ذکر نموده حضرت عیسی است که از طرف مادرش حضرت مریم علیها السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام می رسد.

و در همین رابطه نقل شده است که (شعبی) به امام حسن و امام حسین علیهما السلام مایل بود و هیچ گاه از آنان یاد نمی کرد جز این که می گفت: ایشان فرزندان و ذرّیه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.

این موضوع را به صورت مکرّر از قول شعبی در نزد حجّاج بن یوسف - ثقفی - نقل کردند و حجّاج از این کردار او به خشم آمد و در یکی از روزها وی را به مجلس خود احضار کرد در آن مجلس اعیان و بزرگان و علما و قاریان قرآن از بصره و کوفه حضور داشتند.

هنگامی که شعبی بر حجّاج وارد شد سلام کرد ولی حجّاج به او روی خوشی نشان نداد، حقّ او را ادا نکرد و جواب سلامش را نگفت وقتی که شعبی نشست. حجّاج گفت: از تو به من سخنی رسیده است که به جهالت و نادانی تو شهادت می دهد، شعبی گفت: چه سخنی؟ حجّاج گفت: آیا نمی دانی پسران، مرد، آن کسانی هستند که به او نسبت داده می شوند و حَسَب و نَسَب به جز از طرف پدران نخواهد بود؟ تو را چه شده است که می گویی پسران، علی فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذرّیه آن حضرت هستند؟ آیا آن ها به جز از طرف مادرشان فاطمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وابستگی دارند؟ در صورتی که حَسَب و نَسَب از طرف مادران نیست بلکه از طرف پدران است؟

شعبی مدّتی سر به زیر افکند تا اینکه حجّاج در عیب گویی از او از حدّ گذشت و حاضرین از سخنان او خسته شدند و در تمام این مدّت شعبی ساکت بود و سکوت او حجّاج را به طمع انداخت و از اینرو زبان به ملامت بیش تر گشود.

ناگهان شعبی صدای خود را بلند کرده گفت: ای امیر! چرا مانند کسی تکلم می کنی که به کتاب خدا و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله جاهل است و مثل کسی هستی که از کتاب خدا و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله روی گردانیده است؟ خشم و غضب حجّاج زیادتر شد و گفت: وای بر تو آیا به کسی مثل من چنین می گویی؟ شعبی گفت: آری. - سپس گفت: این گروه- که در این مجلس حضور دارند - قاریان کتاب خدا هستند و هر یک از آنان می دانند که من چه می گویم آیا نه چنین است که خداوند در موقع خطاب به جمیع بندگان خود می فرماید: (یا بَنی آدَمَ) و می فرماید: (یا بَنی إِسْرَائِیلَ)، و درباره

حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ)، تا آن جا که می فرماید: (وَيَحْيَىٰ وَعِيسَى) ای حجّاج آیا خداوند که حضرت عیسی علیه السلام را به حضرت آدم و اسرائیل و ابراهیم خلیل الله نسبت داده است او را به کدام یک از پدران و اجداد پدری آن حضرت منسوب ساخته است؟ آیا نسبت دادن حضرت عیسی به پیامبران مزبور جز از طرف مادر است؟ در صورتی که روایت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده که به امام حسن علیه السام فرمود: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ): (این پسر من آقا و بزرگ است).

وقتی که حجّاج این سخنان را از شعبی شنید خاموش شد و خجالت کشید و به شعبی اظهار لطف کرد و از حضار مجلس شرمند گردید. اکنون که این معنا واضح گردید پس معلوم شد که عترت رسول الله ذرّیه و فرزندان آن حضرت و عشیره او هستند و کلیّه معانی مذکوره درباره آنان صدق می کند» (1)

### اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند؟

در کتاب «مطالب السؤل» درباره معنای «اهل بیت» چنین می نویسد:

گفته شده: اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله افرادی هستند که نَسَب آنان به جدّ آن حضرت منتهی می شود.

قول دیگر آن است که اهل بیت علیهم السلام آن بزرگوار اشخاصی هستند که از یک «رَحِم» باشند. قول دیگر آن است که اهل بیت آن حضرت آن هایی هستند که به واسطه نَسَب یا سَبَب به رسول خدا صلی الله علیه و آله متصل شوند.

کلیّه این معانی درباره اهل بیت علیهم السلام آن بزرگوار صدق می کند؛ زیرا نَسَب آنان به جدّ پیغمبر خدا که عبدالمطلب باشد منتهی می گردد و اهل بیت پیغمبر با خود آن حضرت از یک رَحِم، هستند و به وسیله نَسَب و سَبَب هم به پیغمبر خدا متصل می شوند پس ایشان حقیقتاً اهل بیت پیغمبر اکرم می باشند و معنای «آل» و «اهل بیت» هم یکی است... پس معنای حقیقی کلمه آل و اهل برای اهل بیت رسول خدا ثابت است.

مسلم در کتاب صحیح خود از یزید بن حیان روایت کرده که گفت:

«من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم وقتی که پیش او نشستیم حصین گفت ای زید تو خیر زیادی دیدی، دیدی تو رسول خدا صلی الله علیه و آله را، دیدی حدیث آن

ص: 44

حضرت را، شنیدی با آن بزرگوار در راه خدا جهاد کردی پشت سر آن حضرت نماز خواندی، حَقًّا که تو خیر زیادی دیدی بگو ببینیم که از پیغمبر خدا خدا چه شنیدی؟

زید بن ارقم: گفت ای برادر زاده! من پیر شده ام و بعید، العهد بعضی از چیزهایی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفتم فراموش کرده ام آن چه را که برای شما می گویم قبول و آن چه را که نمی گویم مرا به گفتن آن مجبور ننمایید. سپس سپس: گفت

یک روز پیغمبر اکرم کنار برکه آبی که بین مکه و مدینه است و آن را «حُم» می گویند بپا خاست و خطبه، خواند حمد و ثنای خدا را به جای آورد و موعظه کرد آن گاه فرمود: ای مردم من هم بشری - مثل شما - هستم که نزدیک است قاصد پروردگارم (ملک الموت) بیاید و من او را اجابت. نمایم من در میان شما دو چیز گران بها را به جای می گذارم یکی کتاب خدای تعالی که مشتمل بر هدایت و نور است پس کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ زنید... و دیگری اهل بیت علیهم السلام من اهل بیت است؛ من خدا را درباره اهل بیتم به شما یادآور می شوم خدا را در نظر آورید در رفتار با اهل بیتم...

حصین - بن سبره - به زید بن ارقم: گفت ای زید اهل بیت علیهم السلام پیغمبر خدا کیانند؟ مگر زنان آن حضرت از اهل بیتش نبودند؟ زید گفت نه اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم کسانی هستند که گرفتن صدقه بر آنان حرام است». (1)

همچنین مسلم در کتاب «صحیح» خود در حدیث دیگری از زید بن ارقم آورده است که راویان حدیث مزبور گفتند:

«.... پس ما با همدیگر گفتیم اهل بیت پیغمبر چه کسانی می باشند؟ زنانش؟!»

زید گفت نه به خدا قسم ازن مدتی از زمان را با شوهرش می باشد، سپس ممکن است طلاقش دهد و به سوی پدر و قومش باز گردد؛ ولی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که گرفتن صدقه بر آنان حرام است». (2)

## مقام و منزلت والای اهل بیت علیهم السلام در قرآن و روایات

### اشاره

برای پی بردن به عظمت و شرافت و بزرگواری و مقام و منزلت والای اهل بیت علیهم السلام

ص: 45

1- مطالب السؤل، ج 1، ص 22 و صحیح مسلم، ج 2، ص 450 کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی علیه السلام ح 36

2- صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب فضائل علی علیه السلام، ج 2، ص 451، ح 37



کافی است بدانیم که خدای تعالی آیات متعددی از «قرآن کریم» را در فضایل ایشان نازل نموده و مودت و دوستی آنان را پاداش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز صلوات و درود بر آن بزرگواران را هماهنگ با صلوات بر خود بر عموم مسلمانان و مؤمنان فرض و واجب، شمرده و بدین وسیله امت اسلامی را از علق مرتبه و مقام بلند ایشان واقف و آگاه ساخته، است که برای اثبات این حقیقت به چند آیه از آیات حکیمانه قرآن کریم و روایاتی که در تفسیر آن ها وارد شده است اشاره می کنیم.

## 1. آیه «تطهیر» و فضیلت خاندان نبوی

### اشاره

خدای تعالی در سوره «أحزاب» در بیان فضیلت و ویژگی های خاندان نبوی فرموده است:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1)

«خداوند اراده فرموده است که هرگونه گناه و پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و کاملاً شما را پاک و پاکیزه گرداند».

این آیه شریفه پاکی و طهارت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عصمت این خاندان را از هر نوع گناه و پلیدی تضمین نموده و آنان را از آلوده شدن به هر نوع گناه و معصیت کوچک و بزرگ - که در اصطلاح قرآن «رجس» نامیده شده است - منزّه و مبرا معرفی می نماید.

در مورد نزول آیه مزبور و این که درباره پنج تن «أصحاب کساء» نازل شده، روایات زیادی از طرق شیعه و اهل سنت رسیده است که جای هیچ گونه شک و تردید را برای احدی از آحاد مسلمین باقی نگذاشته است.

ولی از آن جا که برخی از مفسران - از علمای اهل سنت - در این باره نظریاتی ابراز داشته اند که آیه تطهیر همه خویشان و فرزندان و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل می شود از این رو، شایسته است برای روشن شدن، حقیقت این موضوع را تحت چند عنوان مورد بررسی قرار دهیم تا به خوبی معلوم شود که آیه مزبور تنها اختصاص به

ص: 46

پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسنین علیهما السلام دارد و دلیل روشنی بر عصمت «أهل بیت» و بر هیچ کس دیگر - حتی اگر از خویشان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله باشند - اطلاق نمی شود و اینک به مطالبی که در این مورد می آوریم توجه فرمائید.

## 1. نظریه مفسران در تفسیر آیه

ابن جریر طبری و جلال الدین سیوطی در ذیل آیه تطهیر آورده اند که «فتاده» می گوید:

منظور از (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (1) این است که: آنان اهل بیته هستند که خداوند ایشان را از همه بدی ها پاک و پاکیزه گردانیده و آنان را ویژه رحمت خود قرار داده است: «هم اهل بیت طهرهم الله من السوء و اختصهم برحمته (برحمة منه)» (2)

طبری گوید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ): يقول: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، وَ يَطَهِّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ الَّذِي يَكُونُ فِي أَهْلِ مَعَاصِي اللَّهِ. (3)

زمخشری گوید: «واستعار للذنوب الرجس و للتعوی الطهر، لأنَّ عرض المقترب للمقبتحات يتلوث بها و يتدنس كما يتلوث بدنه من الأرجاس». (4)

فخر رازی گوید فقوله تعالی (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ): أي يزيل عنكم الذنوب و يطهرکم ای یلبسکم خلع الكرامة». (5)

بیضاوی گوید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) لذنوب المدنّس لعرضکم... «و يطهرکم» من المعاصی «تطهیرا». واستعارة الرجس للمعصیه و الترشیع بالتطهیر للتنفیر عنها. (6)

مراغی گوید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ يَا أَهْلَ بَيْتِ الرَّسُولِ، وَ يَطَهِّرَكُمْ مِنَ دَنَسِ الْفَسْقِ وَ الْفَجْرِ الَّذِي يَلْقَى بِأَرْبَابِ الذَّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي» (7)

ص: 47

1- سورة أحزاب، آیه 33.

2- تفسیر طبری، ج 22، ص 5 و تفسیر در المنثور، ج 5، ص 199، ذیل آیه تطهیر.

3- تفسیر طبری، 5/22

4- تفسیر کشاف، ج 3، ص 260 چاپ دار الفکر.

5- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 25، ص 209

6- تفسیر بیضاوی

7- تفسیر مراغی 7/22 چاپ مصر.

## 2. سخن لغت شناسان در معنای رجس

لغت شناسان در معنای کلمه «رجس» سخنانی دارند که تطهیر از آن به «عصمت» منتهی می‌گردد.

در لغت عرب هر چیز کثیف و پلید و آلوده را رجس می‌گویند. چه آلودگی ظاهری داشته باشد که در اصطلاح «نجس» نامیده می‌شود و چه آلودگی باطنی داشته باشد که در اصطلاح ذنب و گناه نامیده می‌شود.

در اقرب الموارد می‌نویسد: رجس یعنی کثیف و آلوده و به معنای گناهی که باعث عذاب می‌شود نیز آمده است.

در کتاب «المنجد» در معنای رجس می‌نویسد:

رجس، یعنی کثیف و نجس به معنای کار زشت و ناپسند و قبیح نیز آمده است.

راغب در کتاب «مفردات» می‌گوید:

«رجس چیز پلید است گفته می‌شود: «رجل رجس» (مردی پلید) و «رجال أرجاس» (مردانی پلید) خداوند می‌فرماید: «رجس من عمل الشیطان» (پلیدی است از عمل شیطان) پلیدی به چهار صورت ممکن است وجود داشته باشد یا از نظر، طبع یا از جهت، عقل یا از نظر شرع و یا از همه این، جهات مانند مردار زیرا مردار هم از نظر شرعی پلید است هم از نظر عقل و هم از نظر طبیعت انسانی پلید از نظر شرع چیزهایی است مانند قمار و شراب پاره ای گفته اند که این‌ها از نظر قضاوت عقل هم پلید محسوب می‌شوند...» (1)

ابن اثیر، لغوی مشهور در کتاب معروف «التّهایه» می‌نویسد:

«الرجس: القدر، وقد یعبر به عن الحرام والفعل القبیح»

«رجس چیز پلید است و گاهی نیز از آن به کار حرام و عمل و کردار زشت تعبیر شده است.» (2)

علامه ابن منظور در «لسان العرب» گفته است:

«الرّجس: القدر، وقد یعبر به عن الحرام والفعل القبیح و العذاب و اللعنة و الکفر». رجس

ص: 48

1- مفردات القرآن ماده، رجس، ص 342، چاپ بیروت، دار القلم

2- التّهایه فی غریب الحدیث و الأثر 200/2 ماده «رجس».

پلیدی است و گاهی هم از حرام و کار ناپسند و عذاب و لعنت، و، کفر به رجس تعبیر می شود. (1)

فیروزآبادی در «قاموس المحيط» می گوید:

«الرَّجْسُ: القذر، و كل ما استقذر من العمل و العمل المؤدى إلى العذاب و الشك و العقاب و الغضب»:

رجس عبارت از پلیدی است و هر عمل بد و آلوده و هر کاری که به عذاب و شک و کيفر و خشم منتهی شود رجس می باشد. (2)

جوهری در کتاب «الصَّحاح» نوشته است:

«الرَّجْسُ: القذر، و قال الفراء في قوله تعالى (وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ): انه العقاب و الغضب» (3)

فیومی در «مصباح المنیر» گوید:

الرَّجْسُ: التَّن، و الرجس القذر، قال الفارابي و كل شيء يستقذر فهو رجس. و قال النقاش: «الرَّجْسُ: التَّنَجْسُ. و قال في البارع و ربما قالوا:

الرَّجَّاسَةُ و النَّجَّاسَةُ، ای جعلوهما بمعنی» (4)

حیش تقلیسی: گوید

«بدان که «رجس» در قرآن بر سه وجه باشد وجه نخستین: رجس به معنای سبکی و قمار و بت و تیر مقامری بود و وجه دوم: رجس به معنای کفر و نفاق بود و وجه سیم رجس به معنای کردار بد بود.» (5)

آن چه تا بدینجا بیان داشتیم معنای کلمه «رجس» از دیدگاه لغت شناسان بود که از سخنان همه آن ها - بدون استثنا - فهمیده می شود که معنای «رجس» پلیدی و آلودگی است و تطهیر از آن سرانجام به «عصمت» منتهی می گردد.

### 3. روایات وارده در شأن نزول آیه

روایاتی که در شأن نزول آیه شریفه تطهیر و تفسیر آن در منابع حدیثی و تفسیری

ص: 49

1- لسان العرب مادة «رجس» 95/6 دار صادر، بیروت

2- قاموس المحيط، مادة «رجس».

3- الصَّحاح، مادة «رجس»

4- المصباح المنیر، مادة «رجس» 219/1 منشورات دار الهجرة، ایران قم

5- وجوه قرآن/ 110 و 111.

شیعه و اهل سنت وارد شده و به طور صریح و روشن بر عصمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد بسیار زیاد و فراوان است که ما به جهت، اختصار تنها به ذکر اندکی از آن ها بسنده می کنیم:

1. طبری در تفسیر «جامع البیان» به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آیه: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (1) درباره، پنج نفر نازل گردیده است: نزلت هذه الآية في وفي علي و حسن و حسين و فاطمه این آیه درباره، من، علی، فاطمه حسن و حسین نازل شده است» (2)

2. جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» به نقل از حکیم، ترمذی، طبرانی ابن مردویه ابونعیم و بیهقی در کتاب «الدلائل» از ابن عباس آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خدای تعالی آفریدگان خود را به دو گروه تقسیم نمود و مرا در بهترین آن دو گروه قرار داد (تا آن جا که فرمود) سپس قبیله ها را به خانواده هایی تقسیم نمود و مرا بهترین خاندان ها قرار داد چنان که خود فرموده است (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (3) پس من و اهل بیتم از هر گناهی پاک و پاکیزه ایم» (4)

3. مسلم در کتاب صحیح، خود که پس از «صحیح بخاری» از معتبرترین کتب روایتی اهل سنت به شمار می رود از «عایشه» روایت کرده است که گفت:

«یک روز، صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که عباى نشانه داری پشمینه که از موی سیاه بافته شده و کاروانی از شتر در حال حرکت بر آن نقش شده بود بر دوش داشت از خانه خارج شد که حسن بن علی، آمد پس او را در زیر عباى خود برد، سپس حسین، آمد او را هم در زیر عبا جای داد آن گاه فاطمه، آمد او را هم داخل عبا جای داد پس از آن علی، آمد او را هم در زیر عبا جای داد و سپس این آیه را تلاوت نمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ

ص: 50

1- سورة أحزاب، آیه 33

2- تفسیر طبری، ج 22، ص 5.

3- سورة أحزاب، آیه 33

4- تفسیر در المنثور، ج 5 ص 199، ذیل آیه و چاپ بیروت، ج 6، ص 534

اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1) خداوند اراده فرموده است که هرگونه گناه و پلیدی را از شما اهل بیت برطرف سازد و کاملاً شما را پاک و پاکیزه گرداند.» (2)

4. حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» از پسر عموی عوام بن حوشب بنام «مجمع» روایت کرده است که گفت:

«همراه مادرم بر عایشه وارد شدم مادرم درباره جنگ جمل از او پرسید گفت این یک تقدیر الهی بود و هنگامی که درباره علی علیه السلام از او سؤال کرد چنین گفت: آیا از من درباره کسی سؤال می کنی که محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر محبوب ترین مردم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود من با چشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را نزد خود فرا خواند و جام های را بر روی آن ها افکند و فرمود: خداوند اینان خاندان من و بستگان خاص من، اند رجس و پلیدی را از آن ها برطرف سازد و از آلودگی ها پاکشان بفرما من عرضه داشتم یا رسول الله من هم از اهل بیت تو هستم؟ فرمود از این جا دور شو تو هم خوب هستی (اما جزء این جمع نمی باشی) (3)

5. حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» به سند خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت:

«آیه تطهیر در خانه من نازل شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به حضور طلبید و سپس گفت: پروردگارا این ها اهل بیت من اند. ام سلمه گفت یا رسول الله! من از اهل بیت نیستم؟ فرمود تو سرانجام خوبی خواهی داشت ولی اینان اهل بیت علیهم السلام من، اند سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله اضافه کرد: پروردگارا! اهل بیت من شایسته ترند (که مصداق آیه باشند) (4)

6. جلال الدین سیوطی در تفسیر «دّر المنثور» آورده است که ابن مردویه و خطیب

ص: 51

1- سورة أحزاب، آیه 33.

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 457 کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله، چاپ بیروت، دار الفکر.

3- شواهد التنزیل، ج 2، ص 38 و 39، ح 684، غایة المرام، ص 288 و چاپ بیروت، ج 3، ص 182 ح 17، عمده ابن بطریق، ص 39، ح 23، طرائف، ج 1، ص 184 ح 196؛ بحار الأنوار، ج 35، ص 222

4- مستدرک حاکم، ج 2، ص 416، کتاب التفسیر، در تفسیر سوره أحزاب.

از ابوسعید خدری روایت کرده اند که گفت:

«روزی که نوبت ام سلمه، بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه او قرار داشت جبرئیل بر آن جناب نازل شد و آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (1) را، آورد، ابوسعید می گوید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین و علی و فاطمه علیها السلام را خواست بعد از آن که حاضر شدند ایشان را به خود، چسبانید و جامه ای بر روی آن ها، افکند و این در حالی بود که ام سلمه در پشت پرده قرار داشت، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشگاه خدا عرضه داشت بار الهای اینان اهل بیت من اند پروردگارا پلیدی را از ایشان ببر و آن طور که خودت می دانی پاکشان گردان ام سلمه گفت: یا رسول الله آیا من هم با ایشان هستم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو جای خود داری و عاقبتت به خیر است. (2)

7. ابوعیسی محمد بن عیسی سوره ترمذی در کتاب صحیح خود موسوم به «سنن ترمذی» از عمرو بن ابی سلمه روایت کرده که گفت:

آیه تطهیر: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ...) (3) در خانه ام سلمه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل، شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام را طلبید و عبائی بر روی ایشان انداخت و سپس گفت بارخدایا! اینان اهل بیت من اند پلیدی را از ایشان ببر و آنان را پاک و پاکیزه گردان ام سلمه عرضه داشت: یا رسول الله آیا من هم با ایشان هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو جای خود داری و عاقبتت به خیر است» (4)

8. همچنین ترمذی در کتاب صحیح خود از شهر بن حوشب و او نیز از «ام سلمه» روایت کرده که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین و فاطمه و علی علیهم السلام را در زیر عبائی قرار داد و سپس گفت بارخدایا اینان اهل بیت من و از بستگان خاص من اند پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را آن گونه که شایسته است پاک و پاکیزه گردان ام سلمه گفت یا رسول الله آیا

ص: 52

1- سورة أحزاب، آیه 33

2- تفسیر درّ المنثور، ج 5، ص 198، چاپ، بیروت، ج 6، ص 532 ذیل آیه تطهیر.

3- سورة أحزاب، آیه 33.

4- سنن ترمذی، ج 5، ص 663 کتاب المناقب، باب 32، مناقب أهل بيت النبي صلی الله علیه و آله ح 3787.

من هم از ایشانم؟ فرمود: سرانجام تو به خیر است.» (1)

ترمذی: گوید این حدیث از بهترین احادیثی است که در باب فضیلت اهل بیت وارد شده است. وی پس از این اظهار داشته است روایت مزبور که ویژه باب فضیلت است از عمرو بن اَبی سلمه اَنس بن مالک، اَبو الحمراء معقل بن یسار و عایشه نیز نقل گردیده است.

9. امام احمد حنبل در کتاب «مسند» به سند خود از ام سلمه روایت کرده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من بود که فاطمه علیها السلام با ظرفی از غذای حریره (2)، وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هم اکنون همسرت و دو پسرانت را دعوت کن تا بیایند فاطمه علیها السلام برگشت و علی و حسن و حسین علیهم السلام را به همراه خود آورد و هر چهار تن به حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم شرفیاب شدند و همگی نشستند و به خوردن آن غذا مشغول شدند و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ایوانی که خوابگاه آن حضرت بود نشسته و عبای خبیری خود را زیرانداز خود قرار داده بود و من در پستوی اطاق نماز می خواندم

در همان بین که آنان به صرف غذا پرداخته بودند خدای تعالی این آیه را نازل نمود:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (3) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله زیادی عبای خویش را گرفته و ایشان را پوشانید و سپس دست خود را از زیر عبا بیرون آورد و به آسمان اشاره کرد و عرضه داشت بارالها اینان اهل بیت من و بستگان خاص من اند، پلیدی را از ایشان، ببر و آن ها را کاملاً پاکیزه گردان

ام سلمه: گوید پس من سرم را به درون اطاق، بردم عرضه داشتم یا رسول الله من هم با شمایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دوبار فرمود: تو عاقبت به خیری» (4)

10. و نیز احمد حنبل در یک حدیث دیگر از ام سلمه روایت کرده که: گفت

ص: 53

---

1- سنن ترمذی ج 5 ص 698، کتاب المناقب، باب 61، ح 3871

2- حریره، به فتح حاء بدون نقطه خوراکی است که با شیر و آرد پخته می شود و گاهی هم مقداری گوشت را ریز ریز نموده و به آن اضافه می کنند مجمع البحرین، ماده حرر.

3- سورة احزاب، آیه 33.

4- مسند احمد، ج 6، ص 292 تفسیر ابن کثیر، ج 5، ص 454، أسباب النزول، ص 239، ذخائر العقبی، ص 23، و تفسیر در المنثور در تفسیر سورة احزاب ذیل آیه تطهیر.



«در یکی از روزها رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: همسرت و دو پسرانت را نزد من حاضر کن، فاطمه ایشان را به خانه ما آورد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عبائی بافت فدک بر روی ایشان افکند و دست خود را روی سر همگی آنان گذاشت و گفت پروردگارا اینانند آل محمّد فاجعل صلواتک و برکاتک علی محمّد و علی آل محمّد انک حمید مجید: پس درود و برکات خود را بر محمّد و آل محمّد قرار ده که تو مورد ستایش و با عظمتی امّ سلمه: گوید: پس من عبا را بلند کردم که من نیز جزو آنان باشم، رسول خدا صلی الله علیه و آله عبا را از دست من کشید و فروانداخت و فرمود سرانجام تو به خیر است.» (1)

11. همچنین احمد حنبل در حدیث دیگری از امّ سلمه روایت کرده که گفت:

«در یکی از روزها که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من، بود ناگهان خدمتکار آمد و عرضه داشت: علی و فاطمه در پشت در خانه هستند و اجازه می خواهند تا وارد شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: برخیز و از اهل بیت من فاصله بگیر. من برخاستم و در گوشه خانه نشستم در این هنگام علی و فاطمه و حسن و حسین که دو کودک خردسال بودند وارد شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله حسنین را روی زانوی خود نشانید و رخسارشان را بوسید پس از آن دستی به گردن علی علیه السلام و دستی به گردن فاطمه علیها السلام گذاشت و رخسار علی و فاطمه را بوسید آن گاه پارچه سیاه رنگی پشمینه را بر روی آنان افکند و گفت پروردگارا! من و اهل بیتم به سوی تو رو می آوریم نه به سوی آتش...» (2)

این حدیث را محب الدین طبری هم در «ذخائر العقبی» نقل کرده و گفته است که: این حدیث را «احمد حنبل» روایت نموده و «دولابی» هم آن را بطور مختصر آورده و بخشی از لغات آن را شرح کرده است. سپس می گوید «و ظاهراً رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام را به صورت مکرر در خانه ام سلمه در زیر کساء و یا پارچه ای قرار داده و برایشان دعا فرموده است.» (3)

12. و نیز در همین رابطه امام احمد حنبل در حدیثی از «شدّاد بن ابی عمّار» روایت کرده که گفت:

ص: 54

1- مسند أحمد، ج 6، ص 323 و تفسیر در المنثور، ج 5، ص 198.

2- مسند أحمد، ج 6، ص 296

3- ذخائر العقبی، ص 22

«در یکی از اوقات بر واثله بن أسقع وارد شدم همزمان عده ای هم در نزد او حضور داشتند و از علی علیه السلام به بدی یاد می کردند پس از آن که آن ها رفتند «واثله» گفت: آیا می خواهی آن چه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده ام برایت تعریف کنم؟ گفتم آری

گفت روزی به منزل فاطمه علیها السلام رفتم سراغ علی علیه السلام را، گرفتم فرمود به اتفاق حسن و حسین خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شده است. من همان جا به انتظار نشستم تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و در حالی که دست حسن و حسین را گرفته بود به اتفاق علی به خانه فاطمه وارد شدند.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه را در برابر خود نشانید و حسین را روی دو زانوی خود قرار داد آن گاه جامه یا عبای خود را بر آن ها پیچید و این آیه را تلاوت نمود (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (1) سپس فرمود بارخدا یا اینان اهل بیت من اند و اهل بیت من سزاوارترند (که مصداق این آیه باشند). (2)

13. ابن جریر طبری در تفسیر جامع البیان در حدیثی از امّ سلمه روایت کرده که گفت:

این آیه شریفه: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)، (3) در خانه من نازل شد و من در کنار درگاه خانه نشسته بودم، عرضه داشتم: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت علیهم السلام نیستم؟ حضرت فرمود: سرانجام تو به خیر است، تو از زنان پیغمبری امّ سلمه: گوید در آن، موقع فقط رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند» (4)

14. همچنین طبری از اعمش از حکیم بن سعد روایت کرده که گفت:

«در نزد امّ سلمه از علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - سخن به میان آوردیم امّ سلمه: گفت آیه تطهیر در خانه من نازل شد یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه من آمد و

ص: 55

1- سورة أحزاب، آیه 33.

2- مسند أحمد، ج 4، ص 107، مستدرک حاکم، ج 2، ص 416، ج 3، ص 147 و تفسیر طبری، ج 22، ص 6 و مجمع الزوائد، ج 9 ص 167 با اندکی اختلاف در لفظ.

3- سورة أحزاب، آیه 33.

4- تفسیر طبری، ج 22، ص 7 و تفسیر ابن کثیر، ج 5، ص 455

فرمود: ام سلمه به هیچ کس اجازه ورود نده اما فاطمه آمد و من قدرت برگرداندن او را نداشتم، سپس حسن، آمد و بعد از او حسین و به همین منوال علی پشت سر آنان وارد گردید و همگی دور پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عبائی را که بر دوش داشت بر روی ایشان افکند و گفت: پروردگارا، اینان اهل بیت من اند رجس و پلیدی را از ایشان ببر، و آنان را (همان گونه که خودت می دانی) پاکیزه گردان. در این هنگام که آنان در خانه من دور هم گرد آمده بودند این آیه نازل شد (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1) ام سلمه: گوید من عرضه داشتم یا رسول الله پس من چطور؟ گوید: به خدا سوگند بر من ممت نگذاشت و سؤالم را پاسخ نداد و فقط: فرمود اَتَكِ إِلَى خَيْرِ سِرَانِجَامِ تَوْبَةٍ خَيْرِ اسْتِ. (2)

علاوه بر این، روایات دیگری نیز از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست داریم که نشان می دهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم پس از نزول آیه تطهیر برای معرفی اهل بیت و منحصر ساختن آیه مزبور در «اصحاب کساء» تا مدت چندین ماه هر روز صبح که برای نماز به مسجد می رفت به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمود: هنگام نماز است ای اهل بیت، و آن گاه این آیه را با صدای بلند تلاوت می نمود (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (3)

و این برنامه طبق روایت انس بن مالک به مدت شش ماه. (4)

و طبق روایت ابو سعید و ابو الحمراء مدت هشت ماه (5)

ص: 56

1- سورة الأحزاب، آیه 33

2- تفسیر طبری، ج 22، ص 7 و تفسیر ابن کثیر، ج 5، ص 455 در تفسیر سوره احزاب، ذیل آیه تطهیر.

3- سورة احزاب، آیه 33.

4- سنن ترمذی، ج 5، ص 352، کتاب تفسیر القرآن باب 34 و من سورة الأحزاب، ح 3206، مسند احمد، ج 3، ص 259، مستدرک حاکم، ج 3، ص 158 تفسیر طبری، ج 22، ص 5 تفسیر در المنثور، ج 6، ص 533، چاپ بیروت، ذیل آیه تطهیر ذخائر العقبی ص 24 و نور الأبصار، ص 124، ط اخیر، دار الفکر.

5- تفسیر در المنثور، ج 4، ص 313 در تفسیر آیه (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ) در آخر سوره طه، و چاپ بیروت، ج 5، آخر ص 538 از ابوسعید و ج 5 ص 199 و چاپ بیروت، ج 6، ص 534 ذیل آیه تطهیر از ابو الحمراء و همچنین ذخائر العقبی، ص 25

و طبق روایت ابن عباس مدّت نه ماه. (1)

و به روایت، أبو برزّه، مدت هفده ماه به طور مستمر ادامه داشت. (2)

به طور خلاصه روایاتی که در شأن نزول آیه تطهیر در کتاب های روایتی و تفسیری اهل سنت وارد شده بسیار زیاد است و ما به همان روایات یاد شده بسنده می کنیم و طالبان توضیح بیشتر را به منابع مربوطه ارجاع می دهیم (3)

از مجموع روایاتی که متذکر شدیم این معنا به خوبی استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور مکرر و در جاهای مختلف برای معرفی اهل بیت علیهم السلام آنان را در زیر «کساء» و یا پارچه بافت، فدک قرار داده و برای آن ها دعا نموده و آنان را به طور واضح و روشن معین و مشخص فرموده و به علاوه برای این که همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا کسان دیگری ادعا نکنند که آن ها هم جزو اهل بیت علیهم السلام پیامبرند، تا مدّت چندین ماه آشکارا و در انظار اصحاب به معرفی «اهل بیت» پرداخته است.

ولی دشمنان اهل بیت علیهم السلام و کسانی که با این خانواده علاقه و محبتی نداشته و ندارند، پیوسته در طول تاریخ کوشیده و می کوشند تا نزول آیه تطهیر را درباره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خدشه دار ساخته و آن را به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص دهند و یا این که آن ها را هم در کنار اهل بیت قرار داده و جزو اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار آورند و بدین وسیله نزول آیه تطهیر را -که یکی از مهم ترین و برجسته ترین فضائل خاندان پیامبر به شمار می رود- کم رنگ و بی اهمیت جلوه دهند و یا به طور کلی این فضیلت بزرگ قرآنی را درباره «اهل بیت» محو و نابود سازند.

و متأسفانه کسانی هم دانسته و یا ندانسته از این کوردلان گمراه و رسوا پیروی نموده و همان گفته های اغواگرانه و سخنان نامربوط آنان را در تفاسیر خود- به عنوان

ص: 57

---

1- تفسیر درّ المنثور، ج 5، ص 199 و چاپ بیروت، ج 6، ص 535 ذیل آیه تطهیر.

2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 169.

3- برای اطلاع بیش تر از روایاتی که در شأن نزول آیه تطهیر در کتب حدیثی و تفسیری اهل سنت آمده است به شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج 2، از صفحه 10 تا 92 و تفسیر جامع البیان طبری و تفسیر ابن کثیر، شامی و تفسیر درّ المنثور سیوطی و سایر تفاسیر در تفسیر سوره احزاب، ذیل آیه تطهیر و، همچنین، غایة المرام، بحرانی، ج 3، ص 173-211 چاپ بیروت و عبقات الأنوار، و احقاق الحق، ج دوّم و پاورقی های آن و المراجعات مراجعه 12 ص 56، تحقیق و تعلیق حسین الراضی، و فضائل الخمسه و دیگر منابع و مآخذ مربوطه مراجعه فرمایید.

یک رأی و نظر در برابر گفتار خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله - تکرار کرده اند که هم اینک برای روشن شدن حقیقت به نقد و بررسی این موضوع می پردازیم

#### 4. گفتارهای بی اساس برخی از مفسران عامه در تفسیر آیه

از آن جا که آیه تطهیر در بین آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته، برخی از مفسران اهل سنت بدون توجه به روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده مطالب نادرستی را اظهار داشته اند که چون مخالف با حق و حقیقت و معارض با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است نخست به سخنان برخی از آن ها اشاره می کنیم و سپس به پاسخ گفتارهای بی اساس آنان می پردازیم.

از آن جمله: فخر رازی در تفسیر کبیر خود می گوید:

«در باره «اهل بیت» در میان دانشمندان به اختلاف سخن رفته است و بهتر آنست که گفته شود: اهل بیت علیهم السلام فرزندان و همسران، پیامبر صلی الله علیه و آله و حسن و حسین علیهما السلام می باشند و علی علیه السلام نیز از جمله ایشان است زیرا که او بدین جهت که شوهر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است پیوسته همراه و ملازم با پیغمبر بوده است از اهل بیت او محسوب می شود!!!» (1)

قرطبی نیز در تفسیر، خود ذیل آیه تطهیر می نویسد:

«آن چه از این آیه فهمیده می شود این است که: آیه مفهوم عامی دارد و جمیع اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از همسران و دیگر افراد خانواده را شامل می شود و این که خداوند فرموده است: «و یطهرکم» و ضمیر را با جمع مذکر ذکر فرموده است برای این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و الا و علی و حسن و حسین علیهم السلام در میان آن ها بوده اند و چون مردان و زنان در یک جا گرد آمده بودند از این رو از باب تغلیب ضمیر به صورت جمع مذکر آمده است!». (2)

مفتی، بغداد علامه آلوسی نیز در تفسیر «روح المعانی» می گوید:

«آن چه در این باره به نظر من می رسد این است که مراد از «اهل بیت» کسانی هستند که وابستگی بیش تری به پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته و از نسبت قرابت و خویشاوندی

ص: 58

1- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 25، ص 209 ذیل آیه تطهیر.

2- الجامع لأحكام القرآن، ج 14، ص 183.

نزدیک تری برخوردار باشند به طوری که اجتماع و سکونت آن ها در یک خانه از نظر عرف مانعی نداشته باشد، بنابراین همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و آن چهار نفر دیگر از «أصحاب کساء» از جمله اهل بیت و در این جمع داخل می شوند و علی - کرم الله تعالی وجهه - نیز با توجه به این که از خویشاوندان نزدیک پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است و در خانه و دامن پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ شده و از آن حضرت جدائی نداشته و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم مانند یکی از فرزندان خود با او رفتار می نموده و داماد او بوده و در بزرگی با او پیمان برادری بسته است از این رو از اهل بیت علیهم السلام محسوب می شود». (1)

## پاسخ ما به آن ها

اولاً - کلمه «انما» که در ابتداء آیه آمده است - چنان که ارباب اهل ادب گفته اند - مفید حصر است و دلیل بر این است که مقام عصمت ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و چهار تن دیگر از خاندان، او، یعنی: علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است و، آیه اختصاص به همان پنج تن دارد و هیچ یک از اقربا و همسران آن جناب را شامل نمی شود.

ثانیاً - جمله «یرید الله» اشاره به اراده تکوینی خداوند است و اراده هایی که در قرآن کریم به خدای تعالی نسبت داده شده بر دو نوع است.

نوع اول اراده تکوینی

نوع دوم اراده تشریحی

اما اراده تکوینی: مربوط به خدا و فعل خداوند است که ذات اقدس احدیت اراده واقعی بر انجام عملی داشته و «مراد» و مقصود ذات اقدس حق در خارج تحقق پیدا کند. مثل این که خداوند اراده، فرماید عالم را خلق، کند و یا زلزله را پدید آورد و یا این که به انسان افاضه وجود بخشد که در اراده ازلی خداوندی تخلف مقصود و «مراد» از اراده خداوند امکان پذیر نیست و هرچه خدا بخواهد تحقق پیدا می کند مانند این آیه: (وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ) (2)

هنگامی که خداوند نسبت به قومی (به خاطر اعمالشان) بدی را اراده کند هیچ

ص: 59

1- تفسیر روح المعانی، ج 22، ص 270-271، چاپ، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

2- سوره رعد، آیه 11.

(كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَا مَسْتُمْ الْمَسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِيعَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که به نماز می ایستید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشوئید و سر و پاهایتان را تا برآمدگی پشت پا مسح کنید و اگر جنب باشید خود را بشوئید (و غسل کنید) و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما از محلّ پستی آمده (وقضای حاجت کرده) یا با زنان تماس گرفته (و آمیزش جنسی داشته) و آب (برای غسل یا وضو) پیدا نکردید با خاک پاکی تیمّم، کنید و از آن بر صورت (پیشانی) و دست هایتان بکشید خداوند نمی خواهد مشکلی را برای شما ایجاد کند بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را به جا آورید».

در این آیه شریفه که لفظ «اراده» در جمله «یرید لیطهرکم» آمده است تردیدی نیست که مقصود از آن اراده تشریحی است یعنی: مقصود خداوند، از جعل این احکام پاکیزه کردن مردم است پس اراده در این جا تشریح احکام وضو و غسل و تیمّم تیمّم است و هدف از آن پاک شدن، مردم از آلودگی ها و کثافات أحداث، است و معلوم و مسلّم است که برخی از مردم به این دستورات عمل می کنند و برخی دیگر نسبت به آن بی اعتنا خواهند بود و اگر مقصود از «اراده» در این آیه اراده تکوینی بود امکان نداشت که کسی، بتواند از پاک نمودن خود تخلف نماید.

علاوه بر، این همان گونه که در معنای اراده تشریحی اشاره کردیم اراده تشریحی خداوند مربوط به احکام و مقررات الهی است که متعلق به افعال بندگان و اعمال مکلفین است و در این آیه نیز اراده پروردگار به افعال مردم اضافه گردیده است و مقصود، از، آن این است که افراد با ایمان با اختیار، خویش وضو و غسل و تیمّم را انجام دهند پس تردیدی نیست که «اراده» در جمله «یرید لیطهرکم» اراده تشریحی: یعنی جعل حکم و قانون است و نه اراده تکوینی

مثال دوم: که باز می توانیم در همین مورد به آن اشاره کنیم جمله ای است که در سوره «بقره» به دنبال آیه - 185 - آمده است که خداوند در رابطه با تشریح احکام و

ص: 60

(فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ). (1)

هر کس از شما که در ماه رمضان حاضر (و در خانه خود) باشد باید روزه بگیرد و هر کس که بیمار و یا در سفر است باید روزهای دیگری را به جای آن روزه بگیرد خداوند راحتی شما را می خواهد نه زحمت شما را).

در این آیه شریفه نیز همان گونه که خوانندگان عزیز ملاحظه می کنند، کلمه «یرید» در اراده تشریحی به کار رفته و به دنبال تشریح قانون روزه و در نظر گرفتن حالات مختلفه انسان ها مانند سفر و، بیماری هدف از این حکم و قانون مشخص گردیده است.

حال باید دید که مقصود از «اراده» در آیه تطهیر کدام یک از این دو اراده است؟

ناگفته پیداست که مقصود از اراده در آیه مزبور اراده تکوینی است زیرا «مرید» خداوند متعال و «مراد»، اذهاب رجس و تطهیر و اذهاب و تطهیر، هر دو، فعل خداوند، است زیرا ضمیر در کلمه «لیذهب» و «یطهرکم» برگشت به خدا دارد و ذات اقدس اوست که این دو فعل را انجام می دهد.

بنابراین چون اراده در «آیه تطهیر» وابسته به عمل خداوند است تردیدی نیست که مقصود از آن اراده تکوینی است و خداوند اراده فرموده است تا به اهل بیت پیغمبر خلعت کرامت و بزرگواری ببوشاند و آنان را ممتاز از دیگران قرار دهد و بر همه مردم فضیلت و برتری، بخشد تا الگو و اسوه و نمونه، باشند و اهلیت و شایستگی همدوشی با، قرآن و احراز مقام جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته و تا قیام قیامت زمین از وجود آن ها خالی نماند.

و به همین دلیل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معروف و مشهور «ثقلین» که مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است در سخنان جاوید، خود، خطاب به مسلمانان می فرماید: (إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي...)

آری خواننده گرامی این یک حقیقتی است که حتی «علامه آلوسی» وقتی به این حدیث می رسد عاجزانه اعتراف می کند که به مقتضای این حدیث همسران پیامبر

ص: 61



ثالثاً- تغییر ناگهانی لحن سخن بعد از بیست ضمیر مؤنث به جمع مذکر با تعبیر: «لیذهب عنکم» و «یطهرکم»، نشان دهنده این واقعیت است که مخاطبین در این آیه غیر از همسران پیامبرند و گرچه آیه مزبور در سیاق آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته اما هیچ ارتباطی به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد

زیرا آیات قبل و بعد از، آن وظیفه سنگین و مسئولیت خطیر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می کند و به آن ها دستور می دهد به عنوان این که افتخار همسری پیامبر صلی الله علیه و آله را دارند برای دیگر زنان مؤمنه الگو و اسوه باشند و به وظایف خانه داری و واجبات دینی خود عمل نمایند و پا را از گلیم خود فراتر، نگذارند و وظیفه آن ها این است که در خانه های خود بنشینند و همچون زنان دوران جاهلیت نخستین در میان مردم ظاهر نشوند و از خدا و رسولش اطاعت نمایند. (2)

پس آیات مربوط به پردگیان حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ گونه فضیلتی را برای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات نمی کند بلکه آن ها را به فضیلت خواهی تشویق می نماید و ایشان را به وظیفه یک بانوی نمونه اسلامی که می تواند شایستگی همسری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته باشد آشنا می سازد و همه این ها در حالی است که در «آیه تطهیر» می بینیم سخن از مشیت خداوند و اراده حق تعالی بر فضیلت بخشیدن به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و در یک جمله کوتاه با عوض شدن ضمیر جمع مؤنث به جمع مذکر با آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) از طهارت و، پاکی و مقام عصمت و مصونیت خاندان پیامبر از گناه و معصیت سخن می گوید.

پس اگر آن گونه که برخی از مفسران اهل سنت می گویند «آیه تطهیر» اختصاص به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و یا شامل آن ها می گردید در این آیه نیز خدای تعالی باید به صورت جمع مؤنث خطاب به آن ها می فرمود: «لیذهب عنکن» و «یطهرکن» و حال آن که می بینیم در آیه تطهیر ضمیر خطاب به صورت جمع مذکر آمده است.

و همین نکته ادبی در کلام الهی که در اوج فصاحت و بلاغت است برای بطلان

1- تفسیر روح المعانی، ج 22، ص 268، چاپ بیروت، و در چاپ دیگر: 17/22.

2- لطفاً برای اطلاع بیش تر به آیات 28 تا 34 از سوره احزاب مراجعه فرمائید.

نظریه کسانی که گفته‌اند آیه تطهیر اختصاص به همسران پیامبر دارد و یا این که آن‌ها هم داخل در آیه‌اند، کفایت می‌کند

رابعاً - کلمه «أهل البيت» که در آیه مزبور آمده است در اصطلاح ادبیت «عَلَم» است و عنوان خاصی برای بستگان نزدیک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و الف و لامی که بر سر کلمه «البيت» در آمده است الف و لام «عهد» است و مقصود از آن «بيت»، بيت ام سلمه است که آیه تطهیر در آن بيت نازل شده است بنابراین کلمه «أهل البيت» اشاره به خانه معهود و اهل همان خانه است و شاهد بر این مدعا همان روایات وارده در شأن نزول آیه است که از طرق اهل سنت به طور فراوان و «متواتر» نقل گردیده است.

و خامساً - این که جمله «ويطهركم تطهيراً» که در آخر آیه آمده است، تأکیدی بر قضای قطعی و اراده حتمی پروردگار بر پیدایش خاندانی پاک و مطهر در سطح عالی انسانی است که به تمام معنا از همه کجی‌ها و کج روی‌ها و آلودگی‌ها و امراض قلبی و اعمال شیطانی و ردایل اخلاقی منزّه و مبرا بوده و هرگز گرد گناه و معصیت نگردند.

و پر واضح است که اراده، ازلی بر پیدایش چنین خاندانی در بيت نبوت یک امر ساده و عادی نیست بلکه برای آماده شدن آن‌ها برای یک امر مهم و خطیر اسلامی و ارشاد و راهنمایی و جانشینی آخرین پیامبری است که چیزی جز رهبری و زمامداری و امامت بر مسلمانان نمی‌تواند باشد.

### مقام «عصمت» ویژه پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است

بر اساس روایات بی شماری که در شأن نزول آیه تطهیر وارد شده و ما بخشی از آن‌ها را پیش از این متذکر شدیم جای هیچ شک و تردیدی نیست که آیه مزبور اختصاص به پنج تن «أصحاب کساء» دارد و هیچ کس دیگر - نه از خویشاوندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله از بنی هاشم و نه از همسران آن حضرت - را شامل نمی‌شود و آن چه را که برخی از مفسران اهل سنت اظهار داشته اند همه آن‌ها سخنانی باطل و دور از واقعیت است که با هیچ یک از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله سازش ندارد. زیرا:

اولاً - طبق روایت ابوسعید خدری پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم تصریح فرموده است که آیه تطهیر: درباره من، علی فاطمه حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

ثانیاً - در پایان حدیث مفصلی از ابن عباس آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه

با معرفی خود و اهل بیت علیهم السلام آیه تطهیر را تلاوت نمود و پس از آن فرمود: پس من و اهل بیتم از هر گناهی پاک و پاکیزه ایم. (1)

ثالثاً- در حدیث امّ المؤمنین عایشه آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و جامه ای بر روی آن ها افکند و فرمود: (اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً). «پروردگارا، اینان اهل بیت من اند، رجس پلیدی را از آن ها ببر و از آلودگی ها پاکشان بفرما» پس من به آن ها نزدیک شدم و گفتم: یا رسول الله من هم از اهل بیت تو هستم؟ فرمود: از این جا دور شو تو هم خوب هستی. (2)

رابعاً- در همه روایاتی که در منابع حدیثی و تفسیری اهل سنت از «امّ سلمه» نقل گردیده است تصریح شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «اهل بیت» را به صورت واضح و آشکار معرفی فرموده و حتی ام سلمه را نیز که آیه تطهیر در خانه او نازل شده از آن جمع، خارج نموده و جایی برای بحث و گفتگو برای کسی باقی نگذاشته است.

بنابراین با توجه به این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل بیت را به طور صریح و روشن معرفی نموده و خود آن حضرت نیز یکی از افراد «اهل بیت» بوده است، چگونه می توان گفت که «آیه تطهیر» اختصاص به همسران پیامبر دارد و یا این که آن ها هم داخل در آیه اند؟

آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بطور مکرر، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را در برابر دیدگان عایشه و ام سلمه و برخی از اصحاب یکجا گردآوری نموده و آنان را در زیر عبا یا پارچه خیبری جای داده و آیه تطهیر را تلاوت نموده - العیاذ باللہ - کار لغو و بیهوده ای انجام داده است؟

آیا می توان گفت پیامبر صلی الله علیه و آله خدا که دست خود را از زیر عبا بیرون آورد و برای «اصحاب کساء» دعا کرد و به پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا، این ها اهل بیت من اند العیاذ باللہ - هذیان می گفته است؟

آیا می توان گفت پیغمبر خدا که عبا را از دست ام سلمه کشید و فرو انداخت و به او

ص: 64

- 
- 1- تفسیر درّ المنثور، ج 5، ص 199، ذیل آیه تطهیر و چاپ بیروت، ج 6، ص 534
  - 2- تفسیر ابن کثیر، ج 5، ص 456، چاپ بیروت، دارالفکر و شواهد التنزیل، ج 2، ص 39 با اندکی اختلاف در لفظ.

چیزی مانع آن نخواهد شد.

و مانند این آیه:

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (1)

فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده، کند تنها به او می گوید، باش و آن نیز بی درنگ موجود می شود

و مانند این آیه:

(إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ) (2)

خداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند در باغ‌هایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر درختانش جریان دارد  
خداوند هر چه را اراده کند انجام می دهد.

این ها نمونه‌هایی از آیات بی شماری است که هم «اراده» در آن ها از نوع اراده تکوینی است و هم مطلوب و مراد و مقصود، حق از اراده حضرت احدیت تخلّف ندارد.

و اما اراده تشریحی: مربوط به احکام و مقررات و جعل قانون و اوامر و نواهی الهی است که به افعال بندگان تعلّق دارد به این معنا که  
خداوند آن چه را که می خواسته است مردم انجام دهند بر طبق آن ها حکم و قانون جعل نموده است.

در مورد این اراده که مقصود از آن نظام تشریح و قانون گذاری است و بستگی به اعمال و افعال بندگان دارد - بر خلاف اراده تکوینی -  
تخلّف از «مراد» و مقصود، خداوند کاملاً شدنی و امکان پذیر است.

به عنوان مثال به دو آیه از آیات حکیمانه قرآن کریم که در این مورد آمده است اشاره می کنیم.

مثال اول: خداوند در تشریح احکام وضو و غسل و تیمّم فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ

ص: 65

1- سوره یس آیه 82

2- سوره حج آیه 14.

فرمود تو عاقبت به خیری تو از زنان پیغمبری - العیاذ باللہ - در این سخنان خود گزافه گوئی کرده است؟

پس چه شده است که برخی از مفسران اهل سنت با این که خود همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مانند عایشه و ام سلمه اعتراف کرده اند که آن ها مشمول آیه تطهیر نمی باشند باز هم اصرار دارند که آیه مزبور مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل می شود؟

ما از این مفسران عالی مقام می پرسیم:

اگر آیه تطهیر مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل می شود، پس چرا -طبق روایاتی که خودتان در کتاب هایتان آورده اید - رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: از این جا دور شو؟ و چرا به ام سلمه فرمود از اهل بیت من فاصله بگیر؟ و چرا عبا را از دستام سلمه کشید؟ و چرا به او فرمود تو جای خود داری و یا این که فرمود تو عاقبت به . خیری

و چرا به مدت شش یا هفت یا هشت یا نه ماه و به قولی هفده ماه - به اختلاف روایات - هر روز صبح که برای ادای نماز به مسجد می رفت بر در خانه علی و فاطمه علیها السلام می آمد و با صدای بلند می فرمود: هنگام نماز است و سپس آیه تطهیر را تلاوت می نمود؟

آیا پیامبری که خدا او را برای ابلاغ رسالتش انتخاب نموده و حضرتش را امین وحی خود قرار داده و در قرآن ناطقش در ستایش از او فرموده است:

( مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى - وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى - عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ) (1) این دوست شما (پیامبر) هرگز (از راه راست) منحرف نشده، و مقصد را گم نکرده است او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید آن چه می گوید چیزی جز وحی نیست که فرشته ای سخت نیرومند (جبرئیل امین) به وی آموخته است» با این ، حال می توان گفت که او خودسرانه و از پیش ، خود، هر روز صبح به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می رفت؟ و - العیاذ باللہ - از روی هوا و هوس و دلخواه خود سخن می گفت و با صدای بلند اهل خانه را صدا می زد و می فرمود: هنگام نماز است ای اهل بیت (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (2)

ص: 66

1- سوره نجم آیات 2-5

2- سوره احزاب آیه 33

آیا همه این کارها جز برای این بود که می خواست به همسران و نزدیکان و أصحاب خود بفهماند که «آیه تطهیر» تنهای تنها منحصر به «خمسه طیبه» و أصحاب کساء می باشد و دیگران از این موهبت الهی بهره ای ندارند؟

آری خواننده گرامی طبق روایات بی شماری که خود دانشمندان بزرگ اهل سنت در کتاب های حدیثی و تفسیری خود آورده اند آیه تطهیر در خانه ام سلمه نازل گردید و در موقع نزول آیه تنها پنج نفر در آن خانه در زیر «کساء» قرار گرفتند و ام سلمه نیز با آن که آیه در خانه او نازل شده بود از این اجتماع پنج نفره بیگانه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اینکه مصداق آیه را تعیین کند و افراد اهل بیت علیهم السلام را مشخص سازد دست به دعا برداشت و به پیشگاه خدا عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل بیت علیهم السلام و بستگان خاص من اند».

و سپس، بعد از آن در موارد مختلف از آن جمله در حضور عایشه و ام سلمه و خانه فاطمه علیها السلام این جریان را تکرار نمود و همان چهار نفر مزبور را در زیر عبا یا پارچه خیبری قرار داد و همان گونه برایشان دعا کرد.

و به این اندازه هم اکتفا نکرد بلکه تا مدت ها هر روز صبح به در خانه علی و فاطمه علیها السلام می آمد و آیه تطهیر را با صدای بلند تلاوت می نمود و بدین ترتیب به صورت علنی و آشکار اهل بیت علیهم السلام را معرفی می فرمود:

تا مسلمانان این عنوان الهی و آسمانی را که معرف وجود خاندان پاک و مطهر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و زینت بخش تاریخ پر افتخار اسلام است، به دست فراموشی نسپارند.

تا همسران و پردگیان ناآراسته به سجایای انسانی و فضایل، معنوی نتوانند از این عنوان ملکوتی به نفع خود بهره برداری نمایند.

تا دنیا بدانند که آیه تطهیر درباره چه کسانی نازل شده و خداوند عالمیان چه انسان های والائی را پاک و معصوم قرار داده است.

تا همه جهانیان، بدانند زمامداران واقعی اسلام در چه سطح عالی از شرافت و فضیلت و معنویت و طهارت و پاکی و پاکدامنی قرار دارند.

تا برخی از مفسران گرفتار و آلوده به مرض مزمن تعصب بدانند که افکار بیمارگونه و تعصب آمیز آنان هرگز بر کتاب خدا قابل تحمیل نیست.

و بالأخره تا افراد حق بین و حقیقت جو راهی برای نشان دادن مسیر حقیقت در دست داشته، باشند و سنت پاک پیامبر خدا را به عنوان بهترین ارزنده ترین و مقبول ترین شاهد و گواه صادق و عادل به حقیقت خواهان عالم ارائه دهند.

بنابراین اگر پیغمبر خدا- که درود و سلام خدا بر او و اهل بیت پاک و مطهرش باد- بدین گونه «اهل بیت علیهم السلام را معرفی فرموده و آیه تطهیر را منحصر به خود و اهل بیتش گردانیده است چگونه می توان گفت که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله الله نیز داخل در آیه اند و یا این که آیه تطهیر اختصاص به زنان آن حضرت دارد؟

### همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از «مقام عصمت» بهره ای ندارند

بر اساس آیات و روایات وارده تردیدی نیست که آیه تطهیر اختصاص به اهل بیت دارد و «مقام عصمت» ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از این موهبت الهی بهره ای ندارند و این مطلب مورد اجماع و اتفاق اکثر علما و دانشمندان بزرگ اسلامی است. (1)

و چگونه می توان گفت که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم از گناه و خطا و لغزش و اشتباه می باشند در حالی که برخی از همسران پیامبر - مانند عایشه - در طول زندگی، خود دست به کارهایی زدند که به هیچ وجه با مقام عصمت سازگار نیست؟

چگونه می توان گفت که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داخل در آیه اند در حالی که خدای تعالی در سوره تحریم خطاب به عایشه و حفصه - دو تن از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله - فرموده است:

(وَإِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) (2)

«اگر شما (دو همسر پیامبر) از کار خود به سوی خدا توبه کنید (شایسته است) زیرا که دل هایتان از حق منحرف شده است».

و نیز درباره همین دو زن فرموده است:

(وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ...) (3)

«و اگر شما دو نفر بر ضد او دست به دست هم بدهید خداوند و جبرئیل و صالح

ص: 68

1- برای آگاهی بیش تر از این موضوع به کتاب نفیس غایة المرام بحرانی و پاورقی های آن تحت عنوان «أقوال العلماء باختصاص الآیه بأصحاب الکساء»، ج 3، ص 173، چاپ بیروت، مراجعه فرمائید.

2- سوره تحریم، آیه 4.

3- سوره تحریم، آیه 4.

مؤمنان (علی علیه السلام)... یاور او خواهند بود».

و چگونه می توان گفت که زنان پیامبر صلی الله علیه و آله داخل در آیه اند در صورتی که در «صحیح بخاری» از ابن عباس آمده است که گفت: «... از عمر بن خطاب پرسیدم: آن دوزنی که جزو زنان پیغمبر بودند و بر ضد آن حضرت همدستی، کردند چه کسانی بودند؟ گفت: عایشه و حفصه بودند.» (1)

و نیز در «صحیح بخاری» در باب خانه های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از نافع از ابن عمر آمده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و خطبه ای ایراد نمود و به محل سکونت عایشه اشاره کرد و سه بار فرمود: این جا جایگاه فتنه است و از این جا شاخ شیطان بیرون می آید.» (2)

و در کتاب «موّده القربی» از عایشه روایت کرده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند با من پیمان بسته است که هر کس بر ضد علی قیام کند کافر خواهد بود...» (3)

و در حدیث متواتری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم رسیده است که روزی به همسران خود فرمود «کدام یک از شماست که بر شتر پر مویی سوار می شود و قیام می کند و سگان «حواب» بر او پارس می کنند؟ سپس فرمود:

ای حمیراء! موظب باش که تو آن زن نباشی.» (4)

و چگونه می توان گفت که زنان پیامبر صلی الله علیه و آله جزو اهل بیت به شمار می روند در حالی که عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت بر ضد امام زمان خود قیام کرد و جنگ «جمل» را به وجود آورد و هزاران نفر را به کشتن داد و به همه فرمان های خدا و رسول بی اعتنائی کرد و سرانجام اظهار ندامت و پشیمانی نمود و در حال احتضار می گفت «جنگ جمل مانند استخوانی در گلویم مانده است ای کاش قبل از آن مرده بودم یا

ص: 69

---

1- صحیح بخاری، ج 6، ص 540 باب 527 قوله: «تبتغی مرضاة أزواجك، کتاب التفسیر».

2- صحیح بخاری، ج 4، ص 508 کتاب الخمس، باب 840 ماجاء في بیوت ازواج النبی، ح 1276، چاپ بیروت، دار القلم.

3- ینابیع المودّه، ج 1، ص 294 چاپ، نجف، طبع 7

4- این حدیث به صورت مجمل و مفصل در این کتاب ها آمده است: کنز العمال، ج 11، ص 334، ح 31671؛ مستدرک الحاکم، ج

3، ص 119؛ مسند أحمد، ج 6، ص 174؛ مجمع الزوائد، ج 7، ص 234؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 469؛ شرح نهج 469؛ شرح نهج

البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 311-310؛ الاستیعاب، ج 4، ص 439، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه برای اطلاع بیش تر در این

زمینه به بخش چهارم همین کتاب تحت عنوان «پیشگونی پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه عایشه» مراجعه فرمائید.



این که اصلاً پا به جهان نهاده بودم» (1).

آیا این اظهار ندامت و پشیمانی دلیل بر اقرار به گناه و اعتراف به مخالفت با امر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟

مگر خدای تعالی خطاب به زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرموده بود:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ ...) (2)

ای همسران پیامبر! شما همچون زنان دیگر (معمولی) نیستید، اگر تقوا پیشه کنید...»

مگر خدای تعالی به آن ها دستور نداده بود که (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...) (3)

در خانه های خود بمانید و همچون زنان دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید... و از فرمان خدا و رسولش اطاعت نمائید.

مگر خدای تعالی به آن ها هشدار نداده بود که:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ...) (4)

«ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکاری را مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود...»

مگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به ویژه به عایشه نفرموده بود: «یا حمیراء! کاتی بک تنبحک کلاب، الحوآب تقاتلین علیاً و أنت له ظالمه: ای، عایشه گوئی به چشم خود می بینم که سگان «حوآب» بر تو پارس می کنند و تو با علی می جنگی در حالی که نسبت به او ستمکار خواهی بود» (5)

پس چرا عایشه با همه این فرمان ها و هشدارها مخالفت ورزید و به جنگ امیر مؤمنان علیه السلام رفت و عده زیادی از مسلمانان را به کشتن داد؟

آیا با آن همه توصیه و تأکید خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در وجوب اطاعت و فرمانبرداری از خدا

2. سورة احزاب، آیه 32 4 سورة احزاب، آیه 30

ص: 70

1- بلاغات النساء، ص 17، چاپ قم در یک چاپ دیگر ص 8 و تذکرة الخواص، ص 81 چاپ نجف

2- سورة احزاب، آیه 32

3- سورة احزاب، آیه 33

4- سورة احزاب، آیه 30

5- عقد الفريد، ج 3، ص 238، كتاب العسجدة الثانية تحت عنوان قولهم في أصحاب الجمل، چاپ بيروت، دار الاندلس.



رسول، باز هم می توان گفت که زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جزو اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شوند و خداوند رجس و پلیدی را از همه ایشان زدوده و آن ها را پاک و پاکیزه و مطهر گردانیده است؟!

از همه این ها گذشته چگونه میتوان گفت که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت آن حضرت به شمار می روند در حالی که طبق حدیث مستفیض و متواتری که شیعه و سنی از آن حضرت نقل کرده اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم اهل بیت خود را همتراز قرآن و یکی از دو یادگار گران بهای خود قرار داده و تمسک به ایشان را همچون تمسک به قرآن فرض و واجب شمرده و فرموده است: قرآن و اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت و زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد، شوند از یکدیگر جدا نمی شوند؟

### **آیه تطهیر دلیلی روشن بر عصمت و امامت اهل بیت علیهم السلام است**

#### **اشاره**

از آن چه تا بدین جا در رابطه با «آیه تطهیر» بیان نمودیم برای هر انسان هوشمند منصف و با ایمان بسان آفتاب نیمروز واضح و آشکار می شود که آیه مزبور تنها اختصاص به «اهل بیت» و افراد خاصی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، و کلمه «اهل البیت» هم از ألقاب خاص همان مجتمعی در زیر «کساء» است و این کلمه با پنج تن «آل عبا» و یا «أصحاب کساء» هیچ فرقی ندارد.

پس تردیدی نیست که: آیات بیانیّه - یعنی: آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله برای توجّه دادن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به وظایف خانه داری و عدم مداخله در امور سیاسی و کشورداری و موقعیت خطیر آن هاست که وظیفه خود را تشخیص دهند و احترام پیامبر خدا را نگه دارند و از اوامر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کنند و خود را در معرض خطا و گناه قرار ندهند و بدانند که مصون از لغزش و اشتباه نیستند و اگر خلاف و گناهی را مرتکب شوند به دلیل وابستگی به پیامبر صلی الله علیه و آله عذاب آن ها دو چندان خواهد بود.

و اما آیه تطهیر برای معرفی انسان هایی والا و ارجمند و برگزیده و اثبات مقام عصمت و بیان زعامت و رهبری اهل بیت است. و لذا می بینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در «حجّة الوداع» در مراسم تاریخی روز «غدیر خم» در آن گرمای طاقت فرسا پیا می خیزد و در برابر انبوه جمعیت و بیش از صد هزار نفر از حاجیان خانه خدا به ایراد خطبه می پردازد و خطاب به حاضران می فرماید: (إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ

با توجه به آن چه گذشت جای هیچ شک و تردید برای هیچ انسان عاقل و خردمند باقی نمی ماند که «آیه تطهیر» دلیل روشنی بر «عصمت اهل بیت» است و آن چه را که برخی از علمای اهل سنت در رابطه با تفسیر آیه مزبور اظهار داشته اند، جز تفسیر به رأی و اجتهاد در برابر نص و تحکم و زورگوئی و فرار از حقیقت چیز دیگری نیست.

## 2- آیه «مباهله» و فضیلت مباهله کنندگان

از جمله آیاتی که در فضائل خاندان پاک و مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و امتیاز آنان را بر سایر مردمان به اثبات می رساند آیه مبارکه «مباهله» (2) است که خدای تعالی خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ بِنْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (3)

«هرگاه بعد از آن علم و یقینی که (درباره عیسی بن مریم علیه السلام) به تو رسید، هر کس با تو احتجاج کند بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم شما هم فرزندان خود را ما زنان خویش را دعوت می کنیم شما هم زنان خود را ما از نفوس و خودهایمان دعوت می کنیم شما هم از نفوس و خودهایتان آن گاه به درگاه خدا تضرع و زاری کنیم (و به یکدیگر نفرین نمائیم) و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

داستان مباهله یکی از پر بارترین فضایل خاندان پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بر منقبت، نوینی از ورع و تقوای بی شائبه و بی نظیر امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و همسرش فاطمه اطهر علیها السلام حکایت می کند زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اجابت دعای خود از آنان کمک گرفت که وقتی حضرتش دعا می کند آن ها آمین بگویند

ص: 72

1- درباره این حدیث مستفیض و متواتر و اسناد و مدارک فراوان آن در ابتداء همین بخش به تفصیل سخن گفته ایم برای اطلاع بیش تر به اوایل همین بخش تحت عنوان «تواتر روایات مبنی بر انتصابی بودن مقام امامت» مراجعه فرمایید.

2- مباهله، در اصل از ماده (بهل) و به معنای رها کردن و قید و بند برداشتن از چیزی است و ابتهال در دعا به معنی تضرع و زاری و نفرین کردن به همدیگر و واگذار کردن کار به خداوند است.

3- سوره آل عمران، آیه 61

تا دعاء آن حضرت به هدف اجابت مقرون گردد.

مفسران و محدثان شیعه و اهل سنت عموماً تصریح کرده اند که آیه مباحله در شأن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها کسانی را که به همراه خود به میعادگاه برده است فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و دخترش فاطمه زهرا علیها السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است، بنابراین منظور از «أبناءنا» در آیه شریفه منحصر به دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام است همان گونه که منظور از «نساءنا» فاطمه علیها السلام، و منظور از «أنفسنا» تنها علی علیه السلام بوده است.

در این زمینه روایات بسیار زیادی در منابع حدیثی و تفسیری شیعه و اهل سنت وارد شده که ما برای اثبات این فضیلت بزرگ قرآنی که از امتیازات خاص اهل بیت علیهم السلام است، تنها به ذکر چند حدیث که در منابع مهم و معتبر اهل سنت آمده است بسنده می کنیم.

1- مسلم در کتاب «صحیح» خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده که گفت: «معاویه به «سعد» دستور داد و گفت تو چرا نسبت به ابو تراب ناسزا نمی گوئی؛ گفت مادامی که به یاد می آورم سه فضیلتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرموده است دشنامش نمی دهم سه فضیلتی که اگر یکی از آن ها را درباره من فرموده بود از شتران سرخ مو در نظر من بیشتر ارزش داشت.

اول این که: از آن حضرت، شنیدم هنگامی که در یکی از جنگ ها علی علیه السلام را به جانشینی خود برگزیده و علیه السلام عرضه داشت: یا رسول الله! آیا مرا در میان زنان و کودکان جانشین خود قرار می دهی؟ در پاسخ او فرمود: آیا خشنود نیستی از این که منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی باشد با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نخواهد آمد.

دوم این که: در جنگ خیبر از آن حضرت شنیدم که فرمود: فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می دارند از شنیدن این سخن همه ما گردن کشیدیم و در انتظار آن بودیم که شاید آن مرد ما، باشیم ولی ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام را نزد من حاضر کنید پس علی علیه السلام را به حضور آن جناب آوردند در حالی که چشم درد داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارك خود را در چشم او انداخت و پرچم را به دست او داد و خداوند قلعه خیبر را

و سوّم این که: وقتی آیه مباهله (فَقُلْ تَعَالَوْا زِدْعُ آبْنَاءَنَا وَ آبْنَاءَكُمُ... (1) نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به حضور طلید و فرمود: بار پروردگار! اینان اهل بیت من اند». (2)

این روایت را علاوه بر، مسلم عدّه زیادی از دانشمندان بزرگ اهل سنت مانند، ترمذی امام احمد حنبل، محب الدین، طبری، ابن جریر طبری، ثعلبی فخر رازی، ابن مغزلی، شافعی حاکم نیشابوری جلال الدین سیوطی و برخی دیگر از اعلام اهل سنت - به صورت مختصر یا مفصّل - در کتاب های خود آورده اند و سیوطی در تفسیر «در المنثور» در ذیل آیه مباهله در سوره آل، عمران اظهار داشته است که این حدیث را ابن منذر و حاکم نیشابوری و بیهقی در کتاب «سنن» از سعد بن ابی وقاص، نقل کرده اند. (3)

2- ابن جریر طبری در تفسیر «جامع البیان» در ذیل آیه شریفه (نَدْعُ آبْنَاءَنَا وَ آبْنَاءَكُمُ) به سند خود از «زید بن علی» روایت کرده که: گفت مصداق این آیه مبارکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه حسن و حسین علیهم السلام است. (4)

3- همچنین، طبری به سند، خود از «ابن زید» روایت کرده است که: محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: یا رسول الله! هرگاه مقرر شود که با نصارا مباهله فرمائید همراه چه کسانی به مباهله اقدام خواهید نمود و منظور شما از «آبْنَاءَنَا وَ آبْنَاءَكُم» چه کسانی می باشند؟ فرمود: حسن و حسین (5)

4- و نیز طبری در یک حدیث دیگر به سند خود از «سدّی» روایت کرده که گفت:

ص: 74

1- سوره آل عمران بخشی از آیه 61

2- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، ج 2، ص 448، چاپ بیروت، دار الفکر.

3- ر. ک: جامع ترمذی، ج 5، ص 638 حدیث 3724، مسند أحمد حنبل، ج 1، ص 185، ذخائر العقبی، ص 25 تفسیر طبری، ج 3، ص 212 و 213 عمده ابن بطریق، ص 189 چاپ قم به نقل از تفسیر ثعلبی، تفسیر فخر رازی، ج 8، ص 80 مناقب ابن مغزلی ص 263، ح 310، مستدرک حاکم، ج 3، ص 150 سنن بیهقی، ج 10، ص 204 چاپ، بیروت، دارالفکر، تفسیر در المنثور، سیوطی، ج 2، ص 38 و چاپ بیروت، ج 2، ص 221 - از سعد بن ابی وقاص.

4- تفسیر طبری، ج 3، ص 212.

5- تفسیر طبری، ج 3، ص 213

هنگامی که آیه (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...)، (1) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسنین و فاطمه علیهم السلام را گرفت و به علی علیه السلام فرمود: تو هم به متابعت از ما حرکت کن و به این ترتیب به مباحله اقدام نمود بر خلاف انتظار نصارا به مباحله اقدام نکردند و گفتند: بیم آن داریم که این شخص پیغمبر باشد و شکی نیست که نفرین، پیغمبر غیر از نفرین مردم عادی می باشد و برای همین بود که از اقدام به مباحله خودداری نمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله که به امتناع آنان از مباحله آگاه گردید، فرمود: چه خوب شد که برای مباحله حاضر نشدند و اگر به مباحله بر می خاستند همگان طعمه آتش الهی قرار می گرفتند. (2)

5- «زمخشری» در کتاب «الکشاف فی تفسیر القرآن» در تفسیر آیه مباحله می گوید:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نصاری را به مباحله فرا، خواند گفتند: اجازه بده تا برگردیم و در این باره بیندیشیم چون بین آن ها اختلاف نظر پیش آمد، به «عاقب» که صاحب نظر آنان بود گفتند ای بنده مسیح نظر تو در این باره چیست؟ گفت: ای گروه نصاری به خدا سوگند که محمد پیامبر و رسول خداست و سخن فیصله دهنده در رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله شما آورده است به خدا سوگند هر قومی با پیامبری مباحله نمود بزرگ سالان آن قوم زنده نماندند و خردسالانشان رشد نکردند. شما هم اگر مباحله، کنید، قطعاً نابود خواهید شد اگر می خواهید بر دین خود باقی بمانید با این مرد خداحافظی کنید و برگردید

از این رو، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و دیدند که آن حضرت «حسین» را در آغوش دارد و دست «حسن» را گرفته است و «فاطمه» از پشت سر او می آید و «علی» از پشت سر آن دو حرکت می کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن ها می گوید: هرگاه من دعا کردم شما آمین بگویید.

در این حال اسقف «نجران» به نصارا: گفت ای گروه نصارا من چهره هایی را می بینم که اگر خدا بخواهد کوهی را از جای بر کند به وسیله آن ها کوه را از جای خود بر می کند پس مباحله نکنید که نابود می شوید و تا روز، قیامت هیچ نصرانی بر روی

ص: 75

1- سوره آل عمران، آیه 61

2- تفسیر طبری، ج 3، ص 212.

زمین باقی نمی ماند.

از این رو نصارا خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله الا گفتند: ای، ابا القاسم نظر ما این است که نه با تو مباحله کنیم و نه بر دین تو اقرار نماییم بلکه بر دین خود باقی می مانیم حضرت فرمود اکنون که از مباحله امتناع، دارید اسلام، بیاورید که هر چه به سود و زیان مسلمانان است برای شما خواهد بود ولی نصارا نپذیرفتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در این، صورت من با شما می جنگم نصارا گفتند: ما توانایی جنگ با عرب را، نداریم ولی با تو به این صورت مصالحه می کنیم که شما بر ما حمله نکنید و ما را نترسانید و از دین خودمان بر نگردانید و در برابر آن ما در هر سال 2000 لباس کامل به شما بدهیم 1000 لباس کامل در 1 لباس کامل در ماه «صفر» و 1000 لباس کامل در ماه «رجب» و نیز 30 دست زره آهنین جنگی به شما تحویل دهیم.

حضرت بر این قرارداد با آنان مصالحه نمود و فرمود: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست نابودی بر اهل «نجران» سایه افکنده بود؛ زیرا اگر حاضر به مباحله و ملاحنه می، شدند مسخ گردیده و به صورت میمون و خوک در می آمدند و وادی «نجران» از آتش شعله ور می شد و آنان را می سوزاند و خداوند «نجران» و همه ساکنان آن حتی پرندگان بالای درختان را نابود می ساخت و یک سال نمی گذشت مگر این که همه نصارا از بین می رفتند.

«عایشه» می گوید: «رسول خدا» صلی الله علیه و آله از منزل بیرون آمد در حالی که عبایی منقوش که از موی سیاه بافته شده بود بر دوش افکنده بود سپس حسن آمد رسول خدا او را در زیر عبا برد سپس حسین آمد و حضرت او را نیز در زیر عبا برد سپس فاطمه و بعد علی آمدند، آن گاه پیامبر فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1) ( همانا خداوند اراده فرموده است که پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و چنان که شایسته است شما را پاکیزه گرداند).

،زمخسری در ادامه گفتار خود بعد از حدیث عایشه می گوید:

«اگر گفته شود که فراخواندن نصارا توسط آن حضرت برای مباحله به این منظور بوده است که روشن شود او دروغ می گوید یا، دشمنش و این امر تنها به او و کسی که او

ص: 76



را دروغگو می پندارد ربط و اختصاص دارد و بنابراین منظور از آوردن فرزندان و زنان چه بوده است؟

می گوئیم: اتفاقاً آوردن فرزندان و زنان بیشتر بر اعتماد آن حضرت به خویشتن و یقین به راستگویی خود دلالت دارد زیرا بیانگر آن است که آن حضرت جرأت کرده و عزیزان و جگر گوشگان و محبوب ترین مردم در نزد خود را برای مباحله حاضر ساخته و تنها بر حضور خود و اعتمادش بر دروغگویی دشمنش بسنده نکرده بلکه خواسته است در صورت، مباحله خداوند او را همراه با دوستان و عزیزانش به کلی ریشه کن سازد.

علّت ذکر خصوص فرزندان و زنان در آیه شریفه آن است که اینان عزیزترین و محبوب ترین افراد خانواده هستند از این رو انسان پیشاروی و برای دفاع از آن ها به جنگ اقدام می کند و در دفاع از آن ها جان خود را فدا می نماید و به همین دلیل «عرب» زنان و فرزندان خود را در جنگ ها پیشاروی خود روانه می کردند تا به واسطه وجود آن ها از جنگ نگریزند و کسانی را که در حمایت از آنان روح خود را فدا می کردند «حامیان حق» می گفتند

دلیل این که فرزندان و زنان در آیه شریفه پیش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده، آن است که جایگاه لطیف و قرب و منزلت آنان را گوشزد نموده و اعلام کند که آنان بر جان ها مقدم اند و این نکته بیانگر فضیلت اصحاب کساء علیهم السلام است به گونه ای که هیچ دلیلی قوی تر از آن - بر فضیلت و بلند پایگی آنان - نمی توان یافت و نیز این آیه دلیل روشن و برهان آشکار بر صحت نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ زیرا هیچ کس - خواه از موافقان دین اسلام یا مخالفان آن - نقل نکرده اند که نصارا در صدد پاسخ بر آمده باشند». (1)

آن چه تا بدین جا آوردیم داستان مباحله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نصارای نجران بود که بطور خلاصه آن را از منابع مهم و معتبر حدیثی و تفسیری اهل سنت نقل نمودیم و از هیچ یک از منابع و مدارک شیعه و روایاتی که از طرق ایشان رسیده است سخنی به

ص: 77

---

1- تفسیر کشف، ج 1، ص 434 ط مطبعة مصطفى البابی الحلبي، و در چاپ دیگر، ج 1، ص 368 - 370 ذیل آیه 61 از سوره آل

میان نیاوردیم تا حجّت بر اهل عناد و مخالفان تمام شود و گواهی روایات مخالفان بر اثبات فضایل اختصاصی اهل بیت علیهم السلام بر طالبان حق و حقیقت رساتر و آشکارتر باشد. (1)

### تصریح دانشمندان بزرگ اهل سنت به صحت روایات مباحله و تواتر آن

أحادیث «مباحله» از احادیث بسیار مشهور و متواتری است که عدّه زیادی از دانشمندان بزرگ اهل سنت آن ها را در کتاب های خود نقل نموده و گروهی از آنان نیز به صحت روایات مزبور گواهی داده اند که برای اثبات این موضوع به سخنان برخی از ایشان اشاره می کنیم از آن جمله:

أبو عیسی، محمد بن عیسی، ترمذی در کتاب صحیح، خود موسوم به «سنن»، حدیث مباحله را از «عامر بن سعد» نقل نموده و آن گاه در پایان آن به صحت حدیث مزبور گواهی داده و اظهار داشته است که این، حدیث از احادیث «حسن» و صحیح است. (2)

و حاکم نیشابوری در این باره می گوید:

اخبار متواتر در تفاسیر از ابن عباس و دیگران روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز مباحله دست علی و حسن و حسین علیهم السلام را گرفته و فاطمه علیها السلام را پشت سر خود قرار داد آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این ها فرزندان ما و نفس های ما و زنان ما هستند شما نیز نفس ها و فرزندان و زنان خود را بیاورید تا آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. (3)

و أبوبکر جصاص در کتاب «أحكام القرآن» می گوید:

1. برای اطلاع کامل از جریان مباحله و روایاتی که در این رابطه در کتب شیعه و اهل سنت آمده است، به منابع حدیثی و تفسیری هر دو گروه مانند:

ص: 78

1- شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج 1، ص 120 - 127 و کتاب شریف احقاق الحق، ج 3، ص 46 - 76 و نور الابصار، شبلینجی، ص 100 و در چاپ دار الفکر، ص 122 و به ویژه کتاب اقبال الاعمال سیّد بن طاووس، ص 813 - 843 چاپ بیروت منشورات، علمی و یا ترجمه آن به قلم آقای محمّد روحی، ج 2، ص 428 - 482 در اعمال ماه ذی حجّه، چاپ قم، انتشارات سیماء قلم و همچنین به کتاب کشف الیقین علامه حلّی، در بحث خامس در مباحله ص 252 و 255 چاپ قم و فضائل الخمسه، ج 1، ص 290 - 296 و سایر مدارک مربوطه مراجعه فرمائید.

2- صحیح، ترمذی، ج 5، ص 638 ذیل حدیث 3724.

3- معرفة علوم الحدیث، ص 50، چاپ مصر.

«راویان تاریخ و ناقلان آثار هیچ اختلافی ندارند بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین و علی و فاطمه «رضی الله عنهم» را گرفت و نصاری را که با آن حضرت به محاجه برخاسته، بودند به مباحله دعوت نمود.» (1)

و ابن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السئول» گوید:

«راویان اخبار و ناقلان آثار که موثق و مورد اعتمادند روایت کرده اند: هنگامی که آیه مباحله نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله نجریان را به مباحله دعوت نمود... و چون خواست با آنان مباحله، نماید فردا صبح در حالی که حسین را در آغوش گرفته و دست در دست داشت و فاطمه پشت سر آن حضرت و علی از پشت سر آن دو حرکت می کرد و حضرتش می فرمود: اینان اهل بیت (من، اند به سوی محل مباحله خارج گردید... (2)

و ابن اثیر جزری نیز حدیث مزبور را در تاریخ کامل خود به طور ارسال مسلم نقل نموده و در کتاب «جامع الاصول» نیز آن را از مسلمات حدیثی به شمار آورده و بدون کم ترین اعتراضی حدیث را به نقل از مسلم و ترمذی از سعد بن ابی وقاص، روایت کرده است. (3)

### دلالت آیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام

همان گونه که اشاره کردیم مفسران اجماع کرده اند که مقصود از «أبناءنا» در آیه مباحله حسن و حسین علیهما السلام و مقصود از «أنفسنا» علی علیه السلام و منظور از «نساءنا» فاطمه زهرا علیها السلام است.

خدای تعالی در این، آیه علی علیه السلام را به عنوان نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی فرموده است و تردیدی نیست که مقصود، از، آن مساوات در فضایل و کمالات معنوی است و این آیه بهترین دلیل بر علو شأن و رفعت مقام امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا از طرفی به مساوات و برابری آن حضرت در فضایل و کمالات نفسانی با رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم

ص: 79

1- أحكام القرآن، جصاص، ج 2، ص 23، چاپ بیروت، دارالفکر.

2- مطالب السئول، ج 1، ص 33 - 34 چاپ بیروت، مؤسسة امّ القری.

3- تاریخ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 293، چاپ بیروت و جامع الاصول ج 9، ص 47 و ج 10، ص 100 ط مؤسسة التاریخ العربی، دار احیاء التراث العربی.

گردیده است و از طرف دیگر مقام و منزلت والای حضرتش به حدی رسیده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به هنگام مباحثه با نصاری نجران از دعای او کمک گرفته و او را در اجابت دعای خود شریک و سهیم دانسته است.

در این رابطه در روایات مکتب اهل بیت علیهم السلام آمده است:

«روزی «مأمون» (خلیفه عباسی) خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام عرضه داشت: مرا از بزرگ ترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام که قرآن کریم بر آن دلالت دارد خبر ده: فرمود فضیلت آن حضرت در آیه مباحثه است که خدای تعالی فرموده است (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلْ فَنَجْعَلْ لِعَنَةِ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ) (1) زمانی که این آیه شریفه نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که دو فرزند او به حساب می آمدند دعوت نمود و نیز فاطمه علیها السلام را که در این رابطه در موضع «نساء» قرار داشت دعوت نمود و همچنین امیر المؤمنین علیه السلام را که به حکم خداوند به منزله نفس و جان او به حساب می آمد دعوت نمود و معلوم و مسلم است که احدی از خلق خدا افضل و گرامی تر از وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، پس از آن جا که علی علیه السلام (در کلام خدا) نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی گردیده است لازمه اش آن است که - به حکم خدای تعالی - کسی افضل و برتر از کسی که نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است (یعنی برتر از امیر المؤمنین علیه السلام) نباشد

مأمون گفت: مگر نه این است که خدای تعالی کلمه «أبناء» یعنی «پسران» را به لفظ جمع ذکر فرموده است و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها دو پسر خود را دعوت نموده است؟ و مگر نه این است که خداوند کلمه «نساء» را به لفظ جمع یعنی «زن ها» ذکر نموده و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها دختر خود را دعوت نموده است، پس چرا جایز نباشد که مقصود از «نفس پیغمبر» در واقع خود آن حضرت باشد نه دیگری غیر از او؟ بنابراین برای امیر المؤمنین علیه السلام فضیلتی که ذکر نمودی وجود ندارد!

امام رضا علیه السلام در جواب او فرمود: ای امیر مؤمنان آن چه را که تو گفتی درست نیست به دلیل این که - طبق معمول و متعارف - دعوت، کننده دیگری را دعوت می کند

ص: 80

همان گونه که فرمان دهنده به شخص دیگری فرمان می دهد و هرگز صحیح نیست که کسی در حقیقت خود را دعوت نماید همچنان که صحیح نیست در حقیقت به شخص خودش فرمان دهد.

پس وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله کس دیگری را برای مباحثه دعوت ننموده است، ثابت می شود که او نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم است که مورد اراده خدای تعالی بوده و خداوند در قرآن کریم به این موضوع - که وی همان نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است - حکم فرموده است. مأمون گفت: هرگاه جواب چنین باشد سؤالی که من کردم باطل است. <sup>(1)</sup>

در همین رابطه «فخرالدین رازی» نیز در تفسیر کبیر خود در ذیل آیه مباحثه می گوید:

«در شهر ری شخصی بود بنام «محمود بن حسن حمصی» <sup>(2)</sup> که معلّم شیعه دوازده امامی بود و گمانش بر این بود که علی علیه السلام از همه انبیاء الهی به جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله افضل و برتر است.

او می گفت: دلیل بر این مدعا قول خدای تعالی است که در آیه مباحثه فرموده است «و أنفسنا و أنفسکم» زیرا: مراد از «أنفسنا» خود پیامبر صلی الله علیه و سلم، نیست، به جهت آن که انسان خودش را دعوت به امری نمی کند بلکه مراد از «أنفسنا» شخص دیگری غیر از رسول خداست و علما اجماع کرده اند که آن، غیر کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده است. پس آیه شریفه دلالت دارد بر این که نفس علی علیه السلام همان نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله است. نه این که نفس، علی حقیقتاً عین نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است بلکه مراد از آیه آن است که نفس علی علیه السلام مثل نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است و این معنا اقتضا دارد که علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام فضایل و کمالات مساوی باشد از این عموم مساوات تنها نبوت استثنا می شود... بنابراین با توجه به این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم - به دلیل اجماع و روایات - افضل از همه انبیاء الهی بوده است، پس لازمه مساوات علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم این است که آن

ص: 81

---

1- الفصول المختاره ص، 17 چاپ، بیروت، دار الأضواء

2- مرحوم محدّث قمی در شرح حال وی می نویسد: سدید الدین محمود بن علی بن حسن الحمصی الرازی، علامه متکلم متبحر و مؤلف کتاب «تعلیق عراقی» در فنّ کلام، است او علامه زمان خود در اصول دین و اصول فقه بود و از بزرگان علمای امامیه به شمار می رفت... الکنی و الألقاب: ج 2، ص 192.

حضرت نیز افضل و برتر از سایر انبیاء باشد» (1)

قاضی عضدالدین ایجی نیز در «شرح مواقف» می گوید:

«... مراد از «أنفسنا» در آیه شریفه خود پیامبر نیست زیرا انسان خودش را دعوت نمی کند بلکه مراد از آن علی علیه السلام است و اخبار صحیح و روایات ثابتۀ در نزد اهل نقل دلالت دارد بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای این مقام دعوت نمود و به طور مسلم نفس علی حقیقتاً همان نفس پیامبر صلی الله علیه و آله ، نیست بلکه مراد و مقصود، مساوات در فضل و کمال، است و در این میان تنها فضیلت نبوت استثنا می شود و «أنفسنا» در بقیة کمالات حجت است پس علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در هر فضیلتی به جز مسأله نبوت مساوی و برابر است.

نتیجه این که علی علیه السلام از همه امت افضل و برتر است. (2)

و علامه حلی «رحمة الله علیه» از دانشمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز در «شرح و تجرید» می فرماید:

«کلمة «أنفس» در آیه شریفه اشاره به علی علیه السلام است و ممکن نیست که گفته شود: نفس پیامبر و علی علیهما السلام هر دوی آن ها یک نفس است پس تنها یک احتمال باقی می ماند و آن این که: مراد از آیه مساوات پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در فضایل و کمالات است، و شکی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل و برتر از همه مردم بود، پس علی علیه السلام نیز چنین است». (3)

بنابراین آیه مباهله و روایاتی که در ذیل آن آمده است فضیلت بسیار بزرگی برای اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می رود که در رأس آن امیر المؤمنین علیه السلام قرار گرفته و بدون هیچ شک و شبهه بر افضلیت آن حضرت بر همه انبیاء گذشته و تمام صحابه دلالت دارد و مساوات و برابری آن حضرت را با رسول خدا در تمام فضایل و کمالات - به جز مسأله نبوت - به اثبات می رساند زیرا: به اجماع امت و روایات وارده، شکی نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر همه انبیاء الهی برتری داشته و مطابق برخی از روایات که

ص: 82

1- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 8 ص 81 ذیل آیه مباهله.

2- شرح مواقف، ج 8 ص 367 و چاپ بیروت، ص 399، دار الکتب العلمیة.

3- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 525، المقصد الخامس فی الامامه چاپ قم، مؤسسه النشر الاسلامی

در صحیح بخاری و مسلم آمده است حضرتش فرموده است:

«أنا سيّد النَّاسِ» (1) و فرموده است «أنا سيّد وُلد آدم» (2)

بر این اساس از آن جا که علی علیه السلام در آیه شریفه مباحله به منزله نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی گردیده است تردیدی نیست که آن حضرت نیز همچون خود پیامبر صلی الله علیه و آله از همه انبیاء الهی افضل و برتر است و از این رو، دلالت آیه بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار واضح و روشن است و با توجه به این که «امام» باید «افضل» و برتر از همه امت باشد شکی نیست که هیچ کس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به مقام جانشینی، او شایسته تر و سزاوارتر از کسی که به منزله جان او بوده است نخواهد بود.

### تحریف روایات مباحله و ردّ و انکار آن از سوی برخی از مغرضان و متعصبان

#### اشاره

با آن که بسیاری از مفسران و محدثان بزرگ اهل سنت روایات مباحله را در جوامع حدیثی و تفسیری خود از روایان مؤثق و مورد اعتماد خویش نقل کرده اند و عده ای از شخصیت های سرشناس و بزرگان ایشان هم به صحت و تواتر احادیث مزبور گواهی داده اند با این همه برخی از متعصبان و مغرضان ایشان - به ویژه برخی از متأخرین - که میانه خوبی با اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نداشته و یا از شناخت مقام والای آن برگزیدگان خدا عاجز و ناتوان بوده اند از آن جا که دیده اند روایات مزبور از حقایق مسلم تاریخ اسلام و فضایل برجسته اهل بیت علیهم السلام به شمار می رود و بر افضلیت و برتری امیر المؤمنین علیه السلام بر همه، صحابه و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام به طور واضح و روشن دلالت دارد از این رو در صدد بر آمده اند تا با تحریف روایات مباحله و ایجاد شک و تردید و سخنان لغو و بیهوده چهره این روایات را خراب نموده و یا به طور کلی آن ها را مورد رد و انکار قرار دهند و بدین وسیله از گسترش فزاینده این فضیلت بزرگ قرآنی جلوگیری نمایند.

اینک به نمونه هایی از این تحریفات که در مصادر مکتب خلفا و کتب مشهور آن ها

ص: 83

1- صحیح بخاری، ج 6، ص 435 کتاب التفسیر، باب 388 قوله «ذریة من حملنا مع نوح...» در تفسیر سوره بنی اسرائیل، چاپ بیروت، دار القلم.

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 394، ح 3، کتاب الفضائل، باب تفضیل نبینا صلی الله علیه و آله، علی جمیع الخلائق چاپ بیروت، دار الفکر، و سنن ترمذی، ج 5، ص 587، ح 3615، کتاب المناقب فی فضل النبی صلی الله علیه و آله

### 1- حذف تمام خبر مباحله از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

گر چه داستان مباحله و چگونگی، آن دلیل روشنی بر صحّت نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حقانیت اسلام و غلبه آن بر سایر ادیان محسوب می شود و زمخشری نیز در تفسیر خود در ذیل آیه مباحله به این نکته اشاره کرده است ولی افرادی همچون «ابن هشام» در کتاب سیره خود و ذهبی در تاریخ، خویش حتی اصل این جریان را هم نقل نکرده اند.

### 2- نقل جریان مباحله و عدم اشاره به اصل مطلب

برخی از دانشمندان اهل سنت به جریان مباحله و اصل محاجّه رسول خدا صلی الله علیه و آله با نصارای نجران اشاره کرده اند ولی هیچ سخنی از خروج آن حضرت با اهل بیتش برای مباحله به میان نیاورده اند. از آن جمله:

بخاری در کتاب مغازی تحت عنوان «قصه اهل نجران» از حدیث نقل کرده که گفت «عاقب و سید» دو نفر از اهل نجران خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند تا با آن حضرت ملاعنه، کنند یکی از آن دو به دیگری گفت این کار را نکن به خدا سوگند! اگر او پیغمبر باشد و ما با او ملاعنه کنیم نه ما رستگار می شویم و نه نسل ما بعد از ما باقی می مانند از این رو به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: آن چه را که از ما خواستی به تو عطا می کنیم... (1)

ملاحظه می کنید که چگونه بخاری با زیرکی خاصی به اصل داستان اشاره کرده ولی هیچ گونه سخنی از آوردن «اهل بیت» برای مباحله به میان نیاورده است.

### 3- کتمان و خودداری از ذکر نام امام علیه السلام

برخی دیگر از علمای اهل سنت داستان مباحله را با تفصیل نقل کرده اند ولی ذکری از نام علی علیه السلام به میان نیاورده اند از جمله:

ص: 84

---

1- صحیح بخاری، ج 5، ص 298 - 299 کتاب المغازی، باب 189، چاپ بیروت، دار القلم



بلاذری می گوید: «...رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه را بر آن دو نفر قرائت نمود، آن گاه آنان را دعوت به مباحله کرد و دست فاطمه و حسن و حسین را گرفت یکی از آن دو نفر به دیگری: گفت از کوه بالا برو و با او مباحله نکن...» (1)

ابن قیّم جوزیه نیز در کتاب «زاد المعاد» تحت عنوان «قدوم وفد نجران» قصّه را این گونه نقل می کند: «فردا صبح که شد بعد از اعلان، خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین - رضی الله عنهما - را در بغل گرفته و فاطمه - رضی الله عنها - نیز در پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حرکت بود و همگی برای مباحله بیرون آمدند.» (2)

ابن کثیر شامی نیز در کتاب تاریخ و تفسیر، خود داستان مباحله را به همین گونه ناقص و بدون ذکر نام علی علیه السلام نقل کرده است! (3)

#### 4- تبدیل نام علی علیه السلام به لفظ دیگر

برخی دیگر داستان مباحله را به تفصیل نقل کرده اند ولی نام علی علیه السلام را حذف کرده و به جای آن «ناس من أصحابه» را آورده اند.

ابن شُبّه از شعبی نقل کرده است که هیئت نصارای نجران خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده عرض کردند: ما را از عیسی خبر ده... آن گاه می گوید: فردا صبح که شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین و فاطمه و برخی از اصحابش را برای مباحله همراه خود آورد...» (4)

#### 5- افزودن عایشه و حفصه به حدیث مباحله

برخی دیگر از علمای اهل سنت با توجّه به صحّت و شهرت حدیث مباحله در صدد تحریف حدیث مزبور بر آمده و برای بی اعتبار ساختن آن عایشه و حفصه را بر آن افزوده اند، از جمله:

حلبی در کتاب «سیره حلبیه» با آن که خود حدیث مزبور را مطابق قول مشهور نقل می کند که «پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فردا صبح که شد برای مباحله بیرون آمد و حسن و حسین و

ص: 85

1- فتوح البلدان، ص 75 و 76

2- زاد المعاد، ج 3، ص 533 چاپ بیروت، دار الفکر.

3- البدایة و النهایة، ج 5، ص 49 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیة و تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 51، چاپ بیروت، دار الفکر.

4- تاریخ المدینة المنوّرة، ج 1، ص 581 و 582

فاطمه و علی - رضی الله عنهم - همراه حضرتش بودند و آن حضرت می فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من اند» با این همه: بلا فاصله بعد از نقل این حدیث می گوید:

و از «عمر» روایت شده که گفته: است به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: اگر بخواهید با نصارا ملاعنه کنید دست چه کسانی را خواهید گرفت؟ فرمود: دست علی و فاطمه و حسن و حسین و عایشه و حفصه را خواهم گرفت....» (1)

## 6- حذف فاطمه زهرا علیها السلام از حدیث مباهله

شگفت انگیزتر از همه آن ها که گفتیم این که: برخی دیگر از علمای اهل سنت نام فاطمه زهرا علیها السلام را از حدیث مباهله حذف کرده و به جای آن نام ابی بکر و عمر و عثمان و فرزندانشان را ذکر کرده اند!!!

در این رابطه علامه، آلوسی در تفسیر آیه مباهله از ابن عساکر نقل کرده است: هنگامی که آیه مباهله نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فرزندانشان را برای مباهله آورد.

ولی علامه آلوسی - که گویا شهرت و تواتر روایات مباهله و اعتراف دانشمندان بزرگ اهل سنت را در این باره ملاحظه نموده و دیده است که در این روایات هیچ راهی برای ورود دیگران وجود ندارد از این رو جانب احتیاط را رعایت کرده - پس از نقل حدیث یاد شده از ابن عساکر می گوید: «این حدیث خلاف چیزی است که جمهور اهل سنت آن را روایت کرده اند» (2)

این ها نهایت سعی و تلاش برخی از دانشمندان متعصب اهل سنت در تحریف حقیقت و کتمان فضیلت بی شائبه اهل بیت علیهم السلام است که هیچ دلیلی جز بی منطقی و دشمنی با «اهل بیت» را ندارد و پر واضح است که همه این کارها از تلاش های بیهوده طرفداران بنی امیه و برخی از افراد متعصب و خوارج و نواصب است که به قصد کتمان فضایل اختصاصی اهل بیت علیهم السلام انجام داده اند.

ص: 86

---

1- السيرة الحلییه، ج 3، ص 236 چاپ بیروت، دار المعرفه

2- تفسیر روح المعانی، ج 3، ص 250، ذیل آیه مباهله چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی و در چاپ دیگر، ج 3، ص 190.

و اینک بنگرید که مفسّری از اهل سنّت چگونه در این باره دُرّافشانی می کند، و همه معتقدات شیعه و سنّی را به باد انتقاد و مسخره می گیرد و به تمام روایات وارده که از طرق فریقین روایت شده، است پشت پا می زند و در این رابطه از هیچ گونه تهمت و افترائی نسبت به شیعه دریغ نمی ورزد و حتّی نسبت به شخصیت های بزرگ اسلامی از محدّثان و مفسّران و علمای برجسته خودشان - البته بدون این که از کسی نام ببرد - اهانت می کند و بر خلاف تمام موازین عقلی و علمی و، ایمانی طبق هوای نفس و دلخواه، خود قلم فرسائی می نماید و هیچ باکی هم ندارد که چه می گوید و چه می نویسد.

### موج تعصّب و کینه تیزی با اهل بیت رسوائی یک مفسّر عالی مقام از اهل سنّت

نویسنده تفسیر «المنار» در ذیل آیه «مباهله» می نویسد:

«روایات همه اتّفاق دارند بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مباهله علی و فاطمه و دو فرزند فاطمه را انتخاب کرده و کلمه «نساء نا» را حمل بر فاطمه علیها السلام به تنهایی و کلمه «أنفسنا» را بر علی علیه السلام به تنهایی حمل نموده است.

مصادر این روایات همه و همه علمای شیعه می باشند و همه ما می دانیم که منظور «شیعه» از این عمل چه بوده است آن ها بعد از جعل آن روایات تا آن جا که توانستند کوشیدند تا آن را در بین مسلمانان ترویج کنند و به حدّی در این کار موفق شدند که حتّی توانستند آن را در بین اهل سنّت رواجش دهند.

ولی جعل کنندگان این احادیث خوب نتوانستند قصّه جعلی خود را که همان مضمون روایات جعلی و ساختگی است با آیه مباهله تطبیق دهند برای این که در آیه شریفه کلمه «نساءنا» آمده و این کلمه «جمع» است و هیچ عربی این کلمه را در مورد یک زن اطلاق نمی کند آن هم زنی که دختر خود گوینده، باشد، آن هم گوینده ای که خود زنان متعدد دارد عرب از سخن چنین گویندهای وقتی که بگوید «زنان ما» دختر آن گوینده به ذهنش نمی رسد و از این بعیدتر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله از کلمه «أنفسنا» که آن هم لفظ جمع است علی علیه السلام را منظور داشته باشد.» (1)

ص: 87

---

1- تفسیر «المنار»، ج 3، ص 266، چاپ بیروت که گوید: حدّثی الامام الاستاذ...

## پاسخ به اظهارات بی‌اساس نویسنده مزبور

در این سخنان ناهنجار که دور از شأن یک مفسّر قرآن و اندیشمند اسلامی و عالم دینی، است امواج خروشان تعصّب و خودخواهی و خودبینی از دل پر جوش و سینه پر از کینه نویسنده «المنار» کاملاً مشهود و آشکار است.

این جملات دور از عقل و خرد کالتّار علی المنار» نمودار روح عصیانگر و آمیخته به تعصّب نویسنده ای است که به تفسیر آیات کتاب خدا پرداخته در حالی که سخت از آن بیگانه است.

## نقل روایات، مباحله منحصر به شیعه نیست

آن چه در پاسخ گفته های نامربوط این مفسّر عالی مقام! به طور خلاصه می توان گفت این است که:

روایاتی که درباره شأن نزول آیه مباحله وارد شده و در آن ها آمده است که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها کسانی را که به میعادگاه برده است: علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام بوده اند منحصر به شیعه نیست که مفسّر مزبور همه آن ها را از طرق شیعه دانسته است.

زیرا: بر خلاف تصوّر این دانشمند بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل سنت از محدّث و مفسّر و مورّخ و غیر از آن ها جریان مباحله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با نصارای نجران در جوامع حدیثی و کتب تفسیری و تاریخی خود به نحو اجمال یا تفصیل از روایان مورد وثوق و اعتماد خود نقل کرده اند که برای روشن شدن حقیقت به اسامی برخی از نامبردگان و کتاب هایشان اشاره می کنیم.

## کسانی که روایات مباحله را نقل کرده اند

شخصیّت های معروف و مشهور و سرشناسی که در کتاب های خود از نزول آیه مباحله درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و جریان مباحله آن حضرت با نصارای نجران سخن گفته اند از این: قرارند

1- مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب معروف صحیح خود کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، ج 2، ص 448 چاپ بیروت، دار الفکر.

2- امام احمد حنبل در کتاب، مسند جلد 1، ص 185، چاپ مصر.

3- ابن جریر طبری در تفسیر معروف جامع البیان ذیل آیه مباحله ج 3، ص 192 چاپ میمنیه مصر.

4- حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک، ج 3، ص 150، چاپ حیدرآباد دکن

5- حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب «دلایل النبوه» صفحه 292 چاپ حیدرآباد.

6- واحدی نیشابوری در کتاب «اسباب النزول» صفحه 74 چاپ الهندیه مصر.

7- فخرالدین رازی در تفسیر کبیر خود، ج 8، ص 85 چاپ البهیة مصر.

8- جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدر المنثور»، ج 4، ص 38 چاپ مصر.

9- قاضی بیضاوی در تفسیر، خود ج 2، ص 22، چاپ مصطفی محمد - مصر

10- طنطاوی مفسر معروف در تفسیر «الجواهر»، ج 2، ص 120 چاپ مصطفی - البابی الحلبي - مصر.

11- جار الله زمخشری در تفسیر «کشاف» ذیل آیه مباحله، ج 1، ص 193 ط مصطفی محمد.

12- علامه قرطبی در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن» ج 4، ص 104، چاپ مصر.

13- علامه آلوسی در تفسیر روح المعانی، ج 3، ص 167 چاپ منیریة مصر.

14- علامه، ادیب مشهور به ابوحیان اندلسی مغربی در تفسیر بحر المحيط، ج 2، ص 479، ط مطبعة السعادة - مصر.

15- عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن کثیر شامی در تفسیر خود، ذیل آیه مباحله ج 1، ص 370 ط مصطفی محمد مصر، و «البدایة و النهایة»، ج 5، ص 52 ط مصر.

16- علامه مجد الدین أبو السعادات مبارک بن، محمد معروف به ابن اثیر جزیری در «جامع الاصول»، ج 9، ص 470 چاپ مصر.

17- حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «الاصابه»، ج 2، ص 503 چاپ مصر.

18- علامه عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالکریم جزیری در کتاب «اسد الغابه» ج 4، ص 25 چاپ مصر.

19- سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص، ص 17، چاپ نجف.

20- ابن صباغ مالکی در فصول، المهمه ص 108 چاپ نجف.

آری خواننده گرامی این ها که نام آن ها و کتاب هایشان را ذکر، نمودیم همه از شخصیت های معروف و سرشناس و علمای بنام اهل سنت هستند که جریان مباحله را



در کتاب های خود نقل کرده‌اند و ما نیز از میان همه دانشمندان بزرگ اهل سنت تنها برای نمونه به اسامی نامبردگان و کتاب هایشان اشاره نمودیم. (1)

بنابراین نقل روایات وارده در شأن نزول آیه مباهله منحصر به شیعه نیست و آن چه نویسنده تفسیر «المنار» در تفسیر خود گفته است که همه روایات مباهله از طُرُق شیعه می باشد دروغ محض است که شایسته مقام یک دانشمند دینی و اسلامی نیست

### ناقلان روایات مباهله همگی مفسر و محدث و مورخ بوده اند

این که مفسر مزبور گفته است: «مصادر» این روایات همه و همه علمای شیعه هستند و همه می دانیم که منظور شیعه از این عمل چه بوده است و بعد از جعل آن روایات کوشیدند تا آن را در بین مسلمانان ترویج کنند و به حدی در این کار موفق شدند که حتی توانستند آن را در بین اهل سنت رواج دهند»، سخن بسیار عجیبی است که گمان نمی رود حتی یک شخص عوام ساده هم باور کند که این سخن سخن مردی فهیمه و دانشمند باشد زیرا:

تمام دانشمندان اهل سنت که روایات مربوط به مباهله را نقل کرده اند خود آن ها یا محدث و مفسر و یا هم محدث و مفسر و مورخ بوده‌اند مانند طبری و ابن کثیر و جلال الدین سیوطی و ابن اثیر جزری و افراد دیگری غیر از اینان که همگی آن ها بدون این که نسبت به روایات، وارده کوچک ترین اعتراضی داشته و یا در صحت سند آن ها تردیدی نموده باشند آن روایات را در کتب خود آورده و بر صحت آن ها اجماع نموده اند و اگر آن ها می دانستند که همه این روایات - به قول مفسر مزبور - جعلی و ساختگی، است در کتب خود وارد نمی نمودند

نویسنده «المنار» میان «مفهوم» و «مصدق» فرقی نهاده است

نکته بسیار مهم و حساسی که بر مفسر مزبور مخفی مانده و به آن توجه ننموده و یا این که در واقع تعمد داشته است که از آن چشم پوشی کند این است که: متأسفانه وی فرقی بین «مفهوم» و «مصدق» نهاده است زیرا بعد از آن که اعتراف می کند که

ص: 90

---

1- برای اطلاع بیش تر در این باره به تعالیق کتاب شریف احقاق الحق، ج 3، ص 46 - 62 مراجعه فرمائید.

همه روایات اتفاق دارند بر این که آیه مباحله در شأن علی و فاطمه و دو فرزندشان حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است می گوید کلمه «نساءنا» که در آیه شریفه آمده است «جمع» است و هیچ عربی این کلمه را در مورد یک زن اطلاق نمی کند.... و از این بعیدتر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله از کلمه «أنفسنا» که آن هم جمع، است علی علیه السلام را منظور داشته باشد....

### اطلاق «صیغه جمع» بر «مفرد» در «قرآن کریم» در آیات زیادی آمده است

پاسخ این سخنان بیپایه مفسر «المنار» که از اساس ویران است این است که:

اطلاق «صیغه جمع» بر «مفرد» در «قرآن کریم» که کلام الهی است و در اوج فصاحت و بلاغت است و هیچ باطلی به آن راه ندارد در موارد متعدّد و آیات فراوانی آمده است که به عنوان مثال به نمونه هایی از آن موارد اشاره می کنیم.

1- خدای تعالی در سوره «بقره» آیه 118 می فرماید:

(قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ...)

«کسانی که آگاهی ندارند گفتند چرا خداوند با ما سخن نمی گوید؟! و یا چرا معجزه و نشانه ای برای خود ما نمی آید؟!».

مفسران می گویند که این آیه درباره مردی بنام «رافع بن حریمله» نازل شده است. محمد بن اسحاق از ابن عباس روایت کرده که گفت رافع بن حریمله به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت اگر تو فرستاده خدا هستی به خداوند بگو با ما تکلم نماید تا سخن او را بشنویم پس خدای تعالی در مقابل آن، گفتار این آیه را نازل نمود. (1)

در این آیه چنان که ملاحظه می شود گوینده یک نفر، است ولی از او با لفظ «جمع» با کلمه «الذین» و «لا يعلمون» سخن رفته است.

2- در سوره «آل عمران» آیه 154 می فرماید:

(يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا)  
می گویند:

ص: 91

---

1- تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 283، چاپ بیروت، دارالفکر و تفسیر طبری، ج 1، ص 407 ذیل آیه، چاپ بیروت، دار الجیل



آیا از پیروزی چیزی نصیب ما می شود؟! بگو همه کارها (و پیروزی ها) از آن خداوند است، آن ها در دل خود چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی کنند می گویند: اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم در این جاکشته نمی شدیم.

گوینده این سخن چنان که در تفاسیر آمده است «عبدالله بن ابی سلول» سردسته منافقان است و این آیه درباره او نازل شده است و در روایت ابن ابی حاتم از طریق «زبیر» آمده است که این آیه درباره یکی از منافقین بنام «معتب بن قشیر» نازل شده است. (1)

3- باز در سوره «آل عمران» آیه 173 می فرماید:

(الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ)

«این ها کسانی بودند که مردم به آنان گفتند همانا مردم (لشکر دشمن) برای شما اجتماع کرده اند، از آن ها بترسید اما این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کفایت می کند و او بهترین حامی ما است».

مفسران در تفاسیر خود آورده اند که این آیه درباره شخصی بنام «نعیم بن مسعود اشجعی» نازل شده است. (2)

نسفی در تفسیرش می گوید: کلمه «الناس» در اول آیه کلمه «جمع» است که مراد ر آن یک نفر است. (3)

و خازن گوید: کلمه «الناس» - در اول آیه - لفظ عامی است که از آن فرد خاصی اراده شده است. (4)

زمخشری در تفسیر «کشاف» گوید: ابوسفیان نعیم بن مسعود اشجعی را در بین راه ملاقات کرد و به او وعده داد که ده شتر به وی بدهد تا از جانب مشرکان به میان مسلمانان برود و آن ها را از کفار بترساند ولی مسلمانان از این تهدید نهراسیدند و خود

ص: 92

---

1- تفسیر طبری، ج 4، ص 94 تفسیر فتح القدیر، شوکانی، ج 1، ص 591 تفسیر روح المعانی، ج 4، ص 421، چاپ بیروت تفسیر در المنثور، ج 2، ص 332، تفسیر قرطبی، ج 4، ص 242، تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 139 و تفسیر خازن، ج 1، ص 306 ذیل آیه.

2- تفسیر قرطبی، ج 4، ص 279

3- تفسیر نسفی در حاشیه تفسیر خازن، ج 1، ص 318

4- تفسیر خازن، ج 1، ص 318

را برای مقابله با ابوسفیان و کفار قریش آماده ساختند... (1)

در تفسیر ابن کثیر به روایت «ابن مردویه» از ابی رافع آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را با عده ای به طلب ابوسفیان، فرستاد در بین راه مردی از اعراب خزاعه آنان را دید و گفت: ابوسفیان با جمعیت و سپاه خود آماده کار، زارند گفتند: خدا ما را کفایت می کند و او بهترین حامی ماست سپس این آیه درباره آن ها نازل گردید. (2)

4- نیز در همین سوره «آل عمران» آیه 181 می فرماید:

(لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ)

«خداوند سخن آن کسانی را که گفتند خدا فقیر است و ما بی نیازیم شنید»

حسن بصری: گوید گوینده این سخن حی بن أخطب، است و عکرمة و سدّی و مقاتل و محمّد بن اسحاق: گویند او فنحاس بن عازورا بوده است (3)

خازن: گوید این سخن را هر چند یک نفر یهودی گفته است، ولی چون همه آن ها به این سخن راضی بودند به همه آن ها نسبت داده شده است. (4)

5- در سوره «مائده» آیه 11 می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ)

«ای کسانی که ایمان آورده اید به یاد آورید نعمتی را که خدا به شما بخشید آن زمان که جمعی (از دشمنان) قصد داشتند تا بر شما دست یابند اما خدا دست آن ها را از شما باز داشت...»

مطابق آن چه در تفاسیر آمده است کسی که اراده سوء قصد داشت و می خواست پیامبر خدا را به قتل برساند مردی از قبیله بنی، محارب به نام غورث بن حارث بود که

ص: 93

1- تفسیر کشاف زمخشری، ج 1، ص 480 ذیل آیه، چاپ دار الفکر.

2- تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 162، چاپ بیروت، دار الفکر

3- برای اطلاع از شأن نزول آیه و داستان فنحاس بن عازورا، به تفسیر کشاف زمخشری، تفسیر ابن کثیر شامی، تفسیر در المنثور سیوطی، اسباب النزول، واحدی، تفسیر مجمع البیان طبرسی و سایر تفاسیر در ذیل همین آیه (181) و تفسیر تبیان شیخ طوسی در ذیل شأن نزول آیه 186 مراجعه فرمائید.

4- تفسیر قرطبی، ج 4، ص 294 تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 168 تفسیر خازن، ج 1، ص 322، تفسیر در، المنثور، ج 5، ص 105 و چاپ، بیروت، ج 2، ص 370 و اسباب النزول واحدی، ص 88 چاپ بیروت دار الکتب العلمیة.

آمد و بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و شمشیر خود را کشید تا بر پیامبر خدا فرود آورد که خداوند مانع از آن گردید. (1)

در این مورد نیز با این که عامل سوء قصد یک تن بیش نبوده است در عین حال: خداوند به جهت تعظیم و بزرگداشت نعمت خود در حفظ جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مفرد به «جمع» تعبیر فرموده است.

6- در سوره «توبه» آیه 61 می فرماید:

(وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَكَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكُنْتُمْ أَشْرَافًا وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَكَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكُنْتُمْ أَشْرَافًا)

برخی از آن ها (از منافقان) کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می دهند و می گویند: او گوش محض (و آدم خوش باوری) است.

مفسران در تفسیرهای خود روایاتی نقل کرده اند که این آیه درباره یکی از منافقان نازل شده است که، او یا جلاس بن، سوید یا نبتل بن حرث و یا عتاب بن قشیر بوده است. (2)

7- در همین سوره «توبه» آیه 62 می فرماید:

(يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ)

«آن ها برای شما (به دروغ) سوگند یاد می کنند تا شما را راضی سازند».

در تفسیر طبری و تفسیر ابن کثیر و تفسیر در المنثور سیوطی درباره نزول این آیه آمده است:

مردی از منافقان: گفت به خدا سوگند! اینان از نیکان و اشراف ما هستند و اگر آن چه محمد می گوید حقیقت داشته باشد باید اینان از الاغ ها بدتر باشند، یکی از مسلمانان این جمله را شنید و گفت به خدا سوگند آن چه محمد می گوید حق است و تو بدتر از الاغی سپس مرد مسلمان شکایت را به نزد پیامبر برد و پیغمبر صلی الله علیه و آله گوینده آن سخن را احضار کرد و فرمود: برای چه این سخن را بر زبان راندی؟ او شروع به لعن و نفرین کرد و به خدا سوگند خورد که چنین چیزی نگفته ام مرد مسلمان: گفت خدایا راستگورا

ص: 94

---

1- ر.ک: تفسیر در المنثور، ج 3، ص 36 ذیل آیه، چاپ بیروت، تفسیر قرطبی، ج 5، ص 372، صحیح بخاری، ج 5، ص 221 کتاب المغازی، باب 148، غزوة ذات الرقاع سيرة ابن هشام، ج 3، ص 216

2- ر.ک: تفسیر، قرطبی، ج 8، ص 192، تفسیر طبری، ج 10، ص 116، تفسیر در المنثور، ج 4، ص 207، تفسیر خازن، ج 2، ص 253، الاصابه، ج 3، ص 549

تصدیق و دروغگو را تکذیب کن پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود. (1)

8- در سوره «نور» آیه 33 می فرماید:

(وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَابِتُوهُمْ إِنَّ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا)

«از بردگانتان آن ها که خواستار قرارداد مکاتبه اند با ایشان قرارداد ببندید، اگر خیری (از رشد و صلاح) در آنان احساس می کنید».

چنان که در کتب تفسیر و روایات آمده است این آیه درباره صبیح برده حویطب بن عبد العزّی نازل شده است وی: گوید من غلام حویطب، بودم از او خواستم با من قرارداد مکاتبه (2) ببندد و این آیه: «آن ها که خواستار قرارداد مکاتبه اند» درباره من نازل گردید.

این روایت را عدّه ای از مفسّران مانند: قرطبی، سیوطی زمخشری و برخی از نویسندگان کتب رجال و، تراجم در کتاب های خود از صبیح (غلام حویطب) نقل کرده اند. (3)

9- در سوره «ممتحنه» آیه 8 می فرماید:

(وَلَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ...)

خداوند شما را (از نیکی کردن) به کسانی که در امر دین با شما نجنگیدند و شما را از خانه و دیارتان بیرون نکردند نهی نمی کند.

مفسّران و محدّثان می گویند: این آیه درباره اَسْمَاء دختر ابی بکر نازل شده است. مادرش فتیله بنت عبدالعزّی در حالی که مشرک بود به مدینه آمد و هدایائی برای او آورد اَسْمَاء گفت من هدیه ای از تو نمی پذیرم و تو هم نباید به خانه من وارد شوی تا در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه، بگیرم وقتی از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال، کرد خدای تعالی این آیه را نازل نمود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داد تا مادرش را به منزل راه دهد

ص: 95

1- ر.ك: تفسیر طبری، ج 10، ص 118 چاپ، بیروت، دار الجیل و تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 415، چاپ بیروت، دار الفکر، تفسیر در المنثور، ج 4، ص 208، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

2- قرار داد، مکاتبه قراردادی است بین «برده» و مولی که برده با پرداخت قیمت خود، پس از مدّتی خود را از مولا خریده و آزاد گرداند.

3- ر.ك: تفسیر قرطبی، ج 12، ص 244، تفسیر در المنثور، ج 6، ص 174 ذیل آیه، چاپ بیروت، تفسیر کشّاف، ج 3، ص 96 ذیل آیه، چاپ قاهره، دار الفکر، الاصابه، ج 2، ص 176، شماره 4037، و أسد الغابه، ج 3، ص 8 شماره 2478، چاپ، بیروت و الغدیر، ج 3،

ص 164

و هدایای او را بپذیرد و از احترام و نیکی نسبت به او دریغ نرزد.

این حدیث را، بخاری، مسلم احمد حنبل ابن جریر ابن ابی حاتم چنان که در تفسیر قرطبی و تفاسیر دیگر آمده است نقل کرده اند. (1)

به هر حال نظایر آیات یاد شده که «صیغه جمع» بر «مفرد» اطلاق شده، در «قرآن کریم» که در اوج فصاحت و بلاغت است در آیات زیادی آمده است و البته بر افراد خبیر و آگاه پوشیده نیست که استعمال و به کار بردن لفظ «جمع» در هر موردی، به خاطر نکته دقیقی است که با مراجعه به شأن نزول آیات روشن می شود

### لفظ جمع در آیه مباحله دلیل عظمت اهل بیت علیهم السلام است

بنابراین اگر در آیه مباحله کلمه «أبناء» و «نساء» و «أنفسنا» به صورت لفظ جمع آمده و مفسران و محدثان عموماً تصریح کرده اند که این آیه درباره اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده و مصداق واقعی آن علی و فاطمه و دو فرزندشان حسن و حسین علیهم السلام می باشند به خاطر این است که - طبق روایات وارده - رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی غیر از آنان نه از خویشان و بستگان نزدیک خود از بنی هاشم و نه از دیگران، دعوت به مباحله ننموده است و هیچ یک از همسران و اصحاب خود را به همراه خود به مباحله نبرده است بلکه تنها دست علی و فاطمه و علیهم السلام را گرفته و آنان را همراه خود به میعادگاه برده و از آنان خواسته است که وقتی حضرتش دعا می کند «آمین» بگویند.

و این معنا نشان دهنده این واقعیت است که آنان از شأن و منزلت والائی برخوردار بودند که هیچ یک از افراد این امت با ایشان قابل مقایسه نبودند و از این رو وقتی اُسقف نجران آنان را مشاهده، کرد خطاب به همراهان خود گفت:

«ای گروه نصاری من چهره هایی را می بینم که اگر خدا بخواهد کوهی را از جای برکند، به واسطه دعای آنان کوه را از جای خود بر می کند پس مباحله نکنید که نابود می شوید و

ص: 96

---

1- تفسیر قرطبی، ج 18، ص 59 تفسیر ابن کثیر، ج 6، ص 628 چاپ، بیروت، دارالفکر، تفسیر خازن، ج 4، ص 272، تفسیر دژ المنثور، ج 6، ص 205 و چاپ بیروت، ج 8 ص 124 و اسباب النزول واحدی ص 284 چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه

تا روز قیامت هیچ نصرانی بر روی زمین باقی نمی ماند.» (1)

پس اطلاق لفظ جمع در آیه مباحله دلیل بر فضیلت و عظمت و قداست اهل بیت و عنایت بزرگ خداوند نسبت به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و أصحاب کساء علیهم السلام است.

و نزول آیه مباحله و فرمان خداوند به مباحله با نصاری و انتخاب اصحاب کساء از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هر یک جداگانه به نوبه خود فضیلت دیگری برای مباحله کنندگان است که امتیاز آنان را بر همه اصحاب و همه خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به اثبات می رساند و نیز اطلاق لفظ جمع در آیه مزبور بر علی و فاطمه و دو فرزندشان حسن و حسین علیهم السلام به لحاظ تعظیم و تکریم و بزرگداشت مقام ارجمند پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و معرفی اهل بیت بزرگوار آن حضرت، است تا مسلمانان و افراد ناآگاه به مقام و موقعیت خاص ایشان در نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله واقف و آگاه، شوند و بدانند که آنان برگزیده، خدا پیشوایان دین و کامل ترین افراد انسان اند که از نظر ایمان و تقوا و پرهیزکاری و سایر صفات برجسته ایمانی و اخلاقی و انسانی بر همگان برتری دارند.

و این برتری از عنایات خاص پروردگار نسبت به این خاندان است که آنان را ممتاز از دیگران قرار داده و از پلیدی و آلودگی و ارتکاب به گناه پاک و مبرایشان ساخته و الگو و اسوه و نمونه قرارشان داده است تا مسلمانان آنان را پیشوا و مقتدای خود قرار دهند، و احکام دین خود را از آن ها فرا بگیرند و در اعمال و رفتار خود از ایشان پیروی نمایند و به سعادت و نیک بختی دنیا و آخرت نائل گردند.

، آری این است مقام و موقعیت خاص اهل بیت عصمت و طهارت و فضیلت مباحله کنندگان که هرگز و هیچ، گاه هیچ کس - هر چند از بهترین افراد صحابه و از خویشاوندان نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد - به پایه مقام و مرتبه ایشان نمی رسد.

و این است آن نکته دقیقی که دانشمندان و سخن شناسان سخن سنج فن بلاغت و کسانی که به رموز و مفاهیم قرآن آشنائی دارند آن را از بکار بردن لفظ جمع در آیه مباحله درک می کنند زیرا:

طبق آیات و روایات وارده هیچ تردیدی وجود ندارد که خدای تعالی اهل بیت

ص: 97

---

1- تفسیر کشاف زمخشری، ج 1، ص 434 چاپ مصر. تفسیر کبیر فخر رازی، ج 8 ص 80 و نور الأبصار شبلنجی، ص 123 چاپ قاهره ط اخیر.

پیامبر صلی الله علیه و آله را به زیور «عصمت»، آراسته و رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز «مباهله» ایشان را به مباهله با نصاری دعوت، نموده و در حدیث مستفیض و متواتر «ثقلین» نیز آنان را همتا و همدیف کتاب خدا قرار داده و پیروی از ایشان را مایه نجات و رستگاری امت دانسته است که با وجود این همه ویژگی ها هرگز کسی از افراد این امت را نمی توان با آن ها مقایسه کرد و به همین دلیل است که «زمخشری» در تفسیر آیه مباهله می گوید مباهله و چگونگی، آن بیانگر فضیلت أصحاب کساء علیهم السلام است به گونه ای که هیچ دلیلی قوی تر از آن بر بلندپایگی آنان نمی توان یافت و نیز دلیل روشنی بر صحّت نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است» (1)

و به همین دلیل است که هشتمین پیشوای معصوم شیعه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در مجلس مناظره مأمون - خلیفه عباسی - با ذکر آیه «مباهله» و توجه دادن حاضران به این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نزول، آیه علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را دعوت نموده و تنها آن ها را برای مباهله به همراه خود برده است بر امتیاز ویژه عترت و اهل بیت علیهم السلام استدلال نموده و خطاب به حاضران می فرماید:

«... و این امتیازی است که هیچ کس در این امتیاز برایشان مقدم نیست و فضیلتی است که هیچ بشری در آن فضیلت به آنان نمی رسد و شرافتی است که هیچ یک از مردمان در آن، شرف نمی تواند از آنان سبقت بگیرد» (2).

پس اطلاق لفظ جمع در آیه مباهله بر علی و فاطمه و دو فرزندشان حسن و حسین علیهم السلام به نکته دقیقی اشاره دارد که آن نکته بر نویسندۀ تفسیر «المنار» پوشیده و مخفی مانده است و اگر وی در این باره اندکی دقت می نمود و به روایات وارده در فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام که در کتاب های خود اهل سنت آمده است مراجعه می کرد، این نکته بر وی آشکار می گردید و می دانست که دعوت از این چند تن برای مباهله به حکم دعوت همه امت و حضور آنان در مباهله به منزله حضور همه امت می باشد.

آری خواننده گرامی اطلاق «صیغه جمع» بر «مفرد» در آیه مباهله دلیل بر فضیلت و عظمت و بزرگواری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و با مراجعه به

ص: 98

- 
- 1- تفسیر کشاف، ج 1، ص 434 ط مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ذیل آیه 61 از سوره آل عمران
  - 2- عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 232 تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 349، بحار الأنوار، ج 25، ص 223

روایات وارده در شأن نزول آیه و سخنان دانشمندان بزرگ عامّه در تصریح به صحت روایات، مباحله و همچنین روایات فراوانی که در مورد اتحاد نفسانی امیر المؤمنین علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در کتب بسیاری از دانشمندان اهل سنت آمده است - ما نیز برخی از آن ها را در بخش آینده ذکر خواهیم نمود (1) - این معنا به خوبی ظاهر می شود که آن چه نویسنده تفسیر «المنار» در مورد «آیه مباحله» از زبان استاد خود بازگو کرده، است تا چه حد بیپایه و اساس است

و نیز روشن می شود که تمام گفته های او در این مورد سخنان یاوه و باطلی است که به هیچ وجه قابل قبول و شایسته گوش دادن، نیست و منشأ و اساسی جز تعصّب بی جا ندارد و همه آن ها معارض با کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

به هر حال آن چه ثابت و مسلم است و تردیدی در آن وجود ندارد این که آیه «مباحله» درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و أصحاب کساء علیهم السلام نازل شده و گفتار و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در این رابطه خود به تنهایی برای همگان، حجت و قاطع هرگونه نزاع و جار و جنجال است زیرا طبق روایات وارده همان گونه که قبلاً اشاره کردیم رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نزول آیه مباحله علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام را به حضور طلبید و فرمود: بار الها! اینان اهل بیت من اند و هنگامی که به قصد مباحله خارج شد به غیر از این چهار تن کس دیگری را به همراه خود نیاورد و این خود قرینه آشکاری برای تفسیر آیه است که هیچ نیازی به بحث و گفتگو ندارد.

بنابراین تردیدی نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام مصداق واقعی آیه مباحله اند و منظور از «أبناءنا» و «نساءنا» و «أنفسنا» همان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند همچنان که مفسران در این باره اتفاق نظر دارند که آیه مزبور درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. (2)

**سخنان نویسنده «المنار» ایراد بر کلام خدا و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله در داستان مباحله است.**

**اشاره**

ص: 99

---

1- برای اطلاع از آن روایات به بخش یازدهم کتاب تحت عنوان: «اتحاد نفسانی علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه فرمائید.

2- ر.ک: تفسیر کبیر فخر رازی، ج 8 ص 58، تفسیر کشاف زمخشری، ج 1، ص 434، تفسیر در المنثور سیوطی، ج 2، ص 38، أحكام القرآن جصاص، ج 2، ص 295، أسباب النزول واحدی، ص 68، 67، شواهد التنزیل حسکانی، ج 1، ص 120، 127 و تفاسیر دیگر در تفسیر سوره آل عمران، ذیل آیه 61.



و با توجه به آن چه گذشت روشن می شود که سخنان مفسّر مزبور جز سفسطه و تشکیک و ایراد بر کلام خدا و روایات، مباحله و عمل، پیغمبر صلی الله علیه و آله چیز دیگری نیست و از پایه ای بینیاد برخوردار است و مشکل هم از خود اوست که نتوانسته است - یا نخواسته است - بین «مفهوم» و «مصدق» فرقی قائل شود و از این رو، همه روایات مربوط به مباحله را مردود شمرده و به تمام کسانی که آن روایات را نقل کرده و یا پذیرفته اند بد و بیراه گفته و جمع کثیری از علماء و دانشمندان اسلامی - اعم از شیعه و سنی - را به باد تهمت و نافیهمی گرفته است.

از سخنان نویسنده «المنار» بوی «نصب» به مشام می رسد

آن چه از مجموع سخنان نویسنده «المنار» استفاده می شود این است که از گفته های ناهنجار و غیر منطقی وی بوی «نصب» و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام به مشام می رسد و همین موضوع سبب گردیده است تا وی سخنان نامربوطی را بر نیش قلم بی زبان جاری کند و به همه علماء و دانشمندان و اساتید فن بد و بیراه بگوید و همه را به جهالت و نادانی متهم سازد و آن چه را که در دل داشته است به مرحله ظهور برساند.

و از همین جهت است که کوشیده است با طعن زدن به روایات وارده در شأن آیه مباحله - بدین بهانه که همه آن ها از طرق شیعه رسیده است - به خوانندگان احتمالی کتاب، تفسیرش از افراد بیخبر و بی، اطلاع به باوراند که، بنابراین اگر حدیثی را هم در کتاب های حدیثی و تفسیری و تاریخی اهل سنت مشاهده کنند بدانند که راویان آن همگی «شیعه» هستند و بدین طریق راه آگاهی از فضایل خاندان پیغمبر صلی الله علیه و اله را به روی آن ها ببندد تا به حقیقت ماجرای مباحله واقف و آگاه نشوند و در جهل و بی خبری باقی بمانند.

و این است معنای تعصّب کور و کر که تا این حد آدمی را به کجروی و کج اندیشی و گمراهی وادار می کند و او را به بیراهه می کشاند و به پرتگاه سقوط و هلاکت می اندازد.

و چقدر شایسته بود که نویسنده «المنار» مطلبی را که آن همه محدّث و مفسّر و مورّخ نقل کرده اند و حقیقت و واقعیت آن نیز برای همه ثابت و آشکار بوده است مورد انکار و تشکیک قرار نمی داد و اگر منظور او کنکاش و تحقیق درباره آیه بود چه قدر خوب و مناسب بود که به گفته های دیگران نیز توجه می نمود و لااقل به کتاب های حدیث و تفسیر و تاریخ از علمای خودشان مراجعه می کرد

ای کاش در این مورد به تفسیر کشف زمخشری مراجعه می کرد تا این که می دید او که در نزد اهل سنت متهم به رخص و دروغگویی نیست در تفسیر خود در ذیل آیه مباحله گفته است:

«داستان مباحله و چگونگی آن بیانگر فضیلت أصحاب کساء علیهم السلام است به گونه ای که هیچ دلیلی قوی تر از آن نمی توان یافت و نیز آیه مباحله برهان آشکار بر صحت نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ زیرا هیچ کس - خواه از موافقان اسلام یا مخالفان آن - نقل نکرده اند که نصاری در صدد پاسخ برآمده باشند.» (1)

و ای کاش به کتاب تفسیر و تاریخ ابن کثیر که اهل سنت او را به عماد الدین ملقب ساخته و او را امام و پیشوای خود دانسته اند مراجعه می کرد و می دید که چگونه وی حدیث مباحله را با همه طول و تفصیل از کتاب دلائل النبوه بیهقی نقل کرده است. (2)

وای و ای کاش به تاریخ کامل ابن اثیر مراجعه می کرد تا می دیدید که وی در جلد دوم کتابش می گوید:

«نصارای نجران «عاقب» و «سید» و چند نفر دیگر را برای مباحله نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد مباحله خارج شد و همراهان، حضرتش علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند عاقب و سید که نگاهشان به آن چند نفر افتاد گفتند این ها که ما می بینیم چهره هائی هستند که اگر از خدا بخواهند کوه ها را از جای برکنند خداوند کوه ها را از جای خود بر می کند پس از مباحله منصرف شدند...» (3)

و ای، کاش این مرد دانشمند اندکی در این باره می اندیشید و رشته سخن را به دست هوا و هوس و عواطف و احساسات نمی داد تا در دام رسوائی و سر افکندگی گرفتار نمی آمد. ولی چه می توان کرد که تعصب، ورزی کار یک دانشمند را به جایی می رساند که فهم و دانش او را ساقط می کند و نظریه اش را سطحی و عوامانه می سازد و تا بدانجا پیش می رود که خیر و شر را نمی شناسد و عدل و انصاف و حقیقت را از

ص: 101

---

1- تفسیر کشف، ج 1، ص 443، ذیل آیه و در چاپ دیگر، ص 397

2- به تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 49 - 52 در تفسیر سوره آل عمران، ذیل آیه 61 و تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 48 تحت عنوان وفد نجران مراجعه فرمائید.

3- تاریخ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 293 چاپ بیروت، دار صادر

خلاصه مطلب آن که: گر چه نویسنده «المنار» به صورت ظاهر قضیهء مباحله را یک امر ساده و عادی تلقی نموده و خیلی زود و سریع عامیانه از آن گذشته است اما به نظر می رسد چون وی دیده است که داستان مباحله تنها به همان روز و همان جریان، مباحله ختم نمی شود بلکه پی آمدهای، آن رفعت شأن و مقام والا- و منزلت عظیم اصحاب کساء عند الله است و این موقعیت بسیار بزرگی است که عصمت و فضیلت و مصونیت اهل بیت را از گناه و امامت و رهبری عترت و ذریه پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به اثبات می رساند و این یک مطلبی است که با افکار باژگونه و تمایلات نفسانی و عقیده و اعتقاد وی و هم مسلکانش سازگار نیست از این رو گرفتار اضطراب روحی شده و به دست و پا افتاده و به تلاشی مذبحانه دست یازیده و در صدد تأویل و توجیه تفسیر آیه برآمده و به ناچار کوشیده است تا آیه را طوری معنا کند که:

شامل داماد و دختر و فرزندان پیغمبر - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - نشود و بر فضیلت اصحاب کساء دلالتی نداشته باشد.

غافل از آن که «قرآن» کلام خدا و کتاب الهی و معجزه جاوید پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است و تا زمانی که این کتاب آسمانی در افق آسمان جهان اسلام نورافشانی می کند آیات فضائل اهل بیت علیهم السلام نیز بسان آفتاب نیمروز درخشندگی خود را حفظ خواهد نمود و برای همیشه تا قیام قیامت پاینده و تابنده خواهد بود و افکار پلید و آلوده بدخواهان و بد، اندیشان و دشمنی دشمنان شکست خورده اهل بیت علیهم السلام نخواهد توانست نور پر فروغ آیات الهی را که در فضایل خاندان پاک و مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده خاموش سازد.

آری خواننده گرامی، آیه «مباحله» یکی از پر بارترین فضایل خاندان پاک و مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که خدای تعالی در شأن و عظمت ایشان نازل نموده و روایات وارده در شأن نزول آیه نیز - علی رغم انکار مخالفان و معاندان - بیانگر مقام والای اهل بیت عصمت و طهارت و فضیلت اصحاب کساء علیهم السلام است که هیچ راهی را برای تأویل و توجیه و یا رد و انکار، آن برای هیچ کس باقی نگذارده است.

#### اشاره

یکی دیگر از آیاتی که در منزلت والای نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله که همان اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت باشند - نازل شده آیه مودّت می باشد که خدای تعالی مودّت و دوستی ایشان را پاداش مقام رسالت قرار داده و در مورد تکریم و بزرگداشت آنان خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (1)

«بگو: ای پیامبر! من در برابر رسالتم هیچ پاداشی را از شما نمی طلبم جز این که نزدیکانم را دوست بدارید».

#### شان نزول آیه

در مورد شان نزول این آیه شریفه اخبار زیادی از طرق فریقین (شیعه و سنی) در تفاسیر و کتب اخبار وارد شده که ما بخشی از آن ها را در این جا نقل می کنیم.

1- ابن جریر طبری در تفسیر «جامع البیان» در ذیل آیه مودّت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) به سند خود از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت مراد از «قربی» نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله است». (2)

2- همچنین «طبری» به سند خود از ابو اسحاق نقل کرده است که از «عمرة بن شعيب» پرسیدم: مراد از «قربی» در آیه مودّت چیست؟ در جواب: گفت مراد از، آن نزدیکان پیغمبرند. (3)

3- جلال الدین سیوطی در تفسیر «درّ المنثور» در ذیل آیه مودّت در سوره «شوری» آورده است: عبد بن حمید و ابن منذر از «مجاهد» نقل کرده اند که در تفسیر آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) اظهار داشته است: منظور این است که از من پیروی، کنید و پیغمبری مرا تصدیق نمائید و نسبت به خویشاوندان من جانب مرا رعایت کنید.

همچنین سیوطی گفته: است ابونعیم و دیلمی از مجاهد از ابن عباس روایت

ص: 103

1- سوره شوری، آیه 23

2- تفسیر طبری، ج 25، ص 16.

3- تفسیر طبری، ج 25، ص 16.

کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معنای آیه شریفه مودت فرمود: اجری نمی خواهم مگر این که موقعیت مرا در گرامی داشت اهل بیتم حفظ کنید و آنان را به سبب من دوست بدارید.

و نیز گفته است که: سعید بن منصور از «سعید بن جبیر» روایت کرده که منظور از «قربی» در آیه مودت نزدیکان پیغمبرند. (1)

4- مرحوم طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» از تفسیر «أبو حمزه ثمالی» از سعید بن جبیر و ابن عباس نقل کرده است:

«هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و پایه های اسلام محکم گردید انصار گفتند ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیم و به او عرض می کنیم اگر مشکلات مالی پیدا شد این اموال ما بدون هیچ قید و شرط در اختیار تو قرار دارد هنگامی که این سخن را خدمت حضرتش عرض کردند، این آیه نازل شد: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْقُرْبَى) (2) بگو من مزدی را از شما در برابر رسالتم جز محبت نزدیکانم نمی طلبم»، پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه آن را برای آن ها تلاوت کرد سپس فرمود: نزدیکان مرا بعد از من دوست بدارید آن ها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند.

اما منافقان گفتند: این سخنی است که او بر خدا افترا بسته و می خواهد ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش خوار و ذلیل کند آیه بعد نازل شد: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) (3) آیا می گویند: او بر خدا دروغ بسته است؟!».

پیامبر صلی الله علیه و آله به سراغ آنان فرستاد و آیه را بر آن ها تلاوت کرد وقتی آیه را شنیدند پشیمان شدند و به گریه افتادند و سخت ناراحت گشتند.

سپس آیه سوم نازل گردید (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ) (4) او کسی است که توبه بندگان را می پذیرد».

پیامبر صلی الله علیه و آله به سراغ آن ها فرستاد و به آن ها بشارت داد که توبه خالصانه آن ها مقبول درگاه خداست». (5)

این حدیث را ابن حجر هیتمی نیز در کتاب «صواعق» خود از تفسیر ثعلبی و بغوی

ص: 104

1- تفسیر در المنثور، ج 6، ص 7 ذیل آیه مودت

2- سوره شوری، آیه 23

3- سوره شوری، بخشی از آیه 24

4- سوره شوری بخشی از آیه 25

5- تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص 49، چاپ بیروت

از ابن عباس نقل کرده است. (1)

5- أبو الحسن واحدی نیشابوری در کتاب «اسباب النزول» سبب نزول آیه مودت را از ابن عباس چنین نقل کرده است:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه، آمد گاهی برای آن حضرت مشکلات و حقوق مالی پیش می آمد و آن حضرت مالی در دست، نداشت آنصار به یکدیگر گفتند:

این مرد خواهر زاده شماس و خداوند شما را به وسیله او هدایت فرموده است گاهی برای او مشکلات مالی پیش می آید و مال آن چنانی در اختیار ندارد که به آن قیام، کند خوب است از اموال خودتان برای او مالی جمع کنید و آن را به حضور حضرتش ببرید تا مشکلات مالی خود را برطرف سازد پس اموالی را گردآوری نموده و خدمت آن حضرت آوردند و عرضه داشتند یا رسول الله!... ما چنان دیدیم که از میان خودمان اموالی را برای شما جمع آوری کنیم و به حضور شما بیاوریم تا در مشکلات و نیازمندی های خود از آن کمک بگیرید و این است آن اموالی که گردآوری نموده. ایم پس این آیه شریفه نازل گردید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (2) (3)

6- حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیة الاولیاء» از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: «مردی بیابانی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرضه داشت: ای، محمد اسلام را بر من عرضه کن فرمود: گواهی بده که خدا یکتا و بی همتاست و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست بیابانی: گفت آیا در برابر این که اسلام را بر من عرضه داشتی پاداشی هم می طلبی؟ فرمود، نه جز مودت خویشاوندان گفت خویشاوندان خودم را دوست بدارم یا خویشاوندان تو را؟ فرمود: خویشاوندان من بیابانی: گفت دستت را بده تا با تو بیعت کنم سپس: گفت هر کس تو و خاندانت را دوست ندارد لعنت خدا بر او باد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود «آمین» (4)

آن چه تا بدین جا آوردیم پاره ای از اخبار و احادیثی است که دلالت دارد آیه

ص: 105

1- صواعق المحرقة، ص 170، باب 11 فصل اول، ذیل آیه چهاردهم ط مکتبة القاهرة الکشف و البیان، ج 8 ص 315 معالم التنزیل، ج

5، ص 50

2- سوره شوری، آیه 23

3- اسباب النزول، ص 251 چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیة.

4- حلیة الاولیاء، ج 3، ص 201 و کفایة الطالب، ص 90، باب 11

«مودّت» در شأن نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و اما این که مقصود از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند اخبار و روایات فراوان دیگری رسیده است که مفسر و مبین اخبار گذشته است و به طور واضح و روشن معین و مشخص می سازند که مقصود از «قربی» در آیه مزبور اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی علی و فاطمه و دو فرزندشان حسنین علیهم السلام می باشند که هم اینک این موضوع را با ذکر روایات وارده در تفسیر آیه مورد بررسی قرار می دهیم.

## روایات وارده در تفسیر آیه

در مورد این که مقصود از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله در آیه مودّت چه کسانی می باشند روایات بسیاری از طرق شیعه و اهل سنت رسیده است که نشان می دهد منظور از «قربی» اهل بیت و خویشاوندان نزدیک و خواصّ خاندان پیامبرند.

و اینک به نمونه هایی از آن احادیث که در منابع معتبر شیعه و اهل سنت آمده است و شاهد گویایی برای تفسیر آیه مزبور به شمار می رود، اشاره می نمائیم.

1- جلال الدین سیوطی در تفسیر «درّ المنثور» در ذیل آیه مودّت آورده است:

«ابن منذر و ابن ابي حاتم و طبرانی و ابن مردويه از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده اند: هنگامی که آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (1) نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله! نزدیکان شما که محبت آن ها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسران او می باشند» (2)

این روایت را عدّه زیادی از مفسرین و محدّثین از علمای اهل سنت در منابع حدیثی و تفسیری خود از «ابن عباس» نقل کرده اند از جمله:

زمخشری در تفسیر «کشاف» در ذیل آیه مودّت در سوره «شوری» گفته است: در روایت، آمده هنگامی که آیه مودت نازل شد اصحاب عرضه داشتند: یا رسول الله! نزدیکان شما که مودّت آنان بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر ایشان می باشند (3)

ص: 106

1- سوره شوری، آیه 23

2- تفسیر درّ المنثور، ج 6، ص 7 و در چاپ بیروت، ج 7، ص 300 ذیل آیه.

3- تفسیر کشاف، ج 3، ص 467 ذیل آیه.

محبّ الدین طبری نیز در کتاب «ذخائر العقبی» همین حدیث را از ابن عباس نقل نموده و در پایان آن گفته است «احمد حنبل» هم این روایت را در کتاب مناقب آورده است. (1)

ابن حجر هیتمی مکی نیز در کتاب «صواعق» به نقل آن پرداخته و اضافه کرده است که احمد حنبل، طبرانی، ابن ابی حاتم و حاکم هم روایت مزبور را از ابن عباس نقل کرده اند (2)

2- حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» و حافظ گنجی در «کفایة الطالب» و ابن عساکر در تاریخ دمشق از ابی امامه باهلی روایت کرده اند که: گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند متعال انبیاء را از درختان مختلفی، آفرید ولی من و علی را از درخت واحدی خلق نمود، پس من اصل و ریشه آن، درختم و علی شاخه آن و فاطمه موجب باروری آن است و حسن و حسین میوه های آن، و شیعیان ما برگ های آنند هر کس به یکی از شاخه های آن تمسک جوید نجات می یابد و هر کس از آن منحرف گردد سقوط خواهد کرد.

و اگر بنده ای خدا را در میان صفا و مروه هزار سال و سپس هزار سال و از آن پس هزار سال، دیگر عبادت، کند تا همچون مشکی خشکیده و کهنه، شود اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را در آتش سرنگون می سازد سپس این آیه را تلاوت نمود: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (3) (4)

3- ابن حجر هیتمی مکی در کتاب «صواعق» خود آورده است: ابو الشیخ و کسان

ص: 107

- 
- 1- ذخائر العقبی، ص 25 ط بیروت، مؤسسة الوفاء.
  - 2- صواعق المحرقة، ص 170، باب 11 فصل اول، ذیل آیه 14 ط مكتبة القاهرة، فضائل الصحابه، ج 2، ص 669، ح 1141، عمده ابن بطریق، ص 47، المعجم الكبير، من ترجمة الامام الحسن عليه السلام، ج 3، ص 39 تفسیر ابن ابی حاتم ج 10، ص 3276 ط، بغداد، مجمع الزوائد، ج 7، ص 103 و ج 9، ص 168 برای دستیابی به اسناد و مدارک حدیث مزبور از کتب اهل سنت به کتاب شریف احقاق الحق، ج 3، ص 2 الی 19 مراجعه فرمائید.
  - 3- سوره شوری، آیه 23
  - 4- شواهد التنزیل، ج 2، ص 141، کفایة الطالب، ص 317 باب 87 ترجمه امام امیر المؤمنین علیه السلام، از تاریخ دمشق، ج 1، ص 147 - 148، ح 181 و 182 و تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص 48، چاپ بیروت، منشورات اعلمی



دیگری غیر از او از علی علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

«درباره ما آل «حم» آیه ای نازل شده است که مودّت ما (اهل بیت) را جز کسی که ایمان به خدا داشته باشد فرد دیگری موقعیت آن را درباره ما حفظ نمی. کند سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (1) (2)

4- حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» از امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام حسن بن علی علیه السلام برای مردم خطبه ای ایراد نمود و در ضمن آن فرمود:

(....) أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) (3) فَأَقْتَرِفُ الْحَسَنَةَ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (4)

«... من از آن خاندانی هستم که خدای تعالی مودتشان را بر هر مسلمانی واجب نموده و به پیامبرش فرموده است: «به مردم» بگو من در برابر انجام رسالتم هیچ پاداشی از شما جز دوست داشتن نزدیکانم را نمی، طلبم و هر کس حسنه ای را کسب کند ما بر حُسن آن حسنه می افزائیم» منظور خداوند از «اكتساب حسنه» مودّت ما اهل بیت علیهم السلام است».

5- ابن اعثم کوفی در کتاب «فتوح» خود آورده است:

«هنگامی که اسیران اهل بیت علیهم السلام را به شام آوردند و آن ها را وارد دمشق نموده و بر در مسجد جامع نگه داشتند ناگهان پیرمردی جلو آمد و خودش را به آن ها نزدیک نمود و: گفت سپاس خداوندی را که شما را کشت و ریشه کن ساخت و مردمان را از دست

ص: 108

1- سوره شوری، آیه 23

2- صواعق المحرقة، ص 170 باب، 11 فصل اول، ذیل آیه چهاردهم در فضائل اهل بیت نبوی کنز العمال ج 1، ص 218، چاپ قدیم تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص 49، ذیل آیه چاپ بیروت، اعلمی و فضائل الخمسه، ج 1، ص 308

3- سوره شوری، آیه 23

4- مستدرک حاکم، ج 3، ص 172 ذخائر العقبی ص 138، صواعق المحرقة، ص 170 باب 11 فصل 1 ذیل آیه، 14 مقاتل الطالبيين، ص 52 نظم درر، السمطین ص 148، ارشاد مفید، ص 188 در شرح حال، امام حسن علیه السلام، أمالی شیخ طوسی، ص 270، ح 501، 39 تأویل الآیات، ج 2، ص 545، ح 8 و تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص 50 چاپ بیروت منشورات علمی

مردان شما راحت نمود و امیرالمؤمنین! یزید را بر شما غالب گردانید علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد! آیا قرآن را خوانده ای؟ گفت آری خوانده ام. فرمود: آیا این آیه را خوانده ای (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ (1) گفت: آری خوانده ام. فرمود: ما همان «قربی» هستیم سپس فرمود: آیا این آیه را در سوره بنی اسرائیل خوانده ای که می فرماید: (وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) (2) پیرمرد گفت: چرا خوانده ام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: ما همان قربی هستیم ای شیخ؛ باز فرمود: آیا این آیه را در قرآن خوانده ای که می فرماید: (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى)؟ (3) پیرمرد گفت آری این را هم خوانده ام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: ای پیرمرد ما همان «قربی» هستیم.

آن گاه فرمود: آیا این آیه را هم خوانده ای که می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (4) پیرمرد گفت: چرا این آیه را هم خوانده ام، علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: پس بدان ما همان اهل بیت علیهم السلامی هستیم که به این آیه اختصاص یافته ایم.... (و آیه تطهیر درباره ما اهل بیت علیهم السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است). (5)

این ها پاره ای از اخبار و روایاتی است که در تفسیر آیه مودت وارد شده و از همه آن ها فهمیده می شود که مقصود از «قربی» در آیه مزبور «اهل بیت» و خویشاوندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت پاک و ذریه مطهر آن حضرت می باشند که مطابق نص صریح آیه دوستی و مودت ایشان بر همه مسلمانان واجب و لازم است و بلکه از ضروریات اسلام به شمار می رود که برای هیچ کس قابل انکار نیست.

حال، باید بینیم معنا و مفهوم اصلی آیه مودت چیست و سرانجام مودتی که اجر و پاداش مقام رسالت قرار گرفته به کجا منتهی می شود؟

با اندکی دقت و تأمل در محتوای، آیه و مراجعه به اخبار فراوان و متواتری که از طرق فریقین - شیعه و سنی - در مورد دوستی و مودت اهل بیت علیهم السلام رسیده است، این

ص: 109

1- سوره شوری، آیه 23

2- سوره اسراء (بنی اسرائیل)، آیه 26

3- سوره انفال آیه 41

4- سوره احزاب، آیه 33.

5- فتوح ابن اعثم، مجلد 3 ص 151 مقتل خوارزمی، ج 2، ص 61 و تفسیر طبری، ج 25، ص 16 و تفسیر ابن کثیر، ج 6، ص 198

چاپ، بیروت، دار الفکر، و تفسیر در المنثور، ج 6، ص 7 ذیل آیه مودت در تفسیر سوره شوری با اختلاف و تفاوت

معنا به خوبی ظاهر می شود که آیه مزبور دلیلی روشن بر امامت اهل بیت عصمت و طهارت است و دلالت آن بر امامت آن بزرگواران واضح و آشکار، است زیرا:

دوستی و موَدّت ذوی القربای پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان که مشروحاً بیان خواهیم نمود در حقیقت به مسأله ولایت و امامت و پذیرش رهبری امامان معصوم علیهم السلام از عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت می نماید که در واقع تداوم خط رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ادامه مسأله ولایت مطلقه الهیّه است که موَدّت پایه اصلی و اساسی این ارتباط معرفّی گردیده است. اینک برای این که به حقیقت محتوای آیه بهتر آشنا شویم و علّت وجوب دوستی و موَدّت «ذوی القربی» را به خوبی درک کنیم نخست به برخی از روایاتی که درباره دوستی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام رسیده است اشاره می کنیم و در پایان به بررسی دلالت آیه بر دلالت آن خاندان پاک و مطهّر و سخنان برخی از پیروان مکتب خلفا و نقد گفتارهای بیمارگونه آنان می پردازیم.

### دوستی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام در روایات

#### اشاره

روایاتی که در مورد دوستی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام از طرق شیعه و اهل سنّت وارد شده و در منابع مهم و معتبر حدیث و تفسیر و تاریخ و دیگر کتاب ها ثبت و ضبط گردیده، بسیار زیاد و فراوان است

در تمامی این روایات که به طور متواتر از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و یا پیشوایان معصوم علیهم السلام نقل گردیده است بر دوستی و محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تأکید فراوان شده و در مقابل، آن از دشمنی و کینه توزی و مخالفت با آنان سخت مذمّت و نکوهش به عمل آمده و به دشمنان و مخالفان ایشان وعده عذاب و سرنگونی در آتش داده شده است.

آن چه از مجموع این روایات فهمیده می شود این است که: آن همه تأکید و تشویق و ترغیب بر دوستی و محبت اهل بیت و بیم دادن از دشمنی و کینه توزی و مخالفت با، آنان نه بدین لحاظ است که چون آنان از خاندان و بستگان و خویشاوندان نزدیک، پیامبرند امت اسلامی باید دوستدار و محبّ ایشان، باشند بلکه برای این است که این، خاندان برگزیدگان خدا و جانشینان واقعی خاتم انبیا و مظهر صفات جمال و جلال الهی اند که دوستداران آن ها دوستان خدا و دشمنان آن ها دشمنان خدا و دوستی با ایشان

مایه نجات و رستگاری و دشمنی با ایشان باعث خسران و زیان در سرای آخرت است.

حال برای اثبات این حقیقت به برخی از روایاتی که در این زمینه رسیده است اشاره می‌کنیم:

## 1. پایه و اساس اسلام حبّ اهل بیت علیهم السلام است

حسام الدین متقی در «کنز العمال» در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! اسلام برهنه است و لباس آن تقوا و وسیله آراستن آن، هدایت و زیب و زیورش حیا و نگه دارنده اش پرهیزگاری و خمیر مایه اش نیکوکاری و عمل صالح، است و پایه اساسی و زیر بنای آن محبت من و محبت اهل بیت من است» (1).

## 2. دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام دوست داشتن رسول خدا صلی الله علیه و سلم است

ابو عیسای ترمذی در کتاب «سنن» خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدای تعالی را به جهت آن که از نعمت هایش به شما ارزانی داشته است دوست، بدارید و مرا به خاطر محبتی که خدا نسبت به من دارد دوست بدارید و اهل بیت مرا به جهت آن که من آن‌ها را دوست دارم دوست بدارید» (2).

و در همین رابطه امام احمد حنبل در کتاب «مسند» خود از نصر بن علی... از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین را در دست گرفته و فرمود هر کس مرا و این دو فرزندم را و پدر و مادرشان را دوست بدارد روز قیامت در بهشت در کنار من خواهد بود» (3).

و در تاریخ ابن عساکر نیز از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که دیدم فاطمه زهرا علیها السلام در حالی که دو فرزندش حسن و حسین به همراه او بودند وارد حجره پیامبر صلی الله علیه و آله شد و پشت سر آنان علی علیه السلام نیز وارد گردید.

ص: 111

1- کنز العمال، ج 12، ص 105 ح 34206

2- سنن ترمذی، ج 5، ص 664 ح 3789

3- مسند احمد حنبل، ج 1، ص 77، مناقب ابن مغزلی، ص 370 ح 417، سنن ترمذی، ج 5، ص 641 تاریخ بغداد، ج 13، ص 287، شماره 7255، تاریخ اصبهان أبو نعیم، ج 1 ص 191 و ذخائر العقبی ص 123.

پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان نظری افکند و فرمود: (مَنْ أَحَبَّ هَؤُلَاءِ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي)؛ هر کس که اینان را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس که اینان را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است. (1)

و حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» به سند خود از «سلمان» روایت کرده که گفت:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود حسن و حسین دو فرزند من اند کسی که آن‌ها را دوست بدارد مرا دوست داشته است و کسی که مرا دوست بدارد خدای تعالی او را دوست می‌دارد و کسی که خدا او را دوست بدارد وی را به بهشت می‌برد و کسی که با این دو فرزند دشمنی ورزد با من دشمنی کرده است و کسی که با من دشمنی کند خدا او را به دوزخ می‌برد» (2)

همچنین «حاکم» در روایت دیگری از ابهریره روایت کرده است که گفت:

«در یکی از روزها رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن و حسین را روی دوش خود نهاده و به جانب ما می‌آید و هر بار یکی از آن‌ها را می‌بوسد، همین که به جمع ما رسید یکی از اصحاب پرسید یا رسول الله! آیا شما این دو فرزندت را دوست می‌داری؟ فرمود آری کسی که این دو فرزند مرا دوست بدارد مرا دوست داشته است و کسی که با آن‌ها کینه توزی، نماید با من کینه توزی کرده است».

(3)

### 3. محبت و دوستی اهل بیت علیهم السلام به نشانه ایمان است

علی متقی در کنز العمال از عبدالرحمن بن ابی لیلی و او از پدرش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أكونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ ، وَأَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ ، وَعَتْرَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عَتْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ)

هیچ کس از نعمت ایمان بهره ای، ندارد مگر این که مرا از خودش بیش تر دوست داشته باشد و اهل بیت مرا از اهل بیت خودش بیشتر دوست بدارد و عترت و ذریه مرا

ص: 112

1- ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ص 91، ح 126 تحقیق محمد باقر محمودی

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 166

3- همان مدرک

در همین زمینه ابن مغازلی شافعی در کتاب «مناقب» خود از انس بن مالک روایت کرده که گفت:

«من و جماعتی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و گفتیم: به خدا سوگند ای رسول خدا ما تو را از جانمان و فرزندانمان بیش تر دوست داریم همزمان با اظهار این سخن علی علیه السلام وارد شد، رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نگاهی به وی افکند و فرمود: دروغ می گوید آن کس که کینه تو را در دل دارد اما با من اظهار محبت می نماید» (2)

همچنین خطیب خوارزمی در کتاب «مناقب خود، از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود هر کس بر این باور باشد که به من و آن چه از جانب خدا به آن مأمورم ایمان آورده است اما با علی دشمنی کند او در این گمان خویش دروغگوست و بهره ای از ایمان نخواهد داشت. (3)

حسام الدین متقی نیز در کنز العمال از «انس بن مالک» روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه ای خطاب های ایراد نمود و در ضمن آن خطاب به مردم: فرمود ای مردم قریش را بر خود مقدم بدانید و بر آن ها پیشی نگیرید، از آنان دانش بیاموزید و چیزی به ایشان یاد ندهید نیروی یک مرد قرشی دو برابر نیروی مردی دیگر از سایر مردم است و امانت پذیری یک مرد قرشی برابر با امانت پذیری دو تن از مردم دیگر است ای مردم من شما را به دوست داشتن نزدیک ترین افراد قریش نسبت به خودم که از جمله آن ها برادر و پسر عمویم علی بن ابیطالب است سفارش می کنم، زیرا به جز مؤمن او را دوست نمی دارد و غیر از منافق کس دیگری با او دشمنی نمی نماید هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن بدارد و با او کینه توزی نماید با من دشمنی کرده و کینه توزی ورزیده است و هر کس نسبت به من بغض و کینه داشته باشد خدای تعالی او را به عذاب خود گرفتار

ص: 113

---

1- کنز العمال، ج 1، ص 41، ح 93، مجمع الزوائد، ج 1، ص 88 نور الأبصار، ص 126 و اسعاف الراغبین در حاشیه نور الأبصار، ص 123 و المعجم الكبير، ج 7، ص 75 ح 6416 و صواعق المحرقة، ص 172 با تقدیم و تأخیر بعضی از ألفاظ.

2- مناقب ابن مغازلی، ص 51 ح 75

3- مناقب خوارزمی فصل ششم، ص 76 ح 57 چاپ قم و احقاق الحق، ج 6، ص 549 و ترجمه امام امیر المؤمنین علیه السلام، از تاریخ دمشق، ج 2، ص 210 ح 712

و خطیب خوارزمی نیز در کتاب «مناقب» خود، از عبدالله بن عمر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس محبّ علی، باشد خدالی تعالی نماز و روزه و اعمال خیر او را پذیرفته و دعایش را به اجابت مقرون می نماید و هر کس محبّ علی باشد به شماره هر رگی که در بدن دارد خداوند شهری در بهشت به او عطا می فرماید و هر کس محبّ آل محمد صلی الله علیه و آله در دل داشته باشد از سختی، حساب میزان و صراط در روز قیامت در آمان خواهد بود و هر کس با محبّ آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا، برود به شفاعت من با گروه پیامبران در بهشت قدم خواهد، نهاد سپس فرمود: آگاه باشید هر کس با آل محمد صلی الله علیه و آله دشمنی کند در روز قیامت بر پیشانی او نوشته می شود این فرد از رحمت الهی مأیوس و ناامید خواهد بود.» (2)

#### 4. روز قیامت از دوستی اهل بیت علیهم السلام می پرسند

خطیب خوارزمی در کتاب «مناقب» خود، از ابی برزه روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از روزها در حالی که در محضرش بودیم فرمود به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست سوگند یاد می کنم که در روز قیامت هیچ بنده ای گام از گام بر نمی، ندارد مگر این که خدای تعالی در مورد چهار چیز از او پرسش می کند از عمرش که در چه چیز سپری کرده است و از بدنش که در چه کاری فرسوده نموده است و از مال و ثروتش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده است و از محبّت ما اهل بیت در این هنگام عمر: پرسید علامت و نشانه محبّت شما در چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که دست مبارکش را بر سر علی می نهاد و او در کنارش جای داشت فرمود: دوستی با من بعد از وفاتم محبّت به این بزرگ مرد است. (3)

ص: 114

1- کنز العمال، ج 14، ص 81 ح 37996، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 172، ح 17.

2- مناقب خوارزمی فصل ششم، ص 72 ح 51، چاپ قم.

3- مناقب خوارزمی، ص 776، ح 59 چاپ، قم، مقتل الحسین خوارزمی، ص 42 چاپ نجف، و احقاق الحق، ج 7، ص 235.

## 5. مودت اهل بیت علیهم السلام پاداش رسالت است

حافظ أبو عبد الله ملاً در کتاب سیره اش آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی پاداش رسالت مرا در مودت و دوستی اهل بیتم قرار داده است و من فردای قیامت در این باره از شما سؤال خواهم کرد (که با اهل بیت من چگونه رفتار کردید).

این حدیث را محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» و ابن حجر در «صواعق» و علامه سمهودی در «جواهرالعقدین» روایت کرده اند.  
[\(1\)](#)

## 6. دشمن اهل بیت علیهم السلام در روز قیامت یهودی محشور می شود

نورالدین هیشمی در «مجمع الزوائد» از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که: گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه ای ایراد نمود و در آن هنگام از حضرتش شنیدم که: فرمود ای مردم هر کس که کینه ما اهل بیت را در دل داشته باشد، خدای تعالی در روز قیامت او را یهودی محشور می نماید من عرضه داشتم یا رسول الله هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند؟ فرمود آری هر چند هم روزه بگیرد و نماز بگذارد و بر این باور باشد که مسلمان، است او با کینه توزی و حسد ورزی درونی خود نماز و روزه را وسیله ای قرار داده تا مسلمان به شمار آید و خونس ریخته نشود و با خواری و ذلت «جزیه» ندهد. (سپس فرمود) اتمم در عالم خلقت برای من نمایان گردید و صاحبان پرچم ها از برابر من گذشتند و من برای علی و شیعه او استغفار نمودم. [\(2\)](#)

## 7. هر کس با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کند جایگاش دوزخ است

محبّ الدین طبری و ابن حجر هیتمی و برخی دیگر از اعلام اهل سنت در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود:

(استوصوا بأهل بیتی خیراً، فانی أخاصمکم عنهم غداً، و من أکن خصمه أخصمه، و من أخصمه دخل النار). [\(3\)](#)

ص: 115

---

1- ذخائر العقبی، ص 26، صواعق المحرقة، ص 171، باب 11 فصل اول، ذیل آیه، 14 پایان صفحه چاپ مکتبه القاهره و جواهر العقدین ص، 326، چاپ، بیروت منشورات محمد علی بیضون، و الغدیر، ج 2، ص 307.

2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 172.

3- ذخائر العقبی، ص 18 و صواعق المحرقة، ص 150، باب 11 فصل 1 ذیل آیه چهارم و نور الابصار، ص 105 و در چاپ اخیر، ص 126 و اسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار ص 120 و ینابیع الموده، ص 327 چاپ نجف و رشفة الصادی، ص 89 چاپ قاهره و احقاق الحق، ج 9، ص 432 و ج 18، ص 490



«من به شما توصیه می‌کنم که هر چه بیشتر و بهتر با اهل بیت علیهم السلام به نکوئی رفتار کنید که (اگر برخلاف سفارش من با آن‌ها رفتار کردید) فردای قیامت من به جانب‌داری از آن‌ها به دشمنی با شما خواهم، برخاست و کسی که من به دشمنی او، برخیزم از او دادخواهی خواهم نمود و کسی که من از او دادخواهی، نمایم جایگاهش دوزخ است».

## 8. حبّ و ولایت اهل بیت علیهم السلام موجب نجات و رستگاری است

شیخ الاسلام حمونینی در «فرائد السمطین» و قاضی عیاض مغربی در کتاب «الشفاء» و علامه صفوری در «نزهة المجالس» و برخی دیگر از اعلام اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود:

معرفت و شناخت آل محمد صلی الله علیه و آله برات آزادی از آتش دوزخ است و حبّ آل محمد صلی الله علیه و آله پروانه عبور از صراط و ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله موجب امنیت از عذاب است» (1)

آن چه از این حدیث شریف استفاده می‌شود این است که «شناخت» و «محبت» و «پذیرش رهبری اهل بیت علیهم السلام» همه با هم موجب نجات و رستگاری است زیرا مراد از «شناخت» تنها شناختن اشخاص و یا دانستن نام و نسب آن‌ها نیست بلکه مراد از شناخت شناخت مقام والای امامت و اعتراف به مقام اولو الامر ایشان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اقتدا کردن به آنان و قبول حجیت اقوال و اعمال آنان است.

و مراد از محبت به، آنان محبتی است که به مسأله امامت ائمه معصومین از اهل بیت و آل محمد صلی الله علیه و آله و ادامه ولایت مطلقه الهیه بازگشت نماید.

و پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری همانند نبوت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله سبب سعادت و خوشبختی خود انسان هاست و نتیجه اش به خود آن‌ها باز می‌گردد.

پس محبت آن‌ها وسیله ای برای قبول امامت و رهبری امامان معصوم از اهل بیت

ص: 116

---

1- فرائد السمطین، ج 2، ص 257، ح 525 الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج 2، ص 41 ط آستانه به نقل احقاق الحق، ج 9، ص 495، نزهة المجالس، ج 2، ص 105 چاپ، بیروت، دار الایمان ینابیع الموده، ج 1، ص 286، 314 و 444 ط نجف، والاتحاف بحبّ الأشراف، ص 4 طبع مصر، و صواعق ابن حجر، ص 232 باب الحثّ علی حبّهم... . مکتبة القاهرة و جواهر العقدين ص 334 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّه منشورات محمد علی بیضون، تحقیق مصطفی عبد القادر

پیامبر صلی الله علیه و آله و پشوانه ای برای تداوم راه و رسالت آن حضرت است.

، بنابراین منظور از حبّ و ولایت آل محمد صلی الله علیه و اله حبّ و ولایتی است که «أهل حق» آن را برای ائمه راستین اسلام می دانند و اگر غیر از این بود که آن ها دارای منصبی خاص از جانب خدا، هستند محبتشان تا بدین مرحله نبود که به عنوان پروانه عبور از صراط و رهایی از عذاب الهی معرفی گردد و این مطلبی است که از کلیه احادیث گذشته و احادیث بسیار و فراوانی که در رابطه با مسأله امامت و خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است، به خوبی استفاده می شود.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله که مأمور تبلیغ احکام و أوامر و نواهی الهی بود می خواست به وسیله این، حقایق مردم را به اهمیت مسأله امامت و وجوب معرفت امام (1) و پیروی از پیشوایان دین و جانشینان واقعی خود که خلفای خدا در زمین و نمایندگان حقیقی آئین و شریعت او بودند آشنا سازد تا در پرتو راهنمایی های آن راهنمایان به حق راه حق را بشناسند و از آن پیروی کنند و موجبات نجات و رستگاری و خلاصی از عذاب الهی را در سرای، آخرت برای خود فراهم نمایند.

و اینک برای این که حقیقت این، گفتار و مقام و موقعیت آل محمد صلی الله علیه و آله و اهمیت حب آن بزرگواران به خوبی روشن شود به حدیث پر محتوایی که جار الله زمخشری آن را به صورت ارسال مسلم در این رابطه از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده است توجه فرمائید.

جار الله زمخشری در تفسیر کشاف» در تفسیر سوره «شوری» ذیل آیه «مودت» از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود:

(مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً).

(أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤمِناً مُسْتَكْمِلاً الْإِيمَانَ.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ.

ص: 117

---

1- در این باره در بخش دوازدهم کتاب تحت عنوان وجوب شناخت و معرفت امام به تفصیل سخن گفته ایم. برای اطلاع بیش تر به آن جا مراجعه فرمائید.

الَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يَرْفُ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تَرْفُ الْعَرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَرَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ.

لَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوباً بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ). (1)

(آگاه باشید) کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته است.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمد، بمیرد آمرزیده از دنیا رفته است.

آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد، بمیرد مرگ او را دریافته در حالی که توبه نموده است.

آگاه باشید کسی که با محبت آل محمد از دنیا، برود مؤمنی است که با ایمان کامل از دنیا رفته است.

آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد بمیرد نخست ملک الموت (عزرائیل)، و پس از آن نکیر و منکر (دو فرشته مأمور سؤال قبر) او را به بهشت بشارت دهند.

آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد بمیرد او را با شکوه و جلال به سوی بهشت هدایت می کنند همان گونه که عروس را به خانه شوهر می فرستند.

آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد، بمیرد در، قبرش دو در از بهشت به روی او گشوده می .

آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد بمیرد خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

آگاه باشید کسی که با محبت آل محمد بمیرد به سیره و روش پیغمبر و جماعت حقه از دنیا رفته است.

آگاه باشید کسی که با بغض و دشمنی آل محمد بمیرد در روز قیامت به صحرای

ص: 118

رستاخیز بیاید در حالی که بر پیشانی اش نوشته شده این فرد از رحمت الهی مأیوس و نا امید است.

آگاه باشید! کسی که با بغض و دشمنی آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته است.

آگاه باشید کسی که با بغض و دشمنی آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشام او نخواهد رسید.

این حدیث را «أبو اسحاق ثعلبی» که از پیشوایان مفسران و بزرگان اهل سنت است در تفسیر معروف «الکشف و البیان» از جریر بن عبدالله بجللی روایت نموده و عدّه زیادی از مفسران و محدثان و مؤرّخان و ارباب رجال و نویسندگان کتب فضایل و مناقب نیز گاهی با حذف سند و گاهی هم با نقل برخی از جملات حدیث مزبور آن را در کتاب های خود نقل کرده اند (1)

در این حدیث و کلیّه احادیث گذشته که تحت عنوان «دوستی و دشمنی با اهل بیت علیه السلام» یادآور شدیم همان گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقام و موقعیت والای اهل بیت علیهم السلام را برای همگان مشخص نموده و نتیجه مودّت و دوستی آن برگزیدگان خدا را در کمال وضوح و روشنی بیان فرموده و به همه امت اسلامی خاطر نشان ساخته است که تنها راه سعادت و خوشبختی و نجات و، رستگاری در مودت و دوستی خاندان عصمت و طهارت و قبول امامت و رهبری آنان و پیروی بی قید و شرط از گفتار و رفتار ایشان در کلیه مسائل دینی و شئون زندگی است و جز این راه دیگری وجود ندارد و هر کس از آن ها فاصله بگیرد و با آنان مخالفت و دشمنی نماید به سرانجام بدی گرفتار خواهد گردید که نتیجه آن جز خسران و زیان و عذاب دردناک الهی چیز دیگری نخواهد بود

ص: 119

---

1- الکشف و البیان، ج 8 ص 314، ذیل آیه مودت در تفسیر سوره شوری چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، تحقیق اُبی محمد بن عاشور تفسیر کشف زمخشری، ج 3، ص 403 چاپ مصر و ج 4، ص 220 - 221 چاپ، بیروت، تفسیر کبیر فخر رازی، ج 27، ص 165 و 166، تفسیر قرطبی، ج 16، ص 23 - الکاف الشاف ابن حجر عسقلانی ص، 145 چاپ مصطفی محمد، مصر، الحوادث الجامعه ابن فوطی، ص 153 چاپ بغداد الشرف المؤید لآل، محمد نبهانی ص، 74، چاپ مصر، ینایع الموده، ص 314، جواهر العقدين، ص 337 چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه جهت اطلاع بیشتر از اسامی مؤلفان و کتاب های آن ها که حدیث مزبور را به طور کامل و یا نقل برخی از جمله های آن پرداخته اند به کتاب شریف احقاق الحق، ج 9، ص 487 - 490 و ج 18، ص 491 - 493 مراجعه فرمائید.

آری خواننده گرامی این است مقام و منزلت والای اهل بیت علیهم السلام که شیعیان به دامان آنان چنگ زده اند و آن ها را امام و رهبر خویش و راهنمای دین و دنیای خود دانسته و الگو و اسوه خود قرار داده و تداوم خط نبوت و بقاء دین و دنیا را به ادامه امامت ایشان می دانند

اگر آن ها حجّت های بالغه الهی نبودند این منزلت و مقام برای آن ها ثابت، نبود و اگر آن ها سرچشمه گوارای آئین حق، نبودند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن همه درباره دوستی و مودت ایشان توصیه و تأکید نمی نمود و اگر آن ها قائم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله در امر رهبری و اوامر و نواهی الهی و تجسم عینی اسلام و مظاهر ارشاد و هدایت حق، نبودند این چنین مقام و منزلت والائی در پیشگاه خدا نداشتند به همین دلیل است که پیامبر خدا فرموده است:

«جز مؤمن پرهیزکار ما (اهل بیت) را دوست نمی دارد و غیر از منافق شقاوتمند کسی با ما دشمنی نمی کند» (1)

و به همین دلیل است که آن حضرت فرموده است:

«من فردای قیامت از شما درباره اهل بیت علیهم السلام سؤال خواهم نمود.» (2)

و به همین دلیل است که فرموده است

«من به شما توصیه می کنم که نسبت به اهل بیت علیهم السلام به نکوئی رفتار نمائید که (اگر بر خلاف سفارش من با آن ها رفتار کردید) فردای به دشمنی با شما خواهم برخاست... و کسی که من با او دشمن باشم جایگاهش دوزخ است» (3)

و به همین دلیل است که «فرزدق شاعر» در قصیده معروف «میمیه» خود، که در برابر «هشام بن عبدالملک» در ستایش از امام زین العابدین علیه السلام سروده است می گوید:

من معشر حبّهم دین و بغضهم \*\*\* کُفر و قربهم منجی و معتصم

إن عدّ أهل التقی كانوا أئمتهم \*\*\* أو قیل «من خیر الأرض؟» قیل هم (4)

ص: 120

1- صواعق المحرقة، ص 173 ط مکتبة القاهرة ینابیع المودّه، ص 227 و 365 ط نجف و ذخائر العقبی ص 18.

2- به احادیث تقلین در ابتداء همین بخش مراجعه فرمائید.

3- ذخائر العقبی، ص 18، صواعق المحرقة، ص 150، نور الأبصار، ص 105 و در چاپ دیگر، ص 126 و برخی از منابع دیگر

4- در اخبار و آثار آورده اند: هشام بن عبدالملک بن مروان در یکی از سال ها به حج رفت در حال طواف هر چه تلاش کرد دست خود را به حجر الاسود برساند از کثرت جمعیت نتوانست ناگزیر برای او منبری تهیه دیدند و او روی منبر قرار گرفت و شامیان پیرامون وی جمع بودند که ناگهان امام زین العابدین علیه السلام با چهره نورانی و بدنی معطر و ردائی بر دوش وارد طواف شد مردم از هیبت و جلالت آن حضرت راه را به رویش می گشودند و به راحتی طواف می کرد تا به حجر الاسود رسید، مردم از اطراف آن دور شدند و آن حضرت به آسانی حجر را استلام فرمود. این صحنه ناظران را شگفت زده ساخت مردی از شامیان از هشام پرسید این کیست؟ او بدین منظور که

شامیان آن حضرت را شناسند گفت من او را نمی شناسم فرزدق که در آن جا حاضر بود گفت من او را می شناسم مرد شامی پرسید: او کیست ای ابا فراس؟ این جا بود که فرزدق آن قصیده بلند و طولانی خود را که شامل چهل و یک بیت است در معرفی امام زین العابدین علیه السلام آغاز نمود. برای دیدن تمامی آن ابیات به مناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 183 چاپ ذوی القربی و همچنین، بحار الأنوار، ج 46، ص 125 - 128 و به ویژه پاورقی بحار، مراجعه فرمائید که بسیار مفید و نافع است.

این بزرگوار از خاندانی است که محبت و دوستی ایشان «دین» و دشمنی با آن‌ها، «کفر» و نزدیک شدن به آنان مایه نجات و رستگاری و مصونیت (از عذاب) است.

اگر اهل تقوا را بتوان به شماره در آورد اینان امامان و پیشوایانشان هستند،

و اگر بپرسند بهترین مردم روی زمین کیانند؟ در پاسخ گفته می‌شود که این خاندان هستند.

، بنابراین کسی که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به سبب امامت و ولایتشان دوست بدارد دوستدار خدا و رسول و کسی که با آن‌ها دشمنی کند و کینه آن‌ها را به دل بگیرد، دشمن خدا و رسول است

### **دلالت آیه «مودت» بر امامت اهل بیت علیهم السلام**

#### **اشاره**

آیه مودت از جهات متعددی بر امامت اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت علیهم السلام دلالت دارد که برای اثبات مطلب به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

#### **1. وجوب مودت مستلزم وجوب اطاعت است**

چنان که سابقاً اشاره کردیم مودت اهل بیت علیهم السلام پاداش مقام رسالت است و این مودت یک امر ساده و دوستی تنها نیست بلکه مقصود از آن مودتی است که به مسأله امامت ائمه معصومین از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروی از آنان بازگشت نماید.

از آن جا که آیه مورد بحث اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته شکی نیست که دوستی و مودت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که همان ذوی القربای حضرت، باشند بر همه امت واجب و

لازم است و تردیدی وجود ندارد که «وجوب مودّت» مستلزم وجوب اطاعت است زیرا:

اولاً - آن چه از نظر فنّ بلاغت از لفظ «مودّت» استفاده می شود این است که این، لفظ اقتضای محبت خالص و شدت محبت دارد و با توجه به این مطلب معلوم می شود که مقصود از آن در کلام الهی محبتی است که همراه با اطاعت باشد زیرا خدای تعالی در رابطه با ایمان مؤمنان فرموده است (وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ)؛ و آن کسانی که ایمان آورده‌اند نسبت به خداوند محبت شدیدی دارند». (1)

و به طوری که می دانیم «محبت» وسیله ای است برای این که هر طالب و مطلوب و مرید و مراد را به مقصود و مرادش برساند و نقص محب را به وسیله محبوب برطرف سازد تا آن چه را که ندارد دارا شود و کمبودش را کامل، کند و از این رو ناگزیر دوست داشتن و محبت محب نسبت به محبوب باعث می شود که در برابر او تسلیم و مطیع، باشد و از مخالفت با او خودداری نماید. (2)

ثانیاً - خدای تعالی در قرآن کریم خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ): «بگو (ای پیامبر!) اگر شما خدا را دوست می دارید، از من متابعت کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد» (3)

و تردیدی نیست که مقصود از، متابعت همان اطاعت و فرمانبرداری و پیروی کردن، است زیرا خدای عزوجل در آیه دیگری از زبان «هارون» برادر حضرت موسی علیه السلام بازگو می کند که خطاب به بنی اسرائیل گفت: (إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي): «همانا پروردگار شما (خداوند) رحمان، است، پس از من متابعت کنید و امر مرا اطاعت نمایید» (4) و در این آیه چنان که ملاحظه می شود لفظ «اطاعت» عطف تفسیری برای «متابعت» است.

ثالثاً - در روایات فراوان و متواتری که - شیعه و سنی - در منابع حدیثی و تفسیری و تاریخی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند - و ما بخشی از آن ها را اندکی پیش از

ص: 122

1- سوره بقره بخشی از آیه 165

2- ر.ک: مفردات راغب، ماده (ودد) تفسیر کشاف، ج 3، ص 466 چاپ دار الفکر، ذیل آیه مودّت الجدول فی اعراب القرآن محمود صافی، ج 25، ص 37 و تفسیر المیزان در تفسیر آیه 31 از سوره آل عمران

3- سوره آل عمران، آیه 31

4- سوره طه، آیه 90



این ذکر نمودیم - آن حضرت بر دوستی و مودت اهل بیت علیهم السلام تأکید نموده تا بدانجا که دشمنان و مخالفان ایشان را به آتش دوزخ تهدید نموده است و معلوم است که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از آن همه توصیه و تأکید وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام و پیروی از ایشان است و شکی نیست که گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اشخاص با ایمان حجت و متابعت از آن حضرت بر همگان لازم و واجب است

زیرا: مطابق آیات حکیمانه قرآن کریم پیامبر صلی الله علیه و آله «واجب الطاعة» و اطاعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله یکی است و جدای از یکدیگر نیستند. اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت از خدای عزوجل و اطاعت از خداوند اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله است و از این رو، خدای تعالی برای این که مردم به اهمیت مسأله نبوت و عظمت موقعیت پیامبر گرامی اسلام و دعوت و ارشاد و اوامر و نواهی آن حضرت واقف و آگاه شوند در آیات زیادی از قرآن کریم بر اطاعت و پیروی از حضرتش و پیمودن راهش و شریعتی که از جانب خدا آورده است تأکید نموده و در این باره فرموده است:

(قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ) (1)

«بگو (ای پیامبر! از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت، کنید و اگر سرپیچی کنید خدا کافران را دوست نمی دارد)» و فرموده است:

(وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) (2)

«از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت، کنید تا مشمول رحمت الهی شوید.

و فرموده است:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) (3)

«هر کس از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است»

و فرموده است:

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) (4)

ص: 123

1- سوره آل عمران، آیه 32

2- سوره آل عمران، آیه 132.

3- سوره نساء، آیه 80

4- سوره اعراف، آیه 158

«بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم همان خدایی که حکومت آسمان ها و زمین از آن اوست معبودی جز او نیست زنده می کند و می، میراند پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا کلماتش ایمان دارد و از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

و فرموده است:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ) (1)

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان پروردگار از وی اطاعت شود».

علاوه بر، این خداوند متعال در مواردی که به مردم وعده نجات و رستگاری و داخل شدن در بهشت را داده است این وعده را مشروط به اطاعت خدا و رسول دانسته و در آیاتی از قرآن کریم فرموده است:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) (2)

و هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند به رستگاری (و پیروزی) بزرگی دست یافته است.

و فرموده است:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا) (3)

و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند (خداوند) او را در باغ های (بهشت) وارد می کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است و آن کس که سرپیچی کند، او را به عذاب دردناکی گرفتار می سازد.

و فرموده است:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) (4)

«و کسانی که از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کنند آن ها (در روز قیامت) همنشین کسانی خواهند

ص: 124

1- سوره نساء، آیه 64.

2- سوره احزاب، بخشی از آیه 71

3- سوره فتح، بخشی از آیه 17

4- سوره نساء آیه 69

بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آن ها رفقای خوبی هستند».

پس طبق آیات یاد شده امت اسلامی و همه مسلمانان وظیفه دارند که از گفتار و رفتار پیامبرشان اطاعت و پیروی نمایند. زیرا:

اولاً - خدای تعالی فرموده است: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (1) برای شما در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق نیکویی است».

و ثانیاً - طبق روایاتی که پیش از این متذکر شدیم شکی نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام را دوست می داشته و درباره آن ها توصیه ها نموده است و بر اساس آیات و روایات وارده نجات و رستگاری نیز وقتی حاصل می شود که آدمی به وظیفه شرعی و دینی و ایمانی خود مبادرت ورزیده و بر طبق فرمان خدا و رسول عمل نماید و در غیر این صورت در وادی ضلالت و گمراهی گرفتار آمده و در سرازیری سقوط و تباهی قرار گرفته و طبق وعده خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در آتش سوزان جهنم سرنگون خواهد شد.

و ثالثاً - علاوه بر روایات مستفیض و متواتری که در مورد تحریص و تشویق مردم به دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام وارد شده اخبار و روایات بسیار دیگری نیز مانند حدیث «ثقلین» و حدیث «سفینه» و حدیث «أمان» از طرق فریقین (شیعه و سنی) روایت شده که آن هم مشهور و متواتر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را در فهم کتاب خدا و معارف اسلام از اصول و فروع دین و بیان حقایق آن به اهل بیت علیهم السلام ارجاع داده است که آشکارا بر وجوب اطاعت از آنان دلالت دارد. (2)

بنابراین از آن جا که خدای تعالی دوستی و مودت ذوی القربای پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بر همه امت واجب نموده و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله را همچون اطاعت خود مایه نجات و رستگاری و دستیابی به بهشت و نعمت های جاوید اخروی معرفی فرموده و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیز محبت و دوستی اهل بیت علیهم السلام را شرط قبولی اعمال و ایمان افراد قرار داده است، به این نتیجه می رسیم که وجوب مودت و محبت اهل بیت مستلزم وجوب اطاعت و پیروی از آنان است.

2ص: 125

1- سوره احزاب، آیه 21.

2- در این رابطه در مباحث آینده تحت عنوان: وجوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام و ثبوت مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام به تفصیل سخن خواهیم گفت.

از آیه مورد بحث استفاده می شود که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که محبتشان به طور مطلق واجب است و بدیهی است کسانی که تا است کسانی که تا بدین حد مورد عنایت خاص خداوندی قرار گرفته که خدای تعالی مودت آنان را بر همه امت فرض و واجب نماید از محبوب ترین افراد با ایمان در نزد خدا و رسول به شمار می روند؛ و در نتیجه افضلیت آن ها ثابت و مسلم است و هیچ کس از افراد این امت را نمی توان با آن ها مقایسه کرد و این یک حقیقت آشکاری است که برای هیچ کس قابل انکار نیست زیرا:

آیات متعددی از قبیل آیه تطهیر و آیه مباحله و آیه صلوات و آیاتی از سوره «هل اتی» و همچنین آیه مودت و آیات بسیار دیگری که درباره منزلت والای آنان نازل شده و روایاتی که در شأن نزول آیات یاد شده در کتاب های تفسیر و حدیث آمده است، همگی شاهد صادقی بر افضلیت آنان بر همه مردم است.

بنابراین با توجه به ثبوت افضلیت اهل بیت علیهم السلام و این که خداوند متان مودت و دوستی آن ها را از جمله فرائض دینی قرار داده و پیامبر بزرگ اسلام نیز در فرصت های مناسب و در طول دوران رسالت خود بر وادار نمودن مردم به دوستی و محبت داشتن به آنان تأکید و اصرار داشته است روشن می شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خواسته است با بیان این گونه مطالب افضلیت اهل بیت علیهم السلام را به اثبات برساند و نیز در صدد بوده است تا بدین وسیله راه روشنی را برای هدایت مردم به سوی خدا هموار سازد و مسأله امامت و رهبری اهل بیت علیهم السلام را تثبیت نماید تا مردم به وسیله راهنمایی های مدبرانه و عالمانه آنان به راه راست و صراط مستقیم حق هدایت شده و به سعادت ابدی و نعمت جاودانی و بهشتی که خداوند به افراد با ایمان وعده داده است نائل آیند.

اگر آن ها افضل و برتر از همه مردم نبودند که خدای تعالی مودت و دوستی آنان را بر مردم واجب نمی نمود و آن را اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار نمی داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز که مأمور تبلیغ اوامر و نواهی الهی بود آنهمه درباره آن ها توصیه و سفارش نمی کرد و علاوه بر آن آن ها را همتراز و همردیف قرآن قرار نمی داد و مردم را به تمسک و پیروی از ایشان دعوت نمی نمود.

پس خدایی که خود شارع شریعت مقدس اسلام، است مودت و دوستی اهل بیت علیهم السلام را برای این واجب نموده و آن را اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده که ذات

مقدّس خودش آنان را بر دیگران برتری بخشیده و پاک و پاکیزه و معصوم قرارشان داده و برای رهبری امت برگزیده است تا مردم پس از رحلت رسول گرامی اسلام ملجأ و پناهی داشته باشند و همچون گلّه بیشبان در انجام وظایف دینی و تکالیف شرعی خود حیران و سرگردان نمانند و فردای قیامت در برابر محکمه عدل الهی عذر و بهانه ای نداشته باشند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز که پیوسته فضایل و مناقب بیشمار آنان را به مسلمانان گوشزد نموده و پیروان اسلام را به مودت و دوستی ایشان فرا خوانده و آن ها را از مخالفت با اهل بیت علیهم السلام بر حذر داشته و مخالفانشان را به آتش دوزخ تهدید نموده، برای این بوده است که افضلیت آنان را ثابت کند و به مردم بفهماند که آن ها رهبران دینی و پیشوایان امت و راهنمایان راستین مردم به سوی خداوندند و بر مردم واجب است که برای فهم حقایق دینی به آن ها مراجعه کنند و مسائل دینی خود را از آنان بیاموزند و از این طریق راه راست و صراط مستقیم حق را با بینائی و بصیرت طی کنند و اهل بیت علیهم السلام را مرجع دینی و علمی خود بدانند.

و مسلّم است پیامبر صلی الله علیه و آلهی که خدا در وصف او فرموده است (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (1)

او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید آن چه می گوید چیزی جز وحی نیست که بر او نازل شده است.

هیچ گاه سخنی به گزاف نمی گوید و بدون اجازه پروردگار لب به سخن نمی گشاید چرا که او فرستاده خدا و امین پروردگار است و به همین دلیل نه بدون دلیل از کسی جانب داری می کند و مقام او را بالا می برد و نه بی جهت کسی را به وحشت می اندازد و شخصیت او را پائین می آورد و این یک حقیقتی است که خدای تعالی در قرآن کریم بدان تصریح نموده و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به این مطلب اشاره فرموده است.

در این رابطه خطیب خوارزمی در کتاب «مناقب» خود در حدیثی آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خدای تعالی به شما پیروانم بر سایر امتها و پیروان پیامبران مباهات می نماید، همه»

ص: 127

شما را مورد آموزش قرار می دهد به ویژه «علی» را مورد عنایت خاصّ خویش قرار داده است. مسلماً من رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی همه شما هستم نه بی دلیل مردم را در مورد قبیله ام به وحشت می اندازم و نه به جانبداری از آن ها بر می خیزم. آن چه می گویم از جانب پروردگار است که به ابلاغ آن مأمورم این جبرئیل پیام آور پروردگار است که به من می گوید سعادت مند به مفهوم گسترده اش آن کسی است که علی را چه در دوران حیات و چه بعد از وفات دوست داشته و محبت وی را در دل قرار داده، باشد و نیز شقاوت مند تیره بخت به تمام مفهوم کلمه کسی است که با علی چه در زمان حیات و چه بعد از ممات دشمنی نموده و بغض او را در دل جای داده باشد.» (1)

به هر حال افضلیت اهل بیت عصمت و طهارت و امتیاز آنان بر سایر مردمان بر کسی پوشیده و مخفی نیست و هر کس که مختصری آشنایی با کتب تفسیر و حدیث و تاریخ و غیر از این ها داشته باشد و به کتاب های بیشماری که در فضایل و مناقب اهل بیت نوشته شده مراجعه، کند حقیقت آن چه را که گفتیم به خوبی درک می کند، و اگر اندکی دین و انصاف داشته باشد سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در مورد فضایل و مناقب بی شمار آنان در منابع معتبر فریقین - از شیعه و سنی - آمده است برای او کفایت می کند.

### بخشی از روایات وارده در فضایل اهل بیت علیهم السلام

#### اشاره

اینک برای اینکه منزلت والای اهل بیت علیهم السلام و همچنین عنایت خاصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آن خاندان پاک و مطهر برای همگان روشن شود، برخی از احادیثی را که دانشمندان بزرگ اهل سنت در رابطه با فضایل آن برگزیدگان خدا در کتب روایی خود از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده اند در این جا می آوریم.

1- جلال الدین سیوطی در تفسیر «دَرِّ الْمَنْشُورِ»، ذیل آیه تطهیر از ضحاک بن مزاحم» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ طَهَّرَهُمُ اللَّهُ مِنْ شَجَرَةِ النَّبُوءَةِ، وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ

ص: 128

---

1- مناقب خوارزمی فصل ششم ص 78 ح 62 چاپ قم، المعجم الکبیر، طبرانی، ج 22 ص 415 ح 1026، مجمع الزوائد، ج 9 ص 132 و فضائل الصحابه، ج 2، ص 658 ح 1121 و کنز العمال، ج 13، ص 145، ح 36458

وَبَيْتِ الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنِ الْعِلْمِ).

ما اهل بیت علیهم السلامی هستیم که خداوند ایشان را از هر گونه پلیدی و آلودگی پاک و پاکیزه فرموده است و همگی از شجره طیبه، نبوت و مرکز پیام الهی و محلّ رفت و آمد فرشتگان، و خاندان رحمت و کانون دانشیم. (1)

2- همچنین، سیوطی در «لالی المصنوعه» از براء بن عازب و دیگران از ابن عدی روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَآلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ).

بدون تردید آل محمد صلی الله علیه و آله، شجره طیبه نبوت و اهل بیت علیهم السلام، رحمت و کانون پیام الهی اند. (2)

3- ابن حجر هیتمی در کتاب «صواعق المحرقة» از ابن عبّاس روایت کرده است که در حدیثی در رابطه با مقام اهل بیت گفت:

(نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ، شَجَرَةُ النَّبِيِّ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ أَهْلُ بَيْتِ الرِّسَالَةِ، وَ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ).

ما اهل بیت علیهم السلام، از شجره پر برکت نبوت و محل رفت و آمد فرشتگان، و اهل بیت رسالت و خاندان رحمت و کانون دانشیم. (3)

4- ابن مغزالی شافعی در کتاب «مناقب» خود با ذکر سند از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ شَجَرَةِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْخَلَائِقِ يَفْضِلُ أَهْلَ بَيْتِي غَيْرِي).

ما اهل بیت شجره طیبه نبوت و کانون پیام الهی هستیم هیچ یک از مردمان جز خودم بر اهل بیتم برتری ندارند. (4)

5- محبّ الدین طبری در کتاب «ذخائر العقبی» به نقل از کتاب «شرف النبوة» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

ص: 129

1- تفسیر درّ المنثور، ج 5، ص 199 ذیل آیه تطهیر.

2- لآلی المصنوعه، ج 2، ص 405 اول مناقب اهل بیت علیهم السلام و الکامل فی ضعفاء الرجال، ج 2، ص 486.

3- صواعق المحرقة، ص 142 چاپ میمنیه و ص 238 ط مکتبه القاهره.

4- احقاق الحق، ج 9، ص 378 به نقل از مناقب ابن مغزالی (خطی).

(أنا و أهل بيتي شجرة في الجنة وأغصانها في الدنيا فمن تمسك بنا إتخذ إلى ربه سبيلاً).

من و اهل بيتم شجره ای در بهشت و شاخ و برگ های آن در دنیا هستیم که هر کس به ما تمسک جوید راه خدا را در پیش گرفته است (1)

### 3. محبت مطلق ملازم با عصمت است

در آیه مودت به صورت مطلق امر به محبت ذوی القربای پیغمبر صلی الله علیه و سلم گردیده است و محبت مطلق مستلزم اطاعت و پیروی از آنان است پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اطاعت و فرمانبرداری مطلق از اهل بیت علیهم السلام خود امر فرموده است و از آن جا که اطاعت مطلق تنها به معصوم اختصاص دارد شکی نیست که مقصود از «ذوی القربی» در آیه مزبور، اهل بیت عصمت و طهارتند و اگر آن ها معصوم از خطا و گناهند، بدون تردید پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان رهبران دینی و پیشوایان مذهبی و راهنمایان امت اسلامی خواهند بود زیرا خدای تعالی در مورد اطاعت و فرمانبرداری از خود و پیامبرش و کسانی که می باید زمامدار امور مسلمانان باشند فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از پیامبر صلی الله علیه و آله و اولی الامر نیز اطاعت نمائید».

با توجه به این آیه شریفه و روایات متواتری که در مورد وجوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام از طرق شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است شکی نیست که متابعت و فرمانبرداری تام و تمام و اطاعت مطلق پس از ذات اقدس احدیت مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصومی است که ولایت و امامتش از جانب خدا ثابت و مسلم شده، باشد زیرا چنان که پیش از این در بخش های پیشین این کتاب به اثبات رساندیم مقام امامت انتصابی است و تعیین امام در اختیار خداوند است و از این رو اطاعت از امام اطاعت از خدا و پیغمبر است.

ص: 130

1- ذخائر العقبی ص 16 به نقل از شرف النبوة ابو سعید.

2- سوره نساء، آیه 59



بنابراین مقصود از «اولوالأمر» (1)، در آیه شریفه امامان معصوم از اهل بیت پیامبرند که خداوند اطاعتشان را بطور مطلق بر مؤمنان واجب نموده و همان گونه که اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله را به دلیل مقام عصمت به طور مطلق واجب و لازم دانسته است اطاعت از «اولی الأمر» را نیز که جانشینان واقعی پیامبرند - به دلیل معصوم بودنشان از خطا و گناه - همه مؤمنان واجب نموده است و به همین دلیل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب خود فرموده است: «از امامانتان اطاعت کنید، حتی اگر نشسته نماز بخوانند شما نیز همگی نشسته نماز بخوانید».

در این رابطه جلال الدین سیوطی در تفسیر «درّ المنثور» آورده است که ابن منذر و خطیب از ابن عمر روایت کرده اند که گفت:

(روزی) با چند نفر از اصحاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود: ای آقایان! آیا می دانید که من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟ همه گفتند: آری، فرمود: آیا می دانید که خدای تعالی در کتاب خود (قرآن کریم) نازل نموده که هر کس مرا اطاعت کند، خدای - متعال - را اطاعت کرده است؟ گفتند، بله همه ما شهادت می دهیم که هر کس تو را اطاعت کند خدای را اطاعت کرده و این که اطاعت او اطاعت تو می باشد؛ فرمود پس یکی از مصادیق طاعت خدا این است که از من اطاعت کنید و نشانه اطاعت کردنتان از من این است که از امامان خود اطاعت کنید، حتی اگر آن ها نشسته نماز بخوانند شما نیز همگی نشسته نماز بخوانید. (2)

مؤلف: گوید این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «حتی اگر نشسته نماز بخوانند...» کنایه از اطاعت بدون چون و چرا و کمال پیروی از امامان معصوم علیهم السلام است و نیازی به توضیح ندارد.

### ایراد و اعتراض بعضی از مخالفان و پاسخ آن

شگفت آور است که: با این که معنا و مفهوم آیه «مودّت» از نظر ظاهر واضح و

ص: 131

1- در این باره که مقصود از «اولی الأمر» امامان معصوم علیهم السلام از اهل بیت علیهم السلام پیامبرند، در بخش یازدهم، تحت عنوان آیه پنجم، امامت امامان اهل بیت علیهم السلام در قرآن به تفصیل سخن گفته ایم. جهت اطلاع بیشتر به آن جا مراجعه فرمایید.

2- تفسیر درّ المنثور، ج 2، ص 185 و در چاپ، بیروت ط دار احیاء التراث، ج 2، ص 558

آشکار و دلالت آن نیز بر وجوب دوستی و مودت اهل بیت علیهم السلام همچون آفتاب نیم روز روشن است و به علاوه، گروهی از مفسران و محدثان و دانشمندان بزرگ اهل سنت هم روایات معتبری را در شأن نزول، آیه و همچنین روایات بی شماری را در مورد لزوم دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، با این همه برخی از مخالفان و معاندان و منحرفان از مکتب اهل بیت علیهم السلام از آن جمله «ابن تیمیّه» گفته است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز درخواست اجری نمی کند زیرا تنها اجر و مزد او بر خداوند است. البته بر مسلمانان لازم است که به سبب ادله دیگر او را دوست بدارند، ولی موالات و دوستی ما نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه اجر و مزد پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب نمی آید.» (1)

پاسخ این سخنان دور از واقعیت که آشکارا مخالف نص صریح آیه «مودّت» و سنّت ثابتۀ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد این است که: در مورد اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و چهار نوع آیه وجود دارد که با مراجعه به آیات دیگری که در همین رابطه در مورد پیامبران الهی در قرآن کریم آمده، است حقیقت محتوای آیه به خوبی روشن می شود.

اینک برای آگاهی از این مطلب نخست برخی از آیاتی را که مربوط به دیگر پیامبران الهی است ذکر می کنیم و سپس به بعضی از آیاتی که به خصوص مربوط به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امر رسالت آن حضرت است اشاره می نمائیم تا حقیقت محتوای آیه به شایستگی معلوم شود.

### آیات مربوط به پیامبران

در قرآن کریم آیات چندی درباره رسالت پیامبران و مسأله اجر و مزد آنان آمده است که به مردم می گفتند ما در برابر دعوت و انجام رسالت خود مردی از شما نمی طلبیم و پاداش ما تنها بر خداوند عالمیان است برخی از آن آیات که این مطلب را بصورت مکرر از زبان چند تن از پیامبران معروف و مشهور بازگو نموده از این قرار است:

1. خدای تعالی در سوره «شعراء» از قول حضرت نوح علیه السلام و بازگو می کند که به مردم می گفت:

ص: 132

(إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ - فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا عِزِّي - وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) (1)

به طور مسلّم من برای شما پیامبری امین، هستم تقوای الهی را پیشه کنید و از من اطاعت، نمائید من برای این (دعوت) هیچ مزدی از شما نمی طلبم پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است.

2. خداوند متعال در سوره «هود» از زبان آن حضرت بازگو می کند که خطاب به مردم می گفت:

(يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (2)

ای قوم من من از شما برای این (رسالت) پاداشی نمی طلبم، پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی فهمید؟

این دو آیه و آیات دیگری که در همین زمینه با تعبیر (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) به صورت مکرر در قرآن کریم آمده و خداوند آن را از زبان حضرت نوح، صالح، لوط و شعیب پیغمبر علیهم السلام بازگو نموده است (3) این حقیقت را به ما گوشزد می نماید که پیامبران الهی به مردم می گفتند: ما در برابر انجام رسالت خود اجر و مزدی از شما نمی طلبیم

اما آیات مربوط به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این گونه نیست بلکه در آن ها تعبیرات مختلفی به کار رفته است که نشان می دهد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به منظور بقاء دین و شریعت جاودانه اش که تا قیام قیامت پا برجاست در برابر انجام دعوت و رسالت، خود اجر و مزدی را از مردم خواسته است که تا روز قیامت پشتوانه نبوت و رسالت آن حضرت بوده و در هدایت و تکامل امت اسلامی مفید و مؤثر باشد.

حال برای دریافت این حقیقت به سراغ آیاتی که در قرآن کریم در مورد اجر و مزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است می رویم و به نقل و توضیح آن ها می پردازیم تا معلوم شود بر خلاف تصور آن کسانی که پنداشته اند «دوستی و مودّت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اجر و مزد رسالت آن حضرت محسوب نمی شود» خدای تعالی پاداش مقام رسالت حضرتش را

ص: 133

1- سوره شعراء، آیه 107 و 108 و 109.

2- سوره هود، آیه 51.

3- سوره شعراء، آیه 109، 145، 164 و 180.

مودت اهل بیتش قرار داده و آنرا وسیله ای برای انتخاب راه به سوی خود معرفی فرموده است.

## آیات مربوط به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

آیاتی که در قرآن کریم در مورد اجر و مزد پیامبر بزرگ اسلام آمده است از این قرار است:

1. خداوند متعال در سوره «ص» آیه 86 خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

(قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ)

«بگو (ای پیامبر!) من برای این «دعوت نبوت» هیچ پاداشی از شما نمی طلبم و چیزی را بر شما تحمیل نمی کنم».

2. در سوره «فرقان» آیه 57 خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

(قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا)

«بگو (ای پیامبر!) من در برابر ابلاغ این (رسالت) هیچ پاداشی از شما نمی طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند».

3. در سوره «شوری» آیه 23 خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ)

بگو (ای پیامبر!) من بر ابلاغ رسالتم هیچ پاداشی را از شما جز مودت نزدیکان درخواست نمی کنم.

4. در سوره «سبأ» آیه 47 خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

(وَقُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ)

بگو (ای پیامبر!) پاداشی را که من از شما خواستم به سود خود شماست، پاداش من فقط بر خداوند است.

، حال اگر این آیات چهارگانه را مورد مطالعه قرار دهیم و کمی در آن ها دقت کنیم نتیجه گیری از آن سهل و آسان و مقصود از اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در آیه «مودت» بسیار واضح و روشن است زیرا:

در آیه نخستین بطور کلی اجر و مزد رسالت را نفی می نماید و می فرماید: «من از شما هیچ پاداشی را نمی طلبم و چیزی را بر شما تحمیل نمی کنم» و ناگفته پیداست که

مقصود از این، اجر، اجر و پاداش مادّی و یا جاه و مقام دنیوی است.

در آیه دوّم می فرماید: «من در برابر تبلیغ رسالتم هیچ پاداشی را از شما نمی طلبم مگر کسی که بخواهد راهی را به سوی پروردگارش اتخاذ کند» و این تعبیر که در این آیه به کار رفته است، به منتهی درجه بی نیازی آن حضرت از اجر و مزد مالی و یا جاه و مقام دنیوی اشاره شده و نشان می دهد که پیغمبر صلی الله علیه و اله از مردم غیر از پذیرفتن دعوتش و پیروی از، حق چیز دیگری نمی خواهد نه مال و ثروت دنیا و نه جاه و مقام و نه هیچ پاداش، دیگر و بلکه تنها هدفش این است که دعوتش را بپذیرند و برای خود راهی را به سوی خدا باز کنند.

در آیه سوّم (یعنی در آیه موّدت) می فرماید:

«من از شما پاداشی را نمی طلبم جز این که خویشاوندان نزدیک مرا دوست بدارید» و این تعبیر که در آیه مزبور، آمده و اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده در واقع همان چیزی است که در آیه دوم به آن اشاره شده و به آن بازگشت می نماید، زیرا: وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله تبلیغ رسالت و ارشاد و هدایت مردم است و منظور از درخواست موّدت اهل بیت علیهم السلام همان تبلیغ رسالت است که مردم دعوت حضرتش را بپذیرند و راهی را برای تداوم خطّ رهبری آن حضرت به سوی خدا بگشایند.

و بالاخره در آیه چهارم می فرماید: «پاداشی را که من از شما خواسته ام به سود خود شماست» و این تعبیر نشان می دهد که درخواست موّدت اقرّبای پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی نیست که منفعت مادّی و دنیوی داشته باشد و نفع آن عاید پیامبر صلی الله علیه و آله گردد.

پس موّدت خویشاوندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله به سود خود مردم است و محبت به این خاندان وسیله ای برای هدایت یافتن آن ها به سوی خداوند است.

بنابراین معنای آیه چنین است: موّدت در «قربی» پاداش رسالت من است و پاداشی که من از شما خواسته ام چیزی نیست که نفع آن عاید من گردد بلکه صد در صد به سود خود شماست و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می سازد.

پس موّدتی که اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته چیزی جدا از خود رسالت نیست و نفع آن هم به خود مردم باز می گردد زیرا:

خویشاوندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله - چنان که در بخش های پیشین کتاب و به ویژه در رابطه با آیه تطهیر و آیه مباهله و نیز در بحث آیه «موّدت» درباره آن ها به تفصیل

سخن گفتیم و در مباحث آینده نیز درباره ثبوت مرجعیت دینی آنان با ذکر دلایل روشن سخن خواهیم گفت - حجت های بالغه الهی و رهبران دینی و پیشوایان مذهبی و امامان هدایتگر و جانشینان واقعی آن حضرت اند که همتا و همدیف قرآن کریم اند که اگر مسلمانان طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان پیروی، کنند هرگز دچار ضلالت و گمراهی نمی شوند و از عذاب دردناک روز قیامت رهایی می یابند

و این است معنا و مفهوم اجر و مزد مقام رسالت در آیه مودت که اگر صاحب دلی به روایات وارده در فضایل اهل بیت علیهم السلام به ویژه حدیث «ثقلین» و حدیث سفینه و امان و احادیث مودت و غیر از این ها مراجعه کند و در آن ها دقت کافی به عمل آورد، جای هیچ شک و تردید برایش باقی نمی ماند که منظور از «وجوب مودت» و اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها این بوده است که آن حضرت مودت اهل بیت علیهم السلام را وسیله ای برای مراجعه مردم به آن ها قرار دهد تا این که آن ها ملجأ و پناه دینی و مرجع علمی مردم قرار بگیرند

و علاوه بر این نکته قابل توجه این است که: در پایان آیه مودت آمده است:

(وَمَنْ يَتَرَفَّحَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ)

«آن کس که عمل نیکی انجام دهد ما بر نیکی عملش می، افزائیم چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است».(1)

و در بعضی از تفاسیر از ابن عباس و یکی دیگر از مفسران بنام «سدی» روایت شده که منظور از اقراراف حسنه در آیه شریفه مودت آل محمد صلی الله علیه و آله است.(2)

و در حدیثی که قبلاً از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل نمودیم، نیز آمده است که آن حضرت فرمود: (اِقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ): «به دست آوردن حسنه مودت و دوستی ما اهل بیت علیهم السلام است».

چه حسنه ای از این بالاتر که انسان برای سعادت و خوشبختی و نجات و رستگاری، خود همیشه خویشان را در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهد و حب آن ها را در دل، بگیرد و خط و راه آن ها را ادامه دهد و در فهم کلام الهی آن جا که مسائل دینی برای او

ص: 136

1- سوره شوری، آیه 23

2- تفسیر قرطبی، ج 16، ص 24؛ تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص 49 و تفسیر صافی و برهان ذیل آیه.

مشکل و پیچیده به نظر می‌رسند از آن‌ها توضیح، بخواهد و عمل آن‌ها را میزان و معیار قرار دهد و آنان را الگو و اسوه خود سازد و بدین وسیله راه سعادت و خوشبختی و رهایی از عذاب الهی را برای خویشان فراهم نماید.

بنابراین با توجه به آیات یاد شده و توضیحاتی که در رابطه با آیه مودت و اکتساب حسنه آوردیم چه چیزی جز مسأله امامت اهل بیت علیهم السلام می‌تواند اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گیرد؟

## ایراد دیگر و پاسخ آن

ایراد دیگری که «ابن تیمیّه» در کتاب «منهاج السنّه» بر تفسیر آیه «مودت» بر خویشاوندان نزدیک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد ساخته این است که گفته است: اگر مقصود، خداوند مودت خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله، بود باید می‌فرمود المودّة لذوی القربى و یا این که می‌گفت: «المودّة للقربى» و نمی‌فرمود: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (1)

پاسخ این ایراد جاهلانّه- که حاکی از جهل و نادانی نویسنده و عدم اطلاع وی از قواعد ادبیات عرب است - این است که:

اولاً - این ایراد کودکانه که دور از شأن یک انسان عالم و دانشمند است ایراد بر کلام خدای تعالی است و کسی را نشاید که بر کلام خدا که در اوج فصاحت و بلاغت است اعتراض نماید.

و ثانیاً - از نظر ادبی اضافه کلمه «مودت» به لفظ «قربى» و یا لام جر برای اختصاص معنایی را که کلمه «فی» در بر دارد افاده نمی‌کند چنان که این معنا بر هیچ یک از ارباب علم و ادب و کسانی که با فرهنگ علوم اسلامی و زبان و لغت عرب آشنایی دارند پوشیده و مخفی نیست و پیشوایان علم بلاغت نیز بدین مطلب گواهی داده اند از جمله:

زمخشری در تفسیر «کشاف» از آن که لفظ «قربى» را به اهل بیت و خویشاوندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر نموده چنین می‌گوید:

«حال اگر بگوئی: چرا گفته نشده است: إلا مودّة، القربى و یا گفته نشده است: إلا

ص: 137

---

1- منهاج السنّه، ج 4، ص 28.

المودّة للقربی؟ و این که خدای تعالی فرموده است (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) معنای آن چیست؟ در جواب می‌گوییم: در این آیه اهل بیت محل و مکان مودّت قرار گرفته اند (برای این که عرب برای مودّت ظرفی قائلند) به عنوان مثال می‌گویند: «لی فی آل فلان مودّة؛ برای من در آل فلان مودّتی هست» و نیز می‌گویند «ولی فیهم هوی و حبّ شدید» من درباره آنان عشق و محبتی شدید و فوق العاده دارم» و منظورشان این است که من بیش از حد آنان را دوست دارم و افراد فلان قبیله محلّ و مکان محبّت من می‌باشند.

آن گاه می‌گوید: کلمه «فی» متعلق به مودّت، نیست به خلاف این که گفته شود: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِلْقُرْبَى» که در این صورت کلمه «للقربی» متعلق به خود مودت می‌شود ولی در آیه مورد بحث کلمه «فی القربی» متعلق به چیزی می‌شود که حذف گردیده است مثل این که می‌گوئیم: «مال در کیسه است» و تقدیر آن چنین است: «الا- المودة ثابتة في القربی و متمکنة فیها»، یعنی مگر مودّتی که در مورد اقرباى پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت و لازم است». (1)

همین تفسیر در تفاسیر دیگر مفسران معروف و مشهور نیز مانند فخرالدین رازی و ابوحنیف اندلسی و نظام الدین نیشابوری و تفسیر أبو السعود، آمده است. (2)

و عملاً مه «نبهانی» نیز در کتاب «الشرف» المؤبد در مقصد سوم که در مورد آیه «مودّت» و لزوم محبّت اهل بیت و آثار آن سخن گفته است می‌گوید «کلمه «قربی»، مصدر و به معنای قرابت و خویشاوندی است و بنا بر تقدیر مضاف است که مضاف آن حذف گردیده و مضاف الیه در جای باقی مانده - یعنی در اصل: ذوی القربی بوده است که به معنای اقارب و خویشاوندان است و به لفظ «فی» تعبیر شده و با «لام» تعبیر نشده، است زیرا کلمه «فی» که برای ظرفیت است در رساندن مقصود بلیغتر و در مورد محبّت و مودّت تأکید بیش تری دارد». (3)

بنابراین با توجه به آن چه گذشت روشن می‌شود که جمله «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» دلیل

ص: 138

1- تفسیر کشاف، ج 3، ص 466 و 467 چاپ دار الفکر، ذیل آیه مودت در تفسیر سوره شوری

2- ر.ک: تفسیر کبیر فخر رازی، ج 27 ص 167، تفسیر بحر المحيط، ج 7، ص 516، تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج 25، ص 33 و تفسیر أبو السعود، ج 8 ص 30.

3- الشرف المؤبد، ص 80 المقصد الثالث... چاپ، بیروت، سال 1309 هجری



قاطعاً بر فصاحت و بلاغت بی بدیل قرآن کریم است که با یک جمله کوتاه بر لزوم محبت و مودت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تأکید نموده و در این مورد با لحنی آمرانه به همه مسلمانان هشدار داده است و این نکته دقیق و لطیفی است که جناب «معترض» از آن غفلت نموده و یا در واقع خود را به جهالت و نادانی زده است تا حقد و کینه ای را که نسبت به اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت علیهم السلام در دل داشته است به مرحله ظهور و بروز برساند.

### یک ایراد و اعتراض دیگر و پاسخ آن

یکی دیگر از ایرادهای سست و واهی که «ابن تیمیّه» در اوراق سیاه کتاب «منهاج»، خود متوجه آیه «مودت» و اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، ساخته این است که گفته است:

«... این آیه - یعنی آیه مودت - در سوره شوری است و سوره شوری بدون هیچ گونه تردید مکی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه و قبل از تولد حسن و حسین نازل شده است... گروهی از مصنفان اهل سنت و جماعت و شیعیان و طرفداران احمد - حنبل - و دیگران حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند که وقتی این آیه نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله اینان کیانند؟ فرمود علی و فاطمه و دو فرزندشان و این حدیث به اتفاق حدیث شناسان دروغ است دلیلش این که آیه به اتفاق اهل علم در مکه نازل شده زیرا سوره شوری همه اش مکی است...» (1)

پاسخ این سخنان، یاوه و گفتارهای بی دلیل که نمایانگر عمق خشم و کینه نویسنده آن نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است - و جز بی منطقی و یاوه سرانی و پرخاشگری و دهن کجی و دروغ بستن به علما و محدثان و مؤلفان و تحریف حقایق چیز دیگری نیست - این است که:

اولاً - برای تشخیص این مطلب که آیه ای مکی است یا مدنی از دوراه می توان آن را مورد بررسی قرار داد

الف) از راه ملاحظه مضمون، آیه به این که: بگوئیم هر آیه ای که درباره توحید و معارف عقلی و انتقاد از بت پرستی و دعوت به ایمان به خدا و روز رستاخیز و جریان های

ص: 139

امت های پیشین و مشابه این امور است در غالب موارد در مکه نازل شده و به عنوان مکی از آن یاد شده است زیرا در آن روزگار در مکه تنها مسائلی که نیاز به تذکر و یادآوری، داشت همین گونه مسائل بود ولی آیاتی که مربوط به شئون نظام اسلامی و جهاد و مناظرات با یهود و نصاری و احکام شرعی و نظام اجتماعی مسلمانان بوده غالباً مدنی به حساب می آمده است و از این رو در مورد آیه «مؤدت» با مراجعه به مضمون آن پی خواهیم برد که آیه مزبور با نزول در مدینه تناسب دارد

ب) از راه مراجعه به آراء دانشمندان و نظریات مفسران و روایات وارده از طریق محدثان که به کتاب های تفسیر و روایاتی که در شأن نزول آیات برای آیات هر سوره نقل شده است مراجعه کنیم تا به مکی بودن و یا مدنی بودن آن واقف و آگاه شویم.

در مورد سوره شوری وقتی به کتب تفاسیر مراجعه می کنیم می بینیم که مفسران می گویند: سوره شوری مکی است به جز چهار آیه آن که اول آن ها آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) است.

در این رابطه شیخ فقیه و علامه محدث «قرطبی» می گوید: سوره شوری بنا بر قول حسن و عکرمه و عطاء و، جابر مکی است و ابن عباس و قتاده گفته اند: به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است که یکی از آن ها آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...) می باشد. (1)

ابوحیّان اندلسی نیز از ابن عباس نقل می کند که سوره شوری مکی است به جز چهار آیه آن از (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...) تا آخر چهار آیه که در مدینه نازل شده است. (2)

شوکانی و علامه آلوسی و برخی از مفسران دیگر نیز همین مطلب را به همین صورت نقل کرده اند. (3)

بنابراین آن چه از گفتار مفسران در رابطه با سوره شوری استفاده می شود این است که گر چه سوره شوری مکی است ولی آیه مؤدت و سه آیه بعد از آن در مدینه نازل شده است و آن چه را که «ابن تیمیه» گفته است که این آیه به اتفاق اهل علم در مکه نازل شده زیرا سوره شوری همه اش مکی است» سخنی باطل و دور از واقعیت است

ص: 140

1- تفسیر قرطبی، ج 16، ص 1.

2- تفسیر بحر المحيط، ج 7، ص 507

3- تفسیر فتح القدیر، ج 4، ص 746 ط بیروت، دارالفکر، تفسیر روح المعانی، ج 25، ص 16، تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج 25 ص 19 و تفسیر مجمع البیان در اول سوره شوری

و اگر در همه کتاب او جز همین یک دروغ آشکار بیش تر نبود برای رسوائی و دروغگوئی و خیانت ورزی و ننگ و عار ابدی او کافی بود زیرا: همان گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند هیچ یک از مفسرانی که نام بردیم به مکی بودن آیه مودت تصریح ننموده اند تا چه رسد به اتفاق دروغینی که وی مدعی آن گردیده است.

و نکته شایان توجه این که تمام روایاتی که پیش از این در رابطه با شأن نزول آیه مزبور نقل نمودیم همگی به روشنی و بدون هیچ گونه ابهام گواهی می دهند که آیه مودت در مدینه نازل شده و سبب نزول آن نیز «أنصار» بوده اند. (1)

ثانیاً - نکته بسیار مهم دیگری که در رابطه با شناخت آیات مکی و مدنی باید بدان توجه نمود و ابن تیمیّه به دلیل جهل و تعصب عمداً از آن روی گردان شده و دیدگان خود را بر هم نهاده این است که:

قرآن کریم به اتفاق همه دانشمندان بر حسب ترتیب نزول جمع آوری نشده است و لذا اغلب سوره های مکی از آیات مدنی خالی نبوده و اکثر سوره های مدنی نیز از آیات مکی خالی نیست و اگر سوره ای را مکی یا مدنی می نامند تابع این است که اغلب آن سوره دارای چه نوع آیه ای بوده و در کجا نازل شده است.

برای روشن شدن موضوع به نمونه هایی از نظریات برخی از مفسران که در این باره اظهار داشته اند اشاره می کنیم.

الف) طبری می گوید: سوره عنکبوت مکی است مگر ده آیه از اولش که مدنی است. (2)

ب) قرطبی می گوید: سوره کهف مکی است مگر هفت آیه از اولش که مدنی است. (3)

ج) جلال الدین سیوطی گوید سوره مریم مکی است إلا آیه سجده و آیه (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا) (4)

، بنابراین با توجه به نمونه های یاد شده از نظریات، دانشمندان روشن می شود که وجود آیه مودت در سوره شوری که در مکه نازل شده است دلیلی بر مکی بودن آن آیه

ص: 141

---

1- برای اطمینان خاطر به روایاتی که در شأن نزول آیه مودت آورده ایم و همچنین برای این که معلوم شود سبب نزول آیه «أنصار بوده اند، به تفسیر طبری، تفسیر فتح القدير، تفسیر در المنثور و سایر کتاب های تفسیری در تفسیر سوره شوری مراجعه فرمائید.

2- تفسیر طبری، ج 20، ص 86

3- تفسیر قرطبی، ج 10، ص 346

4- الاتقان، ج 1 ص 16.

نیست و این یک حقیقت انکار ناپذیری است که اکثر دانشمندان و مفسران بزرگ شیعه و اهل سنت بدان گواهی داده اند. (1)

ثالثاً - به فرض این که آیه «مودت» در مکه نازل شده باشد، هیچ منافاتی با وجوب مودت اهل بیت و پاداش مقام رسالت و تقدّم یا تأخر ازدواج علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام و تولّد حسنین علیهما السلام ندارد زیرا هیچ تردیدی نیست که علی و فاطمه علیها السلام به نسبت عموزادگی و فرزندی از نزدیک ترین نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده اند و شکی نیست که طبق روایات، وارده پیوند ازدواجشان از جانب خدای تعالی در آسمان ها منعقد بوده است (2) و تردیدی نیست که فرزندانشان حسنین علیهما السلام هم در تقدیر علم ازلی الهی چنین بوده است که باید از آن ها آفریده شوند. (3)

از این، گذشته امکان دارد که آیه مزبور در «حجّة الوداع» نازل شده باشد و در این صورت نزول آیه مودت نیز در وقتی بوده است که علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام ازدواج نموده و دو فرزندشان حسنین علیهما السلام هم موجود بوده اند.

و علاوه بر این بر فرض که آیه «مودت» مکی، باشد مستلزم آن نیست که «مودت» منحصر به خویشاوندان موجود باشد بلکه حتی کسانی را نیز که بعد از نزول آیه متولد شوند و دارای شرایط موجودین، باشند شامل می، شود و دلیلش این که

ص: 142

1- برای اطلاع بیشتر در این باره به اوائل سوره ها از تفسیر مجمع البیان تفسیر طبری، تفسیر فخر رازی، تفسیر کشف زمخشری و یا اوائل هر یک از سوره های مانده، اعراف رعد اسراء و کهف و مریم و حج و شعراء و قصص و روم و لقمان و سبأ و سوره زمر و زخرف و دخان و الرّحمان و مجادله از کتاب تفسیر القرآن از إرشاد الساری فی شرح صحیح البخاری و دیگر کتاب هایی که در این باره نوشته شده، مراجعه فرمایید و پس از تحقیق و بررسی از همفکران و پیروان ابن تیمیّه پرسید که چه کسی به او وحی کرده است که سوره شوری مانند دیگر سوره های مکی نیست و چرا از آن همه اخبار صحیح و متواتری که بزرگان اهل سنت آن ها را در رابطه با مودت خویشاوندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله و تفسیر «قریبی» نقل کرده اند روی گردان شده و آیه را به مجرد این که در سوره ای مکی قرار گرفته از اهلش منحرف ساخته اند؟ آری خواننده گرامی (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً) (سوره نجم آیه 28)

2- ر.ک: حلیة الاولیاء، ج 5 ص 59، مناقب خوارزمی، فصل 20 ص 337 ح 358 و ص 342 ح 363، مناقب ابن مغزلی، ص 341 ح 393 تاریخ بغداد، ج 4 ص 210، کفایة الطالب، ص 299 باب 79، ذخائر العقبی ص 32 و فضائل الخمسه، ج 2، ص 147 و 164 و 165.

3- مناقب خوارزمی فصل 20 ص 342 ح 363، ذخائر العقبی، ص 32 و فضائل الخمسه، ج 2، ص 166 و 164 و 165.

همان گونه که در روایت طبری و تاریخ فتوح ابن اعثم کوفی و منابع دیگر آمده است امام زین العابدین علیه السلام به آن مرد شامی فرمود: «آیا قرآن خوانده ای؟ گفت آری فرمود: آیا این آیه را خوانده ای (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (1)

گفت: آری، فرمود: ما همان «قربی» هستیم. (2)

پس بنابراین آیه «مودت» نظیر آیه «وصایت» است که خدای تعالی فرموده است: (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ) (3) و شکی نیست که این آیه شریفه، هم اولاد موجود در زمان نزول، آیه و هم اولادی که بعداً متولد می شوند هر دو را شامل می شود.

آیا مسلمانان می توانند بگویند که «وصیت» تنها به اولاد موجود در زمان نزول آیه اختصاص دارد و کسانی را که بعداً متولد می شوند شامل نمی شود؟ هرگز هیچ فرد مسلمانی چنین سخنی را نگفته و نخواهد گفت.

پس آن چه را که ابن تیمیّه خارجی در مورد آیه مودت و اجر و پاداش مقام رسالت در کتاب سراپا دروغ خود مطرح کرده، است بافته هایی جز از جنس تقلب و تزویر و نسبت های ناروا به ساحت مقدس پیامبر خدا و تهمت و افترا به پیشوایان حدیث و بزرگان دین و اهانت به علما و دانشمندان اسلام - از شیعه و سنی - و دشمنی آشکار با اهل بیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و منحرف ساختن امت اسلامی از مسیر حق و حقیقت چیز دیگری نیست.

به هر حال بر اساس آیات و روایات، وارده تردیدی نیست که دوستی و محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وسیله ای برای پذیرفتن و قبول امامت و رهبری ایشان از جانب خدای تعالی، است زیرا طبق دلائل قطعی و مسلم از کتاب و سنت آنان پیشوایان، دین و جانشینان واقعی سید المرسلین و اوصیاء مورد رضای حضرت خاتم النبیین و حجّت های بالغه ربّ، العالمین و نعمت های گسترده الهی در، زمین و مایه امنیت امت و باب حطّه و کشتی، نجات و همتا و هم تراز قرآن کریم اند که پیروی از ایشان موجب سعادت و خوشبختی در حال حیات و دور بودن از عذاب الهی در سرای آخرت است.

ص: 143

1- سوره شوری، آیه 23

2- تفسیر طبری، ج 25 ص 16، فتوح ابن اعثم مجلد 3 ص 151 مقتل خوارزمی، ج 2 ص 61، تفسیر در المنثور، ج 6 ص 7، تفسیر ابن کثیر، ج 6 ص 198 چاپ بیروت، دار الفکر.

3- سوره نساء، آیه 11

پس دوستی و محبت ایشان بر همهٔ ائمت و پویندگان راه حق واجب و لازم است و منافع آن هم به خود آن ها باز می گردد زیرا: اگر همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن ها توصیه و سفارش نموده است مسلمانان به کتاب خدا و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک جویند و به راستی از آن دو پیروی کنند هدایت می شوند و هرگز دچار گمراهی و ضلالت نمی گردند و سرانجام در روز قیامت از عذاب الهی رهایی می یابند و از نتیجه مودت و دوستی اهل بیت علیهم السلام که خداوند آن را اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است بهره مند می گردند.

و بطور خلاصه ما درباره هر چه تردید داشته باشیم در این باره هیچ تردید نداریم که «قرآن و اهل بیت» دو یادگار نفیس و گران بهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند که هر کس به آن دو یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله متمسک شود گمراه نمی شود و تردیدی نداریم که هر یک از کتاب و عترت مؤید و مصدق یکدیگرند و این دو هرگز از همدیگر جدا نمی شوند تا زمانی که بر سر حوض کوثر بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شوند و تردیدی نداریم که روایات وارده در تفسیر «ذوی القربی» به عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از طرق شیعه و سنی متواتر است و از روایات صحیحی هیچ شک شک و تردید در آن وجود ندارد.

و برای ما همین بس که تفسیر «قربی» به علی و فاطمه و دو فرزندشان امام حسن و امام حسین علیهم السلام مطلبی است که سرشناسان اهل سنت به آن اعتراف نموده و دانشمندان و بزرگان ایشان به این موضوع تصریح کرده اند و اینک به شواهدی که در این مورد می آوریم توجه فرمایید.

## ابیاتی از «شافعی»

\*ابیاتی از «شافعی» (1) و دیگران درباره دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام

أبوعبید اصفهانی در «حلیة الاولیاء» از عبدالله بن محمد از «أبو بکر» (سبأی) روایت

ص: 144

---

1- أبو عبدالله محمد بن ادریس شافعی قرشی مطلبی یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت است نسبش با بنی هاشم و بنی امیه در «عبد مناف» برخورد می کند و از اولاد مطلب بن عبد مناف است. گفته اند: در سال 150 در روز وفات أبو حنیفه در «غزه» از شهرهای شام به دنیا آمده است. در مکه پرورش یافت و علم و دانش آموخت از شاگردان مالک بن انس است و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد از او یاد نموده و از وی ستایش فراوان کرده است به بغداد و فارس و مصر مسافرت هایی داشته و در سال 204 هجری در مصر درگذشته است. ر.ک: تاریخ بغداد، ج 2، ص 56 شماره 454، الکنی و الألقاب، ج 2، ص 347 و لغت نامه دهخدا در لغت شافعی

کرده که گفت: از یکی از مشایخ شنیدم که «شافعی» تمایل شدیدی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله داشت تا آن جا که به خاطر این  
علاقه گروهی از او عیبجویی می کردند و او «رافضی» (شیعه) می گفتند! شافعی در رابطه با اظهار آن ها این اشعار را سرود:

(یا راکباً) قف بالمحصّب من منی... \*\*\* و اهتف بقاعد خیفها و الناهض

إن كان رفضاً حب آل محمد \*\*\* فليشهد الثقلان أنّي رافضي

ای سواره! در «محصّب» (1) از سرزمین منی توقّف کن.

و به آن ها که در محل «خیف» جای گرفته و یا از محل خود برخاسته و آماده حرکت هستند بگو: اگر دوستی آل محمد صلی الله علیه و  
سلم دلیل بر «رفض» و شیعه گری است

پس جنّ و انس (و جهانیان) همگی گواهی دهند که من رافضی هستم!! (2)

همین ابیات را ابن حجر هیتمی مکی در کتاب «صواعق» و سیّد مؤمن شبلنجی در «نور الأبصار» و ابن صباغ مالکی در فصول «المهمه»  
بدین صورت آورده اند:

یا راکباً قف بالمحصّب من منی \*\*\* و اهتف بساکن خیفها و الناهض

سَحْرًا إذا فاض الحجيج إلى منی \*\*\* فيضاً كملتطم الفرات الفائض

ان كان رفضاً حُب آل محمد \*\*\* فليشهد الثقلان أنّي رافضي

ای سواره! در «محصّب» از سرزمین منی توقّف کن

و فریاد بزَن بر ساکنان «خیف» و کسانی که از آن جا عازم مقصد خود می باشند

به هنگام سحرگاه که حاجیان به سوی منی سرازیر می شوند

و همچون سیلی خروشان همانند نهر فرات به حرکت در می آیند.

فریاد بزَن و بگو اگر حبّ آل محمد صلی الله علیه و آله دلیل بر رافضی بودن (و شیعه گری) است

پس جنّ و انس گواهی دهند که من رافضی (3) هستم. (4)

ص: 145

---

1- یاقوت حموی در معجم البلدان: گوید محصّب نام جایی است بین مکه و منی که به منی نزدیک تر است علّت نامگذاری آن به این نام  
این است که این مکان دارای سنگریزه های ریز و درشت است. ر.ک: معجم البلدان، ج 5 ص 62 چاپ بیروت.

3- رافضی منسوب به «رافضه» و به معنای ترک است و چون پیروان امیرالمؤمنین علی علیه السلام همواره وفادار أهل بیت علیهم السلام بوده و خطّ سقیفه را ترک و از بیعت با ابوبکر خودداری نمودند، از طرف مخالفان، «رافضه» نامیده شده و حزب «سقیفه» آنان را به «رفض» و ترک خطّ متهم نموده و ایشان را بنام «رافضی» نام نهادند. کنایه از این که آنان پیروی از ابوبکر عمر و عثمان را ترک کردند. «قیومی» لغت شناس معروف در ذیل کلمة «رفض» می نویسد: «و الرافضه فرقة من شیعة الکوفه، سمّوا بذلك لأنهم رفضوا ای ترکوا». این کلام گواه بر این است که چون شیعیان طبق دلخواه مخالفان عمل نکردند به «رفض» متهم گردیدند

4- صواعق المحرقة، ص 133 ط مکتبة القاهرة، نور الأبصار، ص 104 و در چاپ اخیر، دار الفکر، ص 127 و فصول المهمّة، ص 11، مقدمه چاپ، نجف جواهر العقدين، ص 254 نظم درر السمطين، ص 111 و تفسیر فخر رازی، ج 27، ص 166 و اسعاف الراغبین در حاشیه نور الأبصار، ص 127.



«ابن حجر» پس از آن که ابیات مذکور را نقل کرده است می گوید: بیهقی اظهار داشته است که «شافعی این ابیات را هنگامی سرود که «خوارج» بر اثر حسادت و عداوتی که با وی داشتند او را به «رفض» و شیعه گری نسبت می دادند.

«شافعی» درباره ولایت اهل بیت علیهم السلام و پنج تن آل عبا علیهم السلام که آیه «تطهیر» و آیه «مودت» و آیه «صلوات» در فضیلت ایشان نازل، شده اشعار بسیار و مدائح فراوانی دارد که دانشمندان بنام و بزرگ اهل سنت اشعار او را در کتاب های خود آورده اند. از آن جمله:

سید مؤمن شبلنجی در کتاب «نور الأبصار» می گوید: ابوبکر بیهقی در کتابی که درباره مناقب شافعی تألیف کرده است می نویسد: به شافعی گفتند که مردم تاب و تحمل شنیدن منقبت یا فضیلت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندارند! اگر کسی هم بخشی از مناقب و فضائل اهل بیت علیهم السلام را ذکر، نماید به دیگران توصیه می کنند که از این شخص رافضی کناره گیری کنید! شافعی وقتی این مطلب را شنید ابیات زیر را سرود:

إذا فی مجلس نذکر علیاً\*\*\* و سبطیه و فاطمة الزکوة

یقال: تجاوزوا یا قوم هذا\*\*\* فهذا من حدیث الرافضیة

برئتُ إلى المهیمن من أناس\*\*\* یرون الرّفص حبّ الفاطمیة

هنگامی که از علی علیه السلام و دو نواده پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم (حسن و حسین علیهما السلام) و فاطمه زهرا علیها السلام سخن به میان می آوریم برخی (از مردم جاهل) می گویند که از این گونه سخنان دست بردارید که از احادیث رافضیان است من در پیشگاه خداوند از مردمی که دوستی آل فاطمه علیها السلام را رفض و جدایی از حق می شمارند، بیزار می جویم

و در فرائد السمطين حافظ جوینی و «جواهر العقدين» و «ینابيع المودّه» به دنبال ابیات مذکور آمده است:

«درود پروردگارم بر آل رسول صلی الله علیه و سلم و لعنت او بر مردمان جاهلیت پیشه». (1)

حافظ جوینی در «فرائد السمطین» و علامه سمهودی در «جواهر العقدين» و ابن حجر مکی در «صواعق المحرقة» و حافظ قندوزی در ینابیع الموده و جمال الدین زرنندی در «نظم درر السمطین» آورده اند که این ابیات نیز از شافعی است:

قالوا ترفضت؟ قلت كلاً \*\*\* ما الرّفض ديني ولا اعتقادي

لكن توليت غير شكٍ \*\*\* خير امام و خير هادي

ان كان حبّ الولي رفضاً \*\*\* فيأتي أرفض العبادي

«به من گفتند: رافضی شده ای (و به بی دینی روی آورده ای؟) گفتم هرگز! نه بی دینم و نه به بی دینی اعتقاد دارم. ولی من بدون شک دوستدار بهترین امام و هدایتگرم. اگر عشق و علاقه به ولی الله «رفض» و خروج از دین محسوب می شود، پس همه بدانند که من رافضی ترین انسان ها هستم» (2)

ابن حجر مکی و سیّد مؤمن شبلنجی دو بیت زیر را نیز از شافعی نقل کرده اند که در مدح اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است:

يا أهل بيت رسول الله حببكم \*\*\* فرض من الله في القرآن أنزله

كفأكم من عظيم القدر أنكم \*\*\* من لم يصل عليكم لا صلاة له

ای خاندان رسول خدا! خداوند محبت شما - اهل بیت - عليهم السلام - را در قرآنی که فرو فرستاده واجب گردانیده است. در بزرگواری و ارجمندی شما همین بس که هر کس بر شما درود نفرستد نمازش

ص: 147

1- نور الأبصار، ص 104 و در چاپ دارالفکر، ص 127 و فرائد السمطین، ج 1، ص 135 ح 98 و جواهر العقدين ص 253 و ینابیع الموده، ص 329 و 330 با زیاده و نقصان و اختلاف در ألفاظ

2- فرائد السمطین، ج 1، ص 423 جواهر العقدين، ص 254 صواعق المحرقة، ص 133 ط مکتبة القاهرة ینابیع الموده، ص 330 چاپ نجف و نظم درر، السمطین، ص 111 چاپ امینی ضمناً گفته نماند که در دیوان شافعی چاپ، بیروت سال 1403 قمری و همچنین در کتاب التّصایح الکافیة نوشته محمد بن یحیای علوی (متوفای سال 1305 هجری) ص 287 چاپ بیروت 1412 به جای لفظ «ولی» که در ابیات مزبور آمده است: «ان كان حبّ الوصي... نوشته شده ولی در مدارک ارائه شده تماماً بجای لفظ «وصی» لفظ «ولی» آمده است و ظاهراً این گونه تغییر و تبدیل از موارد کتمان در مکتب خلفاست که بر اثر حسّاس بودن لفظ «وصی» و یا دیگر ملاحظات سیاسی در کتاب ها روی داده است و العلم عند الله.

در این دو بیت «شافعی» به دو فضیلت از فضایل برجسته‌ی خاندان پیغمبر صلی الله علیه و سلم که سرآمد همه فضایل اهل بیت علیهم السلام به شمار می رود اشاره کرده است. یکی آیه «مودّت» که خدای تعالی محبت و دوستی ایشان را بر همه امت واجب نموده و خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است:

(وَقُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (2)

و دیگری آیه «صلوات» (3)، که خدای تعالی صلوات و درود بر ایشان را جزء نمازهای واجب قرار داده که نماز هیچ کس بدون صلوات بر آنان درست نیست و این مقام بسیار بلند و مرتبه والاّی است که هیچ آفریده‌های بدان دست نیافته و همه عالم باید در برابرش خاضع و تسلیم شوند.

همچنین «ابن حجر مکی» و «سیّد مؤمن شبلنجی» اشعار ذیل را با انتساب به شافعی آورده اند که وی این اشعار را در مدح اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله سروده و درباره ایشان گفته است:

آل النَّبِيِّ ذَرِيعَتِي \*\*\* وَ هُمْ إِلَيَّ وَ سَيْلَتِي

أَرْجُو بِهِمْ أُعْطِيَ غَدًا \*\*\* بِيَدِي الْيَمِينِ صَحِيفَتِي

«آل پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت وسیله نجات، منند آنان در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله از من یاد می کنند؛ امیدوارم که فردای قیامت به برکت محبت آل پیغمبر صلی الله علیه و سلم نامه عمل مرا به دست راستم بدهند». (4)

و نیز ابوبکر بن شهاب الدین در کتاب «رشفة الصادی» آورده که شافعی گفته است:

وَلَمَّا رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَتْ بِهِمْ \*\*\* مَذَاهِبُهُمْ فِي أَبْحَرِ الْغَيِّ وَ الْجَهْلِ

رَكِبْتَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِي سَفْنِ النِّجَا \*\*\* وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتَمِ الرِّسْلِ

وَ امْسِكْتَ حَبْلَ اللَّهِ وَ هُوَ وَلَا نَهُمْ \*\*\* كَمَا قَدْ أَمَرْنَا بِالْتِمَسْكِ بِالْحَبْلِ

ص: 148

1- صواعق المحرقة، ص 148 ط مكتبة القاهرة، نور الأبصار، ص 127 چاپ قاهره 1399 ط أخیر، ینابیع المودّة، ص 354 و الكنى و الألقاب محدث قمی، ج 2، ص 349.

2- سوره شوری، آیه 23.

3- درباره آیه صلوات و وجوب آن در نمازهای واجب در مبحث بعدی به تفصیل سخن خواهیم گفت.

4- صواعق المحرقة، ص 180 و نور الأبصار، ص 128

«زمانی که دیدم مذاهب گوناگون مردمان را به دریای گمراهی و جهالت افکنده است من با نام خدا در کشتی نجات جای گرفتم که آنان خاندان خاتم پیغمبران، فرستاده برگزیده خداوندند و به «حبل الله» که ولایت و دوستی این خاندان است چنگ زدم همان گونه که به ما امر گردیده است تا به ریسمان محکم خداوند چنگ زنیم و به آنان تمسک جوئیم.» (1)

در این جا به نقل سروده های «شافعی» درباره «اهل بیت» پایان می دهیم و به نقل ابیاتی از دو تن دیگر از شخصیت های معروف و سرشناس که علمای اهل سنت از آن ها به بزرگی یاد کرده اند می پردازیم.

شبلنجی در کتاب «نورالابصار» می گوید: «شیخ شعرانی» اظهار داشته است که «شیخ اکبر محی الدین عربی» در کتاب «فتوحات» این دو بیت را در مدح اهل بیت آورده و چه نیکو سروده است:

فلا تعدل بأهل البيت خلقاً\*\*\* فأهل البيت هم أهل السیادة

فبغضهم من الانسان خُسِرُ\*\*\* حقیقی و حَبَّهم عبادہ

«هیچ آفریده ای را با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم برابر بدان (و هیچ کس را بر آنان برتری مده) زیرا خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوارانی هستند که از مقام سیادت و سروری برخوردارند. پس انسانی که دشمنی آن ها را به دل بگیرد به زیان حقیقی رسیده است و کسی که محبت آن ها را در دل داشته باشد، از عبادت پروردگار بهره مند شده است.» (2)

ابن حجر مکی نیز در کتاب «صواعق» آورده است که شیخ جلیل «شمس الدین ابن عربی» این دو بیت را در مدح «اهل بیت» سروده است:

رأيتُ ولائی آل طه فريضةً\*\*\* على رغم أهل البعد يُورثني القُربى

فما طلبَ المَبْعوثُ أجراً على الهدى\*\*\* بتبليغِهِ إلا المودَّةَ في القُربى

«چنان دیدم که علاقه به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بر خلاف انتظار کسانی که از حقیقت دورند، بر ما واجب است و موجبات نزدیک شدن مرا به پیامبر صلی الله علیه و آله فراهم می آورد پس برای همین است که فرستاده خدا در برابر زحمات خویش مزدی از ما نمی طلبد و پاداش رسالت او تنها دوستی

ص: 149

1- رشفة الصادی، ص 57 و الکنی و الألقاب، محدث قمی، ج 2، ص 349، و النصایح الکافیة، ص 286 چاپ بیروت، 1412

2- نور الأبصار، ص 128 چاپ دار الفکر

## سخنان برخی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در رابطه با محبت اهل بیت علیهم السلام

### 1. فخر رازی

فخرالدین رازی در تفسیر کبیر خود، ذیل آیه مودت در سوره شوری پس از آن که حدیث شریف (مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ...) را از «کشاف زمخشری» نقل می کند چنین می گوید:

«این حدیثی است که صاحب «کشاف» آن را روایت نموده و من می گویم: آل محمد صلی الله علیه و اله کسانی هستند که نسبشان به پیغمبر صلی الله علیه و اله باز می گردد پس هر کس که رشته ارتباط و خویشاوندی او به پیغمبر پیش تر و محکم تر و کامل تر باشد مسلماً او «آل پیغمبر» خواهد بود و هیچ شکی نیست که ارتباط و پیوستگی فاطمه و علی و حسن و حسین به رسول خدا صلی الله علیه و اله از همه کس بیش تر است و این مطلب از مسلمات و مانند چیزهایی است که به سبب روایات متواتر دانسته شده، بنابراین ثابت و مسلم است که اینان آل پیغمبرند.

سپس فخر رازی می گوید:

گروهی از مردم در معنای «آل» اختلاف نموده اند بعضی گفته اند: مراد از آل اقارب و خویشاوندان نزدیک، پیامبرند و برخی دیگر گفته اند: مراد از آل امت پیغمبر است. پس اگر بگوئیم: مقصود از آل خویشاوندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و اله است پس فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام آل، پیغمبرند و اگر بگوئیم مقصود، از آل امتی هستند که دعوت پیغمبر را پذیرفته، اند باز هم ایشان آل، پیغمبرند پس ثابت شد که لفظ «آل» به هر معنا باشد، مسلماً آنان آل، پیغمبرند و اما غیر از آنان از این امت آیا مشمول لفظ «آل» هستند یا نه مورد اختلاف، است فخر رازی سپس به دنبال این سخنان می گوید:

و صاحب کشاف روایت کرده است که وقتی آیه (فُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) بر پیامبر خدا صلی الله علیه و اله نازل شد از آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودتشان بر ما واجب شده است چه کسانی هستند، فرمود: «علی و

ص: 150

بنابراین ثابت می شود که این چهار تن از اقارب و خویشاوندان نزدیک و ذوی القربای، پیغمبرند و زمانی که این معنا ثابت گردید واجب و لازم است که از تعظیم و احترام خاص و ویژه ای برخوردار باشند.

سپس فخر رازی در ادامه گفتار خود می گوید و دلیل بر این مطلب وجوه چندی است (که ذیلاً به آن ها اشاره می کنیم).

وجه اول: این که خدای تعالی فرموده است: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (1) و طریق استدلال به آن گذشت.

وجه دوم این که هیچ شکی نیست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را دوست می داشت به حدی که درباره او فرمود: (فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي يُؤْذِنُنِي مَا يُؤْذِنُهَا): «فاطمه پاره تن من است آن چه او را آزار دهد مرا آزار داده است» و به نقل متواتر ثابت شده است که رسول گرامی علی و حسن و حسین علیهم السلام را دوست می داشته است و هنگامی که علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ثابت باشد، مودت و دوستی آنان بر تمام امت واجب است که همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را دوست بدانند، چون خدای تعالی فرموده است: (وَاتَّبِعُوا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) از پیغمبر پیروی کنید تا (به راه راست) هدایت شوید» (2) و فرموده است: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرٍ): «کسانی که با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت می کنند باید که (از عذاب الهی) بترسند» (3) و فرموده است: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ): «بگو اگر شما خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد» (4) و فرموده است: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ): «برای شما در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق نیکویی است» (5).

وجه سوم: این که دعا کردن برای آل پیغمبر صلی الله علیه و آله افتخار و منصب و مقام بزرگی است و به همین جهت این دعا در آخر تشهد قرار داده شده که بر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله درود بفرستند و بگویند: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ) و این

ص: 151

1- سوره شوری آیه 23.

2- سوره اعراف، آیه 158

3- سوره نور آیه 63

4- سوره آل عمران، آیه 31

5- سوره احزاب، آیه 21.

گونه تعظیم و احترام نسبت به کسی غیر از آل محمد علیهم السلام دیده نشده است، بنابراین همه این دلایل نشان می دهد که محبت و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بر تمام امت واجب و لازم است و شافعی در این باره گفته است:

يا راکباً قف بالمحصب من منى \*\*\* و اهتف بساکن خیفها و التاهض

سحراً اذا فاض الحجيج إلى منى \*\*\* فیضاً کما نظم الفرات الفاض

إن کان رفضاً حُبَّ آل محمد \*\*\* فليشهد الثقلان إني رافضي (1)

## 2. علامه آلوسی

علامه، آلوسی، مفتی بغداد و مفسر معروف تفسیر «روح المعانی» با این که به نظر خودش اشکالی را در تفسیر آیه «مودت» در رابطه با محبت اهل بیت علیهم السلام مطرح نموده و به دنبال آن حق و باطل را در هم آمیخته است در عین حال: درباره مودت اهل بیت می گوید:

حق این است که محبت خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر قرابتشان با پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است و هر قدر قرابت قوی تر باشد محبت و جوب بیش تری دارد و سرانجام می گوید:

آثار این مودت تعظیم و احترام و قیام به اداء حقوق اقرای پیغمبر است، در حالی که بسیاری از مردم در این امر سستی کرده اند تا آن جا که محبت اقرای پیامبر صلی الله علیه و آله را یک نوع رافضی گری به شمار آورده اند ولی من چنین نمی گویم بلکه همان را می گویم که «شافعی در آن کلام جالب و گویای خود گفته است».

سپس اشعاری را که پیش از این از شافعی نقل کردیم ذکر می کند و می افزاید با این حال من معتقد به خروج از اعتقادات بزرگان اهل سنت در مورد صحابه نیستم و محبت آن ها را نیز از واجبات می شمردم (2)

ص: 152

1- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 27، ص 166 ترجمه اشعار و مدارک آن را که پیش از این در ضمن ابیات شافعی آورده ایم ملاحظه فرمائید.

2- تفسیر روح المعانی، ج 25، ص 45 در تفسیر سوره شوری ذیل، آیه چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ابن حجر مکی در کتاب «صواعق المحرقة» در تفسیر آیه چهارم در فضایل اهل بیت علیهم السلام که خدای تعالی فرموده است: (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) (1) «آن ها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند»، می گوید:

دیلمی از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در تفسیر این آیه فرمود: یعنی از ولایت علی بازپرسی می شوند (2) و گویا مقصود «واحدی» همین حدیث بوده که گفته است: در تفسیر آیه (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) روایت کرده اند که مقصود ولایت علی و اهل بیت علیهم السلام، است زیرا خدای تعالی به پیامبرش فرمان داد که به مردم آگاهی دهد که در برابر تبلیغ رسالت خود پاداشی از مردم نمی طلبد، مگر آن که خویشاوندان نزدیک او را دوست بدارند و معنای آیه چنین است که در روز قیامت از آن ها می پرسند آیا خاندان پیغمبر را به شایستگی همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن ها توصیه و سفارش فرموده بود دوست داشته اند یا آن که مودت و محبت آنان را چنان ضایع و مهمل گذاشته و در حقشان کوتاهی کرده اند که باید سرزنش و نکوهش شوند و منتظر پی آمدهای تضییع حقوق آن ها باشند؟ (3)

حال با توجه به تمام مطالبی که تا بدین جا آوردیم از افراد عاقل و خردمند و آشنا به حقایق اسلام می پرسیم: کسانی که بر خلاف آیات حکیمانه قرآن کریم و سنت شریف و پابرجای نبوی صلی الله علیه و اله از اهل بیت علیهم السلام هدایت گر آن حضرت روی گردان شده از و به جاهای دیگری روی آورده و در صدد رد و انکار امامت آن امامان به حق برآمده اند و پیوسته در طول تاریخ اسلام کوشیده و می کوشند تا حق را کتمان کنند و مسلمانان را از خاندان عصمت و طهارت دور نگهدارند فردای قیامت در پیشگاه خدا و محکمه عدل، الهی چه عذر و بهانه ای می توانند داشته باشند؟ و با مخالفیشان با فرمان خدا و زیر پا

ص: 153

1- سوره صافات آیه 24

2- برای دیدن اسناد و مدارک حدیث مزبور به شواهد التنزیل حسکانی، ج 2، ص 106 - 108 مراجعه فرمائید.

3- صواعق المحرقة، ص 149 باب 11 فصل اول، در تفسیر آیه چهارم ط مکتبه القاهره، جواهر العقدين، ص 252 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه ینابیع الموده، ص 354 چاپ نجف، نظم درر السمطین، ص 109 چاپ، تهران، اصدار مکتبه نینوی و فضائل الخمسه، ج

1، ص 328



گذاشتن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و انکار امامت امامان معصوم علیهم السلام از نسل و ذریه و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت چگونه می توانند خود را از عذاب دردناک الهی در روز قیامت نجات دهند؟ چگونه می توانند منتظر رحمت و مغفرت خداوندی باشند؟

#### 4. آیه «صلوات» و درود خداوند و فرشتگان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

یکی دیگر از آیاتی که بر فضیلت «اهل بیت» علیهم السلام و بزرگواری خاندان عصمت و طهارت و برتری ایشان بر همه مردمان دلالت دارد و برابری آنان را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اثبات می رساند و مقام و موقعیت عظیم ایشان را در نزد خداوند برای همگان معین و مشخص می سازد آیه مبارکه «صلوات» است.

بر اساس روایات بسیار و بیشماری که در رابطه با آیه کریمه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...) (1) و چگونگی صلوات فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم در کتب تفسیر و حدیث آمده است تردیدی نیست که صلوات بر «محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله» در خاتمه تشهد هر نماز بر افراد با ایمان و نمازگزار فرض و واجب است.

از مراجعه به این اخبار و احادیث که در منابع معتبر شیعه و اهل سنت آمده است این حقیقت به خوبی آشکار می گردد که «آل محمد صلی الله علیه و آله» مانند خود آن حضرت از مقام و موقعیت ویژه ای برخوردار بوده و با آن حضرت برابری دارند و از این رو، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آنان را قائم مقام خویش و به منزله نفس خود قرار داده و به مؤمنان دستور داده است تا همراه صلوات بر حضرتش بر اهل بیت علیهم السلام آن حضرت نیز صلوات بفرستند.

و قابل توجه این که: جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» در ذیل آیه مزبور اخبار فراوان و متواتری را از کتب معروف و مشهور اهل سنت از صاحبان، سنن و جوامع حدیث از عدّه ای از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جمله ابن عباس طلحة بن، عبیدالله أبو سعید خدری، أبوهریره أبو مسعود کعب بن عجره و امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است که همگی آن ها دلالت دارند بر این که باید «آل» را نیز در صلوات بر

ص: 154

و اینک به نمونه هایی از این اخبار و احادیث که در مورد «صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه آله» در منابع مهم و معتبر اهل سنت آمده است اشاره می کنیم.

1. بخاری در کتاب «صحیح» خود در کتاب، التفسیر در باب قول خدای تعالی که فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) به سند خود از «أبو سعید خدری» روایت کرده که گفت:

حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرضه داشتیم: یا رسول الله ما کیفیت سلام کردن بر شما را، دانستیم بفرمائید چگونه باید بر شما صلوات بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگوئید:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ) (2)

2. مسلم در کتاب «صحیح» خود در «کتاب الصلاة» در باب صلوات فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس از تشهد نماز از «أبو مسعود انصاری» روایت کرده که گفت:

«در حالی که ما در مجلس سعد بن عباده بودیم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمد. بشیر بن سعد به آن حضرت عرض کرد:

خداوند به ما دستور داده است که بر شما صلوات بفرستیم چگونه باید بر صلوات فرستاد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله به قدری سکوت نمود که ما آرزو کردیم ای کاش چنین سؤالی از آن حضرت نمی نمود

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بگوئید: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ).

و در مورد سلام نیز همان گونه که آموختید بگوئید». (3)

ص: 155

1- به تفسیر در المنثور سیوطی در تفسیر آیه 56 از سوره احزاب، مراجعه فرمائید.

2- صحیح بخاری، ج 6، ص 489 باب، 452، ح 1223، کتاب التفسیر در تفسیر سوره احزاب چاپ بیروت، دار القلم و ج 4، ص 605 کتاب الأنبياء، از کعب بن عُجره، باب 906 ح 1526

3- صحیح مسلم، ج 1، ص 190 ح، 65 کتاب الصلاة، باب الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله بعد التشهد، چاپ بیروت، دار الفكر.

است و ما به همین مقدار از احادیث مزبور بسنده می کنیم و طالبان تفصیل بیش تر را به مدارک و منابع مربوطه ارجاع می دهیم. (1)

### استدلال ابن حجر مکی بر وجوب صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در تشهد

در این جا برای آگاهی بیش تر در بیان منزلت والای اهل بیت علیهم السلام برخی از احادیثی را که ابن حجر مکی در کتاب «صواعق المحرقة» در رابطه با صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله از پیامبر گرامی اسلام نقل نموده و آن حضرت دستور داده است که صلوات بر حضرتش هماهنگ و همراه با صلوات بر اهل بیتش، باشد و آنان را به این امتیاز اختصاص داده، است نقل می کنیم تا مقام و موقعیت اهل بیت علیهم السلام بیش از پیش روشن گردد.

نامبرده در کتاب معروف خود در ذیل آیه دوم از آیات وارده در شأن اهل بیت علیهم السلام از کعب بن عجره نقل می کند که گفت:

«هنگامی که این آیه شریفه نازل شد: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا): (خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوید و تسلیم فرمائش باشید) (2) به آن حضرت عرض کردیم یا رسول الله! ما دانستیم چگونه بر شما سلام کنیم ولی نفهمیدیم چگونه بر شما درود بفرستیم؟ فرمود: بگوید: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى

ص: 156

1- برای اطلاع بیش تر در این زمینه، به تفسیر سیوطی و تفسیر فخر رازی و تفسیر طبری و تفسیر قرطبی و تفاسیر دیگر در تفسیر آیه 56 از سوره احزاب و صحیح بخاری، کتاب الأنبياء باب يزفون النسلان في المشى، كتاب الدعوات، باب الصلاة على النبي و باب هل يصلى على غير النبي، و صحیح مسلم، كتاب الصلاة، باب الصلاة على النبي بعد التشهد و سنن أبو داود، كتاب الصلاة باب الصلاة على النبي بعد التشهد و سنن نسائي، كتاب السهو، باب الأمر بالصلاة على النبي، و باب كيف الصلاة على النبي، و سنن ابن ماجه كتاب اقامة الصلاة، باب الصلاة على النبي و سنن ترمذی كتاب الوتر، باب 351، ما جاء في صفة الصلاة على النبي و سنن بيهقي كتاب الصلاة، باب الصلاة على النبي صلی الله علیه و اله في التشهد و سنن دارمی، كتاب الصلاة باب الصلاة على النبي، و موطأ (مالک) كتاب السفر، باب ما جاء في الصلاة على النبي، و مسند أحمد، ج 1، ص 162 و ج 3، ص 47 و ج 4، ص 118 و 119 و 241 و 243 و 244 و 424 و، ج 5، ص 274 و 353 و ذخائر العقبی، ص 19 و صواعق المحرقة، ص 146 و سایر کتب روایی به ویژه کتاب پر ارج فضائل الخمسه، ج 1، ص 253 تا 261 مراجعه فرمائید.

2- سوره احزاب، آیه 56

مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ (...).

سپس در باره آن چنین توضیح می دهد:

«از آن جا که بعد از نزول این آیه درباره چگونگی درود و سلام بر پیغمبر از آن حضرت پرسیده اند و حضرتش نیز در پاسخ آن ها درود بر «آل» را قرین صلوات بر خود قرار داده و فرموده است:

بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ.... این خود دلیل آشکاری است بر این که مراد از این آیه امر به صلوات بر اهل بیت و بقیه آل پیغمبر نیز بوده است، زیرا اگر نبود پس از نزول آیه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره صلوات بر اهل بیت علیهم السلام و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال نمی کردند و پاسخ یاد شده را نمی شنیدند پس جوابی که پیغمبر به آن ها داده است دلالت دارد بر آن که درود بر «آل» نیز مطلبی است که در آیه به آن امر شده و خاندان پیغمبر در این امر قائم مقام، پیغمبرند چه آن که مقصود از صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله مزید تعظیم آن حضرت و بزرگداشت خاندانش نیز مزید تعظیم حضرتش خواهد بود، و به همین دلیل است که آن چنان که قبلاً گفتیم وقتی ایشان در زیر «کساء» گرد آمدند، پیامبر گفت: «بار خدایا اینان از منند و من از ایشانم پس درود و رحمت و آمرزش و خشنودی خود را بر من و آنان قرار بده» و این دعا مستجاب شد و خداوند بر آنان همراه با درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد و در این هنگام از مؤمنین نیز خواست تا همراه بر صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله بر خاندان او نیز درود فرستند».

و نیز در همین رابطه می گوید: و روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَا تُصَلُّوْا عَلَي الصَّلَاةِ الْبُتْرَاءِ فَقَالُوا وَمَا الصَّلَاةُ الْبُتْرَاءُ؟)

قَالَ تَقُولُونَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَتُمْسِكُونَ بِلِ قَوْلُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ)

هرگز بر من صلوات ناقص، نفرستید عرضه داشتند: صلوات ناقص چگونه صلواتی است؟ فرمود: اینکه فقط بگوئید (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ) و دیگر ادامه ندهید، بلکه بگوئید: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ).

سپس ابن حجر در پایان بحث خود به نقل این دو بیت شعر از شافعی پرداخته که گفته است:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ \*\*\* فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

كِفَاكُمُ مِنَ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ \*\*\* مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

ای خاندان رسول خدا! خداوند محبت شما - اهل بیت - را در قرآنی که فرو فرستاده واجب گردانیده است. در ارجمندی شما همین بس که هر که بر شما درود نفرستد نمازش درست نخواهد بود.

آن گاه ابن حجر به دنبال آن می گوید: «احتمال می رود که جمله آخر شعر (لاصلاة له) به این معنی باشد که نماز او درست نیست تا با گفته قبلی او که قول به وجوب درود بر آل پیغمبر است سازگار، آید و احتمال هم دارد که به این معنا باشد که نمازش کامل نیست تا با ظاهر هر دو گفته او موافق باشد» (1).

همچنین ابن حجر در کتاب صواعق خود در باب مشروعیت صلوات بر اهل بیت علیهم السلام به دنبال صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته است که: دارقطنی و بیهقی حدیث (مَنْ صَلَّى صَلَاةً وَلَمْ يُصَلِّ فِيهَا عَلَيَّ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِي لَمْ تُقَبَّلْ مِنْهُ): «هر کس نمازی بخواند و در آن نماز بر من و اهل بیتم درود نفرستد نمازش پذیرفته نیست» را روایت کرده اند. و گویی همین حدیث مستند سخن شافعی بوده که گفته است: «درود بر آل پیغمبر مثل صلوات بر خود پیغمبر از واجبات نماز است» اما این قول ضعیف است و مستند شافعی همان امر به صلوات در حدیث مورد اتفاق است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود (قُولُوا لِلَّهِ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ): بگوئید: بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست» و امر، بنا بر قول صحیح دلالت بر وجوب دارد. (2)

این جا لازم است این نکته را ناگفته نگذاریم که: روایاتی که درباره صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله از طرق اهل سنت وارد شده فراوان است و در همگی آن ها تصریح شده که به هنگام ذکر صلوات «آل محمد صلی الله علیه و سلم» را نیز باید ذکر نمود. (3)

ضمناً باید توجه داشت که در بسیاری از روایات شیعه و حتی در برخی از روایات اهل سنت نیز کلمه «علی» که در کیفیت ذکر صلوات وارد شده و میان «محمد» و

ص: 158

1- صواعق المحرقة، ص 146 و 148، ط مکتبة القاهرة

2- صواعق المحرقة، ص 233، 234 ط مکتبة القاهرة، باب مشروعیة الصلاة علیهم تبعاً للصلاة علی مشرفهم السلام.

3- جهت آگاهی بیش تر به تفسیر درّ المنثور سیوطی، ج 5، ص 215 - 220 ذیل آیه مورد بحث، صحیح بخاری ج 8، ص 434، باب 734 کتاب الدعوات، طبع بیروت، دار القلم؛ صحیح مسلم، ج 1، ص 190 باب الصلاة علی النبی ط بیروت، دار الفکر؛ تفسیر فخر رازی، ج 27، ص 166؛ ذخائر العقبی، ص 19 ط بیروت، مؤسسه الوفاء؛ صواعق المحرقة، ص 146 - 148، ط مکتبة القاهرة و سایر کتب روایی مراجعه فرمایید.

«آل محمد» جدایی می، افکند وجود ندارد بلکه کیفیت صلوات به این صورت است:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ).

### مقصود از «آل» چه کسانی است؟

در کتاب «مطالب السؤل» پیرامون کلمه «آل» چنین می نویسد:

من اقوال علما را درباره کلمه «آل» بررسی نمودم گروهی می گویند: آل شخص اهل بیت او می باشد. گروه دیگری می گویند: آل پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله آن هایی هستند که زکات بر آن ها حرام است و در عوض آن «خمس» برای آن ها معین شده است. عده دیگری می گویند: آل شخص کسی است که به دین او متدین گشته و تابع او باشد. این سه قول مذکور مشهورترین اقوالی است که در این باره گفته شده است.

کسانی که به قول اول قائل شده اند استدلال کرده اند به آن روایتی که قاضی «حسین بن مسعود بغوی» در کتاب شرح سنة الرسول نقل کرده و آن روایتی است که به صحت آن اتفاق دارند و آن روایت را «بغوی» از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل کرده است که گفت:

«کعب بن عجره با من ملاقات نموده و گفت آیا هدیه ای را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام برای تو نقل نکنم؟ گفتم: چرا گفت: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش نمودیم: کیفیت صلوات بر شما «اهل بیت» چگونه است؟ فرمود بگویند: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ) (1)

بنابر این پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کلمه «اهل» و کلمه «آل» را به یک معنا تفسیر نموده و لفظ اهل را به لفظ آل مبدل ساخته و معنای هر دو لفظ یکی است به این معنا که آل پیغمبر اهل بیت علیهم السلام پیغمبر و اهل بیت پیغمبر همان آل پیغمبر است.

و اما کسانی که به قول دوم قائل شده اند استدلال کرده اند به آن روایتی که تمام علمای اهل سنت به صحت آن اتفاق دارند و آن روایت را «مسلم» و «ابوداود» و «نسائی» در کتاب های صحیح خود از «عبد المطلب بن ربیع بن الحارث» نقل کرده اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: این صدقه ها - نظیر - چرک ها هستند و برای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله حلال نیستند.

ص: 159

و نیز استدلال کرده اند به آن روایتی که «مالک بن انس» در کتاب «مَوْطَأً» خود از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت نموده که فرمود: «صدقه برای آل محمد صلی الله علیه و سلم حلال نیست، زیرا که صدقه چرک مال مردم است» پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حرمت صدقه را از خصوصیات آل خود قرار داده و آن اشخاصی که صدقه بر آنان حرام است «بنی هاشم» و «بنی عبدالمطلب» هستند، و به زید بن ارقم گفته شد آل محمد صلی الله علیه و سلم کیانند که صدقه بر آنان حرام است؟ گفت: آل علی آل جعفر آل عباس و آل عقیل. و این استدلال شبیه استدلال اول است.

و اما کسانی که به قول سوم قائل شده اند استدلال کرده اند به قول خدای تعالی که می فرماید: (إِلَّا آل لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ) (1)، زیرا مفسران اتفاق دارند در این که آل لوط علیه السلام آن کسانی بودند که به آن حضرت ایمان آورده و تابع دین آن بزرگوار گردیدند. اکنون که تفسیر آل معلوم شد پس کلیه معانی مذکوره درباره آل محمد صلی الله علیه و آله صدق می کنند، پس آل محمد صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام آن بزرگوار هستند و زکات بر آنان حرام است و آنان متدین به دین آن حضرت و تابع راه و روش حضرتش می باشند و استعمال کلمه «آل» درباره آنان به اتفاق علماء استعمال حقیقی است. (2)

### سخنی درباره صلوات ناقص بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

همان گونه که خوانندگان عزیز ملاحظه نمودند طبق روایات فراوانی که در منابع حدیثی و تفسیری اهل سنت آمده است پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به مسلمانان دستور داده است که به هنگام صلوات فرستادن بر، حضرتش خاندان و فرزندان آن حضرت را نیز که «آل محمد صلی الله علیه و آله» باشند همراه و همردیدف با نام خود آن حضرت ذکر نمایند و در مقام تکریم و تعظیم از مقام شامخ نبوت از خاندان مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تجلیل و تکریم کنند و در میان او و اهل بیتش فاصله و جدائی، نیندازند و این مطلب چنان که درباره چگونگی صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله به آن اشاره کردیم در ده ها حدیث و کتب روایی اهل سنت از صحاح و مسانید و تفسیر وارد شده است که در همه آن ها تصریح گردیده است که به هنگام صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام آن حضرت نیز باید با نام پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شود.

ص: 160

1- سوره حجر، آیه 59

2- مطالب السؤل، ج 1، ص 20 - 22.

3. حاکم نیشابوری در «مستدرک صحیحین» به سند خود از «ابن مسعود» روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هرگاه یکی از شما به تشهد نماز می پردازد بر او لازم است که پس از آن بگوید:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ) (1)

4. ابن حجر مکی در کتاب «صواعق المحرقة» در حدیثی از «دیلمی» روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«دعای دعا کننده به هدف اجابت نمی رسد مگر این که پیش از آن بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله درود بفرستد و بگوید: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ).» (2)

5. محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفته است:

«هرگاه من نمازی بگزارم که در آن نماز بر «محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله» درود نفرستم گمان ندارم که آن نماز مقبول درگاه الهی قرار بگیرد.» (3)

6. بیهقی در کتاب «سنن» به سند خود از ابو مسعود روایت کرده که گفته است:

«هرگاه نمازی گزارم و در آن، نماز بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله درود نفرستم، یقین دارم که نماز کاملی به جا نیآورده ام.» (4)

7. دارقطنی به سند خود از ابو مسعود انصاری روایت کرده است که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که نماز بگذارد و در آن نماز بر من و اهل بیتم درود، نفرستد نمازش مقبول نخواهد بود.» (5)

نگارنده گوید: روایاتی که درباره صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله در منابع مهم و معتبر مکتب خلفا و از راویان متعدد و مورد اعتماد نقل گردیده فراوان و افزون از شمار

ص: 161

1- مستدرک حاکم، ج 1، ص 269

2- صواعق المحرقة، ص 148 ط مکتبة القاهرة.

3- ذخائر العقبی، ص 19.

4- سنن بیهقی، ج 2، ص 379 و در یک چاپ دیگر، ج 3، ص 349 ط بیروت، دار الفکر.

5- سنن دارقطنی، ج 1، ص 136 چاپ دهلی و صواعق المحرقة، ص 233 ط مکتبة القاهرة.



ولی شگفت آور است که علماء و محدثان و مؤلفان و مصنفان اهل سنت و جماعت با این که خود اخباری را در این باره نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است: «دعا بدون صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله به اجابت نمی رسد» و یا این که فرموده است: «نماز بدون صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله پذیرفته نمی شود» و یا این که فرموده است: «بر من صلوات ناقص نفرستید» با این که حضرتش از صلوات ناقص نهی فرموده است و از ظاهر نهی که در روایت آمده، است استفاده می شود که صلوات تنها بر رسول خدا صلی الله علیه و اله بدون ذکر اهل بیت علیهم السلام مورد نهی قرار گرفته و نهی از هر چیز دلیل بر حرمت آن چیز است در عین حال: اصرار و پافشاری دارند که در هنگام صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله «آل پیغمبر» را استثنا کنند و بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله درود نفرستند!!! به این معنا که هرگاه تصمیم دارند بر پیامبر خدا صلی الله علیه و اله درود، بفرستند می گویند «صلی الله علیه و سلم» و آل پیغمبر را به طور کلی نادیده می گیرند!

و این واقعیتی است که به هیچ وجه قابل انکار نیست و هر گاه نسبت به آن چه اظهار داشتیم شک و تردید دارید به کتاب هایی که در تفسیر و حدیث و تاریخ و مناقب و سیره و رجال و غیر از این ها تألیف کرده اند مراجعه کنید تا صدق سخنان ما در آن چه گفتیم برایتان روشن شود.

و شگفت انگیزتر از همه آن چه یادآوری نمودیم این که روش آن ها این است که حتی در نقل اخبار مربوط به «صلوات» که در کتب صحاح و مسانید و سنن و امثال این ها آورده اند و روایاتی را که در مورد صلوات فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که آن حضرت فرموده است: «هرگاه تصمیم دارید بر من صلوات بفرستید بگوئید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» در عین حال: گاهی که نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم را ذکر می نمایند می گویند: «صلی الله علیه و سلم».

و بطور کلی در همه کتاب هایشان به هنگام ذکر نام مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله که به صورت اختصار بر آن حضرت درود می فرستند می نویسند «صلعم» (یعنی: صلی الله علیه و سلم) و آل پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در کنار نام آن حضرت ذکر نمی نمایند و از درود و صلوات بر آن پاکان و برگزیدگان خدا خودداری می ورزند و با این که خدای تعالی در

قرآن کریم فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) (1): «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله اطاعت کنید» با این همه، آشکارا در نوشته ها و گفتارهای خود با دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت می نمایند و به جان خودم سوگند! که این روش ناپسند چیزی جز تعصب کور جاهلیت و مخالفت با پیغمبر صلی الله علیه و آله- که هیچ گاه سخنی از روی هوا و هوس نگفته است - موضوع دیگری نمی تواند باشد.

### یک نکته مهم درباره «آل» و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

این جالازم است این نکته را یادآور شویم که طبق نصوص متواتره و آن چه از مجموع اخبار و احادیث گذشته به دست می آید این است که: اهل بیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با الفاظی چون: اهل بیت، آل عترت ذریه و ذو القربی، توصیف و معرفی شده اند و همگی این، الفاظ تنها از امتیازات خاص خاندان پاک و مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هیچ کس و حتی دیگر اقربا و بستگان نزدیک آن حضرت نیز در این امتیاز با آنان مشارکت ندارند.

ولی متأسفانه در دنباله حدیث «زید بن ارقم» که در «صحیح مسلم» آمده است، «اهل بیت» به آل عقیل و آل جعفر و آل عباس تفسیر شده و همان گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند ابن طلحه شافعی نیز در شناساندن آل پیغمبر صلی الله علیه و آله در توضیح کلمه «آل» به آن اشاره نموده است در صورتی که تفسیر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به نامبردگان بیمورد و سخنی، نامعقول و تأویلی نادرست و منحرف ساختن مفهوم واقعی «اهل بیت» از معنای حقیقی آن است، زیرا:

اولاً: کلمه «اهل البیت» که در آیه تطهیر به کار رفته است از اصطلاحات شرعی است که به وسیله قرآن کریم وضع گردیده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با قاطعیت تمام همه افراد این گروه را بطور واضح و روشن تعیین نموده و محلی برای اظهار نظر زید بن ارقم و دیگران باقی نگذاشته است.

ثانیاً: حدیث ثقلین قسمتی از حدیث مشهور و متواتر حدیث «غدیر خم» است که در رابطه با مسأله امامت و خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و اختصاص به

ص: 163

اعلان امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و از روایان متعدد نقل شده و «مسلم» قسمت آخر حدیث را نیاورده، است در صورتی که از جمله صدها روایان حدیث غدیر خم یکی هم همین زید بن ارقم است که می گوید:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از «حجة الوداع» باز می گشت در محلّ غدیر خم فرود آمد... و به ایراد خطبه پرداخت... سپس فرمود: خدای عزوجلّ مولای من است و من مولای همه مؤمنانم آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ): «هر کس که من مولای او بودم اکنون این علی مولا و سرپرست اوست». (1)

گذشته از این موضوع «غدیر خم» و «حدیث ثقلین» از وقایع مهم و فراموش نشدنی تاریخ اسلام است که در اکثر کتاب ها و منابع اصلی اهل سنت به طور مشروح و مفصل آمده است (2) و در صدها کتاب حدیث و تفسیر و تاریخ که به وسیله علما و دانشمندان طراز اول مکتب خلفا تدوین گردیده با سندهای متعدد نقل گردیده است و یکی از اساسی ترین فضایل اختصاصی امیر المؤمنین علیه السلام به شمار می رود که برای هیچ کس قابل انکار نیست.

و به همین دلیل است که «أبو حامد غزالی» که یکی از اعیان و بزرگان اهل سنت است به این حقیقت اعتراف نموده و بدون پرده پوشی آشکارا و در کمال صراحت در کتاب «سرّ العالمین» می گوید:

«حجاب از چهره حقیقت برداشته شده (و همه کس واقع و حقیقت را در کمال وضوح و روشنی دریافته است و هر گونه شک و تردید نسبت به خلافت مرتفع گردیده و به طور قطع و یقین علی علیه السلام به عنوان خلیفه و جانشین واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله شناخته شده است و عموم علما و دانشمندان اسلامی - از شیعه و سنی - بر این مطلب اتفاق دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه ای که در روز «غدیر خم» ایراد، نمود در ضمن خطابه اش فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ) و نیز آورده اند که «عمر» پس از پایان خطبه به علی علیه السلام گفت: (بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!!) و معنای این گفتار تسلیم در برابر سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و رضایت به خلافت و حکومت علی علیه السلام است ولی بعدها هوای نفس بر آن ها غالب و چیره، گشت و حبّ ریاست و علاقه به حمل

ص: 164

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 109 و 533 و مسند أحمد حنبل، ج 4، ص 372

2- برای اطلاع کامل از این موضوع به کتاب شریف «الغدیر» مراجعه فرمائید.

پرچم خلافت پیروز گردید و لشکرکشی و فتوحات و توسعه کشور کاسه هوا و هوس را به دستشان داد و بدینگونه به دوران قبل از اسلام برگشتند و عهد و پیمان را شکستند و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دست فراموشی سپردند و دین را به بهای کمی فروختند فبئس ما یشترون و چه معامله زشت و باطلی انجام دادند.» (1)

ثالثاً - پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در حدیث ثقلین اهل بیت علیهم السلام خود را همتا و همدیف قرآن قرار داده و به مسلمانان توصیه و سفارش نموده که اگر می خواهند گرفتار ضلالت و گمراهی، نگردند باید به کتاب خدا و عترت و اهل بیت علیهم السلام تمسک جویند و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل بر آنست که آن حضرت امامت و رهبری امت را در اهل بیت علیهم السلام خود منحصر نموده و ایشان را تنها وسیله هدایت و راهنمایی مردم معرفی فرموده است و تردیدی نیست که علی علیه السلام یکی از افراد اهل بیت علیهم السلام و افضل ایشان است که مسلمانان باید به او مراجعه کنند و معالم دین خود را از او بیاموزند و از وی پیروی نمایند و ابن حجر مکی در کتاب صواعق خود گوید:

«از میان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسی که از همه شایسته تر است تا مردم دست به دامان او بشوند و به او تمسک جویند امام و عالم ایشان علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - می باشد این هم به خاطر دانش سرشار و استنباط های دقیق اوست که در هر مسأله ای از خود به ظهور رسانیده است و برای همین «أبو بکر» می گفت: «علی عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است»، یعنی: علی علیه السلام از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن توصیه درباره اهل بیت، خویش به مردم دستور داده است که همواره دست به دامان علی، باشند و این اختصاص به خاطر مطالبی است که پیش از این بیان داشتیم و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم مطالبی را که ویژه علی علیه السلام بود بیان فرموده است.» (2)

، همچنین علامه مناوی در «فیض القدر» گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است: و عترتی اهل بیته: و عترت من اهل بیت من می باشند و، آنان همان کسانی هستند که خدای تعالی پلیدی و ناپاکی را از ایشان زدوده و آنان را پاک و پاکیزه گردانیده است.» (3)

ص: 165

- 
- 1- سرّ العالمین، ص 21 چاپ نجف و ص 39 - 40، ط دار الافاق العربیة، مصر، و تذکرة الخواص، ص 62 چاپ نجف
  - 2- صواعق المحرقة، ص 151 ط مکتبة القاهرة.
  - 3- فیض القدر، ج 3، ص 14.

و، نیز حافظ گنجی در «کفایة الطالب» گوید:

«و به صحّت پیوسته است که: علی، فاطمه و دو فرزندشان حسن و حسین علیهم السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند چنان که مسلم به سند خود از «عایشه» روایت کرده است.» (1)

رابعاً - پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است: «من در میان شما دو ذخیره گران بها را به یادگار می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم.... و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن گاه که بر سر حوض (کوثر) بر من وارد شوند» و این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل بر این است که پیوسته و تا روز قیامت زمین از وجود امام معصومی از دودمان اهل بیت علیهم السلام خالی نخواهد بود.

و ابن حجر مکی نیز در کتاب «صواعق» خود - گوید:

«در احادیثی که مانند: (إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي) - بر تمسک به اهل بیت تحریص و تأکید شده است اشاره به استمرار وجود افرادی با صلاحیت از اهل بیت است که تا روز قیامت زمین از وجود آن ها خالی نخواهد بود» (2)

و خامساً - علاوه بر همه آن چه گفتیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایات بسیار دیگری که شیعه و سنی از آن حضرت نقل کرده اند تعداد خلفا و جانشینان خود را دوازده تن اعلام نموده و فرموده است که همگی آنان از قریشند

و تردیدی نیست که طبق روایات وارده آخرین خلیفه و جانشین حضرتش «مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف» از قریش از تیره بنی هاشم از فرزندان علی و فاطمه و از دودمان اهل بیت علیهم السلام است که در پایان روزگار ظهور خواهد نمود و روایات وارده از طُرُق شیعه و اهل سنت درباره آن حضرت به قدری زیاد است که مسأله ظهور حضرتش برای هیچ کس قابل انکار نیست.

و به همین دلیل برخی از علمای سرشناس اهل سنت کتاب های مستقلی را درباره حضرت مهدی علیه السلام نوشته اند و گروهی هم فصلی را در کتاب های خود به روایات حضرت مهدی اختصاص داده اند و عدّه زیادی از آنان نیز به تناسب های مختلف روایات

ص: 166

1- کفایة الطالب، ص 54، باب اوّل.

2- صواعق المحرقة، ص 151 ط مکتبة القاهرة.

مربوط به آن حضرت را در کتابهای خود آورده اند. (1)

به هر حال از آن جا که برخی از دانشمندان اهل سنت برای فرار از حقیقت نظریات گوناگونی در معنای «آل» و «اهل بیت» ابراز داشته و حتی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را جزو اهل بیت علیهم السلام به حساب آورده اند ناگزیریم برای روشن شدن این حقیقت که مراد و مقصود از «آل» و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها، علی و فاطمه زهرا و دو فرزندشان امام حسن مجتبی و حضرت ابی عبدالله الحسین (صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین) و امامان معصوم از نسل مطهر علی و فاطمه علیهما السلام می، باشند این موضوع را از دیدگاه سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد ارزیابی قرار دهیم تا به خوبی معلوم شود کسانی که چنین پنداشته و می پندارند که لفظ «اهل بیت» همه خویشان نزدیک پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم را شامل می شود، به اشتباه راه خطا پیموده اند و یا این که در واقع برای منحرف ساختن دیگران چنین سخنان یاوه و باطلی را مطرح ساخته اند تا بدین وسیله مسلمانان را از فضائل خاص اهل بیت علیهم السلام دور نگهداشته و نظر آنان را از رهبری اهل بیت علیهم السلام به سوی دیگر بگردانند تا غاصبان حقشان به راحتی و آسودگی بتوانند حکومت و خلافت را در قبضه و اختیار خود داشته باشند.

اینک برای روشن شدن، مطلب دو دسته از روایاتی را که در مورد دوازده امام و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله در منابع حدیثی اهل سنت وارد شده و امامت و خلافت 12 تن از ائمه اهل بیت علیهم السلام و همچنین ظهور آخرین خلیفه حضرتش «مهدی موعود» (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در پایان روزگار به اثبات می رساند تحت عنوان: «پیشوایان دوازده گانه» مورد بررسی قرار می دهیم.

### **پیشوایان دوازده گانه در منابع حدیثی اهل سنت**

در کتاب ها و منابع حدیثی اهل سنت روایات زیادی درباره خلفای دوازده گانه و به ویژه درباره حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و اوصاف و خصوصیات آن بزرگوار رسیده است که هم اکنون نمونه هایی از این روایات را که در معتبرترین کتب روایتی اهل سنت و حتی

ص: 167

---

1- اسامی این کتاب ها را در کتاب «الامام المهدی» تألیف: علی محمد علی دخیل، ص 260-275 و کتاب «او خواهد آمد» ص 79-85 و موعودی که جهان در انتظار اوست»، ص 51-67 بخوانید.

در برخی از «صحاح ششگانه» آمده است در این جا نقل می کنیم:

1. محمد بن اسماعیل بخاری (1) نامی ترین محدث اهل سنت در کتاب «صحیح» خود از «جابر بن سمره» روایت می کند که گفت:

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: دوازده تن امیر (و خلیفه) خواهند گردید سپس پیامبر صلی الله علیه و آله جمله دیگری فرمود که من درست نشنیدم پدرم گفت: جمله ای که تو نشنیدی این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همگی آن دوازده تن از قریش می باشند» (2)

2. مسلم بن حجاج نیشابوری (3)، در کتاب «صحیح» خود، از «جابر بن سمره» روایت می کند که گفت:

«من با پدرم محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و از آن حضرت شنیدم که فرمود: پیوسته این دین به عزت خود باقی خواهد بود تا وقتی که دوازده تن بر امت خلیفه باشند. آن گاه جمله دیگری فرمود که من متوجه نشدم به پدرم گفتم جمله آخر گفتار پیامبر چه بود؟ پدرم گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه این دوازده خلیفه از خاندان قریش خواهد بود» (4)

3. همچنین مسلم در حدیث دیگری از «عبدالله» آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امر خلافت مادامی که در جهان حتی دو تن باقی مانده باشند در قریش خواهد بود» (5)

ص: 168

1- محمد بن اسماعیل بخاری نامی ترین محدث اهل سنت و معاصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده است که یک سال پس از ولادت حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» (سال 256 هجری) از دنیا رفته است. کتاب صحیح بخاری یکی از کتب «صحاح سته» و مشهورترین و معتبرترین کتاب روایتی آن ها به شمار می رود و دانشمندان اهل سنت بر صحت تمام روایات آن اتفاق نظر دارند و آن را پس از قرآن کریم بهترین و صحیح ترین کتاب ها می شمارند

2- صحیح بخاری، ج 9، ص 729 کتاب الأحكام، باب الاستخلاف چاپ بیروت

3- مسلم بن حجاج، کنیه اش أبو الحسین و معروف به قشیری و نیشابوری است. در سال وفاتش به اختلاف سخن رفته است. ابن خلکان گوید: وفات او در سال 261 - 262 واقع شده است کتاب صحیح مسلم یکی از کتب «صحاح ششگانه» اهل سنت است که از نظر صحت و درستی، دومین کتاب معتبر ایشان محسوب می شود و یکی از آن دو کتابی است که به گفته «چلبی» بعد از قرآن صحیح تر از آن وجود ندارد (کشف الظنون، ج 1، ص 241 آخر باب علم الحدیث).

4- صحیح مسلم، ج 2، ص 183، کتاب الاماره، ح 5، باب: الناس تبع لقریش.

5- همان، ج 2، ص 183، کتاب الاماره، ح 4

مفهوم حقیقی این روایات که در معتبرترین مصادر حدیثی اهل سنت آمده - و در کتاب ها و مدارک دیگر ایشان نیز به طور فراوان و با مضمون های مختلف نقل گردیده است - این است که:

اولاً- تعداد خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان اسلام دوازده نفرند و از دوازده تن نه تجاوز می کند و نه کم تر می شود و همگی آنان از قریش اند.

و ثانیاً- این خلفا و پیشوایان به طور پیوسته تا روز قیامت و تا زمانی که دین اسلام، پابرجاست در میان امت خواهند بود.

حال برای اثبات این مطلب به روایات دیگری که در همین زمینه در «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» و دیگر منابع و مدارک معتبر ایشان آمده است مراجعه می کنیم و آن ها را از دیدگاه دانشمندان بزرگ اهل سنت مورد بررسی قرار می دهیم تا صدق سخنان ما بر طالبان حق و حقیقت روشن شود.

1. مسلم در کتاب «صحیح» خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْتَمِلُ أَلْمَالَ حَثِيًّا لَا يَعُدُّهُ عَدَدًا) (1)

«در پایان روزگار امت من خلیفه ای می آید که مال را با مشت بخشش می کند و آن را نمی شمارد».

2. همچنین مسلم در حدیث دیگری از ابو سعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَلِيفَةٌ يُقَسِّمُ الْمَالَ وَلَا يَعُدُّهُ) (2)

«در آخر الزمان خلیفه ای می آید که مال را - به طور مساوی - تقسیم می کند و آن را نمی شمارد»

3. و نیز مسلم در یک حدیث دیگر از ابوسعید خدری روایت می کند که رسول

ص: 169

---

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 672 کتاب الفتن و اشراط الساعه ح 67 چاپ بیروت، دار الفکر

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 672 کتاب الفتن و اشراط الساعه ح 69 چاپ بیروت، دارالفکر



گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

(مِنْ خُلَفَائِكُمْ خَلِيفَةٌ يَحْتَوِ الْمَالَ حَتَّى لَا يَعُدَّهُ عَدَدًا) (1)

«از جمله خلفای شما خلیفه ای خواهد بود که مال را با مشت تقسیم می نماید و آن را نمی شمارد»

«نوی» شارح صحیح مسلم در شرح این حدیث می گوید:

این گونه تقسیم کردن در اثر کثرت فتوحات و به دست آمدن غنائم و فراوانی ثروت و سخاوت و طبع بلند آن خلیفه خواهد بود. (2)

مؤلف گوید: در «سنن» ترمذی و ابی داود نام این خلیفه در ضمن حدیثی آمده است که از او به عنوان «مهدی» سخن رفته است. (3)

«ترمذی» در کتاب سنن خود باب «ما جاء فی المهدی» از عبدالله - بن عمر - نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي) (4)

«دنیا به آخر نمی رسد و قیامت بر پا نمی شود تا این که مردی از اهل بیت من زمام امور عرب را به دست گیرد او همان من است»

و اضافه می کند که این حدیث از احادیث صحیح است.

و در «سنن أبو داود» در آخر این حدیث این جمله نیز آمده است که: (يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا) (5) او زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

4. ابن حجر هیتمی مکی در کتاب «الصّواعق المحرقة» از دو تن از دانشمندان بزرگ اهل سنت (احمد و ماوردی) روایت کرده است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره بشارت ظهور حضرت مهدی علیه السلام فرمود:

بشارت باد شما را به مهدی او مردی از قریش و از عترت من است که پس از اختلاف زیاد و عدم امنیت ظهور خواهد نمود زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همان گونه که

ص: 170

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 672 کتاب الفتن... ح 68

2- صحیح مسلم با شرح نوی، ج 18، ص 41

3- سنن ترمذی، ج 4، ص 506 ح 2232 باب ما جاء فی المهدی و سنن أبو داود، ج 4، ص 107 ح 2485 کتاب المهدی

4- سنن ترمذی، ج 4، ص 505 ح 2230.

5- سنن أبو داود، ج 4، ص 107، ح 4282 کتاب المهدی.

از ظلم و ستم پر شده باشد. ساکنان زمین و آسمان از او راضی و خشنود می گردند و اموال را به طور مساوی در بین مردم تقسیم می کند. [\(1\)](#)

5. أبو داود در کتاب «سنن» خود از أبو، الطفیل از علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَوْ لَمْ يَبَقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا) [\(2\)](#)

«اگر از عمر دنیا به جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند مردی از اهل بیت علیهم السلام مرا بر انگیزد که دنیا را پر از عدل نماید چنان که پر از ستم شده باشد».

6. در کتاب «عقد الدرر» از أبو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَمْلَأَ الْأَرْضُ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا، ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ عِترَتِي - او مِنْ أَهْلِ بَيْتِي - مَنْ يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا) [\(3\)](#)

«رستاخیز به پا نمی شود تا این که زمین پر از ظلم و دشمنی گردد، در آن هنگام مردی از عترت - یا از اهل بیت علیهم السلام - من قیام می کند و آن را پر از عدل و داد می نماید همان گونه که پر از ظلم و دشمنی شده است».

7. در همین رابطه مقدسی شافعی در کتاب «عقد الدرر» و سبط ابن جوزی در «تذكرة الخواص» از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ كَاسِمِي وَكُنْيَتُهُ كَنِيَّتِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا فَذَلِكَ هُوَ الْمَهْدِيُّ) [\(4\)](#)

«در آخر الزمان مردی از فرزندان من خروج می نماید نام او همانند نام من و کنیه او همانند کنیه من می باشد. او زمین را پر از عدل می نماید همان گونه که پر از ستم شده باشد و او همان «مهدی» است».

8. در کتاب «ینایع الموده» و «نور الأبصار» و بسیاری از منابع دیگر از علی بن

ص: 171

1- صواعق المحرقة، ص 166 باب، 11 فصل اول ذیل آیه، 12 ط مکتبة القاهرة.

2- سنن أبي داود، ج 4، ص 107، ح 4283 کتاب المهدی.

3- عقد الدرر، ص 16، باب 1.

4- عقد الدرر، ص 32 باب 2 و تذكرة الخواص، ص 363 چاپ نجف

أبي طالب عليه السلام روایت کرده اند که فرمود:

«محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتم: یا رسول الله آیا «مهدی» از ما آل محمد است یا از غیر ما است؟ فرمود: بلکه از ما - آل محمد - است خداوند به وسیله او دین را به اتمام می رساند همچنان که به وسیله ما آن را آغاز نمود و به وسیله ما مردمان از شرّ فتنه ها رهایی می یابند همچنان که به واسطه ما از آلودگی شرک نجات یافتند و خداوند به وسیله ما دل ها را بعد از عداوت و دشمنی به هم پیوند می دهد...» (1)

9. علامه، قندوزی در کتاب «ینابیع المودّه» از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«به راستی که «علی» وصی من است و از فرزندان اوست قائم منتظر حضرت مهدی علیه السلام که زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد قسم به پروردگاری که به حق مرا بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث نمود! کسانی که در زمان غیبت او بر امامت او ثابت قدم بمانند از کبریت احمر، کیمیا ترند...» (2)

10. أبو داود، در کتاب «سنن» خود از امّ سلمه روایت کرده که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

(الْمَهْدِيُّ مِنْ عَتْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ) (3)

مهدی از خاندان من و از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» ذیل خطبه 16 می نویسد:

«أكثر محدثان عقیده دارند که مهدی موعود علیه السلام از نسل فاطمه علیها السلام است. (4)

و در ذیل خطبه 92 می نویسد:

«امامیه عقیده دارند که او - یعنی حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» - امام دوازدهم آن هاست و فرزند کنیزی به نام «نرجس» است. ولی ما معتزله عقیده داریم که او از فرزندان فاطمه علیها السلام است که در آینده تاریخ (آخر الزمان) از کنیزی متولد خواهد شد و اکنون

ص: 172

1- ینابیع المودّه، ج 3، ص 166، باب 94 چاپ، بیروت و در چاپ، نجف، ص 589، نور الأبصار، ص 188 عقد الدرر، ص فی 142، باب، البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص 91 ح 7 و 8 باب 2، مجمع، الزوائد، ج 7، ص 317 و الحاوی للفتاوی، ج 2، ص 61 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

2- ینابیع المودّه، ج 3، ص 109 باب 78 و در چاپ دیگر ص 537

3- سنن أبو داود، ج 4، ص 87

4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 281، ذیل خطبه 16.

نگارنده گوید: بر خلاف گفتار ابن ابی الحدید احادیث منقوله در کتب اهل سنت عقیده شیعه را تأیید و تثبیت می نماید؛ زیرا در این احادیث آمده است که حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» دوازدهمین، امام نهمین فرزند امام حسین علیه السلام چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام و فرزند بلا فصل امام حسن عسکری علیه السلام است.

علاوه بر این در بسیاری از منابع تاریخی اهل سنت نیز آمده است که حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و در سال 255 هجری در نیمه، شعبان در شهر «سامرا» از مادری به نام «نرجس» به دنیا آمده است. (2)

بنابراین جای هیچ تردید نیست که حضرت مهدی علیه السلام متولد گردیده و هم اکنون موجود و زنده و از نظرها غایب است تا روزی که به اذن خدا ظاهر شود و جهان را از عدل و داد پر نماید.

11. در کتاب «ینابیع الموده» و مناقب ابن مغزلی شافعی از قول ابویوب أنصاری آمده است:

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیمار، شد فاطمه علیها السلام به دیدار او آمد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدان حال دید گریه، کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود:

«... دو سبط این امت که سرور جوانان اهل بهشت هستند حسن و حسین علیهما السلام از ما هستند و آن دو پسران تو می باشند و سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست که مهدی این امت از ماست و او از نسل تو می باشد.» (3)

در کتاب «ذخائر العقبی» در دنباله حدیث مزبور از قول ابویوب آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(يُولَدُ مِنْهُمَا (الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَام) مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ) (4)

ص: 173

- 
- 1- همان، ج 7، ص 59 ذیل خطبه 92.
  - 2- برای اطلاع بیش تر در این باره به کتاب های المهدی الموعود المنتظر، ج 1، ص 182 باب 16؛ الامام المهدی علیه السلام ص، 279 دانشمندان عامه و مهدی موعود و سایر کتاب های مربوطه مراجعه فرمائید.
  - 3- ینابیع الموده، ج 3، باب 73، ص 92 چاپ بیروت، و در چاپ، نجف، ص 523 و مناقب ابن مغزلی ص 102 ح 144، البیان حافظ گنجی باب 2 عقد الدرر، ص 25 باب 1 و ص 152، باب 7 و مجمع الزوائد، ج 9، ص 166
  - 4- ذخائر العقبی، ص 146

جهت این که حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان حسنین علیهما السلام به شمار آمده است این است که «فاطمه» مادر امام باقر علیه السلام - همسر امام زین العابدین علیه السلام - دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است از این رو امام محمد باقر علیه السلام و امامان بعدی حسنی و حسینی هستند و حضرت مهدی علیه السلام نیز نوه دختری امام حسن مجتبی علیه السلام و نوه پسری امام حسین علیه السلام است.

با توجه به این، توضیح حسنی بودن حضرت مهدی علیه السلام محرز و مسلم است و جای هیچ بحث و گفتگو ندارد و هیچ مشکلی را هم ایجاد نمی نماید

ولی جای بسی تعجب و شگفتی است که: با این که همه روایات صراحت دارند که حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام و از اولاد امام حسین علیها السلام و نهمین فرزند آن حضرت، است و بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز به هنگام بر شمردن نام اجداد و نسب شریف آن بزرگوار بدین معنا تصریح کرده اند، با این همه:

برخی از دانشمندان متعصب اهل سنت - مانند: ابن حجر مکی و همفکران وی که پیوسته راه مخالفت با شیعه را پیموده اند - اصرار دارند که حضرت مهدی علیه السلام را از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام معرفی نمایند! و دلیل علیل، ایشان روایت تحریف شده ابو داود است که در کتاب «سنن» خود در روایتی که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است به جای لفظ «حسین علیه السلام حسن علیه السلام» را آورده است! و همین یک حدیث در برابر صدها حدیث دیگر که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است منشأ بروز اختلاف میان عقیده شیعه و اهل سنت در رابطه با حسنی بودن و حسینی بودن گردیده و بهانه ای به دست مخالفان «تشیع» داده است تا بگویند: حضرت مهدی علیه السلام از اولاد امجاد امام حسن مجتبی علیه السلام است!

و این در حالی است که حدیث مزبور در کتاب «ینابیع الموده» که علامه قندوزی نیز آنرا از همان کتاب ابو داود نقل کرده است بدین گونه آمده است:

«علی علیه السلام به فرزند خود حسین علیه السلام نظری افکند و فرمود این فرزند من همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است سید و آقاست از صلب او فرزندی به وجود خواهد آمد که نام او نام پیغمبر شما خواهد بود در آفرینش شبیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است ولی در اخلاق

و رفتار نظیر پیغمبر خدا نخواهد بود او زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود»<sup>(1)</sup>.

12. در کتاب «عقد الدرر»، از حذیفه بن یمان روایت کرده است که گفت: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند و آن چه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد برای ما بیان، نمود بعد از آن فرمود:

«اگر از عمر دنیا بیش تر از یک روز باقی نماند خداوند آن روز را طولانی می کند تا مردی از فرزندان مرا بر انگیزاند که نام او نام من است.

سلمان «رضی الله عنه» برخاست و گفت: یا رسول الله! از کدام فرزند تو به دنیا خواهد آمد؟

فرمود: از این فرزندم و دست خود را به حسین علیه السلام زد»<sup>(2)</sup>.

محب الدین طبری در کتاب «ذخائر العقبی» پس از آن که حدیث مزبور را از «حذیفه» نقل می کند می گوید:

بنا بر این، حدیث تمام روایاتی که به طور مطلق درباره حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارد شده، بر همین روایت مقید حمل می گردد (یعنی: او از فرزندان امام حسین علیه السلام است)<sup>(3)</sup>.

13. در کتاب «ینابیع المودّه» از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم آن حضرت مرا روی زانوی خود نشانید و فرمود: ای حسین! خداوند از صلب تو نه امام را اختیار نموده که نهی آن ها قائم ایشان است و منزلت، همه در نزد خدا یکسان است»<sup>(4)</sup>.

14. در کتاب «فرائد السمطین» از دعبل بن علی خزاعی - شاعر اهل بیت - روایت شده است که: گفت

قصیده معروف خود را که اول آن «مَدَارَشِ آيَاتِ خَلْتِ مِنْ تَلَاوَةِ...» است برای مولایم امام رضا علیه السلام خواندم؛ هنگامی که به این دو بیت رسیدم:

خروج امام لا محالة واقع \*\*\* یقوم علی اسم الله و البرکات

یمیّز فیناکل حق و باطل \*\*\* و یجزی علی النعماء و النقمات

ص: 175

---

1- ینابیع المودّه، ج 3، ص 88 باب 72 و صحیح أبو داود، ج 4، ص 89 کتاب المهدی.

2- عقد الدرر، ص 46، باب 1 ذخائر العقبی، ص 136 فرائد السمطین، ج 2، ص 325، غایة المرام، ص 699 و در چاپ بیروت، ج 7، ص 101، ح 78

3- ذخائر العقبی، ص 137.

4- ینابیع المودّه، ج 3، ص 168 و در چاپ نجف، ص 590، باب 94.

آن حضرت گریه شدیدی کرد سپس رو به من کرده فرمود:

«ای دعبل! روح القدس این دو بیت را به زبان تو جاری کرده است آیا این امام را که خروج می کند می شناسی؟»

گفتم نه مولای من؛ همین قدر شنیده ام که امامی از شما اهل بیت علیهم السلام قیام خواهد کرد تا زمین را از ظلم و فساد پاک کند و از عدل و داد پر گرداند فرمود:

«ای دعبل! امام بعد از من پسر محمد و بعد از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن (عسکری) است و بعد از حسن پسرش حجت قائم است که در دوران غیبتش، چشم به راهش باشند و در زمان ظهورش اطاعتش نمایند اگر از عمر دنیا به جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را به حدی طولانی می سازد تا او ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر نماید چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد...» (1)

همچنین در کتاب «فرائد السمطين» در حدیثی آمده است که از امام رضا علیه السلام سؤال شد که کدام یک از شما اهل بیت «قائم» است؟ آن حضرت فرمود:

«قائم» چهارمین فرزند من است. او پسر بانوی کنیزان است و خداوند به دست او زمین را از هر گونه ظلم و ستم پاک و پاکیزه می گرداند...» (2)

15. در حدیثی از ابوسعید خدری روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(مِنَّا الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى بِنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ) (3)

«آن کسی که عیسی بن مریم علیه السلام در پشت سر در پشت سر او نماز می خواند از ماست»

علامه مناوی در «فیض القدير» در شرح این حدیث می نویسد: «حضرت عیسی علیه السلام به هنگام نماز صبح بر مناره سفید رنگی در شرق دمشق فرود می آید در حالی که مردم برای نماز صف کشیده باشند پس امام (حضرت مهدی علیه السلام) به احترام او عقب می رود تا عیسی جلو برود و امامت، کند ولی عیسی علیه السلام او را جلو می اندازد و خود به او اقتدا می کند».

سپس می گوید:

«نمازگزاردن حضرت عیسی علیه السلام در پشت سر حضرت مهدی علیه السلام شرافت و فضیلت بزرگی برای این امت است (که پیغمبر بزرگوار و اولوالعزمی مانند حضرت عیسی علیه السلام به

ص: 176

1- فرائد السمطين، ج 2، ص 337، ح 591

2- فرائد السمطين، ج 2، ص 337.

3- كنز العمال، ج 14، ص 266، ح 38073 و عقد الدرر، ص 25، باب 1.

16. در صحیح بخاری «باب نزول عیسی بن مریم» در حدیثی از ابوهریره نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ مِنْكُمْ مَرِيَمَ فِيكُمْ، وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ» (2)

«چگونه خواهید بود هنگامی که عیسی بن مریم در میان شما نازل شود و امام شما از خود شما باشد؟!»

ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» (شرح صحیح بخاری) در شرح این حدیث می گوید:

«أبو الحسن خسعی آبری در مناقب شافعی گفته است: اخبار به تواتر رسیده است که مهدی علیه السلام از این امت است، است و عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود می آید و پشت سر او نماز می خواند». (3)

علامه بدرالدین عینی، نیز در کتاب «عمدة القاری» در شرح صحیح بخاری پس از یک بحث مفصل و طولانی که در شرح حدیث مزبور آورده است، چنین می گوید:

«نماز خواندن حضرت عیسی در پشت سر مردی از این امت با توجه به این که وی در آخر الزمان و نزدیک قیامت ظهور خواهد نمود، دلیل است بر صحت عقیده کسانی که می گویند: هیچ گاه روی زمین از حجت و قائم به حق خالی نخواهد بود». (4)

فاضل نُوی نیز در کتاب «تهذیب الأسماء» در ذیل کلمه «عیسی» می گوید:

«آمدن حضرت عیسی علیه السلام - در آخر الزمان - برای این است که وی شریعت محمدی را تأیید و تثبیت نماید نه این که او فرستاده خدا به سوی این امت است. خداوند متعال می خواهد با نماز خواندن حضرت عیسی علیه السلام در پشت سر امام این امت به پاس احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امت وی را مفتخر و سربلند گرداند». (5)

17. در سنن ابن ماجه از ابی امامه باهلی روایت کرده است:

ص: 177

1- فیض القدیر، ج 6، ص 17.

2- صحیح بخاری، ج 4، ص 633، کتاب الأنبیاء، باب نزول عیسی بن مریم علیهما السلام، چاپ بیروت، دار القلم.

3- فتح الباری، ج 7، ص 169 کتاب احادیث الأنبیاء چاپ، بیروت، دار الفکر

4- عمدة القاری شرح صحیح بخاری، ج 16، ص 40.

5- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج 3، ص 54



رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد فتنه دجال و خرابی های آن سخن می گفت از آن حضرت پرسیدند: یا رسول الله! پس عرب ها در آن روز کجا هستند؟ فرمود:

«آن ها در آن روز بسیار اندک اند و بیشتر آن ها در بیت المقدس می باشند و امامشان «مهدی» آن مرد صالح است که ناگهان به هنگامی که امامشان آماده نماز صبح گردیده حضرت عیسی علیه السلام نازل می شود حضرت مهدی علیه السلام به احترام او عقب می رود. حضرت عیسی دست خود را بر شانه او می گذارد و می گوید: برو جلو و نماز را بخوان که این نماز برای تو تشکیل یافته است پس حضرت مهدی علیه السلام جلو می رود و امامت می کند».<sup>(1)</sup>

18. در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«حضرت عیسی علیه السلام نازل می شود امیر مسلمانان حضرت مهدی علیه السلام می فرماید: بفرما برای ما نماز بخوان

عیسی علیه السلام می فرماید: «برخی از شما بر برخی دیگر امیر هستید و این لطف و کرامت خداوند بر این ائمت است».<sup>(2)</sup>

19. در احادیث دیگری از طریق اهل سنت آمده است:

«حضرت مهدی و حضرت عیسی علیه السلام اجتماع می کنند چون وقت نماز فرا می رسد حضرت مهدی علیه السلام خطاب به حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

بفرمائید جلو - برای اقامه نماز -

حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: شما برای نماز شایسته تر هستید آن گاه حضرت عیسی اقتدا می کند و نماز را پشت سر او می خواند».<sup>(3)</sup>

20. و در یک حدیث دیگر آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«حضرت مهدی علیه السلام یک مرتبه متوجه می شود که حضرت عیسی علیه السلام نازل شده

ص: 178

---

1- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1361، ح 40477، کتاب الفتن، باب فتنة الدجال و خروج عیسی بن مریم علیهما السلام، و عقد الدرر، ص 231 باب 10

2- صحیح مسلم، ج 1، ص 86 کتاب الایمان، باب نزول عیسی بن مریم حاکماً بشریعة نبینا محمد صلی الله علیه و اله ح 247، البرهان، متقی، ص 158، باب 9 ح 2 و عقد الدرر، ص 229 باب 10.

3- عقد الدرر، ص 234، باب 10، تذکرة الخواص، ص 364 ط نجف و منتخب الأثر، فصل، باب 8 ص 479

گوئی قطرات آب از موهایش می چکد حضرت مهدی علیه السلام می فرماید:

بفرمائید و برای ما نماز بخوانید.

حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: نماز برای شما بر پا شده است.

آن گاه حضرت عیسی علیه السلام پشت سر فرزندم نماز می خواند». (1)

21. و در همین رابطه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید:

«خلفا و اوصیای من که حجّت های پروردگار بر مردمانند دوازده تن می باشند، اول آن ها علی - ابن ابی طالب - و آخر آن ها پسر م مهدی علیه السلام است که عیسی بن مریم علیه السلام نازل می شود و پشت سر او نماز می خواند در زمان او زمین با نور پروردگارش روشن می شود و سلطنت او شرق و غرب جهان را فرا می گیرد». (2)

به طور خلاصه روایات وارده از رسول گرامی اسلام و امامان معصوم علیهم السلام در مورد نزول حضرت عیسی علیه السلام و نماز خواندن آن حضرت در پشت سر حضرت ولی عصر علیه السلام بسیار فراوان است و ما به همان احادیث یاد شده که از منابع حدیثی اهل سنت نقل نمودیم اکتفا می کنیم و فقط این مطلب را یادآور می شویم که طبق روایات وارده هیچ تردیدی وجود ندارد که هیچ گاه روی زمین از وجود امامی معصوم از دودمان اهل بیت علیهم السلام خالی نخواهد بود زیرا:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بر پایی دین مبین اسلام را به مسلمانان نوید داده و همدوش آن، خلافت دوازده تن از خاندان قریش را اعلام فرموده و تصریح فرموده است که دین من تا قیام قیامت باقی می ماند و در حدیث ثقلین هم فرموده است: «من در میان شما دو اثر نفیس و ارزنده به یادگار می گذارم که یکی از آن دو کتاب خدا (قرآن) و دیگری عترت و اهل بیت من است و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا زمانی که در کنار حوض - کوثر - بر من وارد شوند».

پس فاصله بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا فرارسیدن روز، قیامت مدّت خلافت دوازده تن از خلفای آن حضرت است که، ناگزیر باید عمر یکی از این خلفا آن چنان دراز و طولانی باشد که عصر خلافت، او امکان همدوشی با این زمان طولانی را داشته باشد.

بر این اساس کلیّه روایاتی که از کتب اهل سنت نقل نمودیم، عقیده شیعه را در

ص: 179

1- البرهان، منتهی ص، 160، باب 9 ح 9 عقد الدرر، ص 229 - 230، باب 10.

2- ینابیع المودّه، ج 3، ص 108 باب 78 و در چاپ نجف، ص 536 ط 7.

مورد «دوازده امام» تأیید و تثبیت می نماید زیرا در این روایات آمده است: آن کسی که حضرت عیسی علیه السلام در پشت سر او نماز می خواند حضرت مهدی علیه السلام است و او مردی از، قریش، از عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از ذریه طیبه علی و زهرا علیها السلام از نسل امام حسن و امام حسین علیهما السلام و نهمین فرزند امام حسین علیه السلام و چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام و فرزند بلا فصل امام حسن عسکری علیه السلام و فرزند بانوی کنیزان است که خداوند به دست، او زمین را از هر گونه ظلم و ستم پاک و پاکیزه می گرداند.

بنابراین، نتیجه ای که از مجموع روایات گذشته به دست می آید این است که: در حال حاضر تنها امام معصومی که از دودمان «اهل بیت» باقی مانده و حیّ و حاضر و از دیده ها پنهان است حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام همان «مهدی موعود منتظر علیه السلام» است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ظهور او را در آخر الزمان خبر داده و بشارات ظهور او نیز در کتب صحاح اهل سنت آمده است.

### برابری «اهل بیت» با پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم

با توجه به آن چه گذشت این معنا به خوبی روشن می شود که بدون هیچ شک و تردید «آل محمد صلی الله علیه و اله» تنها اهل بیت پیامبرند و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله طبق نصوص متواتره اسلامی که در منابع مهم و معتبر شیعه و اهل سنت از تفسیر و حدیث و تاریخ و غیر از این ها آمده است، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و عترت طاهره آن جناب یعنی امامان معصوم از نسل مطهر علی و فاطمه علیها السلام می باشند که خدای تعالی آیه «تطهیر» و آیه «مباهله» و آیه «مودت» و برخی از آیات دیگر را در شأن ایشان نازل نموده (1) و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز در حدیث معروف و مشهور «ثقلین» که شیعه و سنی آن را روایت کرده اند آنان را همتا و همدیف قرآن قرار داده و در رابطه با پیروی و تمسک به آن برگزیدگان خدا فرموده است:

(أَنْتِ تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ... وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّ اللَّطِيفَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ

ص: 180

1- برای اطمینان خاطر به تفاسیر شیعه و سنی ذیل آیات یاد شده و کتاب های حدیثی اهل سنت در مناقب اهل بیت علیهم السلام و نیز بخش دوم همین کتاب که در معرفی امامان معصوم علیهم السلام آورده ایم و همچنین بخش یازدهم کتاب مراجعه فرمائید.

، بنابراین نه آیه تطهیر و نه آیه مباحله و نه آیه مودّت و نه صلوات بر محمّد و آل محمد صلی الله علیه و اله و نه حدیث «ثقلین» هیچ کدام از آن ها هیچ یک از اقربا و خویشاوندان نزدیک پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله جز اهل بیت عصمت و طهارت و ذریّه طیبه و عترت طاهره آن جناب را که در آیات یاد شده و «حدیث ثقلین» از ایشان سخن رفته است شامل نمی شود.

زیرا: آن چه از مجموع اخبار و احادیث و همچنین سخنان دانشمندان اهل سنت استفاده می شود این است که: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله کسانی هستند که در طهارت و پاکی و فضایل، نفسانی و امتیازات، معنوی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برابری داشته و هیچ یک از افراد امت را نمی توان با ایشان مقایسه کرد

به همین دلیل است که فخرالدین رازی در مورد صلوات بر آل پیغمبر صلی الله علیه و سلم می گوید: «دعا کردن برای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله منصب و افتخار بزرگی است و در اوج اهمیّت است و به همین مناسبت است که دستور صادر شده است تا در خاتمه تشهّد نماز بر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و سلم درود و صلوات بفرستند و بگویند: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ)».

«و این گونه تعظیم و احترام شایسته هیچ فردی از افراد، به غیر از آل پیغمبر صلی الله علیه و اله نمی باشد» (2)

و به همین دلیل است که نامبرده در رابطه با فضایل برجسته خاندان نبوی می گوید:

«اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله در پنج خصلت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله برابری دارند:

1. در «سلام» که گوید: «السّلام علیک ایها النبی» و خدای تعالی (در قرآن کریم) فرموده است: سلامّ علی آل یاسین» (3) (و منظور از «آل یاسین» آل محمّد صلی الله علیه و اله است). (4)

ص: 181

1- مسند أحمد حنبل، ج 3، ص 17 و 26 و 59 و کنز العمال، ج 1، ص 186 و فیض القدیر، ج 3، ص 14 و بسیاری از منابع معتبر دیگر که حدیث مزبور را با الفاظ مختلف و مشابهی از راویان متعدد نقل کرده اند، و همچنین به پاورقی صفحات پیشین مراجعه فرمائید.

2- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 27، ص 166 ذیل آیه مودّت.

3- سوره صافات آیه 130

4- تفسیر درّ المنثور سیوطی در تفسیر سوره صافات ذیل آیه 132، ج 7، ص 105 چاپ بیروت و صواعق المحرقة، ص 148 در فضائل اهل بیت علیهم السلام نبوی آیه سوم ط مکتبه القاہرہ.

2. در صلوات فرستادن بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ایشان که باید در تشهد نماز بر پیامبر و اهل بیتش درود و صلوات بفرستند.

3. در طهارت و پاکی که خدای تعالی درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است «طه»: یعنی ای، طاهر و درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: (و يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً) «خداوند اراده فرموده است تا شما را پاک و پاکیزه گرداند». (1)

4. در تحریم، صدقه که صدقه بر پیامبر و «اهل بیت» حرام است.

5. در، محبت که خدای تعالی در رابطه با متابعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

(فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) (2) «از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد»

و در رابطه با محبت و دوستی خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (3)

بگو: (ای پیامبر) من در برابر رسالتم هیچ پاداشی از شما درخواست نمی کنم جز این که نزدیکان (و اهل بیت) مرا دوست داشته باشید»

(4)

و به همین دلیل است که ابن حجر مکی در کتاب صواعق» خود می گوید:

«برکت دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام در نسل آن دو بزرگوار ظاهر شد و از نسل علی و فاطمه علیهما السلام عدّه ای آمدند که از این دنیا رفتند و عدّه ای هم خواهند آمد که اگر در میان آیندگان از نسل علی و فاطمه علیهما السلام، کسی غیر از حضرت مهدی علیه السلام، نباشد برای ظهور برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله کفایت می کند» (5)

پس وقتی که اهل بیت علیهم السلام در، سلام صلوات طهارت حرمت صدقه و محبت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برابری داشته باشند و «عترت و اهل بیت» علی و فاطمه و دو فرزند

ص: 182

1- سوره احزاب، آیه 33

2- سوره آل عمران، آیه 31

3- سوره شوری، آیه 23.

4- الصواعق المحرقة، ص 149 در فضائل اهل بیت علیهم السلام نبوی، ذیل آیه سوّم چاپ مکتبه القاهره، و فراند السمطين، ج 1، ص 35.

5- صواعق المحرقة، ص 163 باب، 11 فصل اول در آیات وارده درباره اهل بیت علیهم السلام ذیل آیه دوازدهم چاپ مکتبه القاهره، و ینابیع الموده، ج 3، ص 261 باب 73 ح 2 به نقل از کتاب جواهر العقدين، و در چاپ نجف، ص 519 با اندکی اختلاف در لفظ.

ایشان حسن و حسین علیهم السلام بوده و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که آخرین خلیفه و جانشین پیامبر و خلاصه و نتیجه این خاندان پاک و مطهر، باشد تردیدی نیست که «اهل بیت» و «آل محمد صلی الله علیه و سلم»، گروهی خاص از خویشاوندان نزدیک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند که در شرافت و فضیلت و بزرگواری هیچ کس به پایه مقام و منزلت والای ایشان نمی رسد و همتایی برای آنان - جز مقام نبوت - متصور نمی شود.

پس با این، وصف چگونه می توان گفت که «آل عقیل» و «آل عباس» و «آل جعفر» از اهل بیت علیهم السلام پیامبرند و آنان را جزو آل محمد صلی الله علیه و سلم به شمار آورد؟!!!!

آیا پس از آن همه آیه و روایت که درباره اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع حدیثی اهل سنت وارد شده و شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در موارد متعدّد به معرفی ایشان اقدام نموده و آنان را به طور واضح و روشن به مسلمانان شناسانیده است این تحکم و زورگوئی نیست که کسانی بیایند و بگویند: اهل بیت و آل محمد صلی الله علیه و آله فلان و فلان و فلان و همسران و همه خویشان نزدیک آن حضرت اند؟

مگر خود اهل سنت از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت نکرده اند که خطاب به «عوف بن مالک» فرمود:

«ای عوف! چگونه خواهی بود هنگامی که این امت به 73 فرقه تقسیم شوند؟ که تنها یک فرقه از آن ها (بر حق و) اهل بهشت و بقیّه - هفتاد و دو فرقه دیگر - بر باطل و اهل آتش باشند؟ (تا آن جا که فرمود):

«سپس فتنه ای ظاهر می شود که همه جا را تیره و تار می سازد پس از آن آتش فتنه ها یکی پس از دیگری زبانه می کشد تا این که مردی از اهل بیت علیهم السلام و خاندان من به نام «مهدی» ظهور کند. پس اگر زمان او را درک نمودی از وی پیروی کن تا از جمله هدایت یافتگان باشی» (1)

آری خواننده گرامی!

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه \*\*\* چون ندیدند، حقیقت ره افسانه زدند

به هر حال آن چه به طور خلاصه می توان گفت این است که آل محمد صلی الله علیه و آله تنها

ص: 183

کسانی هستند که خدای تعالی آیه «تطهیر» و آیه «مباهله» و آیه «مودّت» و آیاتی از سوره «هل اُتی» (1) را درباره ایشان نازل، نموده و محبت و دوستی ایشان را بر مسلمانان فرض و واجب نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آنان را پیشوایان امت معرفی فرموده و تمسک به آنان را به مسلمانان توصیه و سفارش نموده است و آنانند که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم برابری دارند و خدای تعالی محبت و دوستی ایشان را اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به مسلمانان دستور داده است تا به هنگام صلوات بر، حضرتش بر اهل بیت علیهم السلام آن حضرت که از خود او هستند درود و صلوات بفرستند.

### عترت و اهل بیت علیهم السلام فقط ویژگیان خاندان پیامبرند

از مجموع مطالبی که تا بدین جا در مقام و منزلت والای اهل بیت علیهم السلام و امامت امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان، نمودیم این معنا به خوبی ظاهر می شود که «عترت و اهل بیت» عمومیت ندارد و آن گونه که برخی از علمای اهل سنت گمان کرده اند به معنای مطلق، خویشاوندان یا عشیره و فامیل یا همسران و یا اهل و عیال پیامبر صلی الله علیه و آله، نیست بلکه مقصود از «عترت و اهل بیت» خویشاوندان نزدیک، پیامبر صلی الله علیه و آله و خواص خانواده از خاندان پاک و مطهر آن حضرت است که تنها علی و فاطمه و حسنین و امامان معصوم علیهم السلام از دودمان اهل بیت علیهم السلام را شامل می شود.

و شاهد بر این مطلب - علاوه بر روایات فراوانی که در ذیل آیه تطهیر و آیه، مباحله و آیه مودّت و آیات دیگری که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است - سخن لغت شناسان و اظهار نظر محدثان و برداشت عدّه زیادی از دانشمندان بزرگ اهل سنت از مفهوم «حدیث ثقلین» است که هم اینک برای اثبات این حقیقت به سخنان برخی از ایشان اشاره می کنیم:

1. همان گونه که اشاره کردیم «عترت» در لغت به معنای مطلق خویشاوندان نیست بلکه تنها شامل خویشاوندان نزدیک و خواص خانواده از نسل و فرزند می شود.

ص: 184

---

1- برای اطلاع بیش تر در مورد نزول آیات شده درباره فضایل «اهل بیت» به کتاب های تفسیر و به ویژه کتاب پر ارج غایة المرام و فضایل الخمسه و سایر کتاب های مربوطه مراجعه فرمائید.

جوهری در کتاب «صحاح» می گوید:

«عترت شخص نسل و اقوام نزدیک اوست.» (1)

2. ابن اثیر در کتاب «التّهایه» می گوید:

«عترت شخص، اخصّ خویشاوندان (و ویژگیان خاندان) او را گویند.» (2)

3. فیومی در «مصباح المنیر» گوید:

«عترت: عبارت از نسل انسان است و از هری گفته است ثعلب از ابن اعرابی روایت کرده که «عترت» عبارت است از: فرزند و ذریّه و فرزندان صلیبی انسان و «عرب» غیر، از، این معنای دیگری برای عترت نمی شناسد و گفته شده است که عترت قوم و قبیله نزدیک انسان است و نیز گفته اند که عترت خویشاوندان نزدیک انسان است و از این قبیل است سخن ابوبکر که (در روز سقیفه) گفته است: مائیم عترت رسول الله که از قوم و قبیله او هستیم و گفته شده است که عترت و قوم و قبیله به یک معناست.» (3)

4. ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» گوید:

«عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکان خاندان و فرزندان آن حضرت می باشند و سخن کسی که گفته است عترت پیامبر صلی الله علیه و آله قوم و قبیله آن حضرت اند اگر چه خویشاوندی دوری داشته باشند درست نیست و این سخن ابوبکر که در روز سقیفه یا بعد از آن گفته است که ما عترت رسول خدائیم که از قوم و قبیله او هستیم، بطور مجاز استعمال گردیده است زیرا آن ها بطور نسبی از عترت محسوب می شوند نه این که در حقیقت از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می روند...»

سپس ابن ابی الحدید در دنباله سخنان خود می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیانات، خود عترت خویش را مشخص ساخته است که آن ها چه در کسانی هستند آن جا که فرموده است: (إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ) و فرموده است: و عترتی اهل بیتم: عترت من اهل بیت من اند» و در جای دیگر هنگام نزول آیه «تطهیر» که عباتی را به روی ایشان افکنده و فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (4) و فرمود: (اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبِ الرِّجْسَ عَنْهُمْ): «خداوندا،

ص: 185

1- صحاح اللّغه، مادّه عتر.

2- نهایه ابن اثیر مادّه عتر.

3- مصباح المنیر، مادّه (عتر).

4- سورة أحزاب آیه 33



اینان اهل بیت من اند پس رجس و پلیدی را از ایشان برطرف فرمای.» (1)

5. علامه ابن منظور در کتاب «لسان العرب» می گوید:

(و عترة الرجل: أقرباؤه من ولد وغيره... و العامة تظن أنها ولد الرجل خاصة، و أن عترة رسول الله صلى الله عليه وسلم ولد فاطمة - رضی الله عنها - و قال الأزهری و فی حدیث زید بن ثابت قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني تارك فيكم الثقلين خلفي كتاب الله، و عترتي فإنهما لن يتفرقا حتى يردها علي الحوض، و قال: قال محمد بن اسحاق و هذا حدیث صحیح و رفعه نحوه زید بن أرقم و أبوسعید الخدری، و فی بعضها: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي، فجعل العترة أهل البيت...) (2)

«عترت شخص نزدیکان او از فرزندان و غیر فرزندان است... و بیش تر مردم عقیده دارند که «عترت» فقط فرزندان انسان را شامل می شود و می گویند: عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان فاطمه (رضی الله عنها) می باشند و ازهری: گوید در حدیث زید بن ثابت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من بعد از خودم در میان شما دو اثر گران بها را به یادگار می گذارم که یکی از آن ها کتاب خدا و دیگری عترت من، است و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که بر سر حوض - کوثر - بر من وارد شوند» و گوید: محمد بن اسحاق گفته است: این حدیث صحیح است و مانند این حدیث از زید بن أرقم و أبوسعید خدری نیز روایت شده است و در بعضی از این احادیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من در میان شما دو ذخیره نفیس و سنگین را به جای می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عترت را از «اهل بیت» قرار داده است.»

6. شیخ عبدالحق دهلوی می گوید:

(و العترة، رهط الرجل و اقرباؤه و عشيرته الأذنون و فسره صلى الله عليه و آله: بقوله: و أهلي للإشارة إلى أن مراده هنا من العترة أخص عشيرته و أقاربه...) (3)

«مقصود از «عترت» اقوام و خویشاوندان و طایفه و فامیل نزدیک انسان است و از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به لفظ «اهل» - یعنی اهل بیت - تفسیر نموده تا به این نکته

ص: 186

1- شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 375 شرح خطبه 86

2- لسان العرب، ج 4، ص 538 ماده عتر.

3- اشعة اللمعات، ج 4، ص 681

اشاره کند که مقصود حضرتش از «عترت» و یژگان خاندان از فامیل و نزدیکان آن حضرت است».

7. علامه مناوی در «فیض القدیر» گوید:

«و عترتی اهل بیته، تفصیل بعد اجمال، بدلاً او بیاناً، و هم أصحاب الکساء الذین اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً» (1).

جمله «و عترتی اهل بیته» تفصیل بعد از اجمال به عنوان بدل یا عطف بیان است و مقصود، از آن أصحاب کساء علیهم السلام است که خداوند رجس و پلیدی را از ایشان زدوده و آنان را پاک و پاکیزه نموده است.

8. سعدالدین تفتازانی بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید:

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که «اهل بیت» بر تمام مردم - از عالم و غیر عالم - برتری دارند سپس دلیل برتری آنان را این گونه بیان می کند:

«ألا ترى إنه عليه السلام قرنهم بكتاب الله تعالى في كون التمسك بهما منذاً عن الضلالة، ولا معنا للتمسك بالكتاب إلا الأخذ بما فيه من العلم والهداية، فكذا العتره».

«آیا نمی بینی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چگونه اهل بیت خود را به کتاب خدا مقرون ساخته (و آنان را همردیف قرآن قرار داده) است. در این که تمسک به هر دو - از کتاب و عترت - موجب نجات از ضلالت و گمراهی است؟ و پیداست که تمسک به کتاب معنا ندارد مگر این که انسان علم و هدایتی را که در آن است بگیرد و به آن عمل نماید. پس عترت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین است (بدین معنا که سخن آن ها را بشنود و به آن ها اقتدا کند و در تمامی حالات از آنان پیروی نماید) (2)

9. امام زرقانی مالکی به نقل از علامه سمهودی درباره حدیث ثقلین می گوید:

«این خبر به ما می فهماند که در هر دوره و زمانی تا قیام قیامت کسی که شایستگی تمسک به او وجود دارد در میان اهل بیت خواهد بود تا این که ترغیب مذکور در خبر «ثقلین» بر تمسک به او تحقق پیدا کند همان گونه که کتاب خدا چنین است. از همین جهت است که آنان وسیله امن و امان اهل زمین اند که وقتی از میان، بروند اهل زمین نیز از بین می روند» (3)

ص: 187

1- فیض القدیر، ج 3، ص 14

2- شرح، مقاصد، ج 1، ص 221 و 222

3- شرح مواهب، ج 7، ص 8 به نقل، الغدیر، ج 3، ص 80 و جواهر العقیدین، ص 244 چاپ بیروت منشورات محمد علی بیضون

10. ابن حجر مکی در کتاب «صواعق» خود، می گوید:

در تعداد زیادی از احادیث آمده است که با صراحت (بطور علنی و آشکار) درباره «اهل بیت» وصیت و سفارش شده است که از جمله آن ها حدیث (إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ...) است.

سپس ابن حجر این مطلب را این گونه توضیح می دهد:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن و عترتش را که همان اهل و نسل و خویشاوندان نزدیکش باشند به نام «ثقلین» نامیده است و این نامگذاری بدان جهت است که «ثقل» (با دو فتحه) هر چیز نفیس و گران بهائی است که از هر گونه دستبرد مصون و محفوظ باشد و شکی نیست که این دو (یعنی قرآن و اهل بیت) از هر گونه خطا و اشتباه مصون و محفوظند زیرا هر دوی آن ها معدن علوم لدنی و اسرار و حکم عالی و دارای احکام شرعیّه می باشند و به همین جهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اقتدا کردن و پیروی نمودن و تمسک جستن به آن ها و فراگیری علم و دانش از ایشان تشویق نموده و فرموده است: «سپاس خدای را که ما اهل بیت را سرچشمه حکمت و دانش خود قرار داده است».<sup>(1)</sup>

11. امام سندی از بزرگان محدثان اهل سنت در شرح حدیث مسلم می گوید:

«در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله از قرآن و اهل بیت علیهم السلام به «ثقلین» تعبیر می کند. «ثقل» (با دو فتحه) چیز نفیس و گران بهائی است که باید حفظ شود پر واضح است که اهل بیت افراد نفیس و ارزشمندی هستند که باید حفظ شوند؛ همان گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله بین آن دو جمع کرده است و ما می دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می گردد همین اوصاف در مورد اهل بیت علیهم السلام به دلیل مرجعیتشان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن این است که پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتداء، سخنش مردم را از رسیدن مرگش آگاه می کند و پس از آن می فرماید: «من در میان شما دو چیز گران بها را به یادگار می گذارم».

ص: 188

---

1- صواعق المحرقة ص، 151 تمام سخنان ابن حجر را در بخش یازدهم تحت عنوان «توضیح ابن حجر مکی درباره قرآن و عترت» آورده ایم برای اطلاع کامل از گفتار او در این باره به آن جا مراجعه فرمائید.

از این جا استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کتاب و عترت به عنوان خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است - سپس می گوید:

این آن معنائی است که از ظاهر حدیث استفاده می شود ولی با مراجعه به روایات دیگر به این واقعیت پی می بریم که آن روایات نیز همین معنا را تأیید می کنند؛ زیرا در همه آن ها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت گردیده است، خصوصاً در حدیثی که احمد حنبل نقل کرده عین عبارات مسلم آمده است که با اضافه ذیلی در، آن امر به تمسک به عترت گردیده است...» (1)

12. استاد توفیق أبو علم، نویسنده مصری می گوید:

«إنَّ النبيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَرْنَهُمْ بَكْتَابِ اللهِ الْعَزِيزِ (الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ) فَلَا يَفْتَرِقُ أَحَدُهُمَا عَنِ الْآخَرِ، وَ مِنَ الطَّبِيعِيِّ أَنَّ صَدُورَ آيَةِ مَخَالَفَةِ أَحْكَامِ الدِّينِ تَعَدُّ افْتِرَاقًا عَنِ الْكِتَابِ الْعَزِيزِ، وَقَدْ صَرَّحَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِعَدَمِ افْتِرَاقِهِمَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَدَلَّالَتُهُ عَلَى الْعِصْمَةِ ظَاهِرَةٌ جَلِيَّةٌ. وَقَدْ كَرَّرَ النَّبِيُّ اللهُ هَذَا الْحَدِيثَ فِي مَوَاقِفَ كَثِيرَةٍ، لِأَنَّهُ يَهْدَفُ إِلَى صَيَانَةِ الْأُمَّةِ وَ الْمَحَافِظَةِ عَلَى اسْتِقَامَتِهَا وَ عَدَمِ انْحِرَافِهَا فِي الْمَجَالَاتِ الْعَقَائِدِيَّةِ وَ غَيْرِهَا...»

«پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را به کتاب عزیز خداوند مقرون ساخته است. کتابی که هرگز باطل - نه از پیش رو و نه از پشت سر - به آن راه نخواهد یافت و هرگز هیچ یک از آن ها از یکدیگر جدا نخواهند شد و مسلم و طبعی است که هر گونه مخالفتی با احکام دین افتراق و جدائی از قرآن محسوب می شود و این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عدم جدائی قرآن و اهل بیت علیهم السلام از یکدیگر تصریح نموده و فرموده است: «تا زمانی که در کنار حوض - کوثر - بر من وارد شوند از یکدیگر جدائی ندارند». پس دلالت حدیث مزبور بر عصمت «اهل بیت» ظاهر و آشکار است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم که این حدیث را در جاهای مختلف به صورت مکرر بیان فرموده در پی این هدف بوده است که امت خود را از ضلالت و گمراهی نجات، بخشد و آنان را به استقامت و پایداری در تمسک به اهل بیت وادار نماید تا در مسائل دینی و اعتقادی و دیگر امور زندگی، گرفتار انحراف و کج روی نگردند». (2)

ص: 189

1- دراسات اللیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب، ص 231 - 237.

2- أهل البيت - فاطمة الزهراء، ص 75.

13. حافظ، گنجی شافعی بعد از نقل حدیث زید بن ارقم از صحیح مسلم می گوید:

«تفسیر زید بن ارقم در مورد اهل بیت علیهم السلام - به کسانی که صدقه بر آنان حرام است- پسندیده نیست بلکه صحیح آن است که مقصود از اهل بیت علیهم السلام علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است همان گونه که «مسلم» به سند خود از عایشه» روایت کرده که گفته است:

یک روز صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که عبائی منقوش و پشمینه که از موی سیاه بافته شده بود بر دوش داشت از خانه خارج شد که حسن بن علی، آمد پس او را در زیر عبای خود برد، سپس حسین بن علی فاطمه و علی آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله یکایک آنان را در زیر عبا جای داد و سپس این آیه را تلاوت نمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1)

و این روایت دلیل بر این است که «اهل بیت» همان کسانی هستند که خدای تعالی در آیه تطهیر آنان را به عنوان «اهل البیت» مورد خطاب قرار داده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آن ها را در داخل عبای خود جای داده است.

و همچنین «مسلم» به سند خود روایت کرده است که وقتی آیه «مباهله» نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و عرضه داشت: بار خدایا! اینان اهل بیت من اند». (2)

14. احادیث وارده درباره «دوازده خلیفه» به وضوح ثابت می کند که آن ها مصداق حقیقی عترت و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند زیرا در همه روایات آمده است که همگی آن ها از قریش، اند و در روایت «قندوزی» آمده است که همه آن ها از بنی هاشم اند و در صحیح مسلم در چند روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در پایان روزگار امت من خلیفه ای می آید که مال را بطور مساوی در بین مردم تقسیم می کند و آن را نمی شمارد» و تردیدی نیست که مقصود از او همان حضرت مهدی علیه السلام موعود همه مسلمانان و دوازدهمین امام معصوم شیعیان است که وعده ظهورش در آخر الزمان داده شده است.

علاوه بر این در ذیل برخی از احادیث «ثقلین» نیز آمده است:

ص: 190

1- سورة أحزاب، آیه 33

2- كفاية الطالب، ص 54، باب اول.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیا خاسته و خطبه ای ایراد نمود که بعد از آن چنین خطبه ای ایراد، نفرمود عمر بن خطاب با حالتی شبیه شخص غضبناک از جا بلند شد و گفت: ای رسول خدا! صلی الله علیه و آله آیا باید به تمام اهل بیت تو تمسک جوئیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا- وَ لَكِنْ أَوْصِيَانِي مِنْهُمْ أَوْلَاهُمْ أَحِي عَلِيٌّ وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَليُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي هُوَ أَوْلَاهُمْ ثُمَّ إِبْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ إِبْنِي الْحُسَيْنِ ثُمَّ تَسَعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ شُهَدَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجْبَهُ عَلَيَّ خَلْقَهُ وَ خَزَانُ عِلْمِهِ وَ مَعَادِنُ حِكْمَتِهِ مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ»

«نه، ولكن اوصیای من از آن ها هستند که نخستین فرد ایشان برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه من در میان امتم و سرپرست هر مؤمنی بعد از من (علی بن ابی طالب) است، او اول آنان است. سپس فرزندانم، حسن بعد از او فرزندانم حسین و بعد از او نه نفر دیگر از اولاد، حسین یکی پس از دیگری تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. آنان گواهان خدا در زمین و حجت های خدا بر مردمان و خزینه داران علم خدا و معدن های حکمت. خدایند هر کس از آنان اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و هر کس از آنان نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است.» (1)

با توجه به آن چه گذشت روشن می شود که عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها کسانی هستند که خدای تعالی آنان را برای رهبری امت برگزیده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در موارد متعدد و فرصت های مناسب به ویژه در حدیث ثقلین - آنان را به طور واضح و آشکار به اصحاب خود معرفی نموده و تمسک به ایشان را مایه نجات و فاصله گرفتن و دوری گزیدن از آنان را موجب هلاکت و خسران و زیان و ضرر اخروی اعلام نموده است که بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز در کتاب های خود به این مطلب تصریح کرده اند که نمونه هائی از گفتار برخی از ایشان را اندکی پیش از این از نظر خوانندگان گذرانیدیم.

، بنابراین آن چه در دنباله حدیث «زید بن ارقم» در صحیح مسلم آمده است (2)، از سه

ص: 191

1- فرائد السمطين، ج 1، ص 317 - 318.

2- چنان که سابقاً اشاره کردیم، در ذیل حدیث زید بن ارقم از صحیح مسلم آمده است که: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که بعد از او صدقه بر آنان حرام است و آنان آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس می باشند و این در حالی است که در هیچ یک از روایات دیگری که در همین رابطه از زید بن ارقم نقل شده به جز در صحیح مسلم وجود ندارد و برای جعلی بودن ذیل حدیث همین بس که تنها ناقل آن «مسلم بن حجّاج» است که نامبرده حدیث مزبور را به صورت تحریف یافته نقل کرده و خفّاشان در مانده از نور آفتاب نیز در میان آن همه احادیث مشهور و متواتر و مستفیض تنها به همین حدیث اُتبر و ناقص روی آورده و آن را دستاویزی برای مقاصد شوم خود قرار داده اند.

حال خارج نیست.

یا این که تفسیر «اهل بیت» به آل عقیل و آل جعفر، و آل عباس، اجتهادی از طرف خود او بوده است.

و یا این که وی را ناچار و مجبور ساخته اند تا چنین سخنی بر زبان جاری کند چنان که در همان صحیح مسلم آمده است که زید: گفت «من پیر شده ام و بعید العهدم بعضی از چیزهایی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام فراموش کرده ام آن چه را که برای شما می گویم قبول، کنید و آن چه را که نمی گویم مرا به گفتن آن مجبور ننمائید.» (1)

و یا این که دنباله، حدیث ساخته و پرداخته جاعلان و سازندگان حدیث است که بدین وسیله خواسته اند از مقام و موقعیت والای اهل بیت علیهم السلام بکاهند و نظر مسلمانان را به جاهای دیگری بگردانند و امتیاز ایشان را در رابطه با نزول آیات یاد شده از بین ببرند تا غاصبان حقشان به راحتی بتوانند حکومت اسلامی را در قبضه و اختیار خود داشته باشند

به هر حال بر اساس آیات و روایات وارده و دلالتی که از کتاب و سنت متذکر شدیم هیچ تردیدی وجود ندارد که مقصود از «اهل بیت» و «عترت» و آل محمد صلی الله علیه و اله جز پاکان و شایستگان و برگزیدگان که اهل آیه «تطهیر» و «مباهله» و آیه «صلوات» و ذوی القربی و عترت و ذریه طیبه رسول خدا صلی الله علیه و آله - که امامان معصوم از نسل مطهر علی و فاطمه علیهما السلام باشند - هیچ کس دیگر نخواهد بود.

### وجوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام

حال که معنای «عترت» و «اهل بیت» و «آل» روشن گردید و معلوم شد که معنای آل و اهل بیت علیهم السلام یکی است و معنای حقیقی کلمه «آل» و «اهل» برای اهل بیت علیهم السلام

ص: 192

---

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 451، ح 36، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ بیروت، دار الفکر

رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت است می گوئیم: که طبق روایات یاد شده و احادیث «ثقلین» و گواهی دانشمندان بزرگ اهل سنت تمسک به اهل بیت علیهم السلام همانند تمسک به کتاب خدا - قرآن - واجب است.

زیرا: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرط عدم گمراهی را تمسک به کتاب و عترت دانسته و تلازم این دو حجت الهی را در موارد متعدد در روز عرفه در مسجد خیف در خطبه غدیر و حتی در بستر بیماری در مدینه یادآوری نموده و عدّه زیادی از دانشمندان بزرگ برجسته از اهل سنت نیز آن را پذیرفته و در کتب خود نقل کرده اند. از جمله:

در صحیح ترمذی به سند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز عرفه در مراسم حجی که به جای آورد دیدم که بر شتری نشسته و خطبه می خواند پس شنیدم که می فرمود:

«ای مردم! من در میان شما دو چیز [گران بها] را به جای می گذارم که اگر بدان تمسک جوئید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیت». (1)

و ابن حجر مکی نیز پس از نقل حدیث مزبور از طرق مختلف و اعتراف به صحّت آن، می گوید:

«حدیث تمسک به اهل بیت علیهم السلام طُرُق فراوانی دارد که به بیست و یک نفر صحابی می رسد، در بعضی از آن ها آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم این حدیث را در روز عرفه در حجّة الوداع بیان فرموده است در بعضی اخبار دیگر است که در مدینه در بستر بیماری و در حالی که اطاق آن حضرت مملو از اصحاب بود این روایت را فرموده است و در بعضی از اخبار دیگر «غدیر خم» ذکر شده است و در برخی از اخبار دیگر است که به هنگام بازگشت از «طائف» برای ایراد خطبه به پا خاست و حدیث را بیان فرمود - سپس می گوید: - این اختلاف مکان - با صحّت حدیث - منافات ندارد، زیرا هیچ مانعی ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دلیل توجّه خاصی که در مورد کتاب عزیز (قرآن کریم) و عترت طاهره داشته است این مطلب را در موارد مختلفی به صورت مکرر برای اصحاب بیان فرموده باشد». (2)

ص: 193

1- صحیح ترمذی، ج 5، ص 662 ح، 3786، چاپ بیروت

2- صواعق المحرقة، ص 150، باب، 11 فصل اول، ذیل آیه چهارم (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ).



## همردیف بودن اهل بیت با قرآن

برای عظمت «اهل بیت» کافی است که در نظر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند کتاب خدا (قرآن) باشند که هیچ گونه باطلی به آن راه ندارد و همین همردیفی با قرآن کافی است که دلیل بر عصمت و طهارت و امامت و پیشوایی آن ها از جانب خدا و برتری آنان بر دیگران بوده و مسلمانان از آن ها پیروی کنند.

و جالب توجه این که: ابن حجر هیتمی مکی در کتاب «صواعق المحرقة» پس از آن که حدیث مشهور «ثقلین» را از کتاب ها و روایان مختلفی نقل می کند در ذیل آن می نویسد و در روایتی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به در دنباله حدیث «ثقلین» فرمود:

(فَلَا تَقَدَّمُوا مَوْهَمًا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ، فَإِنَّهُمْ أَعْلَمَ مِنْكُمْ)

بر کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام پیشی نگیرید که هلاک می شوید از آن ها عقب نمانید که به هلاکت می رسید و به آنان تعلیم ندهید که آنان از شما داناترند.

سپس در توضیح آن چنین می نویسد:

«این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن ها پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نمانید که هلاک می شوید و به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما عالم ترند»، دلیل است بر این که هر کس از این خانواده - از اهل بیت - به مراتب عالی رسید و به وظایف دینی خود عمل کرد بر دیگران مقدم است». (1)

## ثبوت مرجعیت دینی اهل بیت

### اشاره

بر اساس روایات بی شماری که در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت آمده است مسأله امامت و رهبری و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام ثابت و مسلم است زیرا: طبق روایات، وارده پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بارها و بارها این حقیقت را در موارد متعدّد در سخنان خود بازگو نموده که از آن جمله - علاوه بر حدیث ثقلین - دو حدیث معروف و مشهور «سفینه» و «أمان» است که هم اینک به نقل این دو حدیث «مستفیض» که بطور گسترده در منابع حدیثی اهل سنت آمده است می پردازیم و سخنان برخی از

ص: 194

1- صواعق المحرقة، ص 228 و 229 طبع مکتبه القاہرہ باب «وصیة النبی بهم».

دانشمندان بنام ایشان را که درباره این دو حدیث ابراز داشته اند متذکر می شویم تا حجت بر اهل عناد و لجاج تمام شود.

## اول: حدیث سفینه نوح

از جمله احادیث صحیح و معتبری که بدون هیچ گونه تردید بر امامت و پیشوایی و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد حدیث معروف به «سفینه» است.

حدیث سفینه را عده زیادی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در کتاب های خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که به دلیل اهمیت و نصوصیتی که دارد عین الفاظ و عبارات آن را از چند کتاب معتبر اهل سنت نقل می کنیم

1. حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» به سند خود از «حنس کنانی» روایت کرده که گفت: از «ابوذر غفاری» در حالی که در خانه کعبه را به دست گرفته بود، شنیدم خطاب به مردم می گفت: ای مردم! هر کس که مرا می شناسد، من همانم که او را می شناسید و هر کس که مرا نمی شناسد، بداند که، شناسد بداند که من. ابوذرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

(مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ). (1)

مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است که هر کس به آن پیوست و در آن جای گرفت (از هلاکت) نجات یافت و هر کس از آن فاصله گرفت و تخلف ورزید، در آب غرق گردید.

2. حافظ، ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیة الاولیاء» به سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ). (2)

3. خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» به سند خود از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ). (3)

ص: 195

1- مستدرک حاکم، ج 2، ص 343

2- حلیة الاولیاء، ج 4، ص 306

3- تاریخ بغداد ج 12، ص 19

«همانا مثل من و مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح، است کسی که در آن نشست از غرق شدن در آب نجات یافت و کسی که از آن کناره گیری کرد غرق گردید».

4. محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» از علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَعَلَّقَ بِهَا فَازَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زُجَّ فِي النَّارِ) (1)

مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است کسی که به آن پیوست، نجات یافت و کسی که به آن راه یافت به رستگاری، رسید و کسی که از آن تخلف ورزید به دوزخ افتاد

5. ابن اثیر جزری در کتاب «النهایه» در ماده «زخ» حدیث مزبور را این گونه نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زُجَّ بِهِ فِي النَّارِ) (2)

«مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است هر کس از آن تخلف کند به آتش افکنده خواهد شد».

6. نورالدین هیثمی در «مجمع الزوائد» از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

(إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَإِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ دَخَلَهُ غَفِرَ لَهُ). (3)

به راستی که مثل اهل بیت من در میان شما بسان کشتی نوح است هر کس که در آن، نشست نجات یافت و هر کس از آن تخلف، ورزید غرق گردید و به راستی که مثل اهل بیت من در میان شما همچون باب حطه در بنی اسرائیل است که هر کس به داخل آن باب راه یافت مورد آمرزش قرار گرفت

7. متقی هندی در کنز العمال و ابن حجر مکی در «صواعق المحرقة» و علامه مناوی در «فیض القدیر» به نقل دار قطنی در «الافراد» از ابن عباس آورده اند که

ص: 196

1- ذخائر العقبی، ص 20.

2- النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج 2، ص 296 ماده (زخخ).

3- مجمع الزوائد، ج 9، ص 167

(عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَابُ حِطَّةٍ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا). (1)

علی بن ابی طالب باب حطه، است کسی که از آن در وارد شود مؤمن است و کسی که از ورود به آن خودداری کند کافر است.

## علت تشبیه اهل بیت به کشتی نوح

### اشاره

علت این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم اهل بیت علیهم السلام را به «کشتی نوح» تشبیه نموده این است که: در مورد کشتی نوح هر کس به آن پیوست و در آن نشست از هلاکت و غرق شدن در آب - در روز طوفان نوح - نجات یافت و هر کس از ورود به آن خودداری نمود غرق گردید و به هلاکت دنیا و آخرت رسید.

همچنین است در مورد اهل بیت علیهم السلام که هر کس در امور دینی به آن ها اقتدا کند اصول و فروع دینش را از آن ها فرا بگیرد و از آنان متابعت و پیروی نماید از ضلالت گمراهی و عذاب سوزان جهنم نجات یافته و هر کس از آن ها دوری کند و از متابعت دستوراتشان امتناع ورزد و در کشتی هدایتشان پناه نگیرد در دریای متلاطم هواهای نفسانی و گمراهی های هلاکت بار غرق گردیده و به قعر جهنم سقوط خواهد کرد

و علت تشبیه اهل بیت علیهم السلام به «باب حطه» این است که: همان گونه که خداوند آن درب را یکی از مظاهر تواضع جلال خود و سر فرود آوردن در برابر حکمش قرار داده بود که موجب مغفرت و آمرزش (بنی اسرائیل) می گردید در این امت نیز اطاعت و پیروی کردن از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و متابعت از ائمه عترت علیهم السلام را مظهري از مظاهر عبد تواضع و تسلیم شدن در برابر حکم خود قرار داده و آن را سبب مغفرت و آمرزش ملت اسلام ساخته است.

در این رابطه «شیخ الاسلام حموینی» در کتاب «فرائد السمطين» از «واحدی» نقل می کند که گفته است: (2)

ص: 197

---

1- کنز العمّال، ج 11، ص 603 ح 32910، صواعق المحرقة، ص 125 ط مکتبة القاهرة، باب 9، فصل 2 و فیض القدير، ج 4، ص

2- پیش از این در بخش دوم کتاب تحت عنوان معرفی امامان معصوم علیه السلام، در پاورقی مربوط به حدیث یازدهم درباره «باب حطه» بنی اسرائیل» توضیح داده ایم برای اطلاع از این موضوع به آن جا و ذیل آیه 58 از سوره «بقره» به کتاب های تفسیر مراجعه فرمائید.

«با تأمل و دقت در این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله نظر کن و ببین که چگونه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خلق را با ضرب المثل و تشبیه کردن اهل بیت علیهم السلام به «کشتی نوح» به چنگ زدن به ولای ایشان دعوت نموده است.

در این مثال: پیامبر صلی الله علیه و آله خطرهای آخرت و ترس و هراس از آتش جهنم را به دریای موج و متلاطم تشبیه نموده که چنگال های خود را برای فرو بردن افراد در کام خود آماده نموده، است و اهل بیت خود را وسیله خلاصی از خطرها و نجات از گرفتار شدن در گرداب آن امواج متلاطم قرار داده است.

پس همان گونه که آدمی نمی تواند از امواج خروشان و پر تلاطم دریا بگذرد، همچنین کسی از آتش سوزان جهنم نیز در امان نخواهد بود و جز با اقتدا کردن و پیروی نمودن از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به بهشت نخواهد رفت مگر این که مودت و محبت ایشان را گردن نهد و از خیرخواهی ها و راهنمایی های دل سوزانه آن ها بهره گیرد و در ایمان و عقیده خود نسبت به دوستی و پیروی کردن از ایشان تأکید اصرار داشته باشد زیرا کسانی که از «کشتی نوح» تخلف ورزیدند و از ورود به آن خودداری نمودند به بدترین کیفیها رسیدند و سرانجام به عذاب و عقوبت آخرت و غل و زنجیر آتش جهنم گرفتار آمدند.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همان گونه که آنان را به کشتی نوح تشبیه فرموده است همچنین آنان را نسخه دوم کتاب خدا و همردیف قرآن و همتراز آیات الهی قرار داده است». (1)

ابن حجر هیتمی مکی نیز در کتاب «صواعق» خود پس از نقل روایات «سفینه نوح» می گوید:

«وجه تشبیه «اهل بیت» به «کشتی نوح» آنست که: هر کس که آن ها را دوست بدارد و تعظیم نماید به شکرانه نعمتی که خداوند این مقام را به آن ها ارزانی داشته و او از هدایت علمای آن ها برخوردار گردیده از ظلمت و تاریکی مخالفت ها (و اختلافات مذهبی) نجات می یابد و کسی که تخلف کند و از آن ها دوری گزیند در دریای کفران نعمت غرق خواهد شد و در پستی و بلندی طغیانگری به هلاکت خواهد رسید».

ص: 198

و در همان جا این مطلب را اضافه کرده است که:

«و وجه تشبیه اهل بیت به «باب حطّه» بدین لحاظ است که خدای تعالی آن باب را - چه باب اریحا باشد و چه باب بیت المقدس - با سر فرود آوردن و طلب استغفار (برای بنی اسرائیل) سبب مغفرت و آمرزش قرار داده بود و در این امت نیز مودت و دوستی اهل بیت علیهم السلام را سبب مغفرت و آمرزش قرار داده است».<sup>(1)</sup>

عَلَّامَه «مناوی» نیز در کتاب «فیض القدر» در مورد تشبیه اهل بیت به کشتی نوح، می گوید:

«وجه تشبیه اهل بیت علیهم السلام به کشتی نوح برای این است که نجات برای اهل کشتی از قوم نوح حاصل، گردید بدین، لحاظ پیامبر برگزیده خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز نجات امت خود را در پیروی و تمسک به اهل بیت خود قرار داده است»<sup>(2)</sup>  
نامبرده در شرح حدیث «علی بن ابی طالب باب حطّه» نیز می نویسد:

«یعنی: همان گونه که خدای تعالی ورود بنی اسرائیل را از «باب حطّه» با خضوع و، خشوع وسیله آمرزش آنان قرار داده بود مودت و دوستی علی علیه السلام و پذیرش هدایت او و پیمودن راه و روش او و به گردن نهادن ولایت و رهبری او را نیز وسیله آمرزش و دخول در بهشت و نجات از آتش قرار داده است و مراد از «خروج از او» در حدیث مزبور خروج بر اوست».<sup>(3)</sup>

نگارنده گوید: بنابراین به مقتضای حدیث مزبور و توضیحی که علامه مناوی داده، است کسی که بر ضدّ علی علیه السلام قیام کند - هرکس که باشد - به حال کفر از دنیا رفته است

ص: 199

---

1- صواعق المحرقة، ص 153 باب 11 فصل اول تفسیر آیه 7 ط مکتبة القاهرة و در طبع میمنیه مصر، ص 91. عَلَّامَه شرف الدین (علیه الرحمه و الرضوان) در کتاب ارجمند «المراجعات» در مورد اظهارات «ابن حجر» می فرماید: به نوشته اش مراجعه کن آن گاه به من بگو چرا او در هیچ چیز نه در فروع دین و عقایدش، نه در اصول فقه و قواعدش نه در چیزی از علوم کتاب و سنت و نه در اخلاق و آداب از ائمه عترت علیهم السلام پیروی ننموده است؟ و چرا از پیروی کردن از ایشان تخلف ورزیده و خودش را در دریای کفران نعمت غرق گردانیده و در پستی و بلندی طغیان خویشتن را به هلاکت انداخته است؟... (المراجعات ص 42، تحقیق و تعلیق حسین الراضی).

2- فیض القدر، ج 2، ص 519 که در این باره به تفصیل سخن گفته است برای اطلاع بیش تر به کتاب مزبور مراجعه فرمائید.

3- فیض القدر، ج 4، ص 356

از جمله احادیث مشهور و معتبری که بر عصمت و طهارت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد حدیث معروف به «آمان» است.

این حدیث شریف را عده ای از بزرگان اهل سنت از جماعتی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله: مانند امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام انس بن مالک ابو سعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری ابوموسی اشعری عبدالله بن عباس و سلمة بن اکوع در کتاب های خود نقل کرده اند که چون بیانگر عظمت و بزرگواری اهل بیت و مقام و منزلت والای عترت طیبه رسول گرامی اسلام و اثبات امامت آن برگزیدگان، خداست، نخست عین الفاظ آن را از چند کتاب معتبر و مصادر حدیثی ایشان نقل می کنیم و سپس درباره آن اندکی توضیح می دهیم.

### الفاظ حدیث از منابع اهل سنت

#### اشاره

1. حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» به سند صحیح از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْأَخْتِلَافِ فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ ابْلِيسَ)

(1)

«ستارگان وسیله امان اند برای اهل زمین از غرق شدن، و اهل بیت من وسیله امان اند برای امت من از اختلاف پس اگر قبیله ای از عرب با اهل بیتم مخالفت کنند، تفرقه در میان آن ها پدید خواهد آمد و از حزب ابلیس خواهند شد».

2. همچنین «حاکم» در روایت دیگری از «محمد بن منکدر» از پدرش روایت کرده که گفت:

در یکی از شب ها رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهتی نماز عشاء را به تأخیر انداخت تا این که مقداری از وقت گذشت و یا این که ساعتی از موقع نماز گذشته بود و مردم همچنان در

ص: 200

---

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 149 صواعق ابن حجر، ص 236 باب 11 فصل 1 ط مکتبه القاہرہ ینابیع المودہ، ص 357، باب 59 فصل 4 در فضایل اهل بیت علیهم السلام ذیل آیه، هفتم چاپ نجف اسعاف الراغبین در حاشیه نور الأبصار، ص 141 چاپ دار الفکر، سال

مسجد در انتظار آمدن آن حضرت بودند هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد خطاب به مردم: فرمود در انتظار چه چیزی به سر می برید؟ گفتند در انتظار برپایی نماز. هستیم فرمود شما همواره در حال، نمازید مادامی که انتظار برپایی آن را می کشید! سپس: فرمود متوجه باشید! این گونه نماز را هیچ یک از امت های پیش از شما به جای نیاورده اند سپس سر به طرف آسمان بالا برد و فرمود:

(التُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِنْ طَمَسَتْ التُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ مَا يُوعَدُونَ... وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ) (1)

«ستارگان وسیله ایمنی اهل آسمان اند اگر ستارگان نابود شوند، به اهل آسمان ها آن چه را که وعده داده شده اند خواهد رسید و اهل بیت من هم وسیله ایمنی امت هستند و هرگاه اهل بیت علیهم السلام من از میان بروند به امت آن چه را که به آن وعده داده شده اند خواهد رسید».

3. محب الدین طبری و حافظ جوینی حموی در حدیثی از علی علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(التُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتْ التُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ) (2)

«ستارگان وسیله ایمنی اهل آسمان، اند چون ستارگان از میان بروند ساکنان آسمان نیز نابود شوند و اهل بیت علیهم السلام من وسیله ایمنی برای اهل زمین، اند پس چون اهل بیت من از میان بروند اهل زمین نیز نابود خواهند شد».

آن چه از این احادیث استفاده می شود و هیچ گونه ابهامی در آن وجود ندارد این است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و در ادامه وظیفه تبلیغی، خود اهل بیت خویش را سبب بقاء دنیا و وسیله اتحاد و یکپارچگی امت و ایمنی از اختلاف معرفی فرموده است.

و گر چه دانشمندان اهل سنت به دلیل دور بودن از مکتب اهل بیت علیهم السلام در مورد شناخت اهل بیت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله و شرح و توضیح حدیث مزبور، نظریات مختلف و گوناگونی ابراز داشته اند، (3) ولی انصاف این است که محتوای حدیث بسیار روشن و

ص: 201

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 457

2- ذخائر العقبی، ص 17 و فرائد السمطین، ج 2، ص 253

3- ر.ک: فیض القدیر، ج 6 ص 297 در شرح حدیث «أمان».



حاوی نکات بسیار مهم و ارزنده ای در شناساندن اهل بیت علیهم السلام است که هر کس در صدد تحقیق و تتبع باشد و اندکی در آن تأمل نماید و آن را با حدیث «سفینه» و «ثقلین» در کنار هم قرار دهد حقیقت همچون آفتاب نیمروز برایش روشن می شود.

زیرا: هیچ انسان عاقلی نمی تواند باور کند که وجود مقدّس خاتم انبیاء در طول دوران بیست و سه ساله رسالت خود مردم را به کلمه توحید یعنی گفتن «لا اله الا الله» و التزام به آن و توحید کلمه یعنی وحدت و اتحاد در دین دعوت کند ولی محور وحدت را برای بعد از رحلت خودش برای مردم بیان ننموده باشد.

این مطلب به هیچ وجه امکان پذیر نیست زیرا خدائی که در قرآن کریم خطاب به افراد با ایمان فرموده است: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا): «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید». (1)

و فرموده است: (وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ) و نزاع (و کشمکش) نکنید که سست، شوید و قدرت شما از میان برود» (2)

و فرموده است: (وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ): «و هر کس به خدا تمسک قطعاً جوید به راه راست هدایت شده است». (3)

و فرموده است: (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا): آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما آورده بگیریید و از آن چه نهی کرده است خودداری نمایید» (4)

چگونه می توان گفت که پیامبرش در اداء تبلیغ رسالتش در مشخص ساختن کانون، وحدت اهمال و غفلت نموده است؟!

به هر حال با مراجعه و بررسی کوتاهی در روایات وارده درباره اهل بیت علیهم السلام به این نکته پی می بریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر حدیث «ثقلین» و حدیث «سفینه» و احادیث فراوان دیگری که در موارد مختلف در مورد شناساندن اهل بیت علیهم السلام بیان داشته است در حدیث «أمان» نیز محور وحدت و وسیله نجات امت را بدون هیچ گونه ابهام برای امت اسلامی بیان فرموده است

و اینک برای پی بردن به این حقیقت به نکات مثبتی که در حدیث «أمان» در

ص: 202

1- سوره آل عمران، آیه 103

2- سوره انفال آیه 46

3- سوره آل عمران آیه 101

4- سوره حشر، آیه 7.

شناساندن اهل بیت آمده است - بطور خلاصه - اشاره می‌نمائیم.

## الف: مقصود از اهل بیت علیهم السلام

نکته اول: این که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این، حدیث، مانند حدیث «ثقلین» و حدیث «سفینه» اهل بیت خود را وسیله نجات امت معرفی فرموده است و - همان گونه که از کلیه احادیث گذشته معلوم گردید - مقصود از «اهل بیت» جز امامان دوازده گانه معصوم از عترت و ذریه پاک و مطهر آن حضرت کس دیگری نیست.

## ب: محور اتحاد و وحدت

نکته دوم: این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث مزبور محور اتحاد و وحدت را اهل بیت خویش معرفی نموده است که نشان می‌دهد اگر امت اسلامی بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر محور اهل بیت علیهم السلام قرار گیرند و آنان را رهبر و راهنمای خود قرار دهند و از ایشان پیروی، نمایند قطعاً به هدایت خواهند رسید و از اختلافات دینی در آمان خواهند بود زیرا:

از آن جا که آن‌ها معصوم اند - و به دلیل مقام عصمت از هر گونه خطا و لغزشی مصون و محفوظند - هیچ گونه اختلافی در بین آنان وجود ندارد و از این رو امت را بر محور یک هدف و یک مقصد آنهم به سوی خدای تعالی و صراط مستقیم حق هدایت نموده و از ضلالت و گمراهی نجات خواهند داد.

و به همین دلیل است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را وسیله ایمنی از اختلاف معرفی فرموده است و تردیدی نیست که مقصود از اختلاف به قرینه «فصاروا حزب ابلیس»، اختلاف در دین است و به همین جهت اگر قبیله ای به مخالفت با آن‌ها برخاست و معالم دین خود را از کسانی غیر از آن‌ها فرا گرفت و تمسک به ایشان را رها کرد در بین آن‌ها اختلاف به وجود خواهد آمد و به سبب مخالفت با «اهل بیت» جزء حزب ابلیس قرار خواهند گرفت. زیرا:

طبق آیات و روایات وارده شکی نیست که «حق» با اهل بیت است و آن‌ها پیوسته با قرآن و قرآن با آن‌هاست و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا زمانی که بر سر حوض کوثر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شوند.

پس مخالفت با اهل بیت علیهم السلام مخالفت با حق و قرآن و مخالفت با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است که پس نتیجه آن جز اختلاف و تفرقه و خسران و زیان چیز دیگری نخواهد بود.

ج: ادامه امامت اهل بیت علیهم السلام تا پایان جهان

و نکته سوم: این که دوام دنیا و بقاء، آن بستگی به وجود شخصی از دودمان اهل بیت علیهم السلام خواهد داشت که پیوسته، تا قیام قیامت در میان امت باشد تا زمین از وجود حجّت خدا از دودمان اهل بیت خالی نماند.

و به همین دلیل است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «ستارگان وسیله ایمنی اهل، آسمان، اند و چون ستارگان از میان بروند ساکنان آسمان نابود می شوند و اهل بیت من نیز وسیله ایمنی اهل، زمین، اند و چون اهل بیت من، بروند، اهل زمین نیز نابود خواهند شد.»

در این زمینه علامه سمهودی از دانشمندان بزرگ اهل سنت پس از نقل حدیث «أمان» می گوید:

«يَحْتَمِلُ أَنْ الْمَرَادَ بِأَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ هُمْ أَمَانٌ لِلْأُمَّةِ عِلْمَاؤُهُمُ الَّذِينَ يُهْتَدَى بِهِمْ، كَمَا يَهْتَدَى بِنَجْمِ السَّمَاءِ وَهُمْ الَّذِينَ إِذَا خَلَّتِ الْأَرْضُ مِنْهُمْ جَاءَ أَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ الْآيَاتِ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ وَ ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ مَوْتِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي أَخْبَرَ بِهِ النَّبِيُّ عَلَ الْهَلَالِ، لِأَنَّ نَزُولَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَتْلِ الدَّجَالِ يَكُونُ فِي زَمَانِهِ، وَ يَصَلِّيْ خَلْفَ الْمَهْدِيِّ، كَمَا جَاءَتْ بِهِ الْأَحَادِيثُ...»

احتمال می رود که مراد از اهل بیت علیهم السلامی که وسیله ایمنی امت اند «علمای از اهل بیت علیهم السلام باشند آن کسانی که به واسطه آن ها امت به هدایت می رسند همان گونه که به وسیله ستارگان آسمان هدایت می یابند و آناند که اگر زمین از وجودشان خالی شود، اهل زمین را نشانه هایی که به آن ها وعده داده شده است خواهد رسید و نابود خواهند شد و این پیش آمد به هنگام درگذشت حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» خواهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر ظهور او را داده است زیرا: نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان برای کشتن «دجال» در زمان او به وقوع خواهد پیوست و او پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز خواهد گزارد چنان که در این باره اخبار فراوانی رسیده است.» (1)

ص: 204

، بنابراین همان گونه که «شیعه» معتقد است هیچ گاه زمین از وجود حجتی از دودمان اهل بیت علیهم السلام خالی نخواهد بود و مقصود از «اهل بیت» نیز همان دوازده خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله است که دوازدهمین فرد، ایشان دوازدهمین امام معصوم شیعه و آخرین وصی آن جناب حضرت حجة بن الحسن العسکری (صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین) یعنی مهدی موعود علیه السلام است.

پس حدیث «آمان» نیز مانند حدیث «ثقلین» و حدیث «سفینه»، از ادله متقن و محکمی است که امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام را بدون چون و چرا ثابت می کند و امامتشان بطور مستمر تا پایان جهان ادامه خواهد داشت و زمین هرگز از وجود حجت خدا از دودمان اهل بیت علیهم السلام خالی نخواهد بود (1).

## أحادیث دیگر درباره مرجعیت اهل بیت علیهم السلام

### اشاره

علاوه بر روایاتی که در بحث گذشته درباره ثبوت مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام متذکر شدیم روایات فراوان دیگری نیز در منابع حدیثی اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و خود امامان معصوم علیهم السلام نقل گردیده است که برای نمونه و این که جای هیچ گونه شک و تردید در مورد امامت آن امامان به حق از دودمان اهل بیت علیهم السلام برای کسی باقی نماند برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

### 1. علی علیه السلام «جبل الله» است

حافظ قندوزی در «ینابیع المودّه» به سند خود از «ابن عباس» روایت کرده که گفت:

«ما نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که یک مرد اعرابی وارد شد و عرض کرد یا رسول از شما شنیدم که می فرمودید و اعتصموا بحبل الله»، منظور از «جبل الله» که ما باید به آن چنگ زنیم و به آن تمسک جوئیم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در این هنگام دست خود را به دست علی علیه السلام زد و فرمود به این مرد تمسک جوئید که او ریسمان محکم خداوند است». (2)

ص: 205

1- برای اطلاع بیش تر در این زمینه، به بخش سیزدهم همین کتاب مراجعه فرمایید.

2- ینابیع المودّه، ص 139، باب 39 چاپ، نجف غایة المرام، ج 3، ص 33 چاپ بیروت و تفسیر فرات ص 90، ح 3-71

محدث فقیه ابن مغزلی شافعی با اسناد به زید بن ارقم نقل کرده است که گفت:

«من و جماعتی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف بودیم که آن حضرت فرمود: آیا مایلید شما را به کسی راهنمایی کنم که اگر در کارهایتان از او هدایت بخواهید و با او مشورت کنید هرگز گمراه نمی شوید و به هلاکت نمی رسید؟ گفتیم، آری فرمود راهنما و مرشد شما این شخص است و به علی علیه السلام اشاره نمود سپس فرمود رستگاری شما در این است که با او برادر باشید و در گفتار تصدیقش کنید و در رفتار از او پیروی نمایید و مردم را در پیروی از او اندرز دهید و در پیش آمدهای مشکل و ناهموار با او همکاری نمایید و وزیر و مشاور او باشید زیرا این مطلب را جبرئیل به من خبر داده است» (1).

### 3. علی ساقی حوض کوثر است

در مورد این که علی علیه السلام ساقی حوض کوثر و اختیاردار آن است و کفار و منافقان را از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می نماید روایات فراوانی رسیده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

1. خطیب خوارزمی و شیخ الاسلام حموینی و حسام الدین متقی از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای علی! من از پروردگار خود درباره تو پنج خصلت درخواست نمودم که به من ارزانی داشت».

اما اول: از پروردگارم خواستم هنگامی که سر از خاک بر می دارم و گرد و غبار از سر و رویم می زدایم؛ تو با من باشی و این خواسته ام را اجابت فرمود.

اما دوم: از او خواستم که در کنار کفّه میزان مرا به پا دارد و تو با من باشی این خواسته ام را برآورده ساخت.

اما سوم: از خدای تعالی خواستم که تو را پرچمدار من قرار دهد و آن پرچم «الله اکبر» است که رستگاران و نیک بختان و بهشتیان در زیر آنند این درخواست مرا هم

ص: 206

اما: چهارم از پروردگارم خواستم که تو ساقی امتم از حوض من باشی و خدای - عزوجل - این را هم پذیرفت

و اما: پنجم از پروردگارم خواستم که تو را پیشرو امتم در رفتن به بهشت قرار دهد که این را هم به من عطا فرمود پس خدای را سپاس که با عطایای خود بر من منت نهاد». (1)

2. خطیب خوارزمی در حدیثی از «ابوهریره» و «جابر» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله: فرمود علی بن ابی طالب در روز قیامت اختیاردار حوض من است، در کنار آن ظرف هایی به تعداد ستارگان آسمان گذاشته شده و بزرگی آن به اندازه فاصله میان «جاییه» تا «صنعاء یمن» است». (2)

3. طبرانی از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: ای، علی در روز قیامت یکی از عصاهای بهشتی در اختیار تو قرار می گیرد که به وسیله آن منافقان را از حوض کوثر - دور می گردانی (3)

4. نور الدین هیشمی در «مجمع» از عبدالله بن اجارة بن قیس روایت کرده است که: گفت از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: من با همین دو دست کوتاه خود کفار و منافقان را از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می کنم همان گونه که ساربانان شتر بیگانه را از حوض خودشان دور می سازند» (4)

5. هیشمی، در حدیثی از امام حسن مجتبی علیه السلام آورده است که به «معاویه بن حُدیج»

ص: 207

- 
- 1- مناقب خوارزمی، ص 293 ح 280 چاپ قم فراند السمطین، ج 1، ص 105 ح 75 و کنز العمال، ج 13، ص 152 ح 36476.
  - 2- مناقب خوارزمی، ص 310 ح 308 چاپ قم، «جاییه» یکی از آبادیهای دمشق و از توابع جیدور از ناحیه جولان و در شمال حوران واقع شده است و نزدیک آن، تلی به نام تلّ جاییه است (معجم البلدان، ج 2 ص 91 چاپ بیروت).
  - 3- مجمع الزوائد، ج 9، ص 135 ریاض النضره، ج 3، ص 159 ح 1523 چاپ بیروت، دار المعرفه، ذخائر العقبی، ص 91 جواهر العقدين، ص 343 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و صواعق المحرقه، ص
  - 4- مجمع الزوائد، ج 9، ص 135، ریاض النضره، ج 2، ص 211 و در چاپ بیروت، دار المعرفه، ص 159 ح 1523 و کنز العمال، ج 13، ص 157 ح 36484

فرمود ای، معاویه از کینه توزی با ما - خاندان پیغمبر - خودداری کن: زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هیچ کس کینه ما را به دل نمی گیرد و نسبت به ما حسادت نمی ورزد مگر این که در روز قیامت با تازیانه های آتشین از کنار حوض کوثر رانده می شود. (1)

همچنین هیشمی در روایت دیگری از «ابو کثیر» نقل کرده است که گفت:

«در یکی از روزها محضر امام حسن مجتبی علیه السلام شرفیاب بودم که مردی وارد شد و عرض کرد: نزد «معاویه» بودم که مردی به نام «معاویه بن حُدیج» - که او را نمی شناخت - از علی علیه السلام به بدی یاد می کرد و نسبت به وی سخنان بسیار ناپسندی بر زبان می آورد؛ امام مجتبی علیه السلام فرمود: اگر او را دیدی به این جا بیاورش گوید: طولی نکشید که آن مرد او را در کنار خانه «عمرو بن حرث» دید و به حضور امام مجتبی علیه السلام آورد امام از او پرسید: تو معاویه بن خدیج هستی؟ او ساکت ماند و پاسخی نداد امام سه مرتبه سؤال خود را تکرار کرد ولی پاسخی نشنید.

آن گاه فرمود: تو بودی که در برابر «معاویه» پسر «آکله الأکباد»، (2) از علی بدگوئی نمودی و به وی ناسزا گفتی؟ به خدا سوگند در روز قیامت هرگاه کنار حوض کوثر بر او وارد شوی - و نمی پندارم که به دیدار او برسی - علی را در حالی خواهی دید که آماده و مصمم آستین هارا بالا زده و کفّار و منافقان را از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می کند. این سخنی است که صادق مصدّق محمّد (مصطفی صلی الله علیه و سلم) فرموده است». (3)

و حاکم نیشابوری نیز در کتاب «مستدرک» به سند خود از «علی بن طلحه» روایت کرده که: گفت

«ما به حج رفتیم (پس از انجام مناسک حج) به اتفاق «معاویه بن حُدیج» (4) رهسپار .

ص: 208

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 172، صواعق المحرقة، ص 174، المعجم الكبير، ج 3، ص 81 ح 2726 و جواهر العقدين، ص 342 ط بیروت

2- اشاره به «هند» زن «ابوسفیان» و مادر «معاویه» است که در جنگ أحد، شکم حضرت حمزه علیه السلام را درید و جگر او را از درون مبارکش بیرون آورد و به دندان گزید.

3- مجمع الزوائد، ج 9، ص 130، جواهر العقدين، ص 342 و المعجم الكبير، ج 3، ص 81-82 ح 2727.

4- معاویه بن خدیج از منافقان و جنایتکاران کم نظیر تاریخ اسلام و قاتل محمد بن ابی بکر، و از دستیاران معاویه بن ابی سفیان و محبوب آن جرثومه فساد و تباهی است. ابن جریر طبری در تاریخ خود آورده است: هرگاه که می خواست بر معاویه وارد شود مسیر راه او را از گل و گیاه آزین بندی می نمودند و ابن ابی الحدید به نقل از ابراهیم ثقفی می گوید: معاویه بن حُدیج مرد پلید و نفرین شده ای بود که به علی بن ابی طالب علیه السلام دشنام می داد. ر.ک: تاریخ طبری، ج 5، ص 312 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 86-88 و ج

ص 16

مدینه شدیم در مدینه از کنار حسن بن علی علیه السلام گذشتیم به اطلاع امام حسن علیه السلام رساندند که این شخص، «معاویة بن حُدیج» است که پیوسته علی علیه السلام را لعن می کند! حضرت فرمود: بیاوریدش. چون او را آوردند امام حسن علیه السلام به او فرمود: این توئی که به علی علیه السلام ناسزا می گویی؟ گفت: نه، فرمود:

به خدا سوگند اگر در روز قیامت او را ملاقات کنی و گمان ندارم که به ملاقات او برسی - علی علیه السلام را در حالی مشاهده خواهی کرد که در کنار حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده و عصائی از «عوسج» (1) در دست دارد که به وسیله آن منافقان را از حوض - کوثر - دور می کند این حدیثی است که از صادق مصدق (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) شنیده ام و افترا زننده زیانکار است. (2)

#### 4. عبور از «صراط» بستگی به اجازه علی علیه السلام دارد

ابن حجر مکی و محبّ الدین طبری و ابن صبّان در حدیثی از قیس بن حازم روایت کرده اند که گفت: ابوبکر صدیق و علی علیه السلام در راه به یکدیگر رسیدند و ابوبکر به روی علی علیه السلام تبسم نمود علی علیه السلام پرسید چرا تبسم کردی؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: احدی از صراط نمی گذرد مگر آن که علی برایش جواز عبور نوشته باشد. (3)

در همین رابطه خطیب خوارزمی در کتاب مناقب خود از مجاهد از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت فرا رسد خدای عزوجل جبرئیل و محمد را بر صراط می ایستاند و هیچ کس از آن نمی گذرد مگر آن که سندی از

ص: 209

---

1- عوسج، از درختان خاردار و پر خار است. گویند: عصای حضرت موسی علیه السلام از آن درخت بوده است. به لغت نامه دهخدا و دیگر کتاب های لغت مراجعه فرمائید.

2- مستدرک حاکم، ج 3 ص 138

3- صواعق المحرقة، ص 126، ریاض النضره، ج 2، ص 177 و در چاپ بیروت، دار المعرفه، ج 3 ص 118 و اسعاف الراغبین در حاشیه نور الأبصار.



علی علیه السلام در دست داشته باشد. (1)

ابن مغزلی شافعی نیز از مجاهد از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی در روز قیامت بر حوض - کوثر - اشراف دارد و هیچ کس به بهشت وارد نمی شود مگر آن که جواز دخول از علی در دست داشته باشد. (2)

و از عبدالله بن انس نقل شده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که قیامت پدید آید و پل صراط بر روی جهنم نصب گردد کسی نمی تواند بر آن بگذرد مگر آن کس که گذرنامه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام به همراه داشته باشد. (3)

### 5. شرط پذیرش «توبه» ولایت اهل بیت علیهم السلام است

- ابن حجر مکی در کتاب «صواعق المحرقة» در تفسیر این آیه شریفه که خدای تعالی فرموده است:

(وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى): «من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت شوند می آمرزم» (4)، می گوید: ثابت بنانی گفته است: منظور از «اهتدی» این است که به ولایت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت یافته باشد سپس ابن حجر می گوید: همین معنا از حضرت ابی جعفر (امام محمد باقر علیه السلام) نیز روایت شده است. (5)

ابن حجر در این گفتار خود اشاره به سخن امام باقر علیه السلام دارد که به حارث بن یحیی فرموده است: «ای حارث! مگر نمی بینی که چگونه خداوند شرط پذیرش توبه را هدایت شدن به ولایت ما اهل بیت قرار داده است که بدون، آن هیچ یک از توبه و ایمان و عمل صالح به کسی سود نخواهد بخشید مگر آن که ولایت و رهبری ما را پذیرفته

ص: 210

1- مناقب خوارزمی فصل، 19، ص 320، ح 324 چاپ قم.

2- مناقب ابن مغزلی، ص 119 ح 156.

3- مناقب ابن مغزلی، ص 242 ح 289، ینابیع الموده، ص 133 باب 37 چاپ نجف، لسان المیزان، ج 1، ص 51 و 75 و تاریخ اصفهان، ص 342

4- سوره طه، آیه 82

5- صواعق المحرقة، ص 153 شواهد التنزیل، ج 1، ص 375 - 377.

باشد؟» (1).

و نیز اشاره دارد به روایت دیگری که حافظ قندوزی و دیگران از آن حضرت نقل کرده اند که فرمود: «به خدا سوگند! اگر شخصی توبه کند ایمان آورد و عمل شایسته انجام دهد ولی ولایت و رهبری و مودت و دوستی و حقانیت و فضیلت ما را نپذیرفته، باشد هیچ کدام از آن ها سودی به حال او نخواهد داشت» (2).

و نکته شایان توجه این که: مرحوم طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» در همین رابطه در ذیل آیه مزبور از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: «منظور از جمله «ثم اهتدی» هدایت به ولایت ما اهل بیت است و به خدا سوگند! اگر کسی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند و سپس از دنیا برود در حالی که ولایت (و امامت) ما را نپذیرفته باشد خداوند او را در آتش جهنم خواهد افکند» (3).

## 6. مقصود از تمسک به «حبل الله» تمسک به آل محمد صلی الله علیه و سلم است

«عیاشی» در تفسیر خود با اسناد به «جابر» از حضرت ابی جعفر، امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«آل محمد صلی الله علیه و اله هم حبلُ الله الَّذی أَمَرْنَا بِالْإِعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا): آل محمد صلی الله علیه و اله همان ریسمان خداوند هستند که به ما دستور داده است تا بدان چنگ زنیم (و به آنان تمسک، جوئیم) و در این باره فرموده است: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا...)» (4)

و در همین رابطه ابن حجر مکی نیز در کتاب «صواعق المحرقة» در ذیل آیه پنجم: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) که درباره آیات نازل در فضایل اهل بیت علیهم السلام آورده است می گوید: ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر این آیه از (امام) جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا...)»

ص: 211

1- ینابیع المودّه، ص 129 باب 36 چاپ، نجف غایة المرام، ج 3، ص 318 و تفسیر قمی، ج 2، ص 61 با اختلاف در لفظ

2- ینابیع المودّه، ص 129 باب 36 امالی شیخ طوسی، ص 259 ح 6/468

3- تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص 45 ط بیروت.

4- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 194 و بحار الانوار، ج 24، ص 85 ح 9

اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفْرُقُوا) مائیم «حبل الله» و آن ریسمانی که خداوند درباره آن فرموده است: «همگی به ریسمان خدایی چنگ زنید و پراکنده نشوید». (1)

## 7. منظور از «نور خدا» در قرآن امامان اهل بیت اند

محدث، فقیه ابن مغازلی شافعی از محمد بن سهل، بغدادی از طریق موسی بن قاسم از علی بن جعفر (2) نقل کرده است که گفت:

از قول خدای تعالی که فرموده است: (كَمْشَدَ كَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ) (3) از حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) سؤال کردم که مقصود از «مشکاة» در این آیه چیست؟ فرمود مشکاة، فاطمه و مصباح حسن و حسین می باشند.

(و الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ)، شیشه ای که در روشنایی مانند ستاره درخشان است، فرمود: فاطمه، آن ستاره درخشان در بین زنان اهل عالم است (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ): که از شجره مبارکه زیتون روشنی می گیرند، آن شجره ابراهیم علیه السلام است (لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ): که نه شرقی است و نه غربی، مقصود این است که نه یهودی است و نه نصرانی (4)، (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) نزدیک است که روغنش روشنی بخشد، یعنی: نزدیک است علم و دانش از آن بجوشد (وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوِّرَ عَلَى نُورٍ) هر چند آتشی به آن نرسیده باشد، روشنی بر روشنی است، فرمود: یعنی امامی بعد از امامی می آید (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ) خداوند هر که را که بخواهد به نور خود هدایت می کند فرمود: یعنی خداوند هر کس را که بخواهد به ولایت و امامت ما راهنمایی می نماید. (5)

ص: 212

1- صواعق المحرقة، ص 151 شواهد التنزیل، ج 1، ص 131، نور الأبصار، ص 124، اسعاف الراغبین در حاشیه نور الأبصار، ص 118، ینابیع المودّه، ص 139 و 328 و بسیاری از مصادر دیگر.

2- مقصود از علی بن جعفر فرزند امام صادق علیه السلام است که حدیث مزبور را از برادر خود موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است.

3- سوره نور آیه 35

4- این جمله اشاره به آیه شریفه 67 از سوره آل عمران است که خدای تعالی درباره حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده است: (مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا...)

5- مناقب ابن مغازلی، ص 316 ح 361 ط طهران و ص 195 ط، بیروت، رشفة الصادی، ص 29 ط مصر و 64 ط بیروت، جواهر العقدين، ص 244، باب 4 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّه، و بحار الأنوار، ج 23، ص 316

و مانند این روایت از امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر آیه مزبور نقل گردیده است. (1)

## 8. مراد از «أهل الذکر» در قرآن، ائمه علیهم السلام هستند

ابن جریر طبری در تفسیر «جامع البیان» ذیل آیه (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید» (2) به سند خود از «جابر جُعیفی» روایت کرده است هنگامی که این آیه شریفه نازل گردید علی علیه السلام فرمود: ما (خاندان پیغمبر) «أهل ذکر» هستیم. (3)

همچنین «طبری» در روایت دیگری از حضرت ابی جعفر (امام محمد باقر علیه السلام) روایت کرده است که آن حضرت در رابطه با آیه مزبور فرمود: ما (خاندان پیغمبر) أهل ذکر هستیم. (4)

و در سخنان هشتمین پیشوای معصوم شیعه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که - در مجلس مناظره مأمون (خلیفه عباسی) که عده ای از علمای عراق و خراسان حضور داشتند - خطاب به حاضران فرمود:

«ما أهل ذکر هستیم که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است: (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ): «اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید»، (5) پس از ما سؤال کنید اگر نمی دانید که ما اهل، ذکریم علمای مجلس گفتند: مقصود خداوند از «أهل ذکر» یهود و نصارا هستند! امام رضا علیه السلام فرمود: سبحان الله! آیا چنین احتمالی جایز است؟ در این صورت آنان ما را به دین خود دعوت خواهند نمود و خواهند گفت: دین آن ها از دین اسلام بهتر است.

مأمون گفت: آیا شما در این باره توضیحی دارید که بر خلاف آن چه علما می گویند دلالت داشته باشد؟ فرمود: آری، «ذکر» رسول الله است و ما اهل (و خاندان) او، هستیم و این مطلب در کتاب خدا واضح و آشکار، است آن جا که در سوره «طلاق» می فرماید: (فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا

ص: 213

1- اصول کافی، ج 1، ص 195، ح 5 کتاب الحجّه

2- سوره انبیاء آیه 21 و سوره نحل آیه 43.

3- تفسیر طبری، ج 17 ص 5 و ینایع الموده، ج 2، ص 118 چاپ، بیروت و ص 140، باب 39 ط نجف.

4- تفسیر طبری، ج 14 ص 75 چاپ بیروت، دار الجیل

5- سوره نحل، آیه 43

يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ): پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده اید (زیرا) خداوند چیزی را که مایه تذکر است بر شما نازل نموده رسولی را به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند» (1) پس «ذکر» رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما هم اهل (و خاندان) او هستیم» (2)

آن چه تا بدینجا آوردیم همه روایاتی هستند که به طور واضح و روشن مسأله مرجعیت اهل بیت علیهم السلام را بدون هیچ گونه ابهام به اثبات می رسانند و جایی را برای بحث و گفتگو درباره امامت و پیشوایی ایشان برای احدی باقی نمی گذارند

آری خواننده گرامی! روایات وارده در شأن «اهل بیت» نمایانگر عصمت و فضیلت و رهبریّت و ممتاز بودن آن برگزیدگان خداست که بدون هیچ گونه شک و تردید بر موقعیت خاص آنان در پیشگاه خدا دلالت دارد و مرجعیت دینی آنان را به اثبات می رساند و مسلمانان را از مقام و منزلت والای ایشان که جز شایسته حجت های الهی نیست آگاه می سازد و به رهروان راه حق و حقیقت هشدار می دهد که تنها راه نجات و، رستگاری تمسک به اهل بیت علیهم السلام و پیروی از رفتار و گفتار و راه و روش ایشان است که در حقیقت متابعت از حق و اطاعت از فرمان خدای تعالی است که هر کس راه و روش آنان را در پیش گیرد و در امور دینی خود به آن ها مراجعه، کند راه خدا را در پیش گرفته و از فرمان خدا اطاعت، نموده و هر کس با آنان مخالفت ورزد و از آن ها فاصله بگیرد، در دام هلاکت گرفتار آمده و سرانجامش آتش سوزان جهنّم خواهد بود.

، اینک از آن دسته از علماء و نویسندگان اهل سنت که نسنجیده و بدون فکر و تأمل - از روی جهل و تعصب - می گویند: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله همسران آن حضرت، یا همه بنی هاشم و یا آل عقیل و آل جعفر و آل عباس می باشند می پرسیم:

اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم اهل بیت علیهم السلام را همتا و همردیف «قرآن» قرار داده و مصاحبت ابدی آنان را تا روز قیامت به مسلمانان اعلام، نموده و تمسک به ایشان را به امت توصیه و سفارش فرموده و پیروی از آنان را موجب نجات و رستگاری امت دانسته و حضرت مهدی علیه السلام را دوازدهمین خلیفه و جانشین خود از عترت و اهل بیت علیهم السلام معرفی فرموده است چگونه می توان گفت که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله زنان آن حضرت اند؟ و چگونه

ص: 214

1- سوره طلاق، آیه 10 و 11.

2- عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 239، باب 33.

می توان پذیرفت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خطبه تاریخی خود زنان خویش را همتای قرآن قرار داده و تمسک به آن ها را موجب نجات و رستگاری امت دانسته است؟

آیا این گونه افراد در کتاب های حدیثی خود نخوانده و یا نشنیده اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از فرا رسیدن اجلش در روز غدیر خم خطبه ای ایراد نمود و در آن خطبه تاریخی خطاب به زائران خانه خدا و مسلمانانی که در سفر «حجّة الوداع» حضور داشتند فرمود:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي؛ أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ)

اگر آن ها این حدیث معروف و مشهور را در کتاب های خود دیده و یا لااقل از این و آن شنیده اند پس این همه جار و جنجال و بیهوده گوئی و منفی بافی و تفسیر اهل بیت علیهم السلام به زنان و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و یا همه بنی هاشم و یا آل فلان و فلان برای چیست؟

آیا غیر از این است که آن ها خواسته اند با سخنان خلاف واقع و ایجاد شک و تردید در صدور روایات وارده درباره «اهل بیت» مسلمانان را از اطراف آنان پراکنده ساخته و امامت و خلافت و رهبری امت را به جای دیگری سوق دهند؟

و اگر نه چنین است پس چرا با وجود آن همه آیه و روایت و نصوص صحیح و صریحی که محدثان و مفسران بزرگ اسلامی به صحت و درستی همه آن ها اعتراف کرده و مهر تأیید زده اند، در صدد تأویل و توجیه آیات و روایات بر آمده و گاهی معنای کلمه «ولی» و «مولی» را تغییر می دهند گاهی اهل بیت پیغمبر را همسران پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می نمایند گاهی می گویند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله همه خویشاوندان پیامبرند و گاهی هم می گویند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است؟

آیا آن همه آیه و روایت که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در حق اهل بیت علیهم السلام وارد شده، نمی تواند شاهی صادق بر درستی عقیده «شیعه» نسبت به امامت و خلافت آن برگزیدگان خدا باشد؟

آیا وقت آن نرسیده است که زورگویان بی، منطق دست از زورگوئی و مخالفت با حق بردارند و در برابر فرمان خدا و سخنان بی شائبه پیامبر صلی الله علیه و آله رحمت و راهنمایی های آن پیامبر بزرگ الهی سر تسلیم فرود آورند و به حقانیت شیعه و امامت امامان اهل بیت علیهم السلام اعتراف نمایند؟

به هر حال آن چه از احادیث صحیحۀ گذشته و به ویژه از احادیث «ثقلین» استفاده می شود این است که خداوند «عترت و اهل بیت» را به عصمت و طهارت اختصاص داده و آنان را حامل رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و حافظ و نگهبان، شریعت و پیشوایان واقعی امت و منبعی ناب و اصیل برای ابلاغ حجّت الهی و رساندن احکام شرع به نسل های آینده قرار داده است.

و از این که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله عترت و اهل بیت علیهم السلام را در ردیف قرآن قرار داده و امت اسلامی را موظف ساخته است تا به آن ها تمسک جویند و از آنان پیروی نمایند معلوم می شود که مقصود از «عترت و اهل بیت» علیهم السلام همه خویشان و بستگان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستند زیرا:

اولاً - همه بستگان رسول خدا صلی الله علیه و آله معصوم نبودند تا بتوانند در ردیف قرآن قرار گرفته و تا روز قیامت مورد تمسک امت اسلامی واقع شوند.

ثانیاً - پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در احادیث دیگر «اهل بیت» را به «دوازده خلیفه» تفسیر نموده و از وسعت مفهوم این لفظ کاسته است.

و ثالثاً - در طول دوران رسالت، خود در موارد مختلف و فرصت های مناسب یکایک امامان معصوم و جانشینان واقعی خود را با اسم و وصف و مشخصات کامل به امت اسلامی معرفی نموده و معترفان به حقّ آن ها را، مؤمن و منکران حقّ آن ها را کافر و یا منافق دانسته است و گواه بر این مطلب احادیث بسیار زیادی است که به طور فراوان در منابع معتبر حدیثی شیعه و اهل سنت وارد شده و محدّثان اسلامی بر صحتّ و استواری آن ها گواهی داده اند.

خلاصه مطلب آن که دقت در مفاد حدیث «ثقلین» و حدیث «سفینه» و «أمان» و سایر احادیث، گذشته به روشنی می رساند که: عترت و اهل بیت علیهم السلام - یعنی همان هایی که در ردیف قرآن قرار گرفته اند - باید بسان قرآن از هر عیب و نقصی مبرا بوده و چون پیروی از آنان واجب است ناچار باید از خطا و گناه و لغزش «معصوم» باشند، و به همین دلیل است که شیعیان اثنا عشری - دوازده امامی - عقیده دارند که امام باید از طرف خداوند تعیین شده و امامت و رهبری او توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم ابلاغ گردد و اینک برای اثبات این مدعا به روایات چندی که در مورد معرفی امامان معصوم علیهم السلام از پیامبر گرامی اسلام رسیده است توجه فرمایید:

## تصريح پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت ائمه اثنی عشر از اهل بیت علیهم السلام

نصوصی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امامت ائمه اثنی عشر از خاندان عصمت و طهارت وارد شده بسیار است و گرچه ما در بخش های گذشته قسمت عمده ای از آن ها را آورده ایم و در آینده نیز به تناسب بحث هایی که خواهیم داشت برخی از آن ها را خواهیم آورد اما در عین حال: در این جا نیز برای اثبات تواتر روایات مبنی بر انتصابی بودن مقام، امامت مهم ترین آن ها را می آوریم و اینک بخشی از آن روایات:

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من در در میان شما دو ذخیره نفیس و گران بها را به جای می گذارم: کتاب خدا، و عترت و اهل بیتم این دو ذخیره تا قیامت از هم جدا نخواهند شد- مانند این دو انگشت - جابر بن عبدالله انصاری بپاخواست و عرضه داشت: یا رسول الله! عترتت کیانند؟ فرمود: علی و حسن و حسین و امامانی که از نسل حسین تا قیامت به وجود می آیند». (1)

و در حدیث دیگری وارد شده است که فرمود:

(الْأئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، هُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَاءِي وَ أَوْلِيَاءِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمُقَرَّبِينَ مُؤْمِنِينَ وَ الْمُتَكَبِّرِينَ لَهُمْ كَافِرِينَ)

امامان بعد از من 12 نفر اند که اول آن ها علی بن ابی طالب و آخر آن ها قائم است. آن ها خلفا و اوصیاء و اولیاء من و حجّت های خدا بر امتم پس از من هستند، معترفان به حق آن ها (دوازده امام) مؤمن، و منکران حق آن ها کافراند. (2)

و در یک حدیث دیگر آمده است که: فرمود

(الْأئِمَّةُ بَعْدِي بَعْدَ تَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ حَوَارِيِّ عِيسَى، مَنْ أَحَبَّهُمْ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَهُوَ مُنَافِقٌ).

امامان بعد از من به تعداد تقبای بنی اسرائیل و حواریون حضرت عیسی - دوازده نفر - است، هر کس که آن ها را دوست بدارد مؤمن و هر کس که آن ها را دشمن بدارد منافق است». (3)

ص: 217

- 
- 1- بحار الانوار، ج 23، ص 147؛ غایة المرام، ص 222 و معانی الاخبار، ص 91، ح 2.
  - 2- منتخب الاثر، ص 58؛ کفایة الاثر، ص 146؛ الزام التائب، ج 1، ص 205 و کمال الدین صدوق، ج 1، ص 259
  - 3- منتخب الاثر، ص 53، ح 2 کفایة الاثر، ص 166 و بحار الانوار، ج 36، ص 340، ح 203



و در همین رابطه در حدیثی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

(إِنَّا عَشَرٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَهْمِي وَعِلْمِي وَحِكْمَتِي، وَخَلَقَهُمْ مِنْ طِينَتِي. فَوَيْلٌ لِلْمُتَكَبِّرِينَ عَلَيْهِمْ بَعْدِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِدْقِي مَا لَهُمْ؟! لَا أَنَا لَهُمْ اللَّهُ شَفَاعَتِي)

دوازده نفر از اهل بیت علیهم السلام، من خداوند علم و فهم و حکمت مرا به آن ها عطا فرموده است، و آن ها را از خاک و گل من آفریده است و ای به حال کسانی که بعد از من بر آن ها فخر فروروشند و در برابرشان تکبر نمایند و صله رحم- و پیوند خویشاوندی مرا - در حق آن ها قطع نمایند آن ها را چه رسد؟ خداوند آن ها را از شفاعت من محروم سازد. (1)

آری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در طول دوران بیست و سه ساله رسالت خود در موارد متعدّد و فرصت های مناسب به امر خدا و فرمان، وحی امامان بعد از خود را به امت اسلامی معرفی نموده و اطاعت و فرمانبرداری از آنان را بر مسلمانان فرض و واجب شمرده و مخالفت با آنان را مخالفت با خدا و سرپیچی از اوامر و نواهی الهی دانسته و دشمنانشان را به سرنگون شدن در آتش دوزخ مورد تهدید قرار داده و به امامت 12 تن امام معصوم از عترت و اهل بیت خود تصریح فرموده است

آری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک روز در حالی که با امیر مؤمنان علیه السلام درباره امامت سخن می گفت و روی سخنش با آن حضرت، بود خطاب به وی فرمود:

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي، حَرْبُكَ حَرْبِي، وَ سِلْمُكَ سِلْمِي، وَأَنْتَ الْإِمَامُ أَبُو الْأَئِمَّةِ الْإِحْدَى عَشَرَ الَّذِينَ هُمُ الْمُطَهَّرُونَ الْمَعْصُومُونَ، وَمِنْهُمْ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، فَوَيْلٌ لِمُبْغِضِيهِمْ)

یا علی تو وصی منی، جنگ با تو جنگ با منست و سازش با تو سازش با منست، تو امام و پدر امامان یازده گانه ای هستی که همه آن ها پاک و پاکیزه و معصوم اند و از ایشان است آن «مهدی» که زمین را پر از عدل و داد می کند پس وای بر دشمنان آن ها (2)

و یکبار دیگر در همین زمینه به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

(الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِي، فَمَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، هُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَالْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَعَلَا).

ص: 218

- 
- 1- اعلام الوری ص، 390 طبع اسلامیة ط 3 منتخب الاثر، ص 32، ح 48؛ اختصاص، مفید، ص 208، ط بیروت الزام الناصب، ج 1، ص 205 و بحار الانوار، ج 36، ص 243
- 2- ینابیع المودّة، ج 1، ص 83، باب 16.

امامان از فرزندان منند هر کس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر کس با آن ها مخالفت کند با خدا مخالفت کرده است آن ها دستگیره مطمئن الهی و وسیله - هدایت - به سوی خدای تبارک و تعالی هستند. (1)

و هنگامی که آیه شریفه: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) «خداوند اراده فرموده است که فقط شما اهل بیت علیهم السلام را از گناه و پلیدی کاملاً پاک سازد» (2) نازل شد به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «این آیه درباره تو و دو فرزندم - حسن و حسین علیهما السلام - و امامانی که از نسل تو به وجود می آیند نازل شده است». (3)

و چون امیرمؤمنان علیهما السلام از آن حضرت پرسید: یا رسول الله بعد از شما چند نفر به امامت می رسند؟ فرمود:

«بعد از من تو به امامت می رسی، سپس دو فرزندت حسن و حسین بعد از حسین فرزندش علی - بن الحسین - بعد از علی فرزندش محمد بعد از محمد فرزندش، جعفر بعد از جعفر فرزندش، موسی بعد از موسی فرزندش علی بعد از علی فرزندش محمد بعد از محمد فرزندش، علی بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش - حُجَّة بن الحسن - به امامت خواهد رسید نامهای ایشان به همین ترتیب بر ساق عرش نوشته بود و من از خداوند تبارک و تعالی پرسیدم: این ها کیانند؟ فرمود: یا محمد! این ها امامان بعد از تو می باشند که پاک و پاکیزه و معصومانند و دشمنانشان ملعون هستند». (4)

و یک روز در حالی که دو نوه اش حسن و حسین علیهما السلام که دو کودک خرد سال بیش نبودند و حسن علیه السلام را روی زانوی چپ و حسین علیه السلام را روی زانوی راست خود نشانده و آن ها را می، بوسید، خطاب به آن ها فرمود:

«پدرم فدای شما دو امام شایسته. باد خداوند شما دو نفر را از من و از پدرتان و از مادرتان - به امامت - برگزید و از صلب تو ای حسین! 9 امام را برگزید که نهمی آن ها قائم

ص: 219

1- ینابیع المودّه، ج 3، ص 105، باب 77.

2- سوره احزاب، آیه 33

3- بحار الانوار، ج 36، ص 336، ح 199؛ غایة المرام، ص 293؛ کفایة الاثر، ص 152 و منتخب الاثر ص 111، ح 15

4- همان مدرک، سابق در مورد اسامی مبارک «دوازده امام معصوم» از منابع معتبر اهل سنت به بخش دوّم و همچنین بحث جداگانه ای که در بخش چهاردهم تحت عنوان: «خلفای اثنا عشر یا پیشوایان دوازده گانه در احادیث اسلامی» آورده ایم مراجعه فرماید.

ایشان است و همگی آن‌ها در فضیلت و منزلت در پیشگاه خدا یکسانند» (1)

و یک بار دیگر در حالی که نوه کوچکش حسین بن علی علیه السلام را که کودک خردسالی بود و او را روی زانوی خود نشاندہ بود خطاب به او فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ صُلْبِكَ يَا حُسَيْنٌ تِسْعَةَ أَيْمَةٍ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ، وَكُلُّهُمْ فِي الْفَضْلِ وَالْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ سِوَاءً)

ای حسین! خداوند از نسل تو 9 امام را برگزید که نهی آن‌ها قائم ایشان است و همه آن‌ها در فضیلت و منزلت در پیشگاه خدا یکسانند. (2)

و در تفسیر آیه شریفه: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) (3) که ابو هریره از آن حضرت پرسید معنای این آیه چیست؟ فرمود

(جَعَلَ الْإِمَامَ فِي عَقْبِ الْحُسَيْنِ، وَيَخْرُجُ مِنْ صَدْلِهِ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَيْمَةِ وَ مِنْهُمْ مَهْدَى هَذِهِ الْأُمَّةِ. ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَفَّقَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ مُبْعِضًا لِأَهْلِ بَيْتِي دَخَلَ النَّارَ)

خداوند امامت را در نسل حسین علیه السلام قرار داده و از صلب او نه امام را به وجود خواهد آورد که مهدی این امت نیز از آن‌ها است. سپس فرمود اگر مردی با خدا پیمان بندد که همه عمرش در بین رکن و مقام خدا را عبادت کند سپس - مرگش فرارسد - و خدا را ملاقات نماید در حالی که اهل بیت علیهم السلام مرا دشمن داشته است وارد آتش می‌شود. (4)

و در خبر پر خیر و برکتی که علامه قندوزی آن را در کتاب «ینابیع المودّه» از ابی الزبیر مکی و او از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی مرا برگزید و از میان همه مردم مرا انتخاب فرموده و پیغمبر گردانید و بهترین کتاب‌ها [قرآن] را بر من نازل نمود. پس من عرض کردم: الهی و سیدی! تو موسی را به سوی فرعون فرستادی و او از تو درخواست نمود تا این که برادرش هارون

ص: 220

1- بحار الانوار، ج 36، ص 255 و کمال الدین صدوق

2- ینابیع المودّه ج 2 ص 168 باب 94 و در یک چاپ دیگر ص 590

3- سوره زخرف، آیه 28

4- منتخب الاثر، ص 68 کفایة الاثر، ص 87 و بحار الانوار، ج 36 ص 315 جهت دستیابی به روایاتی که در تفسیر آیه شریفه فوق از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده به تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 596 و 597 و تفسیر برهان، ج 4، ص 138 و 139 مراجعه فرمایید.

را وزیر او قرار دهی و به وسیله او بازویش را محکم نمایی تا بواسطه وجود او دعوتش را تصدیق نمایند و اینک خداوند! من از تو درخواست می کنم که از اهل من وزیری برایم قرار دهی که بواسطه وجود او بازویم را محکم گردانی پس علی را وزیر و برادرم قرار ده و شجاعت را در قلب او قرار بده و هیبتی در مقابل دشمنانش به او مرحمت فرما که او نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که مرا تصدیق نمود، و نخستین کسی است که همراه با من خدا را به یکتایی یاد نمود.

آن گاه فرمود: من این درخواست را که از پروردگارم طلب نمودم به من عطا فرمود [و علی علیه السلام را وزیر و برادرم قرار داد]. پس علی سرور اوصیاء می باشد، ملحق شدن به او سعادت و مرگ در راه اطاعت او شهادت است. نام او در تورات همردیف نام من است و همسرش صدیقه کبری دختر من است و دو پسرش [حسن و حسین علیهما السلام] دو سید جوانان اهل بهشت فرزندان مناند و علی و حسن و حسین و امامان بعد از ایشان بعد از، پیامبران حجت های خدا بر مردمند و آنان در میان امت درهای علم و دانش اند هر کس از ایشان پیروی کند از آتش نجات یابد و هر کس به ایشان اقتدا کند به راه راست و صراط مستقیم حق هدایت شود، خداوند محبت آنان را به هیچ بنده ای از بندگان خود عطا ننموده است مگر آن که او را وارد بهشت خواهد نمود». (1)

و هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: «پس همه امامان بعد از شما از اهل بیت خواهند بود؟ فرمود:

(نَعَمْ، بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا. تَسَعَةٌ مِنْ صَلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّنَاءٌ مَعْصُومُونَ. وَمِنَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ. أَلَا إِنَّهُمْ أَهْلَ بَيْتِي وَعِزَّتِي مِنْ لِحْمِي وَدَمِي. مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونَنِي فِيهِمْ؟ لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي).

«آری، بعد از من دوازده امام هست که نه تن آن ها از صلب حسین است که همگی امین و معصوم هستند و مهدی این امت نیز از ماست آگاه باشید که آن ها از اهل بیت علیهم السلام و عترت منند که از گوشت و خون من هستند. از من چه می خواهند کسانی که مرا در حق عترتم آزار می دهند؟ خدا آن ها را از شفاعت من محروم بسازد. (2)

و در آخرین روزهای زندگی اش هنگامی که سخت بیمار شد و دخترش فاطمه علیها السلام به عیادتش آمد و ضعف و ناتوانی آن حضرت را مشاهده کرد و به حدی گریست که

ص: 221

1- ینابیع الموده، ج 1، ص 61 و در چاپ، نجف، ص 71 باب 12 چاپ هفتم

2- منتخب الاثر، ص 65 باب 6 ح 2 کفایة الاثر، ص 29 و بحار الانوار، ج 36، ص 291، ح 114.

قطرات اشک بر صورتش جاری گردید، خطاب به او فرمود:

«فاطمه جان! برای چه گریه می کنی؟... مگر ندانسته ای که خداوند به اهل زمین نظری افکند و از میان آن ها پدرت را انتخاب نمود و او را به مقام پیغمبری برگزید؟ و بار دیگر به اهل زمین نظری افکند و شوهرت را از میان آن ها انتخاب کرد و به من فرمان داد تا تو را به او تزویج کنم و او را «وصی» و جانشین خود قرار دهم...»

فاطمه جان! ما اهل بیته هستیم که خداوند به ما هفت فضیلت عطا فرموده است که به هیچ یک از گذشتگان و آیندگان نداده است و آن این که: پیغمبر ما بهترین پیامبران است و او پدر تو است و وصی ما بهترین اوصیاء است و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهیدان است و او حمزه - سید الشهداء - عموی پدر تو است و دوسبط این امت از ما است که - حسن و حسین علیهما السلام - دو فرزند تو می باشند و مهدی این امت نیز از ما است که حضرت عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می خواند آن گاه با دست مبارک خود به شانه حسین علیه السلام زد و فرمود: (مِنْ هَذَا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ) مهدی این امت از نسل این است. (1)

در این جا این فصل را با ذکر روایت پر فیضی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که درباره امامت اهل بیت علیهم السلام و برخی از فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین پیشوای، معصوم و اشاره به ظهور آخرین حجّت خدا حضرت مهدی در منابع حدیثی اهل سنت آمده است پایان می دهیم

اخطب خطبای، خوارزم، ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی حنفی - که اهل سنت او را صدر الائمه خوانده اند - در کتاب مناقب خود در حدیثی از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده که نامبرده به نقل از پدرش گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر پرچم اسلام را به علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد و خداوند به دست او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان نمود و در روز «غدیر خم» علی علیه السلام را به مردم شناسانید، و درباره او فرمود:

این علی بن ابی طالب مولای هر مرد و زن مؤمن [و اولی به تصرف در امور است] و به علی علیه السلام فرمود: تو از منی و من از تو هستم تو بر تأویل (قرآن) جنگ می کنی همچنان که من بر تنزیل (قرآن) جنگیدم و تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، و

ص: 222

---

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 165؛ فرائد السمطين، ج 2، ص 84؛ فصول المهمه، ص 296؛ ذخائر العقبی، ص 135؛ منتخب الاثر، ص 199؛ بشارة الاسلام، ص 291 و بحار الانوار، ج 51، ص 78 - 79

من در صلح و سازش با کسی که با تو در صلح و سازش باشد و در جنگ و ستیز با کسی که با تو در جنگ و ستیز باشد. و به او فرمود: تویی عروة الوثقی و ریسمان محکم الهی، و تویی بیان کننده هر چیزی که بر مردم مشتبه می شود بعد از من و تویی امام و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من (1)

و به او فرمود: تویی آن کس که خداوند این آیه را درباره ات نازل نموده و فرموده است: (وَ أَذَانُ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) (2) اعلام می است از جانب خدا و رسولش به عموم مردم در روز حج بزرگ [عید قربان]. (3) و تویی که به سنت من عمل می کنی و بدعت ها را از امتم بر طرف می نمایی

و به او فرمود: من نخستین کسی هستم که زمین برای او شکافته می شود و تو با منی، و من در کنار حوض - کوثر - هستم و تو در کنار منی و من اولین کسی هستم که وارد بهشت می شوم و من و تو و حسن و حسین و فاطمه همگی باهم وارد بهشت می شویم.

و به او فرمود: خدای تعالی به من وحی فرمود تا بپاخیزم و فضیلت تو را یادآور شوم، [و من در روز غدیر خم] در میان مردم بپاخاستم و آن چه را که خداوند مرا به تبلیغ آن امر فرموده بود به آن ها رسانیدم، و آن فرمان قول خدای تعالی است که می فرماید: (يَا أَيُّهَا

ص: 223

1- کلمه «بعد از من» که در این حدیث و بسیاری از احادیث دیگر آمده است برای اهل بصیرت و انصاف این معنا را بخوبی روشن می کند که کلمه «ولی» و «مولی» به معنای اولی به تصرف است، نه به معنای محب و ناصر که اهل سنت آن را توجیه نموده و گمان کرده اند که معنای دو لفظ مزبور، همان پندار غلط ایشان است زیرا اگر کلمه ولی و مولی به معنای محب و ناصر بود دیگر جمله «بعد از من» معنا نداشت و پیغمبر خدا آن را نمی فرمود چراکه دوستی و نصرت علی در حال حیات و ممات پیغمبر صلی الله علیه و اله باید عملی باشد نه این که فقط بعد از پیغمبر او را دوست بدارند و یاری نمایند پس کلمه «مولی» به معنای اولی به تصرف است که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله خود آن، حضرت اولی به تصرف است و بعد از وفات حضرت علی علیه السلام واجد این مقام مقدس می باشد. در این باره در مباحث آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت و حقیقت مطلب را روشن خواهیم نمود جهت اطلاع کامل به بخش یازدهم کتاب ذیل آیه شریفه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) تحت عنوان: معنای کلمه ولی و، مولی، مراجعه فرمائید.

2- سوره توبه آیه 3

3- این آیه شریفه اشاره است به ماجرای تبلیغ ده آیه نخست از سوره براءت و عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نخست، آیات را به ابوبکر داد تا در ایام حج به مکه ببرد و آن ها را برای مردم بخواند، و سپس علی علیه السلام را به دنبال او فرستاد تا آیات را از او بگیرد و خود آن حضرت آن ها را بر اهل مکه قرائت نماید جهت آگاهی کامل از این موضوع به بخش یازدهم تحت عنوان: ماجرای تبلیغ سوره براءت مراجعه فرمائید.

الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... (1) ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان».

آن گاه فرمود: ای علی! پرهیز از کینه هایی که در سینه های برخی از مردمان پنهان است که ظاهر نمی کنند آن را مگر بعد از مرگ من آن ها کسانی هستند که خداوند آنان را لعنت می کند و همه لعنت کنندگان نیز آن ها را لعنت می نمایند سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه کرد به آن حضرت عرض کردند: یا رسول الله! چرا گریه می کنید؟ فرمود جبرئیل به من خبر داد که آن ها به علی ستم می کنند و حقش را از او باز می دارند و با او می جنگند و فرزندانش را می کشند و بعد از او در حق آن ها ظلم و ستم روا می دارند و جبرئیل از طرف خدای تعالی به من خبر داد که این ظلم و ستم همچنان باقی می ماند تا وقتی که قائم آل محمد صلی الله لیه و آله قیام کند و سخن ایشان اوج گیرد و دعوتشان عمومی گردد و امت من بر دوستی ایشان اجتماع کنند و دشمنانشان کم و اندک گردند و کسانی که نسبت به آن ها علاقه ای ندارند خوار و ذلیل باشند و ستایشگران و مدح کنندگان ایشان فراوان شوند، و آن در وقتی خواهد بود که شهرها تغییر پیدا کند و بندگان مؤمن خدا ضعیف گردند و از فرج ظهور مایوس و نومید شوند. پس در آن وقت است که حضرت قائم - مهدی موعود علیه السلام در میان مردم ظاهر شود... و نام او نام من است... و او از فرزندان دخترم فاطمه است خداوند به وسیله آل محمد صلی الله علیه و آله حق را آشکار می کند و با شمشیرهای ایشان باطل را ریشه کن می سازد و مردم چه با کمال میل و رغبت و چه از روی ترس و خوف، همگی از آنان پیروی می نمایند. سپس فرمود: ای مردم شما را بشارت باد به گشایش و فرج که وعده خداوند حق و تخلف ناپذیر و قضای او حتمی است و او دانای حکیم است و فتح خداوند نزدیک است آن گاه دست به دعا برداشت و فرمود خداوندا! آنان اهل بیت من اند پس ناپاکی و پلیدی را از ایشان دورگردان و پاک و پاکیزه قرارشان بده...» (2)

ص: 224

- 1- سوره مائده آیه 67 درباره این آیه شریفه و شأن نزول آن که در مورد ولایت و امامت و فرمانروایی امیر مؤمنان علیه السلام در روز «غدیر خم» نازل شده در بخش یازدهم تحت عنوان: آیه چهارم در نزول آیه تبلیغ و نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام ولایتعهدی رسول خدا صلی الله علیه و آله، به تفصیل سخن گفته ایم. برای آگاهی از روایات وارده در این موضوع به آن جا مراجعه فرمائید.
- 2- مناقب خوارزمی فصل 5 ص 35 چاپ تبریز و ص 61 ح 31 چاپ قم ینابیع المودّة ج 3، ص 98، و در چاپ نجف، ص 528 آخر باب 75، احقاق الحق، ج 5، ص 53 و بحار الأنوار، ج 28، ص 45، ح 8 به نقل از امالی شیخ طوسی

با توجه به آن چه گذشت به این نتیجه می‌رسیم که مقام امامت - همان گونه که شیعه معتقد است - عهد و پیمان خدایی است و مسأله امامت و رهبری و تعیین امام در اختیار خداوند است و تنها از طریق نصب تحقق پیدا می‌کند و از اینرو پیامبر گرامی اسلام هم در طول دوران رسالت خود و حتی در آخرین لحظات زندگی امامان معصوم علیهم السلام را به امت اسلامی معرفی نموده و جای هیچ گونه شک و تردید و ابهام برای احدی از آحاد ملت باقی نگذارده است.

بنابراین پس از تعیین و انتخاب امام از طرف خداوند و ابلاغ و معرفی او توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله جایی برای انتخاب امام از طرف مردم باقی نمی‌ماند که بخواهند کسی را به عنوان امام و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله برگزینند.

آری مقام امامت عهد و پیمان خدایی است و امام باید از طرف خدا تعیین و برگزیده شود و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم معرفی گردد و در گزینش و انتخاب امام هیچ مجالی برای دخالت دیگران نیست

و اینک برای این که این موضوع روشن تر شود به روایاتی که از دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام در این باره می‌آوریم توجه فرمایید:

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

(الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللَّهِ، وَ حُجَّةُ اللَّهِ، وَ وَجْهُ اللَّهِ، وَ نُورُ اللَّهِ، وَ حِجَابُ اللَّهِ وَ آيَةُ اللَّهِ. يَخْتَارُهُ اللَّهُ وَ يَجْعَلُ فِيهِ مَا يَشَاءُ، وَ يُوجِبُ لَهُ بِذَلِكَ الطَّاعَةَ وَ الْوَالَايَةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، فَهُوَ وَلِيُّهُ فِي سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ، أَخَذَ لَهُ بِذَلِكَ الْعَهْدُ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ، فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ، فَهُوَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَ إِذَا شَاءَ اللَّهُ شَاءَ).

امام مظهر قدرت خدا و حجت خدا و نور خدا و واسطه بین خدا و خلق خدا، و نشانه خداوند است که پروردگار عالمیان او را انتخاب می‌نماید و آن چه شایسته مقام امامت است به او عطا می‌فرماید و به همین جهت اطاعت او را بر بندگان واجب می‌نماید و او را «والی» و سرپرست خلائق قرار می‌دهد پس او ولی خدا در آسمان و زمین است که خداوند از تمام بندگان بدین امر - امامت - پیمان گرفته و هر کس بر او مقدم شود - و خود را بالاتر از امام بداند - به خدای یکتا کافر شده است امام هر چه بخواهد می‌تواند انجام دهد و چیزی را نمی‌خواهد مگر آن که خدا بخواهد. (1)

ص: 225



نخستین پیشوای معصوم شیعه در ادامه سخنان خود در رابطه با انتخاب و نصب امام از سوی خدای تعالی چنین می فرماید:

(يَخْتَارُهُ اللَّهُ لَوْحِيهِ وَيَرْتَضِيهِ لِعَيْبِهِ، وَيُؤَيِّدُهُ بِكَلِمَتِهِ، وَيُلْقِنُهُ حِكْمَتَهُ، وَيَجْعَلُ قَلْبَهُ مَكَانَ مَشِيَّتِهِ، وَيُنَادِي لَهُ بِاللَّسْ لُطْنَةِ وَيُدْعُنُ لَهُ بِالْإِمْرَةِ، وَ يَحْكُمُ لَهُ بِالطَّاعَةِ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مَنَزِلَةُ الْأَصْفِيَاءِ، وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رُسُلِ اللَّهِ، فَهِيَ عَصْمَةٌ وَ وِلَايَةٌ وَ سَلْطَنَةٌ، وَ هِدَايَةٌ وَ إِنَّهُ تَمَامُ الدِّينِ وَ رَجْحُ الْمَوَازِينِ).

خداوند تبارک و تعالی امام را برای وحی خود انتخاب می نماید و او را برای اسرار غیبی و امور پنهانی خود می پسندد و با عنایت خاص و قدرت خود تأییدش می نماید، و علم و حکمت خود را به او می آموزد و دلش را مرکز مشیت و خواست خود قرار می دهد و مردمان را به حکومت و سلطنت او فرا می خواند که به امامت و فرمانروایی او گردن نهند و از فرمانش اطاعت نمایند و این بدان سبب است که «امامت» میراث، پیامبران و منزلت برگزیدگان و جانشینی خدا و رسول است امامت مصون بودن از خطا و گناه و سرپرستی اداره امور جامعه و سلطنت خدایی و هدایت کردن مردمان است که به وسیله امام دین تکمیل می شود و میزان اعمال برتری می یابد. (1)

امیر مؤمنان علیه السلام در بخش دیگری از سخنان خود در بیان توصیف امام معصوم و انتخاب و نصب او از جانب خداوند چنین می فرماید:

(الْإِمَامُ دَلِيلٌ لِلْقَاصِدِينَ، وَمَنَارٌ لِّلْمُهْتَدِينَ، وَ سَبِيلُ السَّالِكِينَ، وَ شَمْسٌ مُّشْرِقَةٌ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِينَ، وَ لَآيَةٌ سَدِّبٌ لِلنَّجَاةِ وَ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةٌ فِي الْحَيَاةِ وَ عُدَّةٌ بَعْدَ الْمَمَاتِ، وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ شَفَاعَةُ الْمَذْنُوبِينَ وَ نَجَاةُ الْمُحِبِّينَ وَ فَوْزُ التَّابِعِينَ، لِأَنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ وَ كَمَالُ الْإِيمَانِ وَ مَعْرِفَةُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ تَبْيِينُ الْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ، فَهِيَ مَرْتَبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ قَدَّمَهُ وَ وَلَّاهُ وَ حَكَّمَهُ).

امام راهنمای خداجویان و مشعلی فروزان برای هدایت خواهان و راه رهروان و حقیقت طلبان و خورشید تابنده در دل های عارفان است که ولایت او سبب نجات و فرمانبرداری از او فریضه در حال حیات و ذخیره بعد از ممات است.

امام وسیله عزت مؤمنان و شفاعت گنهکاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان است زیرا: امامت رأس اسلام و کمال، ایمان و معرفت حدود و احکام و تبیین حلال

ص: 226

و حرام است و به این مقام نایل نمی شود مگر کسی که خدای تبارک و تعالی او را انتخاب کند، و بر همه اش مقدم بدارد- و به امامت منصوبش نماید - و او را «والی» و «حاکم» قرار دهد. (1)

در همین رابطه ابی اسحاق ثقفی در کتاب «غارات» نام های را از امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه نقل کرده است که چون حاوی نکات ارزنده و اثبات انتصابی بودن مقام امامت و اتمام حجت با آن جرثومه فساد و تباهی است متن کامل آن را در این جا می آوریم. و اینک متن نامه:

«از بنده خدا علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین به معاویه.

خداوند تبارک و تعالی که صاحب عظمت و بزرگواری است خلق را آفرید و بهترین و گزیده ترین بندگان خویش را اختیار کرد [پروردگار تو هر چه را که بخواهد می آفریند و بر می گزیند ولی ایشان را توان اختیار نیست منزّه است خداوند و از هر چه برایش شریک می سازند برتر است]. (2) فرمان صادر نمود و دین را بنیاد نهاد و بر مبنای آن قسمت هر کس را معین کرد

اوست خالق و آفریننده اش اوست آفریدگار و اوست برگزیننده اوست بنیانگذار دین و اوست تقسیم کننده و اوست که هر چه را که بخواهد انجام می دهد. آفرینش از آن اوست و فرمان فرمان او اختیار ویژه اوست و خواست و مشیت و اراده و قدرت و ملک و سلطنت همه از آن اوست.

پیامبر خود را- که اختیار کرده و برگزیده اوست- برای هدایت و ترویج دین حق فرستاد و کتاب خود - قرآن را بر او نازل کرد. کتابی که شرح و بیان هر چیز از قوانین دینش در آن است و آن را برای قومی که می دانند بیان داشت و احکامی را که انجام آن ها واجب است معین، فرمود و مراتب حلال و حرام را برای هر کس آشکار ساخت.

ای، معاویه، اگر تو از حجت آگاهی داری آن ها را بیان نمای خداوند مثل ها زده است که جز عالمان آن ها را در نیابند و من پاره ای از آن ها را - اگر بدانی - از تو می پرسم: به چهار چیز حجت بر مردم روی زمین تمام می شود ای معاویه! بگو که آن ها چیستند و برای چه کسانی هستند؟

و بدان [ای معاویه!] که آن ها حجت ما اهل بیت علیهم السلام هستند بر کسی که با ما مخالفت ورزد و

ص: 227

1- همان مدرک

2- سوره قصص، آیه 68

خداوند آدم را به دست قدرت خود آفرید و از روح خود در او دمید و ملائکه را به سجده او و داشت و همه نام‌ها را به او آموخت و او را بر همه جهانیان برتری داد. شیطان بر او حسد ورزید و در زمره گمراهان درآمد.

قوم نوح هم بر او حسد بردند، آن‌گاه که گفتند:

«این مرد انسانی است همانند شما می‌خواهد بر شما برتری جوید» (1) این گفتار به خاطر آن بود که بر نوح حسد بردند که در عین آن که او انسانی است همانند ایشان به برتری وی اقرار کنند

پس از نوح بر «هود» هم حسد بردند، زیرا که قومش گفتند: «این مرد انسانی است همانند شما از آن چه می‌خورید می‌خورد و از آن چه می‌آشامید و اگر از انسانی همانند خودتان اطاعت کنید زیان کرده‌اید» (2) این سخن را از روی حسد می‌گفتند و حال آن که خدا هر کس را که بخواهد برتری می‌دهد و هر کس را که بخواهد مورد رحمت خویش قرار می‌دهد

پیش از این‌ها فرزند آدم قابیل برادر خود هابیل را از روی حسد کشت و در زمره زیانکاران درآمد

طایفه ای از بنی اسرائیل هم بودند که به پیامبر خود گفتند: «برای ما پادشاهی قرار ده تا [در زیر فرمان او] در راه خدا پیکار کنیم» (3) چون خداوند طالوت را به پادشاهی فرستاد، بر او حسد بردند و گفتند: «چگونه او بر ما فرمانروایی کند» (4) و پنداشتند که خود سزاوارتر از او به پادشاهی هستند. همه این‌ها چیزهایی است که پیش از این اتفاق افتاده و ما آن‌ها را برای تو حکایت می‌کنیم و تفسیر و تأویل آن‌ها نزد ماست «و هر کس که (بر خدا) دروغ بندد نومید شود» (5) و نمونه‌های آن را در شما می‌یابیم «و این آیات و هشدارها به حال کسانی که [به خاطر لجاجت] ایمان نمی‌آورند، سود نخواهد بخشید» (6)

پیامبر ما - حضرت محمد صلی الله علیه و سلم - هم وقتی که آمد به او کافر شدند، و بر او حسد بردند، و حال آن که نبوت چیزی است که خدای تعالی به هر کس از بندگان خود که بخواهد ارزانی می‌دارد (7) آری از این که خداوند ما را بر بعضی دیگر فضیلت و برتری داده است

ص: 228

1- سوره مؤمنون، آیه 24

2- سوره مؤمنون آیه 33 و 34

3- سوره بقره، آیه 246

4- سوره بقره آیه 247

5- سوره طه، آیه 61

6- سوره، یونس آیه 101

7- این سخنان حضرت همگی از آیات 89، 90 و 109 از سوره بقره اقتباس شده است.

بدان و آگاه باش که ما اهل بیت علیهم السلام همان خاندان ابراهیم علیه السلام هستیم که بر آنان رشک بردند. ما مورد حسد واقع شدیم همچنان که پدرانمان پیش از این مورد حسد واقع شده بودند. خدای تعالی - در قرآن کریم - می فرماید: آل ابراهیم آل لوط، آل عمران، آل یعقوب، آل موسی و آل هارون و آل داود. ما نیز آل محمد صلی الله علیه و آله از خاندان پیامبر خود هستیم.

ای معاویه آیا ندانسته ای که: «سزاوارترین (و نزدیک ترین) مردم به ابراهیم همانا پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند» (1) و ما هستیم «اولوالارحام» [خویشاوندان نزدیک] که در این آیه آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و زنانش مادر مؤمنان هستند و در کتاب خدا خویشاوندان نسبی به یکدیگر سزاوارترند؟...» (2)

ما اهل بیت هستیم خداوند ما را اختیار کرده و برگزیده و نبوت را در خاندان ما قرار داده و کتاب و حکمت و علم و ایمان از ماست - و خانه خدا و مسکن اسماعیل و مقام ابراهیم از آن ماست - پس حکومت و فرمانروایی مخصوص ماست

وای بر تو ای معاویه ما به ابراهیم سزاوارتریم ما آل او هستیم و آل عمران به عمران سزاوارترند و آل لوط و ما سزاوارتر به لوط هستیم و آل یعقوب و ما سزاوارتر به یعقوبیم و آل موسی و آل هارون و آل داود نسبت به ایشان سزاوارترند و آل محمد صلی الله علیه و آله سزاوارتر به او هستند ما اهل بیت هستیم که خدای تعالی «ناپاکی و پلیدی را از ایشان زدوده و آنان را پاک و پاکیزه ساخته است» (3)

این را بدان که برای هر پیامبری دعوتی است ویژه خود او و فرزندانش و خاندانش، و هر پیامبری را در حق خاندانش وصیتی است آیا نمی دانی که ابراهیم به پسرش یعقوب وصیت کرد و یعقوب چون مرگش فرا رسید به پسرانش وصیت کرد و محمد صلی الله علیه و آله به خاندانش وصیت کرد؟ این سنت ابراهیم و دیگر پیامبران بود و محمد صلی الله علیه و آله نیز به فرمان خدا به آن پیامبران اقتدا کرد ولی برای تو از هیچ یک از پیامبران، نه از پیامبر اسلام و نه از آن ذریه ای که بعضی از آن ها از بعضی دیگرند هیچ وصیت و سفارشی - که درباره تو باشد - نرسیده است.

ص: 229

1- سوره آل عمران، آیه 68

2- سوره احزاب، آیه 6.

3- این جمله اشاره به آیه تطهیر، آیه 33 از سوره احزاب است که به اتفاق مفسرین و محدثین از شیعه و سنی درباره اهل بیت نازل شده است.

خدای تعالی می فرماید: هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه خدا را بالا می بردند، گفتند: «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از فرزندان ما نیز امتی که تسلیم فرمان تو باشند به وجود آور» (1)، و ما همان امت مسلمه هستیم. و نیز گفتند: «پروردگارا! در میان ایشان پیامبری از خودشان مبعوث گردان تا آیات تو را بر آنان بخواند، و به آن ها کتاب و حکمت بیاموزد» (2) و ما ایم اهل این دعوت و رسول خدا صلی الله علیه و سلم از ماست و ما از او هستیم که بعضی از ما از بعض دیگر و بعضی از ما در ولایت و میراث اولی به بعض دیگریم «فرزندانی که بعضی از آن ها از بعض دیگرند و خدا شنوا و داناست» (3) کتاب خدا بر ما نازل شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما مبعوث شده و آیات خدا بر ما خوانده شده. ما ایم وابستگان به کتاب ما ایم گواهان بر آن و دعوت کنندگان به سوی آن و بر پای دارندگان آن. (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ) (4)

ای معاویه، آیا تو جز «الله» خدای دیگر را می طلبی؟ یا جز کتاب خدا، کتاب دیگری می جویی؟ یا جز کعبه، خانه خدا و مسکن اسماعیل و جایگاه پدرمان ابراهیم، قبله دیگری می خواهی؟ یا جز آیین ابراهیم در پی آیینی دیگر هستی؟ یا غیر از خدا، فرمانروای دیگری را طلب می کنی؟ خداوند این ملک و فرمانروایی را در میان ما قرار داده است. تو دشمنیات را نسبت به ما آشکار گردانیدی و حسد و کینه ات را بی پرده ظاهر نمودی و نشان دادی که پیمان خدا را می شکنی و آیات او را تحریف می کنی.

تو این سخن خدا را دگرگون کردی که به ابراهیم گفت: «خداوند این دین [پاک] را برای شما برگزیده است». (5) آیا از آیین ابراهیم روی می گردانی و حال آن که خدای تعالی او را در دنیا برگزیده و در آخرت از صالحان است؟ آیا جز حکم خدا حکم دیگری می جویی؟ یا امامی بیرون از خاندان ما می طلبی؟ امامت از آن ابراهیم و ذریه اوست، و مؤمنان پیرو آنانند و از آیین او روی نمی گردانند که خود ابراهیم گفت: «هر کس که از من پیروی کند از من است» (6)

ای معاویه، من تو را به سوی خدا و پیامبرش و ولی امر حکیم او از خاندان ابراهیم علیه السلام فرا می خوانم آن کس که در برابر خدا به او اقرار کرده ای که به پیمانی که با خدا می بندی به آن وفا کنی (... پیمانی که او با تأکید از شما گرفت آن زمان که گفتید: شنیدیم و اطاعت

ص: 230

- 1- سوره بقره، آیه 128
- 2- سوره بقره، آیه 129
- 3- سوره آل عمران، آیه 34.
- 4- سوره مرسلات، آیه 50
- 5- سوره بقره، آیه 132
- 6- سوره ابراهیم، آیه 36

کردیم. و مانند آنان که پس از آگاهی - از روی ظلم و ستم و طغیان و سرکشی - اختلاف کردند و پراک اکنده شدند مباشید [و یا] مانند آن زن که چون پنبه خود رشت آن رشته ها را از نو پنبه کرد مباشید تا سوگندهای خود را وسیله فریب یکدیگر سازید بدین بهانه که گروهی جمعیشان از گروه دیگر بیش تر است) (1) ماییم همان گروهی که بیش تر است. پس «مانند کسانی که گفتند: شنیدیم و در حقیقت نشنیدند مباشید» (2)

ما متابعت کردیم و اقتدا نمودیم و در میان همه مردم جهان این ویژگی از آن ما (آل ابراهیم) است دل های مؤمنان و مسلمانان هوای ما دارند چنین است دعوت مرد مسلمان. آیا ما جز این که به خدا و کتابی که بر ما نازل شده ایمان آورده ایم و به آیین ابراهیم اقتدا کرده ایم و از آن متابعت نموده ایم کاری دیگر کرده ایم که کینه ما را به دل گرفته ای؟ درود خدا باد بر ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش. (3)

در این نامه که به عنوان اتمام حجت برای معاویه نوشته شده از وعظ و ارشاد و روشنگری و اثبات انتصابی بودن مقام امامت به مقدار کافی سخن رفته است و برای کسی که جوای حقیقت باشد شفافبخش و بر اهل عناد و انکار حجت را تمام کرده است و اگر هوشمند اهل دلی در آن تأمل کند و استدلال های دقیق و منطقی آن را مورد بررسی قرار دهد و آن ها را بر کتاب خدا که هیچ باطلی در آن راه ندارد عرضه بدارد هیچ گونه نیازی به توضیح و تفسیر ندارد.

زیرا مجموع دلایلی که در متن نامه آمده است آن چنان محکم و استوار و با آیات مربوط به امامت و فضایل اهل بیت علیهم السلام در هم آمیخته که هیچ یک از آن ها برای احدی از افراد منصف و هدایت یافته و آشنای به قرآن قابل انکار نیست.

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

امام حسن مجتبی علیه السلام هنگامی که تصمیم گرفت با معاویه صلح کند پس از موافقت در صلح برای اداء خطبه به پا خاست و پس از حمد و ثنای خداوند و نام بردن از جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به رسالت و نبوت چنین فرمود:

(إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَكْرَمِنَا اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ وَاخْتَارَنَا وَاصْطَفَانَا وَأَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ وَطَهَّرَنَا

ص: 231

1- جمله های فوق برگرفته از چند آیه است از سوره مائده آیه 7 از سوره آل عمران، آیه 105 و 19 و از سوره نحل آیه 92

2- سوره انفال آیه 21

3- الغارات، ص 115 - 121

ما اهل بیته هستیم که خدای تعالی ما را به وسیلهٔ اسلام گرامی داشت و ما را برگزید و از هر نوع گناه و پلیدی ما را پاک و پاکیزه ساخت.

سپس در ادامه خطبه: فرمود

«از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان جدّم حضرت محمّد صلی الله علیه و اله مردم به دو گروه و فرقه تقسیم نشدند جز آن که خداوند ما را در بهترین آن دو فرقه قرار داد و هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث و به رسالت برگزید و کتاب خود (قرآن) را بر او فرو فرستاد و به او فرمان داد تا مردم را به سوی خدای عزّوجلّ دعوت کند پدرم [علی علیه السلام] نخستین کسی بود که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت نمود و نخستین کسی بود که ایمان آورد و خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود و خداوند در کتاب خود که بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده خود نازل نموده می فرماید:

(أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ): «آیا کسی که دلیل روشنی از پروردگارش در اختیار دارد و به دنبال آن شاهدهی از سوی خداوند او را پیروی می کند و بر آن گواهی می دهد - همچون کسی است که چنین نباشد؟!»، پس جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان کسی است که از طرف پروردگارش با بیّنه و دلیل روشن - قرآن مجید - به پیامبری مبعوث گشته و پدرم آن چنان کسی است که از او پیروی می کند و او شاهد و گواهی است از سوی خداوند... تا آن جا که فرمود:

این امت از جدّم شنیده اند که فرمود: هیچ قوم و امتی زمام امور خود را به دست کسی نداد در حالی که داناتر از او در میان آنان باشد مگر آن که کار آن ها به پستی می گراید تا آنجا که به سوی آن چه آن را وا گذاشته اند بازگشت نمایند و از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که به پدرم می فرمود: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي): «تو نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی جز آن که بعد از من پیامبری نیست» و او را دیدند و از او شنیدند که: «در روز «غدیر خم» هنگامی که دست پدرم را گرفت خطاب به آن ها فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ): «هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بارالها! دوست بدار هر که دوستش بدارد، و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد» و سپس به آن ها فرمان داد که حاضران این مطلب را به غائبان ابلاغ نمایند»<sup>(1)</sup>.

ص: 232

پس از جریان «صلح» هنگامی که ابو سعید عقیصا به نزد آن حضرت رفت و به وی گفت یا بن رسول الله! با این که می دانستی حق با شماست و معاویه بر باطل است چرا با معاویه گمراه و ستمگر صلح کردی؟ در پاسخ او فرمود

(یا ابا سعید! أَلَسْتُ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ إِمَاماً عَلَيْهِمْ بَعْدَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ ... السُّنْتُ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لِي وَ لِأَخِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا؟ ... فَأَنَا إِذَنْ إِمَامٌ لَوْ قُمْتُ وَ أَنَا إِمَامٌ إِذَا قَعَدْتُ ... يَا بَاسَعِيدُ إِذَا كُنْتُ [أَنَا] إِمَاماً مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَمْ يَجِبْ أَنْ يُسَفَّهُ رَأْيِي فِيمَا أَتَيْتُهُ مِنْ مُهَادَنَةٍ أَوْ مُحَارَبَةٍ، وَإِنْ كَانَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَيْتُهُ مُلْتَبَسًا).

ای ابا سعید آیا من حجت خدا بر مردمان و امام و رهبر آن ها پس از پدرم (علی علیه السلام) نیستم؟! ... آیا من کسی نیستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم حسین علیه السلام فرمود: «حسن و حسین هر دو امام اند چه قیام کنند و چه آرام بگیرند؟! ... پس من هم اکنون امام و رهبرم چه قیام کنم و چه آرام بنشینم... ای، ابا سعید وقتی من از طرف خدای تعالی امام هستم نمی توان مرا در مورد کاری که انجام داده ام - چه صلح و چه جنگ - سرزنش نمود اگر چه راز کاری که کرده ام بر دیگران روشن و آشکار نباشد. (1)

و هنگامی که گروهی از مردم - سست عقیده - نزد او رفتند و برخی از آن ها حضرتش را سرزنش نمودند که با معاویه بیعت کرده است، خطاب به آن ها فرمود:

(وَيُحَكِّمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَاللَّهِ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِيَّ يَعْتَبِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ وَ مُفْتَرِضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بَنَصُّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَيَّ؟ ... أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لَطَاغِيَةٌ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟).

وای بر شما، شما نمی دانید که من چه عملی انجام دادم به خدا سوگند! این کاری که من انجام دادم برای شیعیان من از آن چه آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است آیا شما نمی دانید که من امام شما هستم و اطاعت من بر شما واجب است و من به نص رسول خدا صلی الله علیه و آله (و تعیین او) یکی از دو تن سید جوانان اهل بهشتم؟! ... آیا ندانسته اید که هیچ یک از ما امامان معصوم نیست جز این که (مطابق حکمت خدا) بیعت سرکش طاغوت زمانش به گردن او هست؟ مگر آن امام قائمی که حضرت روح الله جنابع جناب عیسی

ص: 233



بن مریم علیه السلام پشت سر او نماز می خواند؟ (1)

و در حدیث جنادة بن ابی امیه آمده است:

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام بیمار شد و به دنبال آن از دنیا رحلت نمود به خدمت آن جناب، رفتم دیدم در پیش روی آن حضرت طشتی گذاشته بودند که پاره های جگر آن حضرت در اثر زهری که معاویه به وی داده بود در آن طشت می ریخت. من د آن حضرت را به آن حال مشاهده کردم عرض کردم: ای مولای من چرا خود را معالجه نمی کنید؟ فرمود: ای بنده خدا مرگ را به چه چیز معالجه کنم؟ من که این سخن را شنیدم گفتم: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) در این وقت رو به جانب من کرد و فرمود:

(وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَعَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وَوَلَدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ).

به خدا سوگند! این عهد و پیمانی است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم با ما بسته است که دوازده امام مالک این امر - زعامت مسلمین - خواهند شد که - یازده نفر آن ها - از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام خواهند بود و هیچ یک از ما نیست جز آن که مسموم گردد یا کشته شود. (2)

امام حسین علیه السلام می فرماید:

حضرت امام حسین علیه السلام هنگامی که عازم سفر کربلا بود و در بین راه عراق در منزل «شراف» با حرّ بن یزید ریاحی و سپاهیان او به هم رسیدند پس از اداء نماز عصر که هر دو سپاه نماز را به امامت امام علیه السلام انجام دادند خطاب به سپاهیان «حرّ بن یزید ریاحی» چنین فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَ تَعَرَّفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضِي اللَّهُ عَنْكُمْ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَوْلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ، وَ السَّائِرِينَ فَيُنْكَرُ بِالْجَوْرِ وَ الْعَدْوَانِ).

هان ای مردم! اگر شما از خدا بترسید و حق را برای اهل حق بشناسید - که در دست اهل حق باشد - موجب خوشنودی خداوند خواهد بود ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله به ولایت

ص: 234

1- كفاية الاثر، ص 22؛ بحار الانوار، ج 51، ص 132 و كمال الدين با ترجمه فارسی، ج 1، ص 433، طبع اسلامیه سال 1396.

2- كفاية الاثر، ص 226 - 227 و بحار الانوار، ج 44، ص 138 - 139، ح 6.

این امر (زعامت مسلمین) شایسته تر و سزاوارتر از این ها - بنی امیه - هستیم که به دروغ و ناحق مدعی این مقام گردیده اند و پیوسته در میان مردمان با ظلم و ستم و تعدی و طغیان رفتار می کنند. (1)

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

امام زین العابدین و سید الساجدین حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در بیان مقام و منزلت والای امامان معصوم علیهم السلام از عترت و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ، فَأَقَامَهُمْ أَشَدَّ بِأَحَادٍ فِي ضِيَاءِ نُورِهِ، يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحُونَهُ وَيُقَدِّسُونَهُ، وَهُمْ الْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام و یازده فرزند او را از نور عظمت خود آفرید، سپس آن ها را به صورت اشباحی - که از دور نمایان است - در پرتو نور خود به پا، داشت آنان خدا را عبادت می کردند و پیش از آن که خداوند مخلوقی را بیافریند خدا را تسبیح و تقدیس می نمودند و آن ها امامان و پیشوایان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند. (2)

و در حالات آن حضرت آمده است که: «هنگامی که این آیه شریفه را تلاوت می نمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ): «ای کسانی که ایمان آورده اید تقوی را پیشه کنید و همراه با راستگویان باشید» (3)، در دعایی طولانی می فرمود

(... وَ قَدِ انْتَحَلَتْ طَوَائِفٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ مُفَارِقَتِهَا ائِمَّةَ الدِّينِ، وَالشَّجَرَةَ النَّبَوِيَّةَ الْخُلَاصَ الدِّيَانَةَ، وَأَخَذُوا أَنْفُسَهُمْ فِي مَخَائِلِ الرَّهْبَانِيَّةِ وَ تَغَالَوْا فِي الْعُلُومِ، وَوَصَفُوا الْإِسْلَامَ بِأَحْسَنِ صِفَاتِهِ، وَ تَحَلَّوْا بِأَحْسَنِ السُّنَّةِ، حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ، وَبَعُدَتْ عَلَيْهِمُ السَّقَّةُ وَ امْتَحَنُوا بِمَحَنِ الصَّادِقِينَ، رَجَعُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ نَاكِصِينَ عَنِ سَبِيلِ الْهُدَى وَ عِلْمِ النَّجَاةِ، يَسْتَفْحُونَ تَحْتَ أَعْبَاءِ الدِّيَانَةِ تَفْسَحَ حَاشِيَةَ الْإِبْلِ تَحْتَ أَوْرَاقِ الْبُرِّ...

وَ ذَهَبَ آخَرُونَ إِلَى التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِنَا، وَاحْتَجُّوا بِمُتَشَابِهَةِ الْقُرْآنِ، فَتَأَوَّلُوهُ بَأَرَائِهِمْ،

ص: 235

1- بحار الانوار، ج 44، ص 377؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 280؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 232 و ارشاد مفید ص 224

2- کافی، ج 1، ص 530، ح 6

3- سوره توبه، آیه 119

وَأَنهَمُوا مَأْثُورَ الْخَبِيرِ ...

فَأَلَى مَنْ يَفْرُغُ خَلْفَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَقَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْمِلَّةِ، وَدَانَتْ الْأُمَّةُ بِالْفُرْقَةِ وَالْإِخْتِلَافِ؟! يُكْفِّرُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ)

فَمَنْ الْمُؤْتَوِقُ بِهِ عَلَى ابْلَاحِ الْحُجَّةِ، وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ إِلَّا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَأَبْنَاءَ أُمَّةِ الْهُدَى، وَمَصَابِيحِ الدُّجَى، الَّذِينَ احْتَجَّ اللَّهُ بِهِمْ عَلَى عِبَادِهِ، وَلَمْ يَدْعِ الْخَلْقَ سُدَى مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ؟!!

هَلْ تَعْرِفُونَهُمْ أَوْ تَجِدُونَهُمْ إِلَّا مِنْ فُرُوعِ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ، وَبَقَايَا الصَّفْوَةِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، وَبَرَأَهُمْ مِنَ الْآفَاتِ وَافْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ؟)

... گروهی از این امت پس از آن که از امامان دین و شجره نبوت جدا شدند، مدعی اخلاص در دیانت گردیده خود را به زی رهبانیت آراسته دانشمند شمردند و به گمان خود با بهترین صفات خویش اسلام را توصیف نموده و خویشان را به نیکوترین سنت ها، آراستند، اما چون زمان درازی برایشان گذشت و صداقت آنان مورد آزمایش قرار گرفت، بسان بچه شترانی که در زیر بارگران تاب نمی آورند از زیر سنگینی بار دیانت [و تکلیف] شانه خالی کرده، راه هدایتی را که به نجات می انجامید رها کرده به گذشته خویش بازگشتند...

و گروهی دیگر در امر [امامت و پیشوایی] ما کوتاهی ورزیده، به آیات متشابهات قرآن استدلال نموده آن ها را به آراء و مقاصد خویش تأویل برده و به روایات وارده [در باره امامت] اتهام های ناروا بستند...

پس بازماندگان این امت به سوی چه کسی پناه برند در حالی که آثار و نشانه های دین نا پدید گردیده امت اسلامی به تفرقه و اختلاف گرائیده و گروهی گروه دیگر را تکفیر می نماید و حال آن که خدای تعالی می فرماید: «و نباشید مانند آن کسانی که دچار تفرقه و اختلاف گردیدند بعد از آن که نشانه های روشن (هدایت) به ایشان رسید». (1)

پس چه کسی بر ابلاغ حجت و برهان الهی و بیان حقیقت احکام به جز همنشینان قرآن و پیشوایان هدایت و مشعل های نور در تاریکی مورد اعتماد است؟

آنانند که خداوند [در روز بازپسین] بواسطه ایشان بر بندگان احتجاج می کند و از آنان

ص: 236

بازخواست می نماید چه آن که خداوند آفریدگان را بی آن که امامی برایشان بگمارد سرخود رها نساخته است

آیا شما این حجّت های خدا را می شناسید؟ یا آن که غیر از شاخه های شجره پر برکت [نبوّت] و بازماندگان آن برگزیدگان که خداوند پلیدی را از ایشان دور ساخته و پاک و پاکیزه شان قرار داده و از آفات مصونشان داشته و مودّت و دوستیشان را در کتاب خود واجب شمرده است کسان دیگری غیر از ایشان را می یابید؟... (1)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

هنگامی که این آیه شریفه نازل شد: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ) (2): «روزی که هر گروه را با امامشان فرا می خوانیم» مسلمانان گفتند: ای پیامبر خدا! آیا تو امام همه مردمان نیستی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من فرستاده خدا به سوی همه مردمانم، ولی پس از من امامانی از جانب خدا برای همه مردمان از خاندان، من خواهند آمد که در میان مردم خواهند بود ولی کسانی آنان را تکذیب می نمایند و پیشوایان کفر و گمراهی و پیروانشان بر آنان ستم روا می دارند پس هر که آنان را دوست بدارد و از ایشان پیروی کند و تصدیقشان نماید از من و با من است و مرا ملاقات خواهد نمود. آگاه باشید که هر کس بر آنان ستم روا دارد و تکذیبشان کند از من و با من نیست و من از او بیزارم.» (3)

و در حدیثی که شیخ الاسلام جوینی شافعی در کتاب «فرائد السمطين» و علامه قندوزی در «ینایع المودّة» در بیان توصیف امامان اهل بیت علیهم السلام از آن حضرت نقل کرده اند، آمده است که فرمود:

«ما مقرّبان درگاه خدا و برگزیده خدا و بهترین آفریدگان خدا هستیم. ما گنجینه های موارث انبیاء و امنای حضرت پروردگار و حجّت های خدا و ارکان ایمان و ستون های اسلامیم. ما میم که واسطه رحمت الهی بر بندگان خداییم خداوند به وسیله ما دین را آغاز نمود و به وسیله ما آن را به اتمام می رساند.

ما امامان راهنما و داعیان الی الله و چراغ های تاریکی و مشعل های هدایت و پرچم های برافراشته حقیق که به وسیله ما حق - از باطل - شناخته می شود و آن کس که به ما تمسک

ص: 237

1- صحیفه سجّادیّه جامع، ص 523 - 525 دعای 219، ط قم، مؤسسه الامام المهدی علیه السلام کشف الغمّة، ج 2، ص 94، ط بنی هاشمی، ینایع المودّه، ج 2، ص 122 ط بیروت و چاپ دیگر، ص 357؛ صواعق المحرّقه، ص 152 قسمت اول، بحار الانوار، ج 78، ص 153 و احقاق الحق، ج 12، ص 124

2- سوره اسراء، آیه 71

3- کافی، ج 1، ص 215، ح 1.

منازعه کند، و از ما جدا شود و بر ما ستم روا دارد. فریادرس خداست بر او توکل کردم. و توکل کنندگان بر او توکل کنند. همه تبلیغ او [= پیامبر] تبلیغ رسالت پروردگارش بود در آن چه به آن فرمان داده و در احکامی که مقرر داشته و در آن چه انجام آن را بر مردم واجب ساخته است

خدای تعالی می فرماید: [از خدای اطاعت کنید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولوالا مر خویش فرمان برید] (1)

این آیه درباره ما اهل بیت است نه درباره شما.

سپس خداوند از نزاع و تفرقه نهی فرمود و به تسلیم و اتحاد فرمان داد، و شما همان قومی هستید که به خدا و رسولش اقرار کردید و خداوند به شما خبر داد که محمد صلی الله علیه و اله [پدر هیچ یک از مردان شما نبوده ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاتم پیامبران است] (2) و نیز فرمود: [اگر بمیرد یا کشته شود شما به عقب باز خواهید گشت] (3) و تو ای معاویه و یارانت به عقب باز گشتید و مُرتد شدید و عهدی که با خدا بسته بودید، شکستید و بیعت را، گسستید و این ها به خدا زبانی نمی رساند.

ای معاویه! آیا نمی دانی که امامان همه از ما - اهل بیت علیهم السلام - هستند و از شما نیستند؟ خداوند به شما خبر داد که «اولوالامر» باید استنباط کنندگان علم، باشند، و نیز خبر داد که در همه اموری که مورد اختلاف شما واقع می شود به خدا و رسول و اولوالامر که حاملان علم، هستند رجوع کنید پس هر کس که به عهد خود با خدا، وفا کند خدا را و فاکنده به عهد خود خواهد یافت خدای تعالی می فرماید: [به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم و تنها از من بترسید] (4) و نیز می فرماید: «یا این که نسبت به مردم [=پیامبر و خاندانش] به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده است، حسد می ورزند؟! در حالی که ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ ارزانی داشتیم» (5) و برای مردمی که بعد از ایشان بودند فرمود: «بعضی از ایشان به آن ایمان آوردند و بعضی از آن جلوگیری کردند و دوزخ آن آتش افروخته برای ایشان کافی است» (6)

ما آل ابراهیم هستیم که مورد حسد واقع شده ایم و این تو هستی که نسبت به ما حسد می ورزی

ص: 238

1- سوره نساء، آیه 59

2- سوره احزاب، آیه 40

3- سوره آل عمران، آیه 144

4- سوره بقره، آیه 40

5- سوره نساء، آیه 54.

6- سوره نساء، آیه 55.

جوید و از ما پیروی نماید نجات یافته و آن کس که از ما جدا شود و دوری گزیند غرق گردیده است.

ماییم پیشوای پیشانی سفیدان و راه روشن و صراط مستقیم حق ماییم که از نعمت های بزرگ خدا بر بندگان خداییم ما کانون نبوت و مرکز نزول وحی آسمانی هستیم که خانه ما محل رفت و آمد فرشتگان الهی است ماییم راه آشکار و چراغ روشنی بخش هدایت برای کسی که بخواهد از نور ما استفاده کند. ماییم صراط مستقیم خدا برای کسی که بخواهد از ما پیروی کند

ما امامان راهنما به سوی بهشتیم ما تجسم عینی اسلام و دستگیره مطمئن الهی هستیم. ماییم آن جسر و پل هایی که هر کس از آن عبور کند رستگار شده و هر کس از آن تخلف نماید نابود گردیده است.

ماییم بلندترین قله های سر به فلک کشیده که در اوج عظمت و بزرگواری و افتخار قرار داریم خداوند به واسطه ما بر بندگان رحمت نازل می کند و آن ها به واسطه وجود ما از باران رحمت سیراب می شوند و به واسطه ما عذاب از مردمان برداشته می شود. پس هر کس که ما را بشناسد و ما را یاری دهد و حق ما را رعایت کند و راه ما را در پیش گیرد از ما است و به سوی ماگام سپرده است.» (1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«... خداوند امام را نشانه ای برای مردمان نصب نموده و او را بر بندگان حجت قرار داده و تاج وقار و عظمت بر سرش نهاده و او را به نور جبروت الهی خود پوشانده است...»

خداوند همواره امامان را از بین فرزندان حسین علیه السلام انتخاب می کند و آنان را یکی پس از دیگری بر می گزیند که هر یکی بعد از دیگری زمام امور امت را به عهده بگیرد و مردمان را هدایت نماید خداوند آنان را برای راهنمایی مردم برگزیده و انتخاب نموده و به وجودشان راضی شده و آنان را برای (جانشینی) خود پسندیده است.

هرگاه یکی از آنان دیده از این جهان فرو بندد امام دیگری را به جای او منصوب می نماید تا نشانه ای، آشکار و راهنمایی نور، بخش و پیشوایی، پایدار و حجتی

ص: 239

---

1- فرائد السمطين، ج 2، ص 253، ح 523 ط بیروت ینابیع الموده، ج 3، ص 147، باب 89 ط بیروت، بصائر الدرجات، ص 83، ح 10.

دانشمند و نگهبان و نگهدار دینش باشد. آنان از طرف خدا پیشوایند که مردم را به طرف حق هدایت کنند و به حق داوری نمایند. آنان حجت های خدا و دعوت کنندگان به سوی خدا و راهنمایان الهی در بین مردمنند که از طرف خدا مردم را رهبری می کنند. مردم به راهنمایی آنان متدین می گردند و شهرها با نور ایشان روشن و آباد می شود و ثروت ها به برکت وجود ایشان فزونی می یابد خداوند امامان را مایه حیات انسان ها و مشعل های هدایت در تاریکی های زندگی و کلیدهای سخن و ستون های اسلام قرار داده و این چنین قلم تقدیر الهی درباره آنان جاری شده است.

امام برگزیده ای است که از طرف خداوند انتخاب گردیده و خدا از او راضی و خشنود است هدایتگری است که برای راهنمایی مردم و راز داری اسرار الهی برگزیده شده و رهبر امید بخشی است که همه آرزوها به او منتهی می شود

خداوند او را برای تصدی مقام امامت برگزیده و در عالم «ذر» او را با عنایات خاص خود پروریده و در جهان آفرینش او را در میان مردم آفریده و با الطاف غیبی خودش او را تربیت نموده و پیش از آن که در این جهان گام نهد و جاننداری به وجود آید، او را به مانند سایه ای در طرف راست عرش خود قرار داده و او را با علم غیب خداوندی خود به علم و حکمت آراسته ساخته است به واسطه علمش او را به مقام امامت برگزیده و به واسطه پاکی طینت و معصوم بودنش، انتخابش نموده است.

امام وارث خلافت حضرت آدم علیه السلام از تبار بهترین ذراری حضرت نوح علیها السلام انتخاب شده از خاندان ابراهیم خلیل علیه السلام از سلاله حضرت اسماعیل علیه السلام و برگزیده از عترت پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که همواره مورد توجه خاص خداوندی بوده و در حفظ و حراست وجود اقدس حضرت احدیت قرار دارد که به وسیله فرشتگان خود او را محافظت می نماید...» (1)

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

«خداوند تبارک و تعالی محمد صل الله علیه و اله را از نوری که خود به وجود آورد از نور عظمت و جلال خویش آفرید... و هنگامی که اراده فرمود وجود او را از آن نور خلق کند آن را به دو قسمت تقسیم نمود: از قسمت نخست محمد صلی الله علیه و اله، و از قسمت دیگرش علی بن ابی طالب علیه السلام را آفرید و از آن نور هیچ کس دیگر غیر از آن دو تن را نیافرید.

ص: 240

---

1- کافی، ج 1، ص 203 و 204، غیبت، نعمانی ص 224 - 226، ح 7، ینابیع المودة، ج 1، ص 26، باب 3 وج، 2، ص 574 باب 89 و بحار الانوار، ج 25، ص 151 و 152.

آن دورا با دست قدرت خود آفرید و ذات اقدس ربوبی خود در کالبد ایشان دمید و آنان را برای خواسته خویش برگزید و همان گونه که خواست خودش بود ایشان را به صورت های خودشان درآورد و آنان را امنای خویش گردانید، و گواه بر بندگانش و جانشینان خود بر مخلوقینش و ناظر بر اعمال آن ها و زبان گویای خود قرار داد و علم خویش را در نزد ایشان به ودیعت گذاشت و به آنان بیان [هر چیز] را آموخت، و بر اسرار غیبی خویش آگاهشان ساخت... و بواسطه وجود آن دو نور پاک آفرینش خلق را آغاز نمود و به وسیله ایشان ملک و مقدرات را به انجام خواهد رساند.

آن گاه فاطمه علیها السلام را از شعله ای از نور محمد صلی الله علیه و اله بیافرید همچنان که نور علی علیه السلام را از نور حضرتش به وجود آورد، سپس از نور فاطمه و علی علیهما السلام حسن و حسین را آفرید و این ذوات مقدسه همگی از نور آفریده شدند و انواری بودند که همواره پشت به پشت از صلبی به صلب، دیگر و از رحمی به رحم دیگر در بهترین خاندان ها بدون هیچ گونه آلودگی پا به عرصه وجود گذاشته و بعضی به بعض دیگر منتقل گردیدند...

آنان نورهایی بودند که پیوسته از صلب مردانی پاک و طاهر به ارحام زن هایی پاکیزه و پاک دامن منتقل شدند. آنان برگزیده برگزیدگانند که خداوند ایشان را برای خود برگزیده و خزینه های علمش و مبلغان از جانب خودش و قائم مقام ذات اقدسش قرار داده است چه آن که خدای تعالی با چشم سر دیده نشود و به وسیله حواس درک نگردد و کسی به گنه وجودش پی نبرد.

پس این برگزیدگانند که از طرف خدا سخن می گویند، و از جانب او [احکام و دستورات دین را به مردم] ابلاغ می نمایند و در امر و نهی او تصرف می کنند. پس به واسطه وجود ایشان قدرت حق ظاهر می شود و به وسیله وجود ایشان آیات و معجزات خدا آشکار می گردد و به سبب راهنمایی ایشان خدا شناخته می شود و از او فرمانبرداری می نمایند و اگر آنان نبودند خدا شناخته نمی شد و مردم نمی دانستند که چگونه باید خدا را عبادت کنند پس خداوند امر خود را هر گونه که بخواهد و به هر کس که بخواهد واگذار می کند که او از کاری که می کند پرسیده نمی شود و دیگران از آن چه انجام می دهند بازخواست می شوند. (1)

امام رضا علیه السلام می فرماید:

ص: 241

---

1- تأویل الآیات، ج 1، ص 397، ح 27، تفسیر برهان، ج 5، ص 516، ح 7 ط بیروت، اعلمی و بحار الانوار، ج 35، ص 28، ح 24.



«... امر امامت متمم دین است و خداوند پیامبرخود- حضرت محمد صلی الله علیه و اله ... را از این دنیا بیرون نبرد مگر آن گاه که نشانه های دین را برای امت آشکار ساخت و راه درست را به آن ها نشان داد و آنان را به راه راست رهنمون گردید و معارف عالیہ اسلام را برای امت بیان فرمود و علی علیه السلام را به عنوان امام و پیشوا برای مردم معرفی نمود و هیچ مطلبی را که امت به آن نیازمند بودند ناگفته نگذاشت و همه را برای مردم بازگو نمود. پس هر کس گمان برد که خداوند دین خود را به کمال نرسانده است کتاب خدا را رد کرده و هرکس کتاب خدا را رد کند به آن کافر شده است.

آیا مردم قادرند که مقام و منزلت امام و جایگاه او را نسبت به امت بشناسند تا در صدد گزینش امام برآیند؟!]

مقام شامخ امامت بلند قدر تر و گران مایه تر و رفیع جایگاه تر و استوارتر و برتر و بالاتر از آن است که مردمان با افکار و عقول [ ناقص ] خود بتوانند به آن برسند، یا با اندیشه های [نارسای] خود از آن آگاه شوند یا امامی را به گزینش خویش برای خود برگزینند.

امامت مقام بسیار والایی است که خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را پس از پیامبری و مقام خلّت - دوست خدا بودن- به آن ارتقاء داد و آن سومین فضیلتی است که خداوند آن را به حضرت ابراهیم علیه السلام عطا فرمود و او را بدان مشرف ساخت و نامش را در جهان جاودانه نمود و خودش فرمود: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (1): (من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار دادم) و چون حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که با این مقام غرق شادی شده بود پرسید: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِي): (2) و از فرزندانم نیز - امامانی قرار بده»، (خدای متعال فرمود: (وَلَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (3): (عهد من - امامت - نصیب ستمکاران نخواهد شد).

پس این، آیه امامت هر ستمگری را تا روز قیامت باطل کرده است و این منصب مخصوص برگزیدگان است.

سپس خدای متعال اکرام را بر ابراهیم علیه السلام تمام کرد و در فرزندان او کسانی را اهل پاکی و پاکیزگی قرار داد تا شایسته مقام امامت باشند این بود که فرمود: (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ) (4) (و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا وأوحينا إليهم فعل الخيرات وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وكانوا لنا

ص: 242

1- سوره بقره، آیه 124.

2- سوره بقره، آیه 124.

3- سوره بقره، آیه 124

4- سوره انبیاء، آیه 72.

عَابِدِينَ) (1) ما به او (ابراهیم)، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را بخشیدیم، و همه را از صالحان قرار دادیم» و آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما راهنمایی کنند، و نیکوکاری و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را به ایشان وحی نمودیم؛ و آنان خود پرستندگان ما بودند».

بدین گونه امامت در ذریه او بود و از بعضی به بعضی دیگر در قرن های متوالی انتقال پیدا می کرد، تا آن گاه که خدای متعال آن را میراث پیامبر ما صلی الله علیه و آله قرار داد و فرمود: (إِنَّ أَوْلَىٰ آلِهَآ النَّآسِ بِآِبْرَآهِمَ لَلَّذِينَ آَتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَآَلَهُ وَآَلِي الْمُؤْمِنِينَ) (2) «نزدیک ترین مردمان به ابراهیم آنان بودند که از او پیروی کردند، و این، پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی که ایمان آوردند؛ و خداوند ولی مومنان است».

بدین گونه امامت به رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص یافت و او به فرمان خدا آن را بر دوش علی نهاد. و بنابر آن چه خدا واجب کرده بود در برگزیدگان ذریه او قرار گرفت یعنی: کسانی که خدا علم و ایمان را به آنان ارزانی داشته و فرموده است:

(وَ قَالِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ) (3): «کسانی که علم و ایمان به ایشان داده شده گفتند: شما قطعاً در (گورهای، خویش چنان که در) کتاب (تقدیر) خدا ثبت است تا روز رستاخیز درنگ خواهید کرد»؛ پس امامت مخصوص فرزندان علی علیه السلام است تا روز قیامت بدان جهت که پس از محمد صلی الله علیه و سلم دیگر پیامبری نخواهد آمد.

پس آن نادانان از کجا می توانند امامی را برای خود برگزینند؟!

امامت مقام و منزلت پیامبران و میراث اوصیاء است امامت جانشینی خدا و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیر مؤمنان علیه السلام و میراث حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است. امامت سررشته امور دین و نظام مسلمین و اصلاح کننده دنیا و عزت مؤمنان است...

امام یگانه دوران است که هیچ کس قدرت برابری با او را ندارد و هیچ دانشمندی به پایه او نمی رسد بدل و جایگزینی برایش پیدا نمی شود نظیر و مانند ندارد، تمام فضائل در او جمع شده گنجینه علوم اولین و آخرین است نه بدان سبب که خود به دنبال آن رفته و آن را به دست آورده است بلکه امتیازی است از جانب خداوند که او را بدان فضائل آراسته و ممتاز گردانیده است...

ص: 243

1- سوره انبیاء، آیه 73

2- سوره آل عمران، آیه 68

3- سوره روم، آیه 56

پس چه کسی می تواند امام را آن چنان که هست بشناسد و او را انتخاب کند؟ هیهات! هیهات! عقل ها درباره اش، حیران افکار در شناختش نارسا خردها در تصویرش سرگردان دیده ها از درکش، ناتوان بزرگان در برابرش کوچک، دانشمندان از شناسایی اش، متحیر، اندیشمندان کوتاه نظر سخنوران گنگ شاعران (و سخن سرایان) و مانده، ادیبان در مانده و زبان آوران عاجزند که بتوانند چیزی از صفات امام را توصیف نمایند و یا فضیلتی از فضایل او را بیان کنند هرگز نمی توانند و همگی به عجز و ناتوانی خود اعتراف می نمایند.

چگونه می توان همه اوصاف امام را برشمرد و بر اسرارش دست یافت و کسی را به جانشینی او برگماشت؟! چه کسی می تواند به جای او بنشیند و پرسش ها را پاسخ گوید و نیازها را بر آورد؟ نه هرگز چگونه ممکن است برای امامی که چون ستاره تابان در اوج آسمان جای دارد و خردها از شناختش ناتوانند بدل و جانشینی پیدا کرد؟! او کجا و اندیشه ها کجا؟! پس از کجا مردم می توانند برای خود امام برگزینند؟ و با اندیشه های نارسای خود او را درک کنند و کجا مثل امام پیدا می شود؟

آیا آن ها گمان می برند که این ویژگی ها و شئون امامت در غیر آل محمد صلی الله علیه و آله یافت می شود؟ به خدا سوگند هر کس چنین تصوّر کند به خودش دروغ گفته و بیهوده اندیشیده است و آرزوهای باطل او را به پرتگاهی بس بلند و لغزشگاهی بس خطرناک کشیده است که هر لحظه خطر سقوط او را تهدید می کند اینان تصوّر کرده اند که می توانند با عقل های ناقص و اندیشه های نادرست و آراء گمراه کننده خود امام را نصب کنند! هر چه بیش تر دست و پا می زنند بیش تر گمراه می شوند خدا آن ها را بکشد که دروغی بس بزرگ ساخته اند و فاصله بسیاری از راه راست گرفته اند و در وادی تحیر و سرگردانی گرفتار آمده اند که دانسته و از روی عمد - امام را رها کردند و شیطان کار زشت آن ها را در نظرشان زیبا جلوه داده و آنان را از صراط مستقیم حق به دور انداخته است و حال آن که بینا و آگاه بودند.

آنان از انتخاب خدا و انتخاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش روی گردان شده و به انتخاب خود گرائیده اند، در صورتی که قرآن فریادشان می زند که: (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) (1): (پروردگار تو آن چه بخواهد می آفریند و بر می گزیند آنان حق انتخاب ندارند، خدای تعالی از آن چه

ص: 244

که آنان شرک می ورزند پاک و منزّه است). و خدای عزّوجل می فرماید: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ...) (1): (هیچ مرد و زن با ایمانی را نرسد که چون خدا و پیامبرش در کاری دستور، دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد...)

.. پس آنان چگونه می توانند که امام را برای خود انتخاب کنند؟ در صورتی که امام دانشمندی است که جهالت و نادانی در وجود او راه ندارد، راهنمایی است که - در نگهبانی امت و مرزداری احکام شریعت - دچار ضعف و سستی نمی شود، معدن پاکی و پاکیزگی و کانون تقوی و پرهیزکاری و اسوه علم و عبادت است.

امامتش به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام می گردد و از نسل پاک - فاطمه - بتول است که در نسب او جای هیچ گونه ابهامی وجود ندارد و هیچ کس در شرافت و فضیلت به پایه او نمی رسد. از نظر خانوادگی از خاندان، قریش از گرامی ترین دودمان بنی هاشم، از عترت پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم است که مورد رضای خداوند، و از شریف ترین نژاد عرب و از تبار عبد مناف است که شاخه ای از شجره دودمان رسالت و شریفی از اشراف خاندان نبوت است...» (2)

حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرماید:

سعد بن عبدالله اشعری قمی که در دوران حیات امام حسن عسکری علیه السلام به محضر آن جناب مشرف شده و سعادت دیدار حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در زمان طفولیت حضرتش پیدا کرده و معجزاتی را از آن حضرت مشاهده نموده و با وی گفتگویی داشته و در مورد انتخاب و انتصاب امام از آن حضرت پرسش نموده است، در ضمن یک حدیث طولانی نقل می کند که:

«محضر آن جناب عرضه داشتم: مولای من چه مانعی دارد که مردم خودشان امام (و پیشوایی) را برای خود انتخاب کنند؟ فرمود: پیشوای مصلح یا پیشوای مفسد؟ عرض کردم البته پیشوای مصلح فرمود آیا امکان دارد که مردم به نظر خود پیشوای مصلحی را انتخاب نمایند ولی در واقع مفسد باشد؟ گفتم آری فرمود: به همین علت است که مردم نمی توانند امام انتخاب کنند. هم اکنون این مطلب را با بیان دلیلی که عقلت آن را

ص: 245

1- سوره احزاب، آیه 36.

2- کافی، ج 1، ص 199 - 202، بحار الانوار، ج 25، ص 121 - 126 غیبت، نعمانی ص 217 - 222 و معانی الاخبار، ص 96 -

بپذیرد، برای تو شرح می دهم:

به من بگو آیا پیغمبرانی که خداوند آنان را از میان خلق برگزیده و کتاب های آسمانی بر آنان نازل نموده و به وسیله وحی و عصمت تأییدشان فرموده است مانند موسی و عیسی علیهما السلام که سر آمد مردم عصر خود بودند و به حُسن انتخاب از آنان داناترند با وفور عقل و کمال دانشی که داشتند امکان دارد که شخص منافقی را به گمان این که مؤمن است انتخاب کنند؟ عرض کردم نه ممکن نیست

فرمود: این موسی کلیم خداست که با همه وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او، هفتاد نفر را از میان اعیان قوم و بزرگان امتش انتخاب کرد تا آنان را به میقات پروردگارش ببرد با اینکه در ایمان و اخلاص آنان شک و تردیدی نداشت، با این همه آنان منافق از کار درآمدند.

خدای عزوجل - در این باره می فرماید: (وَإِخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا...) (1) (موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما انتخاب کرد)، پس وقتی که ما می بینیم کسی که خداوند او را برای پیغمبری برگزیده اشخاص مفسد را انتخاب کرد، در حالی که گمان می کرده است که افراد صالح را انتخاب نموده است یقین پیدا می کنیم که انتخاب، امام حق ذات اقدس الهی است که از آن چه در سینه ها نهفته و در دل ها جای گرفته است اطلاع دارد وقتی پیغمبر برگزیده خدا در مقام انتخاب افراد فاسد را انتخاب کند، بطور حتم مهاجرین و انصار هم از این خطر برکنار نبودند...» (2)

آری خواننده گرامی! امامت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام منصبی الهی و عهد و پیمان خدایی است و، امام خلیفه و جانشین خدا و ولی امر و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و راهنمای خلق و نگهبان دین و حافظ احکام و شریعت الهی است و از این رو انتخاب و انتصاب او به دست خداوند، است زیرا که او بندگان خود را می شناسد و افراد «مصلح» را از «مفسد» تشخیص می دهد چنان که خود در کتاب عزیزش فرموده است: (وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ): خداوند افراد مفسد را از افراد مصلح - باز - می شناسد. (3)

و خطاب به پیامبرش فرموده است: (وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ):

ص: 246

1- سوره اعراف، آیه 155

2- بحار الانوار، ج 23، ص 68 باب 3، ح ، احتجاج طبرسی، ج 2، ص 273 - 274.

3- سوره بقره آیه 220

پروردگار تو آن چه را که مردم در سینه ها پنهان دارند و یا آن را آشکار سازند - همه آن ها را - می داند. (1)

و در یک آیه دیگر می فرماید: (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ): خداوند داناتر و آگاه تر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد. (2)

پس مقام امامت و خلافت که مقام جانشینی خدا و ولایتعهدی رسول خدا صلی الله علیه و آله است اختصاص به ذات اقدس احدیت دارد و همان گونه که رسالت و نبوت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله از جانب خدای تعالی است تعیین امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله هم در اختیار خداوند است و امامت از طریق نص و نصب تحقق پیدا می کند و هرگز شایسته نیست که تعیین خلیفه خدا از طریق انتخاب یا از راه، شوری و یا به وسیله ارباب حلّ و عقد به خود مردم واگذار گردد.

بنابراین با توجه به روایاتی که گذشت و این که امامت عهد و پیمان الهی و انتخاب و انتصاب امام با خداوند و وظیفه مقام رسالت نیز تبلیغ دین و احکام شریعت و مقررات آیین الهی است شکی نیست که همان گونه که خداوند مقررات آیین خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله الهش وحی و ابلاغ می کند تا آن را به مردمان برساند همچنین او را به امر امامت و خلافت آگاه میسازد که عهد و پیمان خود را بر عهده چه کسی نهاده است.

بر این اساس، حتی شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امر امامت مداخله اساسی ندارد و تنها ابلاغ کننده و رساننده چنان انتصابی به امت اسلامی است که امامت امام به وسیله او به مردم اعلام می گردد و این مطلبی است که ما در بحث آینده به خواست خدا درباره آن به تفصیل سخن خواهیم گفت و به روشنی ثابت خواهیم نمود که بر خلاف نظریه دانشمندان پیرو مکتب خلفاء رسول خدا صلی الله علیه و آله با اتکاء به وحی و فرمان الهی امامان و جانشینان پس از خود را تعیین نموده و یکایک آنان را با نام و نسبشان به امت اسلامی معرفی فرموده و امامت را در دوازده امام معصوم از اهل بیت علیهم السلام منحصر ساخته و بیش از همه درباره امامت امام اول علی بن ابی طالب علیه السلام سخن گفته و هرگز امت را بدون امام و سرپرست رها ننموده و آن ها را به حال خود وا نگذاشته است.

و اینک برای این که این مطلب به خوبی روشن شود، بحث آینده را به انحصار

ص: 247

1- سوره قصص، آیه 69

2- سوره انعام، آیه 124

امامت در دوازده امام معصوم از ائمه اهل بیت علیهم السلام اختصاص می دهیم و در پیرامون برخی از آیاتی که بر امامت آن بزرگواران دلالت دارد سخن می گوئیم و قسمتی از روایاتی را که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است متذکر می گردیم و قضاوت را به خواننده واگذار می نماییم.

ص: 248

## بخش یازدهم: در بیان انحصار امامت در دوازده امام معصوم از ائمه اهل بیت علیهم السلام

### اشاره

شامل:

آیات چندی که بر امامت آن بزرگواران دلالت دارند

مانند

1- آیه «تطهیر»

2- آیه «انذار»

3- آیه «ولایت»

4- آیه «تبلیغ»

5- آیه «أولی الأمر»

ص: 249





## امامت منحصر به دوازده امام معصوم از ائمه اهل بیت علیهم السلام است

پس از بحث و بررسی پیرامون «امامت و خلافت» و این که امامت عهد و پیمان خدائی است و امام باید یک انسان پاک و معصوم بوده و از جانب خدا تعیین گردد نوبت به امامت امامان معصوم از ائمه اهل بیت علیهم السلام می رسد.

بحث درباره امامت امامان دوازده گانه از ائمه اهل بیت علیهم السلام در این است که آیا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم کسی را برای اداره امور اجتماع و جامعه اسلامی پس از درگذشت خود معین کرده است یا خیر؟

اهل سنت عقیده دارند که انتخاب خلیفه و امام به خود ملت واگذار شده و آن ها می توانند در این کار دخالت کنند و برای خود خلیفه و امام تعیین نمایند. اما شیعیان امامیه عقیده دارند که انتخاب امام و خلیفه به ، حق از عهده مردم ساخته نیست و آن ها نمی توانند در چنین امر مهمی مداخله نمایند

شیعیان می گویند: بر خداوند حکیم علی الاطلاق که خواهان گرایش بندگان به توحید و دین مبین اسلام است لازم است که پس از درگذشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در میان امت فردی پاک و شایسته با علمی وسیع و گسترده جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله خود سازد و اسلام و مسلمانان را از تحیر و سرگردانی باز دارد.

به همین دلیل می گویند که: امام باید معصوم باشد و از هر نوع خطا و گناه و اشتباه و لغزش مصونیت داشته باشد و چون حافظ اصول و فروع اسلام و نگهبان دین است باید به تمام معارف و احکام اسلام عارف و آگاه باشد و تعیین چنین کسی جز برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مقدور نیست زیرا تنها کسی که از نیروی باطنی عصمت و مقام ممتاز دانش امام اطلاع دارد ذات اقدس احدیت است و او بهتر از هر کس دیگر می داند که چه

کسی می تواند احکام و شرایع دین را به اجرا گذارد و از حدود و مقررات الهی پاسداری کند.

شیعیان طبق عقیده مخصوصی که دارند می گویند نصب امام و تعیین رهبر معصوم از جانب خداوند برای اداره امور ملت یک مسأله ضروری است و خدا تنها کسی است که می تواند به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله امام را تعیین نموده و به مردم معرفی نماید مردم چگونه می توانند در چنین موضوع مهمی دخالت کنند و از کجا می توانند تشخیص دهند که چه کسی از نیروی ملکوتی عصمت و مقام شامخ علمی برخوردار است تا او را انتخاب کنند

شیعیان می گویند: چگونه ممکن است پیامبری که آن همه عنایت به تربیت بندگان خدا داشت و در راه نشر احکام و گسترش دین آن همه رنج و زحمت متحمل گردید، و کم ترین مسامحه و قصوری از خود نشان نداد و به علاوه رحمة للعالمین بود و دین او ابدی و جاودانی است و آن چه را که بشر تا روز قیامت نیاز دارد در اختیار او قرار داده دین خدا را کامل نموده و بشریت را از هر نوع قانونگزاری بی نیاز ساخته است در مورد مسأله رهبری که در تمام شئون امتش دخالت دارد برنامه و دستور جامعی نداده باشد و در عین حال بفرماید:

(يا أيها الناس! وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُمْ بِهِ، وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُمْ عَنْهُ)

ای مردم! به خدا سوگند هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک کند و از آتش دوزخ دور سازد، جز این که من شما را به انجام آن فرمان دادم و هیچ چیزی نیست که شما را به آتش دوزخ نزدیک کند و از بهشت دور نماید مگر این که من شما را از آن باز داشته ام! (1)

شیعیان می گویند: چگونه ممکن است پیامبری که خود در بین مسلمانان حکومت و زمام امور سیاسی و اجتماعی کشور اسلامی را به دست گرفته بود و علاوه بر دریافت احکام الهی به وسیله وحی آسمانی به ارشاد و راهنمایی مردم و تبلیغ دین و قوانین شریعت می پرداخت و قوانین سیاسی و اجتماعی اسلام را در بین مردم پیاده می کرد مسأله امامت و رهبری را به دست فراموشی سپارد و نسبت به رهبری سیاسی

ص: 252

و مدیریت جامعه اسلامی بی تفاوت بماند و این مسأله مهم و حیاتی را مهمل و مسکوت گذارد و با این وصف بفرماید:

(قَدْ تَرَكْتُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلَهَا كَنَهَارَهَا لَا يَزِيغُ بَعْدِي عَنْهَا إِلَّا هَالِكٌ)

شما را ترک گفتم در راهی روشن و آشکار که شبش مانند روز است و کسی از آن منحرف نمی شود جز این که هلاک خواهد شد. (1)

شیعیان می گویند: چگونه ممکن است پیامبری که برای بقای دین و حفظ نظم و امنیت مسلمین کمال عنایت را به خرج می داد و هر شهری که به دست مسلمانان فتح می شد فوراً برای آن جا حاکمی تعیین می نمود و هر سپاهی را که به جنگ می فرستاد برایش فرمانده و گاهی فرماندهان علی البدل معین می کرد و موقعی که به سفر می رفت برای اداره امور مدینه حاکمی تعیین می نمود و حتی در آخرین لحظات زندگی به کسانی که دور بسترش بودند فرمود: «قلم و دواتی بیاورید تا وصیتی برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید» (2) با این همه از مسأله خلافت و ولایت و وصایت و جانشینی خود غفلت ورزد و در تعیین خلیفه و امام اهمال نماید و ملت را بدون رهبر و سرپرست گذارد و امت را در وادی ضلالت و گمراهی رها کند!!!

شیعیان می گویند: چگونه می توان پذیرفت که ابوبکر به هنگام مرگ وصیت کند و عمر را خلیفه و جانشین خود سازد اما پیغمبر خدا که خاتم پیغمبران و افضل انبیا الهی است وصیت نکند و کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خود به امت اسلامی معرفی ننماید؟

شیعیان می گویند: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله که حامل پیام، وحی و مؤسس شریعت و معلم، بشریت و مبلّغ احکام الهی و معجزی دستورات خدا و فرد اکمل انسان ها و مایه رحمت برای همه جهانیان بود - العیاذ بالله - به اندازه عبدالله، عمر و عایشه دختر ابوبکر و معاویه بن ابی سفیان به مصالح اسلام و مسلمین توجه نداشت که برای جانشینی پس از خود اقدام نماید و مسئولیت رهبری را به عهده او گذارد و مسلمانان را از اختلاف و

ص: 253

1- المجازات النبویّه ص 442 حدیث 359 و کنز العمّال، ج 1 ص 212 ح 1062، مسند احمد 4/126، تفسیر قرطبی 7/139، سنن

ابن ماجه، ج 1، ص 15 و مستدرک حاکم، ج 1، ص 96

2- صحیح مسلم ج 2 ص 72 کتاب الوصیه ط بیروت دارالفکر صحیح بخاری ج 1، ص 120، کتاب العلم ط بیروت، دار القلم، شرح

ابن ابی الحدید ج 2 ص 55 و تاریخ کامل ابن اثیر ج 2 ص 217.

شیعیان می گویند: مگر نه این است که تاریخ به ما می گوید: هنگامی که عمر بن خطاب ضربت خورده بود عبدالله فرزند عمر به پدرش گفت:

«مردم می گویند: تو برای خود جانشینی بر نمی گزینی با این که اگر تو چوپان یا شتربانی داشته باشی که بیاید و آن چه را که در اختیار داشته رها کند می گوئی کوتاهی کرده و کار را به تباهی کشانده با این که سرپرستی برای مردم دشوارتر از سرپرستی گوسفند و شتر است، اگر خدای بزرگ و گرامی را به گونه ای دیدار کنی که در میان بندگانش جانشینی برای خود نگذاشته باشی به او چه خواهی گفت!» (1)

و هم عایشه به پسر عمر گفت:

«پسرم! درود مرا به عمر برسان و به او بگو پیروان محمد را بی سرپرست مگذار برای خود در میان ایشان جانشینی برگزین و آنان را بسان شتران افسار گسیخته سر خود رها مکن که من می ترسم فتنه و آشوبی روی دهد» (2)

و نیز عبدالله بن عمر به پدرش گفت:

«چه شود اگر کسی را به جانشینی خود برگزینی گفت: چه کسی را؟ گفت تلاش و کوشش کن و نیک بیندیش تا بدانی زیرا تو خدای آنان نیستی آیا اگر کسی را به دنبال سرپرست زمینت بفرستی دوست نداری که کسی را به جای خود بنشانند تا هنگامی که بر سرزمین باز گردد؟ گفت آری گفت: آیا اگر کسی را به دنبال چوپانت بفرستی دوست نداری مردی را به جای خود بگذارد تا برگردد؟» (3)

و همچنین معاویه بن ابی سفیان هنگامی که می خواست برای جانشینی یزید از مردم بیعت بگیرد همین حکم عقلی را دست آویز خود قرار داده گفت من می ترسم امت محمد صلی الله علیه و آله را برای پس از خود همچون، رمه ای از میش های بی شبان رها کنم» (4)

پس چگونه می توان باور کرد که پیغمبر خدا که عقل، کل و راهنمای، جهانیان و از

ص: 254

- 
- 1- الغدير، ج 7، ص 132 به نقل از سنن بیهقی ج 8 ص 149 سیره عمر از ابن جوزی، ص 190، ریاض النضره، ج 2 ص 74، حلیة الاولیاج 1 ص 44 و فتح الباری، ج 13 ص 175 به روایت از مسلم
  - 2- الامامة و السياسة، ج 1، ص 22 و در یک چاپ دیگر، ص 42
  - 3- الغدير، ج 7، ص 133 به نقل از طبقات ابن سعد، ج 3 ص 249.
  - 4- الغدير، ج 7، ص 133 به نقل از تاریخ طبری، ج 6، ص 170 و الامامة و السياسة، ج 1 ص 151 و در چاپ دیگر، ص 206.

بزرگ ترین پیامبران الهی است امت را به حال خود رها کند و برای خود خلیفه و جانشینی تعیین ننماید و آن ها را چون گله بی، شبان گذارد؟

، آری ملاحظه این امور با توجه به تصریح قرآن به «تکمیل دین»، (1) ایجاب می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بطور قطع و یقین فرد یا افرادی را برای حفظ مصالح اسلام و مسلمین و تحقق پذیری هدف بعثت به امر خدا برای جانشینی خود تعیین نموده باشد که مسلمانان پس از درگذشت وی به آن ها مراجعه کنند و با پیروی از آن ها تمام نیازهای دینی و مذهبی خود را مرتفع سازند.

در این جا می گوئیم: فرقه مُحَقَّه، ناجیه و شیعیان اثنا عشریّه عقیده دارند که در این امت مرحومه بعد از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دوازده نفر به، ترتیب از امیر مؤمنان علیه السلام تا امام دوازدهم حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسکری (علیهم الصلاه والسلام) امام و پیشوا و ولی وقت و خلیفه و جانشین و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند.

: زیرا دلائل و براهین روشن بر امامت آن بزرگواران بسیار است و با توجه به اینکه امامت منصبی الهی است و ولایت از جانب خدا مقام خلیفه اللّهی است و امامت، به وسیله نصب و تعیین خدا و نصّ و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله صورت پذیر است به اتفاق همه مسلمین هیچ گونه نصّ و تعیینی نه از طرف خدا و نه از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله بر غیر از این دوازده نفر امام معصوم نرسیده است.

به هر حال دلائل آینده از کتاب و سنت و تاریخ به روشنی ثابت می کند که خداوند 12 نفر از عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به مقام امامت، برگزیده و آن ها را پاک و پاکیزه و معصوم از خطا قرار داده و به وسیله پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن دوازده نفر را برای اداره مقام رهبری پس از درگذشت رسول گرامی اسلام معرفی فرموده که تا انقراض جهان امامت تنها در وجود مقدس آن برگزیدگان خدا انحصار و امتداد خواهد داشت.

و اکنون برای روشن شدن مطلب نخست گفتار دوتن از دانشمندان بزرگ شیعه و اهل سنت را که در رابطه با عقیده شیعه در مسأله امامت ابراز داشته اند، می آوریم و

ص: 255

---

1- چنان که می فرماید: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا). آیه 3 از سوره مائده

سپس به نقل آیات و روایات وارده و شرح و توضیح آن ها می پردازیم.

## 1- گفتار شیخ صدوق (رحمه الله) در مسأله اعتقادات

مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «اعتقادات» که بیانگر اعتقادات شیعه می باشد درباره عقیده شیعه در مسأله «امامت» چنین می گوید:

«اعتقاد ما بر این است که حجت های خداوند بر مخلوقینش پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارتند از دوازده تن که یکی پس از دیگری سمت ولایت و سروری بر خلق خدا دارند و نام های مقدّسشان به ترتیب از این قرار است:

1- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب 2- حسن بن علی 3- حسین بن علی 4- علی بن الحسین 5- محمد بن علی 6- جعفر بن محمد 7- موسی بن جعفر 8- علی بن موسی 9- محمد بن علی 10- علی بن محمد 11- حسن بن علی 12- محمد بن الحسن که حجت قائم به امرالله امام زمان حاضر و خلیفه خدا در زمین می باشد، و در همه جا حضور دارد ولی از دیده ها پنهان است درود خداوند بر همه آنان باد.

ما (شیعیان) معتقدیم که این بزرگواران همان «أولو الأمر» (1) (فرمانروایان) می باشند که خداوند امر فرموده است تا از آنان اطاعت شود و همین ها هستند که از سوی خداوند گواه و ناظر بر مردم اند و اینانند درهای ورود بر خدا و راه های قاصدان به لقاء الله، و راهنمایان به معرفت، پروردگار بیانگران وحی و ارکان توحید حضرت حق اند که از هر لغزش و خطا پاک و از هر گناه و آلودگی معصوم اند و همین هایند که خداوند، از هر پلیدی پاکشان داشته و از هر آلاشی منزّهشان ساخته است چنان که فرموده است (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (2) و همین ها هستند که دارای معجزه و برهاند و سبب ایمنی اهل زمین اند چنان که ستارگان مایه امان اهل آسمان، اند، به کشتی نوح می مانند که تنها پیروان آن ها اهل نجاتند، و به منزله باب حطه بنی اسرائیل اند که تنها راه نجات پیروی از ایشان است، بندگان گرامی خداوندند که: (لَا يَسْتَبْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ): (3) هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند»

همچنین درباره آن ها معتقدیم که دوستیشان ایمان و دشمنیشان کفر، امرشان امر خدا،

ص: 256

1- سوره انبیاء آیه 27

2- درباره «أولی الأمر»، ذیل آیه پنجم به تفصیل سخن رفته است به آن جا مراجعه فرمائید.

3- سوره احزاب، آیه 33

نهیشان نهی خدا اطاعت از ایشان اطاعت از خدا و سرپیچی از فرمانشان سرپیچی از فرمان حضرت پروردگار است دوست آن ها دوست خدا و دشمنشان دشمن خداوند است و براین باوریم که زمین هرگز از حجت خدا خالی نگردد (تا خداوند پیوسته در مقام بازخواست از بندگان دارای دلیل و برهان بوده و بندگان محکوم حضرتش باشند) هر چند آن حجت خدا بر اثر ناشایستگی بندگان از انظار عموم پنهان باشد.

و نیز اعتقاد ما بر این است که حجت خداوند بر روی زمین و خلیفه خدا بر بندگان در عصر حاضر، همان قائم، منتظر، محمد بن الحسن بن علی علیه السلام می باشد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و اله نام و نسبش را از جانب خداوند برای مردم بیان داشته (و شرح قیام و ظهورش را طی روایات متواتر پیشگوئی نموده) و او همان کسی است که زمین آکنده به ظلم و ستم را پر از عدل و داد کند و خداوند دین خود را به دست او و به وسیله او ظاهر و آشکار سازد و او را در اجرای قوانین دین نیرومند و مسلط گرداند هر چند برکافران گران و ناخوشایند باشد.

و او همان کسی است که (به موجب روایات متواتره از شیعه و سنی) خداوند شرق و غرب جهان را به دست او فتح کند تا این که در روی زمین جائی نماند جز این که ندای اذان در آن جا شنیده شود و دین حق همه کره زمین را بپوشاند و او همان مهدی موعود است که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله به آمدنش خبر داده و چون حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید در نماز به وی اقتدا کند، (1)

و ثواب نماز پشت سر او به اندازه ثواب نماز پشت سر پیغمبر باشد که وی خلیفه به حق آن حضرت است...» (2)

## 2- گفتار علامه مسعودی در کتاب «مروج الذهب»

علی بن حسین مسعودی که اهل سنت بطور قطع او را از دانشمندان بنام خود می دانند در کتاب معروف «مروج الذهب» در رابطه با عقیده شیعه در مسأله امامت چنین می گوید:

«امامیه معتقدند که «امامت» جز با تعیین نام و عنوان امام به وسیله خدا و پیغمبر روا

ص: 257

---

1- برای آگاهی بیشتر به کتاب ظهور حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان» مراجعه فرمایید.

2- اعتقادات صدوق، ص 68-69



نیست و در سایر دوران ها نیز حجت خدا در میان مردم هست که یا ظاهر و آشکار است و یا به سبب ترس و تقیه مخفی و پنهان»

درباره ضرورت وجود امام و وجوب تعیین و لزوم عصمت در امام دلایل عقلی و نقلی فراوان دارند از جمله گفتار خدای عزوجل است که به ابراهیم علیه السلام خبر داد (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا): «من تو را امام مردم قرار خواهم داد» و سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام از او که عرض کرد: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِي): «و از فرزندان من نیز امامانی قرار ده»، و جواب خدا به او که فرمود: (قَالَ لَا يَنْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ): «پیمان من به ستمکاران نمی رسد»، گویند: این آیه دلیل است که «امامت» به تعیین خداوند است و اگر تعیین امام به عهده مردم بود سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا بی مورد بود، و خداوند بد و خبر نمی داد که انتخابش کرده است این گفتار خدای تعالی که در جواب سؤال ابراهیم فرمود: «پیمان من به ستمکاران نمی رسد» صریح است که پیمان خدا به کسی می رسد که ستمگر نباشد.

اینان درباره اوصاف «امام» گفته اند که: امام باید از گناه «معصوم» باشد، زیرا اگر معصوم نباشد بیم آن می رود که او نیز چون دیگران مرتکب گناه شود و محتاج شوند که او را «حدّ» زنند همچنان که خود او دیگران را حد می زند پس امام نیز محتاج امام دیگری خواهد بود و این احتیاج امام به امام دیگر تا بی نهایت ادامه خواهد داشت و به علاوه بیم آن می رود که امام در باطن فاسق و فاجر و کافر باشد.

و نیز گفته اند که: امام باید از همه مردم داناتر، باشد زیرا اگر عالم و دانا نباشد بیم آن می رود که شرایع و احکام خدا را وارونه کند و دست و پای کسی را که «حدّ» بر او واجب است ببرد و کسی را که در واقع باید دست و پا برید حد زند و احکام دین را بر خلاف ترتیبی که خدا مقرر داشته اجرا نماید و نیز گفته اند که: امام باید از همه مردم شجاع تر باشد، زیرا جنگجویان و جهادگران در هنگام جنگ و جهاد به او مراجعه می کنند و با وی سروکار دارند و اگر او بترسد و بگریزد مستوجب خشم و غضب خدا گردد.

و نیز گفته اند که: امام باید از همه مردم بخشنده تر باشد زیرا که او خزانه دار و امین مال مسلمانان است و اگر بخشنده نباشد دلش به اموال آن ها راغب شود و بدانچه در دست مسلمانان است چشم دوزد و در این کار خطر جهنمی شدن هست.

و صفات بسیار دیگر گفته اند: که امام به وسیله آن ها به بالاترین مراتب فضیلت می رسد و هیچ کس هم سنگ و هم تراز او نمی شود و گویند: که همه این اوصاف در

علی بن ابی طالب و فرزندانش رضی الله عنهم، بود از تقدّم ایمان و هجرت و قرابت و حکم به عدالت و جهاد در راه خدا و زهد و تقوا و این که خدا از باطنشان خبر داده که با ظاهرشان موافق است و هم از ایشان توصیف نموده که مسکین و یتیم و اسیر را غذا داده اند و این کار برای رضای خدا بوده است و هم از حسن عاقبت ایشان در آخرت و صحرای محشر خبر داده و همچنین خدای عزّوجل در باره ایشان فرموده است که پلیدی و ناپاکی را از ایشان دور ساخته و آنان را پاک و پاکیزه گردانیده است و جز این ها که به عنوان دلیل گفتار خویش آورده اند و گویند که علی علیه السلام فرزند خود حسن علیه السلام و پس از او حسین علیه السلام را به امامت تعیین کرد و حسین علیه السلام نیز علی بن الحسین علیهما السلام را تعیین کرد و همچنین امامان بعدی تا حضرت صاحب الزمان [علیه السلام] که امام دوازدهم است...» (1)

آری شیعیان عقیده دارند که «امامت» از اصول دین است و انتخاب و انتصاب «امام» به دست خداوند است و امامت جز با تعیین نام و عنوان امام به وسیله خدا و پیغمبر امکان پذیر نیست و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به امر، خدا امامان پس از خود را تعیین نموده و آنان را منحصر در 12 نفر از اهل بیت علیهم السلام خود ساخته و در فرصت های مناسب یکایک ایشان را با نام و نسب و ویژگی هایشان به امت اسلامی معرفی فرموده است.

اکنون برای اثبات، مطلب به برخی از آیاتی که در این زمینه وارد شده و بر امامت آن بزرگواران دلالت دارد اشاره می کنیم و قسمتی از انبوه روایاتی را که در منابع معتبر شیعه و اهل سنت آمده است متذکر می گردیم تا صحت و استواری عقیده شیعه در مسأله امامت بر همگان روشن شود و اینک آیات وارده:

ص: 259

### اشاره

از جمله آیاتی که بدون هیچ گونه تردید بر امامت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد آیه مبارکه تطهیر است که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او نازل شده است زیرا:

خدای تعالی در قرآن کریم خبر داده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام معصوم از گناه هستند چنان که در این باره فرموده است:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

«همانا خداوند اراده فرموده است که گناه و پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام دور سازد و کاملاً شما را پاک و پاکیزه گرداند» (1).

### شان نزول آیه

در این جهت تردیدی وجود ندارد که آیه تطهیر در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است زیرا احادیث بسیار زیادی بر این مطلب دلالت دارد که از طرق شیعه و سنی روایت شده و در منابع معتبر فریقین ثبت و ضبط گردیده است که از باب نمونه به برخی از آن ها اشاره می شود:

1- عبدالله بن جعفر طیار (2) از نواده های حضرت ابو طالب علیه السلام درباره نزول این آیه

ص: 260

1- سوره احزاب، آیه 33

2- عبدالله بن جعفر طیار «ذوالجناحین» پسر عموی پیغمبر اکرم است و مادرش اسما دختر عمیس خثعمیه. او در سالی که پدر و مادرش به حبشه مهاجرت کرده بودند در آنجا به دنیا آمد و سپس به همراه پدرش به مدینه مهاجرت کرد عبدالله مردی کریم و بخشنده بود و او را «بحر الجود» لقب داده بودند وی در سال 80 سال معروف به «جحاف» که سیل عظیمی در مکه جاری شد و خسارت جانی و مالی سنگینی بر حجاج وارد آمد و دارائی و شتران ایشان را برد از دنیا رفت. اصحاب صحاح 25 حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسدالغابه و جوامع السیره، ص 282 و سایر کتب رجال، آمده است.

شریفه چنین می گوید:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده فرمود که رحمت الهی در حال فرود آمدن است: فرمود صدایشان کنید که بیایند صدایشان کنید که بیایند».

صفیة (1) پرسید: چه کسی را صدا کنیم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت را علی و فاطمه و حسن و حسین را

آن ها را حاضر کردند پس آن حضرت عباى خود را بر روی آن ها افکند و سپس دست هایش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود بار خدایا! اینان اهل بیت علیهم السلام و آل من هستند. پس درود فرست بر محمد و آل محمد. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)». (2)

2- امّ المؤمنین عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید:

«بامدادی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که عباى نشانه داری پشمینه و از موی سیاه که کاروانی از شتر در حال حرکت بر آن نقش شده بود بر دوش داشت از خانه خارج شد که حسن بن علی آمد، پس او را در زیر عباى خود جای داد، سپس حسین آمد او را هم در زیر عبا جای داد آن گاه فاطمه آمد او را هم داخل عبا جای داد پس از آن علی آمد و او را نیز در زیر عبا جای داد و سپس آیه تطهیر را قرائت نمود» (3)

ص: 261

1- صفیة، دختر حّی بن اخطب و از تیره حضرت هارون و از بنی اسرائیل می باشد که مادرش بره دختر سموأل از بنی قریظه بوده است. در ابتدا همسر کنانه بن ربیع از یهود بنی النضیر بود که در جنگ خیبر کشته شد. پیغمبر او را به خود اختصاص داد و فرمود: اگر مسلمان شوی تو را نزد خود نگه می دارم و اگر یهودی، بمانی، رهایت می کنم تا به خانواده ات ملحق شوی صفیة پاسخ داد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! پیش از آن که تو مرا به اسلام دعوت کنی هوادار تو شده و اسلام آورده ام علاقه ای به یهودیت ندارم و پدر و برادری هم برایم نمانده که مرا بین کفر و اسلام مخیر می داری من خدا و پیامبرش را از آزادی و رفتن به خانواده ام بیشتر دوست دارم این بود که عده نگه داشت و سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به ازدواج خود درآورد. صفیة در سال 52 در گذشت. شرح حالش در طبقات ابن سعد ج 8 ص 120 - 129 و جوامع السیره ص 285 آمده است.

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 147

3- صحیح مسلم ج 2 ص 457 کتاب الفضائل، باب فضائل اهل بیت علیهم السلام چاپ، بیروت، دار الفکر، ینابیع الموده ج 1 ص 54 و در المنثور ج 5 ص 198

3- امّ المؤمنین امّ سلمه که از زنان بسیار موثّق رسول خدا صلی الله علیه و آله است در شأن نزول آیه تطهیر چنین می گوید

«آیه تطهیر در خانه من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. در آن موقع در اتاق هفت نفر حضور داشتند جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین و پیغمبر خدا من هم بر درگاه اتاق نشسته بودم و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من از اهل بیت نیستم؟ آن حضرت فرمود: تو بانویی نیکو سرانجامی تو از زنان پیغمبری» (1)

### عکس العمل رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه تطهیر

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه تطهیر برای این که اهمیت موضوع را به مسلمانان بفهماند و آن را در بین اصحاب اشاعه دهد تا چند ماه هنگام بامداد که برای نماز صبح به مسجد می رفت بر در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و به عنوان اهل بیت علیهم السلام بر آنان سلام می کرد و آیه مزبور را با صدای بلند می خواند

از ابن عباس روایت شده که: گفت

«من خود شاهد بودم که پیغمبر خدا به مدّت نه ماه هر روز پنج نوبت به هنگام ادای نماز بر در خانه علی بن ابی طالب می ایستاد و می گفت: السّلامُ علیکم ورحمة الله وبرکاته أهل البيت (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ. درود و رحمت و برکات خداوند بر شما اهل بیت علیهم السلام باد همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی و آلودگی را از شما اهل بیت علیهم السلام بزدايد و پاک و پاکیزه تان گرداند. خدایتان رحمت کند، هنگام نماز است» (2)

از ابوالحمراء نیز روایت کرده اند که گفت:

«من خود مراقب بودم و حساب کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مدّت هشت ماه در شهر مدینه، یک بار نشد که برای نماز صبح بیرون شود مگر این که ابتدا بر در خانه علی می ایستاد و دست ها را برد و طرف درگاه خانه می نهاد و با صدای بلند اهل آن خانه را مخاطب می ساخت و می گفت هنگام نماز است و آن وقت آیه تطهیر را قرائت می نمود» (3)

ص: 262

1- تفسیر درّ المنثور ج 5 ص 198

2- تفسیر درّ المنثور، ج 5، ص 199

3- تفسیر درّ المنثور، ج 5، ص 199

از ابو برزّه اسلمی نیز روایت شده که گفته است:

«من مدّت هفده ماه با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردم و او در این مدّت هر وقت که از خانه اش به قصد نماز بیرون می شد بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و آیه تطهیر را قرائت می کرد»<sup>(1)</sup>.

از انس بن مالک هم روایت شده که گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه تطهیر تا مدّت شش ماه به در خانه فاطمه علیها السلام می رفت و می فرمود: وقت نماز است ای اهل بیت علیهم السلام (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)<sup>(2)</sup>

و همچنین از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز صبح به در خانه ما می آمد و می فرمود: خدا شما را رحمت کند برای نماز برخیزید (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)<sup>(3)</sup>

### استشهاد ائمه اهل بیت علیهم السلام به آیه تطهیر

پس از نزول آیه تطهیر و رویداد مهمی که در منزل ام سلمه اتفاق افتاد و عکس العملی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با این آیه شریفه در طول چندین ماه از خود نشان داد «اهل بیت» به صورت یک لقب شریف و پر افتخار در آمد که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن افتخار میکردند و گاه و بیگاه از این فضیلت بزرگ سخن می گفتند و خاطره آن را زنده نگه می داشتند و خودشان را با همین عنوان به مردم معرفی می نمودند.

این عنوان به قدری در میان مسلمانان شهرت یافته بود که امامان معصوم علیهم السلام برای اثبات فضیلت و حَقانیت خود در مواقع لزوم در موارد مختلف و فرصت های مناسب در حضور مردم به آیه تطهیر استدلال می نمودند و هیچ گاه کسی نمی توانست در صدد مخالفت با آن برآید بلکه مورد تصدیق همگان قرار می گرفتند.

اینک برای اثبات این مطلب به بعضی از مواردی که امامان معصوم علیهم السلام به این آیه

ص: 263

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 169

2- جامع الاصول، ج 10، ص 101 و درّ المنثور، ج 5، ص 199

3- غایة المرام، ص 295.

تمسک جسته و استدلال کرده اند اشاره می کنیم.

## 1- استشهد امیرالمؤمنین علیه السلام به آیه تطهیر

مرحوم محدث بحرانی در کتاب غایة المرام و عده ای دیگر از محدثان عالی مقام شیعه و حتی برخی از دانشمندان بزرگ اهل سنت از عامر بن واثله روایت کرده اند که گفته است:

«من در روز شوری، (1) در آن مجلس حاضر بودم و شنیدم که علی علیه السلام خطاب به اصحاب شوری می فرمود: مردم ابوبکر را خلیفه کردند با اینکه من به خدا سوگند به امر خلافت شایسته تر و سزاوارتر از او بودم و ابوبکر بعد از خودش عمر را به خلافت منصوب کرد با اینکه من به خلافت سزاوارتر بودم و اکنون عمر مرا در ردیف پنج نفر دیگر در شوری قرار داده و ششمی آن ها نام برده و امتیازی برایم قائل نشده است، با این که اگر بخواهم می توانم با آن ها (اهل شوری) احتجاج کنم و ادله ای بر آن ها اقامه کنم که نتوانند آن را انکار کرده و دگرگون نمایند...»

سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی هست که آیه تطهیر (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا) (2)

درباره اش نازل شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از من و فاطمه و حسن و حسین را در زیر عبا خیری خود جای داده و فرموده باشد پروردگارا! اینان اهل بیت من اند پلیدی و آلودگی را از ایشان دور کن و آن ها را کاملاً پاک و پاکیزه گردان؟ همه حاضران در پاسخ آن حضرت: گفتند نه به خدا سوگند! (3)

ص: 264

---

1- منظور از «شوری» همان شورای شش نفری است که عمر بن خطاب در هنگام مرگ به تشکیل آن فرمان داد.

2- یعنی: همانا خداوند اراده فرموده است تا پلیدی و آلودگی را از شما اهل بیت علیهم السلام دور ساخته و کاملاً پاکیزه تان گرداند. سوره احزاب، آیه 33

3- غایة المرام، ص 294 باب 69 نگارنده گوید: این حدیث شریف که معروف به حدیث مناشدة (یعنی: قسم دادن) می باشد به صورت مبسوطی در کتب روایی شیعه آمده است ولی دانشمندان اهل سنت که دیده اند حدیث مزبور مسأله خلافت خلفا را خدشه دار می سازد بطور پراکنده قسمت هایی از آن را ذکر نموده و از نقل همه آن خودداری کرده اند اما ابن مغزلی شافعی آنرا تا استشهد به آیه تطهیر آورده است. جهت اطلاع بیشتر به کتاب بحار الأنوار ج 31 ص 315 - 329 و خصال شیخ صدوق، ص 553 - 563 و مناقب ابن مغزلی، ص 112 - 118 و ارشاد القلوب دیلمی، ج 2 ص 259 - 264 و امالی شیخ طوسی و سایر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

همچنین شیخ الاسلام حموی در کتاب «فراند السمطین» در ضمن یک حدیث مفصل از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده است که گفت:

امیرالمؤمنین علیه السلام در اجتماع مهاجر و انصار که در زمان حکومت عثمان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمده بودند و هر کدام فضایل و سوابق خود را بر می شمردند و از آن حضرت نیز خواستند تا او هم در این باره سخنی بگوید در ضمن مناشده خود (1) خطاب به مهاجر و انصار فرمود.

«ای مردم! آیا می دانید هنگامی که خداوند در کتابش این آیه را نازل نمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)» (2) «خداوند اراده فرموده است که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام دور سازد و شما را پاک و پاکیزه گرداند» پیامبر خدا من و فاطمه و دو پسر حسن و حسین را جمع کرد و رواندازی فدکی بر روی ما افکند و فرمود: خدایا اینان اهل بیت من و فامیل و نزدیکان منند آنان را ناراحت می کند آن چه مرا ناراحت می کند و مرا آزار می دهد آن چه آنان را آزار می دهد و مرا دل تنگ می سازد آن چه آنان را دلتنگ می سازد پس رجس و پلیدی را از ایشان دور کن و آنان را پاک و پاکیزه گردان»

ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، من هم با شما هستم؟ فرمود: تو عاقبت به خیری ولی این آیه فقط درباره من و برادرم [علی] و دخترم فاطمه و دو پسر [حسن و حسین] و نه نفر دیگر از فرزندان پسر حسین بطور خاص نازل شده و احدی غیر از آنان در این آیه با ما همراه و شریک نیست»

همه حاضران گفتند ما شهادت می دهیم که ام سلمه این مطلب را برای ما نقل کرد و ما همین مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدیم و آن حضرت برای ما مثل حدیث ام سلمه را نقل فرمود. (3)

ص: 265

---

1- «مناشده» به معنای قسم دادن و برای اقرار گرفتن از مخاطب می باشد که گوینده طرف خطاب را قسم می دهد و از او اقرار می طلبد می دهد

2- سورة أحزاب، آیه 33

3- فراند السمطین، ج 1، ص 316



ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از قول مدائنی روایت کرده است که گفت:

«هنگامی که علی علیه السلام از دنیا رفت عبدالله بن عباس به نزد مردم کوفه آمده به آن ها گفت: ، مردم امیرمؤمنان علی علیه السلام از دنیا رفت ولی جانشینی برای خود به جای گذارده که اگر بخواهید نزد شما بیاید و اگر نخواستید بر کسی باکی نیست. در این هنگام صدای مردم به گریه بلند شد و گفتند: ما آماده ایم تا او به نزد ما بیاید پس امام حسن علیه السلام آمد و برای مردم سخنانی کرد و خطاب به آنان فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّا أُمَرَاؤُكُمْ وَأَوْلِيَاؤُكُمْ، وَإِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيْنَا: وَإِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا)

«ای مردم! از خدا بترسید (تقوا را پیشه خود سازید) که ما زمامداران شما و سرپرستان شما هستیم و مانیم آن اهل بیتی که خدای تعالی درباره مان فرموده است: «همانا خداوند اراده فرموده است تا پلیدی و آلودگی را از شما اهل بیت علیهم السلام دور ساخته و کاملاً پاک و پاکیزه تان گرداند» (1)

همچنین ابن ابی الحدید در روایت دیگری از مدائنی نقل کرده که گفته است:

«عمرو بن عاص امام حسن علیه السلام را در طواف، دید گفت ای حسن می پنداشتی که دین جز به تو و به پدرت پایدار نمی ماند اینک می بینی که خداوند او را با معاویه پایدار کرد و آن را پس از کژی استوار و پس از پوشیدگی آشکار فرمود پنداشتی که خداوند به کشتن عثمان راضی خواهد بود و آیا درست است که تو در حالی که جامه ای نازک و لطیف تر از پوسته درونی تخم مرغ بر تن داری و قاتل عثمان هستی همچون شتری که بر گرد سنگ آسیاب می گردد برگرد کعبه طواف کنی؟ به خدا سوگند بهترین راه برای اصلاح تفرقه و هموار کردن کار این است که معاویه ترا از میان بردارد و به پدرت ملحق سازد.

امام حسن علیه السلام به عمرو عاص فرمود: همانا دوزخیان را نشانه هایی است که با آن ها شناخته می شوند که از جمله ستیز و دشمنی با دوستان خدا و دوستی با دشمنان خداوند است. به خدا سوگند که تو خود به خوبی می دانی که علی هرگز یک لحظه هم

ص: 266

در مورد خدا و دین شک و تردیدی نکرد و ای پسر مادر عمرو، به خدا سوگند اگر بس نکنی تهیگاه تو را با نیزه هایی استوارتر از نیزه های قعصبی (1) هدف قرار می دهم و سوراخ می کنم و از هجوم و یاوه سرایی نسبت به من بر حذر باش که من چنانم که خود می دانی ناتوان و سست نیستم و گوشتم برای خوردن گوارا نیست، و من گوهر گران بهای گردنبند قریش هستم و نسیم شناخته شده است و به کسی جز پدر خویش نسبت داده نمی شوم و تو خود چنانی که می دانی و مردم هم می دانند توی چند از مردان قریش مدعی پدری تو شدند و سرانجام فرومایه ترین و بی حساب ترین و قصاب ایشان بر تو غلبه پیدا کرد. بنابراین از من دور باش که تو پلیدی و ما اهل بیت علیهم السلام طهارتیم و خداوند پلیدی را از ما زدوده است و ما را پاک فرموده است پاک کردنی عمرو و خاموش شد و اندوهگین بازگشت» (2)

### 3- استشهد امام حسین علیه السلام به آیه تطهیر

خطیب خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» در شرح حال حسین بن علی علیهما السلام آورده است:

هنگامی که ولید بن عتبه فرماندار مدینه از حسین بن علی علیهما السلام درخواست نمود تا با یزید بن معاویه بیعت کند. فرمود: ای امیر ما اهل بیت علیهم السلام نبوت و کانون وحی و رسالتیم و خانه ما محل رفت و آمد فرشتگان است خداوند دین را به وسیله ما آغاز نمود و هم به وسیله ما آنرا به اتمام می رساند ولی یزید مردی شرابخوار است که مردم بی گناه را می کشد و آشکارا فسق و فجور انجام می دهد و کسی مثل من با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد با اینحال تأمل کنید تا فردا برسد آن گاه ببینیم که کدامیک از ما دوتن به خلافت و بیعت شایسته تر و سزاوار تریم

فردا صبح که از خانه که از خانه بیرون آمد تا اخبار تازه ای به دست آورد در بین راه با مروان بن حکم برخورد، نمود مروان با چهره خیرخواهی و مصلحت اندیشی به آنحضرت: گفت یا ابا عبدالله من خیرخواه تو هستم و تو را نصیحت می کنم سخنان مرا بپذیر تا به خیر و سعادت برسی!!!

ص: 267

1- منسوب به شخصی بنام «قعضب» است که در دوران جاهلیت نیزه می ساخته و معروف بوده است (لسان العرب ج 1 ص 684).

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 27.

امام فرمود: نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم مروان: گفت من تو را به بیعت با یزید راهنمایی می کنم زیرا این کار به نفع دین و دنیای شما است!!

امام فرمود: (إِنَّمَا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) بنابراین باید با اسلام خداحافظی کرد که امت اسلامی به فرمانروائی همچون یزید گرفتار آمده است».

سپس رو به مروان نموده و فرمود: «وای بر تو! آیا به من فرمان می دهی که با یزید که مردی فاسق است بیعت کنم؟ زیاده روی کردی و سخن بیهوده گفתי من در برابر این گفتار تو سرزنش نمی کنم زیرا تو آن نفرین شده ای هستی که مورد لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفتی با اینکه هنوز در صلب پدرت حکم بن ابی العاص، بودی برای کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرینش کرده باشد چیزی جز این که به بیعت یزید فراخواند ممکن نیست»

سپس فرمود: «از من دور شو ای دشمن خدا که ما خاندان رسول خداییم و حق در میان ماست و زبان ما به حق گویا . است من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود خلافت بر دودمان ابوسفیان و طلحا و فرزندان طلحا (آزاد شدگان) حرام است اگر معاویه را بر فراز منبر من دیدید شکمش را بشکافید» به خدا سوگند اهل مدینه او را بر فراز منبر جدم دیدند و به فرمانش عمل نکردند و خداوند آنان را به فرزندش یزید گرفتار کرد مروان از سخنان امام ناراحت و خشمگین شد و گفت:

به خدا سوگند رهایت نمی کنم مگر آن که با خواری با یزید بیعت، کنی زیرا شما خاندان ابوتراب حسود و دل هایتان نسبت به آل ابوسفیان پر از کینه و عداوت، است و آنان حق دارند که با شما کینه توزی . کنند امام در پاسخ او: فرمود

«از من دور شو که تو ناپاک و پلیدی و من از اهل بیت علیهم السلام طهارتم که خدای تعالی این آیه را درباره ما نازل کرده است: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1)، «همانا خداوند اراده فرموده است که آلودگی و پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام دور سازد و کاملاً شما را پاک و پاکیزه گرداند»

مروان چون سخنان امام را شنید سر به زیر افکند و دیگر سخنی نگفت... (2)

ص: 268

1- سوره احزاب، آیه 33

2- مقتل خوارزمی، ج 1 ص 184 و 185 ط قم، منشورات مکتبه المفید.

#### 4- استشهد امام سجاد علیه السلام به آیه تطهیر

محمد بن جریر طبری در تفسیر خود از سدی از ابی الدیلم روایت کرده است:

حضرت امام زین العابدین به مردی از اهل شام: فرمود آیا این آیه را در سوره احزاب نخوانده ای که می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) آن مرد گفت: پس شما همان ها هستید؟ فرمود: آری ما همان ها هستیم (1)

#### 5- استشهد امام صادق علیه السلام به آیه تطهیر

در حدیثی از عبدالرحمن بن کثیر روایت شده است که: گفت محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود خدای تعالی از این آیه چیست که می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؟ فرمود:

«این آیه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نازل گردید. چون خدای تعالی پیامبرش را قبض روح نمود امیرالمؤمنین علیه السلام به امامت رسید. بعد از او حسن علیه السلام و بعد از حسن علیه السلام حسین امام بود آن گاه نوبت به این آیه رسید. (وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ): (2) «و خویشتاوندان نسبی بعضی از آنان بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدم اند».

بعد از حسین علیه السلام فرزندش علی بن الحسین علیهما السلام به امامت رسید و سپس امامت در سایر امامان (معصوم) از فرزندان اوصیاء جریان یافت. پس طاعت آن ها طاعت خدا و مخالفت با آن ها مخالفت با خدای تعالی است» (3)

#### 6- استشهد امام رضا علیه السلام به آیه تطهیر

مرحوم صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» از ریّان بن صلت روایت کرده است که: گفت

ص: 269

1- تفسیر طبری، ج 22، ص 7 و فتوح ابن اعثم ج 5 ص 151 با تفصیل بیش تر

2- سوره احزاب، آیه 6

3- غایة المرام، ص 293.

در مجلس مناظره ای که مأمون خلیفه عباسی با حضور حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در «مرو» تشکیل داده بود و در آن مجلس عده ای از علمای عراق و خراسان حضور داشتند هنگامی که مأمون از آن حضرت پرسید عترت طاهره کیانند؟ فرمود:

الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ :

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : (إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَلَا- وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَحْلُقُونِي فِيهِمَا، أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ).

آن ها همان کسانی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود توصیف نموده و فرموده است: «همانا خداوند اراده فرموده است که پلیدی و آلودگی را از شما اهل بیت دور سازد و پاک و پاکیزه تان گرداند» (1) و آن ها همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ایشان فرموده است: «من دو یادگار گران بها در میان شما باقی می. گزارم کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را، آگاه باشید که آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند، پس بنگرید که بعد از من درباره دو یادگار من چگونه خواهید بود؟ ای مردم! به آنان چیزی یاد ندهید که آن ها از شما دانشمندترند. (2)

با توجه به آن چه گذشت به این نتیجه می رسیم که خدای تعالی در آیه تطهیر از وجود معصومین مخصوصاً در زمان پیغمبرش خبر داده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با افکندن عباى خود بر سر آن ها و قرائت آیه در طول چندین ماه در برابر دیدگان اصحاب و یارانش بر در خانه، آن ها عملاً به معرفی ایشان پرداخته و آنان را به همگان شناسانده است.

پس این، آیه و آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در عمل و گفتار در شرح و تفسیر آن روایت، شده همچنین مواردی که ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر مخالفان خود به آن استشهاد کرده اند و در برخی از مواقع برای اثبات فضیلت و حقانیت خود به آن استدلال نموده اند خود بهترین و رساترین دلیل بر عصمت اهل بیت علیهم السلام است.

ص: 270

1- سوره احزاب آیه 33

2- بحار الأنوار، ج 25، ص 221، تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 271 ح 85 و عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 229.

زیرا هرگز نه کسی آن را انکار کرده و نه در صدد ردّ استدلال اهل بیت علیهم السلام بر آمده و نه هم در تاریخ مطلبی که منافی عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام باشد ثبت شده است. و این در صورتی است که می دانیم تاریخ اسلام به وسیله دانشمندان مکتب خلفا تدوین شده و غالباً مطالبی را در تاریخ اسلام آورده اند که موجب رضایت خاطر خلفا در تمامی قرون و اعصار بوده است.

چرا که خلفا از بیم آن که مبادا مسلمانان به جانب اهل بیت علیهم السلام گرایش پیدا کنند و به نام خلافت با ایشان بیعت، نمایند در تمام دوران زندگیشان با تمام قدرت در خاموش کردن نور اهل بیت علیهم السلام، کوشیدند و به همین دلیل برخی از امامان را کشتند و برخی را به زندان افکندند و عده ای را هم آواره و در به در نمودند به ویژه خلفای بنی امیه که در دوران حکومت جابرانه خود فرمان داده بودند تا امیرمؤمنان علی علیه السلام، نخستین امام و پیشوای مکتب اهل بیت و جانشین واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله را برفراز منابر مسلمانان و در خطبه های نماز جمعه لعن و ناسزا بگویند

ص: 271

## آیه دوم: در اخطار به نزدیکان و معرفی علی علیه السلام بعنوان وصی، وزیر، ولی امر و خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله

از آیاتی که دلالت آن ها بر تعیین امامت علی بن ابی طالب علیه السلام برای رهبری واضح و آشکار است آیه «انذار» است که می فرماید:

(وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ \* وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٍ مِمَّا تَعْمَلُونَ).

«ای پیامبر! بستگان نزدیک خودت را از عذاب الهی بیم ده و پروبال پر مهتر را برای افراد با ایمان که از تو پیروی می کنند بگشا و اگر با تو مخالفت کردند بگو من از کارهای ناشایست شما بیزارم» (1)

بر اساس آن چه در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ از منابع مهم و معتبر شیعه و سنی در مورد این آیه شریفه، آمده است کیفیت این انذار و ابلاغ چنین است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از گذشت سه سال از بعثت، خود در یک گردهمایی کوچکی از فرزندان عبدالمطلب به هنگام اخطار به، نزدیکان و در نخستین روزی که آشکارا آنان را به پذیرش اسلام دعوت نمود ولی امر و فرمانروا و وصی و خلیفه و جانشین و امام و پیشوای بعد از خودش را، مشخص و او را به بستگان و خویشاوندانش معرفی فرموده است.

محمد بن جریر طبری که از مورخان بزرگ اسلام است در تاریخ خود این رویداد بزرگ تاریخی را از قول امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آورده است:

ص: 272

هنگامی که آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) بر پیغمبر خدا نازل گردید، آن حضرت مرا طلبید و فرمود ای علی خداوند مرا به ترساندن خویشاوندان نزدیک خود فرمان داده است و من از این کار نگران، بودم زیرا می دانستم که هر گاه در این مورد با آن ها سخنی بگویم ناراحتی می بینم پس خاموش ماندم تا اینکه جبرئیل آمد و گفت ای محمد اگر فرمان، نبی پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد پس اکنون خوراکی به اندازه یک صاع تهیه کن و پای گوسفندی در آن بنه و قدحی از دوغ برای ما لبریز کن و فرزندان عبدالمطلب را گرد آور تا با ایشان سخن بگویم و فرمان خدا را به آنان ابلاغ نمایم

من فرمان بردم و امر رسول خدا صلی الله علیه و آله را انجام دادم و آن ها را دعوت نمودم و در آن روز چهل تن یکی بیش تر یا کم تر فراهم آمدند که در میانشان عموهای پیغمبر ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب نیز بودند.

هنگامی که همه آنان حاضر شدند پیغمبر فرمود تا خوراکی که آماده کرده بودم بیاورم، چون آوردم و بر زمین نهادم رسول خدا صلی الله علیه و آله تکه ای گوشت برداشت و آن را با دندان خود به چند پاره قسمت کرد و در اطراف ظرف غذا انداخت و سپس فرمود

مشغول شوید بسم. الله همه آنان از آن غذا چنان خوردند که دیگر نیازی به خوراکی نداشتند و من جز جای دست آنان را نمی دیدم و سوگند به خدائی که جان علی در دست قدرت، اوست تمامی آن چه را که پیش روی همه آن ها گذاشته بودم تنها اشتهای یک نفر آن ها را کفایت می کرد

چون غذایشان را خوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آن ها را نوشیدنی بده قدح دوغ را آوردم و همگی از آن نوشیدند تا سیر شدند و به خدا سوگند که دوغ آن قدح به اندازه ای بود که تنها آتش تشنگی یکی از آن ها را فرو می. نشانند پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست با آن ها گفتگو، کند، ابولهب پیشدستی کرد و گفت رفیقان به جادو کردنتان پیشی گرفت به سبب گفته او همه حاضران پراکنده شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن ها سخنی نگفت

فردای آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله خدا به من فرمود ای علی این مرد (ابولهب) به گفتاری که شنیدی بر من پیشی گرفت و آن گروه پیش از آن که من سخنی گفته باشم پراکنده شدند بار دیگر برای ما خوراکی مانند غذای قبلی فراهم آور و آن ها را به نهار دعوت کن...



من فرمان بردم و آن ها را دعوت نمودم پس پیغمبر از من خواست تا غذا بیاورم من آن را به نزد آن ها بردم و پیغمبر آن چه را که دیروز انجام داده بود تکرار کرد آن ها همگی از آن غذا خوردند تا سیر شدند سپس فرمود سیرایشان کن، من آن قدح دوغ را آوردم و همه نوشیدند تا سیراب شدند. سپس پیغمبر خدا آغاز به سخن کرد و فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب به خدا سوگند من در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که برای خاندان خویش بهتر از آن چه من برای شما آورده ام آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خدای تعالی به من فرمان داده است که شما را به سوی او دعوت کنم (فَأَيُّكُمْ يُوَازِنُنِي عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؟): «اینک کدام یک از شما مرا بر این کار یاری می دهد تا برادر و وصی و خلیفه (و جانشین) من در میان شما باشد؟»

همه حاضران سر به زیر افکندند و از قبول سخن پیغمبر خودداری نمودند و من با آن که از همه آن ها کم سال تر و کوچک تر بودم.... گفتم ای پیغمبر خدا! من تو را در این کار یاری می دهم.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گردنم را گرفت و فرمود: (إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْتَمْعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا): «این، برادر من و وصی من و جانشین من در میان شماست، سخنش را بشنوید و از او اطاعت کنید»

حاضران در حالی که می خندیدند، از جای برخاستند و -به هنگام بیرون رفتن از خانه - به ابوطالب می گفتند: به تو دستور می دهد که سخن فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی». (1)

این حدیث را بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل سنت از قبیل ابوجعفر، اسکافی ابن اثیر جزری، ابوالفداء عمادالدین، دمشقی، جلال الدین سیوطی ابن ابی الحدید معتزلی و گروهی دیگر به صورت اجمال و تفصیل در کتاب های خود آورده اند (2) و با این که به

ص: 274

---

1- تاریخ طبری، ج 2، ص 319 - 321 تحقیق محمد ابو الفضل، ابراهیم و چاپ اروپا، ص 1171 - 1172 کنز العمال، ج 13، ص 131 - 133 ط بیروت، مؤسسة الرساله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 210 و 211 و بسیاری از منابع و مأخذ معتبر دیگر.

2- جهت آگاهی بیش تر به کتاب «المراجعات»، ص 203 به بعد مراجعه 20 تحقیق و تعلیق حسین الراضي و کتاب شریف «الغدیر» ج 2، ص 278 به بعد چاپ ششم و کتاب نفیس «احقاق الحق»، ج 4، ص 62 به بعد مراجعه فرمائید.

صورت های مختلفی نقل شده در عین حال همگی آن ها بر امامت و ولایت و وصایت و پیشوائی امیر مؤمنان علی علیه السلام و خلافت بلافصل آن حضرت دلالت دارند (1) و جای هیچ گونه شک و تردید و دودلی برای احدی باقی نمی گذارند که مقصود از لفظ «وصی» و «خلیفی» در سخنان، پیغمبر همان امامت و خلافت و جانشینی پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم است

، بنابراین با توجه به اینکه این فضیلت بزرگ تاریخی را گروه بسیار زیادی از مفسران و محدثان و مورخان اسلامی از شیعه و سنی بدون کوچک ترین انتقاد از متن و سند آن در کتاب های خود آورده و آنرا از فضائل و افتخارات امیر مؤمنان علیه السلام به شمار آورده اند و پیامبر بزرگ اسلام نیز در یک روز به طور همزمان نبوت خود و مسأله، وصایت و خلافت علی علیه السلام را اعلام نموده و به بستگان خود به طور صریح و روشن فرموده است من پیامبر صلی الله علیه و آله خدا و علی وصی و جانشین من، است مقام و موقعیت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به خوبی روشن می شود

ولی از آن جا که برخی از دانشمندان پیرو مکتب خلفا برای بالا بردن مقام خلفای مورد نظر خود و پائین آوردن مقام والای مولای متقیان علی علیه السلام درباره این فضیلت بزرگ تاریخی و فراموش ناشدنی سخنان بی پایه ای ابراز داشته اند که با نص حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و تصریح آن حضرت به وصایت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام تناقض آشکار دارد، از اینرو برای روشن شدن مطلب نخست سخن ابوجعفر اسکافی (شیخ معتزله) و مناظره مأمون (خلیفه عباسی) را با اسحاق بن ابراهیم (رئیس متکلمین و یکی از دانشمندان معروف زمان مأمون) در مورد اولویت و برتری امیرالمؤمنین از دیگران در امر خلافت، می آوریم:

و سپس با تفصیل بیشتر و گسترده تری درباره «وصی» و «وصیت» در لغت عرب و قرآن و سنت و همچنین اقداماتی که پیامبران گذشته در تعیین وصی و جانشین پس از، خود برای امت هایشان انجام داده اند سخن می گوئیم تا معلوم شود که خاتم همه، پیامبران پیامبری تک رو و برخلاف سایر پیامبران الهی نبوده و هرگز امت بزرگ

ص: 275

---

1- صورت های مختلف حدیث را در آینده نزدیک تحت عنوان وصی در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور فشرده خواهیم آورد.

اسلامی را بعد از خود آنهم برای، همیشه بدون تعیین وصی و جانشین رها نکرده، است بلکه برعکس از همان نخستین روز دعوت نخستین وصی و جانشین خود را به همه حاضران معرفی و پس از آن هم در مواقع دیگر و فرصتهای مناسب سایر اوصیاء و جانشینان خود را به پیروان خویش معرفی فرموده است و اینک سخن ابوجعفر اسکافی.

### سخن ابوجعفر اسکافی درباره شایستگی علی علیه السلام برای خلافت

ابوجعفر اسکافی شیخ معتزله در کتاب معروف خود «نقض العثمائیة» در پیرامون «حدیث سرآغاز دعوت» که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک گردهمایی کوچکی فرزندان عبدالمطلب را فراهم آورد و به طور آشکار و علنی آنان را به پذیرش اسلام دعوت نمود و علی علیه السلام هم در آن روز در محضر پدر و عموها و شخصیت های برجسته بنی هاشم با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان فداکاری بست و آن حضرت نیز او را برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود چنین می نویسد:

«کسانی که می گویند ایمان علی علیه السلام در دوران کودکی بوده است - دورانی که کودک در آن خوب و بد را به درستی تشخیص نمی دهد - درباره این سند تاریخی چه می گویند؟

آیا معقول و ممکن است که رنج پختن غذای جمعیت زیادی را بردوش کودکی بگذارند؟ و یا به کودک خردسالی فرمان دهند که آنان را برای ضیافت دعوت کند؟ آیا کودک نا بالغی پنج یا هفت ساله را رازدار نبوت می دانند و او را در نگاهداری اسرار نبوت امین می شمارند؟ آیا در میان پیرمردان و بزرگان، قوم، جز فرد شایسته و دانا و شخص عاقل و خردمند را دعوت می نمایند؟ و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله به کودک خردسال و نا بالغی دست بیعت می دهد و دست او می گذارد و او را به عنوان برادر و وصی و جانشین خود در میان مردم معرفی می کند و با او چنان پیمان هائی می بندد؟

مسئلاً خیر بلکه باید گفت علی در آن روز از لحاظ قدرت جسمی و رشد فکری به حدی رسیده بود که می توانست بار ولایت الهی را به دوش بکشد و کینه توزی های دشمنان را تحمل کند اگر او کودک بود چرا هیچ گاه با کودکان دیگر انس نگرفت و در جرگه آنان وارد نشد و به بازی با آنان نپرداخت و حال آن که او در میان همسالان خود مانند یکی از آنان بود؟ چرا این کودک ساعتی از ساعات عمر خود را با کودکان سپری

نکرد تا بگویند هوا و هوسی داشت و مه‌ری از دنیا بر دلش نشسته بود و شرایط کودکی و نورس‌تگی او را به سوی همتیانش کشاند و به بازی نشستن با آنان وادارش ساخت؟

به جای همه این‌ها ما از علی جز این ندیده ایم که: از لحظه‌ای که دست پیمان خدمت و فداکاری به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله دراز کرد در اسلامش رهسپر و در تصمیم خود راسخ بود و پیوسته گفتار خود را با کردار توأم می‌ساخت و اسلام خود را با پاکدامنی و وارستگی اثبات مینمود و از میان همه آنانی که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمده بودند تنها او بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوست و امین و انیس دنیا و آخرت پیغمبر گردید و بر خواسته‌های نفسانی خود غالب آمد و به امید کامیابی به پاداش نیک اخروی بر تمام دل‌بستگی‌های دنیوی مسلط گردید. خود او در یکی از سخنرانیها و خطبه‌هایش که در شرح حال خویش و آغاز اسلام آوردنش ایراد نموده، چنین یاد آور شده است:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن درخت را صدا زد و به سوی خود فراخواند درخت با تمام ریشه‌هایش از زمین کنده شد و روی به پیامبر صلی الله علیه و آله آورد قریشیان همگی گفتند: عجب ساحر چیره دستی است اما علی گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می‌آورد، من به خدا و پیامبرش ایمان آوردم و تو را در معجزه‌ای که کردی تصدیق می‌نمایم و گواهی می‌دهم که درخت به فرمان خدا و به خاطر تصدیق نبوت و رسالت تو و دلیل بر راستی و صحت دعوت آن چه خواستی انجام داد!» (1)

پس آیا هرگز ایمانی درست‌تر و پیمانی محکم‌تر و استوارتر و پایدارتر از این خواهد بود؟» (2)

### مناظره مأمون با اسحاق بن ابراهیم

در تاریخ آمده است که مأمون (خلیفه عباسی) در دوران خلافت خود بنابه مصالح سیاسی و یا شاید هم از روی عقیده به تشیع خود و برتری علی علیه السلام تظاهر می‌نمود. روزی در یک جلسه علمی که چهل تن از دانشمندان عصر خود و از آن جمله اسحاق بن ابراهیم رئیس متکلمان را گرد آورده بود، رو به او کرد و گفت:

ص: 277

1- مشروح معجزه‌خواهی قریش از پیامبر صلی الله علیه و آله و داستان ایمان آوردن علی علیه السلام را از زبان خود آن حضرت در نهج البلاغه فیض و صبحی صالح در خطبه 192 معروف به خطبه «قاصعه» و نیز در بخش هشتم همین کتاب تحت عنوان: «همراهی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله از آغاز تا پایان و علی علیه السلام در غار حرا» بخوانید.

2- النقص علی العثمانيه، ص 252 و شرح ابن ابی الحدید، ج 13، ص 244 - 245

«... روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا مبعوث به رسالت شد بهترین عمل چه بود؟

اسحاق در پاسخ گفت: ایمان به خدا و رسالت پیامبرش مأمون پرسید آیا سبقت به اسلام در شمار بهترین عمل نبود؟ اسحاق گفت: چرا، در قرآن می خوانیم: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (1) و مقصود از سبقت در آیه همان پیشقدمی در اسلام است.

مأمون پرسید: آیا کسی در پذیرش اسلام بر علی سبقت گرفته است یا این که علی نخستین کسی از مردان است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده است؟

اسحاق گفت: علی نخستین فردی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، اما روزی که او ایمان آورد کودکی بیش نبود و نمی توان برای چنین اسلامی ارزش قائل شد اما ابوبکر، روزی که اسلام آورد فرد کاملی بود و لذا ایمان و اعتقاد او در آن سن و سال ارزش دیگری داشت

مأمون پرسید: کدام یک از این دو نفر پیشتر اسلام آورد؟ اسحاق گفت: طبق این سؤال علی پیش از ابوبکر اسلام آورد.

مأمون پرسید: علی چگونه ایمان آورد؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله او را به اسلام دعوت کرد یا اینکه از طرف خدا به او الهام شد که آئین توحید و روش اسلام را بپذیرد؟ هرگز نمی توان گفت که اسلام علی از طریق الهام از جانب خدا بوده است زیرا لازمه این فرض این است که ایمان وی بر ایمان پیامبر صلی الله علیه و آله برتری داشته باشد به دلیل اینکه گوید پیامبر صلی الله علیه و آله به اسلام به توسط جبرئیل و راهنمایی او بوده است.

حال چنان چه ایمان علی در پرتو دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده آیا پیامبر صلی الله علیه و آله از پیش خود این کار را انجام داده یا به دستور خدا بوده است؟ هرگز نمی توان گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله اکر علی را بدون امر و اذن خدا به اسلام دعوت کرده است و قطعاً باید گفت که دعوت علی به اسلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا بوده است. آیا خدای حکیم دستور می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آلهش کودک غیر مستعدی که ایمان و عدم ایمان او یکسان است به اسلام دعوت کند؟ پس باید گفت که ایمان علی در دوران کودکی امتیاز و فضیلتی است که او را از دیگران جدا ساخته و وی را بر بزرگسالان برتری بخشیده است. (2)

ص: 278

1- سوره واقعه، آیه 10 و 11.

2- عقد الفرید، ج 4، ص 75 و 76 ط بیروت، دار الاندلس

در این جا لازم است این نکته را یادآور شویم که: جاداشت مأمون (خلیفه عباسی) در مورد فضیلت و برتری علی علیه السلام بر دیگران پاسخ دیگری نیز بگوید و آن این که:

هرگز نباید به اولیای خدا و برگزیدگان الهی چون یک فرد عادی نگریست و دوران کودکی آنان را همانند دوران کودکی دیگران دانست و از نظر درک و فهم و شعور و سایر خصوصیات یکسان. پنداشت زیرا در میان پیامبران الهی نیز کسانی بودند که به عالی ترین درجه فهم و کمال رسیده و در همان ایام طفولیت و کودکی شایستگی داشتند که خداوند تبارک و تعالی سخنان حکیمانه و معارف بلند الهی را به آنان بیاموزد در قرآن کریم درباره حضرت یحیی علیه السلام که یکی از پیامبر صلی الله علیه و آلهان بزرگ الهی است چنین آمده است

(يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا)

«ای یحیی! کتاب خدا را با کمال قدرت، بگیر و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) را در حال کودکی به او دادیم».<sup>(1)</sup>

درباره حضرت عیسی علیه السلام نیز آمده است که در همان نخستین روزهای تولد خود، به امر خدا لب به سخن گشود و گفت:

(إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا)

«من بنده خدا هستم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است».<sup>(2)</sup>

پس طبق آیات یاد شده انبیاء و اولیای الهی با یک رشته استعدادهای خاص و قابلیت های فوق العاده و ویژگی های جسمی و روحی و فکری و کمالات ظاهری و باطنی آفریده می شوند و حساب دوران کودکی آنان با کودکان دیگر جدا است و هرگز نمی توان ایشان را با سایر کودکان عادی قیاس کرد.

بنابراین با توجه به آن چه گذشت این معنا به خوبی روشن می شود که اگر

رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در حضور عموها و بزرگان بنی هاشم به عنوان برادر خود بر می گزیند و او را وصی و جانشین خود قرار می دهد به خاطر این است که او از امتیازات خاصی برخوردار بود که دیگران از آن بی بهره بودند زیرا او نخستین کسی بود که اسلام آورد و نخستین کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا را تصدیق کرد و نخستین کسی بود

ص: 279

1- سوره مریم، آیه 12.

2- سوره مریم، آیه 30

که مدّت هفت سال پیش از دیگران با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد و همیشه و همه جا با پیغمبر خدا همراه بود و آنی از او جدا نمی شد و انگیزه ای جز انگیزه او و راه و روشی جز راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش نداشت. (1)

و آن روز هم که در برابر اقوام و بستگان خود دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را لبیک گفت و ایمان خود را آشکار کرد و با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان همکاری و فداکاری، بست از لحاظ قدرت جسمی و رشد فکری و کمالات ظاهری به حدی رسیده بود که برای احراز مقام امامت و خلافت لیاقت و شایستگی داشت.

و از این رو بود که پیغمبر خدا آشکارا به خویشاوندان و بستگان خود فرمود: «این علی برادر من و وصی من و خلیفه و جانشین من در میان شماست سخنش را بشنوید و از او اطاعت کنید».

حال که مقام و موقعیت امیرمؤمنان و فضیلت و برتری او بر دیگران ثابت گردید به مسأله وصی و وصیت می پردازیم و این موضوع را از دیدگاه لغت عرب و قرآن و سنت مورد بررسی قرار می دهیم

### وصی و وصیت در لغت عرب قرآن و سنت

لفظ وصی و وصیت از اصطلاحات اسلامی است و این هر دو لفظ و مشتقات آن در لغت عرب و قرآن و سنت در معانی زیر آمده است.

«مُوصی» (یعنی وصیت کننده) به کسی گفته می شود که به دیگری سفارش کند تا پس از مرگش کاری را که تعیین کرده برای او انجام دهد.

سفارش گیرنده را «وصی» و امر مورد سفارش را «وصیت» می گویند چنین سفارشی گاه با لفظ «وصیت» و گاه با مشتقات آن به کار برده می شود مثلاً «وصیت کننده» به وصی خود می گوید: تو را وصی خودم قرار می دهم که پس از مرگم چیزی از مال و دارائیم را به فلان کس، بدهی یا تو را وصی خودم قرار می دهم تا پس از من اداره امور زندگی و سرپرستی خانواده ام را به عهده بگیری و چنین و چنان کنی و به

ص: 280

---

1- در این زمینه در بخش هشتم تحت عنوان: «همراهی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله از آغاز تا پایان» به تفصیل سخن گفته، ایم جهت آگاهی بیش تر به آن جا مراجعه فرمائید.

هر صورت لفظی را به کار می برد که معنای وصیت را برساند.

گاه اتفاق می افتد که وصیت کننده دیگران را از وصیت خود آگاه می سازد و مثلاً می گوید: فلانی وصی من است یا به فلانی وصیت کرده ام و گاهی هم ممکن است لفظ دیگر که همین معنا را برساند وصیت خود را اعلام، کند مثلاً بگوید به فلانی سفارش کرده ام که بعد از من فلان کار را برایم انجام دهد یا انجام فلان کار را بر عهده فلانی گذارده ام و مانند این ها که همگی این الفاظ یک معنا را می رسانند.

این فشرده معنای اصطلاحی «وصی» و «وصیت» و مشتقات آن در لغت عرب است که به همین معنا در قرآن کریم و سنت شریف نبوی آمده. است خداوند متعال در قرآن کریم در این باره می فرماید:

(كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ... فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ)

«بر شما مسلمانان نوشته شده است که وقتی مرگ یکی از شما نزدیک می شود اگر مالی را از خود به جای گذارده برای پدر و مادر خود وصیت کند... پس اگر وصی بترسد که وصیت کننده از راه حق منحرف گشته و یا مرتکب گناهی شده در مسأله وصیت میان آنان به اصلاح پردازد».(1)

همچنین می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ)

«ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد، به هنگام وصیت باید دو نفر عادل را از میان خودتان به شهادت بطلبید».(2)

و از سنت شریف، نبوی از جمله حدیثی است که بخاری و مسلم از نافع از عبدالله بن عمر نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

(مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ، إِلَّا وَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ)

«هیچ فرد مسلمانی حق ندارد که چیزی قابل توجهی داشته باشد و دو شب را پشت سرهم

ص: 281

1- سوره بقره آیات 180 - 182

2- سوره مائده آیه 106



، بخوابد مگر این که وصیتش را نوشته و آماده زیر سر او باشد» (1)

و در حدیث دیگری از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

(مَا يَنْبَغِي لِأَمْرِي مُسْلِمٍ أَنْ يَبِيتَ لَيْلَةً إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ)

«شایسته نیست مرد مسلمانی شب بخوابد مگر اینکه وصیت نامه اش زیر سرش باشد» (2)

و در یک حدیث دیگر آمده است که فرمود:

(مَنْ مَاتَ بَعْدَ وَصِيَّتِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً)

«کسی که بدون وصیت بمیرد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است» (3)

پس با توجه به آن چه گفته شد لفظ وصی و وصیت از اصطلاحات اسلامی است گرچه وصیت ذاتاً از مستحبات مؤکد است اما گاهی شکل و جوب پیدا می کند مثل این که اگر انسان در پرداخت حقوق واجب الهی و یا ردّ امانات مردم کوتاهی کرده باشد در این صورت واجب است که وصیت کند.

و از آن مهم تر: این که گاهی ممکن است موقعیت کسی در جامعه به گونه ای باشد که اگر وصیت نکند و شخص معینی را به عنوان وصی خود به مردم معرفی ننماید، ضربه جبران ناپذیری به پیکر نظام سالم اجتماعی و یا دین و آئین الهی وارد شود و به هر حال مجموع این امور موجب شده است که در اسلام قانون وصیت تشریح گردد.

اما وصیت پیامبر ان، الهی به طوری که در مباحث بعدی نمونه هائی از آن را که در تورات و انجیل آمده است خواهیم دید عهد و پیمانی است که آنان با اوصیای خود می بندند و وصایای خود را با آنان در میان می گذارند تا پس از درگذشت ایشان شریعتشان را به مردم برسانند و سرپرستی امتشان را به عهده بگیرند و از دین و آئینشان پاسداری کنند.

به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی اسلام نیز چون دیگر پیامبران پیش از خود عمل نموده و علی علیه السلام را برای تبلیغ شریعت و سرپرستی امتش وصی خود قرار داد و توسط او نیز به یازده امام بعد از وی از فرزندان حضرتش همین وصیت را فرمود و مسلمانان را بر

ص: 282

---

1- صحیح بخاری، ج 4، ص 386، ح 937 ط بیروت، دار القلم، صحیح مسلم، ج 2، ص 67، ج 1، کتاب الوصایا، ط بیروت، دار الفکر

2- وسائل، ج 19، ص 258، ط مؤسسة آل البيت (علیهم السلام).

3- وسائل، ج 19 ص 259 ط مؤسسة آل البيت علیهم السلام

این، امر گاهی با به کاربردن لفظ «وصی» و مشتقات، آن وزمانی هم با الفاظ دیگری که همین معنا را می رساند آگاه ساخت

بدین ترتیب علی علیه السلام لقب «وصی» یافت و در میان مسلمانان شهرت پیدا کرد و این نام برای او عَلم گردید به طوری که پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ اسلام در سخنرانی ها و نامه ها و اشعارشان از وصی و وصیت سخن می گفتند و آن را به عنوان دلیل و مدرکی بر اثبات حقانیت امیر مؤمنان و امامت و خلافت آن حضرت می آوردند که ما به خواست خدا در مباحث آینده نمونه هایی از آن ها را خواهیم آورد.

و همچنین با ذکر نصوص وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی ثابت خواهیم نمود که بر خلاف تصور کسانی که معتقدند پیغمبر گرامی اسلام توجهی به امر مسلمانان نداشته آنان را به حال خود رها نموده و به کسی هم وصیت نکرده است حضرتش از همان ابتدا امر و در طول دوران 23 ساله رسالتش به مسأله وصی و وصیت و زمامدار بعد از، خودش توجه خاصی داشته و با تعیین وصی و جانشین خود راه را بر همه منکران مقام ولا یتعهدی علی علیه السلام بسته است و جای هیچ گونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نگذاشته است که بگوید پیغمبر از دنیا رفت و امر مردم را به خود مردم واگذارد تا آن ها به وسیله بیعت با ارباب حل و عقد و یا شورا برای خود خلیفه و امام تعیین کنند.

و اینک برای روشن شدن مطلب به مسأله «وصیت» و آن چه پیامبران خدا در تعیین وصی و جانشین خود برای امت هایشان انجام داده اند، می پردازیم.

### وصیت در میان امت های پیشین

آن چه از بررسی مجموع کتب آسمانی و تاریخ پیامبران الهی استفاده می شود این است که: مسأله رهبری در امت های گذشته به صورت وراثت و یا به تعبیر صحیح تر به طور وصایت بوده و تمام زعامت ها و رهبری ها به فرمان خدا و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله وقت به تعیین وصی و جانشین، خود صورت می گرفته است.

مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» نام اولیاء و اوصیاء پیامبران را از حضرت آدم تا وجود مقدس خاتم الأنبیاء حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله پشت سر هم آورده و در مورد اوصیاء ایشان چنین می نویسد:

وصی حضرت آدم هبة الله نام داشت که او را به زبان عبری شیث می گویند

وصی حضرت ابراهیم حضرت اسماعیل بوده است.

وصی حضرت یعقوب حضرت یوسف بوده است.

وصی حضرت موسی یوشع بن نون از نواده های حضرت یوسف بود که صغیرا همسر حضرت موسی به جنگ با او برخاست و علیه او قیام کرد.

وصی حضرت عیسی شمعون (صفا) نام داشت.

وصی خاتم پیغمبران صلی الله علیه و اله، علی بن ابی طالب علیه السلام، و پس از او یازده نفر از فرزندانش علیهم السلام بودند. (1)

اکنون برای روشن شدن مطلب به ذکر سه تن از اوصیائی که نام بردیم بسنده می کنیم.

### 1- شیث، وصی حضرت آدم علیه السلام

یعقوبی درباره وصیت حضرت آدم علیه السلام به شیث پیغمبر می نویسد:

«... چون مرگ آدم علیه السلام فرا رسید شیث و فرزندان و فرزندزادگانش نزد او آمدند، پس آدم علیه السلام بر آن ها درود فرستاد و برای ایشان از خدا برکت خواست و «شیث» را «وصی» خود قرار داد و به او امر فرمود که جسدش را حفظ نماید و چون مرگش فرا رسد آن را در «مغارة الکنز» بگذارد و خود او نیز به فرزندان و فرزندزادگان خود وصیت نماید و نیز هر نسلی هنگام مرگ به نسل دیگر وصیت کنند... و به فرزند خود «شیث» فرمود که پس از او در میان فرزندان آدم علیه السلام بپاخیزد و آنان را به پرهیزکاری و نیکو پرستیدن خدا وادار کند...» (2)

محمد بن جریر طبری نیز در تاریخ معروف خود می نویسد:

«هبة الله، که به زبان عربی او را «شث» و به سریانی «شاث» و به عبرانی «شیث» می نامند وصی حضرت آدم علیه السلام بوده است. آدم به او وصیت کرد و وصیت نامه خود را نوشت و به

ص: 284

---

1- اثبات الوصیة چاپ حیدریه، نجف ص 5 - 70 ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، نسبش به عبدالله بن مسعود صحابی معروف می رسد وی در سال 346 قمری در گذشت و شرح حالش در طبقات الشافعیه، ج 2، ص 307 آمده است. در کتابهای فوات الوفیات، ج 2، ص 45 و معجم الأدباء ج 13، ص 94، به این کتاب او اشاره شده ابن حجر در کتاب «لسان المیزان» ج 4، ص 224 و 225، می نویسد: مسعودی کتابی به نام «تعیین الخلیفه» دارد و مذهب معتزلی داشته است. کتاب «تعیین الخلیفه» در جلد اول «الذریعه» به نام اثبات الوصیة خوانده شده است

2- تاریخ، یعقوبی، ج 1، ص 7 چاپ بیروت، دار بیروت

او سپرد، و از او خواست تا آن را از «قایل» و فرزندانش مخفی بدارد...

پس بنا بر آن چه گفته شده، شیث وصی پدرش حضرت آدم علیه السلام بوده و بعد از پدرش ریاست به او رسیده است» (1)

ابن اثیر نیز در تاریخ کامل خود درباره وصی حضرت آدم علیه السلام می نویسد:

«شیث به معنای بخشایش خداوند است... و او وصی حضرت آدم علیه السلام بوده است... و چون مرگ آدم فرارسید، شیث را وصی خود قرارداد و او بعد از مرگ پدرش جانشین وی گردید» (2)

علی بن حسین مسعودی نیز در تاریخ معروف خود «مروج الذهب» درباره خبر وصیت و درگذشت حضرت آدم علیه السلام می نویسد:

«آدم علیه السلام بنا به قولی شیث را «هبة الله» نامید و چون رشد کرد و بزرگ شد و به حد کمال، رسید به او وصیت کرد... و به او خبر داد که بعد از وی حجّت و جانشین خدا در زمین خواهد بود... و آن گاه که وصیت را به او سپرد مطالب آن را پنهان داشت تا این که زمان وفاتش فرارسید...» (3)

ابن کثیر شامی نیز در کتاب «البدایة و النهایة» در شرح وفات حضرت آدم علیه السلام و وصیت او به فرزندش «شیث» چنین می نویسد:

«شیث به معنای بخشایش خداوند است... هنگامی که وفات حضرت آدم علیه السلام فرارسید، فرزندش «شیث» را وصی و جانشین خود تعیین کرد و علم ساعات شبانه روز [اوقات نماز] و عبادت های آن را به او آموخت و نیز او را از وقوع طوفان [در زمان حضرت نوح علیه السلام] با خبر ساخت» (4)

## 2- یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام

### الف) یوشع بن نون در تورات

در «قاموس کتاب مقدس» درباره وصی و جانشین حضرت موسی علیه السلام زیر واژه

ص: 285

1- تاریخ طبری، ج 1، ص 152 و 158 چاپ ابوالفضل ابراهیم.

2- تاریخ کامل ابن اثیر، ج 1، ص 47 چاپ دار صادر بیروت.

3- مروج الذهب، ج 1، ص 43 چاپ بیروت، اعلمی.

4- البدایة و النهایة، ج 1، ص 91 چاپ بیروت دارالکتب العلمیة

«یوشع» به نقل از کتاب «تورات» چنین می نویسد:

«یوشع بن نون: هادی شهیر و ممتاز عبرانیان و خلیفه موسی بود... دوست و خادم مخصوص موسی بود بعد از آن برای خلافت او نامزد شد. هنگام جنگ بنی عمالی... سردار سپاه بود. و با موسی در کوه سینا همراهی کرد... و در پرستش گوساله زرین خود را ملوث و آلوده ساخت و خداوند وی را برای خلیفه و جانشینی موسی برگزید...» (1)

و در پایان باب بیست و هفتم در کتاب «تورات» از سفر، اعداد خبر انتصاب «یوشع» از سوی خداوند به عنوان وصی حضرت موسی علیه السلام چنین آمده است:

«... موسی به خداوند عرض کرده گفت: ملتمس این که یهوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت، بگمارد که پیش روی ایشان بیرون رود و پیش روی ایشان داخل شود و ایشان را بیرون برد و ایشان را در آورد تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند و خداوند به موسی گفت یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته دست خود را بر او بگذارد و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشته در نظر ایشان به وی وصیت نما و از عزت خود بر او بگذارد تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم «اوریم» به حضور خداوند سؤال نماید و به فرمان وی او و تمامی بنی اسرائیل با وی و تمامی جماعت بیرون روند و به فرمان وی داخل شوند پس موسی به نوعی که خداوند او را امر فرموده بود عمل نموده یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت و دست های خود را بر او گذاشته او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود وصیت نمود». (2)

### ب) یوشع بن نون در قرآن کریم

نام یوشع که به لغت عبری است در قرآن کریم عربی شده و در دو آیه به عنوان «الیسع» آمده است چنان که در سوره «انعام» آیه 86 می فرماید:

(وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ)

«و اسماعیل و یسع (یوشع) و یونس و لوط را از پیامبران قرار دادیم و همه را بر جهانیان

ص: 286

1- قاموس کتاب مقدس، مستر هاکس، ص 970 و 971.

2- کتاب مقدس، عهد عتیق [تورات] سفر اعداد، ص 254، باب 27،

برتری بخشیدیم».

و در سوره 6 آیه 48 می فرماید:

﴿وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ﴾

«و به یاد بیاور، اسماعیل، و یسع «یوشع»، و ذوالکفل را که همه از نیکوکاران بودند».

### ج) یوشع بن نون در منابع اسلامی

یعقوبی در تاریخ معروف خود آورده است:

«چون مرگ موسی فرا رسید خدای عزوجلّ به او فرمان داد تا یوشع بن نون را به درون «قبة الزّمان» فرا خواند و او را مقدّس گرداند و دستش را بر بدنش بگذارد تا برکش به او منتقل گردد، و به او وصیت نماید که پس از وی زمام امور بنی اسرائیل را به عهده بگیرد، و موسی چنین کرد...» (1)

### 3-شمعون، وصیّ حضرت عیسی علیه السلام

#### الف) شمعون در انجیل

در «قاموس کتاب مقدّس» زیر واژه «شمعون» اسامی ده نفر به این اسم ذکر شده که از آن جمله شمعون پطرس است. (2) شمعون در کتاب «تورات» بنام «سمعون» آمده و در «انجیل متی» باب دهم درباره او گوید:

«عیسی دوازده شاگرد خود را طلبید و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آن ها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند نام های دوازده رسول این است: اول شمعون معروف به بطرس...» (3)

و در «انجیل یوحنا» باب بیست و یکم بندهای 15 - 18 آمده است که عیسی او را وصیّ خود قرار داد و به وی گفت: «گوسفندانم را شبانی کن»، (4) و این جمله کنایه از این است که سرپرستی مؤمنان به مرا به عهده بگیر و آن ها را راهنمایی کن.

و در قاموس کتاب مقدّس نیز آمده است: «مسیح وی را از برای هدایت کلیسا مأمور

ص: 287

1- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 46 چاپ بیروت، دار بیروت

2- قاموس کتاب مقدّس، ص 533، ستون دوّم.

3- کتاب مقدّس انجیل متی باب 10، بندهای 1-3

4- کتاب مقدّس، انجیل یوحنا باب 21، بندهای 15 - 18.

## ب) شمعون در منابع اسلامی

مسعودی در تاریخ معتبر خود «مروج الذهب» داستان شمعون را بیان داشته و از او بنام «شمعون صفا» یاد کرده و گوید: پطرس که نام یونانی «شمعون» و به عربی «سمعان» است، در رومیّه کشته شد. (2)

و صاحب کتاب «معجم البلدان» یاقوت حموی نیز تحت عنوان «دیر سمعان» گوید: «دیر سمعان در نواحی دمشق است و، سمعانی که این «دیر» منسوب به اوست یکی از بزرگان نصارا بوده که می گویند همان «شمعون صفا» است. (3)

آن چه تا به این جا درباره وصی و وصیت در میان امت های پیشین بیان داشتیم اشاره ای گذرا به تعیین وصی و جانشین از جانب پیامبران گذشته بود که به نام های سه تن از ایشان و اوصیایشان بسنده کردیم و آن ها را به عنوان مثال ذکر نمودیم تا نمونه ای برای دیگر اوصیای پیامبران پیشین بوده و معلوم شود که هیچ یک از انبیاء الهی امت خود را بی سرپرست نگذاشته و بدون تعیین وصی و جانشین از دنیا نرفته اند.

اینک با توجه به این که هر یک از انبیاء الهی وصی و جانشینی داشته اند آیا می توان گفت که خاتم پیغمبران که افضل پیامبران الهی و اشرف آنان و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله است که بعد از او پیامبر صلی الله علیه و آله دیگری نخواهد آمد بدون وصی و وصیت از دنیا رفته و خلیفه و جانشینی برای خود تعیین ننموده است؟ آیا می توان گفت پیامبری که خود حامل پیام وحی و مؤسس شریعت و مبلغ و مروج احکام دین و آئین الهی بوده و در کتاب آسمانی خود از وصی و وصیت سخن به میان آورده و در مورد مسأله وصیت به مسلمانان تأکید نموده است خود او از این موضوع غافل مانده و از وصی راستین خویش هیچ گونه سخنی به میان نیاورده است؟

هرگز نمی توان پذیرفت که خاتم پیغمبران امت اسلامی را بعد از خود آن هم برای

ص: 288

1- قاموس کتاب مقدس، ص 221، ستون دوم، سطر 8

2- مروج الذهب، ج 1، ص 73 و 319 چاپ، بیروت اعلمی

3- معجم البلدان، ج 2، ص 517 چاپ بیروت، دار صادر

همیشه بدون وصی و جانشین رها نموده و آنان را بی سرپرست گذارده تا خودشان برای خود پیشوائی برگزینند و او را امام و خلیفه قرار دهند بلکه بر، عکس در همان نخستین روز دعوت علنی، خویش نخستین وصی خودش را به جمعیت حاضر معرفی نموده و سپس در موارد مختلف و فرصت های مناسب یکایک اوصیاء و جانشینان خود را نیز به مسلمانان معرفی فرموده است.

اما در آن جا که تنها به معرفی نخستین وصی و خلیفه و جانشین پس از خود پرداخته است احادیث فراوانی از آن حضرت رسیده است که بسیاری از دانشمندان و بزرگان اهل سنت آن ها را در منابع معتبر خود آورده اند که هم اکنون برخی از آن ها را تحت عنوان «وصی در احادیث رسول خدا» می آوریم.

### وصی در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله

پیش از این داستان انذار بنی هاشم را ضمن حدیث مفصلی، آوردیم و گفتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نخستین روز دعوت علنی خود در برابر سران و بزرگان طایفه بنی هاشم درباره علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب به خویشاوندان خود فرمود: (إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا): «این، علی برادر من و وصی، من و خلیفه و جانشین من در میان شما خواهد بود گوش به فرمانش دارید و از او فرمانبرداری کنید» و با این سخن پیامبر خدا وصی و جانشین خودش را در میان آنان معین و مشخص فرمود و دستور داد که گوش به فرمان او باشند و اوامرش را اطاعت نمایند.

اکنون برای این که معلوم شود پیغمبر خدا از همان نخستین روز دعوت وصی و جانشین خود را به طور صریح و آشکار به خویشان و بستگان خود معرفی فرموده، است نخست صورت های مختلف حدیثی را که در این رابطه در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ آمده است می آوریم و سپس به نقل احادیث دیگری که در همین زمینه از برخی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است می پردازیم و اینک صورت های مختلف حدیث انذار:

1- محمد بن جریر طبری در تاریخ معروف خود در پایان حدیث مفصلی که ما همه آنرا در آغاز همین بحث ذیل آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) آوردیم، نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر سخنان خود که در روز دعوت از بنی هاشم ایراد نمود خطاب به آنان چنین فرمود:



(فَأَيُّكُمْ يُؤَاذِنِي عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؟)

«اینک کدام یک از شما مرا بر این کار یاری می دهد تا برادر و وصی و خلیفه «و جانشین من در میان شما باشد؟»

سپس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را برگردن علی نهاد و فرمود:

(إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا).

«این برادر و وصی و خلیفه من در میان شما خواهد بود سخنش را بشنوید و از او فرمانبرداری کنید» (1)

2- علی بن برهان الدین حلبی در کتاب خود «السيرة الحلبية» پس از ذکر آغاز حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

(فَمَنْ يُجِيبُنِي إِلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ وَ يُؤَاذِنُنِي، يَكُنْ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي)

«اینک چه کسی دعوت مرا بر این کار پذیرا می شود و با من همکاری می کند تا برادر و وزیر و وصی و وارث و خلیفه من پس از من باشد؟».

سپس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله سخن خود را سه بار تکرار کرد و هیچ کس جز علی .برنخواست آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِجْلِسْ فَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي)

«بنشین که تو برادر و وزیر و وصی و وارث من و خلیفه و جانشین پس از من خواهی بود» (2)

3- سلیم بن قیس، هلالی متوفای سال 90 هجری در کتاب معروف خود درباره گفتگویی که بین قیس بن سعد و معاویه آورده است از قول قیس بن سعد نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(أَيُّكُمْ يَنْتَدِبُ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي)

«کدام یک از شما دعوت مرا اجابت می کند که برادر و وزیر و وصی و خلیفه (و جانشین)

ص: 290

---

1- تاریخ طبری، ج 2، ص 321، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و در چاپ اروپا، ج 1، ص 1172 و در یک چاپ دیگر، ج 2، ص

2- سیره حلبی، ج 1، ص 461 ط بیروت، دارالمعرفه و در یک چاپ دیگر، ج 1، ص 304

من در میان ائمتّم و سرپرست همه مؤمنان، پس از من باشد؟»

همه حاضران ساکت شدند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله سخنان خود را سه بار بازگو کرد و علی علیه السلام گفت: من ای رسول خدا! که درود خدا بر تو باد... آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به ابوطالب نموده و فرمود:

(إِسْمَعِ الْآنَ لَابْنِكَ، وَأَطِعْ، فَقَدْ جَعَلَهُ اللهُ مِنْ نَبِيِّهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى)

«اینک سخن فرزندت را بشنو و از او اطاعت کن که خداوند او را نسبت به پیامبرش پسان نسبت هارون به موسی قرار داد» (1)

4- صدر، الحفاظ گنجی شافعی در کتاب «کفاية الطالب» از قول براء بن عازب نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَنْ يُؤَاخِئِنِي وَيُؤَاذِرُنِي وَيَكُونُ وَلِيًّا وَوَصِيًّا مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَيَقْضِي دِينِي؟).

«کیست که با من دست برادری دهد و با من همکاری کند و ولی و وصی من پس از من، و نماینده من در میان خاندانم باشد که وام مرا پردازد؟»

آن گاه می گوید: همه آن گروه خاموش ماندند پیغمبر سه بار سخنش را از سرگرفت و در هر سه بار همه ساکت بودند و تنها علی می گفت من (آماده ام) برای بار سوم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری تو ای علی (چنین خواهی بود) (2)

5- ابواسحاق ثعلبی متوفای سال 427 هجری در تفسیر خود «الکشف و البیان» از قول ابورافع نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز اخطار به بنی هاشم خطاب به آنان فرمود:

خدای تعالی به من فرمان داده است تا خویشاوندان نزدیک خود را بترسانم و شما خویشاوندان و افراد خاندان منید و خداوند هیچ پیامبری را به رسالت مبعوث نفرموده است مگر آن که برای او برادر و وزیر و وصی و خلیفه ای از خاندانش قرار داده است.

(فَأَيُّكُمْ يَقُومُ فَيُبَايِعُنِي عَلَى أَنَّهُ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيٌّ وَيَكُونُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟)

«اینک کدام یک از شما بر می خیزد و با من بیعت می کند تا برادر و وزیر و وصی من

ص: 291

1- الغدير، ج 2 ص 107 و 282 ط 6 و کتاب سلیم بن قیس، ص 419 و 420، چاپ انتشارات اهل بیت علیهم السلام

2- کفاية الطالب، ص 205 باب، 51، ط تهران چاپ سوم 1404 هجری و در یک چاپ دیگر . ص 89

بوده، و نسبت او با من همانند نسبت هارون به موسی باشد، جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود؟»

آن گاه می گوید:

آن گروه همگی ساکت ماندند... سپس پیامبر صلی الله علیه و آله تا سه بار سخن خود را تکرار کرد «فَقَامَ عَلَيَّ فَبَايَعَهُ وَأَجَابَهُ: پس علی برخاست و با او بیعت کرد و دعوت حضرتش را اجابت نمود» (1)

آن چه تا بدینجا آوردیم خلاصه و فشرده روایاتی است که بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل سنت آن ها را در مورد حدیث «بدء الدعوه» (سر آغاز دعوت) و یا به تعبیر دیگر «یوم الازدار» (روز اخطار به، نزدیکان) به صورتی که نقل نمودیم درباره وصی پیامبر صلی الله علیه و آله در کتاب های خود آورده اند.

و اینک برای تأیید این مطلب روایات دیگری را که در همین زمینه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده و در کتب معتبر اهل سنت ثبت و ضبط گردیده است در این جا می آوریم.

نورالدین هیشمی در کتاب مجمع الزوائد از طبرانی از قول سلمان فارسی آورده است:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای پیامبر صلی الله علیه و آله خدا هر پیامبری را وصیّی بوده است. وصیّ تو کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز پاسخی نداد اما پس از چندی که مرا دید، فرمود سلمان شتابان به خدمتش رسیده و گفتم بلی فرمود می دانی وصی موسی چه کسی بود؟ جواب دادم آری یوشع بن نون بود فرمود: چرا؟ پاسخ دادم زیرا او در آن روز داناتر از همه مردم زمان خود بود. پیغمبر فرمود: همین طور هم وصیّ من و رازدار من و بهترین یادگار من آن کس که پیمان و وعده های مرا به سامان می رساند و دین و بدهی مرا ادا می کند علی بن ابی طالب خواهد بود» (2)

و از ابویوب انصاری آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

«مگر ندانسته ای که خداوند عزوجل نظری بر اهل زمین افکند و از میان آنان پدرت را برگزید و او را به پیامبری، برانگیخت و بار دیگر نظری فرمود. و شوهرت را برگزید و به

ص: 292

1- الغدير، ج 2، ص 283 ط، تهران، دار الکتب الاسلامیه چاپ ششم

2- مجمع الزوائد، ج 9 ص 113 - 114.

من وحی فرمود تا تو را به عقد او در آورم و نیز او را وصی خود گردانم» (1)

و از علی بن علی هلالی نیز در ضمن یک حدیث طولانی آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فرمود:

«ای فاطمه! ما اهل بیت علیهم السلامی هستیم که خداوند هفت خصلت را به ما عطا فرموده که قبل از ما و بعد از ما به کسی نداده و نخواهد داد من خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان نزد خدا و محبوب ترین آفریدگان خدا در پیشگاه خداوند عزوجل می باشم که پدر تو هستم و وصی من بهترین اوصیاء و عزیزترین ایشان در پیشگاه خداوند است که او شوهر توست...» (2)

در همین رابطه ابن عساکر در تاریخ دمشق و گنجی شافعی در کفایة الطالب و دیگران از بریده صحابی روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ، وَوَارِثٌ، وَإِنَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ وَوَارِثِي)

«برای هر پیامبری وصی و وارثی بوده است و وصی و وارث من علی بن ابی طالب است» (3)

همچنین ابن مغزلی شافعی از نافع غلام ابن عمر روایت کرده است که گفت:

«به ابن عمر: گفتم بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟ گفت این به تو چه مربوط است ای بی مادر! بعد گفت: «استغفر الله» بهترین مردم کسی است که هر چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال است بر او هم حلال است، و هر چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام است بر او نیز حرام است. گفتم او کیست؟ گفت او علی بن ابی طالب است که پیامبر صلی الله علیه و آله تمام درهائی که به مسجد باز می شد بست مگر در خانه علی و به او فرمود: هر چه در این مسجد بر من رواست بر تو هم روا می باشد و از هر چه من ممنوع هستم تو هم ممنوع می باشی: (وَ أَنْتَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي تَقْضِي دِينِي وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي وَ تَقْتُلُ عَلَيَّ سِنِّي كَذِبَ مَنْ زَعَمَ إِنَّهُ يُبْغِضُكَ وَ يُحِبُّنِي): (تو وارث من و وصی منی تو دین مرا ادا می کنی و به وعده های من عمل می نمائی و طبق سنت من می جنگی و دروغ می گوید کسی که تو را دشمن می دارد، و گمان می کند که مرا دوست می دارد» (4)

و نیز خطیب خوارزمی در ضمن حدیث مفصّلی از امّ سلمه روایت کرده است که

ص: 293

1- مجمع الزوائد، ج 8 ص 253

2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 165

3- تاریخ دمشق، ج 3 ص 5 کفایة الطالب، ص 260، ذخائر العقبی ص 71 ریاض النضره، ج 3، ص 119 ط بیروت، دارالمعرفه و

مناقب ابن مغزلی، ص 200، ح 238

4- مناقب ابن مغزلی، ص 261، ح 309

گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن سخنانی درباره علی بن ابی طالب علیه السلام به من فرمود:

(یا اُمّ سلمه... إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ نَبِيًّا وَاخْتَارَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا، فَأَنَا نَبِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَعَلِيٌّ وَصِيٌّ فِي عِتْرَتِي وَأَهْلِ بَيْتِي وَأُمَّتِي مِنْ بَعْدِي).

«خداوند برای هر امتی پیامبری برگزیده و از برای هر پیامبری هم وصی قرار داده است، پس من پیامبر صلی الله علیه و آله این امت هستم و علی هم وصی من در میان عترت و اهل بیت علیهم السلام و امتم می باشد» (1)

در کتاب محاسن و مساوی بیهقی نیز از ابراهیم بن احمد غضائری به سند خود از ابی مالک اشجعی روایت کرده است که پیامبر اکرم فرمود:

در روز (حنین) جبرئیل از آسمان به زمین آمد [و از جانب خدای تعالی هدیه ای آورد] و گفت: ای محمد! خدای تعالی تو را سلام می رساند و می فرماید: این هدیه را به پسر عمو و وصیت علی بن ابی طالب، بده پس آن را گرفتم و به او دادم...» (2)

متقی هندی نیز در کنز العمال از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«وصی من و مخزن اسرار من و بهترین یادگار من که وظیفه مرا به عهده می گیرد و دینم را ادا می کند علی بن ابی طالب است» (3)

میر سید علی همدانی نیز در کتاب «مودة القربی» از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خدای تعالی برای هر پیغمبری وصی قرار داد، شیت را وصی حضرت آدم و یوشع [بن نون] را وصی حضرت موسی و شمعون [صفا] را وصی حضرت عیسی و علی را وصی من قرار داد و وصی من بهترین اوصیاء است و من دعوت کننده [به حق] و علی روشن کننده [حق و حقیقت] است» (4)

## وصیت در کتاب های امت های پیشین

نصر بن مزاحم در کتاب وقعة صفین و خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد اخباری

ص: 294

1- مناقب خوارزمی ص 89 و در ط اخیر، ص 147، ح 171

2- المحاسن و المساوی ابراهیم بن محمد، بیهقی ص 42، ط دار صادر، بیروت، سال 1390 هجری.

3- کنز العمال، ج 11، ص 610، ح 32952 ط بیروت، مؤسسة الرسالة.

4- ینابیع المودة، ص 296 مودت چهارم چاپ، نجف، ط 7.

را دربارهٔ وصیت در کتاب های اَمّت های پیشین آورده اند که ما اینک سخن نصر را می آوریم:

عبدالعزیز بن سیّاه از حبیب بن ثابت از ابوسعید تیمی معروف به عقیصی روایت کرده که گفت:

«ما همراه سپاهیان علی علیه السلام به سوی شام در حرکت بودیم چون به پشت کوفه رسیدیم همراهان همه تشنه شدند و احتیاج شدیدی به آب پیدا کردند. علی علیه السلام ما را با خود برد تا به قطعه سنگی رسیدیم که به اندازه جثه یک بز و سخت در زمین فرو رفته بود. به ما فرمان داد تا آن سنگ را از جای برکنند از زیر آن چشمه آبی ظاهر گردید که همه آن را نوشیدند و سیراب شدند. سپس دستور داد تا سنگ را به جای خود برگردانیم.

آن گاه همراهان حرکت کرده تا مسافت کمی از آنجا گذشتند علی علیه السلام فرمود: آیا کسی از شما محل آبی را که همه نوشیدند می داند؟ گفتند آری یا امیرالمؤمنین فرمود به آنجا رهسپار شوید. عده ای از ما سواره و پیاده به طرف محل آب برگشتند. ما هم پشت سرشان به راه افتادیم تا به مکانی که آب را در آنجا دیده بودیم رسیدیم، هرچه جستجو کردیم اثری از سنگ و آب پیدا نکردیم تا وقتی خسته شده و صبرمان تمام شد به طرف دیری که در آن نزدیکی بود رفته پرسیدیم این چشمه آبی که نزد شما است در کجا می باشد؟

اهل دیر گفتند: نزدیک ما آب نیست گفتیم چرا ما خود از آن چشمه نوشیدیم. گفتند: شما از آن چشمه نوشیدید؟ گفتیم آری سرپرست دیر گفت به خدا قسم این دیر جز برای آفتابی شدن این چشمه در این جا بنا نشده است و (به ما خبر داده اند که) این چشمه را جز پیغمبر یا وصی او نمایان نمی کند» (1)

### خبری دیگر در تأیید وصیت از اخبار گذشتگان

در کتاب صفین نصر بن مزاحم و تاریخ ابن کثیر آمده است:

هنگامی که علی علیه السلام به سرزمین «زُقه» رسید و در محلی به نام «بلیخ» بر کناره رود فرات فرود آمد راهبی که ساکن آن محل بود از صومعه اش بیرون آمد و به حضور آن حضرت رسید و گفت: نزد ما کتابی هست که آنرا از پدران خود به ارث برده ایم و این

ص: 295

---

1- وقعة صفین، نصر بن مزاحم، چاپ مصر، ص 145 و تاریخ بغداد، ج 12 ص 305 که خبر را به طور خلاصه نقل کرده است.

کتاب را اصحاب حضرت عیسی بن مریم، نوشته، اند آیا می خواهی آن را برایت بخوانم؟ امام: فرمود آری آن راهب چنین خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه را که خداوند مقدر فرموده و با قلم قضاء خود آن را رقم زده که انجام خواهد گرفت این است که خداوند در میان مردمانی درس ناخوانده پیامبری را بر می انگیزد که به آنان کتاب و حکمت می آموزد و به راه خدا هدایتشان می نماید آن پیامبر صلی الله علیه و آله نه تندخوست و نه سنگدل و نه پرخاشگر و خشن در برخورد هایش با دیگران بدی را به بدی تلافی نمی کند بلکه بر عکس بر همگان به دیده عفو و بخشش می نگرد پیروان او ستایشگران خدا هستند که در هر نقطه بلند و فراز و نشیبی در هر حال و در هر کجا خدای را سپاس می گویند. زبان آنان با همه تواضع و فروتنی به گفتن «تهلیل» [لا اله الا الله] و «تکبیر» [الله اکبر] و «تسبیح» [سبحان الله] روان است خدا او را بر همه دشمنان پیروز می گرداند آن گاه که خدا آن پیامبر صلی الله علیه و آله را به سرای دیگر ببرد امت وی دو دسته می شوند ولی دو مرتبه متحد می گردند و مدتی به همین حالت می مانند ولی باز دو دسته می شوند و تفرقه و اختلاف در میانشان پدیدار می گردد

مردی از امت او از ساحل این فرات می گذرد او فردی است که به نیکی ها امر می کند و از بدی ها باز می دارد به حق قضاوت می کند و در امر داوری رشوه و اجرت نمی پذیرد دنیا در نظر او از خاکستری که در مسیر تندباد قرار گیرد بی ارزش تر و مرگ در کام او از آبی که فرد تشنه بنوشد گوارتر است در پنهانی از خدا می ترسد و در آشکار به او اخلاص می ورزد [و خالصانه برای خدا کار می کند] در اجرای امر خدا از سرزنش سرزنش کنندگان نمی هراسد هر کس از اهل این سرزمین آن پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کند و به او ایمان آورد پاداش او خشنودی من و بهشت خواهد بود و هر کس که آن بنده صالح را درک کند باید که به یاریش برخیزد که کشته شدن همراه او شهادت است.

آن گاه راهب: گفت من از تو جدا نمی شوم تا هر چه به تو رسید به من نیز برسد در این هنگام علی علیه السلام گریست و فرمود: سپاس خداوندی که مرا از نظر نینداخت و نام مرا در کتاب های نیکان یاد کرد

سپس راهب مزبور در رکاب امیرالمؤمنین حرکت کرد و به طوری که گفته اند صبح و شام با امام بود تا این که در جنگ صفین به شهادت رسید در پایان جنگ که سپاهیان به تجهیز شهدای خود پرداختند علی علیه السلام فرمان داد تا پیکر راهب را بیابند و چون آن را

یافتند، آن حضرت شخصاً بر جنازه او نماز گزارد و او را به خاک سپرد و فرمود: (هَذَا مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ) (این مرد از خاندان ماست) و از آن پس بارها از خدا برایش طلب آمرزش نمود. (1)

### بازگشت به وصیت و استدلال به آن بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

از مجموع مطالبی که تا به این جا در مورد «وصی» و «وصیت» در لغت عرب و قرآن و سنت و اوصیای پیامبران و اخبار گذشتگان و نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره وصی خاتم پیغمبران، آوردیم جای هیچ گونه و ابهام برای کسی که ذره ای ایمان و اندکی انصاف داشته باشد باقی نمی ماند که اخبار «وصیت» و نصوص دلالت کننده بر آن از جمله دلائل قوی و حجت های آشکاری است که بدون چون و چرا اثبات می کند علی علیه السلام بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امام و خلیفه است زیرا: همان گونه که پیش از این - تحت عنوان وصی و وصیت در لغت عرب و قرآن و سنت - توضیح دادیم لفظ «وصیت بطوری که از «قاموس» و دیگر فرهنگ های لغت عربی استفاده می شود از ماده «أوصاه» یا «وصاه توصیه» گرفته شده و به معنای استوار کردن «عهد و پیمان» است و شاید هم از فعل «وصی یصی» بدست آمده باشد که در این صورت اشاره به آن است که چیزی اتصال به چیز دیگر پیدا کند. زیرا: «موصی» (یعنی: وصیت کننده) کسی است که تصرفات پس از مرگش را متصل به تصرفات پیش از مرگش می سازد و از دو معنایی که بیان داشتیم - یکی استواری «عهد و پیمان» و دیگری «اتصال چیزی به چیز دیگر» - معنای اول به بحث حاضر نزدیک تر و مناسب تر است.

به هر حال بحثی نیست در این که شخص وصی - چه آن که وصایت از عهد و پیمان گرفته شده باشد یا از «وصی یصی» به معنای اتصال و وصل باشد - به کسی گفته می شود که حق تصرف در اموری را داشته باشد که «موصی» (یعنی: وصیت کننده) حق تصرف در آن ها را داشته است و به همین مناسبت می گویند «وصایت» به این معناست که «موصی» به کسی نیابت می دهد که پس از مرگش در اموری که حق تصرف در آن ها را داشته است تصرف نماید مثل این که حق کسی را به او بدهد یا

ص: 297

---

1- وقعة صفین، ص 147 - 148 تاریخ ابن کثیر، ج 7 ص 265 چاپ بیروت، دارالکتب العلمیه و شرح ابن ابی الحدید، ج 3، ص 205 - 206 تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم



امانتی را برگرداند و یا حقی را از کسی باز پس گیرد و یا ولایت بر طفل یا مجنونی را به عهده بگیرد که مالک ولایت بر آن ها باشد

از مطالب مذکور به این نتیجه می رسیم که «ولایت وصی» از نظر زیاد و کمی یا وسعت، وضیق بر حسب «ولایت مؤصی» از نظر اختیارات به گونه ای اختلاف پیدا می کند یعنی در آن جا که «موصی» ولایت مطلقه کلیه الهیه دارد مانند: ولایت انبیاء ولایت وصی هم به همان نسبت وسیع تر و گسترده تر و بیشتر خواهد بود.

پس ولایت اوصیای مردم، دیگر محدود و منحصر است در ولایت بر اموال از خانه و زمین و امثال این ها یا منحصر است به ولایت بر کودکان و دیوانگان و سفیهان و کسانی که «موصی» بر آن ها ولایت داشته است اما ولایت اوصیای پیامبران منحصر و محدود نیست بلکه ولایت آن ها عمومی است و بر همگان از پسر و دختر آزاد و زر خرید بزرگ و، کوچک و بر اموال از منقول و غیر منقول حق ولایت و تصرف در آن ها را دارند.

زیرا: هر پیغمبری که حق اولویت بر جان رعیت خود داشته باشد به طریق اولی و با ولایت قطعی که، دارد حق اولویت بر مال آن ها را خواهد داشت پس هرگاه پیغمبری حق اولویت بر جان و مال امت خود داشته باشد و وصی آن پیغمبر هم به همین نسبت، حق اولویت بر جان و مال امت آن پیغمبر خواهد داشت.

بنابراین جناب «شیث»، وصی حضرت آدم و جناب «سام»، وصی حضرت نوح و جناب «یوشع»، وصی حضرت موسی و جناب «شمعون»، وصی حضرت عیسی علیها السلام، و همچنین اوصیای پیامبر ان دیگر که هر یک به نوبت خود وصی پیغمبر زمان خویش بوده و امور مربوط به او را به انجام می رساندند ولایشان منحصر و محدود، نبوده بلکه همانند خود آنان از حق اولویت و ولایت عمومی برخوردار بوده اند.

پس با توجه به شناخت «وصی» و این که اوصیای پیامبران مانند اوصیای مردم دیگر نمی باشند که ولایت آنان منحصر به اموال موصی و بازماندگان او باشد، بلکه ولایت آنان عمومی و همگانی است و ولایشان همانند ولایت «موصی» آن هاست، به این نتیجه می رسیم که:

اخبار وصیت و روایاتی که درباره وصی خاتم پیغمبران صلی الله علیه و اله وارد شده و بر آن دلالت دارد که علی علیه السلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و یا خاتم اوصیا و یا از همگان بهتر و والاتر، است، از ادله قوی و حجّت های آشکاری است بر این که: آن چه از تصرف در جان و مال

مردم برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت بوده است برای آن حضرت هم ثابت می باشد، و همان گونه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در جان و مال مردم تصرّف می کرد وصیّ او هم حقّ تصرّف در جان و مال مردم را دارد و معنای «امام» و «خلیفه» جز این نیست که دارای ولایت عام و حقّ تصرّف عمومی باشد.

## وصیّت در سخنان صحابه و تابعین

### اشاره

بر اساس روایاتی که پیش از این درباره وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله، آوردیم در میان مفسّران و محدّثان و مورّخان اسلامی اختلافی وجود ندارد که علی علیه السلام وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

اما از آن جا که برخی از دانشمندان پیرو مکتب خلفا در صدد توجیه و تأویل حدیث وصیّت برآمده و گاهی هم آن را کتمان و یا تحریف نموده و یا بطور کلی منکر اصل وصیّت شده اند (1) از این رو ناگزیریم پیش از آن که سخنان صحابه و تابعین را بیاوریم این نکته را توضیح دهیم که مقصود از لفظ «وصیّ» و «وصیّت» در سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله همان جانشینی و ولایت امری و امامت و رهبری است.

زیرا تمام روایاتی که درباره نخستین وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده همگی به طور صریح و روشن بر امامت و خلافت امیر مؤمنان و ولایت و سرپرستی آن حضرت بر امت اسلامی پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارند و این همان چیزی است که همه صحابه و تابعین آن را از لفظ «وصیّ» از روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله درک نموده و در سخنان خود از امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله یاد کرده اند.

و اکنون برای این که این موضوع به خوبی روشن شود سخنان برخی از صحابه و تابعین را در این مورد می آوریم

### 1- وصیّت در سخنان ابوذر غفاری

در تاریخ یعقوبی آمده است:

به عثمان خبر رسید که ابوذر در مسجد پیغمبر می نشیند و مردم گردش را می گیرند

ص: 299

---

1- در این زمینه در مباحث آینده تحت عنوان: «انکار وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله و کتمان حقایق» به تفصیل سخن خواهیم گفت.

و آن وقت سخنانی می گوید و بر او طعنه و زخم زبان می زند. یا این که بر درگاه مسجد می ایستد و مردم را مخاطب ساخته می گوید ای مردم هر که مرا می شناسد که شناخته است و هر که مرا نمی شناسد بداند که من ابوذر غفاری جندب بن جناده ربذی هستم

«ای مردم خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگر پدید آمده اند و خدا شنوا و دانا است» (1)

ای مردم! محمد صلی الله السلام برگزیده نوح و آل ابراهیم و سلاله اسماعیل است و خاندان هدایت کننده از محمد صلی الله علیه و آله است و او شرف شریف ایشان است عترتی که زینده فضل و برتری هستند و در میان ما چون آسمان بر افراشته و کعبه پرده برکشیده، یا قبله مراد و یا همچون آفتابی درخشنده و یا ماه رونده و یا همتای ستارگان، رهنما و یا همچون درخت زیتون که زیتونش روشنی بخشد و میوه اش مبارک گشته است می باشند

محمد صلی الله علیه و آله وارث علم آدم و برتری های پیامبران است و علی بن ابی طالب علیه السلام وصی محمد صلی الله علیه و سلم و وارث علم اوست.

ای امتی که پس از درگذشت پیامبرش به حیرت و سرگردانی افتاده! اید بدانید که اگر شما کسی را که خدا پیش داشته مقدم می داشتید و کسی را که خدا واپس نهاده به دنبال می گذاشتید و ولایت و وراثت را در خاندان پیغمبرتان قرار می دادید بی گمان از بالای سرتان (آسمان) و از زیر قدم هایتان (زمین خدا) بهره مند می شدید و دوستدار خدا بینوا نمی گردید و بخشی از واجبات خدا از میان نمی رفت و در اجرای حکم خدا بین دو نفر اختلاف نمی افتاد. زیرا علم و دانش راستین آن را از کتاب خدا و سنت پیامبرش نزد ایشان می یافتید

اما حال که چنین کردید پس نتیجه بدفرجامی کار خود را بچشید: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (2) «و به همین زودی ستمگران دریابند که به چه بازگشتگاهی باز خواهند گشت» (3)

## 2- وصیت در سخنان مالک اشتر

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

ص: 300

1- سوره آل عمران، آیه 33 و 34.

2- سوره شعراء، آیه 227

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 171، ط بیروت، دار بیروت.

مالک اشتر به هنگام بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام بپاخاست و خطاب به مردم در سخنانی که ایراد نمود: گفت

«ای مردم! این مرد وصی اوصیا و وارث علم انبیاست مردی که در راه خدا صدمات و ناملایمات را به جان خریده و به خوبی از عهده امتحان برآمده است. کسی که کتاب خدا (قرآن) به ایمان وی گواهی داده و پیامبرش به بهشت رضوان مژده داده است. آن کس که سرفرازی‌ها و فضائل انسانی در او به حد کمال رسیده و در سبقتش به پذیرش اسلام و پایه علم و فضیلتش گذشتگان و آیندگان در شک و تردید نبوده و نخواهند بود» (1)

### 3- وصیت در سخنان عمرو بن حمق خزاعی

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می نویسد:

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه مردم را برای جنگ صفین بسیج می نمود و آنان را از تصمیم خود مبنی بر جنگ با معاویه و حرکت به سوی شام آگاه می گردانید، عمرو بن حمق خزاعی برخاست و خطاب به آن حضرت چنین گفت:

«ای امیرمؤمنان! من نه به خاطر قرابت و خویشاوندی که بین من و شماست، دوستت دارم و با تو بیعت کرده ام و نه به خاطر مال و ثروتی که به من ارزانی داری و نه هم برای رسیدن به مقامی که بدان وسیله بلند آوازه شوم بلکه من به خاطر پنج ویژگی تو را دوست دارم این که تو پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و وصی آن حضرت می باشی و پدر فرزندان هستی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما به یادگار مانده اند و از همه مردم در پذیرش اسلام پیشی گرفته ای و از میان مهاجران سهمی بیش تر در جهاد در راه خدا داشته ای» (2)

### 4- وصیت در نامه محمد بن ابی بکر به معاویه

نصر بن مزاحم در کتاب «وقعة صفین» و مسعودی در کتاب «مروج الذهب» آورده اند: هنگامی که محمد بن ابی بکر از جانب علی علیه السلام به فرمانروائی حکومت مصر

ص: 301

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 179

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 181 و کتاب صفین نصر بن مزاحم، ص 103.

منصوب گردید نام های بدین شرح به معاویه نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد فرزند، ابوبکر به گمراه معاویه پسر صخر درود بر اهل طاعت خداوند آنان که در برابر صاحبان مقام ولایت و امامت الهی سر فرود آورده اند.

اما بعد، خداوند - تبارک و تعالی - با عظمت و قدرت و سلطنت خویش خلق را به اقتضای حکمت خود آفرید بدون این که ضعف و سستی در قوت و قدرت او راه یافته و حاجتی به خلقت مخلوق داشته باشد. آن ها را آفرید تا بندگی کنند و از میان آن ها افرادی گمراه و هدایت یافته و بدبخت و نیک بخت قرار داد. آن گاه از روی علم و دانش خویش آنان را برگزید و از میان آن ها محمد عه را انتخاب و اختیار فرمود و پیامبری را ویژه او گردانید. انتخابش فرمود تا وحی او را دریابد و امین رسالت او باشد. او را به پیامبری برانگیخت و او نیز کتاب های آسمانی پیش از خود را تأیید و تصدیق نمود وی را راهنمایی برای شرایع آسمانی قرار داد و حضرتش نیز مردمان را به راه خدای تعالی با حکمت و پند نیکو فراخواند.

نخستین کسی که دعوت حضرتش را پذیرفت و اطاعت کرد و او را تصدیق نمود و با وی همراه شد و ایمان آورد و تسلیم اوامرش گردید برادر و پسر عمویش، علی بن ابی طالب بود که وی را در امور غیب و پنهان تصدیق کرد و او را بر همگان ترجیح داد و از هر گزندش در پناه گرفت و با جانبازی خویش او را از هر خطر مصون داشت. با دشمنانش جنگید و با دوستانش راه صفا و آشتی در پیش گرفت و از همان آغاز کار شب و روز در هنگامه های شدت و سختی و منزلگاه های ترسناک و وحشت آور، به جانبازی ایستاد تا این که از هر پیشگامی پیشی گرفت و حق سبقت وی مسلم گردید، آن سان که در پیکارش همانندی یافت نمی شد و در رفتارش همتائی وجود نداشت. اینک می بینم تو خود را همدریف او قرار داده ای در صورتی که تو همانی که هستی و او او.

او نخستین پیشتاز به سوی هر خیر و خوبی و نخستین کسی از پیشقدمان در اسلام و از همه مردم پاک تبت تر و فرزندانش از همه بهتر و همسرش از همه نکوتر و پسر عمش از همه برتر است. اما تو ملعون پسر ملعونی.

تو و پدرت [با همه مکر و فریبتان] همواره در برابر دین خدا کارشکنی می کردید و می کوشیدید تا این که نور خدا را خاموش کنید و بر این اندیشه دیگران را به گرد خود فرا می خواندید و در این راه مال ها می بخشیدید و با دیگر قبایل بر ضد او پیمان می بستید.

هم بر این اندیشه پدرت مرد و هم برای پیگیری کفرش تو بر جایش نشسته ای و دلیل روشن بر این مطلب اینکه باقیمانده احزاب و سران نفاق و کینه توزان به رسول خدا صلی الله علیه و آله، گرد تو فراهم آمده و به تو پناه آورده اند.

اما دلیل شخصیت علی علیه السلام با همه برتری و فضیلت آشکاری که دارد و پیشقدمیش در پذیرش اسلام وجود یارانی است از مهاجر و انصار که به فضل و مقامشان در قرآن اشاره شده و خداوند به تمجیدشان پرداخته است چنین چهره های سرشناسی با او هستند. رزمندگان و سوارکارانی پیرامون او را گرفته اند که با چالاکی، شمشیرهای خود را بر سر خصم فرو می کوبند و در راه او از سروجان می گذرند و از نثار خون خویش در رکاب او پروائی ندارند زیرا فضل و شرف را در پیروی از او می دانند، و بدبختی و تیره روزی را در مخالفت و سرپیچی از فرمان او به حساب می آورند. ای وای بر تو! آخر چگونه است که تو خود را همسنگ علی می دانی؟! در حالی که او وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی اوست و پدر فرزندانش می باشد و نخستین کسی است که از او پیروی نموده و آخرین فردی است که تا پایان عمر در کنارش بوده و اسرارش را به او خبر داده و در کارهایش با وی مشارکت داشته است اما تو دشمن او و پسر دشمن او هستی.

پس هر چه می توانی از باطل و ناحق که در پیش گرفته ای بهره بگیر و پسر عاص هم در این گمراهی تو را یاری رساند که گوئی پیمانها به سر رسیده و مکر و فریب سستی گرفته است. آن گاه بر تو معلوم خواهد شد که سرانجام والا از آن چه کسی است. این را هم، بدان تو که با خدای خودت مکر و حيله می کنی و از فکرش ایمن شده و از رحمتش نومید گشت های او در کمین تو است و تو درباره او به غرور افتاده ای و السلام علی من اتبع الهدی».

پاسخ معاویه به محمد بن ابی بکر:

بسم الله الرحمن الرحيم

از معاویه فرزند ابوسفیان به آن کسی که بر پدر خود جفا کرده است محمد بن ابی بکر سلام بر فرمانبرداران خداوند اما بعد نامه ات به دستم رسید که در آن از قدرت و عظمت و سلطنت خدا که شایسته آنست و انتخاب پیغمبر خدا سخن گفته بودی با مطالبی دیگر که به هم بافته و بر آن افزوده بودی که همه نمودار فکر نارسایت و گستاخی و خرده گیری بر پدرت بود حق فرزند ابوطالب را یادآور شده و از سوابق قدیم و قرابت خویشاوندی او با پیغمبر خدا و یاری کردنش و این که به هنگام خوف و خطر در قبال او

جانبازی می کرده است سخن گفته بودی و در آخر هم در احتجاج و استدلال خود بر ضد من فضیلت و برتری کسی دیگر را به رخ من کشیده بودی نه فضل و برتری خودت. پس خدای را سپاس می گویم که این فضیلت را از تو برداشته و بر دیگری نهاده است.

ما و پدرت، در زمان حیات پیغمبرمان در کنار یکدیگر بودیم و حق فرزند ابوطالب را بر خود لازم و مسلّم می دانستیم و فضیلت و برتری او بر ما کاملاً روشن و آشکار بود. اما هنگامی که خداوند آن چه را که نزد خود داشت برای پیامبرش انتخاب فرمود، و وعده خویش را با وی به سر آورد و دعوتش را آشکار ساخت و حجتش را به پیروزی رسانید و او را به سوی خود فراخواند پدرت [ابوبکر] و فاروقش [عمر] نخستین کسانی بودند که به زور و ناروا او را از حقش محروم کردند و به مخالفتش برخاستند کاری که از پیش بر انجامش اتفاق کرده و مقدماتش را فراهم کرده بودند.

آن گاه پدرت و عمر از او خواستند تا با ایشان بیعت و همکاری کند ولی او دریغ ورزید و از بیعت با ایشان کوتاه آمد. آن دو نیز شرنگ رنج و عذاب روحی به کامش ریختند و درباره اش تصمیم بزرگی گرفتند [و قصد جانش کردند] تا این که سرانجام سر تسلیم فرود آورد و با ایشان بیعت نمود ولی با وجود این آن ها او را در کارهایشان دخالتی ندادند و اسرار خویش را از وی پوشیده داشتند تا آن گاه که زمانشان به سرآمد و از این دنیا رفتند. سپس نوبت به سومین ایشان عثمان بن عفان رسید که او هم همان شیوه ایشان را در پیش گرفت و از روش و رفتارشان پیروی کرد.

آن گاه تو و رفیقت از او عیب جوئی کردید تا این که مخالفان از شهرهای دور دست در او طمع بستند و شما به ضدیت او برخاستید و دشمنی خود را درباره او آشکار کردید تا به آرزوی خود رسیدید ای پسر ابوبکر مراقب کار خود باش و پا از گلیمت درازتر مکن تو با کسی که چون کوه بردبار است و در مقابل حادثه تسلیم نمی شود و هیچ کس به عمق او نتواند رسید برابری نتوانی کرد که پدرت راه او را هموار کرده و پایه حکومت او را نهاده است. اگر آن چه ما انجام می دهیم درست است که پدرت سرآغاز آنست و اگر ظلم و ستم است که باز هم پدرت آن را بنیاد نهاده و ما شریکان اویم. اگر پدرت چنین کاری نکرده بود ما به خلاف پسر ابوطالب نمی رفتیم و تسلیم او می شدیم ولی دیدیم که پدر تو پیش از ما با وی چنان رفتار کرد ما نیز از او پیروی کردیم. پس هر چه می خواهی از پدرت عیب جوئی کن یا از این کار دست بردار والسلام علی من أناب»! (1)

ص: 304

---

1- وقعة صفین، ص 118 - 121، مروج الذهب ج 3 ص 20 - 22، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3 ص 188 - 190 جمهرة رسائل العرب، ج 1، ص 477 و انساب الأشراف، ج 3 ص 165 و 166 ط بیروت، دار الفکر.

## 5- وصیت در نامه عمرو بن العاص به معاویه

خوارزمی در کتاب مناقب خود نامه‌های را از عمرو عاص در پاسخ به معاویه نقل می‌کند که در ضمن آن چنین آمده است:

«اما بعد، نامه ات رسید آن را خواندم و مقصود تو را دانستم. اما آن چه مرا به انجام آن فراخوانده ای... و این که تو را بر باطل یاری دهم و بر روی علی شمشیر بکشم با این که او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی و وارث او و ادا کننده دینش و وفا کننده به وعده اش و همسر دخترش می باشد... ممکن نخواهد بود...» (1)

## 6- وصیت در نامه ابن عباس به معاویه

ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح خود آورده است که معاویه در جنگ صفین نامه ای برای ابن عباس فرستاد و او نیز در پاسخ نامه معاویه چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد: نامه ات به دستم رسید و از مضمون آن چه نوشته بودی اطلاع حاصل شد. اما اینکه شگفت زده شدی که چرا ما از یاران عثمان بریدیم و حکومت بنی امیه را تأیید نکردیم به جان خودم سوگند که تو همان موقع که سوگند که تو همان موقع که عثمان از تو یاری خواست موقعیت خود را دریافتی و او را یاری نکردی تا به آن چه می خواستی رسیدی و بین تو و عثمان، ولید بن عقبه برادر مادری، عثمان، شاهد بر مدعاست.

و اما این که تیم و عدی را به رخ ما می کشی باید بدانی که ابوبکر و عمر از عثمان بهتر بودند، همچنان که عثمان از تو بهتر بود و اما این سختی که از سران قریش جز شش تن باقی نمانده اند چه بسیارند مردانش و چه نیکویند بازماندگانش که نیکان و برگزیدگان آن ها با تو جنگیدند و آن ها که تو را وانهادند از یاری ما نیز بازماندند. و اما یاد آوریت از جنگ، مثل این است که چیزی از ما در خاطرت مانده و بیش تر آن ها را به دست فراموشی سپرده ای و از پایانش هم بیمناسکی

ص: 305

---

1- مناقب خوارزمی، ص 125 و در طبع اخیر، ص 199 فصل 3.



و اما سخنت در این مورد که اگر مردم با من بیعت نمایند تو هم شتابان سر بر خط فرمانم خواهی نهاد باید بدانی که مردم با علی [علیه السلام] بیعت کرده اند که او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عمو و وصی و وزیر اوست و او از من بهتر است...

و اما تو هم از حکومت بهره ای نداری زیرا که تو آزاد شده و فرزند آزاد شده و سردسته احزاب، و پسر هند جگر خوار می باشی. والسلام»  
[\(1\)](#)

### 7- وصیت در نامه احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه

ابی اسحاق ثقفی در کتاب «الغارات» نامه مفصلی را از امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه نقل کرده است که در ضمن آن چنین آمده است:

(... هر پیامبری را دعوتی است ویژه خود او و فرزندان او و خاندانش و هر پیامبری را در حق خاندانش وصیتی است.

آیا نمی دانی که ابراهیم به پسرش یعقوب وصیت کرد و یعقوب چون مرگش فرا رسید به پسرانش وصیت کرد و محمد صلی الله علیه و آله نیز به خاندانش وصیت نمود؟ این سنت ابراهیم و دیگر پیامبران است و محمد صلی الله علیه و آله نیز به فرمان خدا به آن پیامبران اقتدا کرد...»  
[\(2\)](#)

### 8- وصیت در عهدنامه امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر

در ضمن نامه مفصلی که امیرمؤمنان علیه السلام به عنوان عهدنامه برای محمد بن ابی بکر و اهالی مصر، نوشته خطاب به مردم مصر چنین آمده است:

(... وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَا سِوَاءَ إِمَامٍ الْهُدَىٰ وَإِمَامٍ الرَّدَىٰ، وَوَضِيَ النَّبِيُّ وَعَدَّةُ النَّبِيِّ...)

(و بدانید که پیشوای هدایت با رهبر گمراهی و ضلالت مساوی نیستند و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله برابر نمی باشند)»  
[\(3\)](#)

### 9- وصیت در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج نهروان

یعقوبی در تاریخ خود آورده است که وقتی «خوارج نهروان» علیه امیرالمؤمنین قیام کرده و گفتند: او به وصیت اعتنائی نکرده و از آن منحرف شده است امام در پاسخ

ص: 306

1- الفتوح، ابن اعثم، ج 2 ص 150 ط بیروت

2- الغارات، ثقفی، ص 119.

3- همان مدرک، ص 157

ایشان مطالبی بیان داشته و از آن جمله فرمود:

«این که می گوئید من وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده ولی به آن توجهی نکرده ام پاسخش این است که خدای عزوجل می فرماید: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ): «برای خداوند حج خانه خدا بر هر کس که توانائی آن را داشته باشد واجب است و هر کس که سرپیچی کند و کفر ورزد خداوند از همه جهانیان بی نیاز است». (1)

حال به نظر شما اگر کسی حج خانه خدا را به جای نیاورد آیا خانه خدا کافر می شود یا آن کس که توانائی زیارت آن را داشته و آن را زیارت نکرده است؟! پس این شما هستید که بارها کردن من کافر شده اید نه این که من چون شما مرا ترک کرده اید» (2)

## 10- وصیت در خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام

در خطبه دوم نهج البلاغه می فرماید:

«... هیچ یک از افراد این امت با آل محمد صلی الله علیه و آله مقایسه نمی شوند و کسانی که نعمت ابدی وجود ایشان بر این امت جاری است هرگز با دیگران برابر نخواهند بود. آنان اساس دینند... و ویژگی های حق ولایت و حکومت مخصوص آنان، و مقام «وصیت» و وراثت پیامبر صلی الله علیه و آله در خاندان ایشان است...»

و در خطبه 88 می فرماید:

«شگفتا! و چرا در شگفت نباشم از خطای این گروه های پراکنده که با وجود اختلاف در دلایل دینشان نه گام به جای گام پیغمبر می نهند و نه از عمل «وصی» پیغمبر پیروی می نمایند».

و در خطبه 182 در پایان سخن خود خطاب به مردم می فرماید:

«هان ای مردم! من به شما پند و اندرزهایی دادم که پیامبران پیشین امت های خود را با آن ها اندرز می دادند و چیزهایی را که «اوصیاء» به آیندگان پس از خود رساندند، به شما رساندم... آیا شما منتظرید که امامی غیر از من شما را به راه آورد و ارشاد نماید؟!»

و ابن ابی الحدید: گوید روزی علی علیه السلام خطبه خواند و در بین خطبه اش فرمود:

«من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و این سخن را هیچ کس، پیش از من و یا بعد

ص: 307

1- سوره آل عمران، آیه 97

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 192 ط بیروت.

از من نمی گوید مگر این که دروغ گفته است. من از پیامبر صلی الله علیه و آله رحمت ارث برده ام و سیده زنان این امت را به همسری گرفته ام و من «خاتم اوصیاء» هستم». (1)

و علامه قندوزی در «ینایع المودّه» از کتاب مناقب از اصبح بن نباته روایت کرده که: گفت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود فرمود:

«ای مردم! من امام خلائق و وصی بهترین آفریدگان و پدر عترت پاک و هدایت کننده ام من برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و «وصی» و ولی او و برگزیده او و حبیب او هستم من امیرمؤمنان و فرمانروای سپید جبینان و سید «اوصیاء» هستم. جنگ با من جنگ با خداست، سازش با من سازش با خداست اطاعت من اطاعت از خداست و دوستی من دوستی خداست و پیروان من دوستان خدا و یاران من یاران خدا هستند». (2)

### 11- وصیت در خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام

در مستدرک حاکم و برخی منابع دیگر آمده است هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شهادت رسید امام حسن مجتبی علیه السلام خطابه ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود:

«... ای مردم هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد، بداند که من «حسن بن علی» و فرزند پیغمبر و فرزند وصی پیغمبرم...». (3)

### 12- وصیت در نامه تسلیت شیعیان به امام حسین علیه السلام

یعقوبی در تاریخ خود آورده است هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رحلت نمود و خبر درگذشت آن حضرت در کوفه به شیعیان رسید در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و نامه ای برای عرض تسلیت به امام حسین علیه السلام در مصیبت برادرش امام مجتبی علیه السلام خطاب به وی چنین نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

به حسین بن علی از سوی شیعیانش و شیعیان پدرش امیرمؤمنان، سلام بر تو باد.

ص: 308

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 287 تحقیق محمد ابولفضل ابراهیم.

2- ینایع المودّه، ج 1، ص 92 باب 15 چاپ نجف ط 7

3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 172 مجمع الزوائد، ج 9، ص 146 که از طبرانی و دیگران نقل کرده و ذخائر العقبی، ص 138

ما در پیشگامت خدایی را که جز او خدایی نیست ستایش می کنیم. اما بعد، خبر درگذشت حسن بن علی [که سلام بر او باد] (1) به روزی که تولد یافت و روزی که وفات کرد و روزی که زنده برانگیخته می شود به ما رسید...

مصیبت وارده بر این امت، عموماً و بر شخص شما و این شیعیان خصوصاً در مرگ فرزند «وصی» و پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار عظیم و گران است» (2)

و در مروج الذهب مسعودی آمده است:

«ابن عباس، خبر وفات امام حسن [علیه السلام] را در «شام» دریافت کرد، و چون بر معاویه وارد شد، معاویه به او گفت: ای پسر عباس! آیا می دانی که حسن [بن علی] وفات کرد؟ ابن عباس به او گفت... اگر ما امروز به این مصیبت دچار شده ایم، پیش از آن نیز به فقدان وجود سید رسولان و امام متقیان و فرستاده پروردگار جهانیان دچار شده ایم و بعد از آن هم به فقدان وجود «سید اوصیاء»، و خداوند این مصیبت را جبران نماید...» (3)

### 13- وصیت در خطبه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود آورده است که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا برای سپاهیان یزید خطبه خواند و در مقام احتجاج با آن ها فرمود:

«اما بعد نسب مرا در نظر بگیرید و بنگرید که من کیستم؟ سپس به درون خویش باز گردید و خویشتن را مورد سرزنش قرار دهید که آیا کشتن من و شکستن حرمتم برای شما جایز است؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما و فرزند «وصی» و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نیستم؟ همان کسی که پیش از همه به خدا ایمان آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آن چه از جانب خدا آورده بود تصدیق نمود؟ آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر طیار (ذوالجناحین) عموی خود من نیست؟» (4)

ص: 309

1- این جمله در متن خبر نیامده ولی مقتضای سیاق چنین است.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 228، چاپ بیروت، دار بیروت.

3- مروج الذهب، ج 3، ص 9 چاپ بیروت منشورات اعلمی

4- تاریخ طبری، ج 2، ص 329 چاپ اروپا و ج 5، ص 424، چاپ ابوالفضل ابراهیم و تاریخ ابن اثیر، ج 4، ص 61. ابن کثیر نیز این خطبه را در تاریخ خود، ج 8 ص 181 (چاپ بیروت، دارالکتب العلمیه) آورده، ولی موضوع «وصیت» را که امام حسین علیه السلام درباره پدرش یادآور شده از خطبه حذف کرده و به جای آن نوشته: «و علی پدر من است» و بقیه را آورده است.

این که امام حسین علیه السلام پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان وصی<sup>۱</sup> توصیف نموده، بدین لحاظ است که آن حضرت در نزد آنان به همین صفت مشهور بوده است، از این رو امام علیه السلام نَسَب خود را با ذکر صفت «وصی» برای پدرش یادآور شده و کسی هم منکر آن نشده است.

#### 14- وصیت در استدلال عبد الله بن علی عموی سفاح خلیفه عباسی

چنان که در تاریخ آمده، است عباسیان در آغاز کارشان مردم را به نام آل محمد صلی الله علیه و آله به قیام بر ضد امویان فرا می خواندند و چنان بود که «ابومسلم خراسانی» که از دعوتگران ایشان بود خود را امیر آل محمد (1) می نامید آن ها نصوص رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حق حاکمیت «اهل بیت» را دلیل خود قرار داده و بر ضد دشمنانشان بدان استناد می جستند و چون به پیروزی رسیدند و زمام حکومت را به دست گرفتند و بر اوضاع مسلط شدند پشت به آل محمد کردند.

با وجود، این از کسانی که از این خاندان به مسأله وصیت استدلال کرده، عموی، سفاح نخستین خلیفه عباسی، است ذهبی در «تذکره الحفاظ» در این مورد از قول «ابوعمر و اوزاعی» نقل کرده که گفت:

هنگامی که عبدالله بن علی عموی، سفاح به شام وارد شده و بنی امیه را کشت، به دنبال من فرستاد و چون به خدمتش رسیدم گفت وای بر تو! مگر نه این است که حکومت ما مشروعیت دارد؟ پاسخ دادم چطور؟ گفت مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی را وصی خود قرار نداد؟ پاسخ دادم اگر حضرتش او را وصی خود کرده بود که حکمین حکم نمی کردند.

با این پاسخ عبدالله سکوت کرد و آثار خشم در چهره اش نمایان گردید و من یقین به هلاک خود کردم و هر آن انتظار داشتم که سرم پیش پایم بیفتد که با دست اشاره کرد که مرا بیرون کنند و من جان به سلامت بردم و بیرون آمدم... (2) اوزاعی در ردّ وصیت همان دلیل خوارج را آورده و پاسخ او نیز همان است که امام به آن ها داده که ما آن را در قسمت «وصیت در سخن امام و احتجاج او با خوارج» آورده ایم.

ص: 310

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 352 الوزراء و الكتاب، ص 56 و به تاریخ کامل ابن اثیر در حوادث سال 129 و 130 مراجعه فرمائید.

2- تذکره، الحفاظ، ج 1، ص 181 در شرح حال اوزاعی

## 15- وصیت در احتجاج زوۀ امام حسن علیه السلام بر خلیفۀ عباسی منصور

طبری و ابن اثیر در ذکر حوادث سال 145 هجری در تاریخ های خود آورده اند:

هنگامی که محمد بن عبدالله بن حسن از نوادگان حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام بر ضدّ ابوجعفر، منصور خلیفۀ عباسی قیام کرد و مردم مدینه با او بیعت نمودند منصور برای وی نام های نوشت و او را تهدید نمود و او هم در پاسخ منصور نامه مشروحی نگاشت و دلایل خود را در آن بیان داشت که او برای احراز مقام خلافت شایسته تر از منصور است از جمله دلایل وی در آن نامه چنین آمده است:

«... پدر ما علی هم امام بود و هم وصی، پیامبر صلی الله علیه و آله اینک شما با زنده بودن فرزندان شما چگونه ولایتش را به ارث برده اید؟!»

(1)

اگرچه منصور طی نامه ای پاسخ او را داده و به ردّ دلایلش پرداخت، اما در برابر این دلیل که علی علیه السلام وصی پیغمبر بود سکوت کرده و چیزی ننوشت و همین سکوت، وی اقرار به صحّت وصیت در نزد بنی عباس است.

## 16- وصیت در سخنان هارون الرشید خلیفۀ عباسی

در کتاب «اخبار الطوال» روایتی آورده که فشرده آن چنین است: «اصمعی (2) گوید: که بر هارون الرشید وارد شدم او به دنبال پسرهایش، محمد و عبدالله، فرستاد و چون حاضر شدند، آن دو را در کنار خود و در سمت راست و چپ خویش نشانید و به من فرمان داد تا از آن دو پرسش هایی کنم. من پرسشی از هر دو درباره فنون ادب کردم و آن دو بخوبی از عهده پاسخ برآمدند.

آن گاه که هارون از من پرسید: این دو را چگونه یافتی؟ پاسخ دادم: ای امیرالمؤمنین! من مانند این دو در هوش و زیرکی و فهم و درایت... تا کنون کسی را ندیده ام به سبب گفته

ص: 311

---

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 209 به بعد چاپ اروپا و ج 7، ص 566 تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، و تاریخ ابن اثیر، ج 5، ص 536 به بعد و تاریخ ابن کثیر، ج 10، ص 87 چاپ بیروت، دارالکتب العلمیه.

2- اصمعی عبدالملک بن قریب نام داشته و در سال 216 هجری در گذشته است او فردی لغوی و نحوی بوده، و گفته شده دوازده هزار ارجوزه از حفظ داشته است. شرح حالش در الکنی و الألقاب قمتی آمده است.

من هارون دو فرزندش را به سینه فشرد و سرشک از دیدگانش فروریاید پس آن دو را فرمان داد تا بازگردند و چون از در بیرون شدند به من گفت: آن گاه که میان این دو برادر دشمنی پدید آید و میانشان کینه و نفرت آشکار شود و کارشان به جنگ و خونریزی بکشد، تا آن جا که بیشتر زندگان آرزوی مرگشان را بنمایند شما چه حالی خواهید داشت؟ گفتم ای امیرالمؤمنین این چیزی است که منجمان به هنگام تولد ایشان کشف کرده اند و یا این که دانشمندان درباره آن ها گمان برده اند؟! هارون گفت: نه، بلکه حقیقی است که علما از اوصیا و ایشان از پیامبران درباره سرنوشت این دو برادر ابراز داشته اند....

و آورده اند که، مأمون خلیفه عباسی در دوران خلافتش می گفت پدرم، رشید تمام رویدادهای بین من و برادرم، امین را سال ها پیش از اینکه اتفاق بیفتد از موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بود و از آن جهت آن حرف ها را می زد. (1)

مؤلف: گوید هارون از به کار بردن لفظ «اوصیا»، ائمه اهل بیت علیهم السلام یعنی موسی بن جعفر و پدرش امام صادق و جدش امام باقر و پدر جدش علی بن الحسین و سپس حسن و حسین و پدرشان علی بن ابی طالب علیهم السلام را در نظر داشته و منظورش از انبیا رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و همین اطمینان او را بر آن داشته است تا دست به کاری بزند که در هیچ یک از خلفای عباسی سابقه نداشته است چرا که مورخان در این مورد آورده اند:

چون هارون به مکه وارد، شد بر فراز منبر رفت و برای مردم سخنرانی کرد پس فرود آمد و به درون کعبه رفت و دو فرزندش محمد و عبدالله (امین و مأمون) را فراخواند و تعهدنامه زیر را بر محمد (امین) دیکته کرد محمد (امین) آن را نوشت و بر انجام آن سوگندها خورد و با پدرش رشید عهد و پیمان بست.

متن پیمان نامه ای که محمد امین به املائی هارون و به خط خودش برای هارون نوشته از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشته ای است برای بنده خدا هارون، امیرالمؤمنین که محمد فرزند هارون آن را در حالی که از سلامتی بدن و عقل و اختیار کامل برخوردار بوده، نگاشته است: هارون

ص: 312

---

1- اخبار الطوال ابو حنیفه دینوری (متوفای 282 هجری) چاپ اول قاهره 1960م، ص 289 و مروج الذهب، ج 3، ص 382 - 384، چاپ بیروت، اعلمی

مرا به ولیعهدی خود برگزید تا پس از وی زمام امور کشور را به دست گیرم و بیعت مرا بر گردن مردم نهاده و برادرم عبدالله فرزند، امیرالمؤمنین را با رضایت و موافقت من ولیعهد و خلیفه من بر همه امور مسلمانان قرار داده و حکومت خراسان را با همه توابع و مرزها و شهرها و سپاهیان و مالیات و طراز و پست و بازرسی و بیت المال و زکات و عوارض شهری و گمرکی و تمام امور آن سامان را در زمان حیات و پس از مرگش در عهده او نهاده، از من تعهد گرفته است تا آن چه را که امیر مؤمنان برای برادرم [مأمون] از بیعت و ولایتعهدی و حکومت و خلافت و امور مسلمانان پس از من برای او مقرر داشته است و فادار باشم و برای او به رسمیت بشناسم...

هارون با مأمون نیز چنان کرد و از او هم عهد و پیمان، گرفت و متن عهدنامه ای که عبدالله [مأمون] با دست خط خود برای هارون نوشته از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشته ای است برای بنده خدا [هارون] امیرالمؤمنین که آن را عبدالله پسر امیرالمؤمنین هارون در حال کمال عقل و صحت تصرفات و حسن نیت در آن چه در این نوشته آمده است با شناسائی مزیت و مصلحتی که برای وی و برای خاندانش و عموم مسلمانان در آن است برای وی نوشت.

همانا امیر المؤمنین [هارون] در سلطنت خود و ولیعهدی و خلافت و همه کارهای مسلمانان را پس از برادرم محمد [امین] پسر امیرالمؤمنین هارون به من وا گذاشت و مرا در حال حیات و پس از مرگ خود بر مرزهای خراسان و بخش ها و همه توابع آن در آن چه مربوط به زکات ها و ده یک ها و پست و طراز و جز این هاست حکومت داد و بر محمد پسر امیرالمؤمنین هارون شرط کرد که به آن چه از خلافت و حکومت بر بندگان و سرزمین ها پس از او و از حکومت خراسان و همه نواحی آن برای من قرار داده است، و وفادار باشد...

تا آخر نامه که در روایت طبری بعد از آن آمده است:

امین و مأمون در درون کعبه با خط خود و در برابر تمام کسانی که از خانواده امیرالمؤمنین در آن سال به حج آمده بودند و نیز سران سپاه و ملازمان و داوران و پرده داران، کعبه تعهدنامه های خود را نوشتند و آن ها هم ذیل آن را تأیید و گواهی نمودند سپس امیرالمؤمنین، هارون آن ها را به پرده داران کعبه سپرد و مقرر داشت تا هر دو تعهدنامه را در داخل کعبه بیاویزند و چون از آن کارها در درون کعبه پرداخت



فرمان داد تا قصصات و داورانی که شاهد بر عهدنامه ها بوده اند و همه کسانی را که در آن سال به حج و عمره آمده، و نیز نمایندگان که از شهرهای دور و نزدیک در مکه گرد آمده بودند با خواندن آن عهدنامه ها از محتوای آن آگاهشان سازند و آنان را خوب تفهیم کنند تا به خاطر بسپارند و به هنگام بازگشت برادران خویش و همشهری های خود را از آن آگاه نمایند آن ها نیز فرمان بردند و هر دو عهدنامه را در مسجدالحرام بر مردم خواندند تا جایی که همه مردم از مفاد و مضمون آن آگاه گردیدند... (1)

## وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتب لغت و اشعار صحابه و تابعین

### 1- در صدر اسلام

لقب «وصی» برای علی علیه السلام از همان روزگار صدر اسلام مشهور و معروف بوده و در کتاب های لغت نیز آمده است چنان که صاحب لسان العرب در ماده «وصی» گوید: «و علی علیه السلام «وصی» نامیده شده» و در کتاب «تاج العروس» گوید: «وصی بر وزن غنی، لقب علی - رضی الله تعالی عنه - است.

سخن میرد در کتاب «الکامل فی اللغة» را نیز در این باره به زودی می آوریم.

این لقب در اشعار شعرای صدر اسلام نیز آمده است.

حسان بن ثابت شاعر انصاری رسول خدا صلی الله علیه و آله در قصیده ای که پس از رحلت رسول گرامی اسلام در مدح و ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام سروده چنین گوید:

جزی الله عتًا والجزاء بكفه \*\*\* أبا حسن عتًا و من کأبی حسن ...

حفظت رسول الله فینا و عهده \*\*\* إلیک و من أولى به منك من و من

أست أخاه فی الهدی و وصیّه \*\*\* و أعلم منهم بالکتاب و السنن

خداوند ابوالحسن را از سوی ما پاداش دهد

که پاداش به دست اوست و چه کسی چون ابوالحسن است.

ص: 314

---

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 416 - 421، تاریخ طبری، ج 3، ص 654 - 666 چاپ اروپا و ج 8، ص 277 - 285 تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم در ذکر حوادث سال 186 هجری با تفصیل کامل. ضمناً علامه مسعودی در مروج الذهب، ج 3، ص 387 ط بیروت منشورات، اعلمی و ابن اثیر در تاریخ «الکامل» ج 6، ص 173 و ابن کثیر در البداية والنهاية، ج 10، ص 194 چاپ، بیروت، دارالکتب العلمیّه، به طور اختصار آورده اند.

تو رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بین ما پاس داشتی و عهد و پیماننش

از آن تو بود و چه کسی سزاوارتر از تو به او؟ چه کسی؟ و چه کسی؟

آیا تو برادر او در هدایت و ارشاد و «وصی» او،

و داناتر از همه آن ها به قرآن و سنت نیستی؟» (1)

و زبیر بن بکّار در کتاب موفقیات خود روایت کرده که یکی از شعرای قریش عبدالله بن عباس را چنین ستوده است:

والله ما کَلَّم الأَفْوَامَ من بَشَرٍ \*\*\* بعد الوصی، علی کابن عباس

به خدا سوگند که هیچ، بشری با گروه های مختلف بعد از «وصی» یعنی علی، همچون ابن عباس سخن نگفته است. (2)

و هنگامی که ولید بن عقبه (3)، درباره کشته شدن عثمان گفت:

أَلَا إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ ثَلَاثَةٍ \*\*\* قَتِيلُ التُّجَيْبِيِّ الَّذِي جَاءَ مِنْ مِصْرٍ

«آگاه باشید که بهترین مردم بعد از آن سه نفر [ پیامبر و ابوبکر و عمر ] کشته شده دست آن تجیبی (4) است که از مصر آمد.»

و فضل بن عباس (5) در پاسخش گفت:

ص: 315

1- الموفقیات زبیر بن بکّار، تحقیق دکتر سامی، ص 598 - 599 تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 128 با اندکی اختلاف در لفظ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 35 چاپ ابوالفضل ابراهیم.

2- موفقیات زبیر بن بکّار، تحقیق دکتر سامی، مکی، ص 575 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 201 چاپ اول، مصر، و ج 2، ص 262 تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.

3- ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری عثمان است. او همان کسی است که دوبار در قرآن کریم - در سوره سجده، آیه 18، و سوره حجرات، آیه 6- از او به عنوان فاسق یاد شده است. به کتب تفسیر ذیل آیات یاد شده و در شرح حالش در اسدالغابه و اصابه ابن حجر و به ویژه به بخش چهارم همین کتاب، مراجعه فرمائید.

4- مراد از: «تجیبی» عبدالرحمان بن عدیس بلوی است که به همراه گروهی از مصر به مدینه آمد و در محاصره عثمان و قتل او شرکت داشته است به شرح حال وی در استیعاب و اسدالغابه و اصابه ابن حجر و واژه «تجیبی» در کتاب انساب سمعانی مراجعه فرمائید.

5- مقصود از او فضل بن عباس بن عتبه بن ابی لهب است که از شعرای مشهور قریش در صدر اول اسلام بوده است و او همان صاحب ابیات مشهوری است که در نخستین روزهای سقیفه در مدح و ستایش علی علیه السلام گفته است: ما کُنْتُ أَحْسِبُ أَنَّ الأَمْرَ مَنْصَرَفَ عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي حَسَنٍ مَنْ هَرَّكَ فِکْرَ نَمِي كَرْدَمِ كِه حُكُومَتِ وَ رَهْبَرِي رَا از خاندان هاشم بیرون، برند تا چه رسد به این که آن را از دست ابوالحسن علی بگیرند! (شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 21) ضمناً جهت آگاهی بیشتر به کتاب اغانی، ج 4، ص 174 ط ساسی و

شرح حال عباس بن عتبة بن ابي لهب در اصابه ابن حجر مراجعه فرمائيد.

ألا إن خير الناس بعد محمد صلى الله عليه وآله \*\*\* وصي النبي المصطفى عند ذى الذكر

و أول من صلى وصنو نبيه \*\*\* و أول من أردى الغواة لدى بدر

«آگاه باشید که بهترین مردم بعد از محمد صلی الله علیه و آله

«وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده در نزد [خداوند] صاحب قرآن است.

نخستین نمازگزاری که برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و همانند او بود.

و اولین کسی که گمراهان را در بدر به خاک هلاکت افکند» (1)

و نعمان بن عجلان (2)، شاعر، انصار در قصیده ای که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله سروده، گوید:

و كان هوانافي علي وإته \*\*\* لأهل لها يا عمر و من حيث لا تدري

وصي النبي المصطفى و ابن عمه \*\*\* و قاتل فرسان الضلالة و الكفر

و ما هوادار علي بوديم، و به راستی که او،

شایسته و اهل آن بود، ای عمر و! از آن جا که تو نمی دانی!

او «وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده و پسر عم او

و کشنده تک سواران کفر و گمراهی است

نعمان این اشعار را در ضمن قصیده خود هنگامی که عمر و بن عاص انصار را - به خاطر حوادث سقیفه و یاری خواستن امام علیه السلام

از ایشان در مقابل مهاجران قریش - به خشم آورد سروده است. (3)

ص: 316

1- تاریخ طبری، ج 1، ص 3065 چاپ اورپا و ج 4، ص 426، چاپ ابوالفضل ابراهیم و تاریخ ابن اثیر، ج ، ص 189 که آن را تحریف نموده و به جای محمد صلی الله علیه و آله همان جمله «بعد ثلاثة» را آورده است که هر خواننده زیرک، این خیانت آشکار را در می یابد زیرا اشعار، فضل ردّ بر گفتار «ولید» است، ولی ابن اثیر بجای اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله لفظ «ثلاثة» را آورده تا فضیلت ابوبکر و عمر را از سوی شاعر، به اثبات رساند. امان از بیماری تعصب و کور و کر که انسان را بیچاره می کند

2- نعمان بن عجلان انصاری شاعر انصار و سخنگوی ایشان بود و علی علیه السلام او را به حکومت بحرین گمارده بود شرح حالش در استیعاب و اسدالغابه و اصابه ابن حجر آمده است.

3- موفقیات زبیر بن بگار، ص 592 - 593 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 31، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.

ابن ابی الحدید: گوید از جمله اشعاری که در صدر اسلام سروده شده و متضمن این است که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، است شعر عبدالله بن ابی سفیان بن حرث بن عبدالمطلب است که سروده است:

وَمَا عَلِيٌّ ذَاكَ صَاحِبَ خَيْبَرَ \*\*\* وَصَاحِبَ بَدْرٍ يَوْمَ سَالَتْ كَتَائِبُهُ

وَصِيَّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَابْنَ عَمِّهِ \*\*\* فَمَنْ ذَايَدَانِيهِ وَمَنْ ذَايَقَارِبُهُ

«وعلی آن خیبر گشای نامی از ماست

و نیز سالار جنگ «بدر» که لشکرهای آن چون سیل خروشان بود.

او «وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده و پسر عم اوست،

چه کسی می تواند با او برابر و همچون او تابدین حدّ به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک باشد؟ (1)

و عبدالرحمان بن جَعِيل نیز چنین سروده است:

لَعَمْرِي لَقَدْ بَايَعْتُمْ ذَا حَفِيظَةَ \*\*\* عَلَى الدِّينِ مَعْرُوفِ الْعَفَافِ مَوْفِقًا

عَلِيًّا وَصِيَّ الْمُصْطَفَى وَابْنَ عَمِّهِ \*\*\* وَأَوَّلَ مَنْ صَلَّى أَخَا الدِّينِ وَالتُّقَى

«به جان خودم سوگند با کسی بیعت کردید که نگهبان دین و معروف به پارسایی و پاکدامنی و پیروزی است

علی را می گویم که «وصی» مصطفی و پسر عموی او،

و نخستین کسی که نمازگزارد و همزاد دین و پرهیزکاری است» (2)

## 2- وصیت در سروده های جنگ جمل

\* وصیت در سروده های جنگ جمل (3)

ابن ابی الحدید گوید: ابوالهیشم بن تیهان که از انصار و از شرکت کنندگان در جنگ بدر بود در جنگ جمل چنین سروده است:

قُلْ لِلزَّبِيرِ وَقُلْ لَطَلْحَةَ إِنَّا \*\*\* نَحْنُ الَّذِينَ شَعَارْنَا الْأَنْصَارَ

نَحْنُ الَّذِينَ رَأَتْ قَرِيْشَ فَعَلْنَا \*\*\* يَوْمَ الْقَلْبِيبِ أَوْلَتِكَ الْكُفَّارُ

ص: 317

2- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 143 و فتوح ابن اعثم، ج 1، ص 433 با اندکی اختلاف در لفظ در بیت آخر چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه

3- تمامی اشعاری را که در رابطه با «جنگ جمل» آورده ایم از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، نقل کرده ایم

كنا شعار نبينا و دثاره \*\*\* نفديه منا الروح والأبصار

إن الوصي اما منا و ولينا \*\*\* برح الخفاء و باحت الأسرار

به زبیر، و هم به طلحه بگو که ما

همان کسانی هستیم که شعار انصار سر می دهیم.

ما همانانیم که قریش پیکار ما را دیده اند

که در جنگ «بدر» با آن کافران چه کردیم!

ما پوشش زیر و رو و چتر حمایت پیامبرمان بودیم

و روح و دیدگان خود را فدای او می کردیم.

همانا «وصی» امام ما و ولی ماست،

اکنون آن چه پوشیده بود آشکار و رازهای نهفته نمودار شد». (1)

و عمر بن حارثة انصاری که در جنگ جمل همراه محمد بن حنفیه فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام بود در ستایش او چنین سروده است:

سمى النبي و شبه الوصي \*\*\* ورايته لونها العندم

نامش نام، پیامبر صلی الله علیه و آله و شبیه «وصی» است

و رنگ پرچمش، چون گل سیاوش (خون رنگ) است. (2)

و مردی از قبیله «أزد» در جنگ جمل چنین سروده است:

هذا عليُّ وهو الوصيُّ \*\*\* آخاه يومَ النَّجْوهِ النَّبِيُّ

و قال هذا بعدي الوليُّ \*\*\* عاهِ واعٍ و نسي الشَّقِيَّ

این «علی» است و همو «وصی» است

که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز «مؤاخاة» برادرش خواند.

و فرمود: این بعد از من ولی شماست

و شنونده، فرمانبردار این سخن را شنید و بدبخت گمراه آن را فراموش کرد» (3)

و نیز نوجوانی از قبیله «صَبَّه» که بر خود نشانی زده، بود از سپاه عایشه بیرون آمده و چنین گفت:

ص: 318

- 
- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 143 - 144 و فتوح ابن اعثم، ج 1، ص 472 با اندکی اختلاف چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه
  - 2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 144
  - 3- همان مدرک



نَحْنُ بَنِي ضَبَّةَ أَعْدَاءِ عَلِيٍّ \*\*\* ذَاكَ الَّذِي يُعْرَفُ قَدَمَا بِالْوَصِيِّ

وَفَارِسِ الْخَيْلِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ \*\*\* مَا أَنَا عَنْ فَضْلِ عَلِيٍّ بِالْعَمِيِّ

لَكِنِّي أَنْعَى ابْنَ عَفَّانَ النَّبِيِّ \*\*\* إِنَّ الْوَلِيَّ طَالِبٌ ثَارَ الْوَلِيِّ

«ما افراد قبیله «ضبه» دشمنان علی هستیم

همان کسی که از دیرباز به «وصی» معروف است.

و همان سوارکار دلاور دوران پیغمبر

و من در مورد فضیلت و برتری علی کور نیستم .

ولی من سوگوار فرزند عفان پرهیزکار هستم

و این ولی خواهان خون آن ولی است». (1)

و حجر بن عدی کندی در همان روز این اشعار را سروده است:

يَا رَبَّنَا سَلِّمْ لَنَا عَلِيًّا \*\*\* سَلِّمْ لَنَا مَبَارَكَ الْمَرْضِيَا

بَلْ هَادِيَا مُوَفَّقًا مَهْدِيَا \*\*\* وَاحْفَظْهُ رَبِّي وَاحْفَظِ النَّبِيَا

فِيهِ فَقَدْ كَانَ لَهُ وَلِيًّا \*\*\* ثُمَّ ارْتَضَاهُ بَعْدَهُ وَصِيًّا

خداوندا! علی را برای ما به سلامت بدار

آن مبارک مرد پسندیده را سلامت دار

آن مؤمن یکتاپرست پرهیزکار را

که نه سست رای است و نه گمراه

بلکه راهنمای موفق و هدایت شده است

پروردگار من! او را نگهدار و پیامبر صلی الله علیه و آله را

در وجود او نگهدار که به راستی ولی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

و پیامبر او را پس از خود «وصی» پسندیده اش گردانیده است. (2)

1- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 1، ص 144

2- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 1، ص 145.

3- ابن اثیر در مورد ملقب شدن خزیمة بن ثابت انصاری به «ذوالشهادتین» می گوید: «پسر ذوالشهادتین، یعنی عماره نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله از سواء بن قیس محاریبی اسبی، خرید سواء منکر، شد خزیمة در آن مورد به سود پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو که همراه ما نبودی چه چیزی تو را بر آن داشت که به سود من گواهی دهی؟ گفت: من در مورد آن چه که آورده ای تو را تصدیق کرده ام و می دانم و یقین دارم که چیزی جز حق نمی گویی [و بدین سبب گواهی دادم] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خزیمة بن ثابت به نفع و زیان هر کس گواهی دهد همان گواهی او کافی است». اسدالغابه، ج 2، ص 133 چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی.

«جَمَلٌ از یاران علی علیه السلام بوده چنین سروده است:

يَا وَصِيَّ النَّبِيِّ قَدْ أَجَلَّتِ الْحَرُّ \*\*\* بُ الْأَعَادِي وَ سَارَتِ الْأَطْعَانُ  
وَاسْتَقَامَتِ لَكَ الْأُمُورُ سِوَى الْ \*\*\* شَامِ وَ فِي الشَّامِ يَظْهَرُ الْإِذْعَانُ  
حَسْبُهُمْ مَا رَأَوْا وَ حَسْبُكَ مِنَّا \*\*\* هَكَذَا نَحْنُ حَيْثُ كُنَّا وَ كَانُوا

«ای وصی پیامبر! این جنگ دشمنان را به فرار واداشت

و هودج نشینان را از صحنه به در کرد

همه امور برای تو هموار و استوار شد جز شام

که در شام نیز آثار تسلیم و شکست آشکار می گردد.

آن ها را همان بس که دیدند و تو را همین بس که ما

همان سان که بودیم استوار بمانیم و آن ها نیز همان گونه که بودند». (1)

و همو نیز در آن ، جنگ امّ المؤمنین عایشه را مورد خطاب قرار داده و ضمن ابیاتی به وی گفت:

وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ \*\*\* وَ أَنْتِ عَلِيٌّ مَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ شَاهِدٌ

«او تنها وصی رسول خدا در میان خاندان اوست

و تو خود بر این واقعیت گواه و شاهد بوده ای». (2)

و هنگامی که عبدالله بن زبیر در جنگ جمل به سخنرانی برخاست و پس از او حسن بن علی علیهما السلام خطبه ای ایراد ، نمود عمرو بن اخیحه در مورد خطبه و ستایش از امام حسن علیه السلام اشعاری سروده و گفت:

حَسَنُ الْخَيْرِ يَا شَبِيهَ أَبِيهِ \*\*\* قُتِمَتْ فِيْنَا مَقَامَ خَيْرِ خَطِيْبٍ

قُتِمَتْ بِالْخُطْبَةِ الَّتِي صَدَعَ اللَّ \*\*\* هُ بِهَا عَنْ أَبِيكَ أَهْلَ الْعُيُوبِ

وَ كَشَفْتَ الْفِتْنَانَ فَاتَّضَحَّ الْأَمْرُ \*\*\* وَ أَصْلَحَتْ فَاسِيْدَاتِ الْقُلُوبِ

ص: 320



لست كابن الزبير لجالج في القو\*\*\* ل و طاطا عنان فسل مريب

و ابي الله ان يقوم بماقا\*\*\* م به ابن الوصي و ابن التجيب

ان شخصاً بين النبي - لك الخير-\*\*\* و بين الوصي غير مشوب

«ای حسن نیکونهاد ای شبیه پدر!

تو در میان ما جایگاه بهترین سخنور را گرفتی

خطبه ای ایراد نمودی که خداوند به وسیله آن

زبان یاهو گویان را از پدرت باز داشت.

پرده ها را کنار زدی تا حقیقت آشکار شد

و بد اندیشی های درونی اصلاح گردید.

تو مانند ابن زبیر نیستی که با تردید سخن گفت و عنان سبکسری و فرومایگی و سرکشی را رها کرد

و خدا هم نخواست است که او در جایگاهی قرار بگیرد،

که فرزند «وصی» و زاده نجیب قرار گرفته باشد.

به راستی که شخصیتی چون تو ای خیر محض که عصاره نبی و «وصی» است، ناب و خالص و بی نقص است» (1)

و زحر بن قیس جعفی نیز در جنگ جمل چنین سروده است:

أَصْرِبُكُمْ حَتَّى تُقْرُوا لِعَلِيٍّ \*\*\* خَيْرٌ قُرَيْشٍ كُلِّهَا بَعْدَ النَّبِيِّ

مَنْ زَانَهُ اللَّهُ وَ سَمَّاهُ الْوَصِيَّ \*\*\* إِنَّ الْوَلِيَّ حَافِظُ ظَهْرِ الْوَلِيِّ

«من به شما ضربه می زنم تا هنگامی که برای علی اقرار کنید،

آن کس که بهترین فرد قریش بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

همان شخصیتی که خدا او را آراسته و «وصی» نام نهاده است.

، آری ولی حافظ و پشتیبان ولی است...»

ابن ابی الحدید پس از نقل این اشعار می گوید:

تمامی این اشعار و ارجوزه ها را ابو مخنف لوط بن یحیی (2) در کتاب «وقعة الجمل»

ص: 321

- 
- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 146 تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.
  - 2- ابو مخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم، ازدی از راویان اخبار و صاحب تصانیف در فتوح و جنگ های اسلام و در سال 157 هجری در گذشته است به کتاب معجم الادباء، ج 17، ص 41 و فوات الوفيات، ج 3، ص 225، شماره 405 و فهرست ابن ندیم، ص 93 مراجعه شود.

خویش آورده است و او خود از راویان حدیث است و نیز از کسانی است که مسأله امامت را از راه گزینش مردم درست می‌داند و شیعه هم نیست و از رجال شیعه هم به حساب نمی‌آید (1)

### 3- وصیت در سروده های جنگ صفین

اشعاری که در مورد جنگ صفین سروده شده و در آن‌ها از علی علیه السلام به عنوان «وصی» سخن رفته است اشعار فراوانی است که بخشی از آن‌ها را نصر بن مزاحم بن یسار منقری (2) که خود از رجال نقل و حدیث است در کتاب «صفین» خویش آورده، و ابن ابی الحدید هم برخی از آن اشعار را در شرح نهج البلاغه از او نقل کرده و ما نیز بیش تر آن‌چه را که در این مورد می‌آوریم از این دو کتاب نقل می‌کنیم.

نصر: گوید پس از آن که مردم با علی بیعت کردند و آن حضرت نامه‌هایی به تمام فرمانداران سراسر کشور، نوشت دو نامه جداگانه هم برای جریر بن عبدالله بجلی (3)، و اشعث قیس، کندی به وسیله «زحر بن قیس» و «زیاد بن مرحب» فرستاد.

هنگامی که نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به جریر بن عبدالله بجلی و اشعث بن قیس کندی - فرمانداران عثمان در سرزمین های ایران - رسید جریر پاسخ امام علیه السلام را با سروده ای داد که در آن آمده است

أتانا کتاب علی فلم \*\*\* نردّ الكتاب بأرض العجم

ولم نَعْصِ ما فيه لما أتى \*\*\* ولما ندّم ولما نلّم

ص: 322

- 
- 1- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 147، چاپ ابوالفضل ابراهیم.
  - 2- نصر بن مزاحم، متولد حدود 120 هجری و در گذشته به سال 212 هجری است. برای اطلاع بیش تر از شرح حالش به مقدمه استاد عبد السلام محمّد هارون بر کتاب «وقعة صفین» چاپ مصر، 1382 قمری مراجعه فرمائید.
  - 3- جریر بن عبدالله، بجلی چهل روز پیش از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد، در جنگ قادسیه حضور داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای در هم شکستن بت قبيله خثعم در ذی الخلصه فرستاد که وی مأموریت خود را با آتش زدن آن انجام داد. جریر در سال 51 و یا 54 هجری وفات کرد. شرح حالش در استیعاب، اسدالغابه، اصابه ابن حجر و قاموس الرجال آمده است.

وَ نَحْنُ وِلَاةٌ عَلَىٰ تُغْرَهَا \*\*\* نَضِيْمُ الْعَزِيْزِ وَ نَحْمِي الدَّمَمَ  
نَسَائِيْهِمُ الْمَوْتِ عِنْدَ اللِّقَاءِ \*\*\* بِكَأْسِ الْمَنَآيَا وَ نَشْفِي الْقَرَمَ  
طَحَنَاهُمْ طَحْنَةً بِالْقَنَّا \*\*\* وَ ضَرَبَ سَيْوْفٍ تُطِيْرُ اللَّمَمَ  
مَضِيْنَا يَقِيْنَا عَلَىٰ دِيْنِنَا \*\*\* وَ دِيْنِ النَّبِيِّ مُجَلِّي الظُّلْمِ  
أَمِيْنِ الْإِلَهِ وَ بُرْهَانِهِ \*\*\* وَ عَدْلِ الْبَرِيَّةِ وَ الْمُعْتَصِمِ  
رَسُوْلِ الْمَلِيْكَ وَ مِنْ بَعْدِهِ \*\*\* خَلِيْفَتِنَا الْقَائِمِ الْمُدَعَّمِ  
عَلِيًّا عَنَيْتُ وَ صِيِّي النَّبِيِّ \*\*\* نُجَالِدُ عَنْهُ غُوَاةَ الْأُمَمِ

(نامه علی به سوی ما آمد و ما

این نامه را در سرزمین ایران بی پاسخ نگذاریم

و اکنون که به ما رسیده نه از محتوایش سرباز زنیم

و نه مذمت کنیم و نه ملامت نماییم.

ما والیان مرزهای کشور او هستیم

که سرکشان عزیز را ذلیل و ذمیان پناهنده را حمایت می کنیم

و چون فرا روی دشمنان قرار بگیریم

با قدح مرگ آور به کام هلاکشان برانیم و داغ ها را شفا بخشیم.

آن ها را به گونه ای با نیزه و شمشیر بکوبیم

که ذرات وجودشان به پرواز درآید.

ما با یقین و ایمان به راه دین خود رفته ایم

که دین ما دین نبی ظلمت برانداز است.

همو که امین خداوند و برهان اوست

و دادگستر زمین و پناهگاه آدمیان



رسول خدای ملّیک است و بعد از وی

خلیفه و جانشین اوست که تکیه گاه استوار ماست.

علی را می گویم، «وصیّ» پیامبر خدا را،

که ما به خاطر او با گمراهان امت می ستیزیم» [\(1\)](#)

ص: 323

---

1- وقعة صفین، ص 15 - 18 شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 72 و فتوح ابن اعثم، ج 1، ص 511

و از زبان «اشعث بن قیس» در پاسخ نامه امام علیه السلام چنین سروده اند: (1)

أَتَانَا الرَّسُولُ رَسُولُ عَلِيٍّ \*\*\* فَسَرَّ بِمَقْدَمِهِ الْمُسْلِمُونَ

رَسُولُ الْوَصِيِّ وَصِيِّ النَّبِيِّ \*\*\* لَهُ الْفَضْلُ وَالسَّبْقُ فِي الْمُؤْمِنِينَ

بِمَا نَصَحَ اللَّهُ وَالْمُصْطَفَى \*\*\* رَسُولَ الْإِلَهِ النَّبِيِّ الْأَمِينَا

يُجَاهِدُ فِي اللَّهِ لَا يُنْتَهِي \*\*\* جَمِيعَ الطُّغَاةِ مَعَ الْجَاهِدِينَ

وَزَيْرُ النَّبِيِّ وَذُو صِهْرِهِ \*\*\* وَسَيْفُ الْمَنِيَّةِ فِي الظَّالِمِينَ

«فرستاده علی به سوی ما آمد

و با ورودش مسلمانان را مسرور ساخت

فرستاده «وصی»، یعنی وصی نبی

که برتری و پیشگامی در میان مؤمنان از آن اوست.

چون برای خدا و مصطفی یعنی:

رسول خدا و نبی امین او کوشید و اخلاص ورزید

در راه خدا می کوشد و خسته نمی شود،

و با همه گردنکشان و منکران جهاد می کند.

وزیر پیامبر و داماد او

و شمشیر مرگ آور برای ظالمان و ستمگران».

و نیز از زبان او سروده اند:

أَتَانَا الرَّسُولُ رَسُولُ الْوَصِيِّ \*\*\* عَلِيٍّ الْمُهَذَّبُ مِنْ هَاشِمٍ

رَسُولُ الْوَصِيِّ وَصِيِّ النَّبِيِّ \*\*\* وَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ مِنْ قَائِمٍ

وَزَيْرُ النَّبِيِّ وَذُو صِهْرِهِ \*\*\* وَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ فِي الْعَالَمِ

1- فرماندارانی که خود شعر نمی گفتند در برخی موارد از شاعران همراه خود می خواستند تا از زبان آن ها بسرایند که اشعث از آن جمله بود و اشعث بن قیس کندی در سال دهم هجری با هیئت نمایندگی قومش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آورد. در حیات خلیفه ابوبکر از ردّ صدقات امتناع کرد تا با او جنگیدند و اسیرش نمودند که خلیفه آزادش کرد و خواهرش «امّ فروه» را به ازدواج او داد. در برخی از فتوحات شام و عراق حضور داشت و عثمان او را به ولایت آذربایجان گماشت. در صفین با امام علی علیه السلام بود و از کسانی شد که امام را به قبول حکمیت واداشتند و در «دومة الجندل» گواه حکمین [عمرو عاص و ابوموسی اشعری] بود و چهل روز پس از شهادت امام علی علیه السلام در کوفه وفات کرد. شرح حالش در استیعاب و اسدالغابه و اصابه آمده است.

لَهُ الْفَضْلُ وَالسَّبْقُ بِالصَّالِحَاتِ \*\*\* لِهْدَى النَّبِيِّ بِهِ يَأْتِي

مُحَمَّدًا أَغْنَى رَسُولَ الْإِلَهِ \*\*\* وَعَيْتَ الْبَرِيَّةِ وَالْخَاتَمِ

أَجَبْنَا عَلِيًّا بِفَضْلٍ لَهُ \*\*\* وَطَاعَةَ نُصَحٍ لَهُ دَائِمِ

فَقِيهِ حَلِيمٍ لَهُ صَوْلَةٌ \*\*\* كَلَيْتَ عَرِينٍ بِهَا سَائِمِ

(فرستاده (وصی)) به سوی ما آمد

فرستاده علی مهذب و پاک نهاد زاده هاشم

فرستاده وصی، یعنی وصی نبی،

و بهترین موجود بر پای ایستاده روی زمین

وزیر پیامبر و داماد او

و بهترین آدمیان موجود در این عالم.

صاحب فضل و پیشگام در صالحات

که برای هدایت یابی به پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا کرده است.

محمد را می گویم. رسول خدا

و باران رحمت الهی بر مردم و خاتم انبیا.

علی را اجابت کردیم چون برتر است

و طاعت ناب و خالصانه او دائم و همیشگی است.

فقیه است و بردبار و صولتی دارد که

همانند شیر بیشه به هر وادی که خواهد ره گشاید» (1)

و چون معاویه مصر را به «عمر و عاص» بخشید تا در جنگ با امام علی علیه السلام یاریش، نماید امام علی علیه السلام درباره آن شعری سرود که در بخشی از آن آمده است:

يَا عَجَبًا لَقَدْ رَأَيْتُ مُنْكَرًا \*\*\* كَذَبَا عَلَى اللَّهِ يُشِيبُ الشَّعْرَا

يَسْتَرْقُ السَّمْعَ وَيُعْشِي الْبَصَرَ \*\*\* مَا كَانَ يَرْضَى أَحْمَدُ لَوْ خُبِرَا

أَنْ يَقْرُنُوا وَصِيَّهُ وَ الْأَبْتَرَا \*\*\* شَانِي الرَّسُولِ وَاللَّعِينِ الْأَخْزَرَا

«شگفتا که چه منکری شنیدم

دروغی بر خدا، که موی آدمی را سفید

ص: 325

---

1- وقعة صفین، ص 20 - 24 و فتوح ابن اعثم، ج 1، ص 512

گوش را کر و دیده را کور گرداند

و خدالله خبر آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را خشنود نسازد،

که «وصی» او را قرین و همتای ابتر کنند

ابتر دشمن رسول الله و ملعون تنگ چشم!« (1)

و آن گاه که در سپاه امام علی علیه السلام به خاطر عزل «اشعث» از فرماندهی قبیله اش اختلاف افتاد «نجاشی» درباره آن گفت:

رَضِينَا بِمَا يَرْضَى عَلِيٌّ لَنَا بِهِ \*\*\* وَإِنْ كَانَ فِيمَا يَأْتِ جَدْعُ الْمَتَاخِرِ

وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ \*\*\* وَوَارِثُهُ بَعْدَ الْعُمُومِ الْأَكَابِرِ

«ما همان را که علی برای ما پسندد می پسندیم

اگرچه در حکمی که می کند بریدن بینی ها باشد

او تنها «وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله در میان اهل بیت

و تنها وارث او با وجود عموهای بزرگوار می باشد» (2)

و از سروده های دیگری که درباره جنگ صفین گفته شده و حاوی موضوع «وصی و وصایت» است سروده «نضر بن عجلان انصاری» است که گوید:

قَدْ كُنْتُ عَنْ صِفِّينَ فِيمَا قَدْ خَلَا \*\*\* وَ جُنُودِ صِفِّينَ لَعْمَرِي غَافِلًا

قَدْ كُنْتُ حَقًّا لَا أَحَازِرُ فِئْتَةً \*\*\* وَ لَقَدْ أَكُونُ بِدَاكَ حَقًّا جَاهِلًا

فَرَأَيْتُ فِي جُمْهُورِ ذَلِكَ مُعْظَمًا \*\*\* وَ لَقَيْتُ مِنْ لَهَوَاتِ ذَلِكَ عَيَاطِلًا

كَيْفَ التَّفَرُّقُ وَ الْوَصِيَّ إِمَامُنَا \*\*\* لَا كَيْفَ إِلَّا حَيْرَةً وَ تَخَاذُلًا

لَا تَعْبِئَنَّ عُقُولَكُمْ لَا خَيْرَ فِي \*\*\* مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الْبَلَابِلِ عَاقِلًا

وَ دَرَوْا مُعَاوِيَةَ الْعَوِيِّ وَ تَابِعُوا \*\*\* دِينَ الْوَصِيِّ تُصَادِفُوهُ عَاجِلًا.

«به جان خودم سوگند که از صفین

و سپاه صفین و گذشته آن بی خبر بودم.

من حقاً از هیچ فتنه ای پرهیز نداشتم  
ولی برآستی که نسبت به این فتنه ناآگاه بودم.

و جنود صفین لعمری غافلا

و لقد اکون بذاک حقاً جاهلا

ولقیت من لهوات ذاک عیالا

لا کیف الأحیرة و تخاذلا

من لم یکن عند البلابل عاقلا

دین الوصی تصادفوه عاجلا

ص: 326

---

1- وقعة صفین، ص 43

2- همان، ص 137 و نجاشی، قیس بن عمرو، شاعر مخضرم [جاهلیت و اسلام] اصل او از نجران یمن بود که در کوفه مسکن گزید و در  
سال 40 هجری وفات کرد (اعلام زرکلی)

و اکنون در توده آن‌ها همبستگی

و از بازیگری این‌ها چند دستگی می‌بینم.

با وجودی که این «وصی» پیشوای ماست تفرقه چرا؟

نه نمی‌شود مگر از راه سرگشتگی و یاری نکردن

عقول خود را بیهوده سرزنش مکنید که

هرکس در آشوب‌ها و فتنه‌ها عاقل نباشد، خیری در او نیست!».

معاویه گمراه را واگذارید و

دین «وصی» را پیروی کنید که بزودی با او روبرو می‌گردید» (1)

و عبدالرحمان بن ذویب اسلمی گوید:

أَلَا أُبَلِّغُ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ \*\*\* أَمَا لَكَ لَا تُنِيبُ إِلَى الصَّوَابِ

أَكُلَ الدَّهْرَ مَرْجُوسٌ لِعَيْرٍ \*\*\* تُحَارِبُ مَنْ يَقُومُ لَدَى الْكِتَابِ

فَإِنْ تَسَلَّمَ وَتَبَقَى الدَّهْرُ يَوْمًا \*\*\* نَزَّكَ بِجَحْفَلٍ شِبْهِ الْهَضَابِ

يُقُودُهُمُ الْوَصِيُّ إِلَيْكَ حَتَّى \*\*\* يَرُدَّكَ عَنْ عَوَانِكَ وَازْتِيَابِ

(به معاویه فرزند حرب بگو:

تو را چه شده که به راه راست باز نمی‌گردی؟

آیا همیشه دوران به بیراهه می‌روی

و با کسی که قائم به حق و عالم به کتاب است می‌جنگی؟

پس بدان که اگر روزی جان سالم هم بدربری،

با سپاهی انبوه همانند دانه‌های باران دیدارت نمائیم.

سپاهی که «وصی» آن را فرماندهی کند

و به سوی تو آورد تا از پارس کردن و گمراهی بازت دارد» (2)



و مغیره بن حارث بن عبدالمطلب: گوید

يَا شُرَطَةَ الْمَوْتِ صَبْرًا لَا يَهْوِلُكُمْ \*\*\* دِينَ إِبْنِ حَرْبٍ فَإِنَّ الْحَقَّ قَدْ ظَهَرَ

وَقَاتِلُوا كُلَّ مَنْ يَبْغِي غَوَائِلَكُمْ \*\*\* فَإِنَّمَا النَّصْرُ فِي الضَّرِّ لِمَنْ صَبَرَ

ص: 327

---

1- وقعة صفین، ص 365.

2- همان، ص 382 عوائک از ماده عواء به معنای عوعو و پارس کردن است و معاویه به معنای سگی است که به سگ ها پارس می کند.

سَيُفَوِّجُوا الْجَوَارِحَ حَدَّ السَّيْفِ وَاحْتَسِبُوا\*\*\* فِي ذَلِكَ الْخَيْرِ وَارْجُوا اللَّهَ وَالظَّفَرَ

وَ أَيْقِنُوا أَنَّ مَنْ أَضْحَى يُخَالِفُكُمْ\*\*\* أَضْحَى شَقِيًّا وَ أَضْحَى نَفْسَهُ خَسِرًا

فِيكُمْ وَصِي رَسُولِ اللَّهِ قَائِدُكُمْ\*\*\* وَ أَهْلُهُ وَ كِتَابُ اللَّهِ قَدْ نُشِرَا

ای رزمندگان جانباز شکبیا باشید و

نیرنگ معاویه شما را نترساند که حق آشکار شد

و با هرکس که غائله آفرینی می کند بجنگید

که پیروزی از آن کسی است که در سختی می شکبید.

اندامتان را به سوی تیزی شمشیر برانید و در این راه

امیدوار ثواب و پاداش و نصرت خداوندی باشید.

و یقین داشته باشید که هرکس مخالف شما شد

به شقاوت و بدبختی و زیان و خسران دچار شده است.

، زیرا فرمانده شما وصی رسول الله است

و اهل بیت علیهم السلام او و کتاب خدا در میان شما هستند» (1)

و فضل بن عباس (2) گوید:

وَصِي رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ\*\*\* وَ فَارِسُهُ إِنْ قِيلَ: هَلْ مِنْ مُنَازِلِ

ص: 328

---

1- همان ص، 385، مغیره بن حارث بن عبدالمطلب برادر ابوسفیان بن حرث شاعر است که برخی هر دو را یکی دانسته اند شرح حالش در اسدالغابه در باب اسماء و باب کنیه ها هر دو آمده است

2- چنان که پیش تر اشاره کردیم ظاهراً منظور از، فضل فضل بن عباس بن عتبة بن ابی لهب است که از شعرای مشهور قریش بوده است زیرا فضل بن عباس نوه عبدالمطلب که پسر بزرگ عباس و برادر عبدالله بن عباس است چنان که در شرح حالش آمده است، درباره سال وفات و یا شهادت او در کتب رجال به اختلاف سخن رفته است برخی گفته اند که در جنگ «مرج الصفراء» و یا «أجنادین» در سال 13 هجری در زمان خلافت ابوبکر به شهادت رسید و برخی گفته اند که در جنگ «یرموک» در سال 15 هجری در زمان خلافت عمر به شهادت رسید و برخی هم گفته اند که در سال هیجدهم هجری به سبب مرض طاعون در عمواس شام درگذشت. بنابراین وی در جنگ

صفین که در سال 37 هجری واقع شده حضور نداشته و کسانی که پنداشته اند مقصود از او فضل بن عباس برادر عبدالله بن عباس است از این موضوع غفلت ورزیده اند و شگفت آور این که این معنا حتی بر نصر بن مزاحم مؤلف کتاب «صفین» نیز پوشیده مانده است. ر.ک. وقعة صفین، ص 413. ضمناً برای اطلاع بیشتر در این باره به شرح حال فضل بن عباس بن عبدالمطلب به استیعاب، اسدالغابه اصابه ابن حجر و قاموس الرجال مراجعه فرمائید.

«او تنها «وصی» رسول خدا صلی الله علیه و آله در دودمان او

و تنها دلاورش در صحنه های مبارزه و مبارزه طلبی است»

و البته باید توجه داشت که این بیت در ضمن ده بیت دیگر

آمده است که شرح و توضیح آن چنین است:

به طوری که نصر بن مزاحم و ابن اعثم کوفی و ابن ابی الحدید معتزلی نقل کرده اند معاویه برای ابن عباس نامه ای نوشت و ابن عباس هم به او پاسخی داد که در آخر آن آمده بود:

«... و اما سخنت در این مورد که اگر مردم با من بیعت کنند، تو به سرعت مرا پیروی می کنی باید بدانی که مردم با علی بیعت کرده اند و او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عم و «وصی» و وزیر اوست و او از من بهتر است

و اما تو را در حکومت هیچ حقی نیست زیرا تو آزاد شده و فرزند آزاد شده و سردسته، احزاب و پسر هند جگرخوار می باشی» (1)

نامه ابن عباس که به معاویه رسید و آن را خواند: گفت «خودم کردم که... به خدا سوگند می کوشم که تا یک سال با او مکاتبه ننمایم. سپس چنین سرود:

دَعَوْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَى حَدِّ خَطِّهِ \*\*\* وَ كَانَ امْرَأً أَهْدَى إِلَيْهِ رَسَائِلِي

فَأَخْلَفَ ظَنِّي وَالْحَوَادِثُ جَمَّةٌ \*\*\* وَ لَمْ يَكْ فِي مَا نَابَنِي بِمَوَاصِلِي

وَ لَمْ يَكْ فِي مَا جَاءَ مَا يَسْتَحِقُّهُ \*\*\* وَ مَا زَادَ أَنْ أَعْلَى عَلَيْهِ مَرَا جِلِي

فَقُلُّ لَابْنَ عَبَّاسٍ اِرَاك مَخَوْفَا \*\*\* بِجَهْلِكَ حَلْمِي انْ نِي غَيْرِ غَافِل

فَأَبْرُقُ وَ ارْعَدُ مَا اسْتَطَعْتُ فَانْتَبِي \*\*\* إِلَيْكَ بَمَا يَشْجِيكَ سَبْطُ الْأَنَامِلِ

وَ صَفَّيْنِ دَارِي مَا حَيَّيْتُ وَ لَيْسَ مَا \*\*\* تَرْبِصُ مِنْ ذَاكَ الْوَعِيدِ بَقَاتِلِي

«ابن عباس را به گزینش راهی فراخواندم

و او را شایسته آن دیدم که برایش نامه بنویسم.

ولی او پندارم را وارونه و حوادث را دگرگون ساخت

و وی کسی نبود که در شداید و سختی ها یاریم رساند.

1- فتوح ابن اعثم، ج 2، ص 150 چاپ، بیروت، دارالکتب العلمیه، وقعة صفین، ص 415 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 8 ص

آن چه بیان داشت در حدّ او نبود

و چیزی نیفزود که دیگ خشم مرا به جوش آورد.

به ابن عباس بگو تو را ترساننده می بینم

چون میزان حلم مرا نمی دانی و من هرگز غافل نیستم!

پس تا می توانی رعد و برق کن که من

بدانچه که اندوهگینت کند دست گشاده ای دارم

صفین تا زنده ام خانه من است و

انتظار تو و آن چه مرا بدان می ترسانی، کشنده من نباشد!

و فضل بن عباس در پاسخش سرود:

ألا يا ابن هند إني غير غافلٍ \*\*\* و انك ممّا تبغى غير نائل

ألان لما اخبت الحزبِ نارها \*\*\* عَلَيْكَ وَ أَلَقْتَ بِرَكْهًا بِالْكَلاَئِلِ

وَأَصْبَحَ أَهْلُ الشَّامِ صرعى فكلهم \*\*\* كَفَقَعَةُ قَاعٍ أَوْ شَحِيمَةُ آكِلِ

وَ أَيَنْتُ أَنَا أَهْلُ حَقٍّ وَ إِنَّمَا \*\*\* دَعَوْتُ لِأَمْرٍ كَانَ أَبْطَلَ بَاطِلِ

دَعَوْتُ إِيْنَ عَبَّاسٍ إِلَى السَّلْمِ خُدَعَةً \*\*\* وَ لَيْسَ لَهَا حَتَّى تَدِينَ بِقَابِلِ

فَلَا سِلْمَ حَتَّى تُشَجَرَ الْخَيْلُ بِالْقَنَا \*\*\* وَ تُضْرَبَ هَامَاتُ الرِّجَالِ الْأَوَائِلِ

وَ آتَيْتُ لَا أَهْدِي إِلَيْهِ رِسَالَةً \*\*\* إِلَى أَنْ يَحُولَ الْحَوْلُ مِنْ رَأْسِ قَابِلِ

أَرَدْتَ بِهِ قَطْعَ الْجَوَابِ وَ إِنَّمَا \*\*\* رَمَاكَ فَلَمْ يُحْطِئِ بِنَاتِ الْمُقَاتِلِ

وَ قُلْتَ لَهُ لَوْ بَايَعوكَ تَبِعْتَهُمْ \*\*\* فَهَذَا عَلَيَّ خَيْرٌ حَافٍ وَ نَاعِلِ

وَ صَى رَسُولُ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ \*\*\* وَ فَارِسُهُ إِنْ قِيلَ: هَلْ مِنْ مُنَازِلِ

فَدُونَكُهُ إِنْ كُنْتَ تَبْغِي مُهَاجِرًا \*\*\* أَشَمَّ كَنْصَلِ السَّيْفِ عَيْرِ حَلَاحِلِ

«هان ای پسر هند من غافل نیستم

و تو نیز بدانچه می جوئی نخواهی رسید.

آیا اکنون که جنگ آتش خود را فرو هشته

و زانوزده و سینه بر زمین نهاده؟

و اهل شام زمین گیر و مدهوش شده

و همگی زانوی غم در بغل گرفته یا وارفته اند؟

و تو باور کرده ای که ما اهل حقیم؟

ص: 330

اکنون به چیزی فرا می خوانی که نارواترین است؟!

ابن عباس را فریبکارانه به سازش خوانده ای

سازشی که تا واپسین دم حیات آن را نخواهد پذیرفت!

سازشی نخواهد بود تا آن گاه که سواران با نیزه ها بستیزند

و سر سردمداران کفر و جاهلیت نخستین را با آن ها! بکوبند

و بعد، سوگند خورده ای که دیگر به او [ابن عباس] نامه ننویسی

تا آن گاه که یک سال از زمان آن بگذرد.

ولی مراد تو پیشگیری از پاسخ اوست

که دقیقاً بر هدف زده و به خروشت آورده است!

به او گفته ای که اگر مردم با تو بیعت کنند آنان را پیروی می کنی

بسیار خوب این علی است برترین پیادگان و سواران

و تنها وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اهل بیت علیهم السلام او

و تک سوار شجاع صحنه های نبرد و هماوردی!

او اینک فراروی توست همان که در جستجوی آنی

کسی که با تیزی شمشیر آشناست و هرگز از آن رویگردان نیست» (1)

و مالک اشتر گوید:

كلّ شيءٍ سوى الامام صغير \*\*\* و هلاك الامام خطب كبير

قد اصبنا و قد اصيب لنا اليو \*\*\* م رجال بزل حماة صقور

واحد منهم بالف كبير \*\*\* انّ ذا من ثوابه لكثير

انّ ذا الجمع لا يزال بخير \*\*\* فيه نعمى و نعمة و سرور

من رأى غرة الوصي على \*\*\* أنّه في دجى الحنادس نور



انه والذي يحج له النا \*\*\*س سراج لدى الظلام منير

من رضاه امامه دخل الجنة \*\*\*عفواً و ذنبه مغفور

بعد ان يقضى الذى امرال \*\*\*ه به ليس فى الهدى تخيير

«هر چیزی به جز امام کوچک است

ص: 331

---

1- فتوح ابن اعثم، ج 2، ص 150 صفین نصر بن مزاحم، ص 415 - 417.

وفوت امام حادثه ای بزرگ

ما امروز به هدف راستین خود رسیدیم

و در این راه مردان مقاوم و یاران تیز پروازی را فدا دادیم

که یکی از آن ها با هزار نفر برابر بود

و البته که پاداش چنین کسانی بسیار و پرشمار است.

گروه ما همواره به راه خیرند:

راه نعمت و سعادت و خشنودی

هرکس سیمای علی «وصی» را ببیند

در می یابد که او در تاریکی ها نور محض است.

آری سوگند به آن که مردم برای او حج می گزارند

علی در ظلمت های تیره چراغی نورافشان است

و هرکس امامتش را با خشنودی پذیرفت

با عفو و بخشش گناه وارد بهشت گردد:

البته پس از آن که به فرمان خدا عمل کرد

که پیروی از هدایت گزینشی نبود! (1)

و مسعودی در مروج الذهب درباره مرثیه گویند امام علی علیه السلام گوید: یکی از شیعیان آن حضرت چنین سروده است:

تأس فكم لك من سلوة \*\*\* تفرج عنك غليل الحزن

بموت النبی و قتل الوصی \*\*\* و قتل الحسین و سم الحسن

«شکبیا باش! چه بسا سرگرمی ها و فراموشی ها

که شدت اندوهت را زدود

و فوت پیغمبر و کشته شدن «وصی»

---

1- ابن اعثم در فتوح (ج 3 ص 134) و خوارزمی در مناقب (ص 170) روایتی دارند که فشرده آن چنین است: «مالک اشتر و دیگر یاران امام علی علیه السلام روزی آن حضرت را در صفین نیافتند و به جستجو برخاستند و او را در اردوگاه قبیله ربیعہ یافتند. امام علی علیه السلام که مالک اشتر را دگرگون و گریان دید به او فرمود: «مالک! تو را چه می شود؟ آیا پسرت را از دست داده ای یا بلای دیگری به تو رسیده؟» که اشتر شروع به خواندن این اشعار کرد»

و شهادت حسین و مسمومیت حسن را از یادت بردا» (1)

و درباره کشته شدن حجر بن عدی گوید:

کشنده حجر به او گفت: «امیرالمؤمنین [معاویه] فرمانم داده تا تو را بکشم تو را که سرکرده، گمراهی معدن کفر و طغیان و دوستدار، ابوتزایی تو و یارانت را مگر آن که از کفرتان بازگردید و رهبرتان را لعنت کنید و از او بیزارى بجوئید!» و حجر و عده ای از همراهانش گفتند: «همانا شکیبایی بر تیزی شمشیر برای ما آسان تر است از آن چه که ما را بدان فرا می خوانی به علاوه، آن که ورود در محضر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله خدا و «وصی» او نزد ما محبوب تر از ورود در آتش جهنم است!» (2)

و علی بن محمد علوی درباره منسوبان به «سامه بن لوی بن غالب» گوید:

و سامه منا فاما بنوه \*\*\* فامرهم عندنا مظلم

اناس اتونا بانسابهم \*\*\* خرافة مضطجع يحلم

و قلنا لهم مثل قول الوص \*\*\* ی و کل اقاویله محکم

اذا ما سئلت فلم تدر ما \*\*\* تقول فقل: ربنا اعلم

«سامه از ماست اما فرزندانش

کار آن ها نزد ما تاریک و مبهم است

مردمانی انساب خود را نزد ما برشمردند

انسابی که افسانه فرد خواب رؤیابین است!

و ما به آن ها همان سخن «وصی» را گفتیم

سخن کسی را که همه گفتارش محکم و استوار است:

هرگاه از تو چیزی را پرسیدند که نمی دانی چه بگوئی

بگو: پروردگار ما داناتر است!» (3)

#### 4- وصیت در شعر مأمون خلیفه عباسی

سیاست نزدیک شدن به، علویان مأمون خلیفه عباسی را بر آن داشت تا امام

---

1- مروج الذهب، ج 2، ص 428

2- همان، ج 3 ص 4.

3- همان، ج 2، ص 408 و مقصود از «فرزندان سامه» که دربارهٔ انتساب آن‌ها سخن گفتند، «بنوناجیه» بودند.

رضا علیه السلام را به ولیعهدی خود برگزیند و موضوع «وصیت» را در شعر خود بیاورد و بگوید:

«الأم علی حتی الوصی ابالحسن \*\*\* و ذلك عندی من اعاجیب ذا الزمن»

«سرزنش می شوم چون ابا الحسن «وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارم

و این نزد من از شگفتی های دوران ماست!» (1)

و نیز گوید:

«و من غاو یغصّ علی غیظاً \*\*\* اذا أدنیت اولاد الوصی

و [شگفت] از گمراهی که بر من خشم می گیرد

چون به فرزندان «وصی» نزدیک شدم». (2)

### شهرت لقب «وصی» برای امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در طول قرن ها

مبّرد در الکامل روایت کند که کمیت شاعر گوید:

«و الوصی الذی امال التجو \*\*\* بی به عرش امة لا نهادم»

«و «وصی» کسی که تجوی» او را به شهادت رسانید

عرش امت بود که منهدم گردید»

و مبّرد گوید: «لقب «وصی» چیزی است که آن را می گویند و بسیار تکرار می کنند». (3)

، پس امام علی علیه السلام مشهور به «وصی رسول الله صلی الله علیه و اله بوده به گونه ای که «وصی» لقب او گردیده است همان گونه که مشهور به «ابوتراب» بوده است.

ص: 334

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 22.

2- المحاسن و المساوی بیهقی، ج 1 ص 105

3- کامل مبرد چاپ، بیروت، ج 2، ص 151 و مراد از تجوی» عبدالرحمن بن ملجم مرادی قاتل امام علی علیه السلام است او را «تجیبی یا تجوی» گفته اند چون پیش از هجرت به کوفه در مصر بود و در محله ای به این نام زندگی می کرد. و مبّرد ابو العباس محمّد بن زید ازدی شمالی بصری است خطیب بغدادی در شرح حالش گوید: شیخ اهل نحو و حافظ علوم عربیت بود و از تألیفات او کتاب «الکامل فی اللغة» است. در سال 285 هجری در بغداد وفات کرد (تاریخ بغداد، ج 3 ص 380 و کشف الظنون، ماده: الکامل). و کمیت

ابوالمستهل ابن زید اسدی از مردم کوفه عالم به آداب عرب و لغات و اخبار و انساب، آن که در دانش خود مورد اعتماد است. شعر «هاشمیات» او به زبان آلمانی ترجمه شده است. در سال 126 هجری وفات کرد. (الأعلام زرکلی ج 6 ص 92).

مبّرّد برای این گفته خود که «امام علی علیه السلام مشهور به لقب وصیّ بوده» به شعر ابی الأسود دؤلی استشهد می کند که در آن واژه «وصیّ» با اسم «حمزه و عباس» قرین آمده و هیچ یک تعریف نشده اند آن جا که گوید:

«أَحَبَّ مُحَمَّدًا حُبًّا شَدِيدًا \*\*\* وَ عَبَّاسًا وَ حَمَزَةَ وَ الْوَصِيَّ»

«محمّد را شدیداً دوست دارم همچنین عباس و حمزه و هم «وصیّ» را» (1)

و سروده سید حمیری که گوید:

«انی ادین بما دان الوصیّ به \*\*\* یوم النخیلة من قتلی المحلینا»

«من بر همان دینی هستم که «وصیّ» پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن بود

و در نبرد نخیله پیمان شکنان را بر اساس آن نابود کرد» (2)

و نیز گوید:

«والله من علیهم بمحمّد \*\*\* و هداهم و کسا الجنوب و اطعما»

ثم انبروا لوصیّیه و ولیّه \*\*\* بالمنکرات فجر عوه العلقما»

«و خداوند به وسیله محمّد صلی الله علیه و آله بر آن ها منت نهاد

و هدایتشان فرمود و خوراک و پوشاکشان بداد

و آن ها پس از او راه را بر «وصیّ» و ولی اش بستند

و بازشتی و درشتی شرنگ تلخش نشانیدند». (3)

و امام مذهب شافعیّه محمّد بن ادریس شافعی (ت: 204 هجری) گوید:

«ان کان حبّ الوصیّی رفضاً \*\*\* فأنّنی ارفض العباد»

«اگر دوستی «وصیّ» پیامبر صلی الله علیه و آله رفض است

پس من رافضی ترین بندگان خدا هستم». (4)

ص: 335



ص 310، آ، ب.

- 2- کامل مبرد ج 2 ص 175 اغانی چاپ ساسیج 7 ص 21 عقد الفرید، ج 3 ص 285، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1 ص 43 و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم 132/1 و سید حمیری، اسماعیل بن محمد یکی از سه شاعری که در اسلام و جاهلیت بیش ترین اشعار را سروده اند. نزد خلفای عباسی منصور و مهدی مقبول بود و در سال 173 هجری وفات کرد (اعلام زرکلی 320/1)
- 3- اغانی چاپ دار احیاء التراث بیروت، ج 7 ص 178.
- 4- دیوان شافعی چاپ بیروت 1403 هجری ص 35

و ابن درید گوید:

«اهوی النبی محمداً و وصیّه \*\*\* و ابنیه و ابنته البتول الطاهره»

«من دوستدار محمّد و «وصی» او

و دو پسرش [حسن و حسین] و دخترش [فاطمه] بتول طاهره هستم» (1)

و در دیوان متنبی (ت: 468 هجری) آمده است که به متنبی گفتند تو را چه شده که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) را مدح نمی کنی؟ گفت:

«و ترکت مدحی للوصی تعهداً \*\*\* اذکان نوراً مستطیلاً شاملاً»

«و اذا ستقل الشئ قام بذاته \*\*\* وكذا ضياء الشمس يذهب باطلا»

«من مدح «وصی» را تعهداً ترک گفتم

زیرا او نوری است گسترده و فراگیر

و اگر چیزی مستقل شد قائم به ذات خود می شود

همچنان که نور خورشید هر باطلی را از بین می برد برد» (2)

و، نیز در مدح طاهر بن حسین علوی گوید:

«هو ابن رسول الله و ابن وصیّه \*\*\* و شبههما شبهت بعد التجارب»

«او پسر رسول خدا و پسر «وصی» اوست

و شبیه آن دو که من پس از تجربه ها تشبیه کردم» (3)

و شیخ الاسلام حموینی جوینی (ت 722 هجری) گوید:

«اخو احمد المختار صفوة هاشم \*\*\* ابوالسادة الغر الميامین مؤتمن»

«وصی امام المرسلین محمّد \*\*\* علی امیر المؤمنین ابوالحسن»

«برادر احمد مختار و برگزیده نسل هاشم

پدر بزرگواران شریف، مبارک و امانتدار

«وصی» امام رسولان محمد صلی الله علیه و آله

علی امیر مؤمنان ابوالحسن» (4)

ص: 336

---

1- الکنی و الالقاب، ج 1 ص 274 و ابن درید، ابوبکر محمد بن حسن ازدی، بصری، شاعر نحوی لغوی متوفای 321 هجری که از جمله تألیفات او کتاب «الجمهرة» است.

2- دیوان، متنبی، تحقیق فرید رخ چاپ برلین 1861م، ص 856

3- همان، ص 333

4- فرائد السمطين، مقدمه، ص 15

و نیز گوید:

«برادر خاتم رسولان گرامی محمد صلی الله علیه و آله

پیامبر پاک خدای عالمیان

علی «وصی» مصطفی و وزیر او

پدر بزرگواران نورانی نیکومش! حیدر» (1)

و سید محمود حبیب عبیدی (ت 1383 هجری) مفتی و شیخ الاسلام، موصل در ایام نهضت و انقلاب عراقی ها در سال 1920 میلادی بر ضد سلطه انگلیس - که مدعی «حق وصایت» بر عراق و عراقی ها بود - در «هشدار نخستین خود» گوید:

«ایها الغرب جنّت شیئاً فریاً \*\*\* ما علمنا غیر الوصی وصیاً»

«ای غرب ادّعی زشت و دروغینی آوردی!

زیرا ما غیر از «وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله، وصی دیگری نمی شناسیم»

قَسَمًا بِالْقُرْآنِ وَالْانجیلِ \*\*\* لیس نرضی وصایة لقبیل

او تسیل الدماء و مثل السیول \*\*\* افبعد الوصی زوج البتول

نحن نرضی بالانگلیز وصیاً؟

«سوگند به قرآن و انجیل

که ما «وصایت» دیگری را نمی پذیریم

اگرچه خون ها همانند سیل جاری شود

آیا پس از «وصی» رسول و همسر بتول

ما به «وصایت» انگلیس رضایت می دهیم؟!»

دون ملک العراق بین الطلول \*\*\* لابی عبدالله نجل البتول

قد اریقت دماء خیر قتیل \*\*\* افبعد الحسین سبط الرسول

نحن نرضی بالانگلیز وصیاً؟

«در سرزمین عراق و در گلزارهای

ابی عبدالله زاده زهرای بتول

آن جا که خون های بهترین کشته ها ریخته شد

ص: 337

---

1- همان ج 1، ص 23.

آیا بعد از حسین سبط رسول الله

ما انگلیس را «وصی» خود می گیریم؟!»

قد ظلمنا العراق يا ساكنيه \*\*\* انّ دمع النساء لا يجديه

حين تبكي السبطين او تبكيه \*\*\* افمن بعد المجتبي و اخيه

نحن نرضى بالانگليز وصيا؟

«ای ساکنان عراق! ما به عراق ستم کردیم

ستمی که دیگر اشک زنان سودش نرساند

آن گاه که بر حسن و حسین گریه کنند یا به عراق

آیا بعد از امام مجتبی و برادرش حسین

ما به «وصایت» انگلیس رضایت می دهیم؟!»

يا محبّي آل النبي الكرام \*\*\* أیكون العراق ملك اللثام

و هو ميراث آل خير الأنام \*\*\* أفبعد الانمة الاعلام

نحن نرضى بالانگليز وصيا؟

«ای دوستداران اهل بیت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله

آیا عراق سرزمین پست فطرتان است؟

عراقی که میراث خاندان برترین آدمیان است

آیا پس از امامان و الامقام

ما انگلیس را «وصی» خود می گیریم؟!»

و در «هشدار دومش» گوید:

«اشهدوا يا اهل الثرى و الثريا \*\*\* قد ابت شيعه الوصي وصيا»

«ای زمینیان» و ای آسمانیان گواه باشید

که شیعه «وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله وصی دیگری را نپذیرفت!

قد نکثنا عهد النبي لدينا \*\*\* واحتملنا اثماً و عاراً و شینا

ان قبلنا وصایة و غوینا \*\*\* افلا یسخط الوصی علینا

ان رضینا بالانگلیز وصیاً؟

«براستی که عهد و پیمان خود با پیامبر را شکسته

و گناه و ننگ و عار بزرگی را بر دوش گرفته ایم

ص: 338

اگر «وصایت»ی را بپذیریم و گمراه شویم!

آیا «وصی» پیامبر بر ما خشم نمی گیرد

اگر انگلیس را «وصی» خویش بگیریم؟»

ما عسى أن نقول يوم الجزاء \*\*\* لنبيّ الهدى ابى الزهراء

و الشهيد المقيم في كربلا \*\*\* و امام الهدى بسامراء

ان رضينا بالانگليز وصيّا؟

«چه توان گفتمان به روز جزا

به نبی هدی ابی الزهراء

به شهید مقيم كربلا

گر شدی انگلیس «وصی» بر ما؟

و نیز در قصیده دیگری گوید:

لست منا ولم نكن منك شيئاً \*\*\* فلما ذا تكون فينا وصيّا

لم تكن يا ابن لندن علويّا \*\*\* هاشميّاً ولم تكن قرشيّا

لا ولا مسلماً ولا عربيّاً \*\*\* من بني قومنا ولا شرقيّا

فلما ذا تكون فينا وصيّا؟

«تواز ما نیستی و ما نیز هیچ نسبتی با تونداریم

پس به چه دلیل «وصی» و قیّم ما هستی؟

ای زاده لندن! تونه علوی هستی

نه هاشمی و نه قریشی

نه، تو مسلمان هم نیستی! بلکه عرب هم نیستی

بلکه از نژاد ما شرقیان هم نیستی



پس به چه دلیل «وصی» و قیّم ما باشی؟»

تا آن جا که گوید:

لا تقل جعفریة حنفیة \*\*\* لا تقل شافعیة زیدیة

جمعتنا الشریعة الاحمدیة \*\*\* و هی تأبی الوصایة الغربیة

فلماذا تكون فینا وصیّا؟

ص: 339

«مگو تو جعفری مذهبی و او حنفی مذهب!»

مگو تو شافعی هستی و او زیدی!

شریعت احمدی همه ما را گرد هم آورده

و این شریعت «وصایت» غرب را نمی پذیرد!

پس به چه دلیل «وصی» و قیّم ما باشی؟».

تا آنجا که گوید:

قد سئمنا سياسة التفريق \*\*\* واهتدینا الی سواء الطريق»

«یا عدوّاً لنا بثوب صدیق \*\*\* انت بین الوصی و الصدّیق»

لست الا مزوراً أجنبياً \*\*\* فلما ذا تكون فینا وصیاً»

«ما از سیاست تفرقه و جدائی بیزار شدیم

و به سوی راه راست رهنمون گردیدیم.

ای دشمن ما در جامه دوست

تو در میان «وصی» و صدّیق

جز فریبکاری اجنبی نیستی

پس، به چه دلیل «وصی» و قیّم ما باشی؟» (1)

### کوشش پیگیر مکتب خلفا در انکار و کتمان نصوص وصیت

با توجه به آن چه درباره «وصی و وصیت» آوردیم روشن می شود که لقب «وصی» برای امیرالمؤمنین علیه السلام از همان ابتدای قرن اوّل هجری تا قرن چهاردهم در نزد پیروان مکتب خلفا معروف و مشهور بوده است همان گونه که آن مرد «ضبی» در جنگ، جمل از سپاه عایشه بیرون آمده و فریاد برآورد و گفت:

«ما افراد قبیلہ «بنی ضبّه» از دشمنان علی هستیم همان کسی که از دیرباز به «وصی» معروف و شناخته شده است» (2)

- 1- معالم المدرستين، ج 1، ص 305 - 307 ط 3 به نقل از ثورة العشرين في ذكرها الخمسين، معلومات و مشاهدات محمد علي كمال الدين چاپخانه التّضامن ص 319 و 320 سال 1391هـ-1971م.
- 2- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 1، ص 144

، آری آن‌ها علی علیه السلام را «وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند و آن حضرت و یازده فرزند معصوم دیگرش از امامان اهل بیت علیهم السلام را با لقب «اوصیاء» می شناختند همان گونه که هارون الرشید خلیفه، عباسی از وقوع جنگ و خون ریزی بین دو فرزندش (امین و مأمون) از قول وصی پیغمبر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام خبر داده بود.

آن‌ها علی علیه السلام را «وصی» و او و یازده فرزندش را «اوصیاء» می گفتند در حالی که از عمق معنا و مفهوم چنین لقبی غافل بودند اما زمانی که به مفهوم آن می اندیشیدند و اهمیت آن را در می یافتند گاهی آن را از اصل منکر می شدند و زمانی هم آن را کتمان می نمودند و گاهی نیز آن را تحریف می کردند که هم اینک برای روشن شدن اذهان همه این موارد را مورد بررسی قرار می دهیم

### نخست - انکار وصیت

از آن جا که شهرت امیرالمؤمنین علیه السلام به لقب «وصی» با سیاست مکتب خلفا در تضاد و تعارض بوده است از این سخت به مقابله با آن، برخاسته و به انکار و کتمان نصوصی که در این مورد آمده است پرداخته و تمام سعی و کوشش خود را بکار برده اند تا بدین وسیله نص صریح و ثابتی را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد آن حضرت بیان داشته همه مسلمانان او را با این صفت بارز می شناختند به طور کلی از میان برداشته و آن را محو و نابود نمایند.

نخست «ام المؤمنین عایشه» با هجوم تبلیغی قوی به انکار «وصیت» پرداخت و علیه شهرت امام علیه السلام به لقب «وصی» به مبارزه برخاست و پس از او نیز پیروان مکتب خلفا طی قرون متمادی مبارزه خود را بر ضد این شهرت امام علیه السلام به صورت های مختلفی ادامه دادند.

مثال نمادین این ادعا و برخورد آشکار مکتب خلفا با نصوص ثابتی که مخالف دیدگاه آنان بوده، است روایاتی است که دانشمندان مکتب خلفا در منابع حدیثی خود از «ام المؤمنین عایشه» در مورد انکار وصیت نقل کرده اند.

در این زمینه در صحیح مسلم صحیح بخاری مسند احمد و طبقات ابن سعد، در حدیثی از «أسود» آمده است:

«نزد عایشه این سخن به میان آمد که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است: عایشه

گفت چه وقت به او وصیت نمود؟ من پیامبر صلی الله علیه و آله را بر سینه خود تکیه داده بودم- یا این که گفت - در دامن من بود که طشتی طلبید و بدنش سست و خمیده شد و جان داد و من متوجه نشدم که مرده است! با این حال چه وقت به او وصیت کرده است؟!»  
(1)

همچنین «بخاری» در حدیث دیگری از «عایشه» روایت کرده که گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی قبض روح شد که سرش میان ریه و چانه من بود...» (2)

و در حدیث دیگری از عایشه آورده که گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که میان سینه و گلوی من بود وفات کرد...»  
(3)

و نیز در یک حدیث دیگر آورده که عایشه گفته است: «فرشته قبض روح بر او نازل گردید در حالی که سرش روی ران من بود و بی هوش گردید...» (4)

و در سنن نسایی در حدیثی از «أسود» آمده است که «عایشه» گفت: «می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله «علی» را وصی خود قرار داده است، پیامبر صلی الله علیه و آله طشتی خواست تا در آن ادرار، کند سپس بدنش سنگین و خمیده شد و از دنیا رفت و من متوجه مرگ او نشدم پس چگونه علی را وصی خود قرار داده است؟!» (5)

و در صحیح مسلم نیز در حدیثی از «عایشه» نقل شده که گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نه در همی از خود باقی گذارد و نه دیناری نه گوسفندی و نه شتری و نه هم به چیزی وصیت فرمود» (6)

این ها برخی از روایاتی است که در مورد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و انکار «وصیت» از «ام المؤمنین عایشه» روایت شده و بر اساس همین روایات بی اساس پیروان مکتب خلفا و اهل سنت مسأله «وصایت» را مورد انکار قرار داده و می گویند که:

ص: 342

---

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 71 و 72، ح 19، کتاب الوصیّه باب ترک، الوصیّه، چاپ بیروت، دارالفکر صحیح بخاری، ج 4، ص 388، ح 940، کتاب الوصایا، ج 5، ص 324، ح 891 کتاب المغازی، باب (مرض النبی و وفاته) چاپ، بیروت، دار القلم مسند احمد حنبل، ج 6، ص 32 و طبقات ابن سعد، ج 2، ص 260 و 261 چاپ بیروت

2- صحیح بخاری کتاب المغازی، ج 6، ص 321، ح 882 باب «مرض النبی صلی الله علیه و آله و وفاته»

3- صحیح بخاری، کتاب المغازی، ج 6، ص 322، ح 885 و 886 باب «مرض النبی صلی الله علیه و آله و وفاته»

4- صحیح بخاری، کتاب المغازی، ج 6، ص 325، ح 895 باب «آخر ما تکلم به النبی صلی الله علیه و آله چاپ بیروت، دار القلم.

5- سنن نسایی، ج 6، ص 241 چاپ بیروت، دارالفکر

6- صحیح مسلم، ج 2، ص 71، ح 18، کتاب الوصیّه باب ترک، الوصیّه چاپ، بیروت، دار الفکر

رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون وصیت از دنیا رفته و به چیزی و کسی هم وصیت ننموده است!

اینک برای این که میزان صحت و سقم این روایات به خوبی روشن شود بطور فشرده و مختصر آن ها را مورد بررسی قرار می دهیم.

### احادیث عایشه دلیلی روشن بر ثبوت وصایت علی علیه السلام است

طبق احادیثی که از صحیح مسلم و بخاری و مسند احمد و سنن نسایی و طبقات ابن سعد نقل، نمودیم معلوم می شود نخستین کسی که مسأله وصیت را مورد انکار و کتمان قرار داده «امّ المؤمنین عایشه» بوده است؛ ولی همین انکار و کتمان وصیت به وسیله این بانو خود گواهی روشن و دلیل قاطعی است بر این که: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمان، خود او بین صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله به لقب «وصی» مشهور و معروف بوده است زیرا:

اولاً - بخاری و مسلم و کسان دیگری از دانشمندان مکتب خلفا که حدیث او را در مورد «وصیت» نقل کرده اند بطور ناخواسته ناخودآگاه و بدون این که خود بخوانند و متوجه باشند مسأله وصی بودن علی علیه السلام را خواه ناخواه به اثبات رسانیده اند.

زیرا: کسانی که در نزد «عایشه» حضور داشته و گفته اند که: «پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را وصی خود قرار داده است» خارج از امت اسلام، نبوده اند بلکه از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و یا از تابعین بوده اند که جرأت اظهار چنین سخنی را داشته اند که موجب خشم و ناراحتی امّ المؤمنین گردیده است و چون مخالف سیاست سلطه حاکم و دیدگاه وی در آن عصر بوده است سخت برآشفته و سراسیمه به پاسخ نامناسبی مبادرت ورزیده است که خشم و ناراحتی او را از پاسخ رکیکی که داده است می توان فهمید.

ثانیاً - راوی روایتی که می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله در دامان امّ المؤمنین عایشه یا میان سینه و گلوی او یا میان ریه و چانه، او یا روی ران او» وفات کرد تنها خود عایشه است و این، روایات با روایات دیگری که درباره وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از افراد سرشناس دیگر روایت شده، است تعارض دارد از جمله:

معارض است با روایت ابن عباس

و معارض است با روایت عبدالله بن عمر.

و معارض است با روایت جابر بن عبدالله انصاری

و معارض است با روایت امّ سلمه

و معارض است با دو روایت دیگری که ابن عساکر درباره وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از خود همین بانو نقل کرده است. (1)

و معارض است با روایات خود امام که فرموده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد در حالی که سرش بر سینه من قرار داشت» (2)

و ثالثاً- ادعاء «امّ المؤمنین عایشه» مبنی بر این که: «پیامبر صلی الله علیه و آله طشتی خواست تا در آن ادرار کند...» چه ربطی به مسأله وصیت دارد آیا وقتی دیگر نبوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و وصایای خود را با او در میان بگذارد در حالی که علی علیه السلام پسر عم، و داماد، و محرم اسرار او بوده و از کودکی در دامن حضرتش پرورش یافته و شبانه روز دیدارهای خصوصی با حضرتش داشته و دارای مقام و منزلت ویژه ای بوده است که هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای چنین مقام و موقعیتی نبوده اند. (3)

آیا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نمی توانسته است وصایای خود را در طول دوران بعثت و رسالتش و در مواقع دیدارهای خصوصی به پسر عمویش بگوید؟!

به هر حال «امام سندی» در حاشیه ای که بر «سنن نسائی» بر حدیث «امّ المؤمنین» در مورد انکار وصیت نگاشته است چنین می گوید:

«مخفی نماند که این سخن [امّ المؤمنین عایشه که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله طشتی خواست... و در آن حال سنگین شد و از دنیا رفت و من متوجه مرگ او نشدم]، مانع از وصیت پیش از مرگ نمی شود و نیز اقتضای این را ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بطور ناگهانی از دنیا رفته باشد به گونه ای که به وصیت نرسیده و تصور آن هم ممکن نباشد. چگونه ممکن است چنین چیزی را تصور نمود و حال آن که او از نزدیک شدن اجل خود آگاه بود و قبل از مرگ آن را می دانست و پس از آن چند روزی بیمار شد...» (4)

ص: 344

- 
- 1- تفصیل این روایات را در بخش هشتم تحت عنوان علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوانید.
  - 2- برای آگاهی بیشتر از روایات خود امام علیه السلام به نهج البلاغه، خطبه 197 و کلام 202 چاپ صبحی صالح و خطبه 188 و کلام 193 از نهج البلاغه، فیض و کنز العمال، ج 7، ص 252، و کتاب صفین نصر بن مزاحم ص 224 چاپ، قاهره مراجعه فرمائید.
  - 3- برای اطمینان خاطر به بخش هشتم همین کتاب مراجعه فرمائید.
  - 4- سنن نسائی با حاشیه سندی، ج 6، ص 241 چاپ، بیروت، دارالفکر، 1348 هجری

## وصیت را نمی توان انکار کرد

گرچه برخی از افراد مغرض و یا بهانه جو که از ادله و نصوص وصایت اطلاعی ندارند و یا در واقع خود را به بی اطلاعی زده اند احادیث عایشه را دستاویز خود قرار داده و منکر وصیت پیغمبر صلی الله علیه و اله شده و در این باره دچار زیاده روی و گزافه گوئی هایی شده، اند اما حقیقت مطلب آن است که: وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به علی علیه السلام را نمی توان انکار کرد زیرا:

طبق روایات صریح و صحیح و متواتری که خود دانشمندان و بزرگان اهل سنت از راویان موثق و معتبر و بزرگان صحابه در منابع حدیثی و تفسیری و تاریخی خود نقل کرده اند، مسأله «وصیت» برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت و مسلم است و تردیدی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را وصی خود قرار داده و به او وصیت کرده است.

حال برای این که این موضوع کاملاً روشن شود، مسأله وصیت را تحت چند عنوان مورد بحث قرار می دهیم:

- 1- علی علیه السلام بدن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داد و کفن و دفن کرد
- 2- علی علیه السلام قرض های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله را ادا کرد و به وعده های آن حضرت وفا نمود.
- 3- علی علیه السلام طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن حضرت قربانی می کرد

و اینک بیان هر یک از موضوعات یاد شده

## الف) علی علیه السلام بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داد و کفن و دفن کرد

### اشاره

بر اساس روایات «متواتر» که در منابع مهم و معتبر حدیث و تاریخ - از منابع شیعه و اهل سنت - در مورد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد، شده شکی نیست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را وصی خود قرار داده و به وی سفارش کرده است تا پس از رحلت حضرتش بدن شریف آن حضرت را غسل داده، کفن کند، و دفن نماید.

در این زمینه علاوه بر روایات متواتری که از طرق اهل بیت علیهم السلام و عترت پاک آن حضرت رسیده است روایات فراوانی نیز در منابع مکتب خلفا از بزرگان صحابه روایت شده است که برای تأیید مطلب برخی از آن ها را در این جا می آوریم:

- 1- حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیة الأولیاء» از جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس روایت کرده که این دو تن گفته اند:



هنگامی که سوره (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! به من خبر مرگم را دادی [ حدیث را ادامه داده تا آن جا که گوید: ] علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! هرگاه دعوت حق را اجابت کردید چه کسی شما را غسل می دهد؟ چه کسی بر شما نماز می گزارد؟ و چه کسی جنازه شما را دفن می کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی! تو مرا غسل می دهی و ابن عباس بر بدن من آب می ریزد و «جبرئیل» که سومی شما بشمار می آید کمک کار شما می باشد هنگامی که از غسل من آسوده شدید مرا در سه جامه نو کفن می کنید و «جبرئیل» حنوط مرا از بهشت می آورد و هنگامی که بدن مرا در تابوت نهادند تابوت مرا در مسجد بگذارید و بلافاصله از مسجد بیرون بروید؛ چراکه نخستین کسی که بر جنازه من نماز می گزارد، پروردگار عظیم الشان است که از فراز عرش بر من نماز می گذارد. پس از حضرت پروردگار، «جبرئیل»، «میکائیل»، و «اسرافیل» به ترتیب بر جنازه من نماز می گزارند.

پس از ایشان فرشتگان الهی گروه گروه بر جنازه من نماز می گزارند. پس از فرشتگان شما وارد می شوید و در صفوفی که تشکیل می دهید بدون آن که بر کسی اقتدا کنید بر من نماز می گزارید (تا آن جا که گفته است) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک گفت. و چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام آن حضرت را غسل می داد و «ابن عباس» بر بدن شریفش آب می ریخت و «جبرئیل» هم به آن ها کمک می کرد و با سه کفن آن حضرت را کفن کردند و در میان تابوت گذاشتند و تابوت را به مسجد بردند و خود به فوریت از مسجد بیرون رفتند. نخستین کسی که بر جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد خدای تعالی بود که بر جنازه حضرتش از فراز عرش نماز گزارد. آن گاه «جبرئیل»، «میکائیل»، «اسرافیل» و گروه فرشتگان به ترتیب بر جسد شریف نماز گزارند.

حضرت علی علیه السلام فرموده است که در میان مسجد همه هائی به گوش می رسید ولی صاحبان آن صداها دیده نمی شدند در این حال صدای هاتقی به گوش رسید که می گفت: ای مردم! خدا شما را پیامرزد اینک بر جنازه پیغمبرتان نماز بگزارید. در این هنگام همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود، مسلمانان صفوفی تشکیل دادند. ما به تکبیر «جبرئیل»، تکبیر گفتیم و با نماز «جبرئیل»، بر آن حضرت نماز گزاردیم و کسی از ما عهده دار امامت جماعت نشد پس از انجام، نماز حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام

وارد قبر شد و بدن شریف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را در میان قبر نهاد. (1)

2- نورالدین هیشمی در «مجمع الزوائد» از ابن عباس روایت کرده که گفت:

هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت یافت «عایشه» و «حفصه» در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. در این موقع علی وارد شد همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، سر برداشت و فرمود نزدیک من بیا نزدیک من بیا سپس آن حضرت را کنار خود قرار داد و تمام وقت را در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله به سر برد تا این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک گفت پس از قبض روح رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام از محل خویش برخاست و در خانه را بست. موقعی که «عباس» و فرزندان «عبدالمطلب» از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اطلاع یافتند، در خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم اجتماع کردند. علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای شما در حال حیات و ممات پاک و پاکیزه و خوش بوئی در آن حال بوی خوشی به مشام رسید که مانند آن را استشمام نکرده بودند مردم گریستند و علی علیه السلام فرمود: چرا مانند زنان گریه می کنید به یاد پیغمبرتان و دستورهایی او باشید سپس فرمود در را بگشایید و «فضل بن عباس» را به داخل خانه بخوانید انصار: گفتند: تو را به خدا! ما را از حضور در مراسم غسل پیغمبر صلی الله علیه و آله محروم مدارید. امیرالمؤمنین یک تن از آن ها را به نام «اوس بن حول» که کوزه ای در دست داشت به درون خانه دعوت کرد. در آن موقع صدائی به گوش رسید جسد رسول خدا صلی الله علیه و آله را برهنه نکنید، بلکه بدن حضرتش را از زیر همان پیراهن که بر اندام مبارکش پوشیده شده است غسل بدهید! طبق این دستور حضرت علی علیه السلام از زیر پیراهن بدن شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله را غسل می داد و «فضل» پیراهن را بالا می گرفت و آن مرد انصاری هم آب برای غسل دادن آماده می کرد. در دست علی علیه السلام پارچه ای بود که با آن، پارچه دست مبارک را زیر پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله می برد و غسل می داد.

هیشمی: گوید «طبرانی» این حدیث را در «الاوسط» و «الکبیر» نقل کرده است. (2)

مؤلف: گوید حدیث مزبور در طبقات ابن سعد (3) نیز با اندک اختلافی از «عبدالله بن حارث» نقل شده است و در سنن بیهقی هم مختصری از حدیث مزبور از «عبدالله بن حارث» روایت شده است. (4)

3- ثعلبی در «قصص الأنبياء» از ابن عباس نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السلام

ص: 347

1- حلیة الأولیاء، ج 4، ص 73 - 79

2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 36

3- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 280 چاپ بیروت

4- سنن بیهقی، ج 3، ص 388.

هنگامی که جسد شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله را در جایگاه غسل گذاشتیم از گوشه خانه صدای هاتقی به گوشم رسید که خطاب به من گفت ای علی! بدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم را به مناسبت این که پاک و مطهر است غسل مده علی علیه السلام می فرماید: از شنیدن این سخن خلجانی در درون من ایجاد شد، گفتم وای بر تو! تو کیستی؟ همانا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده است تا بدن میت را پیش از دفن غسل بدهند و این روش سنت آن حضرت است حال چگونه ممکن است ما او را غسل ندهیم؟ در این اندیشه بودم که صدای هاتف دیگری به گوشم رسید که با فریاد بلند خطاب به من گفت: یا علی! جسد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را غسل بده و به حرف هاتف اول توجهی نکن که او شیطان است و بر محمد صلی الله علیه و آله حسد می ورزد و می خواهد بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون غسل به خاک سپرده شود حضرت علی علیه السلام خطاب به هاتف دومی: گفت خدای تعالی پاداش خیر به تو مرحمت فرماید که مرا از تلبیس ابلیس با خبر ساختی اینک تو کیستی؟ در پاسخ گفت: من «خضر» هستم که در مراسم غسل پیامبر صلی الله علیه و آله و حضور یافته ام. (1)

4- حاکم نیشابوری در «مستدرک» به سند خود از «ابن عباس» روایت کرده که گفت:

علی علی السلام از چهار خصلت ارزنده و منحصر به فرد برخوردار است که کسی غیر از او این خصلت ها را ندارد: 1- او نخستین مرد عرب و عجم است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد؛ 2- او کسی است که در همه جنگ ها پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ 3- او کسی است که در روز مهراص (جنگ احد) در برابر مخالفان پایمردی داشت و صبر و شکیبائی را از دست نداد؛ 4- او کسی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را غسل داد و جسد شریفش را در مرقد مطهرش دفن کرد. (2)

مؤلف: گوید «ابن عبدالبر» در استیعاب حدیث مزبور را بیان کرده و نوشته است:

علی علیه السلام کسی بود که در جنگ احد پایمردی نشان داد و در برابر دشمنان استقامت ورزید و مانند دیگران پشت به جنگ نداد و فرار نکرد. (3)

ص: 348

1- فضائل الخمسه، ج 3، ص 49 به نقل از قصص الأنبياء ص 59 ط مطبعه حیدری سال 1294 در بمبئی

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 111.

3- فضائل الخمسه، ج 3، ص 49 به نقل از استیعاب، ج 2، ص 457 چاپ حیدر آباد هند، مطبعه دائرة المعارف، سال 1336

«کعب الاحبار» در هنگامی که «عمر» به خلافت رسیده بود، در حضور من و دیگران از جای برخاست و از «عمر» پرسید آخرین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در آستانه مرگ چه بود؟ «عمر» گفت: از علی علیه السلام پرس «کعب الاحبار» گفت علی کجاست؟ محل حضرتش را نشان داد: «کعب الاحبار» با حضرت علی علیه السلام ملاقات کرد و پرسید: آخرین سخن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آستانه مرگ چه بود؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ فرمود: در آن هنگام من حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را به سینه چسبانیده بودم و آن حضرت هم سر مبارکش را روی شانه من قرار داده بود و آخرین سخنش این بود: «الصلوة الصلوة» «کعب» گفت درست است آخرین سخن همه پیغمبران همین است و مردم را به نماز دعوت می کردند و برانگیخته شدن آن ها هم برای اجرای همین امر الهی است.

«کعب الاحبار» از «عمر» پرسید: چه کسی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم را غسل داد؟

«عمر»: گفت جواب این سؤال را هم از علی علیه السلام پرس «کعب الاحبار» از علی علیه السلام پرسید: چه کسی آن حضرت را غسل داد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: من آن حضرت را غسل می دادم و «عباس» نشسته بود و «أسامه» و «شقران» به نوبت آب می ریختند. (1)

همچنین «ابن سعد» در روایت دیگری از «أبو غطفان» آورده است که از «ابن عباس» پرسید: آیا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک می گفت تو با چشم خود دیدی که سر آن حضرت بر دامن کسی باشد؟ در پاسخ گفت آری هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت می کرد سر آن حضرت روی سینه حضرت علی علیه السلام بود. «ابو غطفان» اظهار داشت: «عروة» از «عایشه» نقل کرد هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت می کرد سر مطهرش در میان گلو و دل من بود «ابن عباس» که به شگفت آمده بود: گفت آیا تو هم باور می کنی که سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنان حالی روی سینه «عایشه» باشد؟ به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که سر مبارکش روی سینه علی علیه السلام بود و علی علیه السلام و برادرش «فضل بن عباس» به امور غسل آن حضرت می پرداختند و پدرم «عباس»، در آن هنگام حضور نداشت و می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرموده بود، هنگامی که من از دنیا رحلت کردم برای غسل دادن

ص: 349

بدن من پرده بیاویزید و بدن مرا در پس پرده غسل بدهید؛ برای همین پدرم هنگام غسل جسد رسول خدا صلی الله علیه و آله در پس پرده نشسته بود. (1)

و نیز «ابن سعد» در روایت دیگری به سند خود از «یزید بن بلال» نقل می کند که علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وصیت کرد که جز تو نباید دیگری مرا غسل دهد؛ مبادا چشم کسی به بدن برهنه من بیفتد که بلافاصله کور خواهد شد این بود که «فضل» و «أسامه» برای غسل بدن، شریف از پس پرده به من آب می دادند و در عین حال چشم های خود را با پارچه ای بسته بودند.

همچنین علی علیه السلام فرمود: در هنگام غسل هر عضوی از اعضایش را که غسل می دادم گویا سی تن مرد در برگرداندن جسد شریف به من کمک می کردند (2)

مؤلف گوید: «هیثمی» مختصری از این حدیث را در مجمع روایت کرده و می گوید «بزار» هم این روایت را نقل می کند و «متقی» هم مختصری از آن را در کنز العمال روایت می کند و می گوید: «بزار»، «عقیلی» و «ابن جوزی» به نقل آن پرداخته اند. (3)

6- محبّ الدین طبری در «ریاض النضره» از حضرت حسین بن علی از پدرش و او هم از جدّش علیهم السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرد تا بدن شریف او را پس از رحلت غسل دهد. علی علیه السلام معروض داشت: یا رسول الله! بیم آن دارم که نتوانم از عهده آن برآیم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای اجرای این دستور یاران غیبی به تو کمک خواهند کرد. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! هر عضوی از اعضایش را که می خواستم غسل بدهم، بگونه ای بود که خود آن عضو بر می گشت و جابه جا می شد!

طبری گوید «ابن حضرمی» هم این حدیث را نقل کرده است (4)

مؤلف گوید: «متقی» بار دیگر در کنز العمال حدیث مزبور را به نقل از حضرت علی بن الحسین از پدرش و او هم از جدّش علیهم السلام نقل نموده و می گوید: «ابن عساکر» این حدیث را روایت می نماید. (5)

ص: 350

1- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 263 چاپ بیروت

2- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 278، چاپ بیروت.

3- مجمع الزوائد، ج 9 ص 36 و کنز العمال، ج 7، ص 250، ح 18784

4- ریاض النضره، ج 2، ص 178 و در چاپ، بیروت، دارالمعرفه باب 5، ص 120، ح 1377.

5- کنز العمال، ج 7، ص 249، ح 18780

همچنین «طبری» در روایت دیگری از ابن اسحاق آورده است:

هنگامی که حضرت علی علیه السلام تصمیم داشت بدن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل دهد آن حضرت را به سینه خود چسبانید و همچنان که پیراهن بر اندام پیغمبر صلی الله علیه و آله بود از زیر پیراهن غسل می داد؛ چنان که دستش به بدن آن حضرت تماس پیدا نمی کرد و از بوی عطر آگین بدن شریفش احساس لذت می کرد و می گفت: پدر و مادرم فدای شما که زنده و مرده شما خوشبو و عطر آگین است و «عباس»، «فضل» و «قثم»، حضرت علی علیه السلام را در جا به جا کردن بدن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و کمک می کردند و «أسامة بن زید» و «شقران» آب بر بدن مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله می ریختند (1)

7- علی متقی در «کنز العمال» از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود:

یا علی! تو باید بدن مرا غسل دهی و دین مرا پردازی و مرا در قبرم دفن کنی، و ذمه مرا بری سازی، تو پرچمدار من در دنیا و آخرت هستی!  
(2)

و در حدیث دیگری از علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وصیت کرد و فرمود: هرگاه من از دنیا رفتم با هفت مشک آب مرا غسل بده» (3)

و در یک حدیث دیگر به سند خود از «ابن عباس» روایت کرده که گفت:

از «عمر بن خطاب» شنیدم که می گفت: از بدگویی علی علیه السلام خودداری کنید؛ چرا که من خصلت های ویژه ای درباره علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که اگر یکی از آن ها در خانواده «خطاب» یافت می شد از نظر من بهتر از تمامی چیزهایی بود که خورشید بر آن ها می تابد ماجرا این بود که در یکی از روزها من «ابوبکر»، «ابوعبیده» و چند تن دیگر از اصحاب به ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم در مسیر خود به در خانه «ام سلمه» رسیدیم دیدیم علی علیه السلام کنار در خانه ایستاده است: گفتیم می خواهیم به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شویم علی علیه السلام فرمود: الان رسول خدا صلی الله علیه و آله خودشان از خانه بیرون می آید فاصله ای نشد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد. برای عرض ادب به

ص: 351

1- ریاض النضره، ج 2، ص 179 و در چاپ، بیروت، باب 5، ص 120، ح 1380

2- کنز العمال، ج 11، ص 612، ح 32965.

3- کنز العمال، ج 7، ص 249، ح 18781.

حضورش نزدیک شدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام تکیه داد و دست روی شانه اش گذاشت و فرمود: بزودی میان تو و مخالفان خصومتی برپا می شود آن گاه: فرمود یا علی! تو نخستین کسی هستی که به آئین من ایمان آوردی و تو از همگان به «ایام الله» داناتری و تو از همگان به عهد و پیمان خود وفادارتری و تو از همه بهتر غنائم را به عدالت تقسیم می نمائی و تو از همگان به امت من مهربان تری و گرفتاری های تو از همگان فراوان تر است و تو بازوی من هستی و تو بدن مرا غسل می دهی و به خاک می سپاری و در هر پیشامد ناگواری بر دیگران پیشی می گیری... (1)

### ب) علی علیه السلام قرض های پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم را ادا کرد

طبق روایات فراوانی که در مصادر حدیثی اهل سنت آمده است پیغمبر اکرم در آغاز دعوت به اسلام در مکه و پیش از آن که اسلام به مرحله ظهور برسد در نخستین روز دعوت از بنی هاشم در انتظار همه حاضران علی علیه السلام را وصی خود قرار داد و پس از آن نیز در طول دوران رسالتش پیوسته وصیت خود را به آن حضرت یادآوری می نمود و پی در پی آن را مورد تأکید قرار می داد که از آن جمله پرداخت قرض های خویش و به سامان رساندن و عده های آن حضرت بود که خود همین موضوع به تنهایی «مسأله وصیت» را بدون چون و چرا به اثبات می رساند

و اینک برای تأیید این مطلب به برخی از روایاتی که در این زمینه در بسیاری از منابع مهم مکتب خلفاء آمده و ما آن ها را به عنوان نمونه و شاهد می آوریم، توجه فرمائید

1- امام احمد حنبل به سند خود از اسود بن عامر... از عبّاد بن عبدالله اسدی از علی روایت کرده است:

هنگامی که آیه شریفه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، در یکی از روزها رسول خدا صلی الله علیه و آله سی تن از خویشاوندان خود را گرد آورد. پس از صرف غذا، خطاب به آنان فرمود چه کسی از شما تضمین می کند که قرض مرا ادا کند و به وعده های من وفا نماید تا به جبران آن در بهشت همراه من به سر برد و خلیفه من در میان اهل بیتم باشد؟

ص: 352

مردی از حاضران گفت: یا رسول الله! شما خود دریائی از معنویتى، چه کسی می تواند به این امر قیام کند؟! هر کس چیزی گفت: پس به اهل بیت علیهم السلام خود این مطلب را عرضه داشت علی علیه السلام گفت من حاضر [\(1\)](#)

مؤلف گوید: «مُتَّقَى» این حدیث را در کنز العمال آورده و اظهار می دارد که حدیث مزبور را «احمد حنبل» و «ابن جریر» نقل کرده و به صحت، آن اعتراف نموده اند و «طحاوی» و «ضیاء مقدسی» هم به نقل آن پرداخته اند. [\(2\)](#)

2- محبّ الدین طبری در «ریاض النصره» در حدیثی آورده است:

«هنگامی که آیه شریفه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از مردان خاندانش را به میهمانی دعوت کرد و در میان ایشان کسانی بودند که یک برّه گوسفند یا یک بچه شتر می خوردند و یک کیل آب می نوشیدند! در عین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام پذیرائی از ایشان یک پاچه گوسفند تهیه دید و همه حاضران از آن خوردند و سیر شدند! پس از آن که پذیرائی به عمل آمد و سفره برچیده شد، خطاب به آنان فرمود: کدامی ک از شما حاضر است قرض مرا ادا کند و به وعده های من وفا نماید تا به جبران آن در بهشت با من باشد. از میان بستگان رسول الله صلی الله علیه و آله تنها کسی که درخواست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را پاسخ داد حضرت علی علیه السلام بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، تو هستی که قرض مرا ادا می کنی و به قراردادهائی که مقرر داشته ام وفا می نمائی.»

طبری گوید: «احمد حنبل» این حدیث را در «المناقب» آورده است. [\(3\)](#)

3- نورالدین هیشمی در «مجمع الزوائد» از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که :

رسول خدا صلی الله علیه و آله «عباس بن عبد المطلب» را بحضور طلبید و فرمود: پس از من قرض مرا ادا کن و به وعده های من وفا نما عرض کرد من توانائی انجام آن ها را ندارم. «عبدالله بن عباس» که از پاسخ پدرش اطلاع پیدا کرد گفت از مثل تو بزرگی توقع نداشتم که به درخواست پیغمبر توجّه نکنی! «عباس» گفت: از خیالی که کرده ای دست بردار، زیرا برادر زاده ام مرا به کار مشکلی دعوت می کند آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله له علی بن ابیطالب علیه السلام را بحضور طلبید و پیشنهاد کرد که او عهده دار ادای دیون و قرار دادهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

ص: 353

1- مسند احمد حنبل، ج 1، ص 111.

2- کنز العمال، ج 13، ص 128، ح 36408

3- ریاض النصره، ج 2، ص 168 و در چاپ دیگر، بیروت، دارالمعرفه، ج 3، ص 108، ح 1330.



بشود. علی علیه السلام عرض کرد من پرداخت قروض شما و وفا کردن به قراردادهای شما را به عهده می گیرم.

هیثمی گوید: «بزار» این حدیث را روایت کرده است. (1)

4- همچنین «هیثمی» در حدیث دیگری از «عبدالله بن عمر» روایت کرده که گفت: در سایه دیواری از شهر مدینه حضور اقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم. همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد علی علیه السلام رفتیم و مشاهده کردیم که علی علیه السلام در روی زمین خوابیده و گرد و غبار روی لباس هایش نشسته است (تا آن جا که) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم خطاب به علی علیه السلام فرمود یا علی! می خواهی مژده ای به تو بدهم که موجب خرسندی تو بشود؟ علی علیه السلام گفت آری یا رسول الله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود، تو برادر و وزیر و پرداخت کننده قرض من و وفا کننده به پیمان های من می باشی و ذمه مرا بری می گردانی؛ اینک کسی که تو را در دوران حیات من دوست بدارد به خوبی بمیرد و کسی که تو را پس از رحلت من دوست بدارد سرانجام او به ایمنی و ایمان سپری بشود و در روز قیامت از هرگونه ناراحتی در امان باشد. و کسی که در حالی بمیرد که کینه تو را در دل داشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است و خدای تعالی به حساب اسلام با او برخورد خواهد کرد. (2)

5- حافظ ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام پنج ویژگی دارد: 1- بدن مرا در هنگام غسل می پوشاند؛ 2- قرض مرا ادا می کند؛ 3- در هر موقعی اتکای من به اوست؛ 4- در کنار حوض کوثر مرا یاری می کند؛ 5- چنین بیمی ندارم که او از ایمان خود برگردد، و یا پس از پاکدامنی، زنا کند. (3)

6- نسائی مؤلف معروف کتاب «سنن» و یا صحیح، نسائی در کتاب «خصائص» به سند خود از «عایشه» دختر «سعد» روایت کرده که از پدرم شنیدم که می گفت:

در روز «جُحْفَه» در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک علی علیه السلام را گرفته بود خطبه ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی خطاب به مردم فرمود: مگر نه اینست که من ولی شما (اولی به تصرف به جان و مال شما) هستم؟ گفتند: آری. پس همچنان که

ص: 354

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 113

2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 121.

3- حلیة الاولیاء، ج 10، ص 211

دست علی علیه السلام را گرفته بود دست او را بالا برد و فرمود: این بزرگوار، ولی من و پرداخت کننده قرض من است و من دوست او را دوست می دارم و دشمن او را دشمن می شمارم (1)

7- ابن سعد، در کتاب «طبقات» به سند خود از «عبدالواحد بن ابی عون» روایت کرده که گفت:

هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم دعوت حق را لبیک گفت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جارچی دستور داد تا فریاد بزند و بگوید: هر کسی قراردادی با رسول خدا صلی الله علیه و آله امضا کرده، و یا طلبی از آن حضرت داشته است بیاید تا به قرارداد او عمل کنم و طلبش را بپردازم این کار را هر ساله در «عقبه» و در روز قربان انجام می داد تا این که به شهادت نائل آمد. پس از شهادت آن حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام هم تا هنگام شهادت عهده دار این مهم شد. پس از شهادت امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام به تبعیت از پدر و برادرش به این عمل می پرداخت و پس از شهادت آن حضرت، این کار منقطع و منسوخ گردید.

«ابن ابی عون» پس از نقل حدیث مزبور اظهار می دارد که هیچ یک از بندگان الهی - به حق یا ناحق - علیه پیغمبر ادعائی نمی کرد مگر اینکه حضرت علی علیه السلام حاجت او را برآورده می ساخت. (2)

8- علی متقی در «کنز العمال» از «شریک» از ابواسحاق از علی علیه السلام روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

درباره علی پنج خصلت از ناحیه خدا به من عنایت شده که قبل از من به هیچ پیغمبری داده نشده است: 1- علی علیه السلام قرض مرا می پردازد و هنگام غسل بدن مرا می پوشاند؛ 2- دشمنانم را از آب حوض کوثر دور می کند؛ 3- در راه های محشر، چراغ من است؛ 4- در روز قیامت لوای من که آدم و فرزندان او در زیر آن قرا می گیرند، در دست اوست؛ 5- بیمی ندارم که پس از من با وجود عفتی که دارد دست به کار ناشایسته ای دراز کند، و یا پس از ایمان به خدا به لباس کافران درآید. (3)

مؤلف گوید: اخبار و احادیثی که در مورد «مسأله وصیت» وارد شده و در مصادر حدیثی و تاریخی و صحاح و سنن و جوامع اهل سنت و کتاب های سیره - بصورت

ص: 355

1- خصائص نسائی، ص 4.

2- طبقات ابن سعد، ج 2، قسم 1، ص 89 چاپ اروپا و ج 2، ص 319 چاپ بیروت.

3- کنز العمال، ج 13، ص 154، ح 36479

تفصیل یا اجمال - آمده است فراوان و متواتر است و ورود آن همه احادیث که از طریق علمای بنام و مشهور و راویان موثق روایت شده و در همه آن ها تصریح گردیده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است: «قرض مرا جز خودم یا علی کسی دیگر ادا نمی کند»، (1) برای اثبات وصیت کفایت می کند و به علاوه حدیثی را هم که علاءالدین متقی در همین مورد در «کنز العمال» از جامع عبدالرزاق نقل کرده، است بر همه آن ها مُهر تأیید می، نهد زیرا در آن حدیث آمده است که «معمّر» از «قتاده» نقل کرده که گفته است:

«علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بدهکاری های آن حضرت را ادا نمود که طبق محاسبه [مجموعاً] به پانصد [هزار] در هم می رسید به عبد الرزاق گفته شد آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد به او وصیت نموده بود؟ گفت: آری در این باره شکی ندارم که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت نموده بود و اگر این چنین نبود دیگران نمی گذاشتند که او دینش را ادا کند» (2)

### ج) علی علیه السلام طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بجای آن حضرت قربانی می کرد

در صحیح ابو داود در باب «قربانی از طرف متوفی» به سند خود از «حنش» روایت کرده که گفت:

در قربانگاه مشاهده کردم که علی علیه السلام دو گوسفند قربانی می کرد، پرسیدم: علت این امر چیست که دو گوسفند قربانی می کنید؟ در جواب فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وصیت کرده است تا پس از رحلت حضرتش از طرف، ایشان قربانی کنم و این قربانی به فرمان آن حضرت از جانب او انجام می دهم» (3)

این حدیث را امام احمد حنبل، نیز در کتاب مسند خود در باب قربانی روایت کرده است. (4)

در همین رابطه حاکم نیشابوری نیز در کتاب، مستدرک به سند خود از «حنش»

ص: 356

---

1- کنز العمال، ج 11، ص 612 ح 32962 از حبشی بن جناده و ص، 611، ح 32956 با عبارت دیگر از سلمان، و ص 604، ح 32919 به صورت مختصر از انس.

2- کنز العمال، ج 7، ص 273، ح 18853 که بجای پانصد هزار درهم پانصد در هم آمده است ولی در المراجعات ص 386، تحقیق حسین راضی (به نقل از ج 4، ص 60 ح 1170) که حدیث مزبور از چاپ های قبلی گرفته شده همان «پانصد هزار در هم» آمده است.

3- سنن ابو داود، ج 3، ص 94، ح 2790 باب الأضحیة عن المیت، کتاب الضحایا، چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی.

4- مسند احمد حنبل، ج 1، ص 150

روایت کرده که گفت:

«در روز قربانی علی علیه السلام دو گوسفند قربانی می کرد که یکی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری از طرف خود آن حضرت بود و در پاسخ این سؤال که چرا دو گوسفند قربانی می کنید؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمان داده است تا از جانب ایشان قربانی کنم و بهمین لحاظ است که من دو گوسفند قربانی می کنم و تا زمانی که زنده ام به این دستور عمل خواهم کرد».<sup>(1)</sup>

این ها همه روایات صریح و صحیح و معتبر و متواتری هستند که در منابع مهم و مورد اعتماد اهل سنت وارد، شده و افرادی سرشناس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چون خود، امام ابن عباس ابوسعید خدری جابر بن عبدالله، انصاری، عمر بن خطاب و عبدالله بن عمر و برخی دیگر از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله آن ها را روایت کرده اند.

بنابراین پس از آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام عهد و پیمان بسته و او را وصی خود قرار داده و به او وصیت کرده است که حضرتش را غسل، دهد کفن کند و دفن نماید دیونش را پردازد و وعده هایش را به سامان برساند و ذمه اش را بری سازد و او همه آن ها را انجام داده است جایی برای انکار وصیت باقی نمی ماند که کسی بتواند آن را انکار نماید.

حال باید دید و پرسید: که چگونه ممکن است یک انسان عاقل و بی غرض بعد از آن همه اخبار و احادیث فراوان و متواتر که درباره «وصایت» رسیده است آن را انکار کند و یا با آن سر ستیز گیرد؟ و چه باعث شده است که امّ المؤمنین عایشه آن را مورد انکار قرار داده و به مقابله با آن برخاسته است.

### علت انکار وصیت از سوی عایشه

قرائن تاریخی و روایات ضدّ و نقیضی که از عایشه در مورد وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از این بانو نقل، شده همچنین موضع گیری او در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام و همداستان شدن با طلحه و زبیر و به راه انداختن جنگ «جمل» ما را بدین امر دلالت می کند که «عایشه» یکی از سرسخت ترین دشمنان دیرینه علی علیه السلام بوده است که بدون شک

ص: 357

«احساسات زنانگی» در سراسر ادوار زندگیش و به ویژه دوران کوتاه زناشویش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و روابطش با نزدیکان آن حضرت همچون علی و فاطمه علیهما السلام نقش مهمی را ایفا نموده است که نمونه های بارزی از کینه و عداوت او با امام علیه السلام در تاریخ و حدیث مشاهده می‌کنیم.

به هر حال از جمله آثار این دشمنی و نفرت درونی روایتی است که احمد حنبل در مسندش از قول نعمان بن بشیر نقل کرده است. او می‌نویسد:

«روزی ابوبکر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه ملاقات خواست و در همان حال صدای عایشه را از اطاق پیغمبر شنید که فریاد می‌زد به خدا سوگند من خوب می‌دانم که تو علی را به مراتب بیش از من و پدرم دوست می‌داری» (1)

و از آن جمله روایت دیگری است که ابن سعد در کتاب طبقات خود درباره بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله از عایشه روایت کرده که گفته است.

«پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که پاهایش به زمین کشیده می‌شد به یاری دو مرد از خانه بیرون آمد. ابن عباس - یعنی فضل - و مردی دیگر عبیدالله گوید:

من این سخن عایشه را برای ابن عباس بازگو کردم و او گفت: آیا می‌دانی آن مرد دیگری که عایشه نام او را نبرده چه کسی بوده است؟ گفتم نه ابن عباس گفت: او علی [بن ابی طالب] بود که جان عایشه از بیان هرگونه فضیلتی برای او ناخرسند است» (2).

و از جمله روایتی است که امام احمد حنبل در مسند خود از «عطاء بن یسار» درباره علی علیه السلام و عمّار از عایشه روایت کرده است که گفت:

«مردی نزد عایشه آمد و به بدگویی از علی و عمّار پرداخت عایشه گفت: اما در مورد علی من درباره او با تو سخنی نمی‌گویم و اما عمّار من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که درباره اش می‌فرمود: عمّار بین دو کار قرار نمی‌گیرد مگر آن که بهترینش را انتخاب

ص: 358

---

1- مسند احمد حنبل، ج 4، ص 257

2- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 232 چاپ بیروت بخاری نیز عین همین حدیث را در صحیح خود باب مرض النبی و وفاته صلی الله علیه و آله ج 6، ص 320 (چاپ بیروت، دارالقلم حدیث 881) آورده و گوید: «ابن عباس: گفت آیا می‌دانی آن مرد دیگری که عایشه نامش را نبرد چه کسی بود؟ گفتم نه ابن عباس: گفت او علی بن ابی طالب بود» و بخاری بقیه سخن ابن عباس را که گفته بود «جان عایشه از بیان هرگونه فضیلتی برای او ناخرسند است» از این حدیث حذف کرده است. آری شیخ بخاری در این مورد و بسیاری از موارد دیگر در کتاب خود چنین کرده است.

، آری این گونه امّ المؤمنین عایشه از عمّار دفاع می کند و از بدگوئی به او مانع می شود ولی در برابر بدگوئی به امام علیه السلام سکوت اختیار می کند!

و اینک برای این که موضوع دشمنی و کینه توزی عایشه نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام بهتر روشن شود به روایتی که هم اکنون می آوریم توجه فرمائید.

در صحیح مسلم و صحیح بخاری و منابع دیگر روایتی بدین صورت آمده است که عایشه گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را به فرماندهی گروهی از اصحابش به سرّیه ای (جنگی) فرستاد و او در نمازهایی که با گروهش به جماعت به جای می آورد، همیشه بعد از حمد، به خواندن (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) بسنده می کرد. وقتی که آن گروه از مأموریت خود بازگشتند، آن موضوع را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گزارش دادند. فرمود: از خودش پرسید که برای چه این کار را می کرد.

آن ها این مطلب را از خود او پرسیدند. او گفت برای آن که این سوره سراسر صفت خدای رحمان است و از این جهت قرائت آن را دوست دارم پیغمبر خدا با شنیدن این پاسخ فرمود: به او بگویند که خداوند هم تو را دوست دارد». (2)

حال می پرسیم: به نظر شما این مردی که خدا دوستش دارد و عایشه از ذکر نامش خودداری می کند چه کسی می تواند باشد؟

راستی اگر آن مرد پدر، عایشه، ابوبکر و یا عمّر و یا یکی از خویشاوندان نزدیک وی مانند پسر عمویش طلحه بود، باز هم اسم او را به میان نمی آورد؟ و شگفت انگیز آن که نام این مرد که فرماندهی سپاهی را به عهده داشته و در نمازهای جماعت با یاران، خود پیوسته سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را می خوانده است در مصادر مکتب خلفا نیامده و تنها نام او را در منابع مکتب اهل بیت علیهم السلام در تفسیر سوره اخلاص در تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر، برهان و باب معنای (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) در کتاب توحید شیخ

ص: 359

1- مسند احمد، ج 6، ص 113.

2- صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين باب فضل قرائت قل هو الله احد، ح 263، ج 1، ص 359 چاپ، بیروت، دارالفکر و صحیح بخاری کتاب التوحید، باب ماجاء في دعاء النبي صلی الله علیه و آله امته في توحيد الله تبارک و تعالی، ح 2177، ج 9، ص 778 چاپ بیروت، دار القلم

صدوق (متوفای سال 381 هجری) می‌یابیم که از «عمران بن حصین» صحابی معروف پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در سرّیه ای [یکی از جنگ‌ها] گروهی را به مأموریت فرستاد و علی علیه السلام را به فرماندهی آن برگماشت. هنگامی که این گروه از مأموریت خود بازگشتند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از کارشان پرسید پاسخ دادند که همه چیز بخوبی پیش می‌رفت جز این که علی علیه السلام در هر نماز با ما سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را می‌خواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله علت آن را از «علی» جویا شد و علی پاسخ داد من (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را دوست دارم و پیغمبر فرمود به پاس این، محبت خدا هم تو را دوست دارد» (1)

برای صحت این حدیث دو گواه قوی و نیرومند از منابع مکتب خلفا وجود دارد که برای مزید بصیرت به آن‌ها اشاره می‌کنیم

1- در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که عایشه در حدیث خود از امام علیه السلام با لفظ «رجل» (مردی) یاد کرده، است همان گونه که در حدیث مورد بحث همان کار را انجام داده است.

2- در صحیح بخاری و غیر آن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به او خبر دهید که خدا دوستش دارد چنان که در این حدیث (یعنی حدیث عمران بن حصین) آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود خداوند تو را دوست می‌دارد.

بنابراین آن مردی که خداوند او را دوست می‌دارد و «عایشه» صلاح نمی‌داند که حتی نام او را ذکر کند علی بن ابی طالب است که جان عایشه از بیان هرگونه فضیلتی برای او ناخشنود است و نمی‌خواهد حتی یک کلمه خیر درباره او بر زبان جاری کند.

### عایشه از کشته شدن علی علیه السلام اظهار خوشحالی می‌کند

سوگمندان تر از همه آن چه تاکنون یادآور شدیم روایتی است که ابوالفرج اصفهانی در کتاب «مقاتل الطالبیین» در مورد شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورده و گوید:

ص: 360

1- توحید شیخ صدوق، ص 94، ج 11 چاپ تهران 1387 هجری تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 576 چاپ صیدا 1333 - 1356 هجری و تفسیر برهان، ج 8، ص 421 چاپ بیروت، اعلمی.

هنگامی که خبر شهادت علی علیه السلام به عایشه رسید وی به سجده افتاد (1) یعنی به خاطر بشارتی که دریافت کرد سجده شکر بجای آورد.

در همین رابطه طبری و ابوالفرج اصفهانی و ابن سعد و ابن اثیر روایت کرده و: گویند هنگامی که خبر شهادت علی علیه السلام به عایشه رسید گفت:

فَأَلَقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقْرَبَهَا النَّوَى \*\*\* كَمَا قَرَعِينَا بِالْإِيَابِ الْمَسَافِرِ

عصایش را افکند و از حرکت باز ایستاد [و از خبر مرگش شادمان شدم] همان گونه که بازگشت مسافر دیده را روشن! کند

آن گاه پرسید: چه کسی او را کشت؟ گفتند مردی از قبیله مراد پس گفت:

فَإِنْ يَكْ نَائِيًا فَلَقَدْ نَعَاهُ \*\*\* غَلَامٌ لَيْسَ فِيهِ التَّرَابُ

«اگر چه خود او دور است ولی خبر مرگش را جوانی آورد که خاک بر دهانش مباد!»

زینب دختر ام سلمه که در آن جا حضور داشت به او گفت عایشه تو این ها را درباره علی می گویی؟ پاسخ داد: من فراموش می کنم هرگاه فراموش کردم بیادم بیاورید (2)

پس اگر «عایشه» طبق روایت «نعمان بن بشیر» در مورد دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام با صدای بلند به آن حضرت اعتراض می کند و طبق روایت «ابن عباس» دوست ندارد از علی علیه السلام به نیکی یاد شود و طبق روایت «عطاء بن یسار» آن گونه از «عمار» دفاع می کند و نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام ساکت می ماند و بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر آن حضرت موضع گیری می کند ضدّ وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله قیام نموده و آتش «جنگ جمل» را روشن می نماید و هنگامی که خبر شهادت امام علیه السلام را می شنود خوشحال و شادمان می شود و سجده شکر را به جای می آورد چگونه ممکن است از «وصیّت» که سراسر آن خیر و نیکی است سخن بگوید و بدان اعتراف کند و علی علیه السلام را وصیّ پیامبر خدا بداند!!!

به هر حال با توجه به آن که «امّ المؤمنین عایشه» در نقل روایات «انکار وصیّت» تنهاست و احادیث او در مورد وفات رسول خدا با اخبار صحیح و متواتری که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده معارض است و در عین حال او یکی از سرسخت ترین

ص: 361

1- مقاتل الطالبيين، ص، 43، چاپ قاهره 1368ه

2- تاریخ طبری، ج 1، ص 3466 چاپ اروپا و چاپ ابوالفضل ابراهیم، ج 5، ص 150، طبقات ابن سعد، ج 3، ص 40، چاپ بیروت

کامل ابن اثیر، ج 3، ص 394 چاپ بیروت و مقاتل الطالبيين، ص 42



دشمنان دیرینه امام علیه السلام به شمار می رود تردیدی نیست که سخن او در انکار وصیت روی بغض و عناد و کینه و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

و گمان می رود که او این روایات را در ایام «جنگ جمل» گفته باشد زیرا وی در آن روز برای جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام نیازمند بسیج مردم بوده و هر چه را که برای پیشبرد هدف خود مفید می دانسته بیان می داشته است و به همین لحاظ است که امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن یکی از خطبه های خود گوشه ای از این کینه و دشمنی عایشه را یادآور شده و چنین فرموده است:

«... اما فلان زن - یعنی عایشه - اندیشه ها و افکار زنانه او را فرا گرفت و شراره های کینه و دشمنی [نسبت به من] در دلش همچون کوره آهنگران زبانه کشید. اگر از او می خواستند تا آن چه را که نسبت به من انجام داد به کس دیگری غیر از من روا دارد هرگز نمی پذیرفت اما با این، همه احترامش چون گذشته محفوظ، و حسابش با خداوند است» (1).

### سخنی از ابن ابی الحدید در کینه توزی عایشه با امیرالمؤمنین علیه السلام

در این جا مناسب است پس از اشاره به سخن امام علیه السلام که در مورد کینه توزی عایشه نسبت به خود بیان فرموده است پای سخن ابن ابی الحدید بنشینیم و شرح مفصلی را که او در همین رابطه بر سخن امام علیه السلام نگاشته و جداً در خور سخن امام نگاشته و جداً در خور دقت و تأمل می باشد، بشنویم تا صدق سخنان گذشته ما بیش از پیش برای خواننده روشن شود.

نامبرده در شرح نهج البلاغه ذیل سخن امام علیه السلام درباره «عایشه» چنین می نویسد:

هنگامی که به تحصیل علم کلام مشغول بودم این خطبه امام علیه السلام را (2)، در محضر استاد خود شیخ ابویعقوب یوسف فرزند اسماعیل لمعانی که خدا او را رحمت کند، خواندم و از او خواستم تا نظر خود را درباره سخن امام علیه السلام برایم شرح دهد وی خواهش را پذیرفت و پاسخ مفصلی در این باره داد که من نتیجه آن را در این جا نقل می کنم زیرا: تمام گفته های او عیناً به خاطرمانده است و روی همین اصل است که

ص: 362

1- نهج البلاغه، خطبه 156

2- مقصود، همان خطبه 156 نهج البلاغه است که علی علیه السلام در آن خطبه از کینه و دشمنی عایشه با خود، سخن گفته است.

بیان مبسوط او مختصر شده است بخشی از آن همان کلمات خود اوست و بخشی از آن کلمات خود من است ولی مفهوم بیان اوست  
شیخ ابویعقوب چنین گفت:

در ابتدا آغاز کینه و ناسازگاری میان عایشه و فاطمه علیها السلام آشکار شد. و این به آن علت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه پس از مرگ خدیجه ازدواج فرمود و عایشه را جانشین خدیجه کرد و فاطمه علیها السلام دختر خدیجه است و این طبیعی و معلوم است که چون مادر دختری بمیرد و پدرش همسری دیگر بگیرد میان آن زن و دختر کدورت و خشم و کینه آشکار می شود و از این کار چاره یی نیست زیرا زوجه محبت پدر دختر را معطوف به خود می سازد و دختر هم گرایش و بذل محبت پدر را به زن غریبه تحمل نمی کند و گویی خودش هووی آن زن است و در واقع نیز همین گونه است هر چند مادر آن دختر مرده باشد و اگر فرض کنیم که ما در زنده می بود بدیهی است که میان او و همسر شوهرش آتش کینه و دشمنی زبانه می کشید و چون مادر مرده باشد آن دشمنی و کینه را دخترش ارث می برد و در مثل آمده است که «دشمنی زن پدر و عروس» و در رجزی هم همین موضوع سروده شده است که می گوید:

«مادر شوهر بر عروس برانگیخته است و عروس هم با تهمت بر او برانگیخته است.»

افزون بر این چنین شد که پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه گرایش پیدا کرد و او را دوست می داشت و هر اندازه که گرایش پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه افزوده می شد ناراحتی فاطمه علیها السلام بیش تر می شد از سوی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به فاطمه علیها السلام بزرگداشت و احترامی بیش از آن چه مردم گمان آن را داشتند و بیش از حرمتی که مردان نسبت به دختران خود مبذول می دارند مبذول می داشت و در این مورد از اندازه محبت معمولی پدران نسبت به فرزندان بیش تر بود آن چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور خواص و عوام چند بار نه یک بار و در موارد مختلف نه تنها در یک مورد می فرمود: فاطمه سرور زنان جهان است. (1) و او همتای مریم دختر عمران است (2) و چون بخواهد از صحرای قیامت عبور کند بانگ سروشی از سوی عرش به گوش می رسد که می گوید ای مردم عرصات! چشم فرو پوشید تا فاطمه دختر محمد. بگذرد (3)

ص: 363

- 
- 1- کنز العمال، ج 12، ص 110، ح 34332، مستدرک حاکم، ج 3، ص 156، حلیة الاولیاء، ج 2، ص 40 و 42.
  - 2- کنز العمال، ج 12، ص 110، ح 34333 و 34334، حلیة الاولیاء، ج 2، ص 42، مستدرک حاکم، ج 3، ص 157 و 185 و ج 2 ص 497، سنن ترمذی، ج 5، ص 703، ح 3878، ذخائر العقبی، ص 42 - 44.
  - 3- کنز العمال، ج 12، ص 105، ح 34209 و ص 106، ح 34210 و 34211 و ص 109، ح 34229، مستدرک حاکم، ج 3، ص 153 و 161، تاریخ بغداد ج 8، ص 141 و ذخایر العقبی، ص 48

این ها همه از احادیث صحیح است و به هیچ روی از اخبار ضعیف نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود این که علی را برای همسری فاطمه برگزیده است پس از آن بوده است که خداوند او را در آسمان با گواهی فرشتگان به همسری او برگزیده است (1) و چند بار نه یک بار فرموده است «آن چه فاطمه را آزار دهد مرا آزار می دهد و آن چه او را به خشم می آورد مرا خشمگین می سازد» (2) و مکرر فرموده است «فاطمه پاره یی از تن من است آن چه او را پریشان کند مرا پریشان کرده است» (3) این سخنان و مانند آن نیز موجب افزون شدن کینه عایشه می شد و هر اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیه السلام را بیش تر احترام و تکریم می فرمود بر کینه او افزوده می شد و معلوم است نفوس بشری به کم تر از این نسبت به یکدیگر خشمگین می شود تا چه رسد به این گونه سخنان

پس از آن کدورت و ناراحتی فاطمه به شوهرش علی علیه السلام هم سرایت کرد و چه بسا که زنان موجب انتقال کینه ها به سینه های مردان می شوند خاصه از قدیم و به صورت ضرب المثل گفته شده است که «زنان افسانه سرایان نیمه شب هایند». فاطمه علیها السلام از عایشه یا فراوان شکایت و گله گزاری می کرد زنان مدینه و همسایگان فاطمه هم هرگاه او را می دیدند دورش را می گرفتند و سخنانی از عایشه برای او می گفتند و سپس به خانه عایشه می رفتند و سخنانی از قول فاطمه علیها السلام برای او نقل می کردند و همان گونه که فاطمه از عایشه پیش شوهر خود گله گزاری می کرد عایشه هم پیش ابوبکر از فاطمه گله گزاری می کرد و می دانست که شوهرش یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله گله گزاری های او را در مورد فاطمه نخواهد پذیرفت و این موضوع در ابوبکر اثر گذاشت.

پس از آن نیز ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام و نزدیک ساختن او به خود موجب بروز حسد و رشک در ابوبکر و طلحه شد که پدر و پسر عمویش بودند عایشه پیش آن دو می نشست و سخنان آن دو را گوش می داد آن دو هم پیش عایشه می آمدند و به سخنان او

ص: 364

---

1- کنز العمّال، ج 11، ص 606، ح 32929 مجمع الزوائد، ج 9، ص 204 و ذخائر العقبی، ص 31 32 و 86. و فضائل الخمسه، ج 2، ص 147 - 149.

2- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل، فاطمه، ج 2، ص 466 ح 94 ط بیروت، دارالفکر و صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله باب مناقب قرابة رسول الله ج 5، ص 83 ح 232 ط، بیروت، دار القلم.

3- کنز العمّال، ج 12، ص 107، ح 34215، صحیح بخاری کتاب النکاح باب ذب الرجل عن ابنته، ج 7، ص 72، صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه، ج 2، ص 466 ح 93، صحیح ترمذی کتاب المناقب، ج 5، ص 698، ح 3867 و 3869 و بسیاری از منابع معتبر دیگر، جهت اطلاع بیش تر از مصادر اهل سنت به کتاب فضائل الخمسه، ج 3، ص 184 به بعد مراجعه فرمائید.

گوش می دادند و سخنان او در ایشان و سخنان آن دو در او اثر می گذاشت.

شیخ ابویعقوب به دنبال سخنان خود چنین گفت من علی علیه السلام را هم از این کار کاملاً تیره نمی کنم او هم از اعتماد و آرامش پیامبر صلی الله علیه و آله بر ابوبکر و این که او را ستایش مینمود ناراحت بود و دوست می داشت که از میان همه مردم فقط خودش مخصوص به این مزایا و صفات باشد و بدیهی است که هر کسی از کسی بگسلد و رویگردان باشد از زن و فرزند وی نیز روی گردان است و بدین گونه خشم و کدورت میان این دو گروه استوار شد.

سپس داستان «افک» و تهمت زدن بر عایشه پیش آمد و هر چند علی علیه السلام در زمره تهمت زندگان نبود ولی از کسانی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد داد عایشه را طلاق دهد و این به منظور پاک نگاه داشتن آبروی رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفتار منافقان و سرزنش کنندگان بود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با علی در آن باره رایزنی فرمود، علی گفت: عایشه همچون بند کفش توست وانگهی از خدمتکار عایشه بپرس و او را بترسان و اگر همچنان انکار کرد او را بزن تمام این سخنان علی علیه السلام به اطلاع عایشه رسید و همان گونه که عادت مردم است چند برابر شده آن سخنان را از مردم شنید و زنان هم سخنان بسیاری از علی و فاطمه برای عایشه نقل کردند و گفتند آن دو در نهان و آشکار بر اثر این پیشامد عایشه را نکوهش می کنند و بدین گونه کار دشوارتر شد.

پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه آشتی کرد و به خانه او برگشت و [آیاتی از] قرآن در برائت عایشه نازل شد و همان گونه که هر انسانی پس از پیروزی از پی شکست و به قدرت رسیدن از پی ناتوانی و به تیره شدن پس از تهمت زبان درازی می کند و گاه سخنان یاهو می گوید عایشه هم همین گونه بود و همه سخنان او به اطلاع علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام رسید و کار دشوار و پیچیده شد و دل هر یک از دو طرف بر خشم نسبت به یکدیگر استوار گردید از این گذشته میان عایشه و علی علیه السلام به روزگار زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله سخنانی گفته شد و کارهایی پیش آمد که همگی موجب تهییج و شدت موضوع شد. نظیر این کار که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را فراخواند و از او خواست نزدیک بیاید و علی آمد و میان پیامبر صلی الله علیه و آله و عایشه که چسبیده به یکدیگر نشسته بودند نشست. عایشه گفت: آیا برای نشیمن گاهت جایی غیر از ران من پیدا نکردی و این کلمه را بدون آن که به صورت

کنایه بگوید (1) با لفظ زشتی بیان کرد و نظیر آن چه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله روزی با علی علیه السلام راز می گفت و به درازا کشید عایشه که پشت سر ایشان حرکت می کرد خود را به آنان رساند و میان ایشان در آمد و گفت شما چه می گوئید که این همه به درازا کشانید و گفته شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن روز بر عایشه، خشمگین شد و آن چه که در مورد «کاسه ترید» نقل شده است که عایشه به خدمتکار خود فرمان داد سر راه ایستاد و آن را واژگون کرد (2) و نظایر این کارها که میان زن و خویشاوندان شوهرش صورت می پذیرد

وانگهی چنین بود که فاطمه فرزندان متعددی چه دختر و چه پسر به دنیا آورد و حال آن که عایشه هیچ فرزندی نیاورد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم فرزندان و به ویژه پسران فاطمه را همچون پسران خود می دانست و هر یک از آنان را «پسرم» می گفت و می فرمود «پسرم را پیش خودم بگذارید او را از من جدا و دور مسازید» «پسرم چگونه است و چه می کند» شیخ ابویعقوب به من: گفت تصور تو چیست در مورد زنی که از شوهرش فرزند ندارد و می بیند که شوهرش پسران دختر خود را همچون پسران خود می داند و بر آنان همچون پدری مهربان مهرورزی می کند؟ آیا چنین زن و همسری بر آن پسرها و پدر و مادرشان محبت خواهد داشت یا خشم و کینه می ورزد و آیا دوست خواهد داشت که این کار دوام داشته باشد یا تمام شود و از میان برود!

وانگهی چنین اتفاق افتاد که پیامبر صلی الله علیه و آله دری را که از خانه ابوبکر به مسجد باز می شد بست و در خانه داماد خویش را باقی گذاشت و پدر عایشه را نخست برای تبلیغ آیات سوره «برائت» به مکه گسیل فرمود و سپس او را از آن کار برکنار ساخت و داماد خویش را گسیل داشت و این کارها هم در نفس عایشه اثر بد گذاشت سپس چنین شد که برای پیامبر صلی الله علیه و آله از ماریه قبطیه ابراهیم متولد شد و علی علیه السلام در آن مورد بسیار شاد شد و علی نسبت به ماریه و احترام به او تعصب داشت و در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای انجام کارهای ماریه اقدام می کرد و حال آن که از دیگری رویگردان بود برای ماریه نیز

ص: 366

- 
- 1- برای اطلاع بیش تر در این باره به کتاب نبرد جمل (ترجمه جمل) شیخ مفید، ص 247، تهران، نشر نی، 1367 ش مراجعه فرمایید.
  - 2- برای اطلاع بیشتر در این مورد به السبعة من السلف از استاد محترم سید مرتضی فیروزآبادی، مراجعه شود که از منابع مختلف اهل سنت آورده اند.

گرفتاری بی همچون گرفتاری عایشه پیش آمد و علی علیه السلام او را از آن تهمت مبرا ساخت و خداوند متعال به دست علی آن گرفتاری را بر طرف فرمود و این موضوعی قابل رؤیت با چشم بود (1) و برای منافقان امکان نداشت که در آن مورد یاوه سرایی هایی که در مورد آیات قرآنی درباره برائت عایشه می کردند انجام دهند و همه این امور موجب می شد سینه عایشه نسبت به علی آکنده از کینه گردد و آن چه در دل داشت بیش تر استوار شود.

و چون ابراهیم - پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله - مُرد عایشه شادی خود را پنهان می کرد و به ظاهر اندوهگین می نمود و علی و فاطمه هم از اندوه سکوت کرده بودند و حال آن که هر دو ترجیح می دادند و می خواستند که ماریه با داشتن پسر بر عایشه برتری داشته باشد و این کار برای آنان فراهم نشد کارها همان گونه که بود ادامه یافت و دل ها بر همان حال که بود از یکدیگر رمیده بود تا آن که پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار شد، بیماری بی که در آن رحلت فرمود فاطمه و علی علیه السلام می خواستند و دوست داشتند که در خانه خود از پیامبر صلی الله علیه و آله پرستاری کنند و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هم هر یک چنین خواسته بی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله به مناسبت محبت قلبی و گرایشی که نسبت به عایشه داشت در خانه او بستری شد و پیامبر صلی الله علیه و آله خوش نمی داشت که برای فاطمه و شوهرش در خانه آنان ایجاد زحمت کند و انگهی احساس می فرمود که آزادی او در خانه آنان به اندازه آزادی در خانه خودش نیست و ترجیح می داد در خانه کسی بستری شود که دلش به او گرایش دارد و با توجه به نیازمندی بیمار به پرستاری بیش تر و مراقبت ساعت های خواب و بیداری و مراقبت های دیگر بستری شدن در خانه خودش برای او از بستری شدن در خانه دختر و دامادش مطلوب تر بود و انگهی هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله از رودربایستی آن دو از خودش یاد می کرد و در وجود خود همان احساس را نسبت به آن دو داشت و هر کسی دوست دارد تنها باشد و به هر حال از داماد و دختر رو درباستی دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله میل و گرایشی که نسبت به عایشه داشت نسبت به زنان دیگر خود نداشت و در خانه او بستری شد عایشه از این جهت مورد رشک قرار گرفت.

ص: 367

---

1- منافقان و غیر ایشان و بنابه روایاتی خود عایشه ماریه را متهم کردند و معلوم شد آن مرد فاقد آلت جنسی است برای اطلاع بیش تر در منابع اهل سنت به مستدرک حاکم نیشابوری، ج 4، ص 39 و در منابع شیعی به تفسیر علی بن ابراهیم قمی ص 453 و تفسیر برهان بحرانی، ج 3، ص 127، مراجعه فرمایید.

پیامبر صلی الله علیه و آله از هنگامی که به مدینه آمده بود این چنین بیمار نشده بود بیماری آن حضرت درد سر و پیشانی بود که یک روز یا بخشی از روز شدت پیدا می کرد و سپس تسکین نسبی می یافت و این بیماری به درازا کشید.

علی علیه السلام در این موضوع که حکومت از آن او خواهد بود هیچ شک و تردیدی و تردیدی نداشت و چنین می پنداشت که هیچ کس در آن مورد با او ستیزه نخواهد کرد و به همین جهت هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد و عمویش عباس به علی گفت «دستت دراز کن تا با تو بیعت کنم و مردم بگویند عموی پیامبر صلی الله علیه و آله با پسر عموی وی بیعت کرد و در مورد حکومت تو هیچ کس مخالفت نرزد» علی فرمود: عمو جان! مگر در مورد حکومت کس دیگری غیر از من امید و آرزو دارد؟ عباس گفت بزودی خواهی دانست علی: فرمود دوست ندارم که این بیعت پوشیده صورت گیرد بلکه دوست می دارم آشکارا انجام شود.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری خود سنگین شد اسامه را روانه فرمود و ابوبکر و بزرگان دیگری از مهاجران و انصار را همراه او قرار داد و این موجب آن گردید که علی بیندیشد که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد با اطمینان و بدون تردید حکومت از آن او خواهد بود و چنین پنداشت که در آن صورت مدینه به طور کلی از هر ستیزه جویی که بخواهد در مورد حکومت با او ستیزه کند خالی خواهد بود و علی حکومت را به راحتی و آسودگی به دست خواهد آورد و بیعت مسلمانان با او تمام می شود و بر فرض که کسی آهنگ مخالفت کند در هم شکستن آن بیعت ممکن نخواهد بود آن چنان که می دانیم ابوبکر با پیام فرستادن عایشه و آگاه ساختن او از این که پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد مرد از لشکر اسامه برگشت.

موضوع نماز گزاردن ابوبکر هم معروف است و علی علیه السلام این موضوع را به عایشه نسبت داد که به بلال برده آزاد کرده پدرش فرمان داده است به ابوبکر بگوید با مردم نماز بگزارد و چنان چه روایت شده است پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بوده است یکی از مسلمانان با آنان نماز بگزارد و شخص خاصی را معین نفرموده است. آن نماز نماز صبح بود، پیامبر صلی الله علیه و آله که در آخرین رمق زندگی بود در حالی که میان علی و فضل بن عباس حرکت می کرد از حجره بیرون آمد و همان گونه که در دنباله خبر آمده است خود را به محراب رساند و در آن ایستاد و سپس به حجره خود بازگشت و هنگامی که روز برآمد رحلت

فرمود بدین ترتیب همان یک نماز را حجت و دلیل حکومت ابوبکر قرار دادند و می‌گفتند کدامی ک از شما دوست می‌دارد بر دو قدمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز مقدم داشته است مقدم شود؟ و بیرون آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله را از حجره بر آن حمل نکردند که می‌خواستند ابوبکر را از نماز گزاردن با مردم باز دارد بلکه گفتند برای آن آمده است که مواظبت کند تا در حد امکان ابوبکر نماز بگزارد با ابوبکر با توجه به همین نکته بیعت شد علی علیه السلام نیز عایشه را متهم می‌ساخت که او منشاء این کار بوده است.

علی علیه السلام در خلوت این موضوع را برای یاران خود بسیار نقل می‌کرد و می‌گفت این که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به زنان خود فرموده است «شما همچون زنان اطراف یوسف هستید.» برای انکار همین موضوع و ابراز خشم نسبت به عایشه بوده است که او و حفصه برای تعیین پدران خویش مبادرت ورزیده اند و با آن که پیامبر صلی الله علیه و آله با بیرون آمدن خود از حجره و کنار زدن ابوبکر از محراب خواسته است آن کار را جبران کند ولی نشده است و این کار با توجه به انگیزه‌هایی که برای ابوبکر فراهم شده بود بنیان حکومت او را استوار ساخته بود و این که در نفوس مردم جا گرفته بود و بزرگان مهاجران و انصار هم از او پیروی کردند سودی نبخشید و تقدیر آسمانی هم بر این کار موافقت کرد و دل‌ها و خواسته‌های مردم بر آن قرار گرفت و این کار در نظر علی علیه السلام بزرگ‌تر از هر حادثه‌ای بزرگ و بلای بزرگ بود و بزرگ‌ترین مصیبت و این کار را به کسی جز عایشه نسبت نمی‌داد و فقط متعلق به او می‌دانست و بدین سبب در خلوت‌ها و میان یاران ویژه خود عایشه را نفرین و از او به پیشگاه خداوند تظلم می‌کرد.

آن‌گاه موضوع خودداری علی از بیعت همان‌گونه که مشهور است پیش آمد تا سرانجام بیعت کرد و از هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از عایشه نسبت به علی و فاطمه بسیار ناخوشایندها صورت گرفت و آن دو در کمال سختی شکیبایی می‌کردند عایشه به حکومت پدر پشت گرم بود و دستگیری می‌کرد و منزلت او بزرگ شد. حال آن که علی و فاطمه مظلوم و مقهور شدند فدک از فاطمه گرفته شد و او چند بار برای گفتگو در آن مورد از خانه خود بیرون آمد و به چیزی دست نیافت و در این باره زنانی که پیش او آمد و شد می‌کردند و هر سخنی را که ناخوش می‌داشت از قول عایشه نقل می‌کردند ولی میان این دو حالت تفاوت و فاصله بسیار بود که عایشه غالب و فاطمه مغلوب و آن یکی فرمان‌دهنده و این یکی مظلوم بود و حالت انتقام‌گیری و دشمن شاد شدن پدید



آمد و هیچ چیز سخت تر و تلختر از شاد شدن دشمن نیست.

من به شیخ ابویعقوب که خدایش رحمت کند گفتم یعنی تو می گویی که عایشه پدرش را برای نماز خواندن تعیین کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله او را معین نفرموده است؟ گفت من او این سخن را نمی گویم ولی علی این سخن را می گفته است و تکلیف من غیر از تکلیف اوست که او خود حضور داشته است و من حاضر نبوده ام بلکه تنها به اخباری که به من رسیده است احتجاج می کنم و آن اخبار متضمن این معنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای نماز تعیین فرموده است اما علی به آن چه که خود می دانسته است یا بر گمان او غلبه داشته و برکاری که حضور داشته است احتجاج می کند.

شیخ ابویعقوب: گفت چون فاطمه علیها السلام درگذشت همه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله برای سوگ و تسلیت نزد بنی هاشم آمدند جز عایشه که نیامد و تظاهر به بیماری کرد و از او برای علی علیه السلام سخنی نقل کردند که دلالت بر شادی او داشت.

پس از آن علی علیه السلام با پدر عایشه بیعت کرد و عایشه از آن کار شاد شد و از این که بیعت صورت گرفت و خلافت مستقر و ستیز دشمن باطل شد چندان شادمانی کرد که مورخان فراوان نقل کرده اند در تمام مدت خلافت پدر عایشه و حکومت عمر و عثمان کار همین گونه بود دل ها می جوشید و کینه ها چنان بود که سنگ را آب می کرد و هرچه بر علی روزگار می گذشت غم و اندوهش فزون می شد و آن چه را در دل داشت آشکار می، ساخت تا آن که عثمان کشته شد و عایشه بیش از همه مردم بر عثمان خشم گرفته و دیگران را بر او می شورانید و ستیز می کرد و چون خبر کشته شدنش را شنید گفت خدایش از رحمت خویش دور کند عایشه آرزومند بود که خلافت به طلحه طلحه برسد و حکومت همان گونه که در آغاز بود به خاندان تیم برگردد ولی مردم از طلحه عدول کردند و به علی بن ابی طالب گرایش یافتند چون عایشه این خبر را شنید فریاد برآورد «ای، ای عثمان مظلوم کشته شد!» و آن چه در دل ها بود شعله برکشید و از آن جنگ «جمل» و پیامدهای آن پدید آمد

این خلاصه گفتار شیخ ابویعقوب بود که خدایش رحمت کند او شیعه نبود و معتزلی استواری بود جز این که در مسئله تفضیل (1) بغدادی بود. (2)

ص: 370

- 1- یعنی معتقد به افضلیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر دیگران بوده است. برای اطلاع بیش تر در این باره به شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 7-9 و همچنین بخش هشتم همین کتاب، زیر عنوان: گفتار ابن ابی الحدید در تقدیم مفضول بر افضل، مراجعه فرمائید.
- 2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 192-199.

این بود تمام مطالبی که ابن ابی الحدید معتزلی در شرح حال عایشه و کینه توزی و دشمنی او با امیرالمؤمنین علیه السلام از قول استاد خود «شیخ ابویعقوب لمعانی» نقل کرده بود و ما نیز همه آن ها را با طول و تفصیلی که داشت نقل نمودیم تا برخواننده عزیز معلوم شود که «عایشه» حتی در نزد دانشمندان پیرو مکتب خلفا نیز از سرسخت ترین دشمنان علی علیه السلام به شمار می رفته است.

پس با توجه به آن چه گذشت استدلال به قول عایشه مبنی بر «انکار وصیت» حجیت ندارد و به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و نمی توان بر آن تکیه کرد به ویژه آن که مسأله وصیت - چنان که به تفصیل بیان نمودیم - با نصوص فراوان و متعددی اثبات شده که از جمله آن ها سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در «یوم الازدار» (1) است که خطاب به حاضران در مجلس درباره علی علیه السلام فرمود: «این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست، پس از او بشنوید و اطاعت نمایید...» (2)

### همکاری عایشه با «بنی امیه» و معاویه

یکی از دلایل دیگری که می توان بر مردود بودن احادیث عایشه در مورد «انکار وصیت» اقامه نمود ادامه دشمنی او با امیرالمؤمنین علیه السلام و خصومت با خاندان آن حضرت و همکاری وی با «بنی امیه» و بخصوص پیوند دوستی با «معاویه بن ابی سفیان» است.

زیرا: طبق روایاتی که در منابع مهم و معتبر تاریخ آمده است، امّ المؤمنین عایشه حتی بعد از «جنگ جمل» دست از دشمنی با علی علیه السلام برنداشت و پس از آن که در این جنگ شکست خورد و امیرالمؤمنین علیه السلام او را به مدینه بازگردانید و در آن جا ساکن شد تا شهادت امام علیه السلام کینه او را همچنان در دل داشت و چنان که قبلاً اشاره کردیم، هنگامی

ص: 371

---

1- یعنی روز بیم دادن به امر خدا که فرمود: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، آیه 214 از سوره شعراء.

2- تفصیل این جریان را با الفاظ و عبارات مختلف و همچنین مدارک مربوط به آن را تحت عنوان: «آیه دوّم، در اخطار به نزدیکان و معرفی علی علیه السلام به عنوان وصی...» بخوانید.

که خبر شهادت امام را شنید اظهار سرور و شادمانی کرد و سجده شکر را بجای آورد.

آری، آتش خصومت عایشه با علی علیه السلام تا آن جا حرارت داشت که بگفته ابن سعد در کتاب «طبقات» حتی از دو فرزند وی «امام حسن و امام حسین علیهما السلام که محرم او بودند روی می پوشانید و از ملاقاتشان خودداری می نمود» (1)

اگر آن چه را که، یعقوبی و ابوالفرج اصفهانی و سبط ابن جوزی و علامه مسعودی و دیگران از حوادث آن ایام باز گفته اند ملاحظه کنیم بخوبی درمی یابیم که خصومت و دشمنی شدید عایشه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان وی همچنان دوام یافت و به مثابه علّتی راه را برای همبستگی میان او و بنی امیه به طور عموم و بین او و معاویه بطور، خصوصی هموار کرد.

یعقوبی در تاریخ معروف خود می نویسد:

امام حسن مجتبی علیه السلام در آخرین لحظات حیات پر از رنج خویش رسیده بود و می خواست به برادرش حضرت حسین علیه السلام وصیت نماید در ضمن سخنانش به برادر: گفت من امروز از دنیا می روم هرگاه مرگ من فرا رسید، مرا در کنار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کن؛ زیرا هیچ کس سزاوارتر از من نیست که در جوار او به خاک سپرده شود مگر این که مانع، شوند که در آن صورت نباید به اندازه حجامتی خون بر زمین ریخته شود.

و چون مقدمات دفن به انجام رسید و در کفن پیچیده شد... جسد مبارکش به وسیله خویشاوندان از زمین برداشته و به قصد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آوردند مروان بن حکم و سعید بن العاص سوار شده و از دفن فرزند پیغمبر در کنار جدش جلوگیری کردند. عایشه هم بر استری سوار شد و در برابر مردم و تشییع کنندگان فریاد برآورد این خانه خانه من است و به هیچ کس اجازه دفن در آن را نمی دهم.

قاسم بن محمد بن ابی بکر (2) نزد وی آمد و گفت: ای عمّه! ما هنوز سرهایمان را از

ص: 372

---

1- طبقات ابن سعد، ج 8، ص 73 چاپ بیروت

2- قاسم یکی از فقهاء مدینه و از بزرگان، تابعین و اصحاب امام زین العابدین علیه السلام و جدّ مادری امام صادق علیه السلام است. شرح حالش در وفيات الأعیان، ج 4، ص 59 طبقات ابن سعد، ج 5، ص 187 چاپ بیروت، حلیة الأولیاء، ج 2، ص 183، صفة الصفوه، ج 2، ص 51، قاموس الرجال، ج 8 ص 489 و منابع دیگر آمده است.

خون های «جنگ جمل» نشسته ایم آیا می خواهی در آینده روزی را هم بنام «روز استر» بنامند؟ (1)

مسعودی در «اثبات الوصیه» می گوید که ابن عباس به او گفت آیا برای تو کافی نیست که درباره ات گفته شود: روز «جمل» تا این که گفته شود: روز استر! یک روز بر شتر و روز دیگر بر «استر» سوار می شوی و هتک حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را می نمائی و خود را در بین مردم نمایان می کنی آیا می خواهی که نور خدا را خاموش نمائی در صورتی که خداوند نور خود را به اتمام خواهد رسانید هر چند که مردمان مشرک آنرا خوش نداشته باشند... (2)

و در یک روایت دیگر آمده است که ابن عباس به عایشه گفت: «يَوْمًا تَجَمَّلْتِ وَيَوْمًا، تَبَغَّلْتِ وَإِنْ عَشْتِ تَقَيَّلْتِ» یک روز شتر سواری می کنی، و روز دیگر بر استر سوار می شوی و اگر زنده بمانی [در آینده] فیل سواری هم خواهی کرد» (3)

و چه نیکو گفته است «صقر بصری» که این مطلب را به صورت شعر در آورده خطاب به عایشه گوید:

يَوْمَ الْحَسَنِ الْهَادِيَّ عَلَى بَغْلِكَ أَسْرَعَتْ \*\*\* و مانست و مانعت و خاصمت و قاتلت

و في بيت رسول الله بالظلم تحكمت \*\*\* هل الزوجة أولى بالمواريث من البنت

لك التسع من الثمن وبالكل تحكمت \*\*\* تجملت تبغلت و إن عشت تقيلت

و در روز رحلت [امام] حسن [مجتبی علیه السلام] بر استری سوار شده و شتابان آمدی،

شادمانه به راه افتادی و [از دفنش] جلوگیری کردی و دشمنی ورزیدی و به مبارزه برخاستی و درباره خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به ظلم و ستم زورگوئی نمودی

آیا همسر در مسأله، میراث پیش تر و سزاوارتر از دختر [انسان] است (4)

سهمیّه تو از هشت یک «از ارث زن و شوهر» فقط نه یک آن است؛ و تو از روی سرکشی همه را

ص: 373

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 225 چاپ بیروت

2- اثبات الوصیه، ص 160 چاپ نجف

3- بحار الانوار، ج 44، ص 154، ح 24.

4- شاعر در این بیت به نکته ظریفی اشاره می کند و آن این که خطاب به عایشه می گوید: اگر خانه خانه تو است و تو آن را به سبب «ارث» مالک شده و از پیغمبر ارث برده ای چگونه است که همسر پیغمبر، از پیغمبر ارث می برد اما دختر پیغمبر «فاطمه اطهر علیها السلام» که فرزند اوست از پدرش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ارث نمی برد؟!

تصرف نمودی یک روز شتر سواری می کنی و روز دیگر بر استر سوار می شوی، و اگر زنده بمانی فیل سواری هم خواهی کرد. (1)

به هر حال ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبین» می گوید امام حسن مجتبی علیه السلام وصیت کرده بود که او را در کنار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند و مروان بن حکم از این کار جلوگیری نمود... و چون تصمیم گرفتند که او را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عایشه بر استری سوار شد و به همراهی بنی امیه که خود گناه برانگیختن ایشان را به عهده داشت به پیش روی جسد و تشییع کنندگان آن آمده و از حرکتش به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ممانعت به عمل آورد و این شعر مشهور به خاطر همین عمل ناشایسته عایشه سروده شده است:

یک روز بر استر سوار می شوی و روز دیگر بر شتر!! (2)

و یعقوبی در ادامه گفتار خود نوشته است گروهی از مردم با حسین بن علی علیهما السلام همراه شده و گفتند: آل مروان را به ما واگذار به خدا سوگند! اینان در نزد ما چون لقمه ای بیش نیستند امام فرمود: «برادرم به من وصیت کرده است که درباره دفن او به اندازه حجامتی خون نریزم» پس آن حضرت در بقیع دفن شد. (3)

و در روایات مکتب اهل بیت علیهم السلام در پایان حدیث مفصلی آمده است: «سپس جسد امام حسن مجتبی علیه السلام را برداشته به قبرستان بقیع بردند و آن حضرت را در کنار جدّه اش فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمؤمنین علیه السلام) به خاک سپردند». (4)

با توجه به آن چه گذشت روشن می شود که دشمنی عایشه با علی علیه السلام و خاندان علوی تا رحلت امام حسن مجتبی علیه السلام ادامه داشته و به همین دلیل هم او از دفن پسر پیغمبر در کنار پیغمبر خدا جلوگیری کرده است و شگفت انگیز این که: ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: «اصحاب ما - معتزله - می گویند و معتقدند که او پس از کشته شدن علی علیه السلام توبه کرده و پشیمان شده است» (5)

ص: 374

- 
- 1- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 204 و 205 و چاپ ذوی القربی، ج 4، ص 51 - 50 و الصوارم المهرقه ص 159 و وفیات الأئمه .
  - 2- مقاتل الطالبین، ص 74 75 چاپ قاهره .
  - 3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 225 چاپ بیروت.
  - 4- بحار الأنوار، ج 44، ص 157 و ارشاد شیخ مفید، ص 193.
  - 5- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 200.

ما در پاسخ می گوئیم:

اولاً - خداوند درباره توبه اشخاص در قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (1)

«همانا پذیرش توبه از سوی خداوند برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام م ی دهند سپس زود توبه می کنند خداوند توبه چنین اشخاص را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است».

ثانیاً - عایشه کی و کجا و چه زمانی توبه کرده است؟ اگر براستی او توبه کرده بود بر او واجب بود که از اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیروی کند و از کردار گذشته خود عبرت بگیرد و دست از دشمنی با اهل بیت علیهم السلام بردارد ولی او برعکس بار دیگر علیه خاندان پیغمبر قیام کرد و با بنی امیه همدست و همداستان گردید و از دفن فرزند پیغمبر در کنار مرقد پیغمبر صلی الله علیه و سلم جلوگیری نمود و بدینسان خصومت و دشمنی دیرینه خود را با اهل بیت و خاندان علوی نمایان ساخت

آیا عایشه از مقام و موقعیت علی علیه السلام و فرزندان او حسن و حسین علیهما السلام در پیشگاه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه نبود؟

آیا نمی دانست که آیه تطهیر: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (2) درباره پیامبر صلی الله علیه و آله علی ،فاطمه حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است؟ (3)

آیا نمی دانست که امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از پنج تن «آل عبا» از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟

آیا خود او شاهد و ناظر آن نبوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در زیر عبای خود جمع آورد و آیه تطهیر را تلاوت نموده و فرمود که این ها اهل بیت علیهم السلام منند؟ (4)

ص: 375

1- سوره نساء، آیه 17

2- سوره احزاب، آیه 33

3- در مورد «آیه تطهیر» تحت عنوان «آیه اول عصمت اهل بیت علیهم السلام»، به تفصیل سخن گفته ایم. جهت آگاهی بیش تر به آن جا مراجعه فرمائید.

4- صحیح مسلم، ج 2، ص 457 کتاب الفضائل، باب فضائل اهل بیت علیهم السلام چاپ بیروت، دارالفکر، ینابیع المودّه، ج 1، ص 54 و تفسیر درّ المنثور، ج 5، ص 198 و تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه تطهیر به نقل از تفسیر ثعلبی در دو روایت جداگانه که هر دو روایت از خود عایشه است.

آیا از پیغمبر خدا نشنیده بود که خطاب به، علی، فاطمه حسن و حسین علیهم السلام می فرمود:

(أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، وَسِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ)

«من در جنگ و نبرد با کسی که با شما در جنگ و نبرد باشد و در صلح و سازش با کسی که با شما در صلح و سازش باشد» (1)

آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده بود که بارها و بارها و به صورت مکرر درباره حسین علیهما السلام می فرمود:

(الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ)

«حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان اهل بهشتند» (2)

تردیدی نیست که «عایشه» همه این ها را می دانست ولی عالماً، عامداً، با همه علم و اطلاعی که در این باره داشت از روی بغض و کینه و عداوت و دشمنی از دفن پسر پیغمبر در کنار آن حضرت جلوگیری نمود و همین رفتار ناهنجار وی که نشانه خصومت و دشمنی او با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود میان او و بنی امیه و بخصوص «معاویه» همکاری و وابستگی نزدیک و محکم ایجاد کرد و سبب شد که معاویه و حکمرانان او در بزرگداشت وی بکوشند و او را از عطایای مالی خود برخوردار سازند.

### هدایای معاویه به ام المؤمنین عایشه

«ابونعیم اصفهانی» نویسنده مشهور در «حلیة الاولیاء» از عبدالرحمن بن قاسم نقل می کند که: گفت یکبار معاویه هدایای مختلفی برای عایشه فرستاد که در جمله آن ها

ص: 376

1- مسند أحمد، ج 2، ص 442، مستدرک حاکم، ج 3، ص 149، اسدالغابه، ج 3، ص 11 ذخائر العقبی، ص 23 و 25 ریاض النضره، ج 2، ص 199 چاپ اول، مطبعة اتحاد مصر.

2- سنن ترمذی، ج 5، ص 656، ح 3768 کتاب المناقب، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 44، ح 118، مستدرک حاکم، ج 3، ص 167، حلیة الاولیاء، ج 4، ص 139، تاریخ بغداد، ج 1، ص 140 و ج 2، ص 185 و ج 6، ص 372 و ج 10، ص 230، مجمع الزوائد، ج 9، ص 182 و 183 و 184، ذخائر العقبی، ص 129 و بسیاری از منابع دیگر جهت آگاهی بیش تر به کتاب فضائل الخمسه، ج 3، ص 259 - 264 مراجعه فرمائید.

پول و لباس و اشیاء قیمتی قرار داشت. (1)

، همچنین وی از عروۀ بن زبیر نقل می کند که: گفت معاویه [یک بار دیگر] صد هزار درهم پول نقد برای عایشه فرستاد (2)

ابن کثیر نیز در تاریخ معروف خود «البدایة و النهایة» از عطاء روایت می کند که: گفت معاویه برای عایشه در مکه گردن بندی قیمتی فرستاد که از نظر ارزش به صد هزار درهم می رسید و عایشه هم آن را پذیرفت. (3)

در همین، رابطه ابن کثیر در روایت دیگری از سعد بن عزیز نقل می کند که گفت یک بار معاویه هیجده هزار دینار قرض های عایشه را پرداخت این دیون همه به خاطر پول هایی بود که عایشه آن ها را به مردم بخشیده بود. (4)

در کتاب معروف و معتبر «طبقات» نیز در روایتی از ابی معشر چنین آمده است: «منکدر بن عبدالله» به دیدار عایشه، رفت عایشه از او پرسید: آیا فرزند داری؟ منکدر پاسخ داد: خیر!

عایشه گفت: اگر من ده هزار درهم، داشتم آن را به تو می بخشیدم که بدان وسیله کنیزی برای خود خریداری کنی و از او صاحب فرزند گردی

این ملاقات پایان یافت اما آن روز به شب نرسیده بود که معاویه مقدار فراوانی پول برای عایشه فرستاد عایشه: گفت چه زود مبتلا شدیم آن گاه ده هزار درهم برای «منکدر» فرستاد و او هم برای خود کنیزی خریداری نمود. (5)

آن چه تا بدینجا متذکر، شدیم نمونه هائی از هدایای، معاویه و کمک های مادی وی نسبت به عایشه بود که برای اثبات مدّعی خود در این جا آوردیم.

البته رعایت های مالی دستگاه اموی نسبت به، عایشه تنها منحصر به معاویه نبوده و بلکه برخی از فرمانروایان حکومت اموی نیز به همین گونه عمل می کردند.

و به هر حال آن چه از متون منابع مهمّ و معتبر تاریخی و حدیثی استفاده می شود

ص: 377

1- حلیة الأولیاء، ج 2، ص 48.

2- حلیة الأولیاء، ج 2، ص 47، مستدرک حاکم، ج 4، ص 13 و تاریخ ابن کثیر، ج 8 ص 139 چاپ بیروت دار الکتب العلمیة.

3- تاریخ ابن کثیر، ج 8 ص 139

4- تاریخ ابن کثیر، ج 8، ص 139

5- طبقات ابن سعد، ج 5، ص 18 چاپ لیدن و ج 5، ص 28 چاپ بیروت



این است که رعایت های مالی دستگاه اموی و احترامی که فرمانروایان حکومت بنی امیه بر اساس مصالح دنیوی، خویش و همچنین ملاحظاتی که عایشه به خاطر مصالح دنیوی خود نسبت به آن ها ابراز می داشته است از مظاهر بارز و آشکار همبستگی او با معاویه و دستگاه حکومت اموی است که صحت ادعاء ما را در آن چه گفتیم، تأیید می نماید

## دوگواه روشن بر ارتباط عایشه با حکومت امویان

اینک به دو نمونه از شواهد تاریخی و حدیثی که دلیل بر همبستگی و ارتباط عایشه با حکومت امویان است و ما آن ها را به عنوان شاهد در این جا می آوریم توجه فرمائید.

1- امام احمد حنبل در کتاب «مسند» خود در حدیثی از مطلب بن حنطب روایت کرده که گفت:

«عبدالله بن عامر [فرماندار بصره] (1) یک بار برای عایشه هدایائی از قبیل پول و لباس، فرستاد عایشه در ابتدا نپذیرفت و به فرستاده عبدالله گفت فرزندم من چیزی را از کسی نمی پذیرم همین که او بیرون رفت عایشه گفت او را بازگردانید و چون او برگشت عایشه گفت من چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم فرموده بود به خاطر آوردم آن حضرت فرمود ای عایشه اگر کسی بدون این که چیزی از او درخواست کنی هدیه ای به تو داد آن را بپذیر...» (2)

آن چه در این حدیث جلب نظر می کند این است که: عبدالله بن عامر که یکی از فرمانداران دوران حکومت معاویه، است هدایائی برای عایشه ارسال می، دارد و فرستاده او نزد عایشه می رود تا هدایا را تقدیم، کند و ام المؤمنین عایشه که می بیند کسانی نزد او حضور دارند و پذیرفتن هدایا در چنین موقعیتی به صلاح وی نیست

ص: 378

1- عبدالله بن عامر بن، کریز پسر دانی عثمان است وی تا پایان خلافت عثمان از طرف او فرماندار بصره بود پس از کشته شدن عثمان به همراه عایشه و طلحه و زبیر در «جنگ جمل» شرکت کرد و پس از شکست، عایشه به شام رفت و در زمان معاویه مدت سه سال نیز از طرف او فرماندار بصره بود. شرح حالش در اسدالغابه و اصابه ابن حجر و سایر کتب رجال آمده است.

2- مسند احمد، ج 6، ص 77 و 259.

نخست از پذیرفتن آن امتناع می ورزد و سپس پشیمان می شود و دستور می دهد تا فرستاده فرماندار بصره را باز گردانند و آن گاه برای این که در نزد حاضران به همکاری با حکومت وقت مورد اتهام قرار نگیرد با بیان حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایا را می پذیرد.

2- ابن سعد در کتاب معروف «طبقات» از محمد بن حارث نقل کرده که گفته است.

«مرّة بن ابی عثمان» غلام آزاد کرده عبدالرحمن بن ابی بکر روزی نزد عبدالرحمن رفته و از او درخواست کرد که نام های به «زیاد» بنویسد و برای او توصیه ای بنماید تا این که زیاد حاجتش را برآورده سازد عبدالرحمن نامه ای نوشت. اما در آن نامه زیاد را به عنوان فرزند ابوسفیان مخاطب قرار نداد (1) و او را به پدر ظاهری خودش «عبید» نسبت داد.

«مرّه» گفت: نه من هرگز چنین نامه ای را نزد زیاد نخواهم برد زیرا: در عوض، سود برایم زیانبار خواهد بود

آن گاه نزد عایشه رفته و از او همان درخواست کرد.

عایشه: نوشت «این نامه ای است از عایشه امّ المؤمنین به «زیاد» فرزند ابوسفیان... مرّه نامه را به نزد زیاد برد. او پس از خواندن نامه به وی گفت: تو اکنون برو و فردا صبح نزد من حاضر شو تا خواسته ات را برآورده سازم. فردا صبح «مرّه» به نزد «زیاد» رفت مردم نیز در حضور او جمع شده بودند زیاد گفت: ای غلام! نامه را

ص: 379

1- خوانندگان گرامی توجه دارند که «زیاد» یکی از جنایتکاران کم نظیر و از کارگزاران حکومت ظالمانه معاویه و معروف به «زیاد بن سمیه» و «زیاد بن عبید» و «زیاد بن ابی سفیان» و «زیاد بن ابیه» است که معاویه برای تحکیم حکومت نامشروع خود وی را با طرح نقش های ماهرانه و به صورتی زشت و زننده و اثبات زنا کردن ابوسفیان با سمیه مادر، زیاد برخلاف دستور شریعت مقدس اسلام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: (الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ): «فرزند به بستر مشروع و قانونی منتسب می شود و کیفر زناکار سنگ سار کردن است» در انظار عموم او را به ابوسفیان ملحق نموده و برادر خود معرفی کرد شرح حال این جنایتکار در «اسد الغابه» تحت عنوان: زیاد بن سمیه و اصابه ابن حجر، تحت عنوان: زیاد بن ابیه، ج 1، ص 580 به شماره 2987 کامل بن اثیر، ج 3، ص 441 چاپ، بیروت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 179 به بعد، قاموس الرجال، ج 4، ص 504 تحت عنوان: زیاد بن عبید، و در بسیاری از کتاب های دیگر آمده است.

بخوان او نامه را چنین خواند: «این نامه ای است از عایشه امّ المؤمنین به زیاد فرزند ابوسفیان...» پس از پایان، نامه زیاد حاجت او را برآورده ساخت. (1)

«یاقوت حموی» همین داستان را در ماده «نهر مرّه» از دائرة المعارف جغرافیائی خود آورده و به دنبال آن می نویسد: زیاد از نامه عایشه سخت شادمان، گردید و مرّه را مورد اکرام و ملاحظت خویش قرار داد و پس از پایان یافتن، نامه روی به مردم کرده و: گفت این نامه امّ المؤمنین به من می باشد آن گاه فرمان داد صد جریب (2) زمین در کنار «نهر ابلّه» به عنوان تیول به مرّه، ببخشند و برای آبیاری زمین وی، نهر خاصی حفر کنند و آن، نهر همین نهری است که به نام «نهر مرّه» شهرت یافته است. (3)

آن چه در این جریان تاریخی جلب نظر می کند این است که: عایشه در حکومت «معاویه» جایگاه و موقعیت خاصی داشته و در میان سران و فرمانروایان حکومت او نیز از احترام فوق العاده ای برخوردار بوده است و از این رو زیاد بن ابیه از ارزش کلام و نفوذ عایشه و نوشته او به نفع خویش بهره برداری، نموده و از این که امّ المؤمنین عایشه! وی را به فرزند ابوسفیان پذیرفته و در نامه اش او را به این عنوان مخاطب ساخته است سخت مسرور و شادمان گردیده و فرمان می دهد که نوشته عایشه را در میان جمعی از مردم حاضر، بخوانند تا دیگران هم بدانند که عایشه شخصیت بزرگ! زمان نسب والای او را می شناسد و وی را فرزند «ابوسفیان» رئیس سابق قریش و برادر خلیفه کنونی می داند!

### حدیثی از عایشه درباره عثمان

امام احمد حنبل در کتاب «مسند» خود در حدیثی از نعمان بن بشیر چنین نقل کرده است که: گفت

«معاویه نامه ای به عایشه، نوشت من به همراه نامه در مدینه نزد عایشه رفتم و نامه را به او دادم عایشه پس از گرفتن نامه: گفت: فرزندم آیا چیزی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام برایت بازگو نکنم؟: گفتم چرا: گفت روزی از روزها من و حفصه

ص: 380

1- طبقات ابن سعد، ج 7، ص 99 چاپ بیروت در شرح حال زیاد

2- هر «جریب» معادل با ده هزار متر مربع و یک «هکتار» است.

3- معجم البلدان، ج 5، ص 323

در نزد آن حضرت بودیم به ما فرمود: چقدر خوب بود که مردی نزد ما باشد تا با هم سخن بگوئیم! من عرضه داشتم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا به دنبال «ابوبکر» نفرستیم؟ حضرت سکوت کرد و آن گاه بار دیگر فرمود چقدر خوب بود که مردی نزد ما باشد، تا با هم سخن بگوئیم این بار حفصه: گفت آیا به دنبال «عمر» نفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله جوابی نفرمود.

آن گاه مردی را خواست و پنهانی چیزی به او گفت آن مرد بیرون رفت و پس از چند لحظه عثمان آمد آن حضرت روی به عثمان کرده و با علاقمندی شروع به سخن گفتن نمود در میان سخنان آن، حضرت این کلمات را شنیدم که به عثمان می فرمود:

ای عثمان امید است که خداوند پیراهنی را بر تنت بپوشاند، اگر خواستند آن را از تنت بیرون آورند هیچ گاه زیر بار آن نرو! این جمله را پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار تکرار نمود!!!

نعمان بن بشیر می گوید: گفتم! ای امّ المؤمنین! مگر تو این حدیث را به یاد نداشتی [که آن همه با عثمان مبارزه کردی؟ و می خواستی او را از مقام خلافت عزل کنی و مردم را به کشتن وی دعوت می نمودی؟] (1)

عایشه گفت فرزندم! من این حدیث را فراموش کرده بودم تا آن جا که گوئی اصلاً آن را نشنیده بودم» (2)

اصل داستان در این ماجرا بدین گونه شکل می گیرد:

نامه ای از طرف معاویه که - به اصطلاح - خلیفه وقت است به عایشه می رسد و قاصد او در انتظار پاسخ نامه می باشد در چنین شرایطی عایشه حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله به یاد می آورد و برای قاصد خلیفه بازگو می کند که آن حضرت به عثمان سفارش کرده است که وی در آینده به خلافت خواهد رسید و در صورتی که جامه خلافت به تن کرد نباید هرگز به عزل خود تن در دهد!

حال باید دید بستگی نامه با حدیث مزبور چیست؟ آیا معاویه از عایشه خواسته

ص: 381

---

1- چنان که در بخش پنجم کتاب گفتیم عایشه هنگامی که فتوای تاریخی خود را علیه عثمان صادر نمود، فریاد برآورد: اقتلوا نعثلاً فقد کفر و عثمان را با مردی یهودی که «نعثل» نام داشت تشبیه نموده و گفت: چرا او را نمی کشید! بکشیدش که کافر شده است!!

2- مسند احمد حنبل، ج 6، ص 149

است تا از عثمان حمایت کند؟ یا این که امّ المؤمنین عایشه! خواسته است وقتی که نعمان بن بشیر به نزد معاویه بر می‌گردد حدیثی را در فضیلت عثمان برای وی بازگو کند؟ یا این که علّتی دیگر داشته است؟

آیا می‌توان گفت در طول مدتی که عایشه با عثمان در حال مبارزه بود و مردم را بر ضد او می‌شورانید این حدیث و انواع دیگری را که در زمان معاویه برای افراد مختلف نقل کرده است فراموش کرده و در زمان معاویه به یاد آورده است؟

هرچه هست تردیدی نیست که این حدیث و امثال، آن عایشه را در صف «حدیث سازان» و جزء برترین افرادی که معاویه را در سیاست خاصش در زمینه حدیث سازی یاری می‌داده اند قرار می‌دهد.

بنابراین با توجه به تمام مطالبی که تا بدینجا در رابطه با عملکرد عایشه و همکاری او با بنی امیه و معاویه بازگو نمودیم می‌توان گفت که حتی برخی از روایاتی که در مورد «انکار وصیّت» از عایشه نقل شده در زمان خلافت معاویه و دوران «جعل حدیث» در روزگار، وی صورت گرفته است.

و اما روایاتی که در مدح و ستایش امیرالمؤمنین و دوفرزندش امام حسن و امام حسین و فاطمه زهرا و خدیجه کبری سلام الله علیهم اجمعین از عایشه رسیده است دلایل خاصی دارد که هم اکنون به بررسی آن می‌پردازیم

## اختلاف نظر عایشه با معاویه

### اشاره

اگرچه خصومت و دشمنی عایشه با امام امیرالمؤمنین علیه السلام او را با معاویه پیوند داده و دوستی عمیقی در میان آن‌ها به وجود آورده بود ولی بعدها عواملی پای در میان نهادند که باعث از بین رفتن این ارتباط دوستانه شدند و رفته رفته اتحاد و دوستی آنان به سردی گرائیده و دشمنی را جایگزین آن ساختند.

اینک برای روشن اذهان این عوامل را تحت سه عنوان مورد بررسی قرار می‌دهیم

### 1- قتل حجر بن عدی

حجر بن عدی از کسانی است که به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و به دست

او اسلام آورده و یکی از زهاد و پرهیزکاران امت اسلامی و از فضلا و نیکان صحابه و از شیعیان مخلص امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رفت.

زمانی که زیاد بن ابیه- که لعنت خدا بر او باد - از طرف معاویه والی کوفه گردید «حجر بن عدی» و گروهی از یاران او را به جرم دوستی با امیرالمؤمنین علیه السلام دستگیر نموده و آن ها را به شام نزد معاویه فرستاد.

چون به مرج عذراء» که تقریباً در بیست کیلومتری شام قرار دارد رسیدند، معاویه دستور داد تا در همان جا توقف کنند و به دمشق وارد نشوند و سرانجام به دست جلادان معاویه به همراه گروهی از یارانش در آن جا کشته شد. (1)

بر اساس مدارک، تاریخی نخستین مرتبه ای که اختلاف نظر بین عایشه و معاویه آشکار شده است در حادثه ناگوار قتل همین حجر بن عدی شیر مرد کوفه و شیعه پاکباز علی علیه السلام است.

ابوالفرج اصفهانی می نویسد: عایشه فرستاده و نماینده ای به نام عبدالرحمن ابن حرث به شام روانه کرد تا از طرف او نزد معاویه برای حجر و یارانش وساطت و شفاعت کند این مرد هنگامی به دمشق رسید که معاویه آن ها را به قتل رسانیده بود. نماینده عایشه مایوسانه و ناامید بازگشت و داستان را برای وی بازگو کرد. عایشه با ناراحتی فراوان گفت اگر نه این بود که هر بار که ما انقلابی برپا کردیم و اوضاع را زیر و رو، نمودیم کارها مشکل تر، شد و حوادثی ناگوارتر به بار، آمد این بار هم دست به انقلاب می زدیم و قتل حجر را بی انتقام نمی گذاشتیم که بخدای سوگند او مسلمانی راستین و کوشنده در راه خدا بود (2)

مقصود عایشه از این که می گفت: «اگر نه که هر بار ما انقلابی برپا ساختیم و اوضاع را زیر و رو کردیم کارها مشکل تر شد.» این بود که نهضت عمومی مردم علیه عثمان که سرنخ آن به دست خود وی بود کار را به نظر او بسی مشکل تر کرد؛ زیرا در اثر آن امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت رسیده بود این مسئله چنان بر عایشه گران آمده و سخت

ص: 383

- 
- 1- شرح حالش در اسدالغابه اصابه ابن حجر، استیعاب تاریخ طبری، قاموس الرجال و بسیاری از منابع دیگر آمده است.
  - 2- الأغانی ج 16، ص 10، تاریخ طبری، ج 5، ص 278 - 279، چاپ ابوالفضل ابراهیم، تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 487 چاپ بیروت.

جلوه کرد که آرزو می نمود در صورتی که خلافت برای، امام مسلم و مسجّل، شود آسمان به زمین، بیاید و همگان نابود شوند!!

ولی خوشبختانه آرزویش نقش بر آب شد و امام مسند خلافت را زینت بخشید. لذا دامن همت به کمر زده بود که سیر حوادث را بگرداند و خلافت را از چنگ امام خارج کند. ناگزیر جنگ جمل را با آن همه خون ریزی و کشتار به پا کرد (1) آن هم به نتیجه، نرسید و در، ضمن پسر عمویش طلحه و فرزند او محمد و شوهر خواهرش زبیر را از دست داد و این حادثه رنج و حسرت عظیمی برای وی به ارمغان آورد؟

اینک می ترسید که اگر انقلابی علیه معاویه ترتیب دهد- که با آن همه قدرت اجتماعی و نفوذ کلام برایش ممکن بود - شاید حوادث ناگوارتر و تلخ تری در انتظارش، باشد و در آینده اش نقش بازی کنند و اوضاع از گذشته دگر گونه تر شود.

بدین سان ناگزیر بود که آتش سوزنده غیظ و غضبش را فرو نشانند و این ناکامی را که به حیثیت اجتماعی وی سخت لطمه می زد به دست فراموشی سپارد و لذا این بار خشم خویش را فرو خورد و در برابر معاویه سکوت پیشه کرد.

در زمینه قتل حجر سخن دیگری نیز از او در متون تاریخ به یادگار مانده است که نشان دهنده خشم و غضب وی نسبت به معاویه است.

ابن عبدالبر در کتاب «استیعاب» از قول «مسروق» نقل می کند که از عایشه شنیدم که می گفت: به خدا سوگند اگر معاویه برای اهل کوفه قدرت و حمیت و روحی حماسی می شناخت هرگز جرأت و جسارت نمی یافت که حجر و یارانش را دستگیر کرده به قتل برساند لیکن فرزند زن جگر خواره (2) می داند که مردان با حمیت عرب از این جهان رخت بر بسته اند بخدا سوگند که حجر و یارانش از نظر روشن بینی و حماسه و رشادت بسی بلند مرتبه بودند.

لبید، شاعر چه بسیار نیکو سروده است:

ص: 384

1- آمار کشتگان جنگ جمل را بیست هزار و حتی افزون از سی هزار تن نیز گفته اند. (عقد الفرید، ج 3، ص 324 ط بیروت، دار الاندلس تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 183، چاپ بیروت، دار بیروت و فتوح اعثم کوفی، ج 1، ص 495 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه).

2- اشاره به جنایت فجیع «هند» مادر معاویه در جنگ احد است که شکم حمزه (عموی پیغمبر) را درید و جگر او را بیرون آورد و به زیر دندان نهاد.

ذهب الذين يعاش في اكنافهم \*\*\* وبقیت فی خلف کجلد الاجرب

لا ینفعون ولا یرجى خیرهم \*\*\* و یعاب قائلهم و ان لم یشغب

رفتند آنان که ممکن بود در سایه حمایتشان زندگی کرد و اینک من مانده ام در میان آن کسان که چون پوست شخص جذامی بی ارزشند نه نفعی می بخشند و نه حتی امیدی به خیرشان هست سخن گویشان مورد عیب جوئی واقع می شود اگرچه شری هم به پا نکرده باشد. (1)

## 2- کشته شدن محمد بن ابی بکر

دومین عامل اختلاف عایشه با معاویه حادثه فجیع قتل برادر او «محمد بن ابی بکر» است شرح حال محمد بن ابی بکر به طوری که در کتاب های، انساب، رجال تاریخ و سیره آمده است چنین است:

محمد از پارسایان قریش و انسان وارسته و عابدی بود و به همراه علی علیه السلام در جنگ جمل و صفین شرکت داشت و سپس علی علیه السلام او را به ولایت و فرمانروائی مصر منصوب نمود.

مادر محمد بن ابی بکر «اسماء بنت عمیس» است. او نخست همسر جعفر بن ابی طالب - معروف به جعفر طیار و برادر امیر مؤمنان علی علیه السلام - بود و همراه وی به «حبشه» هجرت کرد و برای جعفر در حبشه عبدالله بن جعفر را [که از شدت بخشندگی به جواد معروف است] به دنیا آورد پس از آن که جعفر در «جنگ موته» به شهادت رسید ابوبکر با اسماء ازدواج کرد و «محمد» را برای او به دنیا آورد و پس از درگذشت، ابوبکر، علی بن ابیطالب علیه السلام با اسماء ازدواج کرد و محمد بن ابی بکر «ربیب» و پرورش یافته وی و به منزله یکی از فرزندان آن حضرت بود او از کودکی با شیر آمیخته به ولایت و تشیع تغذیه شده، و بر آن پرورش یافت و برای خود پدری جز علی علیه السلام نمی شناخت و برای هیچ کس جز او فضیلتی قائل، نبود تا جائی که علی علیه السلام می فرمود محمد ابنی من صلب ابی بکر: محمد پسر من از صلب ابوبکر است.

هنگامی که عازم مصر گردید علی علیه السلام عهد نامه ای برای او نوشت که تحت شماره

ص: 385

---

1- الاستیعاب، در حاشیه اصابه، ج 1، ص 358 چاپ دارالحياء التراث العربی و در چاپ دیگر، ج 1، ص 391 چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیة.



بیست و هفتمین نامه آن حضرت در «نهج البلاغه» ثبت شده است. (1)

پس از آن که محمد در مصر مستقر گردید معاویه با وی از طریق مکاتبه وارد شد تا او را فریفته و از علی علیه السلام منحرف گرداند و چون از فریفتن او مأیوس گردید تصمیم گرفت با وی وارد جنگ شود.

از این رو «عمرو عاص» را با لشکری متشکل از شش هزار نفر بسوی مصر گسیل داشت محمد در میان مردم به سخنرانی برخاست و آن ها را دعوت به مبارزه نمود و بن بشر را با دو هزار نفر برای رویارویی با عمرو عاص فرستاد کنانه مردانه با لشکر شام به جنگ پرداخت و عمرو عاص دسته دسته افراد را به جنگ کنانه می فرستاد ولی او با همراهان خود آن چنان حمله می کرد و بر آن ها ضربه می زد که آنان را بسوی عمرو عاص باز می گرداند

عمرو عاص عمرو عاص که چنین دید «معاویة بن حدیج» را که در نزدیکی مصر قرار داشت به یاری طلبید او با لشکری انبوه به کمک «عمرو» آمد کنانه چون آن لشکر را مشاهده کرد از مرکب پیاده شد و یارانش هم به پیروی از او پیاده شدند و مردانه با لشکریان معاویه جنگیدند تا آن که کنانه به شهادت رسید.

با کشته شدن «کنانه» جمعیت مصریان متفرق شدند و چون یاران محمد از گرد او پراکنده شده بودند و خود او هم آماده مبارزه نبود و اسلحه همراه نداشت آرام به راه افتاد و به راه خویش ادامه داد تا آن که به خرابه ای رسید و به آن پناه برد. معاویة بن حدیج به تعقیب وی پرداخت تا این که سرانجام او را در آن خرابه یافت و دستگیرش نمود.

محمد که بسیار تشنه بود گفت: قطره آبی به من بدهید معاویة بن حدیج گفت: خدا مرا سیراب نکند! اگر قطره آبی به تو بدهم شما عثمان را تشنه کشتید تا خدا او را از شربت گوارای بهشتی سیراب گردانید به خدا سوگند ای پسر ابوبکر تو را تشنه می کشم تا خدا تو را از «حمیم و غسلین جهنم» آب سوزان و چرکابه خونین دوزخ بچشانند!

محمد بن ابی بکر: گفت ای پسر زن یهودی ریسنده! این به دست خداوند است که

ص: 386

---

1- برای آگاهی کامل از عهدنامه محمد بن ابی بکر به نهج البلاغه نامه 27 و شرح نهج البلاغه ابن ابی، الحدید، ج 6، ص 66 - 73 و الغارات ثقفی، ص 159 - 141 تحقیق سید عبدالزهره حسینی مراجعه فرمائید.

دوستانش را سیراب می کند و دشمنانش را تشنه می دارد و، آنان تو و امثال تو و کسانی هستند که تو آنان را دوست می داری و آنان تو را دوست می دارند به خدا سوگند اگر شمشیر در دستم بود نمی توانستید این چنین به من دسترسی پیدا کنید...

معاویة بن حدیج: گفت من تو را از روی ستم نمی کشم بلکه تو را در مقابل خون «عثمان می کشم! محمد: گفت تو را با عثمان چکار! مردی که (در دوران حکومتش) ستم، ورزید و حکم خدا را دگرگون ساخت در حالی که خداوند متعال فرموده است: «کسانی که به آن چه خدا فرو فرستاده است حکم نکنند آنان کافرانند» و «آنان ستمگرانند» و «آنان فاسقانند» (1)

ما بر او نسبت به کارهای ناروایی که کرد خشم گرفتیم و از او خواستیم تا آشکارا خود را از خلافت خلع، کند ولی نپذیرفت و گروهی از مردم او را کشتند

معاویة بن حدیج [که لعنت خدا بر او باد] از پاسخگوئی محمد خشمگین شد و او را پیش کشیده گردنش را زد و سپس جسدش را در درون خر مرده ای گذاشت و آن را به آتش کشید.

چون این خبر به عایشه، رسید بسیار زاری و بیتابی، نمود و در تعقیب هر نمازی قنوت می خواند و بر معاویة بن ابی سفیان و عمروعاص و معاویة بن حدیج لعنت می، فرستاد و اهل و عیال و فرزندان برادرش محمد را نزد خود آورد و آنان را تحت تکفل خود گرفت که از جمله قاسم پسر محمد نیز در میان آنان بود. (2)

این حادثه هولناک و جنایت بار که یکی از هزاران حوادث تاریخ حکومت ننگین، معاویة و از جنایات بی نظیر فرزند ابوسفیان و همدستان جنایتکار اوست سخت امّ المؤمنین عایشه را آزرده خاطر ساخت و اعصابش را درهم کوبید و همچون پتکی آهنین بر سر و مغز او فرود آمد به طوری که بی پروا در تعقیب نمازهای خود به مسببین قتل برادر لعنت می فرستاد

ص: 387

---

1- سوره مائده، آیات 44 و 45 و 47.

2- اصابة ابن حجر، ج 3، حرف، م، قسم 2، ص 472 چاپ اول 1328 دار احیاء التراث العربی کامل ابن اثیر، ج 3، ص 356 و 357 حوادث سال 38 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، شرح خطبة 67، ص 53 به بعد با تفصیل، انساب الأشراف، ج 3، ص 164 به بعد، چاپ بیروت، دارالفکر، قاموس الرجال، ج 9، ص 18 به بعد در شرح حال محمد بن ابی بکر و بسیاری از منابه دیگر

آیا می توان گفت که عایشه با آن همه تعصب شدیدی که نسبت به خویشاوندان خود نشان می داد و تا سر حدّ پرستش ایشان را دوست می داشت در برابر حادثه فجیع قتل برادر ساکت و آرام بنشیند و در صدد انتقام برنیاید و روزی خشم و کینه خود را ظاهر نسازد؟

ناگفته پیداست که عایشه با آن مزاج شدید عصبی و روحیه تند و سرکش هرگز نمی توانست آرام بگیرد و تا آخر ساکت بماند و هرچند که او تا مدتی چیزی بر زبان نمی آورد و آن را در دل پنهان نگه می داشت اما طبیعی و مسلّم است که او رنجی در دل و خشم و کینه ای در کنار آن در سینه نهان داشت که ناگزیر روزی فوران می کرد و آتش اختلاف را بین او و معاویه برافروخته می ساخت اینک به گواه روشنی که در این باره در منابع مهم تاریخ و حدیث آمده است توجه فرمائید

ابن عبدالبر در کتاب معتبر «استیعاب» می نویسد:

در آن سال که معاویه به سفر حج رفته بود به نام زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، در ایّام توقّف خود در مدینه روزی به دیدار عایشه به خانه اش وارد شد و نشست، امّ المؤمنین به وی گفت معاویه تو چگونه توانستی با اطمینان خاطر به خانه من وارد شوی و نترسیدی که تو را به قصاص برادرم محمّد به قتل برسانم؟!

معاویه گفت زیرا من به خانه امن و امان وارد شده ام!!

عایشه گفت ای معاویه! آیا در کشتن «حجر» و یارانش از خدا واهمه نکردی؟ معاویه گفت در واقع کسانی که علیه آن ها شهادت داده بودند، ایشان را کشته اند!!<sup>(1)</sup>

ابن اثیر نیز در «اسدالغابه» در شرح حال «حجر بن عدی» می نویسد:

چون معاویه در سفری که به مدینه داشت به دیدار عایشه، رفت نخستین سخن او با معاویه در زمینه کشتن «حجر» بود. امّ المؤمنین در این باره با معاویه بسیار سخن گفت. و پاسخ معاویه به او این بود که من و حجر را واگذار تا در نزد پروردگاران با یکدیگر ملاقات کنیم!!<sup>(2)</sup>

ص: 388

---

1- استیعاب در حاشیه اصابه، ج 1، ص 358 و به شرح حال حجر بن عدی، ج 1، ص 391 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه مراجعه فرمایید.

2- اسدالغابه، ج 1، ص 462، شماره 1092 شرح حال حجر بن عدی چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی.

امام احمد حنبل نیز در کتاب مسند خویش در حدیثی از سعید بن مسیب نقل می کند که: گفت

معاویه بر امّ المؤمنین عایشه وارد شد و عایشه به او گفت آیا نترسیدی که من کسی را وادار کنم تا کمین کرده تو را به قتل برساند؟ معاویه در جواب سؤال عایشه گفت: تو هرگز چنین کاری نخواهی کرد زیرا من در خانه امن و امان هستم و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

ایمان [به خدا] از ترور کردن باز می دارد. آن گاه پرسید: من درباره تو و بر آوردن حوائج و خواسته هایت چگونه بوده ام؟ عایشه گفت خوب بوده است!! معاویه گفت: پس ما را با دیگران واگذار تا این که نزد پروردگار خویش با یکدیگر ملاقات کنیم. (1)

چنان که در تاریخ آمده است محمد بن ابی بکر (برادر عایشه) در سال سی و هفتم و حجر بن عدی در سال پنجاهم از هجرت به قتل رسیدند لذا این سؤال پیش می آید که چرا و چگونه ام المؤمنین در طول این سالیان دراز سکوت اختیار نمود و نامی از خون خواهی برادرش بر زبان نیاورد و در صدد انتقام گرفتن از معاویه بر نیامد، تا این که حجر بن عدی و یارانش کشته شدند؟ آن گاه بود که قتل فجیع برادر را به یاد آورد!

در پاسخ این سؤال شاید بتوان گفت اوضاع و احوال سیاسی آن زمان و حوادثی که در آن ایام به وقوع می پیوست و همچنین نداشتن امکانات لازم برای مقابله با معاویه به او اجازه نمی داد که در صدد انتقام بر آید از این رو به صلاح خود می دانست تا فرا رسیدن فرصت مناسب شکیبائی نموده و سکوت اختیار کند اما به هر حال تردیدی وجود ندارد که حادثه فجیع قتل برادر بر او سنگینی می کرد و وی را به دریائی از خشم و کینه مبدل می ساخت تا در فرصت مناسب به هر نحو ممکن انتقام بگیرد و خشم خود را فرو نشاند

آیا همین حادثه ناگوار قتل برادر نبود که باعث گردید پس از سال ها اتحاد و دوستی و پیوند و همبستگی با معاویه و همه مهربانی ها و کمک های مادی که از او دیده بود، با وی درستی، کند و اعمال بدش را به رخ او بکشد و خون به ناحق ریخته برادرش را با وجود گذشتن پانزده سال به یاد آورد و او را تهدید به قتل نماید؟

ص: 389

البته معاویه سیاستمدار حيله گر نیز بهتر می دید که با امّ المؤمنین خشمناک با نرمی و ملایمت رفتار کند و دوستی های گذشته شان را یادآور شود و محبت ها و بخشش های مالی خود را نسبت به او گوشزد نماید ولی با این همه عایشه کسی نبود که به این آسانی رام، شود و حقد و کینه اش را فراموش، کند و تا آخر ساکت بماند. به ویژه آن، که باز هم معاویه در همان ایام زخم تازه ای بر دل وی نهاده بود یعنی به خاطر بیعت یزید برادر دیگر او عبدالرحمان بن ابی بکر را که از یک پدر و مادر بودند به کام مرگ فرستاده بود و بر این اساس ناگزیر اختلاف میان او و معاویه بالا می گرفت و خشم وی با شعله های تازه ای از نفرت و انزجار برافروخته تر می گردید و اینک برای صحت این گفتار، سوّمین عامل اختلاف را مورد بررسی قرار می دهیم

### 3- مرگ ناگهانی عبدالرحمن بن ابی بکر

سوّمین عاملی که برای اختلاف عایشه و معاویه می شناسیم حادثه مرگ مرموز برادر، عایشه عبدالرحمن بن ابی بکر. است زیرا طبق روایاتی که در تاریخ و حدیث آمده است:

هنگامی که معاویه می خواست از مردم برای پسرش «یزید» بیعت بگیرد به مروان بن، حکم که از طرف او فرماندار «حجاز» بود نامه ای نوشت تا این موضوع را به مردم اعلام کند و نام یزید را ببرد و از آنان برای وی بیعت بگیرد

و چون در اجرای فرمان، معاویه مروان حکم در مسجد پیغمبر به سخنرانی، پرداخت و نام یزید را به میان آورد و از وی به عنوان خلافت بعد از پدر سخن گفت عبدالرحمن فرزند ابوبکر که در آن جا حضور داشت از جای برخاست و سخنان تندى در مخالفت با مروان بر زبان راند که مروان سخت برآشفته و دستور داد که او را بگیرند.

عبدالرحمان فرار کرده و از مسجد خارج شده به خانه عایشه پناه برد و مأمورین قدرت دستیابی به وی پیدا نکردند و سرانجام بین مروان و عایشه سخنرانی ردّ و بدل شد که در نتیجه مروان در انجام مأموریت خود شکست خورد و نتوانست از مردم حجاز برای یزید بیعت بگیرد و این وظیفه به دوش خود معاویه قرار گرفت که بالاخره به مرگ ناگهانی عبدالرحمن منجر گردید و عایشه دریافت که بی تردید به جان

برادرش سوء قصدی شده است و از همین جا (1) آتش اختلاف میان او و معاویه بالا گرفت و به سختی با بنی امیه در افتاد.

و اینک به شواهد و قرائن گویائی که در متون معتبر تاریخ و حدیث در این مورد آمده است توجه فرمائید.

ابن اثیر تاریخ نویس مشهور در کتاب معروف خود «الکامل فی التاریخ» داستان بیعت یزید را چنین می‌نگارد

معاویه برای بیعت یزید به حاکم خویش مروان نامه ای نگاشت مروان به دنبال فرمان، او برای سخنرانی، برخاست و گفت امیرالمؤمنین، معاویه برای شما ولیعهدی تعیین کرده است و در این کار در خیرخواهی کوتاهی ننموده او فرزندش یزید را برای این مقام نامزد کرده است!

عبدالرحمن از جای برخاست و گفت دروغ گفتی ای، مروان و هم معاویه دروغ گفت!! شما صلاح مردم و خیر آن‌ها را در نظر نگرفتید بلکه می‌خواهید که خلافت را به صورت «امپراطوری» در آورید و به راه و روش کسری‌ها و قیصرها عمل کنید که چون امپراطوری جان سپرد امپراطور دیگر به جای وی بنشیند!

مروان روی به مردم کرده گفت: این همان کس است که قرآن درباره اش چنین می‌گوید: (وَالَّذِي قَالَ لِيَاوَدِيهِ أَفٍّ لَكُمْ...): «آن کس که به پدر و مادر خویش گفت: اف بر شما» (2)

عایشه صدای او و گفته اش را در پس پرده، شنید همان جا از جای برخاست و گفت ای مروان ای مروان مردم همه سکوت کردند مروان به ناچار روی بدان سوی کرد عایشه پس از درنگی کوتاه گفت آیا تو آن کس هستی که به عبدالرحمن گفتی که درباره او قرآن به نکوهش نازل شده است؟ دروغ گفتی بخدا سوگند او آن کس نیست بلکه درباره فلانی پسر فلانی نازل شده اما تو خودت پاره ای از لعنت خدا هستی (3)

همین حدیث را «بخاری» در کتاب صحیح خود آورده و آنرا بدین گونه نقل کرده است:

ص: 391

1- توضیح بیشتر در این باره در دنباله همین بحث خواهد آمد.

2- سوره احقاف، آیه 17

3- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 506 چاپ بیروت، دار صادر

مروان از سوی معاویه بر حجاز حکومت می کرد او به سخنرانی برخاست و درباره یزید مطالبی گفت تا مردم با حکومت، او بعد از پدرش موافقت و با او بیعت کنند ولی عبدالرحمان بن ابی بکر «چیزی» گفت و مروان هم فرمان داد تا او را بگیرند. عبدالرحمان به خانه عایشه پناه برد و مأموران مروان بر او دست نیافتند. این بود که مروان گفت این عبدالرحمان همان کسی است که خدا درباره اش گفته است: (والذی قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَفَّ لَكُمْ أَتَعِدَانِي) (1) و عایشه هم از پشت پرده بانگ برداشت که خداوند بجز موضوع تبرئه من چیزی درباره ما در قرآن نازل نکرده است (2)

و بنا به روایتی، دیگر امّ المؤمنین بانگ برداشت:

قسم به خدا که مروان دروغ گفت و آن آیه مربوط به عبدالرحمان نیست، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم پدر، مروان را لعنت کرده در حالی که مروان در صلب او قرار داشته است. پس مروان پاره ای از لعنت خدای عزوجل می باشد. (3)

آری بدین سان، دیگر «مروان» نتوانست برای یزید بیعت بگیرد و این وظیفه بر دوش خود معاویه قرار گرفت و از این رو پس از مدتی به بهانه حج و در واقع برای سامان دادن به امر بیعت یزید به مدینه آمد.

ابن عبدالبر در کتاب «استیعاب» در این باره می نویسد:

معاویه بر فراز منبر قرار گرفت و موضوع بیعت یزید را مطرح کرد. در اعتراض به پیشنهاد معاویه، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمان بن ابی بکر سخن گفتند و عبدالرحمن گفت: مگر حکومت ارثی است که چون پادشاهی بمیرد، پادشاهی دیگر جای او را بگیرد؟ به خدا قسم ما هرگز موافقت نمی کنیم.

پس از این که عبدالرحمان از بیعت با یزید سرپیچی نمود معاویه یک صد هزار درهم برایش فرستاد ولی عبدالرحمان زیر بار آن نرفت و پول ها را برایش پس فرستاد و گفت: من دینم را به دنیایم بفروشم!؟

ص: 392

1- سوره احقاف، آیه 17

2- صحیح بخاری، ج 6، ص 507، کتاب التفسیر، باب 476، چاپ بیروت، دار القلم. البته ناگفته نماند که «بخاری» سخن عبدالرحمان را تحریف نموده و روایت عایشه را هم بکلی حذف کرده است، و ما در آینده نزدیک به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

3- مستدرک حاکم، ج 4، ص 481

عبدالرحمان پس از این مخالفت آشکار خود با خلافت یزید از مدینه به قصد مکه بیرون شد اما در بین راه و نرسیده به مکه و پیش از این که بیعت یزید سامانی بگیرد، درگذشت (1)

ابن عبدالبر پس از آن می نویسد:

ناگهان عبدالرحمن در محلی به نام الحبشی (2)، در ده میلی مکه درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد گفته اند که عبد الرحمان خوابیده بود که در همان حال از دنیا رفت چون خبر مرگش به عایشه رسید به قصد ادای حج از مدینه بیرون شد و بر سرگور برادر حاضر گردید. او خواهر تنی عبدالرحمان بود. وی برگور برادر گریست و به این شعر تمثال جست.

«ما، دوتن، روزگاران دراز همچون دو ندیم «جدیمه» چنان با هم مأنوس مأنوس بودیم که می گفتند اینان هرگز از هم جدا نخواهند شد.

اما آن گاه که از یکدیگر جدا شدیم و مرگ بین من و برادرم «مالک» جدائی انداخت با آن همه دل بستگی ها گوئی هرگز شبی را هم با هم نبوده ایم» (3)

به خدا سوگند! اگر در هنگام مرگ تو حاضر بودم همان جا که جان سپردی به

ص: 393

1- ر.ک: شرح حال عبدالرحمان در کتاب های استیعاب، ج 2، 393؛ اسد الغابه، ج 3، ص 306؛ اصابة، ج 2، ص 400؛ شذرات الذهب حوادث سال 53 و نیز ر.ک: مستدرک حاکم، ج 3، ص 476 که مطلب نزدیک به آن را آورده است.

2- در معجم البلدان حموی آمده است که الحبشی کوهی است در پایین مکه و در شش میلی آن عبدالرحمان بن ابی بکر در آن جا به طور ناگهانی درگذشت و جنازه اش را مردم تا مکه بر دوش خود حمل کرده اند. خواهرش بر سر قبرش حاضر شد و این اشعار را بخواند: و کنا کندمانی ... (معجم البلدان، ج 2، ص 214 چاپ بیروت، دار صادر)

3- كُنَّا كَتَدْمَانِي جَدِيمَةً حِقْبَةً \*\*\* مِنْ الدَّهْرِ حَتَّى قِيلَ: لَنْ يَتَّصَدَّعَا \*\*\* فَلَمَّا تَفَرَّقْنَا كَانِي وَمَالِكًا لَطُولِ اجْتِمَاعٍ لَمْ نَبْتَ لَيْلَةً مَعَا این مرثیه را در اصل «متّم بن نویره» در سوگ برادرش «مالک بن نویره»، سروده و داستان دو ندیم «جدیمه الأبرش» که از پادشاهان «حیره» بوده و در دوستی و همزیستی در عرب، ضرب المثل شده، بودند به زندگی خود و برادرش «مالک» تشبیه نموده و امّ المؤمنین عایشه نیز در مرگ نابه هنگام برادر به اشعار مزبور استشهاد نموده است. شرح حال «متّم» در اسدالغابه و اصابة ابن حجر، و داستان دو ندیم جدیمه در عیون الأخبار ابن قتیبه، ج 1، ص 274 آمده است.



خاکت می سپردم و دیگر این اندازه بر تو نمی گریستم (1)

و در مستدرک حاکم چنین آمده است:

عبدالرحمن در خوابگاه خود به خواب رفت و چون رفتند تا بیدارش کنند، وی را مرده یافتند و عایشه را چنین به گمان رسید که به جان برادرش سوء قصدی شده است و هنوز برادرش زنده بوده که ماموران مرگ شتابزده زنده به گورش کردند! (2)

آری، عبدالرحمان در راه مکه جان سپرد تا راه برای گرفتن بیعت یزید هموار گردد. عبدالرحمان در راه مخالفت با بیعت یزید از پای درآمد و به وسیله سمی مهلک، درگذشت همان گونه که عبدالرحمان بن خالد و سعد بن ابی وقاص و امام حسن مجتبی علیه السلام با حيله و نیرنگ معاویه مسموم شدند و همگی آنان به خاطر باز شدن راه بیعت یزید جان باختند و همه این ها از نظر تیزبین عایشه پوشیده نبود

آری، عایشه علت مرگ نابهنگام برادر را دریافت و از همین جا آتش اختلاف میان او و بنی امیه زبانه کشید و با تمام وجود با بنی امیه در افتاد و جنگی خرد کننده و خستگی ناپذیر را با حربه برنده تبلیغاتی علیه ایشان آغاز کرد.

او از این جهت به مخالفت با بنی امیه برخاست و با روش نوین تبلیغاتی علیه آنان قیام کرد که برادر عزیزی را از دست داده و بدتر از آن دیگر یآوری نداشت که به کمک او برخیزد و در سایه حمایت او نبردی سهمگین علیه بنی امیه به راه اندازد. زیرا در کنار وی نه طلحه بود و نه زبیر نه محمد بن طلحه بود و نه عبدالرحمان بن ابی بکر و نه دیگران

این بود که به این ابیات استشهاد می نمود و شرح حال خویش را بدین گونه بیان می کرد:

رفتند آنان که ممکن بود در سایه حمایتشان زندگی کرد.

و اینک من مانده، ام

در میان کسانی که چون پوست شخص جذامی بی ارزشند.

نه نفعی می، بخشند و نه امیدی به خیرشان هست. (3)

ص: 394

1- الاستیعاب در حاشیه اصابه، ج 2، ص 401، چاپ اول، سال 1328 هجری.

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 276 و تلخیص آن از ذهبی که در آن «الحبشی» آمده است

3- ذهب الدین یعاش فی أکنافهم \*\*\* و بقیت فی خلف کجلد الأجر لا ینفعون ولا یرجى خیرهم \*\*\* و یعاب قائلهم وإن لم یشغب از اشعار لبید بن ربیع شاعر است که عایشه بر عدم توانائی خود و نداشتن یار و یاور برای انتقام گرفتن قتل «حجر بن عدی» از معاویه بدانها تمثل جسته است.

از همه این‌ها گذشته دیگر نشاط و نیروی جوانی را از دست داده بود و از نظر سنّ و سال در موقعیتی نبود که بتواند برفراز مرکب بنشیند و کوه و در و دشت و بیابان را در نوردد و آتش جنگی بزرگ علیه بنی امیه روشن کند از این رو ناچار راه دیگری در پیش گرفت و به شکل دیگری کینه و دشمنی خود را ابراز می‌داشت و چنان که پیش از این اشاره کردیم نخستین بار امیر اموی مدینه «مروان حکم» به چنگال انتقام او گرفتار آمد و عایشه گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در زمینه نکوهش او و لعن پدرش و این که وی پاره ای از لعنت خداست بازگو کرد و مروان دیگر نتوانست از مردم برای یزید بیعت بگیرد.

از این به بعد همین روش تنها راهی بود که عایشه برای آینده خویش در پیش داشت و ما معتقدیم و ما معتقدیم که وی در این عصر، تنها به بازگو کردن احادیثی که نکوهش بنی امیه را در برداشت اکتفا نمی‌کرد بلکه آن چه را که در فضیلت خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند امیرالمؤمنین فاطمه زهرا حسن و حسین علیهم السلام از آن حضرت شنیده بود، ابراز می‌داشت

زیرا در آن روزگاران چیزی سخت تر از بازگو کردن فضائل این خاندان برای بنی امیه و معاویه وجود نداشت و این عمل سخت آن‌ها را درهم می‌کوبید و دماغشان را به خاک می‌مالید

بنابراین احادیثی که از عایشه در فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام وارد شده و در آن‌ها نام امیرالمؤمنین و دو فرزندش حسن و حسین دو سبط، پیغمبر و فاطمه زهرا و مادر گرامیش خدیجه کبری (سلام الله علیهم اجمعین) برده شده و در کتاب‌های تاریخ و حدیث ثبت و ضبط گردیده است اگرچه زیاد نیست - بی تردید در دوران مخالفت او با معاویه صورت گرفته است که در این نوبت وی به بازگو کردن حقیقت و نشر فضایل این خاندان پرداخته و آن چه را که خود از پیغمبر خدا شنیده و برخی از آن‌ها را نیز شاهد بر آن بوده منتشر ساخته است که از آن جمله همان دو حدیث متعارض با احادیث دیگر، وی در مسأله وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله است که ابن عساکر آن دو حدیث را از ابن بانو

روایت نموده و ما هم آن‌ها را (در بخش هشتم تحت عنوان: علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله) در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از ابن عساکر نقل کرده ایم.

و خلاصه مطلب این که: به عقیده پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام روایاتی که در فضائل و مناقب خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از عایشه نقل شده و همچنین اغلب روایاتی که بر ندامت‌ها و پشیمانی‌های وی از جنگ جمل اشاره دارد از زمان مخالفت با بنی امیه و سیاست معاویه در مورثی کردن خلافت در خاندان، خود آغاز گشته و تا آخرین روزهای زندگی او ادامه داشته است (1).

و بدین ترتیب نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام و روایاتی که دال بر پشیمانی او از جنگ «جمل» است به مقتضای سیاست وی در مخالفت با معاویه صورت گرفته و دلیلی بر اثبات توبه او محسوب نمی‌شود و همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «حساب او با خداوند است». ولا يعلم الغیب إلا الله والراسخون فی العلم.

آن چه تا بدین جا آوردیم مطالب لازمی بود که در رابطه با «علت انکار وصیت از سوی عایشه» و سیاست وی در دوران‌های مختلف و نقل روایات متضاد و نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام از طرف آن، بانو مورد بررسی قرار داده و به روشنی ثابت نمودیم که موضع‌گیری عایشه در برابر «حدیث وصیت» گوشه‌ای از برخورد مکتب خلفا با نصوص و ثابت «وصیت» در مورد خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است که در مرحله اول ام المؤمنین عایشه! به مبارزه با آن برخاسته است.

و اینک برای این که به تلاش‌های پیگیر مکتب خلفاء در مبارزه با «نصوص وصیت» بهتر آگاه شویم، گوشه‌های دیگری از مبارزه پیروان این مکتب را که در طول تاریخ اسلام به اشکال مختلف انجام داده‌اند مورد بررسی قرار می‌دهیم

## دوم - کتمان اخبار «وصیت» و تأویل و توجیه آن

### اشاره

از مهم‌ترین کارهایی که دانشمندان مکتب خلفا در مورد وصیت انجام داده و برای از بین بردن نصوص، وصیت از هیچ‌گونه تلاش و کوششی فروگذار نکرده‌اند کتمان

ص: 396

---

1- جهت آگاهی بیش‌تر به کتاب ارزشمند احادیث ام المؤمنین عایشه» نوشته علامه عالی قدر سید مرتضی عسکری و یا ترجمه آن بنام «نقش عایشه در تاریخ اسلام» مراجعه فرمائید.

اخبار «وصیت» و توسل به انواع و اقسام کتمان است که نمونه هایی از آن را در این جا می آوریم.

## 1- حذف بخشی از حدیث وصیت و تحریف آن

یکی از انواع کتمان و پرده پوشی در مکتب خلفا حذف قسمتی از حدیث وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و تبدیل آن به کلمه ای گنگ و مبهم است مانند کاری که «طبری» در خبر دعوت از «بنی هاشم» در تفسیر آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (1) انجام داده است.

نامبرده با این که در تاریخ معروف، خود حدیث وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را در نخستین روز دعوت از بنی هاشم با سندی قابل اعتماد نقل کرده است (2) ولی در تفسیر خود (3) وقتی به آیه مزبور رسیده است سخن پیغمبر را تحریف نموده و به جای آن «کذا و کذا» (چنین و چنان) گذارده و بدین وسیله سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را چنان دست و پا شکسته و بطور اجمال و ابهام نقل کرده است که گنگ و مبهم است و چیزی را نمی رساند!

او گفتار پیغمبر را که در آن روز تاریخی و دعوت از خویشاوندان رو به جمعیت حاضر نموده و از آنان سؤال کرد:

(فَأَيُّكُمْ يُؤَارِزُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي؟)

کدام یک از شما حاضر است مرا بر این امر یاری دهد تا این که برادر و وصی من و خلیفه و جانشین من باشد؟

چنین نقل کرده است

(فَأَيُّكُمْ يُؤَارِزُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ كَذَا وَ كَذَا؟)

کدام یک از شما مرا بر این امر یاری می دهد تا این که چنین و چنان باشد؟

وی لفظ وصی و «خلیفتی» را که در متن عربی حدیث آمده، حذف کرده و به جای این دو لفظ لفظ «کذا و کذا» را که به معنی «چنین» و «چنان» است گذارده است.

او نه تنها سؤال پیامبر صلی الله علیه و آله را تحریف کرده است بلکه، قسمت دوم حدیث را که پیامبر صلی الله علیه و آله به

ص: 397

1- سوره شعراء، آیه 214.

2- تاریخ طبری، ج 1، ص 1171 چاپ اروپا و ج 2، ص 319 چاپ ابوالفضل ابراهیم.

3- تفسیر طبری، ج 19، ص 74.

(إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي) «این [علی] برادر من و وصی من و خلیفه من است» را به همین نحو آورده و به جای دو لفظ، آخر که گواه روشن بر خلافت بلافصل امیرمؤمنان علی علیه السلام است لفظ «کذا و کذا» (چنین و چنان) را که یک نوع اجمال گویی غیر صحیح است گذارده است.

آری خواننده گرامی ابن جریر طبری موسوم به امام المورخین، پس از آن که آن فضیلت مهم تاریخی را در تاریخ خود ثبت کرده است وقتی که اهمیت چنان نص صریحی را درباره وصایت و خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام در، یافته در مقام تدارک و جبران این اشتباه و غفلت تاریخی خود برآمده و هنگامی که خبر مزبور را در تفسیر آیه (وَآنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) در تفسیر خود با همان سند آورده است، سخن پیغمبر را تحریف نموده و آن را به «کذا و کذا» تبدیل کرده است

ابن کثیر شامی نیز در مجموعه بزرگ تاریخی خود «البدایة والنهایة» (1) و همچنین در تفسیر خود همین کار را انجام داده است و با این که خبر دعوت از بنی هاشم را از تاریخ طبری نقل کرده است با وجود، این تاریخ طبری را رها کرده و از روش طبری در تفسیرش پیروی نموده و به جای لفظ «وصی» و «خلیفتی» «کذا و کذا» را آورده است.

آری، طبری و ابن کثیر دو لفظ «وصی» و «خلیفتی» را که دلیل قاطعی بر وصایت و خلافت بلافصل امیرمؤمنان علی علیه السلام است از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله به «کذا و کذا» (چنین و چنان) تبدیل کرده اند چون این عبارت گویا و رسا عامه مردم را نسبت به حق مسلم امیرمؤمنان علی علیه السلام در مورد خلافت آگاه می ساخته و به نظر آنان انتشار چنین نص صریحی به صلاح مکتب خلفا نبوده است از این رو با آوردن لفظ «کذا و کذا» که کلامی گنگ و نامفهوم و مبهم، است سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در مورد «وصیت» و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تغییر داده و آن را تحریف کرده اند

و بدتر و بالاتر از این کاری است که «محمد حسین هیکل» در کتاب «حیات محمد» انجام داده است زیرا وی:

اولاً - از دو جمله حساس پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن روز تاریخی و سرنوشت ساز - یعنی

نخستین روز دعوت از بنی هاشم - خویشاوندان خود را مورد خطاب قرار داده و در پایان سخنانش علی علیه السلام را به عنوان «وصی» و «خلیفه» و جانشین خویش معرفی فرموده است تنها سؤال پیامبر صلی الله علیه و آله را مطرح نموده و می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به خویشاوندان خود گفت:

«کدام یک از شما مرا بر این امر یاری می دهد تا برادر و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد؟»

أما جملة دَوْم را که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«تو برادر، و وصی من و خلیفه من هستی»

به کلی حذف کرده و از آن سخنی به میان نیاورده است. (1)

و ثانیاً - در چاپ دَوْم همان کتاب در سال 1354 هجری صفحه 139 گام را فراتر نهاده و حتی آن قسمت از حدیث را هم که در صفحه 104 چاپ اول نقل کرده بوده به طور کلی حذف کرده است. (2)

و، این همان چیزی است که ما آن را یکی از انواع کتمان و بدترین نوع آن می شماریم و از این نوع، کتمان در نزد دانشمندان مکتب خلفا بسیار است که نمونه های بارزی از آن را در همین بحث خواهیم آورد.

## 2- حذف تمام روایت «وصیت» بدون اشاره به حذف آن

ابن هشام (3)، نویسنده کتاب مشهور «السيرة النبویة» آن چه را که در کتاب سیره خود

ص: 399

---

1- حیاة محمد، ط قاهره، مطبعة مصر، ص 104.

2- ما این مطلب را از کتاب ارزشمند «الغدیر» نوشته دانشمند فقیه علامه امینی، چاپ تهران، 1372، ج 2، ص 288 - 289 نقل کرده ایم.

3- ابن هشام، ابو محمد عبدالملک بن هشام، حمیری، ابن خلکان در «وفیات الأعیان»، ج 3، ص 177، تحت شماره 380 درباره او می نویسد: «وی سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله را از کتاب مغازی و سیره ابن اسحاق فراهم کرده و آن را مهذب ساخته است...» سیوطی نیز در «بغیة الوعاة»، ص 315 گوید: «او تهذیب کننده سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله است که آن را از زیاد بکائی ندیم ابن اسحاق شنیده و آن را منقح ساخته است...» مقصود این دو نویسنده از تهذیب و تنقیح این است که: ابن هشام از سیره ابن اسحاق، آن چه را که مخالف دیدگاه سلطه حاکم بوده حذف کرده است. ابن هشام در سال 213 و یا 218 هجری در مصر وفات یافته است و بکائی ابو محمد زیاد بن عبدالله بن طفیل، بنا به نوشته ابن خلکان در «وفیات» ج 2، ص 338، به شماره 248 در سال 183 هجری در کوفه وفات کرده است.

از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آورده از کتاب سیره ابن اسحاق (1) به روایت بگمائی گرفته است. وی درباره روش خود در ابتدای کتابش می نویسد:

من برخی از نوشته های ابن اسحاق را در این کتاب نیاورده ام... و از چیزهایی که باز گفتنش از مقام حدیث می کاهد و آن هایی را که مردم دوست ندارند گفته شود، خود داری نموده ام!

از مواردی که ابن هشام به بهانه دوست نداشتن مردم از سیره ابن اسحاق حذف کرده خبر دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله از بنی عبدالمطلب به هنگام نزول آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) است که طبری آن را به سند خود از ابن اسحاق آورده و نوشته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعوت خود به بنی عبدالمطلب فرمود

کدامیک از شما مرا در این امر یاری و کمک خواهد داد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ همه آن ها از این پیشنهاد روی گردانیدند مگر علی بن ابی طالب که گفت: من ای رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را در این کار یار و یاور خواهم بود که پیغمبر پس گردنش را گرفت و فرمود این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست از او شنوایی داشته فرمانبردارش باشید

با شنیدن این سخن، پیغمبر حاضران از جای برخاسته در حالی که می خندیدند به ابو طالب گفتند: گفتند به تو فرمان می دهد تا گوش به فرمان فرزندان باشی. (2)

ابن هشام این خبر و اخبار بسیار دیگری را که به قول خودش مردم از شنیدن آن ها ناراحت می شوند حذف کرده و نیاورده است البته منظور او از مردم همان گردانندگان و دار و دسته خلافت می باشند نه توده مردم عامی و به همین مناسبت سیره ابن اسحاق به دست فراموشی سپرده شده و مورد بی مهری قرار گرفته است زیرا در آن اخباری آمده است که مایل به انتشار آن نیستند این است که همه نسخه های کتاب

ص: 400

---

1- ابن اسحاق، چنان که ابن خلکان در وفیات الأعیان، ج 4، ص 276، شماره 612 در شرح حالش آورده است ابوبکر یا ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن یسار مطلبی است. او کتاب سیره خود را به امر ابو جعفر منصور دوانیقی خلیفه عباسی و برای فرزندش مهدی عباسی نوشته است. ابن اسحاق در سال 150 یا 151 و یا 152 در بغداد از دنیا رفته است.

2- فشرده تاریخ طبری، ج 1، ص 1171، چاپ اروپا و ج 2، ص 319 چاپ ابوالفضل ابراهیم

سیره ابن اسحاق نایاب شده و به جای آن سیره ابن هشام به شهرت رسیده و معتبرترین کتب سیره در مکتب خلفا به مردم معرفی شده است

### 3- حذف بخشی از سخنان صحابه بدون اشاره به حذف آن

یکی دیگر از انواع کتمان در مکتب خلفا حذف بخشی از خبر از سخنان صحابه بدون اشاره به محذوف است مانند کاری که بر سر قصیده صحابه انصاری «نعمان بن عجلان» آورده اند که ما به دو بیت آن در موضوع «وصیت» در ضمن اشعاری که در این مورد سروده شده، استشهاد کرده ایم.

تمام این قصیده را «زبیر بن بکّار» در بخش اخبار سقیفه همراه با خبر درگیری مهاجر و انصار و سخنان خصمانه و احتجاجات آن ها بر ضدّ یکدیگر آورده است که از جمله آن ها سخنان «عمر و بن عاص» بر ضدّ انصار و پاسخ «نعمان بن عجلان» به اوست که در قصیده مفصّلی جایگاه انصار را در جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله با قریش یاد آور شده و سپس به پناه دادن مهاجران قریش و تقسیم اموال خویش با آن ها پرداخته و به دنبال آن سخن را به حوادث سقیفه کشانده و گفته است:

وقلتم حرام نصب سعد و نصبکم \*\*\* عتیق بن عثمان حلال أبابکر

و أهل أبوبکر لها خیر قائم \*\*\* و إنّ علیّاً کان أخلق بالأمر

و کان هو انافی علیّ و إنّّه \*\*\* لأهل لها یا عمرو من حیث لاتدری

فذاك بعون الله يدعوا إلى الهدی \*\*\* وینهی عن الفحشاء والبغی والنکر

وصیّ النبیّ المصطفیّ وابن عمّه \*\*\* وقاتل فرسان الضلالة والكفر

وهذا بحمد الله یهدی من العمی \*\*\* و یفتح آذاننا ثقلن من الوقر

نجیّ رسول الله فی الغار وحده \*\*\* و صاحبہ الصدیق فی سالف الدهر

و گفتید: نصب سعد [بن عباده] حرام است ولی نصب

عتیق بن عثمان [ابوبکر] از سوی شما حلال است.

گر چه ابوبکر برای خلافت مناسب و جایگزین خوبی است

اما، علی برای فرمانروایی شایسته تر و سزاوارتر بود.

ما هوادار علی بودیم و به راستی که او

شایسته و اهل آن بود ای عمرو! از آن جا که تو نمی دانی!



او با یاری خداوند به سوی هدایت دعوت می کند

و از پلیدی و سرکشی و زشتی باز می دارد

او «وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده، و پسر عموی او،

و کشنده تک سواران کفر و گمراهی است

و این [ ابو بکر! ] بحمد الله کور دلان را به راه می آورد

و گوش های سنگین و کر شده را می گشاید!!

تنها یار رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار

و همراه صدیق او در گذشته دوران» تا آخر اشعار (1)

ابن عبدالبر تمام این قصیده را در شرح حال نعمان بن عجلان انصاری صحابی در کتاب استیعاب خود، آورده ولی دو بیت زیر را از آن حذف کرده و انداخته است.

فذاك بعون الله يدعوا إلى الهدى \*\*\* و ينهى عن الفحشاء والبغى والنكر

وصى النبي المصطفى وابن عمه \*\*\* و قاتل فرسان الضلالة والكفر

او با یاری خداوند به سوی هدایت دعوت می کند

و از پلیدی و سرکشی و زشتی باز می دارد

او وصی پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده، و پسر عموی او،

و کشنده تک سواران کفر و گمراهی است. (2)

این دانشمند این دو بیت را از قصیده نعمان بن عجلان بدین علت انداخته است که در آن از «علی» پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان وصی او ستایش شده، ولی دو بیت دیگر را که شامل مدح و ثنای ابوبکر بوده بر جای گذاشته است.

ابن اثیر جَزَری نیز که بعد از ابن عبدالبر آمده، است در شرح حال نعمان بن عجلان در کتاب «أسد الغابه» می نویسد:

از جمله اشعار او قصیده ای است که در آن روزگار انصار و خدمات ایشان را یادآور شده و به دنبال آن به موضوع خلافت پس از پیغمبر پرداخته است...

- 1- الأخبار الموفقیات، ص 592 - 594 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 31 و شرح حال شاعر در بحث وصیت، تحت عنوان: «وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله در اشعار صحابه و تابعین» در همین کتاب آمده است.
- 2- به کتاب استیعاب در حاشیة اصابه ابن حجر، ج 3، ص 549، چاپ مؤسسه التاریخ العربی، دار احیاء التراث العربی ط 1 سال 1328 هجری مراجعه فرمایید.

آن گاه چند بیتی از ابتدای قصیدهٔ نعمان را که فقط شامل خدمات انصار است آورده و سپس سایر ابیاتی را که بیانگر خلافت و دوستی در امر خلافت بین مهاجر و انصار است و همچنین دو بیتی را که حاوی مدح و ثنای امیرالمؤمنین علی علیه السلام و به ویژه این که آن حضرت وصی پیغمبر بوده است همه را یک جا حذف کرده است! (1)

بعد از ابن اثیر، ابن حجر عسقلانی آمده و در شرح حال «نعمان بن عجلان» نوشته است:

او همان کسی است که اشعاری سروده و در ضمن آن به قوم خود انصار بالیده سپس چند بیتی از اشعار او را که شامل خدمات و افتخارات انصار در صدر اسلام، است نقل کرده و از آوردن بقیهٔ ابیات که در مورد خلافت، بوده خود داری ورزیده است. (2)

و بدین گونه هر چه زمان پیش آمده دانشمندان مکتب خلفا آن بخش از روایاتی را که خوشایند خود ندیده اند حذف کرده و مسلمانان را از فهم واقعیت و درک حقایق تاریخ دور ساخته اند!

بنابراین شاید بتوان گفت که زبیر بن بکّار (متوفای سال 256 قمری) که در کتاب «الموقیّات» خود به موضوع خلافت پس از پیغمبر پرداخته و همهٔ اختلافات واقع در موضوع خلافت را بازگو نموده و همه گفته ها و اشعار و از آن جمله قصیدهٔ نعمان بن عجلان را با آن دو بیت حاوی فضایل امام علیه السلام به ویژه این که او «وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله است یادآور شده و در این مورد چیزی را از دست نهاده است در نقل این حقایق تاریخی غفلت ورزیده ولی ابن عبدالبر (متوفای سال 463 قمری) که متوجه شده «مسأله وصیت» خلافت خلفای سه گانه را به وضوح باطل اعلام می کند آن دو بیت مخصوص «وصایت» را حذف کرده است.

ابن اثیر جزری نیز که در سال 630 هجری چشم از جهان فرو بسته و بعد از ابن عبدالبر، آمده چون دیده است که اختلاف در مسأله خلافت پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بسیاری از افراد تیز بین و کنجکاو مورد سؤال و بیان اختلافات

ص: 403

---

1- به کتاب اسد الغابه، ج 5، ص 334 شرح حال نعمان بن عجلان به شماره 5247 مراجعه فرمایید.

2- به اصابه ابن حجر، ج 3، ص 562 شماره 8746 چاپ مؤسسه التاریخ العربی دار احیاء التراث العربی مراجعه فرمایید.

واقع در امر، خلافت به هیچ وجه به صلاح مکتب خلفا، نیست هر چه را که در قصیده نعمان درباره اختلاف در موضوع خلافت، آمده همه را حذف کرده و انداخته است و فقط گفته است که در اشعار او درباره خلافت سخن رفته است و نیز ابیاتی را که درباره امام علیه السلام و موضوع «وصایت» آمده، حذف کرده است.

و ابن حجر عسقلانی (متوفای سال 852) هجری نیز که بعد از این دو دانشمند سرشناس مکتب خلفا آمده، است فقط چهار بیت اول از قصیده نعمان را ذکر نموده و بقیه ابیات همه را حذف کرده و حداقل به این مطلب هم که در قصیده نعمان از موضوع خلافت سخن رفته است هیچ اشاره ای ننموده است!!!

و بدین ترتیب هر چه زمان پیش آمده دانشمندان بلند آوازه مکتب خلفا، آن دسته از حقایق تاریخی را که ذکر آن به مصلحت این مکتب، نبوده بیش تر حذف کرده اند!

#### 4- حذف تمام خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن

از دیگر موارد کتمان در مکتب، خلفا کاری است که با نامه های مبادله شده میان محمد بن ابی بکر و معاویه انجام داده اند در صورتی که نصر بن مزاحم (متوفای سال 212 هجری) در کتاب صفین (1)، و احمد بن یحیی بلاذری (متوفای سال 279 هجری) در کتاب انساب الاشراف (2) و علامه مسعودی (متوفای سال 346 هجری) در کتاب مروج الذهب (3) متن کامل نامه محمد بن ابی بکر را به معاویه آورده اند که در آن از فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و این که آن حضرت وصی پیغمبر است سخن رفته و معاویه نیز در پاسخ به او به همه آن ها در نامه خود اعتراف کرده است.

اما از آن جا که در نامه محمد و پاسخ معاویه به، او مطالبی آمده است که مایه سرشکستگی و شرمساری خلفا و شرمساری خلفا و موجب تزلزل عقیده پیروان ایشان می گردد و به مقام و موقعیت آن ها لطمه می زند برخی از دانشمندان پیرو مکتب خلفا مانند: طبری و ابن اثیر و ابن کثیر شامی به بهانه های واهی از درج هر دو نامه در کتاب هایشان خودداری ورزیده اند.

ص: 404

1- وقعة صفین، ص 118 - 121.

2- انساب الأشراف، ج 3، ص 165 و 166 چاپ بیروت، دارالفکر.

3- مروج الذهب، ج 3، ص 20 - 22.

اما طبری (متوفای سال 310 هجری) به سند خود از یزید بن ظبیان می نویسد:

هنگامی که محمد بن ابی بکر به حکومت مصر منصوب گردید نامه ای به معاویه نوشت و او هم پاسخی داد ولی من خوش ندارم که مطالب آن ها به گوش عامه مردم برسد زیرا عامه مردم تحمل شنیدن این ها را ندارند عین عبارتی که طبری در این مورد آورده چنین است مکاتبات جرت بینهما کرهت ذکرها لما فیه ممّا لا یحتمل سماعه العامّة. (1)

بنابراین طبری مطالبی را که در نامه محمد بن ابی بکر و پاسخ معاویه به او آمده است از مردم پنهان کرده است و از این رو آن دو نامه را حذف کرده و در تاریخ معروف خود نیآورده است که انتشار آن ها را خلاف حکمت و مصلحت می دانسته و به نظر او نباید عامه مردم از محتوای آن ها با خبر شوند!

و اما علامه ابن اثیر جَزَری (متوفای سال 630 هجری) درست پا به جای پای طبری نهاده و همان کاری کرده است که طبری کرده و همان عذری را آورده است که طبری آورده و متن هر دو نامه را در تاریخ کامل خود نیآورده و آن ها را حذف کرده و گفته است: کرهت ذکرها لما فیه ممّا لا یحتمل سماعه العامّة: ذکر آن نامه ها را از آن روی خوش نداشتم که عامه مردم تحمل شنیدن این ها را ندارند. (2)

این که طبری و ابن اثیر درباره نامه محمد بن ابی بکر و پاسخ معاویه به او می گویند: عامه مردم تحمل شنیدن این ها را ندارند مقصودشان این است که مردم عامی و ساده دل پس از شنیدن محتوای این دو، نامه عقیده خود را نسبت به خلفا از دست می دهند و اعتقاد آن ها درباره خلفا تغییر می کند و نباید چنین چیزی اتفاق بیفتد.

و اما ابن کثیر شامی (متوفای سال 774 هجری) که بعد از طبری و ابن اثیر آمده، است در مجموعه بزرگ تاریخی خود «البدایة والنهاية» تنها به نامه محمد بن ابی بکر به معاویه اشاره کرده و به همین اندازه بسنده کرده است که بگوید: «وفیه غلظة؛ در نامه خشونت به کار رفته است». (3)

ص: 405

---

1- تاریخ طبری، ج 1، ص 3248 چاپ اروپا و ج 4، ص 557 چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم.

2- تاریخ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 273 چاپ بیروت، دار صادر، 1399 هجری.

3- البدایة والنهاية، ج 7، ص 314 و در چاپ دیگر ج 7، ص 326، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه. ما پیش از این متن هر دو نامه را در بحث، وصیت تحت عنوان: وصیت در سخنان صحابه و تابعین آورده ایم برای اطلاع از محتوای نامه ها به آن جا مراجعه فرمایید.

نوع دیگری از انواع کتمان در مکتب خلفا حذف بخشی از خبر سیره صحابه و تحریف آن است مانند کاری که ابن کثیر شامی در تاریخ خود درباره خطبه امام حسین علیه السلام انجام داده است.

این خطبه را «ابن جریر طبری» و ابن اثیر جزری در تاریخ های خود به این عبارت آورده اند که امام علیه السلام در روز عاشورا خطاب به لشکریان عمر سعد فرمود:

(أما بعد! أنسبوني فانظروا من أنا ثم ازجعوا إلى أنفسكم وعاتبوها، وانظروا هل يحل لكم قتلى وانتهاك حرمتي؟ ألسنتُ ابن بنتِ نبيكم وابنِ وصيِّه وابنِ عمِّه وأول المؤمنين بالله والمصدق لرسوله بما جاء من عند ربه؟ أو ليس حمزة سَيِّدُ الشَّهداءِ عمُّ أبي؟ أو ليس جعفرُ الشهيد الطَّيارِ ذو الجناحين عمِّي؟...)

اما بعد نسبت مرا در نظر بگیرید و بنگرید که من کیستم، سپس به وجدان خویش باز گردید و خویشتن را ملامت نمایید که آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما روا و حلال است؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما و فرزند «وصی» و پسر عموی او، و نخستین کسی که به خدا ایمان آورد و تصدیق کننده رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن چه وی از طرف خدا آورده بود نیستم؟ آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر طیار صاحب دو بال بهشتی عموی من نیست؟... (1)

ابن کثیر این خطبه را در تاریخ خود تحریف نموده و چنین آورده است که امام حسین علیه السلام فرمود:

(راجعوا أنفسكم و حاسد بؤها هل يصلح لكم قتال مثلي، و أنا ابن بنتِ نبيكم، و ليس علي وجه الأرض ابن بنتِ نبيِّ غيري؟ و علي أبي، و جعفر ذو الجناحين عمِّي، و حمزة سَيِّدُ الشَّهداءِ عمُّ أبي...)

به وجدان خویش مراجعه کنید و از آن حساب بکشید که آیا جنگیدن با کسی همانند من

ص: 406

به صلاح شماست در حالی که من پسر دختر پیغمبر شما هستم و بر روی زمین جز شخص من پسر دختر پیامبری وجود ندارد و علی پدر من و جعفر صاحب دو بال، بهشتی عموی من و حمزه سید الشهداء عموی پدر من است.... (1)

چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه می کنند «ابن کثیر» موضوع «وصیت» را از خطبه امام حسین علیه السلام حذف کرده است زیرا یاد آوری «وصیت» - چنان چه پیش از این هم تذکر دادیم - مردم را بر آن می دارد که دریابند حکومت و زمامداری حق مسلم علی و دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله است و این چیزی است که انتشار آن سلطه حاکم را می آزارد و به همین دلیل است که وی خطبه را تحریف نموده و حقیقت را از مردم پوشیده داشته است.

از همین نوع کتمان (یعنی حذف بخشی از خبر و تحریف آن) کاری است که «شیخ بخاری» در کتاب صحیح خود با سیره صحابه در خبر عبدالرحمان بن ابی بکر در رابطه با بیعت یزید انجام داده است.

او درباره بیعت یزید در حدیثی که در صحیح خود آورده می نویسد: مروان از سوی معاویه بر حجاز حکومت می کرد چون به سخنرانی برخاست و درباره یزید مطالبی گفت

فقال عبدالرحمان شیئاً: عبدالرحمان چیزی گفت و به این ترتیب سخن عبدالرحمان را که گفته بود: «شما می خواهید حکومت را به امپراتوری موروثی تبدیل کنید... به کلمه «چیزی» که سخنی گنگ و مبهم است تبدیل نموده و گفته عبدالرحمان را نقل نکرده و روایت عایشه را هم درباره مروان به کلی حذف کرده است؛ (2) و این در صورتی است که ابن حجر در «فتح الباری» در شرح «صحیح بخاری» تمام روایت را آورده که در برخی از الفاظ آن آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر مروان (حکم بن العاص) را لعنت کرده و مروان هم در صلب او بوده است. (3)

ص: 407

---

1- تاریخ ابن کثیر، ج 8، ص 181، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

2- مشروح این جریان را تحت عنوان «مرگ ناگهانی عبدالرحمان بن ابی بکر» بخوانید.

3- فتح الباری، ج 10، ص 197 - 198، اغانی، ج 16، ص 90 - 91 که بطور مفصل آن را آورده است. شرح حال حکم بن العاص در استیعاب، اسد الغابه اصابه ابن حجر و مستدرک حاکم، ج 4، ص 481 و تاریخ ابن کثیر، ج 10، ص 52، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و منابع دیگر آمده است.

شیخ بخاری از آن رو متن سخن «عبدالرحمان بن ابی بکر» را حذف کرده است که در نظر او معاویه و یزید - به اصطلاح - از خلفای مسلمانان محسوب می شدند و او به نظر خود صلاح نمی دانسته است که مردم از زبان فرزند «ابوبکر» بشنوند که آن دو، خلیفه خلافت اسلامی را به حکومت امپراتوری موروثی تبدیل کرده اند که هر وقت پادشاهی بمیرد ولی عهدش به عنوان شاهی دیگر جای او را بگیرد

و نیز روایت عایشه را درباره مروان به طور کامل حذف کرده است زیرا: همین مروان روزی بر کرسی خلافت مسلمانان تکیه زده و به نظر او مصلحت نبوده است که سخنانی که گویای بدی و پلیدی و پست نهادی این به اصطلاح خلیفه مسلمانان است بازگو شود.

آری، شیخ بخاری در کتاب صحیح خود چنین کرده و هر چه را که مایه زشتی و بد نامی خلفا و حگام بوده حذف نموده است و به همین لحاظ است که پیروان مکتب خلفا کتاب او را بعد از کتاب خدا - قرآن - از صحیح ترین کتاب ها به حساب می آورند و خود او را هم پیشوا و امام المحدثین مکتب خود می شمارند

## 6- تأویل و توجیه معنای وصیت

یکی دیگر از انواع کتمان در مکتب خلفا تأویل و توجیه حدیث است. بدین گونه که اگر حدیثی را بیابند که مطالب آن خوشایند ایشان نبوده و با موقعیت خلفا برخورد داشته باشد با همه صراحتی که در دلالت مقصود دارد و به هیچ وجه توجیه پذیر نیست آنرا طبق میل و دلخواه خود معنا می کنند.

از این نوع کتمان و تأویل و توجیه کاری است که دانشمندی چون «طبرانی» با حدیث سلمان در مورد «وصیت» انجام داده است. توجیه کنید:

در مجمع الزوائد در حدیثی از قول «سلمان» آمده است که گفت:

از پیغمبر خدا پرسیدم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله هر پیامبری را وصیتی بوده است. وصی تو کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز پاسخی نداد. اما پس از چندی که مرا دید، فرمود: سلمان شتابان به خدمتش رسیده و گفتم بلی فرمود می دانی وصی موسی چه کسی بود؟ جواب دادم آری یوشع بن نون بود فرمود: چرا؟ پاسخ دادم زیرا او در آن روز داناتر از همه مردم زمان خود بود پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود همین طور هم وصی من و راز دار من



و بهترین یادگار من آن کس که پیمان و وعده های مرا به سامان می رساند و دین و بدهی مرا ادا می کند علی بن ابی طالب خواهد بود. (1)

، هیشمی نویسنده مجمع الزوائد در پایان این حدیث می نویسد:

طبرانی این حدیث را نقل کرده و گفته است: «وصی من یعنی او را وصی خود در خانواده اش قرار داده نه بر خلافت و جانشینی!»

### بررسی حدیث سلمان و تأملی در تأویل طبرانی

برای این که ارزش تأویل طبرانی و برداشت نابجای او را از حدیث شریف نبوی، دریابیم آن را از سه جهت مورد بررسی قرار می دهیم  
سؤال کننده اصل سؤال و پاسخ حکیمانه پیامبر صلی الله علیه و آله

سؤال کننده در حدیث مزبور «سلمان فارسی» است که اصالتاً یک فرد ایرانی بوده است یعنی نه از خاندان عبدالمطلب است و نه از نزدیکان زنان، پیغمبر و نه هم از دامادهای آن حضرت تا علاقمند باشد که بداند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی را به سرپرستی خانواده اش می گمارد.

او کسی است که سال ها پیش از آن که به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد، با رهبانان نصارا و دانشمندان مسیحی معاشرت داشته و از ایشان دانش امت های پیشین و اخبار پیامبران و اوصیای آنان را فرا گرفته، است و بدین لحاظ است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسد:

«هر پیامبری را وصی، است وصی شما کیست؟»

، بنابراین سلمان از وصی پیغمبر بر شریعتش و ولی عهد آن حضرت سؤال کرده و نگفته است که «سرپرست هر خانواده ای شخصی را وصی خود قرار می دهد تا پس از او سرپرستی افراد خانواده اش را به عهد بگیرد پس وصی شما کیست؟» تا از آن دانسته شود که او از جانشین پیغمبر در میان خانواده اش سؤال می کند و نه چیز دیگر.

و اما پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله و تأخیر آن در جواب سلمان علتش آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور بسیار، مهم منتظر فرمان آسمانی می شد همان گونه که در مورد تغییر قبله از

ص: 409

«بیت المقدّس» به سوی کعبه آسمان را می پایید و با این که می دانست سرانجام قبله او کعبه خواهد بود در عین حال در انتظار وحی الهی به سر می برد تا این که این آیه بر او نازل گردید: (قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا) : «نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان می بینیم و اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی باز می گردانیم» (1)

بر این اساس از آن جا که پیغمبر خدا از سویی رقابت و آزمندی قوم عرب را برای حکومت و فرمانروایی می دانست و متوجه بود که جامعه کوچک و نوپای اسلامی مدینه تحمّل انتشار خبر ولایت عهدی علیه السلام را ندارد و از سوی دیگر هیچ گاه آن حضرت از پیش خود چیزی نمی گفت بلکه به مصداق آیه شریفه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) : «او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید آن چه می گوید چیزی جز وحی نیست که بر او نازل شده است» (2) هر چه را که بر زبان جاری می نمود وحی الهی بود از این رو پاسخ سلمان را مدّتی به تأخیر انداخت تا آن گاه که شاید اجازه پاسخ، یافت سلمان را صدا زد و با طرح این سؤال که «وصیّ موسی چه کسی بود؟» او را آماده شنیدن جواب، کرد و چون از علم سلمان بر این مسأله آگاه بود و می دانست که سلمان آن را از علمای اهل کتاب دریافت کرده، است هنگامی که پاسخ سلمان را شنید که «وصیّ حضرت موسی یوشع بن نون بود» با طرح سؤال دیگر از او پرسید: «برای چه؟» و چون سلمان جواب داد «برای آن که او در آن زمان داناترین آن ها بود» آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا وصیّ من وراز دار من... علی بن ابی طالب است».

### و اما حکمت در پاسخ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سلمان از این قرار است

اولاً - این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان نمونه و مثال «یوشع بن نون» را برگزید که او از مشهورترین اوصیاء انبیاء به شمار می رفت و حضرت موسی علیه السلام نیز او را جانشین خود بر امتش قرار داده بود که یوشع بن نون، هم رهبری «بنی اسرائیل» و فرماندهی سپاه ایشان را در جنگ ها پس از او به عهده داشت همچنان که علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران حکومتش چنین بود.

ص: 410

1- سوره بقره، آیه 144

2- سوره نجم، آیات 3 و 4.

و ثانیاً - این که رسول خدا صلی الله علیه و آله عُلّت انتخاب یوشع را به «وصایت» پرسید که چرا او وصیّ موسی شد؟

سلمان پاسخ داد: زیرا او در آن روزگار داناترین مردم آن زمان بود.

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله با این پرسش و پاسخ ساده روشن ساخت که علی علیه السلام بدان لحاظ وصیّ اوست که داناترین مردم زمان خویش، است نه از این لحاظ که او پسر عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله است و یا این که با شجاعت بی نظیر خود مدافع سر سخت اسلام در جنگ های پیغمبر با مشرکین بوده است. یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله اکرم از لیاقت و شایستگی ذاتی و قابلیت علی علیه السلام برای وصایت پرده برداشت و با این سخن که: «او رازدار من و بهترین کسی است که پس از خود او را به یادگار می گذارم» بر وصایت آن حضرت تأکید نمود؛ که البته این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز جناب طبرانی تأویل و توجیه نموده و گفته است: «یعنی بهترین کسی که از «اهل بیت» به یادگار می گذارم علی بن ابی طالب است».

آری طبرانی که حدیث مزبور را، استوار و عاری از هر نوع ضعف و اشکال دیده و نتوانسته است تا جایی برای دستکاری در آن، بیابد آن را بدین گونه به میل و دل خواه خود تأویل و توجیه نموده است.

## سرگردانی عالمی دیگر در معنای وصیت

### اشاره

یکی دیگر از کسانی که در صدد توجیه و تأویل معنای «وصیت» بر آمده و آن را بگونه ای که مطابق میل و دل خواه خود بوده معنا کرده است ابن ابی الحدید معتزلی شافعی است.

نامبرده در شرح لفظ «وصیت» که در سخن امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ویژگی های خاندان پیغمبر آمده و فرموده است: «هیچ یک از افراد این امت با آل محمد صلی الله علیه و سلم مقایسه نشوند... آن ها اساس دین اند... و ولایت و حکومت حقّ ویژه، ایشان و «وصیت» و مقام وراثت در میان آنان است» (1)، چنین می نویسد:

اما موضوع وصیت ما هیچ شک نداریم که علی علیه السلام وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله است و هر کس با این موضوع مخالفت کند در نزد ما منسوب به عناد و دشمنی است. اما ما

ص: 411

«وصیّت» را نصیّ بر «خلافت» معنای نمی‌کنیم بلکه آن را به معنای دیگری می‌دانیم که اگر آن معنا مورد توجه قرار گیرد و کشف شود چه بسا که برتر و بالاتر از این موضوع باشد» (1)

بدین ترتیب علامه، شافعی ابن ابی الحدید شافعی نیز چون سایر هم‌مذهبان خود معنای «وصیّت» را توجیه نموده و از آن جا که معنای حقیقی آن را به خوبی می‌دانسته است دچار سردرگمی و سرگردانی شده و چون جرأت آن را هم نداشته است که آشکارا همچون دیگران آن را توجیه و تأویل نموده و سخن آنان را تکرار نماید از این رو گفته: است ما وصیّت را نصیّ بر خلافت نمی‌دانیم بلکه امور دیگری است که اگر مورد توجه قرار گیرد و کشف شود چه بسا برتر و بالاتر از «خلافت» باشد.

، ما در پاسخ این دانشمند می‌گوییم:

اولاً - پس از اقرار و اعتراف به «وصیّت» و این که علی علیه السلام وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است توجیه و تأویل آن به امور دیگر معنا ندارد زیرا: سنّت خدای تعالی از قبل بر این جاری شده است که: اوصیاء انبیاء الهی جانشینان ایشان باشند (2)، و وصیّ پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین است؛ چرا که خدای تعالی خود در کتاب عزیزش فرموده است:

(فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا): «هرگز برای سنّت الهی تبدیل و و تغییری نخواهی یافت.» (3)

ثانیاً - علی عیه السلام در مورد «وصیّت» فرموده است:

«من به تنهایی حقّ ولایت و وصایت و وراثت دارم»

تا بتوان سخن آن حضرت را چنین تأویل و توجیه کرد که «او حقّ سرپرستی و وصایت بر خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد» بلکه فرموده است: «آل محمد صلی الله علیه و سلم اساس دینند... و مقام وصایت و جانشینی پیغمبر خدا ویژه ایشان است». امام علیه السلام این صفات و ویژگی‌ها را برای آل محمد صلی الله علیه و آله: (یعنی: اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله) اثبات فرموده است صفاتی که از جمله آن‌ها «وصیّت» است و با این بیان نمی‌توان گفت که «وصیّت» حق ویژه آل رسول الله صلی الله علیه و آله بر آل رسول الله صلی الله علیه و آله است. بنابراین امام علیه السلام وصیّت را از

ص: 412

1- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 1، ص 139

2- برای آگاهی از این موضوع به اوائل بحث «وصیّت» در همین بخش تحت عنوان: «وصیّت در میان امت‌های پیشین» مراجعه فرمایید.

3- سوره فاطر آیه 43

ویژگی های آل محمد صلی الله علیه و آله بر شمرده که خود آن حضرت یکی از آن ها بوده و یازده امام معصوم دیگر از فرزندان حضرتش را نیز شامل می شود.

ثالثاً - ما از این دانشمند می پرسیم: ای انسان سرگشته و حیران که در معنای «وصیت» دچار حیرت و سرگردانی شده ای! آن امور دیگری که در سخن خود به آن اشاره کرده و هیچ یک از آن ها را یادآور نشده ای کدامند؟ آیا در نظر شما مسأله خلافت که از امتیازات ویژه انبیاء و اوصیاء و اولیاء خداست برترین و بالاترین و عالی ترین مقام الهی در دین خدا نیست؟!

رابعاً - اگر مقصود از «وصیت» خلافت و جانشینی پیغمبر خدا نیست، پس چرا «امّ المؤمنین عایشه» - با تواتر روایات و نصوص صریحه و ثبوت آن در نزد صحابه پیغمبر - سخت به مقابله با آن برخاست و به شدت آن را انکار نمود و به کسانی که در نزد او حضور داشتند به تندی پرخاش نموده و جواب نامناسبی داد که شایسته مقام پیغمبر خدا نبود. (1)

و اگر «وصیت» مستلزم خلافت نیست پس چرا «عبدالله ابن ابی اوفی» آن را انکار نمود؟ چنان چه «بخاری» و «مسلم» از «طلحه بن مصرف» روایت کرده اند که گفت: از «عبدالله بن ابی اوفی» پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیتی فرمود؟ پاسخ داد نه گفتم: پس چگونه وصیت را بر مردم لازم شمرد؟ [اما خودش آن را ترک نمود!] گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به کتاب خداوند وصیت نمود. (2)

و اگر وصیت به معنای خلافت نیست و مقصود از آن چیزی دیگری است پس معنای این که علی علیه السلام وصی پیغمبر بوده است چه می باشد؟

اگر بگوئید که: علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله در اموالش بوده، است، می گوئیم: اهل سنت که از صدیقشان (ابوبکر) روایت کرده اند که گفته است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (نَحْنُ مَعَاشِرُ

ص: 413

- 
- 1- به روایتی که از «سنن نسائی» در مورد انکار وصیت از «امّ المؤمنین عایشه» نقل نموده ایم مراجعه فرمایید تا پاسخ زشت و زننده و اهانت آمیز وی بر شما روشن شود. همچنین به روایت «بخاری» مراجعه فرمایید تا بدانید که وی آن جمله زننده را حذف کرده است.
  - 2- صحیح بخاری، ج 4، ص 387 ح، 939 کتاب الوصایا، چاپ، بیروت، دار القلم و صحیح مسلم، ج 2، ص 71، کتاب الوصیة، ح، 16، چاپ بیروت، دارالفکر لازم به تذکر است که «عبدالله ابن ابی اوفی» - چنان که خواهد آمد - خود، یکی از راویان «حدیث غدیر» است و بنابراین شاید بتوان گفت که انکار او جنبه تمسخر داشته است.

الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورُثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً (1) «ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم، آن چه بر جای بماند صدقه است، بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله که مال و ثروتی نداشته است که علی علیه السلام وصی او بر اموالش باشد.

پس علی علیه السلام چگونه وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؟

خامساً - اگر وصیت به معنای «خلافت» و لازمه آن نیست پس چرا دانشمندان مکتب خلفا در طول تاریخ اسلام کوشیده و می کوشند تا اخبار وصیت را از عامه مردم پوشیده نگهدارند؟

چرا گاهی آن را کتمان و گاهی، تحریف و گاهی تأویل و توجیه و گاهی هم یکسره آن را انکار می کنند.

چرا برخی از، ایشان قسمتی از حدیث وصیت را که در خبر دعوت پیغمبر از بنی هاشم آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی وصی من و خلیفه من در میان شماست»، حذف کرده کلامی گنگ و نامفهوم بجای آن گذارده اند مانند کاری که طبری و ابن کثیر در تفسیرهایشان انجام داده و بجای لفظ «وصی و خلیفتی» کلمه «کذا و کذا» که به معنای چنین و چنان است آورده اند؟

چرا برخی از ایشان تمام خبری را که در آن ذکر وصیت به میان آمده است از قلم انداخته و بطور کلی در کتاب خود نیاورده و به این مطلب هم هیچ اشاره ای نکرده اند مانند کاری که ابن هشام در مورد خبر «یوم الانذار» و دعوت از بنی هاشم در کتاب سیره خود انجام داده است.

چرا برخی از ایشان پاره ای از سخن صحابه را که حاوی ذکر «وصیت» بوده و در، آن از علی علیه السلام به عنوان «پسر عم» و «وصی پیامبر» سخن رفته است بدون اشاره به

ص: 414

1- این روایت که تنها راوی آن «ابوبکر» است در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است، از آن جمله: صحیح بخاری، ج 4، ص 504 و 505 کتاب، الخمس باب فرض الخمس، ح 1265 و 1266، ج 5، ص 82-83 کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب قرابة رسول الله صلی الله علیه و آله، ح 230 و ج 8، ص 551 - 552، کتاب الفرائض، باب قول النبی لا نورث... ح 1574 و احادیث بعد از آن چاپ بیروت، دار القلم، صحیح مسلم، ج 2، ص 144، کتاب الجهاد، ح 52 و 54، چاپ بیروت، دارالفکر، سنن ابو داود، ج 3، ص 139 باب صفایا رسول الله صلی الله علیه و آله ح 2963، چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی، سنن نسائی، ج 2، ص 179 باب قسم الفیء، مسند احمد، ج 1، ص 6 و 9 طبقات ابن سعد، ج 2، ص 315، و ج 8، ص 28 و منابع دیگر

، آن حذف کرده اند مانند کاری که بر سر قصیده صحابی انصاری، نعمان بن عجلان آورده اند و دو بیت مخصوص «وصایت» را از ابیات او انداخته اند.

چرا برخی از ایشان تمام خبری را که در آن از «وصیت» سخن رفته است حذف کرده و تنها به این مطلب اشاره کرده اند که آن ها به علی از آوردن چنان خبری خودداری ورزیده. اند مانند آن چه را که طبری و ابن اثیر و ابن کثیر با نامه محمد بن ابی بکر انجام داده اند.

چرا برخی از ایشان لفظ «وصیت» را از سخن صحابه حذف کرده و خبر را نیز تحریف کرده اند همان گونه که ابن کثیر شامی لفظ «وصی» را از خطبه امام حسین علیه السلام انداخته است.

چرا برخی از ایشان در صدد تأویل و توجیه معنای «وصیت» بر آمده و آن را طبق میل خود معنا کرده اند چنان که «طبرانی» در مورد حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره وصی، پیامبر صلی الله علیه و آله و خود ابن ابی الحدید در شرح لفظ «وصیت» در سخن امیرالمؤمنین علیه السلام به چنین کاری مبادرت ورزیده اند؟

و بالأخره چرا برخی از ایشان - چنان که پس از این خواهد آمد - کسانی را که از وصی و وصایت سخن بگویند مورد حملات ناجوانمردانه قرار داده آنان را به باد ملامت سرزنش می گیرند و راویان روایت وصیت را هر کس که باشد تضعیف می نمایند و به آن ها تهمت می زنند و آن ها را دروغگو و دروغ پرداز می شمارند؟!

، آری همه این ها بیانگر این واقعیت است که مسأله چون «وصیت» مشکل بزرگی بر سر راه مکتب خلفا بوده و معروفیت علیه السلام به وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بطلان خلافت خلفای سقیفه ای را چون آفتاب نیم روز برای همگان روشن می ساخته است، از این رو، پیروان مکتب خلفا سخت به تکاپو افتاده در صدد راه حل این مشکل برآمده و همان گونه که بیان داشتیم در طی قرون و اعصار به انکار و کتمان نصوص وصیت و تأویل و توجیه آن پرداخته اند تا بدین وسیله به خیال خام خود مسأله خلافت و حقایق امیرالمؤمنین علیه السلام را زیر سؤال برده و مخدوش سازند و خلافت خلفای مورد نظر خود را تثبیت نموده و برای همیشه ثابت و پا بر جا نگهدارند

## 7- تضعیف روایات و راویان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

نوع دیگر از انواع کتمان در مکتب خلفا، تضعیف روایات و راویان سنت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که علمای این مکتب در این زمینه نیز از هیچ گونه تلاش و کوششی برای کتمان «وصیت» و دور نگه داشتن مردم از اخبار وارده در این موضوع فروگذار نکرده اند.

زیرا: در اکثر کتاب هایی که دانشمندان این مکتب در طول تاریخ اسلام تا به امروز در موضوعات مختلفی - مانند: تفسیر، حدیث، تاریخ سیره و، رجال مسانید و سنن و غیر از این ها - تألیف کرده اند در هر جا که به مناسبتی سخن از وصیت به میان آمده است علاوه بر انکار و تحریف و تأویل و توجیه آن به تضعیف روایات و راویان حدیث وصیت پرداخته و هر حدیثی را که - به دلیلی - نتوانسته اند آن را حذف و یا تحریف و دستکاری، کنند بلافاصله در پایان آن اظهار نظر کرده و گفته اند: سند این حدیث ضعیف است و یا راوی آن کذاب و دروغگوست یا اینکه فلانی او را توثیق نموده است و یا اینکه او از شیعیان است و امثال این سخنان بیمایه که هر پژوهشگر تیزبین و انسان منصف و با ایمانی را دچار شگفتی می سازد که چرا این همه این آقایان در مورد «وصیت» از خود حساسیت نشان می دهند؟

از همین جا این معنا به خوبی روشن می شود که انتشار خبر وصیت و تعیین امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان «وصی پیامبر» از جانب آن، حضرت درد آورترین مسأله ای بوده است که دانشمندان مکتب، خلفا با آن مواجه بوده اند.

و به همین دلیل است که برخی از افراد عنود و متعصب از دانشمندان این مکتب که راه عناد و لجاج را در پیش گرفته اند مانند ابن کثیر شامی - و برخی دیگر از هم مسلکان او - سخت بر پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام تاخته و هیچ حيله و نیرنگی را در راه کتمان وصیت از دست ننهاده است که هم اینک گفتار مغرضانه او را که در این باره اظهار داشته است، یادآور می شویم.

### **سرزنش کسانی که «وصیت» را یاد آور شوند**

ابن کثیر، شامی در مجموعه بزرگ تاریخی خود «البدایة والنهایة» مطالبی را درباره وصیت آورده است که فشرده آن را در ذیل می آوریم

او در مورد وصیت در کتاب خود چنین می نویسد:

آن چه موجب بالندگی و دل خوشی بیشتر نادانان شیعه و داستان سرایان ابله ایشان شده



است مطلبی است سرا پا دروغ و بهتان و افترا؛ که پیغمبر در باره علی به خلافت وصیت کرده است که در چنین صورتی لازم می آید که صحابه با اجرا نکردن فرمان پیغمبر خدا در امر وصیت خیانت بسیار بزرگی را بعد از آن حضرت مرتکب شده باشند... (1)

- تا آن جا که گوید: -

و آن چه را که برخی داستان سرایان عوام در کوچه و بازار از وصیت به علی در آداب و اخلاق نقل می کنند. همه آن ها هذیان است که پایه و اساسی ندارند بلکه آن ها ساخته برخی فرومایگان نادان است که اعتمادی بر آن ها نیست و جز کودن ناتوان به آن ها مغرور نگردد...» (2)

، آری این طرز، بیان و اظهار نظر و منطق و استدلال یکی از دانشمندان معروف و بلند آوازه مکتب خلفا مانند ابن کثیر است که با اعصابی سخت درهم کوفته و خشمی شدید بی مهابا بر شیعه، تاخته و درباره مشکل بزرگی که بر سر راه مکتب خلفا وجود داشته و دارد مذبحخانه عنان اختیار را از کف داده و به جز دشنام و ناسزا دلیلی دیگر نداشته است.

اینک ما برای آشنایی با کسانی که ابن کثیر آنان را نادانان شیعه و داستان سرایان ابله ایشان به شمار آورده به ناچار اسامی آن ها را می آوریم تا معلوم شود که اینان چه کسانی هستند.

### نخست - از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله

#### اشاره

1- امام علی بن ابی طالب علیه السلام

2- سلمان فارسی

3- ابویوب انصاری

4- ابوسعید خدری

ص: 417

1- گویا این دانشمند فراموش کرده و یا خود را به فراموشی زده و یا اینکه لاقلاً در کتاب های خودشان ندیده و نخوانده است که امامشان ابوبکر درباره بیعت خود گفته است: (إِنَّ بَيْعَتِي كَأَنَّتُ فَلْتَةً) و عمر هم در این باره در کمال صراحت اظهار داشته است که: (انما كَأَنَّتُ ابِي بَكْرٍ فَلْتَةً... وَ لَكِنَّ اللَّهَ وَفَى شَرِّهَا) برای آگاهی بیش تر از این موضوع به بخش پنجم همین کتاب مراجعه فرمایید.

2- البدایه والنهایه، ج 7، ص 236، چاپ بیروت، دارالکتب العلمیه

- 5- انس بن مالک انصاری
- 6- بریده بن حصیب اسلمی
- 7- عمرو بن عاص قرشی
- 8- ابوذر غفاری رَبدی
- 9- امام حسن مجتبی سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله
- 10- امام شهید حسین بن علی
- 11- حسان بن ثابت انصاری
- 12- فضل بن عباسی بن عبدالمطلب
- 13- نعمان بن عجلان انصاری
- 14- عبدالله بن ابی سفیان، حرث بن عبدالمطلب
- 15- ابوالهیثم بن تیهان انصاری
- 16- سعید بن قیس انصاری
- 17- حُجر بن عدی الکندی
- 18- خُزیمه بن ثابت ذوالشهادتین
- 19- عمرو بن حمق خزاعی
- 20- عبدالله بن عباس
- 21- مغیره بن حارث بن عبدالمطلب
- 22- اشعث بن قیس، کندی که از دشمنان علی علیه السلام بوده است. (1)

## دوم- از گروه تابعین

- 1- جریر بن عبدالله بجلی
- 2- نجاشی شاعر، قیس بن عمرو

3- محمّد بن ابی بکر (فرزند خلیفهٔ اول)

4- مندر بن حمیصه و داعی

ص: 418

---

1- برای اطمینان خاطر بیش تر به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 143 - 150 و اوائل بحث وصیّت تحت عنوان: «وصیّت در سخنان صحابه و تابعین» و وصیّت در اشعار صحابه و تابعین در همین بخش مراجعه فرمایید.

5- عبدالرحمان بن جَعِيل

6- نضر بن عجلان

7- مالک اشتر

8- عمر بن حارثه انصاری

9- عبدالرحمان بن ذؤیب

### سوم - از حاکمان مکتب خلفا و امامان مذاهب ایشان

1- امیر علی بن عبدالله عموی خلیفه عباسی سفّاح

2- خلیفه عباسی هارون الرشید

3- خلیفه عباسی مأمون

4- امام شافعیان محمد بن ادریس شافعی

### چهارم - از مؤلفان که احادیث وصیّت را روایت کرده اند

1- امام حنبلیان احمد بن حنبل متوفای 241 هجری در کتاب خود مناقب علی.

2- ابی حنیفه دینوری متوفای 282 هجری در کتاب اخبار الطوال

3- امام المؤرخین محمد بن جریر طبری متوفای 310 هجری در تاریخ خود

4- بیهقی که تا سال 320 زنده بوده در المحاسن والمساوی

5- امام المحدثین در عصر، خود طبرانی متوفای 360 هجری در معاجمش

6- حافظ ابونعیم اصفهانی متوفای 430 هجری در کتاب حلیة الاولیاء

7- حافظ ابن عساکر شافعی متوفای 571 هجری در تاریخ دمشق

8- ابن اثیر جزری متوفای 630 هجری در تاریخ خود.

9- ابن ابی الحدید معتزلی شافعی متوفای 656 هجری در شرح نهج البلاغه

10- متقی هندی متوفای 675 هجری در کنز العمال.

این‌ها و غیر از این‌ها به تعبیر ابن‌کثیر همه جاهلان شیعه و داستان‌سرایان نفهم و ابله ایشان هستند که به روایات «وصیّت» مغرور شده و آن‌ها را روایت کرده و در کتاب‌هایشان آورده‌اند علاوه بر این‌ها گروه بسیاری از همتایانشان از صحابه و تابعین‌اند که به روایات وصیّت مغرور شده و در اشعار و خطابه‌های خود بدان احتجاج کرده

ص: 419

و دانشمندان بزرگ سیره و تاریخ هم - به ترتیب زیر - آن ها را از قول ایشان روایت کرده اند همانند:

زبیر بن بگّار در کتاب «الموقیّات»، ابن جریر طبری و ابن اثیر جزری در تاریخ، هایشان خطیب بغدادی در تاریخ بغداد مسعودی شافعی در مروج الذهب، امام مقدّم در، حدیث حاکم نیشابوری در مستدرک ذهبی در تذکرة الحفاظ و مانند این ها.

ابن کثیر همه این ها را که یادآور شدیم و بیش تر مدارکی که به آن اشاره کردیم و در دسترس علمای هم عصرش قرار داشته و به خاطر کتمان شدیدشان و پنهان کاری از مردم به دست ما نرسیده، است همه را کتمان کرده و هیچ یک را در مجموعه بزرگ تاریخی خود وارد نکرده است.

، او به گونه دیگری نیز به کتمان روایات «وصیّت» پرداخته و با تضعیف روایان و روایات وصیّت و کتاب هایی که آن ها را ثبت کرده اند و مسخره کردن هر کس که بدانه استدلال و احتجاج، کند زمینه را طوری فراهم کرده که اگر بعدها هم چیزی از موارد کتمان شده از کتاب دیگری به دست کسی برسد قابل تصدیق نباشد و لذا می گوید: «آن چه که نادانان شیعه و قصه گوینان و داستانسرایان ابله و نفهم بدان مغرور می شوند!»

، آری این منطق یک دانشمند بلند پایه از مکتب خلفاست که از روی عناد و دشمنی با آل محمد صلی الله علیه و آله فاصله، گرفته و چشم را بر هم گذاشته و هر چه در دل داشته است بی، توان برنیش قلم بیزبان جاری ساخته و مغرضانه و متعصبانه از هیچ ناسزایی که در واقع شایسته خود او بوده، است نسبت به اهل حق کوتاهی ننموده و بدین وسیله حقیقتی را که مورد اتفاق همه دانشمندان اسلام بوده است (هر چند به صورت، ناقص) آن گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند پرده پوشی و کتمان نموده است.

آن چه تا بدین جا آوردیم فشرده ای از انواع و اقسام کتمان در مکتب خلفا در مورد وصیّت بود که به آن ها اشاره کردیم و اگر بخواهیم آن چه را که در موارد دیگری غیر از موضوع وصیّت انجام داده اند یادآور شویم سخن به درازا خواهد کشید و از این رو به همین مقدار از انواع کتمان درباره وصیّت بسنده می کنیم و به بررسی آیه ای دیگر که بر امامت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام دلالت دارد می پردازیم

## آیه سوم: ولایت و فرمانروایی علی علیه السلام در قرآن کریم

از جمله آیاتی که به اتفاق اکثر مفسران و اهل حدیث درباره امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده و بر امامت و ولایت و خلافت بلافصل آن حضرت دلالت دارد، آیه مبارکه «ولایت» است که می فرماید:

(وَإِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

تنها ولی شما خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله، او و کسانی هستند که ایمان دارند و نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند. (1)

این آیه مبارکه صراحت دارد بر این که مقام عظمای ولایت و امامت و سرپرستی مسلمانان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، مخصوص امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

و توضیح این که:

امت اسلامی با همه اختلاف عقیده و مرام و مکتبی که دارند متفقند که این آیه شریفه درباره امیرالمؤمنین و مولی الموحدین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و آن هنگامی بوده است که آنحضرت انگشتر خود را در نماز و در حال رکوع به بینوائی صدقه داده است و روایاتی که در این زمینه از طرق شیعه و سنی وارد شده و در منابع حدیثی و تفسیری هر دو گروه در ذیل این آیه ذکر گردیده، گواه این حقیقت است که برای نمونه برخی از آن ها را تحت عنوان «شأن نزول آیه» در این جا می آوریم.

ص: 421

فخر رازی در تفسیر کبیر خود ذیل آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) در حدیثی آورده است: «عطا از ابن عباس روایت کرده که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.»

همچنین در حدیث دیگری از عبدالله بن سلام نقل کرده است که گفت:

چون این آیه نازل شد من عرضه داشتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من علی را دیدم که در حال رکوع انگشتر خود را به نیازمندی صدقه داد پس ما او را ولی (و سرپرست) خود خواهیم شناخت.

و در یک حدیث دیگر با تفصیل بیش تر که مفصل آن را پس از این خواهیم آورد از «ابوذر» نقل کرده است که گفت:

«روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را بجای آوردم سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد کسی به او چیزی نداد سائل دست های خود را به طرف آسمان بلند کرد و گفت خدایا من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کمک کردم ولی کسی چیزی به من نداد.»

علی علیه السلام در حالی که در رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود که در آن انگشتری داشت به فقیر اشاره کرد تا انگشتر را از انگشت او در آورد، پس سائل آمد و انگشتر را از دست او بیرون آورد.

در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله به خدا عرضه داشت: خداوندا... همان گونه که برای موسی وزیری از خاندانش معین نمودی، برای من نیز وزیری از اهل بیتم، معین فرما. ابوذر گفت: به خدا سوگند هنوز سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که فرشته وحی جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! بخوان: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) (1) تا آخر آیه.

در همین رابطه «طبری» نیز در تفسیر خود از ایوب بن سوید از عتبه بن ابی حکیم و همچنین از غالب بن عبید از مجاهد روایت کرده که گفت: آیه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) درباره علی بن ابی طالب نازل شده است که صدقه داد در حالی که در رکوع بود. (2)

جلال الدین سیوطی نیز در تفسیر «در المنتور» در روایاتی چند و از جمله از ابن

ص: 422

1- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 12، ص 26.

2- تفسیر طبری، ج 6، ص 186.



عباس آورده است که گفت: علی علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را صدقه داد... و به همین جهت آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) نازل شد. (1)

ابواسحاق ثعلبی نیز در تفسیر خود، ذیل آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) در حدیث جامعی از «عبایة بن ربیع» روایت کرده که گفت:

روزی عبد الله بن عباس کنار زمزم نشسته و برای مردم حدیث می کرد و مرتب می گفت «قال رسول الله صلی الله علیه و سلم»، «قال رسول الله صلی الله علیه و آله» تا این که مردی عمامه بسر که با عمامه اش صورتش را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر دفعه که ابن عباس می گفت «قال رسول الله» و حدیثش را میخواند او نیز می گفت «قال رسول الله صلی الله علیه و آله» و حدیثی می خواند، ابن عباس پرسید تو را به خدا سوگند بگو ببینم کیستی؟ ابن ربیع می گوید دیدم عمامه را از صورت خود کنار زد و گفت ای مردم هر کس مرا می شناسد که هیچ و هر کس مرا نمی شناسد بداند که من جندب بن جناده بدری ابوذر غفاریم، با این دو گوش خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ بگویم خداوند آن دو را کر کند و با این دو چشمم دیدم و اگر دروغ بگویم هر دو را کور کند، شنیدم که فرمود «علی قائد البررة وقاتل الکفرة، منصور من نصره مخذول من خذله» علی علیه السلام پیشوا و زمامدار نیکان است علی کشنده کافران است هر کس که او را یاری کند خدا وی را یاری خواهد نمود و هر کس که دست از یاریش بر دارد خدا دست از یاری او بر خواهد داشت».

هان ای مردم بدانید که من روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر می خواندم سائلی در مسجد از مردم سؤال کرد و کسی به وی چیزی نداد سائل دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو سؤال کردم و کسی به من چیزی نداد، در همین حالی که او شکوه می کرد علی علیه السلام در رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره به سائل کرد سائل نزدیک رفته و انگشتر را از انگشت آن جناب بیرون کرد این را هم بگویم که علی علیه السلام همواره انگشتر را در آن انگشت می کرد. باری رسول خدا صلی الله علیه و آله ناظر تمامی این جریانات بود و لذا وقتی نمازش تمام شد سر بسوی آسمان بلند نمود و عرض کرد: بارالها موسی از تو خواست تا شرح صدرش دهی و کارهایش را آسان سازی و گره از زبانش بگشایی تا مردم گفتارش را بفهمند و نیز درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و با وی پشتش را محکم نموده و او را در کارها و مأموریت هایش شریک سازی، و تو در قرآن ناطقت

ص: 423

پاسخش را چنین داده ای بزودی بوسیله برادرت تو را در کار نبوت کمک می دهیم و برای شما نسبت به آیات خود سلطنتی قرار می دهیم تا به شما دست نیابند.

بارالها من محمد نبی و صفی توام بارالها مرا هم شرح صدری ارزانی بدار و کار مرا نیز آسان بساز و از اهل بیتم علی را وزیرم قرار بده و به این وسیله پشتم را محکم کن. آن گاه ابوذر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز دعایش تمام نشده بود که جبرئیل از ناحیه خدای جلیل به حضورش آمد و عرض کرد: ای محمد بخوان پرسید چه بخوانم؟ ابوذر می گوید جبرئیل گفت این آیه را بخوان: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) (1)

همچنین حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» از انس بن مالک روایت کرده که گفت:

«شخص بینوایی به مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در آمد در حالی که می گفت: کیست آن که قرض دهد به خدایی که اینقدر توانا هست که بتواند قرض خود را بدهد و این قدر باوفا هست که در دادن قرض خود مسامحه نرزد؟

علی علیه السلام در همین حال مشغول نماز و در حال رکوع بود که دست خود را پشت سر برد و با اشاره به فقیر فهماند که این انگشتر را بگیر و آن را از دستم بیرون بیاور، در این میان رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به عمر کرده و فرمود:

ای عمر واجب شد عمر عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت چه چیز واجب شد؟ فرمود: بهشت برایش واجب شد به خدا سوگند انگشتر را از دستش بیرون بیاورد مگر این که خداوند او را از گناهانش بیرون کشید... (2)

نیز حسکانی از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت:

عبدالله بن سلام با گروهی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و از این قسمت شکایت داشتند که یهودی ها به جرم این که آن ها مسلمان شده اند از آنان دوری می کنند حضرت به ایشان فرمود جستجو کنید بلکه سائلی را بسویم بخوانید ما وارد مسجد شدیم و در آن جا مرد بینوایی را یافتیم و او را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آوردیم. حضرت از او

ص: 424

---

1- تفسیر ثعلبی، ج 4، ص 80 چاپ، بیروت، شواهد التنزیل، ج 1، ص 177 - 180 ح 235، غایة المرام، ص 103 - 104 ح 1 چاپ قدیم و در چاپ بیروت، ج 2، ص 3، ج 1، تذکرة الخواص، ص 15 نور الأبصار، ص 87 و الغدیر، ج 2، ص 52 که مصادر آن را نیز آورده است.

2- شواهد التنزیل، ج 1، ص 165 ح 222.

پرسید: آیا کسی به تو چیزی داد؟ عرض کرد آری به مردی گذشتم که مشغول نماز بود [و در حال رکوع] انگشتر خود را به من داد، فرمود: برو و آن شخص را به اینان نشان بده [جابر گوید]: به اتفاق سائل رفتیم و دیدیم که علی علیه السلام به نماز ایستاده، سائل به علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: او همین شخص بود. ما برگشتیم که آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) در این باره نازل شد. (1)

و نیز حسکانی از زید بن علی بن الحسین علیه السلام از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده که: گفت از عمار یاسر (رضی الله تعالی عنه) شنیدم که می گفت:

«روزی سائلی در برابر علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاد در حالی که او در رکوع نماز مستحبی بود انگشتر خود را از انگشت در آورده به سائل داد.

آن گاه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و داستان خود را برای آن حضرت نقل کرد چیزی نگذشت که این آیه نازل شد: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تلاوت نموده و فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ): «هر که من مولای او بودم این علی نیز مولای او خواهد بود، خدایا دوست بدار آن کس که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن کس که او را دشمن بدارد» (2)

باری حافظ حسکانی شأن نزول آیه را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام در روایات متعددی از خود، امام ابن عباس، ابوذر غفاری انس بن مالک مقداد بن اسود جابر بن عبدالله، انصاری محمد بن حنفیه ابورافع و عبدالله بن سلام روایت نموده و آن گاه اشعار معروف حسان بن ثابت را نیز که در همین باره سروده است نقل می کند که ما از میان اشعار او به نقل سه بیت بسنده می کنیم:

أبا حسن تقدیک نفسی و مهجتی \*\*\* و کل بطی فی الهدی و مسارع

و انت الذی أعطیت اذکنت راکعاً \*\*\* زکاتاً، فدتك النفس يا خير راکع

فأنزل فيك الله خير ولاية \*\*\* فبينها في محكمات الشرائع

ای ابوالحسن! دل و جانم فدای تو باد و دل و جان همه ره روان راه حق به فدایت این تویی که در حال رکوع بخشش نمودی که جان های همگان به فدایت ای بهترین رکوع کنندگان.

خداوند هم درباره تو بهترین ولایت را نازل نمود و آن را در محکمات شرایع خود [آشکارا]

ص: 425

1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 174، ح 232

2- شواهد التنزیل، ج 1، ص 173، ح 231

مقصود «حسان» از «بهترین ولایت»، همان مقام اولی الامر و سرپرستی و اولای به تصرف است که خدای تعالی علی علیه السلام را در ولایت خود و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله شریک ساخته و آشکارا او را به عنوان «ولی امر» تعیین نموده و با اشاره به مسأله نماز و پرداخت زکات در حال رکوع حضرتش را مشخص نموده و همان ولایتی را که برای خود و پیامبرش مقرر داشته برای آن حضرت نیز ثابت و مسلم دانسته است.

### اشکالی که بر دلالت آیه کرده اند

با توجه به روایاتی که از منابع مهم اهل سنت در شأن نزول آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...)، نقل نمودیم و همچنین با قرائنی که در خود آیه وجود دارد، تردیدی نیست که مقصود از «ولایت» در آیه شریفه سرپرستی و زمامداری و حکومت و فرمانروائی است ولی با این همه:

برخی از دانشمندان پیرو مکتب خلفا که خواسته اند از یک حقیقت صریح و آشکار فرار کنند و به خیال واهی خود خلافت خلفای سقیفه ای را تثبیت نمایند در صدد تحریف معنای ولایت برآمده و لفظ «ولی» را در آیه مورد بحث به معنای «محب و ناصر» گرفته اند تا بدین وسیله دلالت آیه را بر زمامداری علی علیه السلام مخدوش سازند! غافل از اینکه همه روایات برجسته و متواتری که خود دانشمندان بزرگ اهل سنت در منابع تفسیری و حدیثی و تاریخی خود آورده اند بر امامت و زعامت و فرمانروائی آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد.

به هر حال ما در این جا برای اینکه استدلال های واهی این گونه افراد را بدون پاسخ نگذاشته باشیم و ثابت نماییم که لفظ «ولی» برخلاف تصور این بیمار دلان به معنای محب و ناصر، نیست بلکه به معنای سرپرست، زمامدار فرمانروا و اولای به تصرف است نخست معنای متداول آن را در عرف و اصطلاح عرب و فقه اسلامی یاد آور می شویم و سپس آن را از دیدگاه لغت عرب و آن چه زبان شناسان در فرهنگ های لغت

ص: 426

---

1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 182 شایان ذکر است که اشعار حسان بن ثابت در بسیاری از منابع مهم اهل سنت از جمله: کفایة الطالب، ص 229 باب، 61، مناقب خوارزمی، ص 265 فصل 17، فرائد السمطین، ج 1، ص 190 و برخی مصادر دیگر آمده است.

عربی در معنای این کلمه آورده‌اند مورد بررسی قرار می‌دهیم تا حقیقت مطلب روشن شود و اینک بیان مطلب در معنای کلمه ولیّ و مولی:

### معنای «ولی» در لغت عرب

بر اهل علم و اطلاع و ارباب فضل و دانش پوشیده نیست که: گرچه لفظ «ولیّ» در لغت عرب به معنای دوست، دوستدار یاری دهنده و معانی دیگری آمده است اما معنای حقیقی، آن صاحب اختیار سرپرست، زمامدار فرمانروا و اولای به تصرف است که معنای شایع و رایج و متداول آن در عرف و لغت عرب همان صاحب اختیاری، سرپرستی و اولای به تصرف و کسی است که زمام امور جامعه اسلامی را به دست بگیرد و به تدبیر امور مسلمانان بپردازد.

و به همین مناسبت است که: به اشخاصی که بر افراد دیگری سِدْمَتِ ولایت و سرپرستی دارند «ولیّ» می‌گویند چنان که گفته می‌شود: پدر ولیّ صغیر است حاکم ولیّ قاصر، است هر زنی که بدون اجازه ولی شوهر کند عقد او باطل است و به همین مناسبت است که: به کسی که اداره امور زندگی کسی را به عهده دارد و صاحب اختیار اوست «ولیّ» می‌گویند مانند ولیّ، یتیم یعنی کسی که اداره امور و سرپرستی او را به عهده دارد و ولیّ زن: یعنی کسی که اجازه عقد و نکاح و اختیار زن به دست اوست و ولیّ خون: یعنی کسی که حق مطالبه قصاص و یا حق بخشودن دارد

و به همین مناسبت است که: در زبان عرب امروز و اصطلاح مسلمانان به کسی که در دستگاه دولتی پست و مقامی داشته و عهده دار سمت فرمانروائی باشد «والی» گفته می‌شود پس معنای حقیقی ولایت در اصل زمامداری و سرپرستی و اختیار داری است چنان که در فرهنگ های لغت عرب نیز به این موضوع تصریح شده است.

در این باره راغب در کتاب مفردات می‌نویسد:

«... حقیقت معنای ولایت عبارت است از: به عهده گرفتن کار و فرمان روائی و لفظ «ولیّ» و «مولی» هر دو در این معنا استعمال می‌شوند»<sup>(1)</sup>.

در کتاب قاموس المحيط نیز می‌نویسد:

ص: 427

---

1- مفردات راغب، ص 885 ط بیروت، دارالعلم، ماده ولیّ.

«ولایت: به معنای عهده دار شدن حکومت و فرمانروائی است» (1)

زمخشری نیز در اساس البلاغه می گوید:

«ولّیّ به معنای ولّیّ امر (فرمانروا)، آقا و سرپرست است» (2)

زبیدی نیز در کتاب «تاج العروس» از ابن اعرابی نقل کرده که گفته است:

«ولّیّ عبارت از آن کسی است که زمام امور و سرپرستی تو را به عهده بگیرد» (3)

ابن اثیر هم در کتاب نهاییه خود آورده است که:

گویا، ولایت اشاره به تدبیر در امور و قدرت و انجام کار دارد و مادامی که این صفات در کسی نباشد اسم «والی» بر او اطلاق نمی شود.

سپس به ذکر کلمه «مولی» پرداخته و می گوید:

کلمه «مولی» به صورت مکرر در حدیث آمده است و آن اسمی است که بر افراد زیادی اطلاق می شود که از آن جمله است: مولی به معنی خداوند و مولی به معنی مالک و مولی به معنی سرور و آقا و مولی به معنی منعم (ولّی نعمت) و مولی به معنی آزاد کننده برده، و مولی به معنی یاری دهنده و مولی به معنی دوستدار، و مولی به معنی تابع و پیرو، و مولی به معنی همسایه و مولی به معنی عموزاده و مولی به معنی هم سوگند و مولی به معنی هم پیمان و مولی به معنی داماد و مولی به معنی عبد، و مولی به معنی انسان آزاد شده از قید بندگی و بردگی و [سپس اضافه می کند که] بیش تر این معانی در حدیث هم آمده است که البته هر یک از آن معانی باید به مقتضای هر حدیثی که در هر موردی وارد شده، در نظر گرفته شود...

و آن گاه حدیث شریف: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ) را ذکر نموده و به دنبال آن می گوید:

«شافعی رضی الله عنه گفته است: مقصود از آن [مولی] ولایت و سرپرستی اسلام است مثل قول خدای تعالی که فرموده است: (ذَلِكَ بِرَأْنِ اللَّهِ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) (4) «این به خاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند اما کافران مولائی ندارند» (5)

ص: 428

1- قاموس المحيط، ج 4 ص 583 ط بیروت، ماده ولّیّ

2- اساس البلاغه، ص 689 ط بیروت

3- تاج العروس، ج 10 ص 399 ماده ولّیّ ط

4- سوره محمد صلی الله علیه و اله، آیه 11

5- نهاییه ابن اثیر، ج 5، ص 227 و 228، ماده (ولّیّ)

، همچنین ابن منظور در کتاب «لسان العرب»، از قول فَرَّاء نقل نموده که گفته است:

«لفظ «ولی» و «مولی» هر دو در کلام عرب به یک معناست» و سپس می گوید: «ابن سلام از یونس روایت کرده که گفته است: لفظ مولی در کلام عرب دارای معانی متعددی است: که از آن جمله است مولای در دین که به معنای «ولی» است که در قول خدای تعالی آمده است: (ذَلِكَ يَبْأَنَ اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) ای لاولی لهم «این به خاطر آنست که خداوند مولای مؤمنان است و کافران مولائی ندارند»: (یعنی ولی و سرپرستی ندارند) و به همین معناست قول آقای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ أَي مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهِ)، «هرکس که من در زندگیم مولای او بودم، پس علی مولای اوست» یعنی: هرکس که من سرپرست او بودم... (1)

حال که معنای لفظ «ولی» از دیدگاه لغت عرب روشن گردید می گوئیم که: لفظ «ولی» همانند لفظ «مولی» در اصل یک معنا بیش، ندارد و سایر معانی آن مانند: دوست، دوستدار، محب یار و یاور و امثال آن از موارد و متعلقات این لفظ به شمار می روند و هیچ یک از آن ها نسبت به آیه شریفه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) و ولایت صدقه دهندگان در حال رکوع سازش ندارد بلکه آن معنایی که با آیه شریفه مناسبت دارد همان اختیار داری و سرپرستی و مالک امر بودن و اولای به تصرف است. زیرا:

اولاً - خداوند مقام ولایت را در آیه شریفه منحصر به سه فرد نموده و فرموده است: که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و صدقه دهندگان در حال رکوع بر شما ولایت دارند و این انحصار نشان دهنده این واقعیت است که مقصود از «ولی» مقام ولایت و زعامت و سرپرستی دینی است که خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جانشین پیامبر دارای چنین موقعیتی می باشند.

ثانیاً - ظاهر آیه شریفه این است که این سه نفر بر جامعه و مسلمانان ولایت دارند، و در این صورت باید کسانی که بر مسلمانان ولایت دارند غیر از کسانی باشند که مورد، ولایت اند زیرا منحصر کردن ولایت به سه نفر در یک آیه و سیاق متصل، دلیل آشکاری بر اختصاص مقام ولایت به همان سه نفر است که غیر از آنان را شامل نمی شود

ص: 429

ثالثاً - اگر مقصود از ولایت دوستی و نصرت، باشد در این صورت باید تنها به: جمله (وَالَّذِينَ آمَنُوا) اکتفا می شد و دیگر لازم نبود که خداوند موضوع نماز و زکات را یاد آوری کند زیرا ولایتی که به معنی دوستی و نصرت، باشد، اختصاص به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و صدقه دهنده در حال رکوع، ندارد بلکه جامعه با ایمان همه باهم دوست بوده و یار و یاور یکدیگرند چنان که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است: (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) «مردان و زنان با ایمان همگی دوستدار و یاور یکدیگرند.» (1)

رابعاً- خداوند در رابطه با ولایت مطلقه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید: (التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) «پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به افراد با ایمان، از خود آن ها اولی و سزاوارتر است.» (2) و چنین، اولویتی جز با مقام ولایت و، سرپرستی با معنی دیگری سازش ندارد.

و خامساً - این که: اگر مقصود از ولی بودن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، مقام ولایت و اولویت و سرپرستی، باشد ولایت فرد سوم نیز که در همان آیه آمده است باید به همان معنا، باشد نه این که ولایت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله به معنی اولویت و سرپرستی بوده و ولایت فرد سوم چیز دیگر و به معنای دیگری باشد.

شاهد مطلب اینکه در آیه بعدی می فرماید: هر کس این سه نفر را ولی خود قرار دهد وابسته به حزب الهی است و حزب خدا پیوسته پیوسته غالب و پیروز است، چنان که می فرماید:

(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)

«هر کس که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او و کسانی را که ایمان آورده، اند، ولی خود قرار دهد [او هر کس پیروز است] زیرا حزب خدا پیوسته پیروز می باشد.» (3)

پس این آیه شریفه نیز همانند آیه قبلی ولایت را منحصر به سه فرد نموده و به روشنی ثابت می کند که ولایت اختصاص به سه نفر دارد و منظور از «ولایت» همان سرپرستی و مالک امر بودن و اولای به تصرف است به دلیل این که این آیه تکمیلی

ص: 430

1- سوره توبه، آیه 71.

2- سوره احزاب، آیه 6.

3- سوره مائده، آیه 56



برای مضمون آیه پیشین است و هدف آنرا تعقیب می کند و به مسلمانان اعلام می: دارد کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبرش صلی الله علیه و اله و صدقه دهندگان در حال رکوع را بپذیرند جزء حزب الهی اند و تعبیر «حزب الله» و «غلبه آن» که در آیه به کار رفته، است نشان می دهد که مقصود از «ولایت» حکومت و فرمانروائی و سرپرستی جامعه اسلامی است و این خود می رساند که ولایت در هر دو آیه به معنی فرمانروائی و زمامداری و سرپرستی اسلام و مسلمین است که تمام معانی دیگر ولایت را از قبیل نصرت و دوستی و امثال آن نفی می کند و ولایت را تنها در خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و صدقه دهندگان در حال رکوع (که علی بن ابی طالب علیه السلام باشد) (1)، متعین می سازد.

### معنای «ولی» در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله

با صرف نظر از اینکه معنای شایع و رایج کلمه «ولی» در لغت عرب به معنای سرپرستی و زمامداری و مالک امر بودن است در احادیث فراوان و متواتری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام وارد، شده نیز لفظ مزبور به معنای سید امام و فرمان روا آمده است که برای نمونه به بعضی از آن ها اشاره می کنیم.

1- در مناقب ابن مغزلی و مناقب خوارزمی و مستدرک حاکم و بسیاری از منابع دیگر آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله به اصحاب خود فرمود:

«أوحى الله الي في علي ثلاثاً: أنه سيد المسلمين و امام المتقين، و قائد الغر المحجلين خداوند - تبارک و تعالی - سه چیز را درباره علی به من وحی فرمود: این که او سید و آقای، مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران و فرمانروای نورانیان است» (2)

2- در تاریخ دمشق و نظم در السمطین و حلیة الاولیاء و منابع دیگر آمده است که

ص: 431

1- چنان که در شأن نزول آیه 55 سوره مائده گفتیم، مقصود از: «صدقه دهندگان در حال رکوع» امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و در این زمینه بین شیعه و سنی اختلافی وجود ندارد هر چند که برخی از مفسران اهل سنت مانند فخر رازی که معروف به اشکال تراشی است به مفاد آیه ایراد و اعتراض نموده اند.

2- مناقب ابن مغزلی، ص 104، ح 146 و 147، مناقب خوارزمی، ص 229 ط تبریز، مستدرک حاکم، ج ص 137.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور اصحاب خود - به علی علیه السلام فرمود:

«مرحباً بسید المسلمین و امام المتّقین؛ آفرین و درود بر سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران» (1)

3- در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تاریخ ابن عساکر و حلیة الاولیاء و دیگر منابع معتبر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به انس بن مالک فرمود:

«یا أنس! اول من یدخل من هذا الباب امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغرّ المحجلین و خاتم الوصیین... ای انس! نخستین کسی که از این در وارد می شود، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و فرمانروای نورانیان و خاتم اوصیاء خواهد بود...» (2)

نگارنده: گوید روایاتی که در این زمینه در کتب اهل سنت وارد شده بسیار زیاد است و ما به جهت اختصار به همین سه روایت بسنده می کنیم.

به هر حال با توجه به روایاتی که گذشت و این که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در سخنان خود به عنوان، امیر مؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران معرفی نموده جای هیچ گونه شک و تردید برای هیچ انسان عاقل و دور از تعصب باقی نمی ماند که منظور از «ولایت» همان امامت و سرپرستی و زمامداری و حکومت و فرمانروائی بر جامعه مسلمانان است نه چیز دیگر.

### اشکال دیگری بر دلالت آیه و پاسخ آن

چنان که پیش از این اشاره کردیم روایاتی که در شأن نزول آیه «ولایت» وارد شده بطور صریح و روشن و بدون هیچ گونه ابهام دلالت آیه را بر ولایت و فرمانروایی امیر مؤمنان علی علیه السلام قطعی و مسلم می سازد و جای کوچک ترین ایراد و اعتراض برای احدی باقی نمی گذارد ولی با این همه برخی از دانشمندان مکتب خلفا که دیده اند روایات مزبور با اسناد معتبر و از طریق علماء خودشان روایت شده و با آن همه کثرت و اعتبار خلافت خلفای سقیفه ای را باطل و بی اعتبار می سازد در صدد چاره جوئی

ص: 432

- 
- 1- تاریخ دمشق ترجمه امام علی بن ابی طالب، ج 2، ص 440 ح 956 نظم درر السمطین، ص 115 و حلیة الاولیاء، ج 1، ص 66.
  - 2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 169 تاریخ ابن عساکر ج 2، ص 487، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 63 میزان الاعتدال، ج 1 ص 64 و فراند السمطین ج 1 ص 145 و بسیاری از منابع دیگر.

برآمده و همان گونه که برای اثبات خلافت خلفای مورد نظر خود معنای کلمه «ولی» را توجیه و تأویل نموده اند بر مفاد روایات یاد شده نیز اشکال گرفته و گفته اند که الفاظ، آیه مانند (الَّذِينَ آمَنُوا - الَّذِينَ يُقِيمُونَ - يَتُونَ الزَّكَاةَ - وَهُمْ رَاكِعُونَ) به صیغه جمع است و چگونه بر یک تن و آن هم بر شخص علی علیه السلام دلالت دارد؟ و حال آن که اراده واحد و مفرد - که مقصود از آن علی علیه السلام باشد - از صیغه جمع جایز نباشد! پاسخ این اشکال بطور خلاصه این است که: چنین برداشتی از معنا و مفهوم آیه توهمی بیش نیست زیرا: آن چه که در کلام، عرب استعمال آن روا، نیست به کار بردن لفظ مفرد و اراده جمع است اما عکس آن جایز است و در گفتگوها و محاورات زیاد به کار می رود و نمونه آن در قرآن کریم فراوان یافت می شود که از آن جمله تعبیرهایی است که در سوره «منافقین» به کار رفته است که می فرماید:

(إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ \* ... وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خِشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ \* وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوُوا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ \* سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ \* هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ \* يَقُولُونَ لَنْ نَرْجِعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا أَلَا عَزَّ مِنْهَا الْأَذَلُّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ).

هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند ما شهادت می دهیم که تو رسول خدای و خدا می داند که تو رسول او، هستی و خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغ می گویند... و چون به آنان گفته شود بیائید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما طلب آمرزش کند سرهای خود را می گردانند و آن ها را می بینی که روی گردانیده و تکبر می ورزند... آنان همان کسانی هستند که می گویند به افرادی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند در صورتی که گنجینه های آسمان ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان درک نمی کنند آن ها می گویند اگر به مدینه باز گردیم عزیزان [که قدرت و شوکتی دارند] ذلیلان را [از آن جا] بیرون می کنند در حالی که عزت و ویژه خدا و رسول او و

مؤمنان، است اما منافقان نمی دانند.

طبری از دانشمندان بزرگ اهل سنت در تفسیر این سوره چنین می نویسد:

«مراد از این، آیات همگی «عبدالله بن ابی سلول» است... و خداوند تمامی آیات این سوره را از ابتدا تا انتها درباره او نازل فرموده است و اهل تأویل هم همین را که ما، گفتیم می گویند و اخبار و روایات نیز آن را تأیید می کنند» (1)

سیوطی نیز در تفسیر همین آیات از ابن عباس روایت کرده که گفته است:

«هر چه را که خداوند - در این سوره - درباره منافقان نازل نموده تنها «عبدالله بن ابی» را اراده فرموده است». (2)

اما فشرده داستان آن بنا بر نقل سیره نویسان و ارباب تفاسیر چنین است:

مزدور عمر بن خطاب جهجاه، غفاری با سنان، جهنی هم پیمان قبیلہ خزرج بعد از غزوه بنی المصطلق بر سر چاه آبی در محل برای برداشتن آب اجتماع کرده و با یکدیگر درگیر شده و به زد و خورد. پرداختند پس مرد جهنی فریاد کشید و انصار را به یاری طلبید و جهجاه هم مهاجران را به یاری خود فرا خواند.

عبدالله بن ابی سلول در حالی که گروهی از بستگانش گرد او را گرفته بودند - و زید بن ارقم نیز که پسرکی کم سن و سال بود و در میان ایشان حضور داشت - از این پیشامد سخت به خشم آمد و گفت آیا به راستی مهاجران چنین کردند؟! آن ها در سرزمین ما گرد آمده بر ما فخر می فروشند و آقایی می کنند به خدا سوگند مثال ما با این خانه به دوشان قریش مثال همان کسی است که: گفت «سگت را فربه کن تا تو را بخورد» به خدا سوگند همین که به مدینه برگردیم عزیزان و قدرتمندانمان این ذلیلان و فرومایگان را از آن جا بیرون خواهند کرد!

سپس روی به حاضران قوم خود کرد و گفت این بلا را خودتان بر سر خود آورده اید سرزمینتان را در اختیارشان، گذاشتید و اموالتان را با آن ها قسمت کردید در صورتی که به خدا سوگند اگر از دادن آن چه در دست داشتید به آن ها خودداری می کردید بی گمان از این جا کوچ کرده و به جای دیگری می رفتند زید بن ارقم که این سخنان را شنید خود را به پیغمبر خدا رسانید و آن چه را که دیده و شنیده بود به حضرتش گزارش داد و این در

ص: 434

1- تفسیر طبری، ج 28، ص 270

2- تفسیر سیوطی، ج 6، ص 223

حالی بود که عمر بن الخطاب نیز در آن جا حضور داشت» (1)

عمر: گفت یا رسول الله! اجازه بده تا من گردش را بزمن پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن گاه در مدینه صداهای بسیاری به نفع او برخیزد [و خون ها ریخته، شود] عمر: گفت یا رسول الله اگر خوش ندارید که مردی از مهاجران او را بکشد دستور دهید تا سعد بن معاذ یا مسلمه او را بکشد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من خوش ندارم که مردم بگویند محمد اصحابش را می کشد (2)

چون این مطالب به گوش عبدالله بن ابی، رسید شتابان خدمت پیغمبر آمد و سوگند یاد کرد که چنین چیزی نبوده است! انصار هم زید بن ارقم را سرزنش نمودند که چرا آن سخنان را به گوش پیغمبر رسانیده است و آن گاه به عبدالله گفتند: کاش نزد پیغمبر می رفتی تا برایت آموزش بخواهد او [به علامت مخالفت] سرخود را گردانید و گفت: به من دستور دادید ایمان بیاور ایمان آوردم دستور دادید که زکات اموال را بپردازم پذیرفتم و پرداختم دیگر چیزی برایم نمانده مگر آن که به محمد سجده کنم!؟

این بود که سوره منافقان درباره او نازل، شد و این آیه شخص او را مورد نظر دارد که می فرماید:

(وَهُم الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا...) «آن ها همان کسانی هستند که می گویند: به افرادی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند...»

و باز مقصود همین عبدالله است که خدای تعالی می فرماید: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأُ رُءُوسَهُمْ...) «و چون به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما آموزش بخواهد سرهای خود را می گردانند...» (3)

خداوند در این سوره از «عبدالله بن ابی» که تنها گوینده و یک نفر بوده است به (هُم الَّذِينَ يَقُولُونَ...) و یا در آن جا که وی تنها فاعل ماجرا و عامل سرگردانیدن است به (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأُ رُءُوسَهُمْ)، یاد کرده است یعنی:

ص: 435

1- تفسیر طبری، ج 28، ص 75

2- تفسیر طبری، ج 28، ص 74

3- اقتباس از «معالم المدرستین» ج 1، ص 309 و 310 که مؤلف محترم فشرده روایات متعددی را که در این مورد در تفسیر طبری، ج 28، ص 71 و بعد از آن و تفسیر سیوطی، ج 6، ص 223 و بعد از آن و دیگر تفاسیر و کتاب های سیره آمده است، یک جا نقل فرموده اند.

تنها گوینده و فاعل ماجرا را با لفظ جمع آورده است همان گونه که همه مفسران بر آن اتفاق نظر دارند و روایات نیز بر محور آن می چرخند و همانند آن در قرآن کریم فراوان یافت می شود مانند این آیه که خدای تعالی می فرماید:

(وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ...)

«و برخی از آنان کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می دهند و می گویند: او گوش [و خوش باور] است...» (1)

و مانند این آیه که می فرماید:

(وَالَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدَ جَمَعُوا لَكُمْ...)

«کسانی هستند که مردم به آن ها گفتند: مردم بر علیه شما جمع شده اند...» (2)

و مانند این آیه که می فرماید:

(وَيَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ...)

«می گویند آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟...» (3)

این آیات و امثال این ها که بالفعل جمع آمده و از آن ها اراده واحد شده در قرآن کریم فراوان است و ما هم آن ها را برای نمونه یادآور شدیم تا ثابت شود که در به کار رفتن لفظ جمع در آیه ولایت و اراده واحد- که مقصود از آن علی علیه السلام باشد - هیچ ایراد و اشکالی وجود ندارد. (4)

پس با توجه به آن چه گذشت، روشن می شود که اشکال بر مفاد روایات پیشین در دلالت آیه بر ولایت و فرمانروایی امیرالمؤمنین علیه السلام مانند اشکال قبلی سست و بی پایه و برای فرار از حقیقت است تا بدین وسیله طرفداران مکتب خلفا بتوانند به پندار باطل، خویش بنیان کاخ خلافت سقیفه ای را برای همیشه ثابت و پابرجا نگه دارند.

### ولایت و فرمانروایی علی علیه السلام در نصوص اسلامی

کلیه روایاتی که پیش از این در شأن نزول آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...)

ص: 436

1- سوره توبه، آیه 61.

2- سوره آل عمران، آیه 173

3- سوره آل عمران آیه 154

4- برای اطلاع بیشتر در این باره، به کتاب شریف «الغدیر» ج 3، ص 163-167 مراجعه فرمایید.

آوردیم به روشنی گواهی می دهند که مقام امامت و ولایت و خلافت بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله مخصوص امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است و نصوصی که از پیغمبر گرامی اسلام نیز در این باره رسیده است این معنا را تأیید می کنند زیرا:

طبق روایات فراوانی که از طرق فریقین - شیعه و سنی - از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده و در منابع معتبر هر دو گروه ثبت گردیده است آن حضرت بطور صریح و روشن و در جاهای مختلف فرموده است که علی علیه السلام نسبت به ، حضرتش به منزله «هارون» نسبت به موسی و بعد از او ولی امر مسلمانان و نیز بسان شخص پیغمبر و همانند خود آن حضرت است.

اینک برای اثبات مطلب به برخی از نصوصی که در این زمینه رسیده است اشاره می کنیم

### اول - حدیث منزلت و مسأله خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

عدّه زیادی از مورخان و محدثان اهل سنت در رابطه با جریان خروج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه به سوی «تبوک» و مسأله جانشینی امیرمؤمنان علیه السلام در مدینه از طرف آن ، حضرت حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که مقام و موقعیت امیرمؤمنان را نسبت به مقام شامخ نبوت مشخص می سازد از جمله از جمله:

در کتاب «صحیح بخاری» که از معتبرترین کتب روائی اهل سنت است از مصعب بن سعد از پدرش نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روانه تبوک شد و علی علیه السلام را (در مدینه) جانشین خود قرار داد پس علی علیه السلام عرضه داشت: یا رسول الله! مرا بر کودکان و بانوان جانشین خود می سازی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي).

«آیا راضی نیستی که منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی باشد جز این که بعد از من پیامبری نیست» (1)

در کتاب «صحیح مسلم» که آن هم از کتب درجه اول اهل سنت محسوب می شود در

ص: 437

---

1- صحیح بخاری، ج 6، ص 309 باب، 195، ح 857 کتاب المغازی، ط بیروت، دار القلم، ط 1، سال 1407 هجری.

باب «فضائل الصحابه» همین حدیث را از «سعد بن ابی وقاص» نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

(أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزَلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِي بَعْدِي).

«تو نسبت به، من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست». (1)

و در مسند احمد حنبل و کنز العمال در دنباله حدیث مذکور آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

(إِنَّهُ لَا يُبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي)

«شایسته نیست که من بروم مگر این که تو جانشینی من باشی» (2)

### مقام و موقعیت علی علیه السلام در حدیث منزلت

این حدیث که در اصطلاح محدثان به «حدیث منزلت» مشهور شده دلالت دارد بر: این که امیر مؤمنان علیه السلام تمام مناصب و مقاماتی را که «هارون» نسبت به موسی صلی الله علیه و آله در میان بنی اسرائیل داشته - به جز نبوت - دارا بوده است. زیرا: پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم موقعیت علی علیه السلام را نسبت به خود بدان موقعیت هارون نسبت به موسی خوانده و از میان تمام مناصبی که هارون داشته فقط یک منصب و آن هم مسأله نبوت را استثناء کرده است چرا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به حکم آیه چهلم سوره احزاب (3) خاتم پیامبران است و پس از او

ص: 438

1- صحیح مسلم ج 2 ص 448 باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام ح 30 و 31 طبع بیروت ط 1 سال 1408 هجری باید توجه داشت که «حدیث منزلت» در نزد علمای بزرگ اهل سنت از احادیث صحیح و متواتر است: «در این، باره حافظ گنجی شافعی: گوید این حدیث یعنی حدیث منزلت حدیثی است که بر صحت آن اتفاق شده است و گروهی از پیشوایان و حافظان حدیث مانند ابی عبدالله بخاری در صحیح خود، و مسلم بن حجاج در صحیح، خود و ابو داود در سنن خود و ابو عیسای ترمذی در جامع صحیح خود و ابی عبدالرحمن نسائی در سنن، خود و ابن ماجه قزوینی در کتاب سنن، خود، آن را روایت کرده و همه آن ها بر صحت حدیث مزبور اتفاق و اجماع نموده اند و حاکم نیشابوری گفته است که: این حدیث در سر حد «تواتر» است (کفایة الطالب، ص 283، باب 7).

2- مسند احمد حنبل ج 1 ص 331 و کنز العمال، ج 11، ص 606 ط مؤسسة الرسالة

3- (ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ).



اکنون باید ببینیم مناصب و مقامات هارون که حضرت موسی علیه السلام از خدا درخواست نموده و همه آن ها را علی علیه السلام دارا بوده به جز مقام نبوت که خود پیامبر صلی الله علیه و آله در ذیل حدیث مذکور آن را استثنا نموده چه بوده است؟

وقتی به قرآن کریم مراجعه می کنیم می بینیم که حضرت موسی علیه السلام برای «هارون» مناصب زیر را از خداوند، خواسته و خداوند هم درخواست های او را پذیرفته و اجابت نموده و همه را به هارون داده است.

1- مقام وزارت: حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست نموده که برادرش هارون را وزیرا و قرار دهد چنان چه می فرماید:

(وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي)

«پروردگارا - از اهل بیتم وزیری برای من قرارده، هارون، برادرم را» (1)

2- تقویت و تأیید: حضرت موسی علیه السلام از خدا خواست که او را به وسیله برادرش، هارون تأیید و تقویت نماید و او را نیرومند سازد، چنان که می فرماید:

(اشدُّدْ بِهِ أُرِّي)

مرا به وسیله او نیرومند ساز. (2)

3- مقام رسالت: حضرت موسی علیه السلام از خداوند خواست که برادرش هارون را در امر رسالت شریک وی، سازد، چنان که می فرماید:

(وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي)

او را در کار من شریکش ساز. (3)

قرآن کریم درباره این درخواست ها می فرماید که خداوند به تمام خواسته های موسی پاسخ مثبت داده و همه این مقامات را به هارون عطا نموده است چنان که می فرماید:

(قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى).

خداوند فرمود: ای موسی درخواست های تو داده شد. (4)

4- مقام خلافت: هارون در غیبت موسی علیه السلام خلیفه و جانشین او بود چنان که قرآن

1- سورة طه آيات 29 و 30.

2- سورة طه، آيه 31

3- سورة طه، آيه 32

4- سورة طه، آيه 36

(وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

موسی به برادرش گفت: تو در میان قومم خلیفه و جانشینم باش و-آن ها را- اصلاح کن، و از روش مفسدان پیروی منما (1)

ار مراجعه به آیات یاد شده مناصب و مقامات هارون کاملاً به دست می آید و روشن می شود که، هارون وزیر موسی و همکار و شریکش در امر رهبری امت بوده و به حکم حدیث منزلت تمام این مناصب و مقامات برای علی علیه السلام ثابت می گردد به استثنای مقام نبوت

نکته شایان توجه این که: طبق روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همان خواسته های حضرت موسی علیه السلام را تکرار نموده و همان مناصبی که حضرت موسی علیه السلام برای پیشبرد اهداف خود برای برادرش هارون خواسته است از پیشگاه خداوند درخواست نموده است با این تفاوت که به جای نام «هارون» نام علی علیه السلام را ذکر فرموده و به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشته است:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلَكَ أَحْيَى مُوسَى أَنْ تَشْرَحَ لِي صَدْرِي وَأَنْ تُيسِّرَ لِي أَمْرِي وَأَنْ تُحَلِّلَ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي كَيْ يَفْقَهُوا قَوْلِي، وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا أَحْيَى اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي، وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا، إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا).

خداوندا! من از تو همان را درخواست می کنم که برادرم موسی از تو درخواست نمود، که سینه ام را گشاده داری و کارها را بر من آسان گردانی و گره از زبانم بگشائی، تا سخنم را درک کنند و برای من وزیری از اهل بیتم قرار دهی علی برادرم را، خداوندا! پشتم را به وسیله او محکم کن و او را در کارم شریک، گردان تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم که توبه حال ما بصیر و بینائی. (2)

،بنابراین با توجه به درخواست های موسی علیه السلام از خداوند و این که برادرش هارون وزیر و همکار و شریک او در رهبری و خلیفه و جانشین وی بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز

ص: 440

1- سوره اعراف، آیه 142

2- تفسیر درالمنثور ج 4 ص 295 و تفسیر فخر رازی ج 12، ص 26 و نور الأبصار ص 70 با اختلاف در ألفاظ.

در دعای خود همان خواسته های حضرت موسی علیه السلام را از خدا خواسته و در فرمایش خود به علی علیه السلام فرموده است: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي): «تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست مقام خلافت بلافصل و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از درگذشت آن حضرت، برای علی علیه السلام ثابت و مسلم می گردد و جای هیچ گونه شک و تردید برای احدی از افراد منصف و با ایمان باقی نمی ماند که خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمانروای مسلمانان بعد از رحلت آن بزرگوار علی بن ابی طالب علیه السلام است.

### اشکالی که بر دلالت حدیث منزلت کرده اند و پاسخ آن

برخی از دانشمندان پیرو مکتب خلفا گفته اند که: جانشینی علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص به همان روزگاری است که پیامبر صلی الله علیه و آله مدینه را ترک گفته است و این مطلب ربطی به سایر موارد ندارد که او خلیفه علی الاطلاق و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله پس از درگذشت وی باشد (1)

پاسخ این اشکال و اشکال های دیگری از این قبیل که برخی از دانشمندان مکتب خلفا بر دلالت حدیث منزلت وارد کرده اند با مراجعه به زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم و روش آن حضرت در جنگ ها و دقت در محتوای حدیث و مواردی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را در جاهای مختلف بیان فرموده است کاملاً روشن می شود زیرا:

اولاً - طبق مدارک تاریخی که در دست داریم علی علیه السلام اولین و آخرین نفری نبوده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در زمان غیبت خود از مدینه به عنوان جانشین خود قرار داده، باشد بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول اقامت دهساله خود در مدینه هر وقت می خواست به عزم جهاد از مدینه خارج شود کسی را به عنوان جانشینی خود در آن شهر منصوب می نمود و زمام امور را به دست او می سپرد تا مردم به او مراجعه کنند.

از باب مثال: سعد بن عباد، سعد بن معاذ ابوسلمه، مخزومی ابن ام مکتوم نایینا ابولبابه، انصاری عثمان بن عفان عبدالله بن رواحه، انصاری زید بن حارثه ابورهم

ص: 441

---

1- این اشکال از سیف آمدی از متکلمان اهل سنت است. ذهبی در کتاب میزان الاعتدال، ج 2، ص 259 به شماره 3647 در شرح حال او نوشته است: سیف، آمدی متکلم صاحب تصانیف، علی بن ابی علی، به دلیل اعتقاد بدی که داشت او را از دمشق تبعید نمودند و به صحت پیوسته که او تارک الصلاة بوده است

غفاری و سباع بن، عرنطه از کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را به هنگام ترک مدینه به عزم، جهاد به جانشینی خود برگزیده است. (1)

بنابراین اگر مقصود از بیان «حدیث منزلت» و تشبیه علی علیه السلام به هارون فقط مسأله جانشینی علیه السلام در طول غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه در جنگ تبوک بود چرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنین مطلبی را درباره دیگر جانشینان خود نفرمود در صورتی که آنان نیز در مواقع خاصی که پیامبر صلی الله علیه و آله مدینه را به عزم جهاد یا زیارت خانه خدا ترک می نمود جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بودند پس علت این تبعیض چه بود.

ثانیاً- اگر جانشینی علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص به زمان خاصی مثل جنگ تبوک بود دیگر لازم نبود که پیغمبر بعد از آن که علی علیه السلام را تشبیه به هارون نمود مقام نبوت را استثنا نماید زیرا در این صورت سخن گفتن از بعد از مرگ کاملاً بیهوده و نامناسب است.

بنابراین وجود جمله: (إِلَّا أَنَّهُ لَأَنبِيَّ بَعْدِي) «جز این که بعد از من پیامبری نیست»، به خوبی نشان می دهد که حدیث منزلت هم ناظر به حیات پیغمبر و هم مربوط به زمان در گذشت آن حضرت است.

و با توجه به این که هارون طبق نص صریح قرآن کریم هم مقام وزارت و معاونت را دارا بوده و هم همکار و شریک موسی در امر رهبری - تحت نظر موسی - بوده است همه مقامات هارون به غیر از مقام، نبوت برای علی علیه السلام ثابت می گردد.

ثالثاً - اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله تاریخی (یعنی حدیث منزلت) را تنها در موقع رفتن به تبوک بیان می فرمود جا داشت که چنان پنداری را به خود راه دهیم ولی آن چه مسلم است و تردیدی در آن وجود ندارد این است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این جمله را در موارد دیگری - غیر از جنگ تبوک - نیز درباره علی علیه السلام فرموده است که محدثان اسلامی آن موارد را در کتب روایی خود به دقت ضبط کرده اند.

ص: 442

---

1- ما نام کسانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غیاب خود در مدینه به جانشینی خود برگزیده است، از کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی آورده ایم البته مسعودی در نام برخی از جانشینان آن حضرت در غزواتش با بعضی از تاریخ نگاران اختلاف دارد ولی آن چه را که او در مورد انتصاب علی بن ابی طالب علیه السلام به جانشینی پیغمبر در غزوه تبوک آورده است امام احمد حنبل نیز با او موافق است. (التنبیه و الاشراف، ص 252 مسند احمد، ج 1، ص 177)

## حدیث منزلت در موارد دیگر غیر از جنگ تبوک

اینک برای اثبات مطلب به موارد دیگری که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حدیث منزلت را بیان فرموده است اشاره می کنیم

1- در نخستین روزهای هجرت که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مهاجر و انصار را باهم برادر کرد و گروهی از آنان به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله دو به دو باهم برادر شدند، علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: چگونه برای هر فردی برادری تعیین نمودی و برای من کسی را معین نمودی؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ وی فرمود:

(وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا أَحَزْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي فَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَأَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي...)

به خدائی که مرا به حق به پیامبری برانگیخته است کار تو را به تأخیر نیانداختم، مگر برای این که تو را برادر خویش قرار دهم تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست تو برادر و وارث من هستی (1)

2- ام سلیم که از زنان با شخصیت و تاریخی اسلام است (2) و در جنگ از مسلمانان با شمشیر دفاع می کرد و از زنان آشنا به مقام اهل بیت علیهم السلام می باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه او رفت و آمد داشت و هدایائی به او می داد، روزی به وی فرمود:

(یا ام سلیم ان علیاً لحمه من لحمه من لحمی، و دمه من دمی، و هو منی بمنزلة هارون، من موسی)

ای ام سلیم! گوشت و خون علی از گوشت و خون من است و او نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی است. (3)

3- در داستان اختلاف علی و جعفر، وزید درباره سرپرستی دختر حمزه که با هم گفتگو داشتند و هر کدام از آنان می خواست این خدمت به او سپرده شود، پیامبر صلی الله علیه و آله از

ص: 443

---

1- ینابیع المودة، ج 1، ص 63 باب 9 ط نجف ریاض النضره، ج 1، ص 24 ح 41 و کنز العمال، ج 9، ص 170، ح 25555 چاپ بیروت، مؤسسة الرساله.

2- شرح حال وی در اسد الغابه و اصابه ابن حجر و استیعاب در حاشیه، اصابه تحت عنوان: «ام سلیم بنت ملحان» آمده است.

3- کنز العمال، ج 13، ص 607، ح 32936 ط بیروت مؤسسة الرساله و منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج 5، ص 31

علی علیه السلام جانبداری نموده و به او فرمود:

(یا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ). (1)

4- در یکی از روزها که ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح در حضور آن حضرت بودند.

دست بر شانه علی علیه السلام زد و فرمود:

(أنت يا علي أول المؤمنين إيماناً وأولهم اسلاماً. ثم قال: أنت مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى)

یا علی! تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و نخستین کسی هستی که اسلام را پذیرفتی سپس فرمود تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی. (2)

5- در آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد درهای تمام خانه هائی که به مسجد باز، شد بسته شود و تنها در خانه علی علیه السلام باز، بماند در این موقع به علی علیه السلام فرمود:

(یا علی انه يحل لك في المسجد ما يحل لي وأنت مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟...)

ای علی! آن چه در مسجد برای من حلال است برای تو نیز حلال است و تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی جز این که بعد از من پیامبری نیست (3)

6- زمانی که علی علیه السلام پیروزمندانه از خیبر به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«اگر ترس از این نبود که گروهی از امتم آن چه را که مسیحیان درباره «عیسی» گفتند، درباره تو بگویند، در عظمت مقام تو چیزی می گفتم که هرگاه بر جمعی از آن ها بگذری، خاک قدم هایت را به رسم تبرک برداشته و توتیای چشم کنند و از قطره های آب وضویت خویش را مداوا نمایند! اما با وجود این همین اندازه در شأن تو بس که تواز من و من از تو هستم تو وارث من هستی و من از تو وارث می برم و رتبه دیگر برای تو این است که: (أنت مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي) تو نسبت به من به منزله هارون

ص: 444

1- خصائص العلوية، نسائی، ص 19 و در چاپ، قم، ص 107، مسند احمد، ج 1، ص 98 و 115، مستدرک حاکم، ج 3، ص 120 و کنز العمال، ج 13، ص 258.

2- کنز العمال، ج 13، ص 123 و 124، ح 36392 و 36395، ط بیروت، مؤسسة الرسالة.

3- مناقب خوارزمی فصل، 9، ص 109 ح 116، کفایة الطالب ص 284، باب 70 و ینابیع الموده، ج 1، ص 100 باب 44 ط نجف.

نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست...» (1)

از مجموع این روایات به خوبی استفاده می شود که حدیث منزلت تنها در رابطه با مسأله جانشینی علی علیه السلام در غزوه تبوک نبوده است بلکه حدیث مزبور یک سند جاوید و قطعی درباره خلافت و جانشینی علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله برای همیشه بوده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در اختیار عموم مسلمانان قرار داده تا بدینوسیله امام و خلیفه و فرمانروای پس از پیامبر را بشناسند از پیامبر را بشناسند و گرد ناهلان نگردند و در وادی ضلالت و گمراهی گرفتار نیایند

و به همین دلیل است که در احادیثی که پیشوایان علم حدیث از آن بزرگوار نقل کرده اند آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي، وَمَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ)

«هرکس از علی مفارقت جوید از من مفارقت کرده است و هرکس از من مفارقت کند، از خدا مفارقت کرده است» (2)

و در حدیث دیگری آمده است که فرمود:

(مَنْ قَاتَلَ عَلِيًّا عَلَى الْخِلاَفَةِ فَاقْتُلُوهُ كَاتِبًا مِنْ كَانِ)

هر کس که بر سر خلافت با علی علیه السلام پیکار، نماید او را بکشید، هرکس که می خواهد باشد! (3)

### گفتار محمد بن طلحه شافعی درباره حدیث منزلت

محمد بن طلحه شافعی در کتاب معروف خود «مطالب السؤل» در رابطه با حقیقت حدیث منزلت چنین می گوید:

خلاصه منزلت هارون نسبت به موسی آن بود که وی برادر، وزیر، بازو، شریک در نبوت و جانشین او در میان قومش بود و این مفاد حدیث شریف نبوی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در گفتار خود، علی علیه السلام را با این بیان صاحب مقام و منزلت هارونی به

ص: 445

1- مناقب خوارزمی، فصل 13، ص 129 ح 143 و ینابیع الموده، ج 1، ص 154 باب 44 ط نجف.

2- مناقب خوارزمی فصل 8 ص 105 ح 109 مناقب ابن مغزلی، ص 240 ح 287

3- فضائل الخمسه، ج 2، ص 28 به نقل از کنوز الحقائق مناوی ص 145 که گفته است: «دیلمی» هم این حدیث را نقل کرده است.



استثنای نبوت قرار داده است. پس به غیر از نبوت که در آخر حدیث مورد استثنا قرار گرفته بقیه منزلت های هارون برای آن حضرت ثابت است که عبارتند از: برادری و وزارت همکار و خلافت او بر قومش...

و این، ویژگی خود از بلندترین مرتبه شرافت و کمال برای علی علیه السلام است. پس این حدیث از نظر لفظ و معنا بر ثبوت این مرتبه بلند برای آن حضرت دلالت دارد و این حدیثی است که عموم علماء بر صحت آن اتفاق دارند. (1)

استدلال مأمون (خلیفه عباسی) به حدیث منزلت

ابن عبد ربه اندلسی در کتاب «عقد الفرید» آورده است که: مأمون - خلیفه عباسی - در مجلس مناظره ای که تشکیل داده بود به اسحاق بن ابراهیم - از علمای عامه - گفت:

«... آیا تو حدیث - منزلت - (أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) را روایت می کنی؟ اسحاق گفت آری یا امیرالمؤمنین! این حدیث را شنیده ام و نام کسانی که آن را درست دانسته و یا آن را انکار کرده اند، نیز می دانم.

مأمون گفت: آیا کسانی که آن را درست می دانند در نزد تو راست گفتار ترند یا کسانی که آن را انکار کرده اند؟ اسحاق گفت کسانی که آن را درست دانسته اند.

مأمون گفت: آیا ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله این گفته را به طور مزاح گفته باشد؟ اسحاق گفت: پناه می برم به خدا... مأمون گفت: آیا نمی دانی که هارون برادر پدر مادری موسی بود؟ اسحاق گفت: چرا می دانم.

مأمون گفت: آیا علی هم برادر پدر مادری پیغمبر بود؟ اسحاق گفت: نه.

مأمون گفت: آیا نه چنین است که هارون پیغمبر بود و علی پیغمبر نیست؟ اسحاق گفت: چرا

مأمون گفت: پس این دو صفت که در «علی» وجود نداشت و در هارون وجود داشت [پس علی علیه السلام پیغمبر که نبود، برادر پدر مادری پیغمبر خدا هم نبود] بنابر این مقصود از این گفته پیغمبر صلی الله علیه و سلم که به علی فرمود: «تو نسبت به من آن گونه ای که هارون نسبت به موسی بود»، چه می باشد؟ اسحاق گفت: از این سخن اراده فرموده بود که دل علی را به

ص: 446

دست آورد و او را خشنود سازد زیرا منافقان گفته بودند که پیغمبر علی را به واسطه بی مهری، در مدینه به جای خود گذارده است!! مأمون گفت: آیا پیغمبر به وسیله سخنی که معنی نداشت خواست علی [علیه السلام] را خشنود سازد؟ اسحاق خاموش شد و سر به زیر افکند

مأمون گفت: ای اسحاق برای این حدیث در کتاب خدا معنای روشنی وجود دارد. اسحاق گفت: آن معنا کدام است ای امیرالمؤمنین؟

مأمون گفت: آن معنا گفتار خدای تعالی است که از زبان حضرت موسی حکایت کرده است که به برادرش هارون گفت: (اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَاصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ): «تو در میان قومم جانشین من باش و [آن ها] را اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی منما» (1)

اسحاق گفت: یا امیرالمؤمنین! موسی در حال حیات هارون را به جای خود گذارد و به میقات پروردگار رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همین گونه (در حال حیات) علی را جانشین خود کرد هنگامی که برای جنگ می رفت.

مأمون گفت: هرگز چنان که تو می گوئی نیست.

به من بگو: آیا هنگامی که موسی هارون را به جای خود گذارد و نزد پروردگارش به میقات گاه رفت کسی از یارانش و یا از بنی اسرائیل همراه او بود؟

اسحاق گفت نه.

مأمون گفت: آیا موسی هارون را بر تمامی آنان جانشین خود قرار نداده بود؟ اسحاق گفت: چرا مأمون: گفت آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هنگام رفتن به جنگ به همین گونه عمل می کرد؟ و آیا جز زنان و کودکان و ضعیفان را به جای می گذارد؟ پس چگونه می توان گفت که این دو حالت مانند یکدیگر است؟...» (2)

### سخن ابن ابی الحدید در دلالت حدیث منزلت

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه در بیان موقعیت امیرمؤمنان علیه السلام و دلالت حدیث منزلت بر خلافت و جانشینی آن حضرت از کتاب و سنت چنین می نویسد:

ص: 447

1- سوره اعراف، آیه 142.

2- عقد الفرید، ج 4، ص 80 طبع بیروت، دار الاندلس.

و دلالت دارد بر این معنا که علی وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است از نصّ کتاب و سنت قول خدای تعالی که [از زبان حضرت موسی علیه السلام] فرموده است:

(وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي \* اَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي، وَ اَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) (1)

«و برای من وزیری از خاندانم قرار بده هارون برادرم را به وسیله او پشتم را محکم کن، و او را در کارم شریک ساز» و نیز خبری که تمام فرقه‌های اسلامی بر نقل آن اتفاق کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است ( أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ): «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی»

پس پیامبر صلی الله علیه و آله به تمام مناصبی را که هارون دارا بوده است [به غیر از نبوت] برای علی علیه السلام اثبات فرموده است. بنابراین علی علیه السلام وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پشتیبان اوست و اگر آن حضرت خاتم پیغمبران نبود علی علیه السلام در امر نبوت با وی شریک بود. (2)

نگارنده: گوید اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تمام مناصب هارون جز نبوت را برای علی علیه السلام اثبات فرموده و همه مقامات هارون برای آن حضرت ثابت و مسلم است، برای آن دو نفر و، رفیقشان چه باقی می ماند که به ناحق به جای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشستند و خود را خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی نمودند و علی علیه السلام را که خلیفه و جانشین حقیقی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود کنار زدند و مقامی را که خدا و پیغمبر خدا حق مسلم وی می دانستند از دست او، گرفتند و حال آن که یکی از مناصب هارون این بود که وی خلیفه و جانشین موسی علیه السلام در میان قومش بود و خداوند در قرآن کریم می فرماید:

[«موسی به برادرش هارون گفت تو در میان قوم من خلیفه و جانشینم باش و - آن ها را - اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی منما»]. (3)

آیا با این دلیل روشن و آشکار باز هم می توان گفت که آن دونفر «ابوبکر و عمر» و رفیقشان «عثمان» خلیفه و جانشین پیغمبر خدا بودند؟

## دوم - حدیث شکایت و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به ولایت علی علیه السلام

از جمله نصوصی که درباره ولایت و فرمانروائی امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده و در منابع معتبر اهل سنت درج گردیده و بر تعیین «ولی امر مسلمانان» از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

ص: 448

1- سوره طه، آیات 29 - 32

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 211

3- سوره اعراف، آیه 142.

دلالت دارد حدیث «ولایت» و شکایت از علی علیه السلام در حضور پیغمبر خداست که هم اینک برخی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم.

1- در مسند احمد حنبل، خصائص نسائی مستدرک حاکم و برخی منابع دیگر از «بریده اسلمی روایت شده است که گفت»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله دو گروه را به سوی یمن فرستاد گروهی را به سرپرستی علی بن ابی طالب علیه السلام و گروهی را نیز به فرماندهی خالد بن ولید، سپس فرمود: هرگاه به هم رسیدید علی فرمانده همگان باشد و گرنه هر کدام از شما فرمانده نیروهای خود باشد... پس ما به قبیله بنی زید از ساکنان یمن رسیدیم و پیکار نمودیم و مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند و جنگجویانشان را کشتیم و بازماندگانشان را اسیر نمودیم. در آن میان علی علیه السلام یکی از زنان اسیر را برای خود برگزید و خالد بن ولید هم به وسیله من نامه‌ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و آن را گزارش کرد.

چون به خدمت پیغمبر رسیدم و نامه را تقدیم داشتم و بر پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده شد و آثار خشم و غضب را بر چهره مبارکش مشاهده نمودم عرضه داشتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این جا جای پناه بردن [به خدا]، است تو مرا به همراهی مردی فرستادی و فرمانم دادی که فرمانبردار او باشم من هم به دستورت عمل کرده و فرمان او را انجام داده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از علی به زشتی یاد مکن که او از من است و من از او هستم و او بعد از من ولی [امر و فرمانروای] شماس است و من از او هستم و او بعد از من ولی [امر و فرمانروای] شماس است» (1).

2- نورالدین هیثمی در «مجمع الزوائد» در حدیثی از بریده روایت کرده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را به فرماندهی علی علیه السلام به سوی یمن گسیل داشت و سپاهی را هم به فرماندهی خالد بن ولید به «جبل» فرستاد و فرمود: اگر در جایی به هم رسیدید، فرماندهی هر دو سپاه با علی باشد. پس دو سپاه [در جایی] به هم پیوستند [و با مشرکان جنگیدند] و غنایم فراوانی به دست آوردند و علی علیه السلام کنیزکی از خمس را به خود اختصاص داد و خالد بن ولید به بریده گفت این کار علی را غنیمت شمار و آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش کن... بریده گوید: چون به مدینه آمدم وارد مسجد شدم و

ص: 449

---

1- مسند احمد، ج 5، ص 356 خصائص نسائی، ص 24 با اندکی اختلاف، مستدرک حاکم، ج 3، ص 110 با اختلاف در لفظ مجمع انروائد، ج 9، ص 127 و برخی منابع دیگر.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل بود و مردم بر در منزل بودند. گفتند: ای بریده چه خبر است؟ گفتم خیر است خداوند فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان فرمود. گفتند: چه پیش آمده که تو [پیش از دیگران] به مدینه آمده ای؟ گفتم علی، کنیزکی از خمس را برای خود به خدمت گرفته است آمده ام تا به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش دهم. همه گفتند پس به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر ده تا او از چشم پیامبر بیفتد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتارشان را می شنید، پس غضب آلود و خشمگین از خانه بیرون آمد و فرمود چه شده است مردمانی را که از علی عیجیوئی و بدگویی می کنند؟! کسی که از علی عیجیوئی و بدگویی کند، از من عیجیویی و بدگویی کرده است و کسی که از علی مفارقت جوید از من مفارقت کرده است. علی از من است و من از او هستم او از طینت و سرشت من آفریده شده و من از طینت و سرشت، ابراهیم و من افضل و برتر از ابراهیم هستم...

ای بریده! آیا ندانسته ای که سهم علی [در غنایم] بیش از یک کنیز است؟ و او بعد از من ولی [امر] شماس است. [بریده گوید:] عرضه داشتم یا رسول الله! تو را به حق صحبت و همدمیت سوگند می دهم که دستت را دراز کن و بار دیگر براساس اسلامی نوبا من بیعت نما، و از اصرار خود دست برداشتم تا این که دوباره با حضرتش به نام اسلام بیعت نمودم». (1)

3- در سنن ترمذی از عمران بن حصین نقل شده است که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را به فرماندهی علی علیه السلام به سریه ای [جنگی] فرستاد... [پس از پیروزی بر سپاه دشمن و به دست آوردن غنایم] کنیزکی به دست علی علیه السلام افتاد که به خود اختصاص داد. این عمل بر برخی گران آمد و به او پرخاش نمودند، چهار نفر از آن ها باهم قرار گذاشتند که چون به خدمت پیغمبر رسیدند، قبل از هر چیز داستان علی علیه السلام را به آن حضرت گزارش دهند.

و چون روش مسلمانان این بود که در هر سفری که می رفتند پس از بازگشت، نخست به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب می شدند و پس از عرض سلام به منازلشان می رفتند در این سفر نیز پس از بازگشت برای عرض سلام و گزارش سفر به خدمت پیغمبر رسیدند و بر طبق پیمان قبلی یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا به علی بن ابی طالب نمی نگری که در این سفر چنین و چنان کرد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی گردانید دومی برخاست و آغاز به سخن کرد پیامبر صلی الله علیه و آله از او نیز روی برگرداند! سومی

ص: 450

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 128 و گوید: طبرانی نیز این حدیث را در «اوسط» روایت کرده است.

و چهارمی نیز همان سخن را تکرار کردند و با همان منظره مواجه شدند پس از پایان سخنان آن ها رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که آثار خشم و غضب از چهره اش آشکار بود، روی به آن ها کرد و فرمود:

(مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي)

«از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ علی از من است و من از علی، هستم و او بعد از من ولی [امر و پیشوای] هر مؤمن است».<sup>(1)</sup>

4- در مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مغازلی و دیگر منابع از بریده نقل شده است که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از اصحاب که من نیز در جمع آن ها بودم، به فرماندهی علی علیه السلام برای سربیه ای (جنگی) اعزام نمود پس از بازگشت از چگونگی مصاحبت و رفتار علی علیه السلام با ما پرسید در بین جمع تنها کسی که از علی شکایت داشت من بودم و چون همیشه سربیه زیر بودم، وقتی سرم را بلند نمودم ناگاه آثار خشم و غضب را در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کردم! در حالی که می فرمود: هرکس من ولی امر او هستم علی هم ولی امر اوست»<sup>(2)</sup>

5- در اسدالغابه و مجمع الزوائد و دیگر منابع معتبر از قول وهب بن حمزه آمده است که: گفت

«در مصاحبت علی - رضی الله عنه - از مدینه به مکه می رفتم در طول سفر از او نسبت به من رفتاری سرزد که آن را خوش نداشتم به او گفتم اگر به خدمت پیغمبر رسیدم از توبه او شکایت می کنم! وقتی که به مدینه بازگشتیم و به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدیم، به حضرتش عرض کردم: من از علی چنین و چنان دیده ام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین، مگو که او بعد از من بر همه شما ولایت و فرمانروائی خواهد داشت»<sup>(3)</sup>

ص: 451

1- سنن ترمذی، ج 5، ص 632 ح، 3712 مسند احمد، ج 4، ص 427 مسند طیالسی، ج 2، ص 111، حلیة الأولیاء، ج 6، ص 294، کنز العمال، ج 12، ص 207، وج 15، ص 125 و برخی منابع دیگر.

2- مسند احمد حنبل، ج 5، ص 350 و 358، مناقب ابن مغازلی، ص 21، ح 28 و برخی از منابع دیگر با اختلاف در الفاظ

3- اسدالغابه، ج 5، ص 94 در شرح حال وهب بن حمزه، مجمع الزوائد، ج 9، ص 108 و فضائل الخمسه، ج 2، ص 13 که دیگر مدارک مربوطه را نیز آورده است.

این روایات و روایات دیگری از این قبیل که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام به عنوان «ولی» یاد کرده اند و در مصادر و مدارک اهل سنت به فراوانی یافت می شود همگی صراحت دارند که مقام عظمای ولایت و امامت و خلافت و رهبری امت اسلامی بعد از رسول گرامی، اسلام ویژه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

اینک با توجه به آن چه گذشت از پیروان مکتب خلفاء و اهل سنت و جماعت و کسانی که مدعی خلافت خلفای سقیفه ای هستند می پرسیم آیا این گفته پیامبر کرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: (عَلَيَّْ مِنْنِي وَأَنَا مِنْهُ)، «علی از من است و من از علی هستم» یا گفتار دیگرش که فرموده است: (وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي...) «او بعد از من ولی [أمر] شماست» و یا آن سخن دیگرش که به شاکیان فرمود از علی چه می خواهید؟ «از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ علی از من است و من از علی هستم و او بعد از من ولی [أمر] هر، مؤمنی است» نصّ جلی و آشکار و روشنترین دلیل و برهان بر زمامداری امیرالمؤمنین علیه السلام و خلافت بلافصل آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست؟

آیا در امر ولایت امری علی پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نصی از این واضح تر و روشن تر و با صراحت تر هم می شود؟

### **بطلان خلافت خلفای سه گانه پیشین**

از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام تردیدی نیست که فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله (عَلَيَّْ وَوَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي)، دلیل محکم و روشنی بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام و بطلان خلافت خلفای سقیفه ای می باشد زیرا:

اولاً - کلمه «من بعدی» که قرینه متصل به حدیث، است، دلالت آن بر مقصود واضح و آشکار است و لفظ «ولی» گرچه در معانی متعددی استعمال می شود، اما معنای شایع و رایج آن همان مالک امر، بودن یا اولای به تصرف یا متصرف در امور مسلمانان است که این معنا با کلمه «من بعدی» تناسب استواری دارد که از میان همه معانی دیگر همین معنا را برای لفظ «ولی» متعین می سازد که از آن تعبیر به «امام» و «خلیفه» می شود و این معنا از نظر هیچ انسان با ایمان و با انصافی که مختصر شناختی از قواعد و ادبیات عرب داشته باشد پوشیده و مخفی نیست.

ثانیاً - کسانی که معتقد به خلافت آن سه تن می باشند اعتراف دارند که خلافت

خلفای سه گانه آنان به نص پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده، است بلکه خلافت «ابوبکر» به اجماع، امت و خلافت «عمر» با تنصیص ابوبکر و خلافت «عثمان» با رأی عبدالرحمن بن عوف که یکی از اعضاء شش نفری اهل شورا بوده صورت گرفته است و شکی نیست که اجماع امت و تنصیص، ابوبکر و رأی اصحاب، شورا در صورتی قابل قبول است که نصی درباره کسی نرسیده، باشد و هنگامی که ثابت شود نصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شخص معینی صادر شده جایی برای اجماع و امثال آن باقی نمی ماند و واضح است که با وجود «نص» خلافت هر سه تن باطل خواهد بود.

و ثالثاً- علاوه بر احادیث یاد شده احادیث فراوان دیگری در دست داریم که مؤید احادیث پیشین است و بطلان خلافت آن سه تن را به روشنی اعلام نماید که ما از میان همه آن ها تنها به ذکر چند حدیث که در همین رابطه در منابع پیروان مکتب خلفاء آمده است بسنده می کنیم.

1- نورالدین هیشمی در «مجمع الزوائد» در حدیثی از عبدالله بن مسعود نقل می کند که: گفت

«در آن شبی که جنیان ایمان آوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در ردیف خود بر مرکب سوار کرد، رفتیم تا به بالاترین نقطه مکه رسیدیم در آن جا خطی برای من ترسیم نمود [تا آن جا که گوید:]: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به من وعده داده شده بود که جن و انس به من ایمان می آورند اما آدمیان به من ایمان آوردند و جنیان را هم دیدم که به من ایمان آوردند و سپس فرمود: چنان می پندارم که مرگ من نزدیک شده است! من عرض کردم یا رسول الله! آیا «ابوبکر» را به خلافت بعد از خود معین نمی فرمایی؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از پاسخ دادن به من خودداری نمود و با پیشنهادم موافقت نفرمود. عرض کردم: آیا «عمر» را به جانشینی خود بر نمی گزینی؟ باز هم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از من روی گردانید و با پیشنهادم موافقت نمود.

عرضه داشتم: یا رسول الله! آیا علی را به جانشینی خود بر نمی گزینی؟ در جواب فرمود: این، یکی سوگند به خدای یکتایی که جز او خدایی نیست اگر با او بیعت کنید و از فرمانش اطاعت، نمائید همگی شما را به بهشت خواهد برد». (1)

2- خطیب خوارزمی در کتاب «مناقب» خود در حدیثی با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: 453

---

1- مجمع الزوائد، ج 8، ص 314 که پس از نقل حدیث گوید: «طبرانی» هم این حدیث را نقل کرده است.



روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«در آن شبی که به آسمان سیر داده شدم به سدرۃ المنتهی رسیدم، در پیشگاه الهی متوقف شدم خداوند به من خطاب نمود ای! محمد

عرض کردم: لیبیک، فرمود: بندگانم را که امتحان، نمودی، کدام یک از آن ها بیش تر از همه سر در خط فرمان تو دادند؟ عرض کردم پروردگار را علی را از همه مطیع تر یافتم! فرمود: راست، گفתי آیا اکنون جانشینی در بین امت تعیین کرده ای که بندگان مرا با کتابم هدایت کند و آن چه را که از آن نمی دانند به آنان تفهیم نماید؟ عرضه داشتم ای پروردگار من تو خود جانشین مرا انتخاب فرما، زیرا که تو بهترین انتخاب کنندگانی فرمود:

من علی را انتخاب نموده ام پس او را خلیفه خویش و وصی بعد از خودت قرار ده چراکه من علم و بردباری خود را به او داده ام او به حق امیر مؤمنان است و این امارت فضیلتی است که به او اختصاص دادم و هیچ کس در گذشته و آینده به این مقام نائل نشده و نخواهد شد»  
[\(1\)](#)

3- حافظ گنجی شافعی در کتاب «کفایة الطالب» به سند خود از «ابن عباس» روایت کرده که گفت:

«بزودی فتنه و آشوبی برپا می شود که در این هنگام بر شما لازم است به کتاب خدا (قرآن) تمسک جست و با علی بن ابی طالب علیه السلام همراه باشید زیرا این [علی] نخستین کسی است که به من گرویده است و نخستین کسی است که [روز قیامت] با من مصافحه می کند و او «فاروق» این امت است که بین حق و باطل جدائی می افکند و او پیشوای مؤمنان و مال و ثروت جلودار منافقان است و او «صدیق اکبر» و دروازه دانش من است که مردم باید به او روی آورند و او خلیفه من بعد از من می باشد»  
[\(2\)](#)

4- علامه راغب اصفهانی در کتاب «محاضرات الأدباء» از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«براستی که دوست برگزیده من، وزیر من و خلیفه من و بهترین کسی که بعد از خود او را به جای می گذارم که قرض مرا ادا می کند و وعده مرا به سامان می رساند علی بن

ص: 454

---

1- مناقب خوارزمی، ص 303 فصل 19، ح 299 چاپ قم.

2- کفایة الطالب، ص 187 باب 44 میزان الاعتدال، ج 2، ص 3، چاپ بیروت، دارالفکر، و لسان المیزان، ج 2، ص 413

5- علامه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّه» از سعید بن جبیر علی از «ابن عبّاس» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«یا علی! تو صاحب حوض منی و تو صاحب پرچم منی و تو حبیب دل من، و وصی من و وارث علم من و خلیفه من و حامل مواریث انبیاء پیش از من هستی، و تو امین خدا در زمین و حجّت خدا بر بندگان و ستون ایمان و اساس اسلام و چراغ روشن در تاریکی، و مشعل هدایت، و پرچم برافراشته [حق] برای اهل دنیائی. ای علی! هر کس از تو پیروی کند نجات یافته و هر کس با تو مخالفت ورزد به هلاکت رسیده است تو راه، روشن و صراط مستقیم و پیشوای سفید جبینان و سلطان مؤمنانی تو مولا و آقای کسی هستی که من مولا و آقای او هستم و من مولای هر مرد و زن با ایمان هستم تو را دوست نمی دارد مگر کسی که حلال زاده باشد و دشمن نمی دارد مگر کسی که حرام زاده باشد.

خداوند مرا به آسمان بالا نبرد و با من تکلم نکرد مگر آن که فرمود: ای محمد، از جانب من به علی سلام برسان و به او اعلام کن که او امام دوستان من و نور فرمان بران من است. آن گاه خطاب به علی علیه السلام فرمود: - و این کرامت بر تو گوارا باد» (2)

6- علامه فقیه، شافعی می رسید علی همدانی در کتاب «مودّه القری» از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین اصحاب خود عقد برادری برقرار کرد، فرمود: این، علی برادر من در دنیا و آخرت است و او خلیفه من در میان اهللم و وصی من در بین امتم و وارث علم من و ادا کننده دین من است آن چه برای من ثابت است برای او نیز ثابت است سود او سود من و زیان او زیان من است هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است» (3)

7- همچنین علامه شافعی در حدیث دیگری از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند - تبارک و تعالی - مرا برگزید و بر همه انبیاء برتری داده و اختیار نمود، و برای

ص: 455

---

1- محاضرات الادباء، ج 2، ص 231 ط مطبعه شرقیه، سال 1326 هجری.

2- ینابیع المودّه، باب 44 ص 156 چاپ نجف، ط 7.

3- ینابیع المودّه، باب 56، ص 299. چاپ نجف

من وصی را انتخاب فرمود و من هم پسر عموم را به عنوان «وصی» خود برگزیدم، تا به وسیله او بازویم را محکم کند همان گونه که بازوی موسی را به وسیله برادرش هارون محکم نمود و او خلیفه من و وزیر من است و اگر بعد از من پیامبر صلی الله علیه و آله می بود، علی پیامبر صلی الله علیه و آله می بود ولی بعد از من پیامبری نخواهد آمد (1)

8- علاءالدین متقی در «کنز العمال» از «عمار یاسر» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کسی که به من ایمان آورده و نبوت مرا تصدیق کرده است او را به ولایت علی بن ابی طالب سفارش می کنم زیرا کسی که ولایت او را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته است و کسی که ولایت مرا بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته است و کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است و کسی که کینه او را به دل بگیرد کینه مرا در دل گرفته است و کسی که با من کینه توزی، کند با خدای تعالی کینه توزی کرده است (2)

نگارنده: گوید مقصود از «ولایت» در این حدیث - چنان که برخی از دانشمندان اهل سنت در توجیه و تفسیر آن گفته اند، - به معنای «محب» و «ناصر» و «صدیق» و امثال این ها نیست بلکه مراد، از آن همان مقام «اولوالامری» و سرپرستی و زمامداری و مالک امر بودن و اولای به تصرف است که در آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) آمده است: زیرا در روایت دیگری که در همین باره از «عمار یاسر» نقل شده چنین آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«بار خدایا! [شاهد باش] آن کس که به من ایمان آورده و نبوت مرا تصدیق کرده است، بر او واجب است که از ولایت علی بن ابی طالب دست بردارد، زیرا ولایت او ولایت من و ولایت من ولایت خدای تعالی است» (3)

آن چه تا بدینجا، آوردیم نمونه هائی از نصوص فراوانی است که در مورد خلافت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع مهم پیروان مکتب خلفا وارد شده و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در همه آن ها به خلافت بلافصل آن حضرت بعد از خود تصریح فرموده است.

ص: 456

1- ینابیع المودّه، ص 298، باب 56 ط نجف، مودّت سادسه.

2- کنز العمال، ج 11، ص 610، ح 32953.

3- همان مدرک ج 11، ص 611، ح 32958

بنابراین با توجه به احادیث شده و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به خلافت هم به خلافت و وصایت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح نموده و هم ولایت او را به ولایت خود و ولایت خدا مرتبط ساخته و هم دوستی حضرتش را به افراد با ایمان مورد تأکید قرار داده، است تردیدی نیست که خلافت خلفای سه گانه پیشین، باطل و تمام استدلال هایی که پیروان مکتب خلفا - از قبیل اجماع تنصیب ابوبکر بر خلافت عمر و رأی شورا - به گمان خود برای اثبات خلافت آنان آورده اند نقش بر آب و همه آن ها در برابر نصوص صریحی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خلافت مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده سست و ضعیف و بی پایه است.

زیرا: طبق آیات و روایات وارده - چنان که پیش از این در این باره به تفصیل سخن گفتیم ولایت، واقعی که مقصود از آن همان امامت و خلافت و رهبری امت اسلامی است یک منصب الهی و مقام ربّانی است که مربوط به خداوند است و با جعل و انتخاب خدا و تنصیب پیامبر صلی الله علیه و آله محقق می شود و مردم در این باره اختیاری ندارند که بتوانند منصب و مقام الهی را به کسی واگذار کنند. (1)

### سوم - ماجرای تبلیغ سوره برائت و عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام

یکی دیگر از نصوصی که بر تعیین «ولی امر» از جانب خدا و رسول دلالت دارد ماجرای تبلیغ سوره برائت و عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام برای ابلاغ این سوره به مردم مکه است.

ماجرای تبلیغ سوره «برائت» در صحیح بخاری سنن ترمذی، تفسیر طبری خصائص، نسایی مستدرک حاکم و بسیاری از منابع دیگر از قول اصحابی چون انس بن مالک، ابن عباس سعد بن ابی وقاص عبدالله بن عمر ابوسعید خدری، عمر بن میمون ابوبکر بن ابی قحافه و علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است که ما فشرده روایات وارده در این موضوع را می آوریم و اینک به اصل جریان توجه فرمائید:

چون ده آیه نخست از سوره برائت نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را طلبید و به وی مأموریت داد تا آن ها را به مردم مکه ابلاغ کند مبنی بر این که:

ص: 457

---

1- برای آگاهی بیش تر از این موضوع، بخصوص به بخش هفتم و دهم همین کتاب مراجعه فرمائید.

1- مشرکان بعد از این سال نباید حج انجام دهند.

2- هیچ کس در حال برهنگی حق ندارد خانه کعبه را طواف کند.

3- هیچ غیر مسلمان [مؤمنی] وارد بهشت نخواهد شد.

4- آنان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانی بسته اند پیمانشان تا آخر مدت آن همچنان اعتبار دارد.

5- خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزار هستند.

ابوبکر سه روز متوالی راه را پیمود تا به مکه وارد، شود اما ناگهان جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد یا رسول الله! خداوند بزرگ تو را سلام می رساند و می فرماید: این مأموریت خطیر را جز تو و یا کسی که از خاندان تو است نمی تواند انجام دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فراخواند و فرمود برناقه غضبای من بنشین و با شتاب حرکت کن و ابوبکر را در طی راه ملاقات نما و سوره براءت را از او بگیر و شخصاً آن را به مردم ابلاغ کن و پایان مدت پیمان مشرکان را به آن ها برسان و ابوبکر را منخیر کن که با تو همراه باشد و یا به نزد من مراجعت نماید.

علی علیه السلام برناقه غضبای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سوار شد و با شتاب راه مکه را در پیش گرفت و در بین راه ابوبکر را ملاقات نمود ابوبکر هنگامی که دید علی با شتاب به سوی وی می آید به وحشت افتاد: گفت علت این شتاب و آمدن چیست؟ آیا برای همراهی با من است و یا انگیزه دیگری در بین است؟ علی علیه السلام فرمود پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داده است که آیات براءت را از تو بگیرم و برای مشرکان بخوانم و به من امر کرده است که تو را منخیر سازم که با من باشی و یا به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله باز، گردی ابوبکر: گفت من به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می گردم و پس از آن به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت.

پس از این که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد: گفت یا رسول الله برای ابلاغ امری که دیگران به آن اشتیاق فراوان داشتند مرا پسندیدید اما در نیمه راه [و بدون هیچ گونه حرکتی غیر متعادل] آن مأموریت را از من باز ستانده و فرمان را به دیگری محول نمودی آیا آیه ای درباره من نازل شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه، اما جبرئیل، امین بر من نازل شد و پیام خداوند را آورد مبنی بر این که این مأموریت را جز تو یا کسی که از تو می باشد نمی تواند انجام دهد و چون علی از من است و کسی غیر از او

نمی تواند نیابت از من داشته باشد انجام این عمل را به او موکول نمودم (1)

آن چه تا به این جا آوردیم فشرده روایات صحیح و معتبری است که راجع به تبلیغ سوره براءت (توبه) در منابع مهم پیروان مکتب خلفاء آمده است.

و اینک برای این که اهمیت سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد موقعیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پیشگاه آن حضرت بهتر روشن شود جمله آخری را که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی فرموده است از چندین منبع معتبر حدیث از زبان برخی از راویان نقل می کنیم

1- در یکی از روایاتی که از شخص امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد ابلاغ سوره براءت روایت شده چنین آمده است که وقتی ابوبکر به مدینه بازگشت و خدمت پیغمبر رسید و عرضه داشت یا رسول الله آیا درباره من چیزی نازل شده است؟ فرمود نه

(و لکن جبریل جاءنی فقال: لَنْ يُودَىٰ عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ).

«اما جبرئیل - از جانب خدا - نزد من آمد و گفت: وظیفه تو را جز خودت و یا مردی از خودت نمی تواند انجام دهد». (2)

2- در یکی از روایاتی که در همین رابطه از ابوبکر نقل شده، جمله آخر پیغمبر چنین آمده است:

(و لکن أُمِرْتُ أَنْ لَا يُبَلِّغَهَا إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي).

«ولکن من مأموریت یافتم که آن را جز شخص خودم یا مردی از خودم، نباید تبلیغ نماید» (3)

و در روایت دیگری در همین زمینه از «زید بن یثعب» آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(وَ لَكِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُبَلِّغَهَا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي).

ص: 459

---

1- صحیح بخاری، ج 6، ص 404 کتاب التفسیر، ذیل سوره براءت، تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 376 به بعد، ح 878 مسند احمد حنبل، ج 1، ص 151، و ج 3، ص 212 و ج 4، ص 165 کشف الغمه، ج 1، ص 300 بحار الانوار، ج 35 ص 284 به بعد و بسیاری از منابع معتبر دیگر.

2- مسند احمد حنبل، ج 1، ص 151 تفسیر در المنثور، ج 3، ص 209، کنز العمال، ج 2، ص 422

3- مسند احمد، ج 1، ص 3، مناقب خوارزمی فصل، 15، ص 165، ح 196، چاپ قم

«ولكن من مأمور شدم که یا خودم و یا مردی از اهل بیتم این آیات را تبلیغ نماید» (1).

3- در روایت عبدالله بن عمر چنین آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(ولكن قيل لي: إنَّه لا يُبلِّغُ عنكَ إلا أنتَ أو رجلٌ منك)

«اما به من گفته شد [و فرمان آمد] که آن را جز خودت یا مردی از خودت نباید ابلاغ کند» (2).

4- در روایت ابوسعید خدری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(... أَنَّهُ لَا يُبَلِّغُ عَنِّي غَيْرِي أَوْ رَجُلٌ مِنِّي).

«به غیر از خودم و یا مردی از من، نباید آن را ابلاغ کند» (3).

5- در روایت انس بن مالک نیز چنین آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله آیات برائت را همراه ابوبکر به مکه، فرستاد و سپس او را از میان راه باز خواند و فرمود:

(لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُبَلِّغَ هَذَا إِلَّا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي).

«برای هیچ کس شایسته نیست که این آیات را جز مردی که از اهل [بیت] من است تبلیغ نماید» (4).

این ها نمونه هایی از انبوه روایاتی است که در مورد تبلیغ سوره برائت در منابع موثق از تفسیر و حدیث وارد شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شده بود که جز خودش یا مردی از خودش که از اهل بیت علیهم السلام آن حضرت، باشد نباید به این مأموریت الهی قیام کند و دیدیم که در میان جمع یاران و خویشاوندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها کسی که صلاحیت آن رسالت خطیر را از جانب خدا و پیامبرش پیدا کرد فقط و فقط علی علیه السلام بود.

حادثه دیگری نیز در تاریخ اسلام وجود دارد که همین مفهوم و حقیقت از آن فهمیده می شود و به جمله «رجل منی» که در داستان تبلیغ سوره برائت آمده است روشنی بیش تری می بخشد و بر اعتبار و ارزش آن می افزاید و آن این است:

«هنگامی که علی علیه السلام - در جنگ احد - علمداران سپاه شرک را از پای درآورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه گروهی از مشرکان گردید و خطاب به علی علیه السلام فرمود: به اینان

ص: 460

1- تفسیر طبری، ج 10، ص 46، خصائص نسائی، ص 20 چاپ مصر.

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 51

3- تفسیر در المنثور، ج 3، ص 209

4- الجامع الصحيح، موسوم به سنن ترمذی، ج 5، ص 275، ح 3090، تفسیر در المنثور، ج 3، ص 209

حمله کن! علی علیه السلام بر آن ها حمله کرد و آنان را پراکنده ساخت و در این حمله «عمرو بن عبدالله جمحی» را از پای در آورد. بار دیگر گروه دیگری از مشرکان قریش را دید، خطاب به علی علیه السلام فرمود: به اینان هم حمله کن! علی علیه السلام هم بر آنان حمله برد و گروه آنان را متفرق ساخت و «شبیة بن مالک» را که یکی از مردم «بنی عامر بن لوی» بود به مالک دوزخ سپرد. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله! ان هذه للمواساة: این فداکاری و از خود گذشتگی علی علیه السلام دلیل بر مواسات او با شماست! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ): «او از من است و من از او هستم، جبرئیل گفت: (وَ أَنَا مِنْكُمْ): «من هم از شما هستم» (1)

در این حادثه، تاریخی تمام سخن بر سر کلمات «منی» و کلمات «منی» و «منکما» است پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «علی از من است و من هم از علی هستم» جبرئیل هم می گوید: «من هم از شما هستم» و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز سخن او را انکار نمی کند

حال می خواهیم بدانیم که معنای این کلمات چیست؟ و این که این سه تن از یکدیگرند به چه معناست؟ در چه چیزی مانند هم هستند؟ و همانندی ایشان در چیست؟ و کلمه «من» در این جا چه معنایی دارد؟

جبرئیل که بشر نبود و او پسر عمو یا خویشاوند نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله هم محسوب نمی شد که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت و من هم از شما هستم پس تنها نسبتی که جبرئیل با پیامبر صلی الله علیه و آله داشت همکاری در کار تبلیغ و رساندن پیام الهی بود او از خداوند وحی را دریافت می کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله تبلیغ می نمود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز وحی آسمانی را توسط جبرئیل دریافت می کرد و گاهی شخص خودش و گاهی هم به وسیله علی علیه السلام به مسلمانان تبلیغ می نمود

پس جملات: (أَنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ) و سخن جبرئیل که: (وَ أَنَا مِنْكُمْ) به این معناست که آنان در مقام، تبلیغ به یکدیگر شباهت و یکسانی و همانندی دارند و این شباهت و یکسانی تا آن جاست که گویی این سه تن پاره هایی از وجود هم اند و از یکدیگر جدا نیستند.

ص: 461

---

1- تاریخ طبری، ج 1، ص 1402 چاپ اروپا و ج 2 ص 514 چاپ ابوالفضل ابراهیم، کامل ابن اثیر، ج 2 ص 154 چاپ بیروت، تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 148، 150، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 10، ص 182، کنز العمال، ج 13، ص 143.



البته باید توجه داشت سخنانی که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره موقعیت مقام و منزلت و همانندی و یگانگی علی علیه السلام با حضرتش ابراز داشته است منحصر به حادثه تاریخی تبلیغ سوره بقره و یا جنگ احد و یا چند مورد معدود دیگر نیست بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر فرصت مناسب و بخصوص در حجة الوداع موقعیت آن حضرت را به صورت روشن و آشکار بیان فرموده است مثلاً «حبشی بن جناده» صحابی معروف می گوید در حجة الوداع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

(عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ).

«علی از من است و من از علی هستم و وظیفه مرا جز خودم یا علی، کسی دیگر انجام نخواهد داد».<sup>(1)</sup>

خلاصه مطلب آن که: قرائن حال و مقال در این روایات بیش از هر چیز ما را به این حقیقت رهنمایی می کنند که منظور از تبلیغ همان ابلاغ احکام و مقررات اسلامی است که برای نخستین بار خداوند به پیامبرش وحی نموده تا آن را به مکلفان برساند و این درست همان وظیفه ای است که به عهده شخص پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و یا مردی دیگر از خود آن حضرت می باشد

پ آن چه از مجموع روایات یاد شده فهمیده می شود این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور بوده است یا خودش این مأموریت را انجام دهد و یا مردی از خودش که از خاندانش باشد و هیچ کس دیگر غیر از این دو تن نباید به این مأموریت قیام کنند و چون در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و خویشاوندان، حضرت علی علیه السلام تنها کسی بوده است که شایستگی ابلاغ چنین رسالتی را داشته و به منزله شخص پیغمبر بوده و از خود آن حضرت و خاندانش به حساب می آمده از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم به فرمان خدا علی علیه السلام را فراخوانده و مأموریت تبلیغ احکام الهی را به عهده او گذارده و ابوبکر را از انجام آن مأموریت عزل فرموده است.

و به همین دلیل است که پس از غصب خلافت و در دوران زمامداری عمر بن الخطاب، وقتی که «عمر» و ابن عباس در یکی از کوچه های مدینه راه می رفتند و عمر

ص: 462

---

1- مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 164 و 165 که حدیث مزبور را از طرق متعدد نقل کرده است، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 44 ح ، 119 سنن ترمذی، ج 5، ص 636، ح 3719

به ابن عباس گفت: «ای فرزند عباس! گمان من این است که صاحب تو [پسر عمویت علی] مظلوم واقع شده... و من علت این مظلومیت را چیزی جز کوچک شمردن وی نمی دانم که او را از حتش باز داشتند» ابن عباس در جواب او گفت: «به خدا سوگند! خداوند در آن روزی که فرمان داد سوره براءت را از رفیق تو (ابوبکر) بگیرد و به، مشرکان، ابلاغ، نماید او را کوچک نشمرد» (1) [یعنی: این کوچک شماری او که دیگران او را در صلاحیت خلافت و رهبری، ندیدند جز نافرمانی و تمرد از امر پروردگار مفهوم دیگری ندارد زیرا که خداوند او را شایسته و بزرگ دانسته و دیگران وی را کوچک شمردند].

و نیز به همین دلیل است که خود امیرالمؤمنین علیه السلام در روز «شورا» (2)، هنگامی که با اعضاء شورا احتجاج می نمود خطاب به آنان فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی غیر از من وجود دارد که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور شده باشد، تا آیات براءت را از ابوبکر، بگیرد و او به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض: کند آیا درباره من آیه ای نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب او بفرماید: نه اما این کار را جز علی کسی نمی تواند انجام دهد؟...» (3)

و باز به همین دلیل است که آن حضرت ضمن مناشده خود در ایام عثمان رو به جمعیت حاضر نموده و در مورد سزاوارتر بودن خود به خلافت خطاب به آنان فرمود: کدام یک از این دو نفر (4) به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشستن در مقام او سزاوارترند؟ در حالی که شما خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدید که وقتی مرا برای ابلاغ سوره براءت، فرستاد فرمود: «صلاحیت ندارد کسی از جانب من مطلبی را تبلیغ کند به جز خودم یا کسی که از خودم باشد شما را به خدا سوگند می دهم، آیا شما این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدید؟ همه گفتند: آری...»

سپس فرمود: رفیق شما (ابوبکر) صلاحیت نداشت که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته ای

ص: 463

---

1- تمام این حدیث و مدارک مربوط به آن در «بخش هشتم» تحت عنوان: «اعتراف خلفا به افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام» در ضمن اعتراف عمر ذکر گردیده است.

2- مقصود از، شورا همان شورای شش نفری عمر است.

3- مناقب ابن مغزلی، ص 116 ضمن حدیث 155

4- مقصود از این دو نفر: یکی خود حضرت و دیگری ابوبکر است.

را بقدر چهار انگشت برساند و جز من برای ابلاغ آن صلاحیت پیدا نکرد پس کدام یک از این دو نفر سزاوارتر به مقام و جانشینی او هستند؟ آیا آن کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله بخصوص نام او را برده که از اوست یا آن کسی که بخصوص در بین امت مشخص گردیده که از او نیست؟» (1)

بنابراین به حکم روایات یاد شده تنها کسی که لیاقت و شایستگی نیابت و نمایندگی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته، است فقط علی علیه السلام بوده است و چرا چنین نباشد و حال آن که خداوند علی علیه السلام را در آیه «مباهله» به منزله شخص پیغمبر معرفی فرموده و در آیه «تطهیر» او را در پاکی و پاکدامنی همتای رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب آورده و حضرتش را همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله مطهر و معصوم دانسته است.

آری، علی علیه السلام به منزله شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و مانند خود آن حضرت است و این مطلبی است که خداوند در قرآن کریم در آیه «مباهله» به آن خبر داده است و روایاتی هم که در این باره از پیغمبر گرامی اسلام رسیده و دانشمندان بزرگ اسلام آن ها را درباره همانندی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در کتاب های خود آورده اند این موضوع را تأیید می کنند.

و اینک برای اثبات مطلب و اتمام حجت نخست اندکی درباره آیه شریفه مباهله سخن می گوئیم و سپس به نقل برخی از روایات وارد می پردازیم.

### آیه مباهله و اتحاد نفسانی علی علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

خداوند در قرآن کریم در سوره «آل عمران» خطاب به پیامبرش فرموده است:

(فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

«هرکس درباره عیسی [بن مریم علیهما السلام] با تو مجادله کند پس از آن که آگاهی یافتی، به آن ها بگو: بیائید ما و شما فرزندان زنان و جان های خود را فراخوانیم، آن گاه به مباهله برخیزیم [و درباره یکدیگر نفرین کنیم] تا دروغگویان را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم».

(2)

ص: 464

1- بحار الأنوار، ج 31، ص 421، احتجاج طبرسی، ج 1، ص 210 چاپ نجف و کتاب سلیم بن قیس، ص 207 چاپ قم.

2- سوره آل عمران، آیه 61

مفسران و محدثان بزرگ اسلام عموماً از راویان موثق و مورد اعتماد از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که این آیه شریفه درباره علی علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام، نازل شده است.

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل در ذیل آیه «مباهله» در این مورد چنین آورده است:

«دو نفر از کشیشان نصاری نجران به نام های «عاقب» و «سید» به همراه هیئتی حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و عرضه داشتند: درباره صاحب ما [عیسای مسیح علیه السلام] چه می گوئی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او بنده خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اوست. گفتند: کسی را به ما بنما که خداوند او را در میان بندگان همچون وی آفریده باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان روی برگرداند و در آن روز چیزی نفرمود. پس جبرئیل از طرف خدای تعالی نازل شد و این آیه را آورد: (إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ): (1) «مثل عیسی در نزد خداوند همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید».

فردای آن روز آن دو نفر بازگشتند و گفتند: ای محمد! آیا داستانی چون داستان صاحب ما را شنیده ای؟ فرمود: آری گفتند: او چه کسی است؟ فرمود: حضرت آدم و سپس آن آیه شریفه را تلاوت نمود آن دو نفر گفتند چنان که تو می گویی نیست! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را دعوت به «مباهله» نمود و فرمود: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ) تا آخر آیه.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در دست گرفت و به همراه فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای انجام مباهله اقدام نموده و فرمود: اینان فرزندان ما، و زنان ما، و جان های ما هستند...» (2)

جلال الدین سیوطی نیز در تفسیر «الدرالمنثور» در ذیل آیه مباهله در سوره آل عمران گفته است:

«حاکم نیشابوری» با توجه به صحت سند حدیث «ابن مردویه» و «ابونعیم» در «الدلائل» از «جابر» روایت کرده اند هنگامی که «عاقب» و «سید» که دو تن از دانشمندان نصارا بودند، بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم آنان را به پذیرش دین اسلام دعوت کرد به عرض رسانیدند: ای محمد! ما اسلام

ص: 465

1- سوره آل عمران، آیه 59

2- شواهد التنزیل، ج 1، ص 120 تحقیق محمودی.

آورده ایم فرمود: دروغ می گوئید! اگر بخواهید به شما خبر خواهم داد علت این که شما آئین اسلام را نمی پذیرید چیست؟ علاقه مندی شما به صلیب (چلیپا) باده گساری، و خوردن گوشت خوک مانع از اسلام آوردن شماست. «جابر» گوید: پس از آن که آنان از پذیرش آئین اسلام امتناع ورزیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را برای مباحثه دعوت کرد، «سید» و «عاقب مباحثه را به فردای آن روز موکول کردند.

فردای آن، روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی و فاطمه و حسنین علیهما السلام را گرفت و در محل مباحثه حضور یافت و برای آن دو تن پیغام فرستاد که اکنون برای مقابله اقدام نمائید. «سید» و «عاقب» از حضور برای مباحثه امتناع ورزیدند و به نبوت آن حضرت اقرار کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با عدم حضور آنان برای مباحثه. فرمود: هرگاه آنان برای مباحثه حاضر شده بودند خدای تعالی در آن، بیابان مانند، باران آتش بر سر آن ها فرو می ریخت! «جابر» گفته است: «آیه مباحثه» در شأن پیغمبر، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است. پس از آن به توضیح بخشی از جملات آیه مباحثه پرداخته و می گوید: مراد از «انفسنا و انفسکم» رسول الله صلی الله علیه و آله است و علی علیه السلام و منظور از «ابنائنا» امام حسن و امام حسین علیهما السلام است و غرض از «نساتنا» حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است. (1)

همچنین، سیوطی گوید «ابونعیم» در کتاب «الدلائل» از طریق «کعبی» از «ابوصالح» از «ابن عباس» روایت کرده است:

گروهی از نصارا که چهارده تن از اشراف و سرشناسان ایشان بودند بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند پس از این به تفصیل قصه نصارا را نقل کرده (تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود: خدای تعالی به من دستور داده است که اگر حاضر نشوید آئین اسلام را بپذیرید با شما مباحثه نمایم نصارا گفتند: اینک، به ما مهلت بدهید تا مراجعت کنیم و در خصوص مباحثه تصمیم بگیریم و فردا بحضور می رسیم و جریان را به اطلاع شما تقدیم می داریم (تا آن جا که گفته است) فردای آن، روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق حسنین فاطمه و علی علیهم السلام در محل مباحثه حضور یافتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراهان فرمود: هرگاه من دعا کردم شما «آمین» بگوئید. سرانجام نصارا از مباحثه روی بر تافتند و به پرداخت جزیه اقدام نمودند. (2)

واحدی نیز در کتاب «اسباب النزول» به سند خود از «جابر بن عبدالله» نقل کرده

ص: 466

1- تفسیر درّ المنثور، ج 2، ص 38 و چاپ بیروت، ج 2، ص 219

2- تفسیر در المنثور، ج 2، ص 38 و 39 و چاپ بیروت، ج 2، ص 220.

که گفته است.

گروهی از نصارا همراه با «عاقب» و «سید» حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو تن را به پذیرش آئین اسلام دعوت کرد در پاسخ گفتند: پیش از آن که شما پذیرش اسلام را به ما پیشنهاد کنید ما اسلام آورده ایم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ می گوید اگر بخواهید به شما اطلاع می دهم که چرا اسلام اختیار نمی کنید: گفتند: علت این که ما اسلام را نمی پذیریم چیست؟ فرمود: علاقه مندی به صلیب و باده گساری و خوردن گوشت خوک مانع از اسلام آوردن شماست. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به مباحله دعوت کرد نصارا اقدام به مباحله را موکول به فردا کردند. فردای آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله باتفاق حضرت علی حضرت زهرا و حسنین ع در محل مباحله حضور یافتند سپس به نصارا پیام داد اینک برای مباحله حاضر شوید. آنان از حضور در مباحله امتناع ورزیدند و دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای مباحله، اجابت نکردند و حاضر شدند که «جزیه» بپردازند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند بخدائی که مرا به حق برانگیخت، اگر مباحله می کردند سراسر بیابان طعمه آتش قرار می گرفت و آتش چون باران بر سر آن ها می بارید! «جابر» اظهار داشته است که «آیه مباحله» در شأن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی، حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است «شعبی» گوید: مراد از «ابنائنا» حسن و حسین علیهما السلام است و مراد از «نساننا»، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و مراد از «انفسنا» حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است. (1)

ابن جریر طبری هم در تفسیر خود از «سدی» روایت کرده است:

هنگامی که آیه (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ) (2) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسنین و فاطمه علیهم السلام را گرفت و به علی علیه السلام فرمود: تو هم به متابعت از ما حرکت کن و به این ترتیب به مباحله اقدام نمود... (3)

مسلم نیز در صحیح خود در کتاب «فضایل صحابه» در باب فضایل علی علیه السلام از «عمر بن سعد وقاص» از پدرش روایت کرده است که در یکی از روزها ضمن سخنان خود به معاویه گفت: «هنگامی که آیه مباحله (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به حضور طلبید و

ص: 467

1- اسباب النزول، ص 67 و 68 ط بیروت، دار الکتب العلمیه

2- سوره آل عمران آیه 61

3- تفسیر طبری، ج 3، ص 212

فرمود پروردگارا! اینان اهل بیت من اند» (1)

ابن حجر هیتمی مکی نیز در کتاب صواعق خود از دارقطنی روایت کرده است که در روز، شورا هنگامی که علی علیه السلام با اهل شورا احتجاج می‌کرد، خطاب به آنان فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما حاضران کسی هست که پیوند او به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تر از پیوند من به آن حضرت باشد؟ آیا جز من کس دیگری هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را همچون خود و فرزندان و همسرش را همچون فرزندان و خاندان خود قرار داده باشد؟ همگان گفتند: بار خدایا نه» (2)

نگارنده گوید: آیه «مباهله» سندی زنده و جاوید برای فضیلت اهل بیت علیهم السلام است و ما پیش از این نیز در «بخش دوم» آن جا که از «مشخصات دوازده امام در سخنان امامان اهل بیت علیهم السلام» سخن می‌گفتیم در ادامه روایت امام کاظم علیه السلام و همچنین در ذیل آیه، مباهله برخی از اخبار وارده در این موضوع را متذکر شدیم و به این واقعیت رسیدیم که علی علیه السلام نفس پیغمبر اکرم صلی الله و آله و «أنفسنا» در آیه شریفه اشاره به علی علیه السلام و «نساءنا» علا اشاره به فاطمه زهرا» و «أبناءنا» اشاره به حسن و حسین علیهم السلام است. بنابراین، اگر به غیر از این آیه شریفه (یعنی: آیه مباهله) و اخباری که در تفسیر آن آمده است هیچ دلیل دیگری در دست نداشتیم که علی علیه السلام نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است همین یک آیه به تنهایی برای اثبات مدعا کافی بود ولی با این همه اخبار فراوان دیگری نیز در اختیار داریم که همگی آن‌ها در همین رابطه است و ما برخی از آن‌ها را در بحثی که در پیش روی داریم می‌آوریم.

### احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم درباره یگانگی علی علیه السلام با آن حضرت

گرچه روایاتی که در متون منابع اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام درباره اتحاد نفسانی و یگانگی علی علیه السلام با آن حضرت رسیده است فراوان است و ما نیز برخی از آن‌ها را اندکی پیش از این یاد آور شدیم اما در عین حال برای این که ثابت کنیم

ص: 468

- 
- 1- صحیح مسلم، ج 2، ص 448، چاپ بیروت، دارالفکر صحیح ترمذی، ج 5، ص 225، ح 2999 کتاب تفسیر القرآن، مسند احمد حنبل، ج 1، ص 185، مستدرک حاکم، ج 3، ص 150 سنن بیهقی، ج 7، ص 63
  - 2- صواعق المحرقة، ص 156 باب، 11 فصل اول، ط مکتبة القاهرة.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد متعدد و جاهای مختلف علی علیه السلام را به منزله شخص خود دانسته و او را همچون نفس و جان خود به اصحاب معرفی فرموده است بخش دیگری از آن روایات را که دلالت بر مقصود دارد، در این جا می آوریم.

1- حاکم نیشابوری در «مستدرک» به سند خود از «عبدالرحمن بن عوف» نقل کرده است:

پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد از آن جا به طائف عزیمت فرمود و مدت هفت یا هشت شبانه روز آن جا را به محاصره خویش در آورد. پس از آن که محاصره به پایان رسید و طائف را فتح کرد خطاب به مردم فرمود: من دوستدار شما هستم و سفارش می کنم تا از هیچ گونه خیری نسبت به خاندان من دریغ نداشته باشید و وعده گاه ما فردای قیامت در کنار حوض کوثر است به خدائی که جان من در دست قدرت اوست بر شماست که نماز به پای دارید و زکات پردازید و در غیر این صورت مردی را بر شما بر می انگیزانم که از من است و یا نفس من است تا گردن جنگجویان شما را بزند و زن و فرزند شما را اسیر کند

مردم طائف گمان می کردند آن مرد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم به وی اشاره کرده است، «ابوبکر» یا «عمر» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دفع توهم ایشان و برخلاف انتظار آنان، دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: آن کسی که از من است یا نفس من است، این مرد است. (1)

2- جارالله زمخشری در تفسیر «کشاف» در ذیل آیه (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا) (2) آورده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله «ولید بن عقبه» برادر مادری عثمان را به سوی بنی مصطلق گسیل داشت. پیش از این میان او و مردم بنی مصطلق کدورتی وجود داشت، به مجردی که به نزدیکی قبیله آنان رسید مردم بنی مصطلق به استقبالش آمدند. او پنداشت در رابطه با اختلافی که پیش از این داشتند آنان به جنگ با او برخاسته اند. «ولید» بیمناک شد و بلادرنگ بازگشت و بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «بنی مصطلق» مرتد گردیده و از پرداخت زکات (که او برای اخذ زکات از سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم مأموریت داشت)

ص: 469

---

1- مستدرک حاکم، ج 2، ص 120 مجمع الزوائد، ج 9، ص 134، کنز العمال، ج 13، ص 163، ح 36497 و صواعق المحرقة، ص 126، باب 9 فصل 2.

2- ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی برای شما خبری بیاورد، درباره آن تحقیق کنید. سوره حجرات آیه 6.



امتناع ورزیدند! رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن خشمگین شد و تصمیم گرفت که بابنی مصطلق نبرد کند

مردم بنی مصطلق که از تصمیم رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع یافتند. بلافاصله از سرزمین خود حرکت کرده وارد مدینه شدند و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و گفتند: از غضب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله له به خدا پناه می بریم طبق آن چه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم از «ولید» شنیده بود آنان را متهم دانسته و فرمود یا از مخالفت کردن با فرمان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله پرهیزید و یا مردی را که در نزد من است و مانند خود من است به سوی شما می فرستم که با جنگجویان شما بجنگد و زن و فرزند شما را اسیر کند، آن گاه دست بر شانه علی علیه السلام گذاشت و فرمود: این شخص همان مرد است! (1)

3- نسایی در کتاب خصائص خود از «ابی» نقل کرده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به «بنی ولیعه» فرمود: اینک بنی ولیعه یا باید از مخالفت خود دست بردارند و یا آن که مردی را که مانند خود من است به سوی آن ها می فرستم تا فرمان مرا اجرا نماید و با جنگجویانشان بجنگد و زن و فرزندشان را به بند اسیری بکشد. طولی نکشید که «عمر» از پشت سر دست در تهیگاه من گذاشت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی را در نظر دارد؟ گفتم تو و دوست تو را بار دیگر از من (ابی) پرسید: چه کسی را برای کارزار با بنی ولیعه در نظر دارد گفتم آن کسی که کفشش را وصله می زند! و علی علیه السلام در آن هنگام کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله را وصله می زد. (2)

مؤلف: گوید از قرینه پیداست پاسخی که «ابی» در اول داده است حاکی از تمسخر بوده است که: گفت نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو و دوستت «ابوبکر» است. «عمر» که از سخن وی احساس استهزاء کرده بود بار دیگر از او می پرسد که آیا براستی نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله به من و دوستم می باشد؟ «ابی» در پاسخ این سؤال، بطور جدی و قطعی می: گوید نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام است

4- هیشمی در مجمع الزوائد از «جابر بن عبدالله» نقل می کند که: گفت

رسول خدا صلی الله علیه و آله «ولید بن عقبه» را به دیار بنی ولیعه گسیل داشت (تا آن جا که گفته است) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شکی نیست که بنی ولیعه چاره ای جز این ندارد که باید از مخالفت و کار شکنی دست بردارد و در غیر این صورت مردی را که مانند خود من

ص: 470

1- تفسیر کشاف، ج 3، ص 559 چاپ دار الفکر

2- خصائص نسائی، ص 19 چاپ مصر.

است، بر آن‌ها مسلط می‌کنم تا رزم آوران آن‌ها را از پای درآورد و زن و فرزندان آن‌ها را اسیر کند و آن، شخص این بزرگوار است. سپس دست مبارک را به روی شانه علی بن ابیطالب علیه السلام گذاشت! (1)

5- متقی هندی در کنز العمال، از «عمرو بن عاص» نقل کرده است:

هنگامی که از غزوه ذات السلاسل باز می‌گشتم با خود می‌پنداشتم کسی محبوب‌تر از من در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌باشد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: کدامی که از مردم در نزد شما محبوب‌تر از دیگران است؟ در «کنز العمال» عده‌ای را نام برده است تا آن‌جا که «عمرو عاص» می‌گوید: در میان این عده‌ای که بر شما رسید از علی علیه السلام یاد نکردید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی به اصحاب کرد و فرمود: این مرد را ببینید که از نفس من [یعنی از خود من که علی باشد] می‌پرسد. (2)

6- ابن عبدالبر نیز در «استیعاب» می‌نویسد: «معمرو» از «ابن طاووس» او هم از پدرش از «مطلب بن عبدالله بن حنطب» روایت کرده که گفته است:

هنگامی که گروهی از مردم ثقیف بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند، خطاب به آنان فرمود: یا تسلیم فرمان خدا و رسول او باشید و یا این که مردی را که مانند خود من است بر شما مسلط می‌کنم تا گردن‌های شما را بزند و زن و بچه شما را اسیر نماید و اموالتان را از دست اختیار شما بیرون سازد. «عمر» گفت: به خدا سوگند! هیچ‌گاه آرزوی امارت نکردم مگر همان روز که سینه خود را برای بدست آوردن امارت و ریاست آماده ساخته بودم و آرزو می‌کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید: آن مرد (که توصیفش را کردم) همانا این شخص (عمر) است بر خلاف انتظار من توجهی به علی علیه السلام نمود و دست او را گرفت و گفت: آن مردی که توصیف او کردم این شخص است. (3)

7- محب الدین طبری در «ریاض النضره» از انس بن مالک روایت کرده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ پیغمبری نیست مگر این که در میان امتش نظیری داشته است و علی (در بین امت من) نظیر من است. (4)

ص: 471

1- مجمع الزوائد، ج 7، ص 110.

2- کنز العمال، ج 13، ص 142، ح 36446

3- فضائل الخمسه ج 1 ص 397 به نقل از استیعاب، ج 2، ص 464

4- ریاض النضره، ج 2، ص 164 و در چاپ دیگر، ج 3، ص 103 ذیل حدیث 1309، ط بیروت، دارالمعرفه

چگونه علی علیه السلام نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم و یا مانند آن حضرت است؟

با توجه به روایاتی که درباره یگانگی علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله متذکر شدیم، ممکن است برای کسی این سؤال پیش بیاید که چگونه ممکن است دو نفر با هم یکی شوند و اتحاد نفسانی بین آن دو چنان حاصل شود که هر دو یکی محسوب گردند؟

پاسخ این سؤال بطور خلاصه این است که موضوع اتحاد بین دو نفر به معنای، حقیقی نامعقول و غیر ممکن و محال است و تعبیرهایی که پیغمبر خدا در مورد یگانگی خود با علی علیه السلام بکار برده اند به معنای وحدت واقعی و اتحاد حقیقی نیست بلکه جنبه «مجاز» دارد که شدت پیوند پیغمبر خدا و علی علیه السلام و عدم جدایی و موافقت آن دو با یکدیگر را می رساند و توضیح آن این که:

هنگامی که دو نفر در کارهایشان همگام و همراز و همکار و شریک بوده و در تمام مراحل، زندگی یک مقصد و مرام داشته باشند و در اخلاق و رفتار همانند یکدیگر عمل کنند و کارها را با کمک و پشتیبانی همدیگر به پیش ببرند و در همه امور محرم اسرار یکدیگر باشند و محبت و مودت و یگانگی بین آنان به اوج خود برسد، بطور مجاز از آن دو به همسان و همانند و نظایر این ها تعبیر می شود همان گونه که اگر دو نفر به یک اندازه عمر، کنند به آن دو «همسال» می گویند و یا دو نفر که با یک زبان صحبت کنند «همزبان» می گویند و یا دو نفر که یک حرفه و پیشه داشته باشند «همکار» می گویند.

بنابراین با توجه به این که علی علیه السلام طبق روایات وارده وزیر و همکار و شریک و یار و یاور و پشتیبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امر نبوت بوده است از این رو به منزله شخص، پیغمبر و همسان و همانند خود آن حضرت محسوب می شود.

و، اینک برای تقریب، اذهان سخن جالب و جامعی را که ابن ابی الحدید معتزلی در این رابطه از «أبو جعفر نقیب» نقل کرده است بازگو می کنیم تا معنای همسانی و همانندی علی علیه السلام با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بخوبی روشن شود.

ابن ابی الحدید در ادامه سخنان «أبو جعفر نقیب» درباره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام چنین می گوید:

«نقیب می گفت: گفت به اخلاق و ویژگی های آن دو تن [پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام] بنگرید: او شجاع است و این هم شجاع او فصیح و زبان آور است و این هم همان گونه است او

بخشنده و جواد، است این هم بخشنده و جواد، است او عالم به شرایع و امور الهی است و این هم عالم به فقه و شریعت و امور الهی دقیق و پیچیده، است، او زاهد در این دنیا و کم بهره از آن و بی توجه به آن است و این هم زاهد در این جهان و رها کننده آن و بی بهره از خوشی های آن است او خویشتن را در عبادت و نماز سخت به زحمت می افکند و این هم همان گونه است. آن یکی نوه عبدالمطلب بن هاشم است و این هم مانند اوست پدرانشان برادران پدر و مادری هستند و حال آن که دیگر فرزندان عبدالمطلب چنان نیستند.

محمد صلی الله علیه و آله در دامن پدر این، یکی یعنی، ابو طالب پرورش یافته و همچون یکی از فرزندان او بوده است و آن گاه که جوان و بزرگ شد علی علیه السلام را که پسر بچه ای بود از میان پسران ابوطالب برگزید و به قصد پاداش کار ابوطالب او را در دامن خود پرورش داد و موجب شد تا خلق و خوی آن، دو و سرشت ایشان یکی گردد و با هم بیامیزند و در صورتی که [انسان می بیند] دوست و همنشینی در اثر نشستن با یکدیگر از دوست و هم نشین خود تقلید و به او اقتدا می کند پس در مورد تربیت و پرورش دادن کسی که به روزگاری دراز در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله خدا پرورش یافته چه فکر می کنی؟

بنابراین واجب است که اخلاق محمد صلی الله علیه و آله همچون اخلاق ابوطالب و اخلاق علی علیه السلام هم چون اخلاق پدرش و اخلاق محمد صلی الله علیه و آله مربی او، باشد و این که یکی از آنان کاملاً مانند دیگری باشد و دارای سرشت یکسان و خوی و طبیعت همانند باشند که از یکدیگر جدا نبوده و یکی را بر دیگری فضیلت و فرقی نخواهد بود جز این که خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت اختصاص داده و او را برای وحی خود برگزیده است، و البته این به سبب مصالح خلق است که در آن مورد خداوند مقرر فرموده است و لطف خداوند نسبت به محمد صلی الله علیه و آله کامل تر و نفع او عامتر و تمامتر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب رسالت از همگان ممتاز است.

و چون از موضوع پیامبری بگذریم و دیگر امور بر مبنای اتحاد میان آن دو [پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام] خواهد بود و خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم در این گفتار خود خطاب به علی علیه السلام همین موضوع را گنجانیده و فرموده است: «من از لحاظ نبوت بر تو فزونی دارم»

و تو بر مردم از هفت جهت برتری داری» (1) همچنین خطاب به علی علیه السلام فرموده است: «منزلت تو نسبت به من بسان منزلت هارون نسبت به موسی است جز این که بعد از من پیامبری نیست» (2) و بدین گونه رسول خدا صلی الله علیه و آله خویشتن را به نبوت از علی علیه السلام ممتاز فرموده و برای علی علیه السلام همه فضایل و خصایص دیگر را به طور مشترک میان خود و او بیان نموده است» (3)

اینک با توجه به آن چه گذشت از دانشمندان پیرو مکتب خلفا و مدعیان خلافت خلفای سقیفه ای می پرسیم آیا احادیث منزلت احادیث شکایت ماجرای تبلیغ سوره براءت و عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام برای ابلاغ آن سوره به مردم مکه و روایات صحیح و معتبری که درباره اتحاد نفسانی علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده و صفحات کتاب های بی شماری از تفسیر و حدیث و تاریخ را پر کرده است دلیل بر حقانیت آن ولی بزرگ، خدا و تعیین او از جانب خدا و رسول برای رهبری امت اسلامی پس از درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیست؟

چگونه است که ابوبکر و عمر و عثمان بدون این که حتی یک نص درباره آن ها رسیده، باشد به خلافت می رسند و با تمام بیگانگی و عدم شرایط رهبری و برخلاف تمام نصوص قرآنی که امام و خلیفه را منصوب من عند الله می داند به عنوان خلیفه، مسلمین برجایگاه والای رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام خلیفه الهی تکیه می زنند و خود را خلیفه جانشین پیغمبر خدا معرفی می کنند ولی دامادش و پسر عمش و کسی که بمنزله نفس و جان اوست و دارای آن همه فضایل و کمالات و امتیازات است و طبق نصوص، وارده امامت و خلافت حق شرعی و قانونی اوست باید از مقام جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برکنار بماند؟

آری، علی علیه السلام به منزله شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مانند خود آن حضرت است و خدای

ص: 474

---

1- حلیة الأولیاء، ج 1، ص 66، ریاض النضره، ج 2، ص 198 مناقب خوارزمی فصل، 9، ص 110، ح 118 فرائد السمطین، ج 1، ص 223 و تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 132.

2- حدیث منزلت از احادیث مشهور و متواتر است و در بسیاری از منابع مهم حدیثی و تاریخی اهل سنت آمده است و ما نیز در موارد متعددی برخی از آن ها را یادآور شده ایم. جهت دستیابی به مدارک این حدیث از اهل سنت به کتاب فضائل الخمسه، ج 1، ص 347 - 364 مراجعه فرمائید.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 10، ص 221

تعالی او را در آیه شریفه ولایت: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...) ولیّ امر مسلمانان قرار داده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در احادیث فراوانی از جمله: (عَلَيَّْ وَلِيُّكُم مِّن بَعْدِي) وی را به عنوان خلیفه و جانشین بلافصل خود معرفی فرموده و با تصریح به مقام «اولویت به تصرف در امور» برای آن، حضرت که در پاره ای از اخبار، آمده مانند خبر عمران بن حصین که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده است: (فَهُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي) جایی برای ایراد و اعتراض کسی باقی نگذاشته است.

پس آن چه را که مخالفان «ولایت» در رابطه با مسأله خلافت و امامت آن حضرت ابراز داشته و گفته اند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و کسی را برای جانشینی خود تعیین، نمود، سخنان بیهوده و باطلی است که هیچ دلیلی از کتاب و سنت برای اثبات آن در دست ندارند و دلیل بطلان سخنان، آن ها علاوه بر روایات مشهور و متواتری که پیش از این، آوردیم نزول آیه تبلیغ در روز «غدیر خم» و نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام ولایتعهدی و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آن روز سرنوشت ساز و تاریخی است که هم اکنون به بحث و بررسی آن می پردازیم

## آیه چهارم: در نزول آیه تبلیغ و نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مقام ولایت عهدی و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله

از جمله آیاتی که در کمال صراحت و بدون هیچ شک و شبهه بر و شبهه بر امامت و پیشوایی امیر مؤمنان علیه السلام و تعیین جانشینی او از سوی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله رای رهبری امت اسلامی دلالت دارد آیه مبارکه «تبلیغ» است که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده (به مردم) ابلاغ کن و اگر این کار را نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از - شر - مردم ننگه می دارد. (1)

بر اساس روایات زیادی که در منابع معتبر حدیثی و تفسیری و تاریخی - از منابع شیعه و اهل سنت - آمده است رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از انجام مراسم حج در حجة الوداع (آخرین سفری که حج را بجای آورد) به فرمان خدای تعالی مأموریت یافت تا ولایت و فرمانروائی علی علیه السلام را در روز «غدیر خم» به مردم اعلام کند.

به همین مناسبت رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت به مدینه در حالی که گروه انبوهی از مسلمانان - که تعداد آنان را از هفتاد تا 120 هزار نفر تخمین زده اند - آن حضرت را بدرقه می کردند در محل غدیر خم در منزلگاهی بنام «جحفه» در حالی که آفتاب نیم روز هیجدهم ذی حجه بر سرزمین «غدیر خم» به شدت می تابید گردهمایی عظیمی ترتیب داد و پس از ادای نماز ظهر که در آن گرمای طاقت فرسا با آن جمعیت

ص: 476

انبوه به جای آورد برای ادای خطبه پیا خاست و طی مراسم ویژه ای در آن روز تاریخی حجت را بر مردم تمام کرد و علی علیه السلام را به مقام ولایت عهدی و پاسداری از اسلام و امامت و زعامت و زعامت بر مسلمانان منصوب نمود.

در این باره «حاکم حسکانی» (1) در حدیثی از ابن عباس و جابر بن عبدالله [انصاری] چنین می نویسد:

خداوند، محمد را فرمان داد تا علی را به جانشینی خود و حکومت بر مردم برگزیند و آن ها را از مقام ولایت او با خبر سازد اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن بیم داشت که نکند این کار او را به حساب علاقمندی او به پسر عمویش بگذارند و زبان به خرده گیری و انتقاد بگشایند تا این که خداوند این آیه را فرستاد (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ: «ای پیامبر! آن چه را که از سوی خدایت به تو فرمان داده شده به مردم برسان که اگر چنین نکنی رسالت او را به جای نیاورده باشی و خداوند تو را از [شر] مردمان در امان خواهد داشت».) (2)

پس از دریافت چنین، فرمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت و فرمانروایی علی علیه السلام را در روز غدیر خم به مردم ابلاغ فرمود در همین رابطه حاکم حسکانی از زیاد بن منذر نیز آورده است که گفت:

روزی خدمت، ابو جعفر محمد بن علی - امام باقر علیه السلام - نشسته بودم و آن حضرت برای مردم سخن می گفت در این میان مردی به نام عثمان اعشی از اهالی بصره که از حسن بصری روایت می کرد از میان مردم برخاست و گفت:

ای فرزند رسول خدا! خدا مرا فدای تو گرداند حسن به ما گفته است که آیه (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ...) درباره مردی نازل شده، ولی او به ما نگفته است که آن مرد چه کسی است؟ امام در پاسخ او فرمود اگر حسن می خواست او را معرفی کند این کار را می کرد اما او از ترسش در مقام معرفی او بر نیامده است جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و به او عرضه داشت...

خداوند تو را فرمان می دهد تا مردم را با ولی امر و فرمانروایشان آشنا گردانی

ص: 477

1- حافظ عبید الله بن عبد الله بن احمد معروف به حاکم حسکانی، کفاش، حنفی، مذهب اهل نیشابور و از اعلام قرن پنجم هجری است. شرح حالش در تذکره الحفاظ، ج 4، ص 390، چاپ هند و ج 3 ص 1200، چاپ مصر در آخر طبقه 14 آمده است.

2- شواهد التنزیل، ج 1 ص 193، شماره 249



همان گونه که آن ها را با نماز و روزه و زکات و حج آشنا ساخته ای تا حجت بر آنان تمام شود رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: خداوندا! امت من هنوز هوای دوره جاهلیت را در سر دارند و ریشه فخرفروشی و هم چشمی و رقابت در میانشان خشک نشده و در میان آنان کسی نیست که از همین ولی و فرمانروا خواهان انتقام نباشد من [از تکذیبشان] می ترسم آن گاه خداوند این آیه را نازل فرمود:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

چون خداوند از سویی پیامبرش را تهدید کرد و از سوی دیگر حفظ و نگهداری آن حضرت را تضمین فرمود پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و دست علی را گرفت و فرمود: «هان ای مردم هر که من مولای او بودم اکنون علی مولای اوست...» (1).

حاکم حسکانی در داستان معراج نیز از قول ابن عباس چنین می نویسد:

خدای تعالی در شب معراج ضمن سخنانی به پیغمبرش فرمود: من هیچ پیامبری را به رسالت برنینگیخته ام مگر این که برای او وزیر و یآوری تعیین کرده ام. اینک تو رسول خدایی و علی وزیر و یاور تو می باشد.

ابن عباس در دنباله این حدیث می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از معراج، بازگشت خوش نداشت تا چیزی در این مورد با مردم در میان بگذارد زیرا که مردم تازه دوره جاهلیت را پشت سر نهاده بودند... این موضوع را همچنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به تعویق می انداخت تا این که در روز هیجدهم ماه ذی حجه این آیه بر او نازل شد که ای پیامبر صلی الله علیه و آله آن چه را که خدایت فرمان داده است به مردم برسان که اگر... تا این که پیغمبر در میان مردم برخاست و فرمود:

ای مردم! خداوند مرا مأمور فرموده تا مطلبی را به شما برسانم. ولی بر من سخت می آمد که مبادا مرا در انجام رسالت الهی متهم و تکذیب کنید. این بود که خداوند مرا طی آیه ای که بر من فرستاد از این مسامحه مورد عتاب قرار داد و تهدید فرمود... (2)

ص: 478

1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 191، ح 248 اسباب النزول واحدی در تفسیر آیه مزبور نزول القرآن ابونعیم.

2- شواهد التنزیل، ج 1، ص 192 - 193 که در ص 189 آن تنها نزول آیه را آورده است

همچنین حاکم حسکانی از قول ابوهریره آورده است که گفت:

خدای عزوجل آیه: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) را در باره علی بن ابی طالب فرستاد و فرمود: (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...) (1)

البته منظور ابوهریره این بوده که برساند مقصود از تبلیغ تبلیغ مطلبی است که درباره علی علیه السلام آمده است.

حسکانی از قول عبدالله بن ابی اوفانیز آورده است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم این آیه را تلاوت می فرمود: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...) آن گاه دست ها را آن قدر بالا برد که سفیدی زیر بغلش نمایان گردید. سپس فرمود:

ای مردم! آگاه باشید هر کس که من مولی و سرور او هستم علی هم مولی و سرور او خواهد بود. (2)

همچنین واحدی در کتاب اسباب النزول و سیوطی در کتاب الدر المنثور از ابوسعید - خدری آورده اند که: گفت آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...) درباره علی بن - ابی طالب نازل شده است. (3)

و در تفسیر سیوطی از ابن مسعود روایت شده که ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را این طور می خواندیم: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) - ان علیاً مولی المؤمنین - (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...) (4)

البته منظور ابن مسعود این بوده است که ایشان آیه مزبور را در زمان پیغمبر به هنگام، تفسیر چنین می خوانده اند

اما شرح و تفصیل این آیه که در غدیر خم بر پیغمبر صلی الله علیه و اله نازل شده به قرار زیر است.

ص: 479

1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 187

2- شواهد التنزیل، ج 1، ص 190 علقمه بن خالد معروف به عبدالله بن ابی اوفی صحابی، غزوه حدیبیه را . درک کرده و پس از پیغمبر عمری طولانی کرده است. او به سال 86 یا 87 هجری در کوفه درگذشته و آخرین صحابی ای است که در کوفه در گذشته است. حدیث او را اصحاب صحاح آورده اند. تقریب التهذیب، ج 1، ص 402، اسدالغابة، ج 3، ص 121 و چاپ، بیروت، ج 3، ص 182 شماره 2828.

3- اسباب النزول واحدی، ص 135، الدر المنثور سیوطی، ج 2، ص 298 که گمان می رود حدیث 244 شواهد التنزیل باشد

4- الدر المنثور سیوطی، ج 2، ص 291.

در روز هیجدهم ذی حجة الحرام (1) سال دهم هجرت و به هنگام بازگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع (2) در محل غدیر خم منزلگاهی به نام جحفه (3) که محل جدا شدن راه های مدینه و مصر و شام (4) از یکدیگر بود این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

پس از نزول این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به کاروانیان دستور توقف داد و مقرر فرمود تا همان جا فرود آمده پیش رفتگان را فراخوانند تا واپس ماندگان نیز از راه برسند و به ایشان بپیوندند (5)

آن گاه اصحابش را از سایه گرفتن در پناه درخت های خار که در آن بیابان روئیده بود نهی فرمود تا متفرق نشوند و مقرر داشت تا پای درختان را از خس و خاشاک رفته و پاک گردانند (6) و سپس مردم را برای ادای نماز جماعت فراخوانند. (7)

اصحاب آن حضرت با انداختن پارچه هایی بر سرشاخ و برگ درخت خار سایبانی برای آن حضرت فراهم کردند و آن حضرت نماز ظهر را در آن گرمای طاقت فرسا با آن جمعیت بجای آورد و سپس برای اداء خطبه پیا خاست و دست علی علیه السلام را در دست گرفته، فرمود:

(أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي

ص: 480

1- حاکم حسکانی، ج 1، ص 192-193.

2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 106 و 163-164. مستدرک حاکم، ج 3، ص 109 و خصائص نسایی، ص 21 چاپ مصر

3- مجمع الزوائد، ج 9، ص 163-164

4- واژه «الجحفه» در معجم البلدان.

5- فرائد السمطين، ج 1، ص 3770، تاریخ ابن عساکر، ج 2 ص 53 ح 552

6- مجمع الزوائد، ج 9، ص 105 به روایت زید بن ارقم.

7- سنن ابن ماجه، ج 1، ص 43، ح 116 به روایت براء بن عازب.

أُولَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِّنْ نَّفْسِهِ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، قَالَ: فَاخْذْ بِيَدِ عَلِيِّ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ، فَعَلَيَّْ مَوْلَاَهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاَهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاَهُ...)

«ای مردم! آیا نمی دانید که من به (تصرف در امور) مؤمنان از خود ایشان سزاوارترم؟ گفتند: چرا فرمود: آیا نمی دانید که من نسبت به هر فرد مؤمنی از خود او سزاوارترم؟ گفتند: آری پس [پیغمبر خدا در حالی که دست علی علیه السلام را در دست داشت] فرمود: «پس هر که من مولای او بودم این علی مولای اوست خدایا آن کس که او را دوست می دارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن می دارد دشمن بدار...» (1)

مشروح این جریان را «ابن مغازلی شافعی» در کتاب «مناقب» خود چنین آورده است:

چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع از مکه بیرون آمد و به غدیر خم، در جحفه - در میان مکه و مدینه - رسید فرمان داد تا چادرها را برپا داشتند و خارهای زیر درختان کهنی که در آن دامنه بود ستردند سپس ندای «نماز جماعت» داده شده. روزی بسیار گرم بود آن روز که اطراف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدیم - و گرما چندان سخت بود که مردمان نیمی از عبای خود را بر روی سرنگاه می داشتند و نیم دیگر را زیر پاهای خود قرار می دادند - پیامبر صلی الله علیه و آله نماز ظهر را خواند آن گاه روی مبارک خود به جانب ما کرد و فرمود:

«ستایش خدای را که سپاس او می گوئیم و از او مدد می جوئیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم و از بدی های خود و کارهای زشت خویش به او پناه می بریم، خدایی که گمراه گشته او راهنما و راهیافته او گمراه کننده ای ندارد و گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده او است. اما بعد ایها الناس! هیچ پیامبری را از عمر جز نصف عمر آن که پیش از او بوده نیست... آگاه باشید که من نزدیک است که از شما جدا شوم. بدانید که من مسئولم و شما نیز مسئولید! آیا به شما تبلیغ کردم؟ شما چه می گوئید؟»

در آن جا از هر گوشه پاسخ دهنده ای برخاست و گفت: گواهی می دهیم که تو بنده و فرستاده خدایی و رسالت او را به ما رساندی و در راه او جهاد کردی و فرمان او را

ص: 481

رساندی و چندان او را عبادت کردی که به یقین رسیدی خدا به تو از طرف ما بهترین پاداشی بدهد که به پیامبری از جانب امتش داده است پس پیامبر صلی الله علیه و آله گفت «آیا گواهی نمی دهید که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد، و محمد بنده و فرستاده او است و بهشت حق است، و دوزخ حق است و این که به همه قرآن ایمان دارید؟» گفتند چرا گفت: «گواه باشید که به شما راست گفتم و شما به من راست گفتید! آگاه باشید که من پیش از شما می روم و شما در پی من خواهید آمد و چیزی نمانده است که در کنار حوض (در روز رستاخیز) بر من وارد شوید پس از شما درباره دو ثقل (ذخیره گران قدر) سؤال می کنیم که با آن ها پس از من چه کردید؟»

(راوی) گوید: امر بر ما دشوار شد و نمی دانستیم که مقصود از دو ذخیره گران قدر، چیست تا آن که مردی از مهاجران برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این دو ذخیره چیست؟ گفت: «بزرگ ترین آن دو کتاب خدای عزوجل است و سیله ای است که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر آن به دست شما است، پس به آن تمسک جویند و نلغزید! و کوچک ترین آن دو عترت من است - همان که رو به قبله من ایستاد و دعوت مرا اجابت کرد - آنان را مکشید و برایشان ستم روا مدارید و در حقشان کوتاهی مکنید. من (این مقام را) برای آنان از خدای لطیف خبیر خواسته ام، و او به من عطا کرده است هر که ایشان را یاری کند مرا یاری کرده است و هر که از یاری ایشان باز ایستد از یاری من باز ایستاده، است دوست ایشان دوست من است و دشمن ایشان دشمن من.

آگاه باشید که هرگز امتی پیش از شما هلاک نشد مگر زمانی که هواهای خود را دین خویش قرار داد و بر ضد پیامبرش به همپستی یکدیگر برخاست و هر که را به عدل و داد قیام کرد کشت». پس از این سخنان دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و آن را بلند کرد و گفت: «هر که من مولای او بودم، اکنون علی مولای او است، و هر که من ولی او بودم این ولی او است. خدایا دوست بدار آن کس که او را دوست بدارد، و دشمن بدار آن کس که او را دشمن بدارد». و این سخن را سه بار تکرار کرد.... (1)

ص: 482

---

1- مناقب ابن مغازلی، ص 16، ح 23، عمده ابن بطریق، ص 104، ح 140 و بحار الانوار، ج 37، ص 184، ح 69 و الغدير ج 1، ص

جلال الدین سیوطی در تفسیر «دّر المنثور» ذیل آیه شریفه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) (1) آورده است که:

«ابن مردویه» و «ابن عساکر» هر دو از «ابوسعید خدری» روایت کرده اند که گفت:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر، علی علیه السلام را به مقام «ولایت» منصوب نمود و ولایت او را به همگان اعلام نمود، جبرئیل [امین] بر او نازل شد و آیه اکمال دین را آورد. (2)

همچنین در حدیث دیگری ذیل آیه «اکمال» از «ابن مردویه» و «خطیب» و «ابن عساکر» از «ابوهریره» روایت کرده که گفت:

چون در روز «غدیر خم» که روز هیجدهم ذی حجه می باشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ) «هر کس که من مولای، بودم اکنون علی مولای اوست»، خداوند آیه اکمال دین را نازل نمود. (3)

خطیب بغدادی نیز در «تاریخ بغداد» به سند خود از «ابوهریره» روایت کرده که گفت:

«هر کس که روز هیجدهم ماه دیحجه روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه برایش نوشته می شود و آن روز «غدیر خم» است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: «آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ در پاسخ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: هر کس که من مولای و سرور او هستم این علی نیز مولای و سرور اوست. پس «عمر بن خطاب» به علی علیه السلام گفت: «آفرین بر تو و خوشا به حالت ای پسر ابوطالب! که شب را به روز آوردی در حالی که مولای من و مولای همه مسلمانان شدی» پس خدای تعالی در همان روز آیه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ....) را نازل فرمود» (4)

ص: 483

1- سوره مائده، آیه 3

2- تفسیر در المنثور، ج 2، ص 259

3- همان مدرک ج 2، ص 259

4- تاریخ بغداد ج 8 ص 290

در همین رابطه در شواهد التنزیل حسکانی آمده است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله در روز «غدیر خم» دست علی علیه السلام را در دست گرفت و بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان گردید آن گاه فرمود:

ای مردم! خداوند مولی و سرور من است و من مولی و سرور شما هستم. پس هرکس که من مولی او بودم علی نیز مولی او خواهد بود. [پس دست به دعا برداشت و گفت: خدایا! آن کس که علی را دوست بدارد دوست بدار و آن کس که علی را دشمن بدارد دشمن بدار و آن که علی را یاری کند یاری نما و آن که دست از یاری او بردارد یاری مفرما... (1)] (راوی گوید: هنوز این دو نفر از هم جدا نشده بودند که این آیه بر پیغمبر نازل شد (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم، و راضی شدم که اسلام دین [همیشگی] شما باشد». در این موقع صدای رسول خدا صلی الله علیه و اله به تکبیر بلند شد و گفت: الله اکبر بر تکمیل دین و تمام شدن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد از من» (2)

### تاجگذاری امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر

بر اساس روایات فراوانی که در منابع معتبر شیعه و اهل سنت آمده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله عمامه ای داشت سیاه رنگ بنام «سحاب» (3) که آن را در روزهای مخصوصی چون فتح مکه (4) به سر می بست و همان عمامه را در روز «غدیر خم» بر سر علی علیه السلام بست.

در این رابطه محبّ الدین طبری و ابن اثیر جزری از عبد الأعلى بن عدی البحرانی روایت کرده اند که: گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله جمع الله در روز غدیر خم علی را نزد خود فرا خواند و

ص: 484

1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 193، ح 250.

2- شواهد التنزیل، ج 1، ص 157 و 158، ح 211 و 212.

3- ذکر سیاه رنگ بودن عمامه ای که رسول خدا صلی الله علیه و اله آن را بر سر امام علیه السلام نهاده است، در روایت عبدالله بن بشر و شخص امام علیه السلام آمده است و ابن اثیر در کتاب «النهایه» در ماده «سحاب» گوید: سحاب نام عمامه پیامبر صلی الله علیه و اله و آله عبد الله بوده است.

4- طبقات ابن سعد، ج 1، ص 455 چاپ بیروت.

به دست خود عمامه ای بر سرش بست و دنباله آن را به پشت سرش رها نمود. (1)

و از شخص امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

در روز غدیر خم، رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه سیاهی بر سرم بست و دنباله آن را روی دوشم رها نمود. (2)

و در مسند طرابلسی و سنن بیهقی سخن امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است:

در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه ای بر سرم بست و دنباله آن را به پشت سرم رها کرد و آن گاه فرمود:

خدای عزوجل در جنگ «بدر» و «حُنین» مرا به فرشتگانی که این چنین عمامه ای بر سر نهاده بودند یاری داده است و همین عمامه آن ها موجب می شد که مسلمانان از مشرکان تشخیص داده شوند... (3)

، همچنین از علی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر وی عمامه ای نهاد و دنباله آن را از پشت سر و پیش رویش آویخت و سپس به وی فرمود برگرد و علی برگشت و آن گاه فرمود: رو به سوی من کن و علی رو به سوی او کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه اصحاب خود گردید و گفت: تاجی را که فرشتگان بر سر خود دارند، این چنین است. (4)

و از ابن عباس روایت شده که گفت هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمامه سحاب را بر سر علی بست به او فرمود: عمامه به منزله تاج عرب است... (5)

و از عبدالله بن بشر آمده است که: گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله (در روز غدیر خم) کسی را به دنبال علی فرستاد و چون حاضر شد عمامه ای بر سر او بست و دنباله آن را بین دو

ص: 485

---

1- ریاض النضره، ج 2، ص 289 و در چاپ دیگر، ج 3، ص 167 ح 1562 چاپ بیروت، دار المعرفه، اسد الغابه، ج 3، ص 171 شماره 2104 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی و کنز العمال، ج 15، ص 483 ح 4119 چاپ، بیروت، مؤسسة الرساله

2- الاصابه، ج 2، ص 274، در شرح حال عبدالله بن بشر.

3- کنز العمال، ج 15، ص 482، ح 41909، مسند طرابلسی، ج 1، ص 23 سنن بیهقی، ج 10، ص 14، و در چاپ دیگر، ج 14، ص 417.

4- کنز العمال، ج 15، ص 483، ح 41913

5- همان مدرک ج 15، ص 483، ح 41912.



کتف او را کرد و فرمود: خداوند در جنگ «حُنین» با فرشتگانی که عَمّامه بر سر داشتند و دنباله آن را آویخته، بودند مرا یاری داده است و همان عَمّامه ایشان عامل شناسایی مسلمانان از مشرکان بوده است (1).

### افسانه خرافی «علی در ابر است» و اِتّهام به شیعه

از مجموع روایاتی که درباره کلمه «سحاب» در کتب شیعه و اهل سنت آمده است جای هیچ گونه شک و تردید نیست که «سحاب» نام عَمّامه سیاه رنگی بوده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزهای مخصوصی آن را بر سر می گذاشته است.

و این عَمّامه سیاه رنگ که بنام «سحاب» نامیده می شد رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آن را به عنوان تاجگذاری بر سر علی علیه السلام گذارد و فرمود: یا علی عَمّامه در نزد عرب به منزله تاج است یعنی: این تاج است که من بر سر تو گذاردم و بدین وسیله مقام شامخ ولایت و خلافت را برای سلطنت و رهبری اسلامی در میان امت ممتاز گردانید و گاهی که علی علیه السلام با آن عَمّامه در میان مردم ظاهر می شد پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: (أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ) «علی در عَمّامه سحاب آمد».

اینک برای اثبات این مطلب بطور خلاصه به آن چه که در این زمینه در منابع شیعه و اهل سنت آمده است اشاره می کنیم

### سحاب در منابع اهل سنت

ابن اثیر در کتاب نهایی خود در واژه «سَحَب» می گوید: سحاب، نام عَمّامه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. (2)

در تاریخ یعقوبی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله عَمّامه ای مشکی داشت که سحاب نامیده می شد (3).

ص: 486

---

1- بنا به روایت ابن طاووس در امان الاخطار با این تفاوت که در شرح حال عبدالله بن بشر در اصابه، ج 2 ص 274 تحت شماره 4566 کلمه روز غدیر خم نیامده است.

2- النهایه، ج 2، ص 345، ماده (سحب).

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 88

در سنن ابن ماجه باب العمامة السوداء و در سنن نسائی باب «لبس العمامة السود» و در سنن ابی داوود باب «العمائم» و طبقات ابن سعد و مسند أحمد حنبل و أنساب الأشراف بلاذری و تاریخ اسلام ذهبی و تاریخ ابن کثیر از «جابر» نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در فتح مکه در حالی که عمامه ای مشکی بر سر داشت وارد این شهر گردید (1)

و ابن قیم جوزی در کتاب خود «زاد المعاد» می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه ای داشت که «سحاب» نامیده می شد و این عمامه را بر سر علی بن ابی طالب گذاشت و او این عمامه را از روی کلاه بر سر می بست. (2)

و غزالی (متوفای سال 505 هجری) می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه ای داشت که نام سحاب و آن را به علی بخشید و گاهی علی با همان عمامه ظاهر می شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: (أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ) (3)

صفدی (متوفای سال 744 هجری) می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله عبائی مشکی رنگ و عمامه ای بنام «سحاب» داشت که آن را به علی بخشید و گاهی هم که علی را می دید که آن را پوشیده است. می فرمود: (أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ): «علی با عمامه سحاب به نزد شما آمد» (4)

و علی بن برهان الدین شافعی (متوفای سال 1042 هجری در کتاب «سیره حلبیه» می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه ای داشت که نام سحاب که آن را بر سر علی بن ابی طالب کرم الله وجهه گذاشت و گاهی که علی با آن عمامه به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: (أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ): «علی با عمامه مخصوص سحاب به سوی شما می آید». (5)

ص: 487

1- به مدارك یاد شده مراجعه فرمائید.

2- زاد المعاد، ج 1، ص 82 چاپ بیروت، دار بیروت

3- البحر الزاخر، ص 215 به نقل «الغدیر»، ج 1، ص 292

4- الوافی بالوفیات، ج 1، ص 93 چاپ، بیروت، دار احیاء التراث العربی

5- سیره حلبیه، ج 3، ص 452، چاپ بیروت، دار المعرفه 5.

مرحوم محدث قمی در کتاب «سفینة البحار» ذیل واژه «عمم» از کتاب «مکارم الأخلاق» حسن بن فضل طبرسی از اعلام قرن ششم هجری نقل نموده است که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه مخصوصی داشت که آن را سحاب می نامید و گاهی هم آن را بر سر می بست و همان عمامه را بر سر علی نهاد و هر وقت علی علیه السلام با آن عمامه ظاهر می گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت (أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ): «اینک علی در سحاب به سوی شما آمد» و منظور وی در این جمله همان عمامه مخصوصی بود که خود آن حضرت آن را به علی علیه السلام بخشیده بود. (1)

و همین روایت را مرحوم علامه مجلسی «رضوان الله علیه» در بحار آورده است. (2)

مرحوم کلینی نیز در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه ای بر سر علی نهاد و یک طرف عمامه را از سمت جلو و طرف دیگر را به اندازه چهار انگشت، کوتاهتر از پشت سر وی آویزان نمود، سپس فرمود یا علی به پشت سر برگرد و او چنین کرد سپس فرمود رو به سوی من کن و او رو به سوی پیغمبر نمود آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظری به قیافه و هیكل علی انداخت: فرمود تاج فرشتگان به همین صورت است. (3)

از مجموع مطالبی که تا بدینجا از منابع مهم و معتبر شیعه نقل نمودیم این معنا به خوبی روشن می شود که منظور از سحاب «أبر» نمی باشد بلکه منظور از آن همان عمامه مخصوص پیغمبر است که سحاب نام داشته و حضرتش آن را به علی علیه السلام بخشیده بود و علی علیه السلام نیز گاهی آن را می پوشید و در میان مردم ظاهر می شد.

بنابراین معنای (أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ) کاملاً روشن و منظور از آن هم همان حقیقت است که علی علیه السلام با عمامه مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله که معروف به سحاب است در نزد شما آمد.

ص: 488

---

1- سفینة البحار، ج 4، ص 8 واژه «سحب» چاپ أسوه، مکارم الاخلاق، ص 36 چاپ بیروت، منشورات مؤسسة الأعلمی، 1392 هجری.

2- بحار الأنوار، ج 16، ص 250، چاپ آخوندی.

3- کافی، ج 6، ص 461، ج 4، باب العمائم.

ولی تحریف کنندگان و کینه توزان اسلام بخصوص دشمنان شیعه و تشیع و مخالفان ولایت و منکران «غدیر خم» از این حقیقت سوء استفاده کرده و دانسته یا ندانسته آن را تحریف نموده و «سحاب» را به معنای «أبر» گرفته و جمله تاریخی (أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ) را که منشأ آن سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد علی بن ابی طالب و یادآور «غدیر خم» بوده است به معنای «علی» در ابر است» تفسیر کرده و یک افسانه خرافی مضحکی را به وجود آورده و عده ای را با جعل و ساختن این افسانه متهم نموده اند. (1)

### تبریک و تهنیت شیخین به امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر

امام احمد حنبل در کتاب «مسند» خود از «براء بن عازب» روایت کرده است که: گفت در سفری که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم در «غدیر خم» منزل کردیم...

در آن جا رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست» پروردگارا! دوستدار او را دوست و دشمن او را دشمن بدار» احمد گوید: پس از این «عمر» با علی علیه السلام ملاقات کرد و گفت: (هَنِيئًا لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصَبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ): «گواریت باد ای پسر ابوطالب! که در همه بامدادها و، شامگاهان مولای همه مردان و زنان با ایمان گردیدی» (2)

فخر رازی نیز در تفسیر کبیر خود، ذیل آیه شریفه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) (3) اظهار داشته است که: وجه دهم از وجوه نزول آیه شریفه این است که آیه مزبور در فضیلت علی بن ابی طالب نازل شده است و به دنبال نزول این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت.

فرمود «هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست پروردگارا! دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار» در این هنگام «عمر» با وی ملاقات کرد و گفت:

ص: 489

1- برای اطلاع و آگاهی بیش تر در این زمینه به الغدیر، ج 1، ص 290 - 293 و بخش چهارم کتاب «عبدالله بن سبأ» زیر عنوان افسانه علی در ابر است، مراجعه فرمائید.

2- مسند احمد حنبل، ج 4، ص 281.

3- سوره مائده، آیه 67

گوارای تو باد که مولای من و مولای همه مردان و زنان با ایمان شدی (1)

علامه مناوی نیز در «فیض القدر» آورده است:

هنگامی که «أبو بکر» و «عمر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاةً) - بنا به روایت «دار قطنی» از «سعد بن ابی وقاص» - هر دو تن گفتند: ای پسر ابوطالب مولای همه مردان و زنان با ایمان گردیدی (2)

### نزول عذاب بر حارث بن نعمان فهري

ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر «الکشف و البیان» و عبیدالله بن عبدالله حسکانی در «شواهد التنزیل» و گروهی دیگر از مفسران و محدثان و مورخان در تفسیر آیه (سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) (3) از سفیان بن عیینه و دیگران روایت کرده اند:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله (در بازگشت خود از سفر حجّة الوداع) به غدیر خم رسید مردم را با صدای بلند فرا خواند و چون گرد آمدند در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود خطاب به آن ها فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاةً): «هر کس که من مولای اویم (این) علی مولای اوست». چون این سخن در همه جا پیچید و در بلاد و شهرها منتشر، گشت و خبرش به حارث بن نعمان فهري رسید بر شتر خود سوار شد و آهنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را کرد تا به «أبطح» (4)، رسید در آن جا شتر خود را خواباند و پیاده شد و آن را بست و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت:

ای محمد! از سوی خدا به ما دستور دادی که گواهی دهیم معبودی جز خدا نیست و تو فرستاده او هستی و ما پذیرفتیم سپس به ما دستور دادی که روزی 5 بار نماز بخوانیم و ما، پذیرفتیم آن گاه به ما دستور دادی که حجّ به جا آوریم و ما پذیرفتیم ولی به این ها خرسند نشدی تا این که بازوی پسر عمویت را گرفتی و بلند کردی و او

ص: 490

1- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 12، ص 43، چاپ قاهره

2- فیض القدر، ج 6، ص 218 جهت آگاهی بیش تر به «الغدیر»، ج 1، ص 270 - 283 مراجعه فرمائید.

3- سوره معارج آیه 1.

4- درباره أبطح، سخنان بسیاری گفته شده است برای اطلاع از موقعیت آن به «الغدیر»، ج 1 ص 248 - 255 مراجعه فرمائید.

بر ما برتری دادی و گفتی: هر کس من مولای، اویم علی مولای او است. آیا این سخن از تو است یا از خدا؟ حضرت فرمود سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست این سخن از خدا است «حارث» پشت کرد و به سوی شتر خود روانه شد در حالی که می گفت خدایا اگر آن چه محمد می گوید حق است سنگی از آسمان بر ما ببار یا ما را دچار عذاب دردناک بکن هنوز به شتر خود نرسیده بود که خداوند با سنگ او را هدف قرار داد و سنگ بر سر او برخورد کرد و از پشت او بیرون آمد و او را نابود کرد و خداوند این آیه را نازل فرمود: (سَأَلَّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) (1)

ص: 491

---

1- الکشف و البیان در تفسیر سوره معارج به نقل «الغدیر» ج 1، ص 240 شواهد التنزیل، ج 2، ص 286، ح 1030، چاپ بیروت منشورات علمی تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 119 چاپ بیروت، منشورات مؤسسة الأعلمی، فرائد السمطین، ج 1، ص 82 ح 63 چاپ بیروت، مؤسس المحمودی، اقبال الأعمال، ص 770 - 771 چاپ، بیروت منشورات مؤسس الأعلمی تذکرة الخواص، ص 30 - 31 چاپ، نجف نور الأبصار، شبلینجی، ص 87 چاپ دار الفکر، 1399 هجری و فیض القدر، ج 6، ص 218

## آیه پنجم: امامت امامان اهل بیت علیهم السلام در قرآن

از جمله آیاتی که بر امامت و پیشوائی علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصوم آن حضرت از دودمان اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد آیه مبارکه «اولی الامر» است که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ)

«ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از پیامبر صلی الله علیه و آله خدا و «اولی الامر» که از شماست، اطاعت کنید» (1)

این آیه مبارکه درباره یکی از مهم ترین مسائل، اسلامی یعنی مسأله امامت و رهبری سخن می گوید و رهبران واقعی و حقیقی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می سازد

در مرحله اول به مردم با ایمان دستور می دهد که از خداوند که حاکم مطلق و مالک تکوینی جهان هستی است اطاعت کنند و در مقابل احکام و قوانین الهی خاضع و خاشع باشند و بدون چون و چرا آن ها را بکار بندند.

در مرحله دوم به مؤمنان فرمان می دهد که از پیامبر صلی الله علیه و آله، معصوم پیامبری که هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید و نماینده خدا و حامل پیام وحی الهی است و هرچه می گوید از جانب خداوند است اطاعت کنند.

و در مرحله سوم به افراد با ایمان فرمان می دهد که از «اولی الامر» یعنی کسانی که از متن جامعه اسلامی برخاسته و از جانب خداوند حاکم و زمامدار حکومت اسلامی و

حافظ و نگهبان دین و دنیای مردمانند نیز اطاعت نمایند.

ص: 492

این آیه به طور واضح دلالت می‌کند که بر افراد با ایمان واجب است از سه نفر اطاعت نمایند خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامر و از این که «اولی الامر» را در ردیف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده و اطاعتشان را چون اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب دانسته است معلوم می‌شود که افرادی در میان مسلمانان وجود دارند که اداره امور مردم در دست آن هاست و منصب زمامداری و صاحب الامری مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن‌ها رسیده است.

## منظور از لفظ امر و اولوا الامر

### اشاره

برای این که بدانیم معنای کلمه «امر» چیست و «اولوا الامر» چه کسانی هستند؟ لازم است نخست این دو کلمه را معنا کنیم و موارد کاربرد آن‌ها را در لغت عرب و عرف مسلمانان و آیات و اخبار اسلامی مورد بررسی قرار دهیم تا معلوم شود که منظور از کلمه «اولی الامر» که در قرآن کریم آمده و به صراحت امر به اطاعت و فرمانبرداری از «اولی الامر» نموده است چه می‌باشد.

### الف. اولوا الامر در واژه عرب

لفظ «امر» در واژه عرب به معنای «حکومت و فرمانروائی» و «اولوا الامر» به معنای «فرمانروا و حاکم» است. (1)

در این رابطه در تاریخ طبری و سیره حلبی و سیره ابن هشام و دیگر منابع تاریخی آمده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موسم حج که قبائل عرب از دور و نزدیک برای زیارت خانه خدا به مکه می‌آمدند برای آن که آن‌ها را به یکتا پرستی دعوت کند و نبوت خود را اعلام نماید به ملاقات آن‌ها می‌رفت و با هر گروهی در محل سکونتشان گفتگو می‌کرد و هدف از بعثت خود را تشریح می‌نمود.

در یکی از سال‌ها موقعی که جمعیت در «منی» گرد آمده بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم دعوت خود را آغاز نمود ابتداء به طرف خیمه‌های «بنی کلب» و سپس به جانب خیمام

ص: 493

---

1- مفردات راغب، لسان العرب، مجمع البحرین، ماده «امر».



«بنی حنیفه» رفت و مطالب خود را با آن دو قبیله در میان گذارد و آنان را به آئین اسلام دعوت نمود ولی آن‌ها نپذیرفتند و به پیامبر صلی الله علیه و آله جواب رد دادند.

هنگامی که با سران قبیله «بنی عامر» تماس گرفت مردی بنام «بیحره» که از بزرگان آن قبیله بود متوجه قیافه جذاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و گفت: اگر می‌توانستم این جوانمرد را از قریش جدا کنم و به اختیار خود در آورم با قدرت و نیروی او تمام عرب را قبضه می‌کردم و آن‌ها را مطیع خود می‌ساختم سپس به حضرت عرض کرد: اگر ما امروز به امر نبوت با شما بیعت کردیم و خداوند تو را بر مخالفین پیروز، ساخت آیا موضوع زمامداری پس از شما به ما واگذار می‌گردد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب او فرمود:

(الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يُضَعُّ حَيْثُ يَشَاءُ)

موضوع زمامداری مربوط به خداوند است به هرکس که اراده کند به او واگذار می‌نماید

بیحره با شنیدن پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت ما به خاطر تو گلوهایمان را آماج تیرهای جانکاه عرب قرار دهیم و چون خداوند تو را بر آنان پیروز گردانید، آن وقت حکومت و فرمانروائی از آن دیگران باشد؟ ما را به تو نیازی نیست. (1)

بیحره می‌دانست که فرجام کار رسول خدا صلی الله علیه و آله آقایی و سروری و حکومت و فرمانروائی بر عرب است از این جهت بود که تصمیم گرفت تا با آنحضرت پیمان ببندد که حکومت و فرمانروائی بر عرب پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن قبیله او باشد اما آن حضرت با وجودی که در آن ایام سخت نیازمند یاری و کمک فرد فرد آنان بود از پذیرش خواسته او سرباز زد و زیر پیشنهادش نرفت زیرا حکومت و فرمانروائی مورد درخواست «بیحره» در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله نبود تا آن را بعد از خودش به او و قبیله اش واگذار نماید.

هوذة بن علی حنقی (زمامدار یمامه) نیز نظیر چنین پاسخی را در برابر تقاضای بی جای خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده است و آن هنگامی بود که پیغمبر خدا در میان نامه‌هایی که به سران کشورهای می‌نوشت نامه‌ای هم به زمامدار یمامه نوشت و او

ص: 494

---

1- تاریخ طبری ج 2 ص 350 چاپ ابو الفضل ابراهیم سیره حلبی ج 2 ص 154 سیره ابن هشام، ج 2، ص 66 تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص

را به آئین اسلام دعوت نمود و او نیز بسان مرد بنی عامری اسلام آوردن خود را مشروط بر این کرد که مسأله زمامداری پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به او واگذار گردد.

داستان هودة بن علی در طبقات ابن سعد چنین آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله الا به هودة بن علی حنفی نامه ای نوشت و او را به اسلام دعوت نمود.

هوده در پاسخ رسول خدا صلی علیه و آله نوشت:

«آئینی که مرا به پذیرش آن می خوانی بسیار نیکو و زیباست، و تو می دانی که من شاعر قبیله و سخنران ایشان هستم و عرب مکانت و موقعیت مرا ارج می نهد و به دیده احترام می نگرد با این مقدمه بخشی از قدرت و حکومت خود را به من واگذار کن تا از تو پیروی کنم چون نامه او به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و از مضمون آن آگاهی یافت فرمود:

(لَوْ سَأَلْتَنِي سَيَابَةَ مِنَ الْأَرْضِ مَا فَعَلْتُ)

«اگر او حکومت بر زمین بایری را هم از من می خواست نمی پذیرفتم» (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخی که به هوده داده است لفظ «سیابه» (زمین بی مصرف و بایر) را به کار برده است در حالی که هودة بن علی از آن حضرت خواسته بود تا وی را بر منطقه ای یا دست کم قبیله ای و مانند این ها حکومت و ریاست دهد اما پیغمبر خدا فرمود که حتی حکومت بر زمین بی مصرف و غیر قابل توجهی را هم به او نخواهم داد

## ب. اولوالامر در عرف مسلمانان

لفظ «أمر» در عرف مسلمانان به معنای «حکومت و فرمانروایی» بیش تر از هر وقت، دیگر از روز «سقیفه بنی ساعده» و بعد از آن به کار رفته است.

در آن روز که برای نخستین بار موضوع خلافت و پیشوایی مسلمانان بعد از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جا مطرح گردید و میان انصار و تنی چند از مهاجران که برای به دست گرفتن زمام حکومت و فرمانروایی گرد آمده بودند، سخنانی رد و بدل گردید و هر کدام از آنان برای اهلیت و سزاواری خود به خلافت دلایلی می آوردند «سعد بن عباد» به انصار گفت:

زمام این «أمر» را خودتان بدون دخالت دیگران به دست بگیرید و انصار نیز در

ص: 495

---

1- طبقات ابن سعد، ج 1، قسم 2، ص 18 چاپ اروپا و ج 1، ص 262 چاپ بیروت.

پاسخ سعد بن عبادہ گفتند ما زمام این «امر» را به دست تو می سپاریم.

و سپس به بررسی موضوع پرداختند و گفتند اگر مهاجران قریشی نپذیرفتند و گفتند... ما خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از نزدیکان او هستیم و شما برای چه بعد از او بر سر این «امر» با ما مخالفت می کنید، چه بگوئیم؟...

و ابوبکر در استدلال خود در آن روز به طایفه انصار: گفت این «امر» جز برای این تیره از قریش هرگز به رسمیت شناخته نمی شود....

و نیز در سخن دیگری در همان روز درباره قریشیان گفت آن ها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارترین مردم به این «امر» هستند و به جز ستمگر هیچ کس در این باره با آن ها ستیز نمی کند

و عمر بن الخطاب نیز در همان روز: گفت چه کسی درباره حکومت محمد صلی الله علیه و آله و فرمانروایی او با ما به مخالفت برمی خیزد در حالی که ما از اهل و عشیره او هستیم؟

و حباب بن منذر در پاسخش: گفت به سخنان این مرد و یارانش گوش ندهید که بهره و نصیب شما را از این «امر» می برند... به خدا سوگند که شما به این «امر» سزاوار ترید و سرانجام «بشیر بن سعد» در چنین هنگامه ای به یاری قریش برخاست و به انصار: گفت خدا هرگز نبیند که من درباره این «امر» با اینان [مهاجران قریشی] به ستیزه برخیزم (1)

### ج: اولوالامر در نصوص اسلامی

در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله لفظ «الامر» به معنای حکومت و فرمانروایی، فراوان آمده و از همان آغاز بعثت همواره مورد استعمال حضرتش بوده است که برای نمونه برخی از آن ها را در این جا می آوریم

1- در تاریخ طبری و سیره ابن هشام و کامل ابن اثیر در مورد بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حمایت ابوطالب از آن حضرت آمده است:

هنگامی که سران قریش دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان به تبلیغ دین خود مشغول است

ص: 496

---

1- همه این بحث ها و استدلال ها در اخبار سقیفه بنی ساعده در تاریخ طبری ج 1 ص 1837 - 1851 چاپ اروپا و ج 3، ص 217 - 227 چاپ ابوالفضل ابراهیم آمده است.

و ابوطالب نیز بی دریغ از وی حمایت می کند... گروهی از آنان به نزد ابوطالب آمده گفتند: ای ابوطالب این برادر زاده ات به خدایان ما ناسزا می گوید، از آئین ما عیبجوی می کند، دانشمندان ما را بی خرد و سفیه میخواند و پدران ما را گمراه می داند اینک یا خودت از او جلوگیری کن و یا جلوگیری او را به خود ما واگذار

وقتی ابوطالب پیام قریش را رسانید رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب او فرمود:

(يا عمّاه! لَوْ وَصَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي عَلَى أَنْ أَتْرَكَ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ أَوْ أَهْلِكَ فِيهِ مَا تَرَكْتُهُ).

«ای عموا! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند که این «امر» را رها سازم ممکن نیست از آن دست بردارم تا این که خداوند آن را غلبه دهد یا این که در این راه جان دهم. (1)»

ناگفته پیداست که مقصود از کلمه «امر» که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز بعثت و دعوت خود بدان اشاره فرموده است همان مقام زمامداری و فرمانروایی آن جناب است که بخشی از نبوت و رسالت آن حضرت بوده است منتهی در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود زمامداری مسلمانان مخصوص خود حضرتش بوده و همه مسلمانان بدان اعتراف داشتند و در مقابل دستوراتش مطیع و فرمانبردار بودند ولی بعد از رحلت آن بزرگوار در مورد مقام زمامداری و حکومت و فرمانروایی حضرتش به نزاع و کشمکش پرداختند.

2- در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر و برخی منابع دیگر در مورد نخستین دعوت علنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اخطار به نزدیکان خود آمده است:

هنگامی که آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (2) نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله اکرم از جانب خدا مأموریت یافت که اقوام و خویشان خود را به پذیرش اسلام دعوت کند، آنان را در گردهمایی کوچکی فراهم آورد و بعد از صرف غذا فرمود:

(أَيْكُمْ يُؤَاظِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي؟)

ص: 497

- 
- 1- تاریخ طبری، ج 2، ص 323 - 326، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم سیره ابن هشام، ج 1، ص 284 کامل ابن اثیر، ج 2، ص 63 ط بیروت ما این جریان را به طور خلاصه آورده ایم، کسانی که مایلند از تفصیل آن آگاه شوند می توانند به منابع یاد شده مراجعه فرمایند.
- 2- سوره شعراء، آیه 214.

«کدام یک از شما حاضر است مرا در مورد این «امر» یاری دهد تا این که برادر و وصی و جانشین من باشد؟» هیچ کس دعوت آن حضرت را اجابت نکرد جز علی بن ابی طالب علیه السلام که در پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: ای پیغمبر خدا! من تو را در مورد این «امر» یاری می دهم پیغمبر فرمود: این برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست سخنش را بشنوید و او را اطاعت کنید. (1)

3- در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن نسائی سنن ابن ماجه موطا مالک مسند احمد بن حنبل و سیره ابن هشام در مورد چاره اندیشی رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جانشینی، خود از قول عبادة بن صامت آمده است:

ما براین اساس با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردیم که در تنگی و فراخی و غم و شادی مطیع و فرمانبردار حضرتش باشیم و بر سر این «امر» [حکومت و فرمانروایی] با اهلش به ستیزه بر نخیزیم (2)

عبادة بن صامت در روز بیعت عقبه کبری (3) یکی از نقبای دوازده گانه و معتمدان انصار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز از گروه هفتاد و چند نفری که با وی بیعت کردند خواست تا از میان خودشان دوازده نفر را که مورد اعتماد و اطمینانشان باشند، برگزینند و به حضرتش معرفی نمایند تا هر کدام از آنان در مدینه مسئولیت و سرپرستی گروه خود را به عهده بگیرد

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عده ای که انتخاب شده بودند فرمود مسئولیت و سرپرستی گروهتان در تمامی امور با شخص شماست و شما همان وظیفه ای را دارید که حواریون برای عیسی بن مریم علیه السلام داشتند...

عبادة بن صامت یکی از همین نقبای دوازده گانه بوده است که تصریح می کند از

ص: 498

---

1- تاریخ طبری، ج 2، ص 319 - 321، تحقیق محمد ابو الفضل، ابراهیم کامل ابن اثیر، ج 2، ص 62 و 63، شرح ابن ابی الحدید، ج 13، ص 210 و 211.

2- صحیح بخاری، ج 9، ص 723 ط بیروت، دار القلم کتاب، الاحکام، باب کیف یبایع الامام الناس، ح صحیح مسلم، ج 2، ص 195 ط بیروت، دار الفکر کتاب، الاماره باب وجوب طاعة الامراء، ح 41 42، سنن نسائی، ج 7، ص 138 ط بیروت، دارالفکر، کتاب البيعه، سنن ابن ماجه، ج 2، ص 957، کتاب الجهاد، باب البيعه، ج 2866، موطا مالک، کتاب الجهاد، باب الترغيب في الجهاد، ح 5 مسند احمد، ج 4 ص 411 و ج 5، ص 314، 316، 319 و 321 و سیره ابن هشام، ج 2 ص 97 ط مصر.

3- به شرح حال عبادة در اصابه ابن حجر، ج 2، ص 268 شماره 4497 و استيعاب در حاشیه اصابه، ج 2، ص 450 و اسد الغابه، ج 3، ص 106 - 107 مراجعه شود.

جمله مواد بیعت ما در روز عقبه با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این بود که بر سر فرمانروائی بعد از آن حضرت با اهلش به ستیزه برنخیزیم: **أَنْ لَا تُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ.**

مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از کلمه «أمر» که در حدیث مزبور آمده و به هنگام بیعت گرفتن از هفتاد و دو مرد و زن انصار در بیعت عقبه کبری روی آن تأکید شده که با اهلش به ستیزه برنخیزند همان فرمانروائی و حکومتی است که در سقیفه بنی ساعده (1)، برای به دست گرفتن آن به منازعه برخاستند.

به هر حال طبق نصوصی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل، نمودیم، جای شک نیست که لفظ «أمر» به معنای حکومت و فرمانروائی و «اولی الامر» هم به معنای «صاحبان فرمان» - و پیشوایان امت اسلامی - است که در قرآن کریم هم از آن شایستگان که اهلیت حکومت و فرمانروائی الهی را دارند چنین یاد شده است:

**(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)**

«ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمانروایان نیز فرمانبرداری نمائید» (2)

پس، در هر یک از موارد یاد شده از لغت عرب و عرف مسلمانان و نصوص، اسلامی چه سنت و چه، قرآن همه و همه مقصود از «أمر»، حکومت و فرمانروائی بر مسلمانان و مقصود از «اولی الامر»، امام و پیشوای مسلمانان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام است.

بنابراین جای گفتگو نیست که کلمه «اولی الامر» یک اصطلاح شرعی و قرآنی و اسلامی است که درباره فرمانروایان پس از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به کار رفته و مورد اتفاق همه مسلمانان می باشد و از این رو بین دو مکتب (یعنی مکتب خلفا و مکتب اهل بیت) اختلافی وجود ندارد بلکه اختلاف از آن جا ناشی می شود که لفظ «اولی الامر» بر چه کسی مصداق پیدا می کند؟

### **اولی الامر چه کسانی هستند؟**

در مورد این که منظور از «اولی الامر» چه کسانی هستند سخنان بسیاری گفته شده که با روح تعلیمات اسلام و مفهوم آیه شریفه سازگار نیست ولی همه مفسران شیعه در

ص: 499

1- ر.ک: بخش پنجم

2- سوره نساء، آیه 59.

این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «اولی الامر» امامان معصوم علیهم السلام می باشند که رهبری جامعه اسلامی در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن ها سپرده شده و غیر آن ها را شامل نمی شود

در آیه شریفه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) به صراحت امر به اطاعت «اولی الامر» نموده و اطاعت اولی الامر را به اطاعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مقرون نموده است که از همین اقتران و عدم تکرار کلمه «أطیعوا» نسبت به اولی الامر معلوم می شود که اطاعت اولی الامر مثل اطاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طور مطلق واجب است.

از این لحاظ و از اطلاق امر به اطاعت اولی الامر استفاده می شود که مراد از اولی الامر در این آیه شریفه ائمه معصومین علیه السلام می باشند چنان که در دهها حدیث به آن تصریح شده است. و چون اطاعت غیر معصوم هرگز نمی تواند به طور مطلق باشد، مراد از اولی الامر در این آیه ائمه اثنا عشر علیهم السلام می باشند که اطاعتشان به طور مطلق بر همه کس واجب است و تفسیر اولی الامر در این آیه به غیر، ایشان هرکس که باشد حتی فقهای شیعه تفسیر به رأی است که هر کس تفسیر به رأی کند به آتش دوزخ تهدید شده است» (1)

### گواهی احادیث بر مصداق اولی الامر

در منابع معتبر اسلامی - از منابع مهم شیعه و سنی - احادیث بسیار زیادی وارد شده که «اولی الامر» را به امامان اهل بیت علیهم السلام تفسیر نموده است که برای نمونه به برخی از آن ها اشاره می کنیم

1- مفسر مشهور اسلامی ابوحنیفه اندلسی (متوفای سال 756) در تفسیر «بحر المحيط» می نویسد که این آیه در حق علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام نازل شده است (2)

2- ابوبکر بن مؤمن شیرازی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در رساله اعتقاد - طبق نقل مناقب کاشی - از ابن عباس نقل می کند که آیه «اولی الامر» درباره علی علیه السلام نازل

ص: 500

---

1- به کتاب «پیرامون معرفت امام» نوشته دانشمند گران قدر آیه الله لطف الله صافی، نشر آفاق صفحه 59 مراجعه فرمائید.

2- بحر المحيط ج 3 ص 278 ط مصر به نقل تفسیر نمونه ج 3 ص 443 .

شده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در «غزوه تبوک» در مدینه به جای خود گذارد علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! آیا مرا همانند زنان و کودکان در شهر می گذاری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَازُونَ مِنْ مُوسَى حِينَ قَالَ: اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ فَقَالَ: عَزَّ وَجَلَّ: (أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

«آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون - برادر موسی - نسبت به موسی علیه السلام باشی آن زمانی که موسی علیه السلام به او گفت تو در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و [آن ها را] اصلاح کن، سپس خداوند عزوجل فرمود: (أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (1)

3- حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» از مجاهد روایت کرده که درباره اولوالامر گفته است:

«خداوند حکومت و زمامداری بعد از محمد صلی الله علیه و آله را در زمان حیات آن حضرت به علی بن ابی طالب علیه السلام تفویض کرد و این کار از همان زمانی آغاز شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در مدینه به جانشینی خود منصوب نمود و خداوند نیز مردم را به فرمانبرداری از او و عدم سرپیچی از فرامینش فرمان داد» (2)

4- علامه، قندوزی شیخ سلیمان حنفی بلخی در کتاب «ینایع الموده» از کتاب «مناقب» از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده که گوید:

«روزی مردی به محضر علی علیه السلام شرفیاب شد و پرسید: کم ترین چیزی که انسان به وسیله آن جزء مؤمنان محسوب می شود و نیز کمترین چیزی که با آن جزء کافران می گردد و یا در زمره گمراهان به حساب می آید چه چیز است؟ فرمود سئوال کردی یا سخنش را بشنو و در این باره دقت کن.

اما کم ترین چیزی که بنده خدا به وسیله آن جزء مؤمنان محسوب می شود این است که: خدای تبارک و تعالی خودش را به او بشناساند و او به اطاعت و فرمانبرداری خدا گردن نهد، و خداوند پیامبرش را به او بشناساند و او از وی اطاعت نماید، و خداوند امام و حجت خود در زمین و گواه بر بندگانش را به او بشناساند و او از وی اطاعت و فرمانبرداری کند آن مرد عرضه داشت یا امیرالمؤمنین اگرچه نسبت به همه چیز جز آن چه که گفتی جاهل باشد؟ فرمود: آری هرگاه به او امر شود اطاعت کند و هرگاه - از

ص: 501

1- احقاق الحق ج 2 ص 425

2- شواهد التنزیل، ج 1، ص 148، ح 203 ط بیروت.



کاری و چیزی - بازداشته شود خودداری نماید.

و اما کم ترین چیزی که آدمی به وسیله آن کافر می شود این است که: کسی خیال کند آن چه را که خداوند از آن نهی نموده به او امر فرموده و دین او قرار داده که طبق آن عمل کند و گمان او چنین باشد که با این حال بندگی خدا را می نماید در حالی که او شیطان را پرستش می نماید

و اما کم ترین چیزی که انسان به سبب آن گمراه می شود این است که: حجت خدای تعالی که خداوند او را بر بندگان خود شاهد و گواه قرار داده و اطاعت و فرمانبرداری او را - بر مردمان - فرض و واجب شمرده است، نشناسد.

آن مرد عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین آن ها را برای من معرفی کن فرمود: آن ها کسانی هستند که خداوند آنان را در ردیف خود و در ردیف پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده و فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ): «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و صاحبان امر نیز اطاعت نمایید». (1)

آن مرد عرضه داشت: فدایت شوم باز هم روشن تر بفرما فرمود: آن ها کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آن ها یاد نموده و فرمود: (إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أُمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي): «من در میان شما دو چیز به یادگار گذاردم که اگر شما به آن متمسک شوید - و دست به دامن آن ها بزنید - هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا، و عترتم اهل بیتم...» (2)

5- شیخ الاسلام حموی و علامه قندوزی و گروهی دیگر از بزرگان شیعه و سنی در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! آن چه برایت املا می کنم بنویس. عرض کردم یا رسول الله! آیا می ترسی فراموش کنم؟ فرمود نه زیرا من از خدا درخواست کرده ام که تو را از فراموشی و نسیان حفظ کند. (3) ولی برای شریکان خودت امامان - معصوم - از

ص: 502

1- سوره نساء، آیه 59

2- ینابیع الموده ج 1 ص 116 و در چاپ نجف ص 136، باب 38

3- دلیل بر فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزول آیه شریفه: (وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ) آیه 12 از سوره 69 (الحاقه) - و تفسیر آن به وجود مقدس امیر مؤمنان علیه السلام است که خداوند آن حضرت را به وسعت علم و فهم و شنوائی بر دیگران امتیاز داده است. جهت آگاهی بیش تر به شواهد التنزیل حسکانی ج 2 ص 272 طبع بیروت و غایة المرام بحرانی ص 366 باب 69 مراجعه فرمائید.

فرزندان بنویس. همان هائی که در پرتو وجود آن ها اتم از آب باران سیراب می شوند به برکت وجود آن ها دعاهایشان به هدف اجابت می رسد و خداوند به برکت وجود آن ها بلا و گرفتاری را از ایشان برطرف می نماید و رحمت از آسمان نازل می شود. آن گاه اشاره به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: اولشان این است. سپس اشاره به امام حسین علیه السلام نموده و فرمود: این دومین آن هاست. سپس فرمود و امام های دیگر از اولاد حسین علیه السلام هستند. (1)

### منظور از «اولی الامر» دوازده امام معصوم از اهل بیت علیهم السلام است

هر چند که برخی از مفسران از دانشمندان اهل سنت در تفسیر آیه «اولی الامر» عقائد گوناگونی ابراز داشته اند که منظور از «اولوالامر» زمامداران و حکام و مصادر در، امورند یا خلفای چهارگانه، نخستین و یا، صحابه و یا فرماندهان لشکر اسلام و یا علماء و دانشمندان و نمایندگان عموم طبقات مردم می باشند (2). ولی اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم و به دور از هر گونه تعصب و اعمال نظر و تفسیر به رأی حق و حقیقت را، بپذیریم شکی نیست که منظور از «اولی الامر» دوازده امام معصوم از اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت از خاندان و دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

زیرا: روایات بسیار زیادی در منابع معتبر شیعه و سنی - از تاریخ و حدیث و تفسیر - از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و صحابه و، تابعین و تابعین، امامان اهل بیت علیهم السلام درباره این دوازده تن نقل شده است که همگی گواهی می دهند که منظور از «اولی الامر» امامان معصوم علیهم السلام از عترت و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند و حتی در بعضی از آن ها نام یکایک امامان علیهم السلام نیز صریحاً ذکر شده است.

اینک برای این که در این باره سخنی به گزاف نگفته باشیم برای اثبات مدعای خود

ص: 503

---

1- فرائد السمطين ج 2 ص 259 شماره 527 طبع بيروت ینابيع الموده، ج 1، ص 22 باب 3 و بحارالانوار ج 36 ص 232 ح 14.  
2- به تفسیر فخر رازی، ج 10، ص 144 مراجعه شود. البته باید توجه داشت که خود این مفسر نیز در ذیل آیه اولوالامر پیش از پرداختن به این موهومات گفته است که اولوالامر باید معصوم باشد و ما نیز سخن او را در بخش سوم در شرایط امامت که «امام باید معصوم باشد» آورده ایم. برای آگاهی بیش تر به آن جا مراجعه فرمائید.

نمونه ای چند از آن روایات را در این جا می آوریم.

1- جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «هنگامی که آیه شریفه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (1) نازل شد، من عرضه داشتم: یا رسول الله! ما خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را شناختیم پس اولی الامری که خداوند اطاعتشان را به اطاعت شما مقرون ساخته است چه کسانی هستند؟ فرمود:

آن ها جانشینان من و امامان مسلمین بعد از من می باشند که اول آن ها علی بن ابی طالب علیه السلام و پس از او حسن علیه السلام و بعد از او حسین علیه السلام و سپس علی بن الحسین علیهما السلام و آن گاه محمد بن علی -علیهما السلام- که در تورات به باقر علیه السلام معروف است و تو [ای جابر!] او را درک می کنی پس وقتی که او را ملاقات نمودی سلام مرا به او برسان. سپس بعد از او جعفر صادق علیه السلام، و بعد از او موسای کاظم علیه السلام و بعد از او علی بن موسی علیه السلام و بعد از او محمد بن علی علیه السلام و بعد از او علی بن محمد علیه السلام و بعد از او حسن بن علی - امام عسکری علیه السلام - و بعد از او همام و همکنیه من حجت خدا در زمین و حضرت بقیة الله «عجل الله تعالی فرجه الشریف» فرزند امام حسن عسکری علیه السلام همان قائم منتظر علیه السلام که خداوند شرق و غرب جهان را به دست او فتح می فرماید امام و پیشوا خواهند بود... (2)

همین جابر می گوید:

روزی به محضر حضرت فاطمه - علیها السلام - شرفیاب شدم تا او را در مورد ولادت حسین علیه السلام تهنیت، گویم ناگاه دیدم صحیفه ای در دست اوست از دُرّ سفید، عرضه داشتم: ای بانوی زنان (عالم)، این صحیفه چیست که در دست شما است؟ فرمود: در این صحیفه اسامی امامان از فرزندانم نوشته شده عرض کردم آن را به من بدهید تا در آن نظر کنم فرمود ای جابر اگر از این کار نهی نشده بود آن را انجام می دادم ولی از این کار نهی شده است که جز پیغمبر یا وصی پیغمبر یا اهل بیت پیغمبر بدان دست نزنند ولی تو اجازه داری که از پشت صحیفه ظاهرش را بخوانی جابر می گوید من آن صحیفه را خواندم در آن نوشته شده بود:

ابوالقاسم محمد بن عبد الله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب.

ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف.

ص: 504

1- سوره نساء، آیه 59

2- منتخب الاثر ص 101، کفایة الاثر ص 53، بحار الانوار ج 23 ص 289 و غایة المرام، ج 3، ص 113، ح 10 چاپ بیروت.

ابو محمد حسن بن علی البر.

ابوعبدالله حسین بن علی التقی، مادرشان فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله

ابو محمد علی بن الحسین العدل مادرش شهربانویه بنت یزدجرد بن شاهنشاه.

ابو جعفر محمد بن علی الباقر، مادرش ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابی طالب.

ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر.

ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقه مادرش کنیزی است به نام حمیده

ابوالحسن علی بن موسی الرضا، مادرش کنیزی است به نام نجمه.

ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادرش کنیزی است به نام خیزران.

ابوالحسن علی بن محمد الامین مادرش کنیزی است به نام سوسن.

ابو محمد حسن بن علی الرقیق مادرش کنیزی است به نام سمانه و کنیه اش ام الحسن است.

ابوالقاسم محمد بن الحسن و او حجت خدای تعالی است بر مردمان و «قائم» است، مادرش کنیزی است به نام نرجس. (1)

2- احمد بن عبیدالله بن عیاش جوهری، صاحب کتاب «مقتصب الاثر» از محمد بن خلف طاطری از «زادان» و او از سلمان فارسی (رضوان الله علیه) نقل می کند که سلمان گفت:

روزی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدم چون نگاه آن حضرت به من افتاد فرمود: ای سلمان خدای عزوجل هیچ پیامبری و رسولی را به پیامبری مبعوث نفرموده، مگر آن که برای او 12 نقیب قرار داده است. سلمان گوید من اظهار داشتم یا رسول الله! من این مطلب را از اهل دو کتاب - یهود و نصاری - فرا گرفته و دانسته ام.

پیامبر فرمود: ای سلمان! آیا نقبای مرا که 12 نفراند و خداوند آن ها را برای امامت بعد از من برگزیده است می شناسی؟

عرضه داشتم: خدا و رسولش داناترند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(یا سلمان! خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ، وَ دَعَانِي فَأَطَعْتُهُ وَ خَلَقَ مِنْ نُورِي نُورَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَعَاهُ

ص: 505

1- فرائد السمطين ج 2 ص 140، بحار الانوار ج 36 ص 193 کمال الدين صدوق ج 1 ص 425 باب 28 با ترجمه فارسی چاپ اسلامیه

سال 1396 هجری

إِلَى طَاعَتِهِ فَطَاعَهُ، وَ خَلَقَ مِنْ نُورِي وَ نُورِ عَلِيٍّ فَاطِمَةَ فَدَعَاَهَا فَطَاعَتْهُ، وَ خَلَقَ مِنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَدَعَاَهُمَا فَطَاعَاهَا، فَسَمَّانَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَمْسَةِ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِهِ، فَاللَّهُ مُحَمَّدٌ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ، وَ اللَّهُ الْعَلِيُّ وَ هَذَا عَلِيٌّ، وَ اللَّهُ فَاطِرٌ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ، وَ اللَّهُ ذُو الْإِحْسَانِ وَ هَذَا الْحَسَنُ وَ اللَّهُ الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ، ثُمَّ خَلَقَ مِنَّا وَ مِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ أَئِمَّةٍ فَدَعَاهُمْ فَطَاعُوهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَمَاءً مَبْنِيَّةً، أَوْ أَرْضاً مَدْحِيَّةً، أَوْ هَوَاءً وَ مَاءً وَ مَلَكاً أَوْ بَشِراً، وَ كُنَّا بِعِلْمِهِ أَنْوَاراً نُسَبِّحُهُ وَ نَسْمَعُ لَهُ وَ نُطِيعُ

«ای سلمان! خداوند مرا از برگزیده نور خودش خلق فرمود و مرا به سوی خود خواند و من هم اجابت نمودم از نور من نور علی را آفرید و او را به اطاعت خود فراخواند او هم اطاعت نمود از نور من و علی نور فاطمه را آفرید پس او را به طاعت خود دعوت نمود او هم اطاعت کرد از من و علی و فاطمه حسن و حسین را خلق کرد و آن دورا به طاعت خود فراخواند آن ها هم اطاعت کردند پس خداوند ما را به پنج نام از نامهای خود نام گذاری کرد پس خداوند محمود است و من محمد خداوند اعلی است و این علی خداوند فاطر است و این، فاطمه خداوند ذوالاحسان است و این حسن خداوند محسن است و این حسین

سپس خدای تعالی از ما و نور حسین 9 امام دیگر را خلق فرمود و آن ها را به طاعت خویش فراخواند آن ها هم او را اطاعت کردند این کار قبل از اینکه خدای تبارک و تعالی، آسمانی را بنا نهاده یا زمینی را گسترده یا، هوا یا، آب یا فرشته و بشری را، بیافریند صورت گرفت و ما نورهایی بودیم که به علم خدا او را تسبیح می گفتیم و از او می شنیدیم و او را اطاعت می نمودیم

سلمان: گوید عرضه داشتم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم به فدایت کسی که ایشان را بشناسد، چه مقامی خواهد داشت؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان کسی که ایشان را آنطور که شایسته حق معرفت آن ها است بشناسد و به آن ها اقتدا کند و دوست دارانشان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید به خدا سوگند که او از ما است هر جا که ما وارد شویم او هم وارد می شود و هر جا که ما سکنا گزینیم او هم با ما سکنا خواهد گزید.

عرضه داشتم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا ایمان به ایشان بدون شناختن نام و نسبشان امکان پذیر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه ای سلمان عرضه داشتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس آن ها را با نام و نسب - و مقام و موقعیتشان - به من بشناسان پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

تا حسین علیه السلام را که شناختی بعد از او سید العابدین علی بن الحسین می باشد سپس

فرزند او محمد بن علی شکافنده علم اولین و آخرین از انبیاء و مرسلین خواهد بود. بعد از او جعفر بن محمد است که زبان صادق خداست بعد از او موسی بن جعفر است که فروبرنده خشم خویش از روی صبر و شکیبائی در راه خداست، سپس علی بن موسی است که راضی به امر خداست سپس محمد بن علی است که بخشنده و برگزیده از میان آفریدگان خداست بعد از او علی بن محمد است که هدایت کننده به سوی خداست بعد از او حسن بن علی عسکری است که به خاطر خدا و مصالح دین - ساکت است امین دین خداوند است سپس فرزند او حجت خدا که او را به نام ابن الحسن مهدی می نامند و او زبان گویای حق و قیام کننده بر حق خداوند است.... (1)

3- محمد بن ابی، الفوارس از دانشمندان بزرگ اهل سنت در کتابی بنام «الاربعین» - چهل حدیث - که در فضائل و مناقب امیرالمومنین علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام نگاشته در حدیث جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

هرکس که دوست دارد خدا را ملاقات کند و در نزد او سرفراز باشد پس باید که علی بن ابی طالب علیهم السلام را دوست بدارد و هرکس خوشحال می شود که خدا را ملاقات کند و خداوند از او راضی و خشنود باشد - یا علی - باید که پسر حسن علیه السلام را دوست بدارد و هرکس می خواهد که بدون هراس جان سپارد باید پسر حسن علیه السلام را دوست بدارد و هرکس می خواهد خدا گناهان او را پاک کند باید علی بن الحسین علیهما السلام را دوست بدارد و هرکس می خواهد خدا را ملاقات کند و دیدگانش روشن شود باید محمد بن علی علیهما السلام را دوست بدارد و هر کس می خواهد که خدا نامه اعمال او را به دست راستش بدهد باید جعفر بن محمد را دوست بدارد و هر کس می خواهد پاک و پاکیزه به لقای حضرت حق نائل شود باید موسی بن جعفر علیهما السلام را دوست بدارد و هرکس می خواهد شاد و خندان به جوار رحمت حق برود باید علی بن موسی الرضا علیهما السلام را دوست بدارد و هرکس می خواهد در جاتش عالی و گناهانش تبدیل به خوبی ها شود باید پسرش محمد بن علی علیهما السلام را دوست بدارد و هرکس می خواهد خداوند به آسانی به حساب او رسیدگی کند و او را در بهشتی جای دهد که به پهنی آسمان ها و زمین باشد و جایگاه پارسایان است - باید پسرش - علی بن محمد علیهما السلام - را دوست بدارد و هرکس می خواهد که در زمره رستگاران خدا ملاقات کند باید پسرش - امام - حسن عسکری علیه السلام را دوست بدارد و هرکس می خواهد که ایمانش کامل و اسلامش نیکو

ص: 507

باشد باید پسر او صاحب الزمان - حضرت - مهدی علیه السلام را دوست بدارد اینان چراغ های فروزان تاریکی و گمراهی و پیشوایان به حق و پرچمهای تقوی و فضیلت اند هرکس آن ها را دوست بدارد و ولی و سرپرست خود، بداند من بهشت را برای او ضمانت می کنم.

(1)

روایت کننده این، حدیث علامه حافظ و دانشمند پر مایه «أبوالفتح محمد بن احمد بن ابوالفوارس» از علمای مشهور اهل سنت است که به حفظ و امانت مشهور و به صلاح و وثوق توصیف شده و در طلب حدیث، مسافرت ها، کرده و از اساتید بسیاری بهره گرفته و شاگردان بسیاری داشته و کتاب ها و آثار زیادی از خود به یادگار گذارده و در «جامع رصافه» مجلس درس و املائی حدیث داشته است. (2)

از جمله کتاب های، او کتابی بنام «الأربعین» مشتمل بر چهل حدیث است که در فضائل و مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته و در مقدمه آن می نویسد: راویان موثق از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: (مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ): «هرکسی از امتم چهل حدیث را در فضائل اهل بیتم حفظ کند من در روز قیامت از او شفاعت خواهم کرد».

سپس می نویسد: «اگر کسی از ما بپرسد این چهل حدیث - که اگر انسان آن را حفظ کند - این همه ثواب و فضیلت دارد چیست؟ در جواب می گوئیم: که این سؤال در مجلس محمد بن ادریس شافعی مطرح شد و شافعی گفت: «چهل حدیثی است که در مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام باشد». آن گاه به سند خود از «احمد بن حنبل» نقل می کند که او گفت: «به ذهن من این مطلب خطور کرد که از کجا این موضوع نزد شافعی به صحت پیوسته است؟ پس شب هنگام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در حالی که می فرمود چرا در این سخن محمد بن ادریس شافعی تردید نمودی که از قول من گفته است هرکس از امتم چهل حدیث از فضائل خاندانم را حفظ نماید من در روز قیامت شفیع او خواهم، بود آیا نمی دانی که فضائل اهل بیت من نهایی ندارد؟».

وی سپس چهارمین حدیثی را که در کتاب خود «أربعین» به اسناد خویش از ابو حفص، احمد بن نافع بصری از پدرش نقل می کند همین حدیث فوق الذکر است که

ص: 508

1- کشف الاستار، ص 59 - 61 ط 2 چاپ، قم، سنه 1400

2- شرح حال این دانشمند در تاریخ بغداد، ج 1، ص 352 تحت شماره 279 مذکور است.

متضمن اسامی مبارک ائمه اثنی عشر از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تا حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می باشد.

این شخصیت، نامدار در پایان سخن خود می نویسد: «من پس از آن که در اطراف مذاهب مختلف تحقیق نمودم و حقیقت برایم آشکار گشت و راه روشن را یافتم با شواهد، آشکار و اخبار صحیح صریح آن را، پیمودم و آن چه از راویان موثق و مردان با تقوی درباره فضیلت و برتری اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به دست آورده بودم عیناً آن را نقل نمودم» (1)

برای هر انسان عاقل و خردمند واضح و روشن است که این مرد دانشمند - با آن همه اصرار و تأکید بر تحکیم حدیث مزبور - به صحت حدیث و مضمون آن اعتقاد داشته و گرنه آن را در کتاب خود نقل نمی نمود

4- شیخ الاسلام حموینی در کتاب «فرائد السمطین» در ضمن یک حدیث مفصل و طولانی از «سلیم بن قیس «هلالی» روایت کرده که گوید:

در دوران خلافت عثمان دوستان تن از شخصیت های بزرگ از مهاجر و انصار، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله دور هم گرد آمده بودند و پیرامون موضوعات مختلفی سخن گفتند تا آن جا که گفتگو به فضایل قریش و سوابق مهاجرت آن ها کشیده شد و هر تیره ای به شخصیت های برجسته خود مباحثات می نمود

در این میان علی علیه السلام تنها به سخنان مردم گوش می داد و سخنی نمی گفت، ناگهان جمعیت به طرف او روی آوردند و از وی درخواست نمودند که او نیز سخنی بگوید. علی علیه السلام به اصرار مردم برخاست و درباره پیوند خود با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سوابق درخشان خود به طور گسترده سخن گفت، تا آن جا که فرمود:

شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید وقتی که آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (2)، ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول و صاحبان امرتان اطاعت کنید و آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) (3) همانا صاحب

ص: 509

1- کشف الاستار، ص 59 - 61 چاپ قم و در یک چاپ دیگر ص 27 و دانشمندان عامه و مهدی موعود ص 47 - 50 و امامت و مهدویت ج 1 ص 232.

2- سوره نساء، آیه 59.

3- سوره مائده، آیه 55.



اختیار شما خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده و نماز را بپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند و آیه (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً) (1) «آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید در حالی که هنوز خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کردند و غیر از خدا و پیامبرش و مؤمنان همرازی نگرفتند نشناخته است» نازل شد... خداوند عزوجل به پیامبرش دستور داد تا والیان امرشان را به آنان بشناساند، و همان طور که نماز و زکات و حجشان را برای آنان روشن کرده است مسأله «ولایت» را نیز برایشان روشن سازد و مرا در روز «غدیر خم» به پیشوایی مردم نصب نماید و برای انجام همین کار پیامبر صلی الله علیه و آله- در آن روز - خطابه ای ایراد نمود و فرمود:

هان ای مردم! خداوند انجام کاری را به عهده من گذارده است که سینه ام از آن به تنگ آمده و من گمان کردم که مردم مرا در ابلاغ پیام الهی تکذیب می کنند ولی خداوند مرا ترسانید که باید این پیام را برسانم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد...

هان ای مردم! آیا می دانید که خداوند مولای من و من مولای مؤمنانم و از خود آنان نسبت به خودشان اولویت دارم؟ همگی گفتند بلی در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی برخیز من برخاستم و او رو به جمعیت نموده و فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاةَ اللَّهِ وَالْمَنْ وَالِاهُ وَعَادٍ مَنْ عَادَهُ): هر که من مولای او بودم، پس این علی مولای او است خدایا دوست بدار آن کس که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن کس که او را دشمن بدارد.

در این موقع سلمان برخاست و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: علی چگونه بر ما ولایت دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (وَلَاةٌ كَوَلَايَتِي، مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَيْ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ.): «ولایت علی بسان ولایت من است، هر کس که من بر جان وی اولویت دارم علی نیز بر جان او اولویت دارد» پس خداوند تبارک و تعالی آیه شریفه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا): «امروز دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد» نازل نمود و صدای پیامبر صلی الله علیه و آله به تکبیر بلند شد و فرمود: (اللَّهُ أَكْبَرُ تَمَامٌ نُبُوتِي وَ تَمَامٌ دِينِ اللَّهِ وَ لَايَةُ عَلِيِّ بَعْدِي): «خدا بزرگ است که رسالت مرا کامل نمود و دین خدا با ولایت علی بعد از من کامل گردید».

ص: 510

1- سوره توبه آیه 16.

2- سوره مائده، آیه 3

در این هنگام ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله! این آیات تنها درباره علی علیه السلام نازل شده؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود، بلی درباره او و اوصیاء من است تا روز قیامت گفتند: یا رسول الله! اوصیاء خودت را برای ما بیان فرما، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(عَلَيْ أَحِبِّي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي ثُمَّ إِنِّي الْحَسَنُ ثُمَّ إِنِّي الْحُسَيْنُ، ثُمَّ تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ حَوْضِي؟)

«اوصیاء من عبارتند از: علی برادرم و وزیرم و وارثم و وصی من در میان امتم و ولی هر مؤمنی بعد از من سپس فرزندانم حسن علیه السلام و بعد از او حسین و بعد از او 9 نفر دیگر از اولاد فرزندانم حسین یکی پس از دیگری که قرآن با آن ها و آن ها با قرآن اند، نه آن ها از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از آن ها جدا می شود تا روزی که در کنار حوض - کوثر در روز رستخیز - بر من وارد شوند» (1)

5- حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام در مورد شأن نزول آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) پرسیدم و آن حضرت در جواب فرمود:

این آیه درباره علی بن ابی طالب [علیه السلام] نازل شده است. گفتم: مردم می گویند پس چرا خداوند نام علی و اهل بیتش را آشکارا در قرآنش نیآورده است؟! امام فرمود: به آن ها بگو خداوند در قرآن نماز را بر پیامبرش نازل کرده ولی نفرموده است سه رکعت یا چهار رکعت - نماز بخوانند - تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تفسیر و معنی کرد. و نیز موضوع حج را نازل نمود ولی نگفت هفت بار دور کعبه طواف کنید تا اینکه پیامبرش آن را برای مردم مشخص و معین فرمود همین طور هم آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) را در شأن علی و حسن و حسین نازل فرمود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم امت اسلامی را در همین باره مورد خطاب قرار داده و فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیتم سفارش می کنم و من از خدا خواسته ام که این دورا از هم جدا نکند تا آن گاه که در روز بازپسین در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و خداوند هم این خواهش مرا پذیرفته است. (2)

با توجه به آن چه گذشت این معنا به خوبی روشن می شود که مراد از «اولی الامر»،

ص: 511

1- فرائد السمطين ج 1 ص 312 - 315 والغدير ج 1 ص 163 - 165.

2- شواهد التنزیل، ج 1، ص 149، ح 203، ط بیروت، اعلمی

امامان داوزده گانه معصوم عليهم السلام از اهل بيت پيامبر اكرم صلى الله عليه و سلم مى باشند كه نخستين فرد ايشان على بن ابى طالب عليه السلام و آخرين فرد ايشان هم حجة بن الحسن العسكرى حضرت مهدى (عليه و على آبائه الطاهرين صلوات المصلين) است زيرا طبق صريح رواياتى كه درباره اين بزرگواران رسیده و در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت ثبت و ضبط شده است:

آنانند كه از عترت پاك و اهل بيت عليهم السلام پيامبرند و آنانند كه كشتى نجات امتند و آنانند كه مَثَلشان : چون «باب حطه بنى اسرائيل» است.

و آنانند كه وارثان علوم پيامبر صلى الله عليه و آله و حاملان همه معارف و حقايق و احكام اسلام و اسرار الهى اند

و آنانند كه ناشران اسلام و مروجان احكام و نگهبانان شريعت حضرت خاتم الانبياء صلى الله عليه و سلم ، بوده و در امر تبليغ دين با آن حضرت مشاركت داشته و از جانب خداوند براى رهبرى امت اسلامى برگزيده شده و با نص و تصريح رسول خدا صلى الله عليه و آله به عنوان خليفه و جانشين حضرتش تعيين گرديده اند.

و آنانند كه رسول خدا صلى الله عليه و آله در حديث معروف و مشهور «ثقلين» (1) كه مورد اتفاق شيعه و سنى ، است آنان راهمتهى قرآن قرار داده و امت اسلامى را به پيروي از ايشان فراخوانده و درباره شان فرموده است:

(يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي).

هان! ای مردم! من در میان شما چیزی به یادگار می گذارم که اگر از آن کمال پیروی داشته، باشید هرگز به گمراهی نخواهید افتاد کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. (2)

ص: 512

1- چنان كه پيش تر هم اشاره كرديم حديث «ثقلين» از احاديث بسيار مشهور و «متواتر» و مورد اتفاق شيعه و سنى است مرحوم محدث بحرانی در كتاب نفيس «غاية المرام» از صفحه 217 تا 234 حديث مزبور را از دانشمندان اهل سنت به سى و نه طريق نقل مى كند همچنان كه آن را از طريق شيعه به هشتاد و دو طريق نقل مى نمايد براى دستيابى به اسناد و مدارك اين حديث صحيح و معتبر از منابع اهل سنت به كتاب عباقات الانوار، مجلدات حديث ثقلين از ميرحامد حسين ، هندی المراجعات از مرحوم شرف الدين، الغدير از مرحوم علامه امينى تعاليق احقاق الحق، ج 9، ص 309 - 375 و فضائل الخمسه، ج 2، ص 52 - 60 مراجعه فرمائيد.

2- سنن ترمذى، ج 5، ص 662 كتاب المناقب، ح 3786، كنز العمال، ج 1، ص 172، ح 870 خصائص نسائى، ص 20 ط مصر نظم در الراسمطين، ص 232، ط نجف، ينابيع الموده، ص 33، 45 و 445 ط نجف و بسيارى از منابع ديگر

و فرموده است:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا ان تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا)

«من در میان شما چیزی به یادگار می گذارم که اگر به آن تمسک جوئید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا - قرآن - که رشته برکشیده از آسمان تا به زمین است، و عترتم اهل بیتم و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند، پس بنگرید بعد از من چگونه با آن ها رفتار خواهید کرد». (1)

و فرموده است:

(فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ).

از آن ها پیشی نگیرید که هلاک می شوید و در مورد آن ها کوتاهی نکنید (و از آنان عقب نمایند) که هلاک می شوید و به آن ها چیزی نیاموزید که از شما داناترند. (2)

پس تردیدی نیست که مراد از «اولی الامر» که خداوند اطاعتشان را واجب گردانیده و ایشان را در قرآن کریم در ردیف خود و پیامبرش ذکر نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آنان را همتای قرآن قرار داده، است همان امامان دوازده گانه از اهل بیت پیامبرند و آیه، شریفه هیچ کس دیگر غیر از ایشان را شامل نمی شود و اینک برای روشن شدن مطلب به توضیحی که در این باره از یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت می آوریم توجه فرمائید.

### توضیح ابن حجر مکی درباره قرآن و عترت

ابن حجر هیتمی، مکی با همه تعصب شدیدی که علیه شیعه دارد و شیعیان

ص: 513

1- سنن ترمذی، ج 5، ص 663، ح 3788، کنز العمال، ج 1، ص 173، ح 873 صواعق المحرقة، ص 149، ذخائر العقبی ص 16، ینابیع الموده، ص 33، 40، 226 و 355 چاپ نجف.

2- صواعق المحرقة، ص 150، ینابیع الموده، ص 41 و 355، کنز العمال، ج 1، ص 188، ح 957، مجمع الزوائد، ج 9، ص 163 در المنثور سیوطی، ج 2، ص 60 و بسیاری از منابع معتبر دیگر.

علی علیه السلام را «زندیق» و بدعت گذار می داند و کتاب صواعق خود را به همین نام نامیده است، در ذیل تنبیهی درباره قرآن و عترت چنین می نویسد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن و عترتش را که همانا اهل و نسل و خویشاوندان نزدیکش باشند، به نام «تَقْلین» نامیده است و این نامگذاری بدان جهت است که «تَقْل» (بادو فتحه) هر چیز نفیس و ارزنده ای است که محفوظ از هرگونه دستبردی باشد و شکی نیست که قرآن و اهل بیت علیهم السلام از همان ارزش و ارزندگی برخوردارند و محفوظ از هرگونه خطا و خطل می باشند و هر دوی آن ها معدن علوم لدنی و اسرار و حکم عالی و دارای احکام شرعیه می باشند و همین صفات برجسته ایجاب کرده است تا رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به اقتدا کردن به آن ها و دستاویز ساختن آن ها و فراگیری از آن ها تشویق فرماید و گفته است: «سپاس خدای را که ما اهل بیت علیهم السلام را سرچشمه حکمت و دانش خود قرار داد».

و گفته شده است که قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به عنوان «ثقل» خوانده است تا ثابت کند که بر مردم لازم است حقوق این دو اثر گرانبار و نفیس را بطور کامل رعایت نمایند و گفتنی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن ، جهت مردم را به پیروی از عترت خود تشویق کرده که آنان از کتاب خدا و سنت رسول او کمال اطلاع را داشتند و همان ها هستند که تا رسیدن به کنار حوض کوثر از یکدیگر جدا نمی شوند و مؤید آن خبر پیشین است که: فرمود «مطلبی به اهل بیت علیهم السلام من یاد ندهید که آنان داناتر از شمایند» و بدین ترتیب از علمای دیگر امتیاز داده می شوند برای این که خدای تعالی هرگونه پلیدی را از آن ها زدوده است و آنان را آنچنان که باید و شاید پاک و پاکیزه ساخته است و آنان را به کرامات شگفت انگیز و مزایای فراوان ممتاز ساخته است و ما برخی از آن ها را پیش از این متذکر شدیم و پس از این هم خبری را که درباره قریش فرموده است که «از آنان حقایقی را بیاموزید که آنان داناتر از شمایند» یادآور خواهیم شد.

پس هرگاه دانائی برای عموم قریش پابرجا باشد اهل بیت علیهم السلام پیغمبر در این صفت برجسته مقدم تر از قریش خواهند بود برای آن که اهل بیت پیغمبر از ویژگی هائی برخوردارند که بقیه قریش در آن ویژگی ها با آنان شریک نیستند. و در احادیثی که درباره تمسک به اهل بیت علیهم السلام وارد شده اشاره به این است که عده ای از اهل بیت علیهم السلام که قابلیت این موقعیت و مقام را دارند تا روز قیامت از قرآن جدا نخواهند بود، چنان که کتاب الهی با همه ارزش هائی که دارد از اهل بیت علیهم السلام دور نخواهند بود و برای همین است که «اهل بیت» علیهم السلام

وسیله امان مردم روی زمین خواهند بود - که به زودی به این معنی اشاره می شود- و گواه بر آن خبر پیشین است که فرمود: در میان هر دسته از بازماندگان امت من افراد عادلّی از اهل بیت علیهم السلام من وجود دارد» و باید اعتراف کرد که از میان خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی که شایسته تر است تا مردم دست به دامان او بشوند امام و عالم ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام- کرم وجهه - است این هم به خاطر دانش سرشار و استنباط های دقیق اوست که در هر مسئله ای از خود به ظهور رسانیده است و برای همین «ابوبکر» گفت: «علی عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله» است یعنی علی علیه السلام از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن توصیه از اهل بیت علیهم السلام، خویش به مردم دستور داده است که همواره دست به دامان علی باشند و این اختصاص به خاطر مطالبی است که پیش از این بیان کردیم و همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم مطالبی که ویژه علی علیه السلام بود بیان فرمود. (1)

نگارنده گوید: گرچه «ابن حجر» با همه تعصبی که علیه شیعه دارد و آنان را زندق و بدعت گذار می داند و در رابطه با حدیث «ثقلین» و قرآن و عترت حق مطلب را آن چنان که باید ادا کرده است اما با این همه با این که خود او در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «در میان هر دسته از بازماندگان امتم افراد عادلّی وجود دارند که تحریف گمراهان و گروه گرای باطل گرایان و اظهار نظرهای نادانان را بی اثر می، سازند آگاه باشید که امامان شما راهنمایان شما بسوی خدای عزوجل هستند...» (2)

با وجود، این از اعتراف و تصریح به امامت آن «افراد عادل» و «امامان راهنما» که طبق همین حدیث همان امامان اهل بیت علیهم السلام می باشند خودداری ورزیده است و این در صورتی است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در موارد متعددی به اقتضای زمان و مکان و پرسش هائی که در مواقع مختلف در مورد امامان اهل بیت علیهم السلام از آن جناب به عمل آمده، است حضرتش در کمال صراحت به معرفی ایشان مبادرت ورزیده و گاهی هم با الفاظ و عبارات گوناگونی از آن جمله بالفظ «مَنّی» (آنان از من اند) از آن بزرگواران یاد نموده و آنان را از خودش و خودش را از آنان دانسته و بدین ترتیب ایشان را که بعد از

ص: 515

1- صواعق المحرقة، ص 151 ط مکتبة القاهرة.

2- صواعق المحرقة، ص 150 ط مکتبة القاهرة، دو سطر آخر.

آن حضرت وظیفه تبلیغی داشته اند به عنوان «خلیفه» و جانشین واقعی خود که تا روز قیامت از قرآن جدا نمی شوند و قرآن هم از آنان جدائی ندارد، به امت اسلامی شناسانیده است و اینک برای این که خواننده عزیز به واقعیت گفته های ما آگاه شود به برخی از احادیثی که در معرفی بعضی از امامان اهل بیت علیهم السلام با لفظ «منی» آمده است اشاره می کنیم

### معرفی امامان با لفظ «منی» در احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم

در حدیث «منزلت» که یکی از احادیث بسیار مشهور و متواتر (1) و در مورد خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده چنین آمده است که آن حضرت خطاب به علی علیه السلام فرمود:

(أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي).

منزلت تو در پیشگاه من بسان منزلت هارون نسبت به موسی است، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد بود. (2)

لفظ «منی» که در حدیث مزبور از زبان مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام آمده است مراد و مقصود آن حضرت را در احادیث دیگرش که درباره علی علیه السلام و برخی از امامان دیگر بیان داشته به خوبی آشکار می سازد و آن این که: هارون در پیغمبری شریک حضرت موسی و در امر تبلیغ احکام الهی یار و همکار او بوده است.

پس وقتی که خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله آشکارا می فرماید: علی علیه السلام برای حضرتش به منزله

ص: 516

1- حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود (ج 2 ص 337) گوید: حدیث منزلت در سرحد «تواتر» است. و از شعبه بن حجاج نقل کرده که وی در مورد این فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام فرموده است: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) گفته است: «هارون افضل و برتر از همه امت موسی علیه السلام بود. بنابراین، طبق این نص صحیح و صریح، واجب است علی علیه السلام افضل و برتر از همه امت محمد صلی الله علیه و آله باشد، همچنان که موسی علیه السلام به برادرش هارون: گفت «تو در میان قوم خلیفه و جانشینم باش و [آن هارا] اصلاح کن» همین مطلب را صدر الحفظا گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب، ص 283 باب 7، عیناً از حاکم نیشابوری نقل کرده است.

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 448 کتاب فضائل الصحابه، سنن ترمذی، ج 5، ص 641 کتاب المناقب، حلیة الاولیاء، ج 4، ص 345 و برای آگاهی بیش تر به کتاب فضائل الخمسه، ج 1، ص 347 به بعد مراجعه فرمائید.

هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام است و از همه امتیازات هارون تنها نبوت و پیامبری را استثنا می کند آن هم بدین دلیل که بعد از حضرتش دیگر پیامبری نخواهد بود، آن چه که برای امیرالمؤمنین علیه السلام باقی می ماند یاری و همکاری با پیغمبر و مشارکت با آن حضرت در امر تبلیغ احکام الهی در زمان، پیغمبر و خلافت و جانشینی حضرتش بعد از او در میان، امتش و به دوش کشیدن بار سنگین تبلیغ و زدودن تحریف ها و تبدیل ها و تغییرها از دامان دین خواهد بود.

همین موضوع درباره حسین علیهما السلام، دوسبط پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز صادق است - البته به استثنای نبوت و رسالتی که «اسباط» داشته اند - و لذا می بینیم در حدیثی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخی از ویژگی ها و موهبت های الهی را درباره علی علیه السلام یاد آور می شود و از فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام به عنوان امتیاز و نعمت خداوندی یاد می کند، خطاب به او چنین می فرماید:

به توسته ویژگی و امتیاز [از نعمت الهی] داده شده که به هیچ کس حتی شخص من داده نشده است تو مقام دامادی مرا داری و من از این فضیلت برخوردار نیستم تو همسری مانند [فاطمه] دخترم، داری و من همسری همچون او نداشته ام، به تو دو فرزند چون حسن و حسین [علیهما السلام] داده شده است و از صلب من چنین فرزندان به وجود نیامده اند (وَ لَكِنَّكُمْ مِنِّي وَاَنَا مِنْكُمْ): اما شما [از من جدایی ندارید، و تو و حسن و حسین] از من هستید و من از شما میم. (1)

پس اگر می بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق بعضی از روایات مثل روایت «مقدم بن معدی کرب» حسن بن علی علیهما السلام را در دوران کودکی به دامان گرفته و می فرماید:

«هَذَا مِنِّي مِنْ أَيْنَ مِنْكَ» (2)

و یا در مورد حسین بن علی علیهما السلام می فرماید:

(حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ).

حسین از من است و من از اویم خداوند دوستدار او را دوست دارد، حسین سببی از

ص: 517

1- ریاض النضره، ج 2، ص 268 ط 2 سال 1372، دار التألیف قاهره و ج 3، ص 148، ح 1490 ط بیروت، دار المعرفه

2- مسند احمد حنبل، ج 4، ص 132 و کنز العمال، ج 13، ص 653



و یا این که می فرماید: (الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سِبْطَانِ مِنَ الْأَسْبَاطِ): «حسن و حسین دو سبط از اسباط هستند». (2)

در تمامی این روایات منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله این بوده است که به امت اسلامی بفهماند وظیفه علی و امامان از نسل او علیهما السلام در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله در کشیدن بار سنگین تبلیغ بیواسطه به مکلفان همانند وظیفه شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

بنابراین همگی امامان از پیغمبرند و پیغمبر نیز از ایشان است و آنان در امر تبلیغ شریک، پیامبرند و فقط در یک مورد باهم اختلاف دارند و آن این که: رسول خدا صلی الله علیه و آله احکام و مقررات الهی را بی واسطه و مستقیماً از طریق وحی از خدای تعالی دریافت می کند اما امامان که جانشین پیامبرند آن را از شخص پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می گیرند و به مردم می رسانند، پس امامان مبلغین از جانب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به امت اسلامی هستند و خدا و پیامبرش ایشان را که قابلیت چنین موقعیت و مقامی داشته اند، برای رهبری امت اسلامی و نگهبانی آئین الهی از پیش آماده و مهیا کرده اند زیرا خداوند همان گونه که در آیه «تطهیر» خبر داده است آنان را از هر نوع پلیدی و آلودگی مصون و محفوظ داشته و پاک و پاکیزه شان گردانیده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از آن چه خداوند بر او وحی فرموده، است علی علیه السلام را به نحو خاصی بهره مند ساخته و او را حامل علوم و معارف الهی قرار داده و امامان اهل بیت علیهم السلام نیز یکی پس از دیگری همه آن ها را از پدرشان علی علیه السلام به ارث برده اند چنان که در روایات مکتب اهل بیت علیهم السلام و همچنین در روایات مکتب خلفاء به این موضوع تصریح شده است. (3)

و از این جا معنا و مفهوم آن سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله که درباره حسنین علیهما السلام فرموده است: (الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سِبْطَانِ مِنَ الْأَسْبَاطِ): «حسن و حسین علیهما السلام دو سبط از اسباط می باشند» به خوبی روشن می شود که: مراد و مقصود آن حضرت از کلمه «الاسباط»، نوه دختری و یا فرزند زاده نیست بلکه مراد حضرتش آن است که حسن و حسین علیهما السلام دو امام و

ص: 518

- 
- 1- سنن ترمذی، ج 5، ص 658 ح 3775، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 51، ح 144، مسند احمد حنبل، ج 4، ص 172، مستدرک حاکم، ج 3، ص 177
  - 2- کنز العمال، ج 13، ص 662، ح 37684.
  - 3- در این زمینه در «بخش سوم» در شرایط، امامت تحت این عنوان که: «امام باید اعلم افراد امت باشد» به تفصیل سخن گفته ایم.

پیشوای، شایسته و از جانشینان واقعی پیغمبر خدا هستند که وظیفه تبلیغی دین آن حضرت را به عهده دارند.

و بر این اساس الف و لامی که در کلمه «الأسباط» آمده است، الف و لام عهد ذهنی و اشاره به اسباطی است که هر کدام از ایشان در میان بنی اسرائیل سِمَتِ رهبری داشته و در آیاتی از قرآن مجید نیز از آن ها یاد شده است: مانند این آیه که می فرماید:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾.

بگوئید ما ایمان آورده ایم به خدا و به آن چه بر ما نازل شده و به آن چه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فرود آمده و به آن چه به موسی و عیسی داده شده، و به آن چه به همه پیامبران از جانب خدا داده شده است و ما فرقی میان هیچ کدام آن ها نمی گذاریم و ما در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم. (1)

و مانند این آیه که می فرماید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ إِنَّا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾.

یا آن که می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی و یا نصرانی بودند. (2)

و مانند این آیه که می فرماید:

﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ الْأَسْبَاطِ...﴾)

«بگو: ما به خدا ایمان آورده ایم و به آن چه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده است...» (3)

پس الف و لام کلمه «الأسباط» که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام آمده است الف و لام عهد ذهنی و برای توجه دادن مسلمانان به کلمه «أسباط» است که در آیات قرآن کریم آمده است تا در ذهن و خاطر خود داشته باشند

ص: 519

1- سوره بقره، آیه 136

2- سوره بقره آیه 140

3- سوره آل عمران، آیه 84

که «أسباط» در میان بنی اسرائیل اشخاصی از انبیاء بوده اند که هر کدام از آنان راهنمای قوم و قبیله ای بوده و وظیفه تبلیغی داشته اند.

بطور خلاصه، کلمه «مَنّی» که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرموده است همان کلمه ای است که در بسیاری از روایات درباره پدرشان علی علیه السلام فرموده است و مراد از آن این است که آنان در مقام تبلیغ احکام الهی همانند شخص پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هستند زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه دار تبلیغ رسالات الهی بوده و امامان اهل بیت علیهم السلام نیز به همین وظیفه مأموریت دارند.

و نکته جالب توجه این که: رسول خدا صلی الله علیه و آله همان گونه که اوصیای سه گانه نخستین را با لفظ «مَنّی» معرفی فرموده است از آخرین وصی خود حضرت مهدی علیه السلام از امامان اهل بیت علیهم السلام نیز با لفظ «مَنّی» و یا «مَنّا» یاد نموده و در توصیف و معرفی آن حضرت فرموده است:

(المهدي مَنّی): «مهدی از من است». (1)

و یا فرموده است

(منا مهدی هذه الامة): «مهدی این امت از ماست» (2)

و همه این ها بدین لحاظ است که مسلمانان بدانند همه امامان دوازده گانه از اهل بیت علیهم السلام، پیامبرند و هنگامی که تعدادشان و اولین و آخرینشان برای همگان مشخص گردید دیگر در مصادیق امامان دوازده گانه ای که نخستین فرد ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین فردشان حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود جای کم ترین تردید برای احدی از آحاد امت باقی نخواهد ماند.

تا به این جا آن چه لازم بود گوشزد نمودیم و از مجموع آن چه که بیان داشتیم این نتیجه به دست می آید که مراد از «اولی الامر» امامان دوازده گانه معصوم علیهم السلام از عترت و اهل بیت پیامبرند

، بنابراین آن چه برخی از پیروان مکتب خلفا گفته اند که مراد از «اولی الامر»، خلفا و یا فرماندهان لشکر اسلام و یا علما و دانشمندان بزرگ و یا نمایندگان عموم طبقات مردم می باشند». سخن بی پایه ای است که برای انحراف افکار افراد با ایمان و یا

ص: 520

1- سنن ابی داود، ج 4، ص 107، ح 2485.

2- ینابیع الموده، ص 523 باب 73 نجف

اغراض دیگری که در باطن داشته اند ابراز کرده اند و دلیل بی پایه بودن سخن آنان این است که:

اولاً - آیه شریفه بر عصمت «اولی الامر» دلالت دارد و طبقات نامبرده بدون تردید معصوم از گناه نیستند به استثناء امیرالمؤمنین علیه السلام که طایفه ای از امت به عصمت آن حضرت اعتقاد دارند.

و ثانیاً - اقوال نامبرده هیچ یک همراه با دلیل نیست و به علاوه، چگونه می توان، پذیرفت خدائی که به افراد با ایمان فرمان می دهد تا از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و «اولی الامر» اطاعت، کنند و اطاعت از «اولی الامر» را مانند اطاعت خود و پیامبرش بر بندگان فرض و واجب می نماید و آنان را معصوم از گناه معرفی می کند از بندگان خود بخواهد تا از افراد غیر معصوم اطاعت نمایند؟

مگر خداوند نفرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ

ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامر [اوصیای پیامبر] را و هرگاه در چیزی اختلاف، کردید، آن را به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بازگردانید اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید. (1)

و مگر خداوند نفرموده است:

(... وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ ...)

... اگر کار را به پیامبر و اولی الامر که از خودشان هستند برگردانند، ایشان که قدرت استنباط دارند تدبیر کار را به خوبی می دانند... (2)

پس شکی نیست که براساس آیات و روایات وارده «اولی الامر»، کسانی هستند که در گفتار و کردارشان، معصومند و اطاعتشان نیز مانند اطاعت خدا و رسولش واجب، است و اینان همان کسانی هستند که عالم به کتاب خدا و سنت پیامبرند و پیغمبر خدا

ص: 521

1- سوره نساء، آیه 59

2- سوره نساء، آیه 83

هم ایشان را همتای قرآن قرار داده و هرگز از کتاب خدا (قرآن) جدا نمی شوند و قرآن هم از آن ها جدا نمی شود و خداوند آنان را جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله خود و راهنمایان امت اسلامی قرار داده و بدین وسیله حجت را بر بندگان تمام کرده است.

، آری اینانند که ایشان را باید شناخت و از آنان پیروی نمود و احکام دین را از آنان فرا گرفت و اینانند حجت های خداوند که هرگز زمین از وجود آنان خالی نخواهد بود و اگر زمین از وجودشان خالی بماند اهلش را در کام خود فرو خواهد برد.

و اینک برای این که بدانیم طبق روایات وارده شناخت امامان بر فرد فرد افراد مکلف واجب است و بدون شناخت ایشان هیچ عملی از کسی پذیرفته نیست و زمین نیز هرگز از وجود حجت خدا خالی نخواهد بود در دو بخش آینده پیرامون هر یک از این دو موضوع تا آن جا که لازم باشد و فرصت اجازه دهد بطور مشروح سخن می گوئیم.

ص: 522

## بخش دوازدهم: وجوب شناخت و معرفت امام معصوم علیه السلام

### اشاره

شامل:

کسی که امام زمانش را نشناسد

کسی که امام زمانش را بشناسد

کسی که امام زمانش را انکار نماید

کسی که با امام زمانش دشمنی کند

امامی که شناختن او واجب است

وجوب اطاعت و فرمانبرداری از امام

نتیجه شناخت و پیروی از امام

ص: 523



تردیدی نیست که معرفت و شناخت امام یکی از مهم ترین مسائل اصولی اسلام است که در طول تاریخ اسلام مورد توجه دانشمندان بزرگ اسلامی بوده و بعد سیاسی آن نیز در نظام حکومتی اسلام نقش بسیار مهم و بسزائی دارد.

با توجه به نقشی که «امام» در حفظ نظام اسلام و کمال بشر و سیر الی الله دارد بدیهی است که شناخت و معرفت امام بر هر انسان مکلفی واجب و لازم است زیرا: معرفت و شناخت امام موجب تقرب به خدا و ترقی کمال نفس و نجات و رستگاری انسان در دنیا و آخرت، است امام خلیفه خدا جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله پیشوای امت، الگو، نمونه، آسوه، نشانه و علامت و مشعل هدایت است که هر انسان تندرو باید به سوی او باز گردد و هر کند رو خود را به او برساند و احکام و قوانین دین را از او بیاموزد و گرنه به هلاکت می رسد و مرگش مرگ جاهلیت و مرگ بدون اسلام خواهد بود.

امام رهبر فکری و سیاسی و نماینده خدا و ولی امر است که کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط او شرح و تفسیر می شود و دین خدا به وسیله او محفوظ می ماند و اختلافات به وسیله او رفع می گردد و جامعه اصلاح می شود و بدون شناخت او دسترسی به نعمت های ابدی الهی برای هیچ کس امکان پذیر نیست و هیچ عملی از هیچ کس جز با معرفت خدا و شناخت امام معصوم پذیرفته نمی شود.

اینک برای این که اهمیت این موضوع به خوبی روشن شود به قسمتی از روایاتی که در رابطه با وجوب شناخت امام از پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده است توجه فرمایید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

(مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً)



هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به عهد جاهلیت مرده است. (1)

این حدیث با الفاظ و عبارات گوناگون و مشابهی از پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی اسلام و ائمه معصومین روایت شده و در بسیاری از منابع معتبر شیعه و سنی درج گردیده است.

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه آن را بدین گونه نقل می کند

(مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً)

هر کس بمیرد بدون اینکه امامی داشته باشد به عهد جاهلیت مرده است. (2)

و سپس اضافه می کند که: «اصحاب ما (معتزله) همگی قایل به صحّت و درستی این قضیه هستند که جز با شناخت امامان کسی به بهشت نخواهد رفت.»

نامبرده بار دیگر حدیث مزبور را با یک عبارت دیگر از «عبدالله بن عمر» چنین نقل می کند:

(مَنْ مَاتَ وَلِإِمَامٍ لَهُ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً)

هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. (3)

و آن گاه درباره آن چنین توضیح می دهد:

«عبدالله بن عمر امام به حقّ را از امام گمراه تشخیص نداد، زیرا: او از بیعت علی علیه السلام امتناع کرد ولی شبانه به در خانه حجّاج (ابن یوسف ثقفی) رفت تا به وسیله او با عبدالملک - ابن مروان - بیعت کند مبادا شبی را بدون امام بگذراند، چون از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده بود که: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» ولی از سوی «حجّاج» تا آن جا مورد تحقیر و ذلّت قرار گرفت که چون دست خود را به سوی او دراز کرد تا با وی بیعت کند حجّاج (همچنان که گویا به حالت خواب در بستر لمیده و یا روی تخت دراز کشیده بود) پای خود را از رختخواب بیرون آورد و به سوی او دراز کرد و گفت: (جهت بیعت) دست خود را به پای من متصل کن» (4)

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در یک حدیث دیگر در مورد وجوب شناخت، امام چنین می فرماید:

ص: 526

1- ینابیع الموده، ج 3، ص 206، کافی، ج 1، ص 377؛ شرح المقاصد، ج 2، ص 275

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 155

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 242.

4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 242.

(مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، فَلَيْمَتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا، وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا) (1)

هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد پس اگر خواست یهودی بمیرد، و اگر خواست نصرانی.

و هنگامی که سلمان از آن حضرت می پرسد: یا رسول الله! شما فرموده اید: هر کس که بمیرد و امامی نداشته باشد مردنش مردن جاهلیت است منظور از این امام کیست؟ در جواب می فرماید:

(مَنْ أَوْصِيَانِي يَا سَلْمَانَ، فَمَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْهُمْ يَعْرِفُهُ فَهِيَ مَيْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ، فَإِنْ جَهَلَهُ وَعَادَاهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَإِنْ جَهَلَهُ وَلَمْ يُعَادِهِ وَلَمْ يُوَالِهِ لَهُ عَدُوًّا فَهُوَ جَاهِلٌ وَلَيْسَ بِمُشْرِكٍ) (2)

ای سلمان! مقصود امامی است که از اوصیاء من باشد پس هر کس که از امت من بمیرد و امامی از اوصیاء من نداشته باشد که او را بشناسد این مرگ مرگ جاهلیت است. پس اگر او را شناخت و با او دشمنی کرد مشرک است و اگر او را نشناخت و با او دشمنی نکرد و دشمنش را هم دوست خود نگرفت نادان و جاهل است ولی مشرک نیست.

و در حدیث دیگری در مورد حقیقت شناخت که تنها راه رهایی از مرگ جاهلی و شرط صحّت عمل هر مسلمانی است چنین می فرماید:

(أَلْزِمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ يُؤَدُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلَهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقَّنَا) (3)

ملازم مودّت ما اهل بیت علیهم السلام، باشید که هر کس با مودّت ما خدا را ملاقات کند قطعاً به واسطه شفاعت ما وارد بهشت می شود سوگند به آن که جانم در قبضه قدرت اوست

ص: 527

1- رساله «المسائل الخمسون» فخر رازی مسأله 47. این رساله در ضمن کتابی بنام «مجموعه الرسائل» در، مصر، سال 1328 هجری در مطبعه علمی کردستان چاپ شده و حدیث مزبور در صفحه 384 این کتاب است. در مورد این حدیث کافی است بدانیم تنها مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله علیه) از بزرگان علماء و مراجع حدیثی و حدیث شناسی شیعه آن را با چهل سند از طرق اختصاصی شیعه نقل کرده است. جهت آگاهی بیش تر به کتاب بحار الانوار، ج 23، ص 76 - 95 طبع جدید و چاپ امین الضرب، ج 7، ص 16 - 20 مراجعه فرمایید.

2- بحار الانوار، ج 23، ص 88 ح 31 به نقل از کمال الدین صدوق.

3- مجمع الزوائد، ج 9، ص 172؛ ینابیع الموده، ج 2، ص 70، الشرف المؤبد، ص 96؛ رشفة الصادی ص 43 چاپ قاهره و صواعق المحرقة ص 173 و بسیاری از منابع دیگر.

عمل کسی برایش سودی ندارد مگر اینکه حقّ ما - اهل بیت - را بشناسد.

آن گاه در یک حدیث دیگر امامان معصوم علیهم السلام را معرفی نموده و تصریح می نماید که منظور از امامی که واجب است مردم او را بشناسند خلیفه بلا فصل پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده امام معصوم دیگر از نسل آن حضرت است چنان که می فرماید:

(مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْقَضِيَّةِ يَبِ الْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ الَّذِي عَرَسَهُ اللَّهُ بِبَدْوِهِ وَيَكُونُ مُتَمَسِّكًا بِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَالْأُمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ فَإِنَّهُمْ خَيْرُهُ اللَّهُ وَصَفْوَتُهُ، وَهُمْ الْمَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَخَطِيئَةٍ) (1)

هر کس که دوست دارد به شاخه ای از درخت یاقوتی که خداوند با دست قدرت خود آن را در بهشت کاشته نظر کند و به آن چنگ، زند پس باید ولایت - و امامت - علی و امامان - معصوم - از فرزندان او را بپذیرد زیرا که آن ها انتخاب شده خداوند و برگزیده او هستند و از هر خطا و گناه مصون و محفوظ و معصوم می باشند

سپس با هشدار شدید اللحنی که نشان می دهد صحت عمل هر مسلمانی منوط و مشروط به ولایت است و بدون ولایت هیچ عملی از هیچ کس در پیشگاه خدا پذیرفته نیست چنین می فرماید

(يَا عَلِيُّ، لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ، وَكَانَ لَهُ مِثْلُ أَحَدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَمُدَّ فِي عُمُرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ، ثُمَّ قَتِلَ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةِ مَظْلُومًا، ثُمَّ لَمْ يُؤَالِكْ يَا عَلِيُّ لَمْ يَسْمَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَلَمْ يَدْخُلْهَا) (2)

ای علی! اگر بنده ای به اندازه نوح پیغمبر که در میان قومش بود - یعنی 950 سال که مدت عمر او بعد از رسالت تا طوفان است - خدا را عبادت کند و مثل کوه احد طلا داشته باشد و همه آن ها را در راه خدا انفاق نماید و عمرش آنقدر طولانی شود که با پای پیاده هزار مرتبه به زیارت خانه خدا برود و سپس بین صفا و مروه مظلوم کشته شود ولی ولایت تو را نداشته باشد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل بهشت نخواهد شد.

ص: 528

1- بحار الانوار، ج 36، ص 244؛ عیون الاخبار، ج 2، ص 57؛ حلیة الأولیاء، ج 1، ص 86؛ تاریخ بغداد، ج 4، ص 410؛ کنز العمال، ج 12، ص 103 با عبارت دیگر.

2- مناقب خوارزمی، ص 39؛ بحار الانوار، ج 27، ص 194، ح 53؛ الغدير، ج 2، ص 2، ص 301.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

(إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوَامٌ عَلَى خَلْفَةٍ، وَعُرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ) (1)

امامان تدبیر کننده امور مردم از جانب خدا و شناساننده خداوند به بندگانش می باشند وارد بهشت نمی شود مگر کسی که آن ها را بشناسد و آن ها نیز او را بشناسند، و به دوزخ نمی رود مگر کسی که آن ها را انکار کند و آن ها نیز او را انکار نمایند.

این تعبیرات که امیر مؤمنان علیه السلام در مقام معرفی امامان به حق بیان فرموده است بهترین توضیح و تفسیر کلمه «امام» در حدیث معروف و مشهور و مورد اتفاق شیعه و سنی از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و بیانگر مقصود آن حضرت از حدیث (مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ...) می باشد زیرا:

اولاً: از جمله نخست که امام علیه السلام فرموده است: امامان تدبیر کننده امور مردم از جانب خدا و شناساننده او به بندگانش می باشند» در درجه اول اهمیت والای مقام امامت روشن می شود

ثانیاً: از آن فهمیده می شود که ناگزیر باید در هر عصر و زمانی کسی وجود داشته باشد که تحت عنوان «امام و رهبری» زمام امور جامعه را به دست گرفته مردمان را رهبری کند تا آن ها بتوانند در سایه راهنمایی ها و هدایت های الهی او خداوند عالم را، شناخته و به اسلام ناب و دست نخورده و احکام و عقاید بی غلّ و غش و دور از انحراف دست یافته و از آن پیروی نمایند

و ثالثاً: از جمله دوم که امام علیه السلام فرموده است: «وارد بهشت نمی شود مگر کسی که امامان را بشناسد و آن ها نیز او را بشناسند...» بخوبی دانسته می شود که: امامی که شناختن او و اعتراف به امامت، او وسیله رفتن به بهشت و شناختنش مایه دوزخی شدن انسان، است امامی است که باید از طرف خداوند تعیین شده و از جانب او سِمَتِ ولایت و سرپرستی اداره امور جامعه را به عهده داشته باشد و از همین جهت است که خود آن حضرت در بیان دیگری در مقام معرفی امام به حق می فرماید:

ص: 529

(ما لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبَأٍ أَعْظَمُ مِنِّي) (1)

برای خدای تبارک و تعالی هیچ آیه و نشانه ای بزرگتر از من نیست و هیچ خبری با عظمت تر از من وجود ندارد.

و هنگامی که در جنگ صفین، «مردی از سپاه شام بیرون آمده در حالی که نیزه ای در دست و قرآنی بر فراز آن قرار داده و می گفت (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ): «درباره چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟» آن حضرت بیدرنگ شخصاً به میدان جنگ شتافته در برابر او ظاهر شد و فرمود (أَتَعْرِفُ الْنَّبَاءَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ): «آیا آن خبر بزرگی که درباره آن اختلاف دارند می دانی چیست؟» آن مرد گفت نه فرمود: به خدا سوگند منم آن خبر بزرگ که شما درباره ام دچار اختلاف شده اید و در مورد زمامداری من به نزاع برخاسته اید و پس از آن که آن را پذیرفتید از آن روگردان شدید، و بعد از آن که به واسطه شمشیر من [از ضلالت و گمراهی] نجات پیدا کردید با سرکشی خود به هلاکت افتاده اید و حال آن که در روز غدیر (خُم) حقیقت امر را به خوبی دانستید و روز قیامت نیز آن چه را که در آن روز دانستید خواهید دانست سپس شمشیر خود را بالا برده و سر و دست او را در فضا به پرواز درآورد...» (2)

و نیز هنگامی که «ابن کواء» نزد آن حضرت آمده عرض کرد یا امیرالمؤمنین! معنای این آیه چیست که خدواند می فرماید: (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ): (3) «بر اعراف [آن جایگاه بلند] مردانی هستند که همه کس را از چهره هایشان می شناسند، فرمود:

«مائیم بر اعراف که یاران خود را از سیما و رخسارشان می شناسیم مائیم اعراف که خدای عزوجلّ جز از طریق شناخت و معرفت ما شناخته نمی شود و مائیم اعراف که خدواند در روز قیامت ما را بر روی صراط معرفت قرار می دهد پس وارد بهشت نمی شود مگر کسی که ما او را بشناسیم و او ما را بشناسد و به دوزخ نمی رود مگر کسی که ما او را نشناسیم و او نیز ما را نشناسد» (4)

ص: 530

1- کافی، ج 1، ص 207.

2- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 96 - 97 چاپ ذوی القربی.

3- سوره اعراف، آیه 46.

4- کافی، ج 1، ص 184 ح 9، بحار الأنوار، ج 8، ص 339، ح 22.

به هر حال مقصود از این سخن امام علیه السلام که فرموده است: «امامان تدبیر کننده امور مردم از جانب، خداوند و شناساننده او به بندگانش می باشند» بسیار واضح و روشن است و تردیدی نیست که منظور از «ائمه» امامان اهل بیت علیهم السلام می باشند و شاهد گویای این، مطلب علاوه بر روایات گذشته روایات فراوان دیگری است که از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام و سایر پیشوایان معصوم در مسأله امامت وارد شده که برای نمونه برخی از آن ها را در این جا می آوریم:

1. مرحوم صدوق (علیه الرحمه) در کتاب «خصال» در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«سه چیز است که من سوگند می خورم که حق است تو و اوصیاء بعد از تو «عُرُفا» هستید، خدا شناخته نمی شود مگر از راه شناختن شما شما «عُرُفا» هستید، به بهشت نمی رود مگر کسی که شما را بشناسد، شما «عُرُفا» هستید به دوزخ نمی رود مگر کسی که شما را انکار کند و شما هم او را انکار کنید [و وی را از خود ندانید]» (1)

2. شیخ مفید (رضوان الله علیه) در کتاب «ارشاد» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که ضمن سخنانی خطاب به مردم فرمود:

«.... هان ای مردم! بر شما باد به پیروی کردن و شناختن کسی که به شناختش معذور نیستید. زیرا، آن علم و دانشی که حضرت آدم علیه السلام آن را با خود به زمین آورد، و تمام آن چه را که پیامبران بدان برتری جستند تا برسد به پیغمبر شما حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله همگی در نزد عترت [و خاندان] پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله است

پس در کجا سرگردان شده اید؟ بلکه به کجا می روید؟ ای فرزندان کسانی که بر کشتی [نوح] سوار شدند [و نجات یافتند] مثل عترت در میان شما همانند کشتی نوح است که هر که در آن در آمد نجات یافت و هر که در این کشتی نیز در آید نجات خواهد یافت من به آن چه می گویم سخت پای بندم و درستی آن را ضمانت می کنم، و سخن زور نمی گویم وای بر آن کسی که از آن روی بر تابد و باز هم وای بر کسی که از آن روی بر تابد. آیا آن چه را که پیامبران صلی الله علیه و آله درباره ایشان فرموده است به شما نرسیده است [و یا نشنیده اید] که در سفر حجّة الوداع [آخرین سفری که حج را بجای آورد] فرمود: «من در میان شما دو ذخیره سنگین و گران بها را به جای می گذارم که اگر شما بدان چنگ زنید

ص: 531

هرگز پس از من گمراه نخواهید شد [یکی] کتاب خدا - قرآن - و [دیگر] عترت و اهل بیت و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا زمانی که در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند، پس بنگرید که بعد از من درباره آن دو، چگونه رفتار خواهید کرد؟»

آگاه باشید که این [تمسک به عترت]، آب خوشگوار و شیرین است پس، از آن بهره مند شوید و آن دیگری (یعنی روی بر تافتن از ایشان) آب شور و تلخ است و از آن دوری کنید». (1)

نگارنده گوید: مقصود از این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که در آغاز حدیث مزبور فرموده است: «بر شما باد به پیروی کردن و شناختن کسی که از شناختن او معذور نیستید» در مرحله اول خدای تبارک و تعالی و بعد از آن وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سپس اوصیاء و جانشینان دوازده گانه آن حضرت از امامان معصوم علیهم السلام است. چنان که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...)، (2) «از خدا اطاعت کنید و از پیامبر صلی الله علیه و آله و اولی الامر نیز اطاعت نمایید.»

3. مسعودی در کتاب «مروج الذهب» ضمن یک خبر طولانی درباره «آغاز آفرینش جهان» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«وقتی خدا خواست خلقت را به وجود آورد و مخلوق را بیافریند و جهان آفرینش را هستی بخشد پیش از گسترش زمین و افراشتن آسمان که در انفراد ملکوت و وحدت جبروت خویش بود مخلوق را چون غباری بیار است.

آن گاه شمه ای از نور جلال خود را رها کرد تا بدرخشید و شعله ای از نور الهی او پرتو افکند و این نور در میان صورت های نهان فراهم شد و بصورت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله درآمد.

و خداوند که گوینده عزیز است فرمود: تو برگزیده منتخبی و گنجینه هدایت من پیش تو است بخاطر تو زمین را مسطح و آب را روان و آسمان را بلند می کنم و ثواب و عقاب و بهشت و جهنم را به وجود می آورم و اهل بیت علیهم السلام تو را برای هدایت می گمارم و آنان را از علم نهان خود بهره ور می سازم تا نکته ای برای ایشان مشکل نباشد و چیزی از ایشان نهان نماند و آنان را حجت خلق و نشانه قدرت و وحدانیت خویش قرار می دهم.

آن گاه درباره ربوبیت و خلوص و وحدانیت از آن ها شهادت گرفت و سپس بعد از این شهادت که گرفته شد انتخاب محمد صلی الله علیه و آله و آل وی را با بصیرت خلق پیامیخت و به آن ها

ص: 532

1- ارشاد مفید ص 124

2- سوره نساء، آیه 59

وانمود که هدایت با اوست و نور از اوست و امامت در خاندان اوست تا سنت عدل از پیش مستقر شود و عذرهای از میان برود...

آن گاه نور را به فطرت ما انتقال داد که در امامان ما [اهل بیت] درخشید که ما نور آسمان و زمینیم و نجات و رستگاری به ما وابسته است و علم نهان از ماست و سرانجام کارها به ما است و همه حجت‌ها به ظهور مهدی ما که ختم امامان و نجات دهنده امت و غایت نور و مصدر امور است خاتمه می‌یابد که ما افضل مخلوق و اشرف موحدان و حجت پروردگار جهانیم و هر که به ولایت ما چنگ زند و ریسمان و دستاویز ولایت ما را بگیرد نعمت بر او فرخنده باد» (1)

4. شیخ مفید (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «امالی» از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفت:

«حارث همدانی با گروهی از شیعه که من هم در میان ایشان بودم بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد حارث به زحمت و مشقت حرکت می‌کرد و با عصائی که در دست داشت به زمین می‌کوفت و بیمار نیز بود، و او در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام مقام و منزلتی داشت حضرت که او را بدین حال دید رو به او کرد و فرمود:

حارث، حالت چطور است؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان! روزگار بر من چیره شده و سلامتی را از من ربوده است علاوه بر این نزاعی که اصحاب تو درباره تو با یکدیگر دارند مرا بیش تر ناراحت ساخته و آتشی در درونم افروخته و مرا بیش از حد بی تاب و تحمل کرده است.

حضرت فرمود: نزاع آن‌ها در چیست؟ عرض کرد: درباره تو و درباره آن سه نفری است که قبل از تو بوده اند [ابوبکر و عمر و عثمان] بعضی از آنان درباره تو بسیار غلو کرده و زیاده روی می‌کنند و برخی میانه رو بوده و همراه شما هستند و پاره ای در حال حیرت و تردید باقی مانده و به شک و دودلی افتاده اند و نمی‌دانند که درباره تو قدم پیش نهند [و صراحتاً از تو طرفداری کنند] یا آن که باید قدم عقب گذاشته و توقف کنند [و کار دیگران را حمل بر صحت نمایند]

حضرت فرمود: کافی است ای برادر همدانی بدان که بهترین شیعیان من کسانی هستند

ص: 533



که راه اعتدال و میانه روی را اختیار کرده اند تا آنان که راه غلو در پیش گرفته به آنان بازگشت نموده و آن دسته عقب افتاده خود را به ایشان برسانند.

حارث: گفت پدر و مادرم به فدایت چه خوب است که کدورتی را که بر دل های ما نشسته بزدایی و ما را در این مورد از بینش لازم برخوردار سازی حضرت فرمود: بس کن تو مردی هستی که حق بر تو مشتبه شده (و کارهای چشم گیر افرادی که قبل از من آمده، گرمی بازارشان تو را دچار اضطراب و نوسان نموده است). دین خدا به شخصیت و موقعیت افراد شناخته نمی شود بلکه به علامت و نشانه حق شناخته می گردد حق را بشناس اهلش را خواهی شناخت ای حارث حق بهترین گفتار است و کسی که از آن فاش سخن گوید مجاهد در راه خداست و من به حق با تو سخن می گویم، به من گوش فراده، و سپس آن را به بعضی از دوستان خودت که رأیی محکم و عقلی پسندیده دارند بازگو کن

آگاه باش که من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و نخستین کسی هستم که او را تصدیق نمودم من هنگامی او را تصدیق نمودم که آدم هنوز در بین روان و تن بود و از این گذشته من نخستین کسی هستم در میان امت شما که از روی صدق و حقیقت او را تصدیق کرده ام پس ماییم گروه پیشینیان و ماییم جماعت پسینیان (یعنی ما نخستین گروندگان به پیامبریم و نیز آخرین کسانی هستیم که از وی جدا می شویم، یا این که ما نخستین کسانی هستیم که به دین رونق بخشیدیم و بدان عمل نمودیم و آخرین کسانی هستیم که دین بدست ما افتد و آن را انتشار خواهیم داد و ما خاصان و خالصان رسول خداییم ای حارث و من برادر همدم و وصی و ولی و راز دار و صاحب اسرار اویم به من فهم، کتاب و فصل خطاب (داوری به حق و سخن مشخص کننده حق از باطل) و علم گذشته ها و علم سلسله اسباب و مسببات قضا و قدر الهی داده شده است و هزار کلید از خزائن الهی به من سپرده شده که هر کلید از آن ها هزار دراز مجهولات را گشاید و هر دری به هزار در از عهد و پیمان ها منتهی می گردد و از تمام این ها گذشته بعنوان تفضل و بخشش به شب قدر تأیید و برگزیده گشتم و بدان مدد یافتم و این مقام تا آن زمان که شب و روز در گردش است برای من و آن عده از فرزندانم که حافظ و امین اسرار الهی هستند باقی است تا این که خدا وارث زمین و موجودات روی آن گردد (و حکومت و قدرت ظاهری از آن خدا و اولیاء او گردد). حارث! تو را بشارت می دهم که در هنگام مرگ و عبور از پل دوزخ و کنار حوض کوثر و در وقت مقاسمه مرا باز خواهی شناخت.

حارث گفت: مولایم، مقاسمه کدام است؟ فرمود: قسمت نمودن آتش دوزخ است که آن را بطور صحیح تقسیم می‌کنم می‌گویم: آتش! این یکی دوست و پیرو من است او را واگذار و این یکی دشمن من است او را بگیر (1)

اصبغ: گوید سپس امیرالمؤمنین علیه السلام دست حارث را گرفت و فرمود: حارث! روزی من از آزار و حسد قریش و منافقین نسبت به خودم به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله دستم را در دست خود گرفت چنان که من دست تو را گرفته‌ام و فرمود: چون روز قیامت شود من دست به ریسمان و دستاویز عصمت پروردگار صاحب عرش می‌زنم و تو ای علی دست به دامان من خواهی زد و اولاد تو دست به دامان تو می‌زنند و شیعیان شما دست به دامان شما می‌زنند اکنون بگو ببینم در آن حال فکر می‌کنی که خدا با پیغمبرش چه خواهد کرد؟ و پیامبرش با وصی خود چه می‌کند؟

ای حارث! آن چه گفتم بپذیر که اندکی است از بسیار آری تو با کسی محشور می‌شوی که دوستش می‌داری و برای تو است تمام اعمالی که خود کسب کرده‌ای - و این مطلب را سه بار تکرار کرد-.

در این هنگام حارث از جای خود برخاست و در حالی که عباى خود را به روی کشید می‌گفت از این پس دیگر باک ندارم که مرگ به سوی من آید یا من به زمین می‌سوی مرگ بروم». (2)

5. مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «کافی» از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«من با پدرم از خانه بیرون رفتیم تا [در مسجد مدینه] به میان قبر و منبر رسیدیم، در آن جا به گروهی از شیعه بر خورد نمودیم پدرم به آن‌ها سلام کرد سپس فرمود: به خدا سوگند من بوی شما و جان‌های شما را دوست دارم پس شما مرا یاری دهید بر این دوستی به

ص: 535

- 
- 1- در مورد این که امیرالمؤمنین علیه السلام تقسیم کننده آتش دوزخ است از نظر شیعه تردیدی وجود ندارد و روایت آن مشهور است و بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز آن را روایت کرده اند که از آن جمله است: ابن حجر هیتمی در صواعق ص، 126، باب 19 آخر فصل 2 چاپ مکتبه قاهره ابن مغازلی شافعی در مناقب علی بن ابی طالب ص، 67 چاپ تهران خطیب خوارزمی در مناقب، ص 234، چاپ تبریز و قم، ص 294، ح 281 ابن کثیر شامی در البدایة و النهایه، ج 7، ص 368، چاپ بیروت، ابن اثیر در کتاب لغت «النهایه» ماده قسم، شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده، باب 16 و بسیاری از دانشمندان دیگر
- 2- امالی شیخ مفید، مجلس، اول حدیث 2.

پارسایی و کوشش [در راه اطاعت و بندگی خدا] و بدانید که به ولایت (و دوستی) ما جز به پارسایی و کوشش نتوان رسید و هر کس از شما که بنده ای از بندگان خدا را امام و پیشوای خویش قرار دهد باید بر طبق رفتار و کردار او عمل کند، شما باید پیروان خدا و شما باید یاوران خدا و شما باید پیشی گرفتگان اولین و پیشی گرفتگان آخرین و پیشی گرفتگان در دنیا و پیشی گرفتگان در آخرت بسوی بهشت و ما از روی ضمانتی که خدا ضمانت کرده و به جهت ضمانت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهشت را برای شما ضمانت کرده ایم به خدا قسم که در درجات بهشت کسی بیش تر از شماها نباشد، پس برای درک فضایل درجات بهشت با یکدیگر رقابت کنید شما باید انسان های پاک سرشت و زنانتان نیز زن هایی پاک، هستند هر زن با ایمانی حوریّه ای است خوش، چشم و هر مرد با ایمانی به نوبه خود یک صدیقی است امیر مؤمنان علیه السلام به قنبر (غلامش) فرمود: ای قنبر مژده گیر و مژده بده و خوشحال باش که به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله از این جهان رفت و جز بر شیعه بر سایر ائمت خود خشمگین بود. (1)

با توجه به مجموع روایاتی که تا بدینجا متذکر شدیم بخوبی روشن می شود که مقصود از «أئمّه»، امامان دوازده گانه از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند که شناختن ایشان بر هر فرد مسلمان، واجب و پیروی کردن از ایشان موجب نجات و رستگاری و رفتن به بهشت و شناختنشان مایه دوزخی شدن و سرنگونی در آتش سوزان جهنم است.

و اما این که برخی از دانشمندان پیرو مکتب خلفا پنداشته اند که مراد از «امامان» پیشوایان آن ها مانند ابوبکر و عمر و عثمان... هستند (2)، مغالطه و ترفندی بیش نیست زیرا چگونه می توان گفت کسی که در آغاز حکومتش خطاب به مردم گفت: «من شیطانی دارم که بر من مسلط می شود» (3) و کسی که از وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جلوگیری کرد و گفت: «او هذیان می گوید» (4) و کسی که کارهایی انجام داد که مسلمانان بواسطه کارهایش خوش را مباح دانسته و از دفنش جلوگیری نموده و حتی سوزاندن جسدش را نیز جایز شمردند (5) این چنین کسانی امام و پیشوای جامعه اسلامی و تدبیر کننده

ص: 536

1- کافی، ج 8 ص 212، ح 259

2- شرح ابن ابی الحدید، ج 9، ص 155

3- تاریخ طبری، ج 3، ص 224، چاپ ابوالفضل ابراهیم

4- تذکره الخواص، ص 62 جهت آگاهی بیش تر از مدارک این گفتار ناروا به بخش پنجم همین کتاب مراجعه فرمایید.

5- منظور از او عثمان بن عفان است به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 11 و شرح حالش در قاموس الرجال تستری و سایر کتب رجال مراجعه فرمائید.

امور مردم از جانب خدا و معرفت خداشناسی در بین بندگان خدا باشند.

پس تردیدی نیست که مقصود از «ائمه» که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «امامان تدبیر کننده امور مردم از جانب خداوند هستند» امامان اهل بیت علیهم السلام از عترت و خاندان پیامبرند نه کسانی چون ابوبکر و عمر و عثمان و سلاطین بنی امیه و بنی عباس که از ائمه ضلالت بودند و به ناحق بر جایگاه آن برگزیدگان خدا تکیه زدند و بر اهل بیت پیغمبر ظلم روا داشتند و باعث تفرقه و اختلاف و دو دستی و چند دستی و پراکندگی مسلمانان گردیدند

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در کتاب «بحار الانوار» از کتاب «العدد» روایت کرده است که جمعی از مردم کوفه درباره حسن بن علی علیهما السلام زبان به طعنه گشوده و گفتند: او از سخن گفتن عاجز و ناتوان است و نمی تواند سخن بگوید.

این خبر به گوش امیرمؤمنان علیه السلام رسید و فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام را خواست و سخن آن مردم را به اطلاع وی رسانید. امام حسن علیه السلام عرض کرد: من در حضور شما نمی توانم سخن بگویم! حضرت فرمود: من از نظر تو دور می شوم و تو مردم را دعوت کن و برای آن ها سخن بگویی!

امام حسن مجتبی علیه السلام مردم را دعوت نمود و چون جمع شدند بر فراز منبر رفت و سخنرانی بلیغی ایراد نمود به طوری که صدای گریه مردم بلند شد؛ آن گاه فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ اعْقُلُوا عَنْ رَبِّكُمْ (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) فَتَحْنُ الذَّرِيَّةُ مِنْ آدَمَ وَالْأَسْرَةَ مِنْ نُوحٍ، وَالصَّفْوَةَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَالسَّلَالَهَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ، وَآلَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ فِيكُمْ كَالسَّمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ وَالْأَرْضِ الْمَدْحُورَةِ وَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ، وَكَالشَّجَرَةِ الرَّيْثُونَةِ، لَا شَرْقِيَّةً وَلَا غَرْبِيَّةً، الَّتِي بُورِكَ زَيْتُهَا النَّبِيُّ أَصْلُهَا، وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا، وَنَحْنُ وَاللَّهُ ثَمَرَةُ تِلْكَ الشَّجَرَةِ، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا، وَ مَنْ تَحَلَّفَ عَنْهَا فَآلِيَ النَّارِ هَوَى)

هان ای مردم! از پروردگار خود خرد گیرید به راستی که خداوند (تبارک و تعالی) آدم و نوح و خاندان ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید نژادی که بعضی از آن ها از بعضی

دیگرند، و خدا شنوا و داناست) (1) ماییم از نژاد آدم و از خاندان نوح و برگزیده از ابراهیم و از دودمان و نسل، اسماعیل و خاندان و اهل بیت علیهم السلام محمد صلی الله علیه و آله.

ماییم که در میان شما همچون آسمان بلند و زمین گسترده و خورشید تابنده ایم. ماییم که همچون «درخت زیتون» که نه شرقی است و نه غربی و میوه اش مبارک گشته در میان شما قرار گرفته ایم که پیامبر صلی الله علیه و آله اصل و تنه آن درخت و علی فرع آن است و ما به خدا سوگند! میوه آن درخت هستیم که هر کس به شاخه ای از شاخه های آن چنگ زند نجات یافته و هر کس از آن تخلف ورزد در آتش دوزخ سرنگون شده است.»

آن گاه امیر مؤمنان علیه السلام در حالی که عبای آن حضرت به زمین کشیده می شد از پشت سر مردم، آمد تا این که برفراز منبر رفت و میان دو دیده امام حسن علیه السلام را بوسید و سپس فرمود:

(يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَثَبَّتَ عَلَى الْقَوْمِ حُجَّتَكَ، وَ أُوجِبَتْ عَلَيْهِمْ طَاعَتَكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ خَالَفَكَ.)

ای پسر رسول خدا! حجت خود را بر این مردم ثابت و استوار کردی و فرمانبرداری و اطاعت خود را بر آن ها واجب، ساختی پس وای به حال کسی که با تو به مخالفت بر خیزد. (2)

امام حسین علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَتَعَنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.)

خدای متعال بندگان را جزایزی این که او را بشناسید نیافرید پس چون او را بشناسند او را پرستش کنند، و چون او را بپرستند از پرستش غیر او بی نیاز شوند،

مردی به او گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدای تو باد معرفت و شناخت خدا چیست؟ فرمود این که اهل هر زمان امام خود را که اطاعت او بر آن ها واجب است بشناسند. (3)

منظور این است که اهل هر عصر و زمانی باید بدانند که خدای تعالی کسی است که آن ها را در هیچ دوره و زمانی بدون امام معصوم علیه السلام نخواهد گذارد، پس کسی که خدایی

ص: 538

1- سوره آل عمران، آیه 33 و 34

2- بحار الانوار، ج 43، ص 358

3- بحار الانوار، ج 5، ص 312 و ج 23، ص 83 و علل الشرایع، ج 1، ص 9.

را پرستش کند که به وسیله امام معصوم بر خلق اقامه حجت نموده باشد، غیر خدای عزوجل را عبادت نموده است.

و شاید تفسیر «شناخت خدا» به «شناخت امام» برای این باشد که شناخت خداوند بدون شناخت امام معصوم علیهم السلام امکان پذیر نیست زیرا: طبق روایات وارده امام معصوم علیهم السلام بیانگر اوامر و نواهی، الهی و مبین احکام شریعت و راهنمای خلق و سرپرست اداره امور بندگان و تنها راه رسیدن به شناخت خداوند است. (1)

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

(... وَمَنْ أَبْغَضَنَا وَرَدَّنَا أَوْرَدَّ وَاحِدًا مِنَّا، فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ وَبِآيَاتِهِ)

«هر کس ما را دشمن بدارد و ما را رد کند یا یکی از ما را رد کند او به خدا و آیات خدا کافر شده است». (2)

و در حدیث دیگری آمده است که فرمود:

(نَحْنُ الْفُلُكُ الْجَارِيَةُ فِي اللَّجَجِ (الْغَامِرَةِ)، يَأْمَنُ مَنْ رَكِبَهَا وَيَعْرِقُ مَنْ تَرَكَهَا...)

«ماییم کشتی شناور در دریای بیکران که هر کس در آن در آید نجات یافته و هر کس از آن دوری گزیند غرق خواهد گردید...» (3)

و در حدیث ابو حمزه ثمالی آمده است که آن حضرت فرمود:

(إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُضَابُ بِالْعُقُولِ الثَّقِصَةِ وَالْأَرَءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمُقَاسِيسِ الْفَاسِدَةِ، لَا يُضَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ وَمَنْ اهْتَدَى بِنَا هُدَى، وَمَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ، وَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرْجاً، كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ.)

دین خدای تعالی با عقل های ناقص درک نمی شود و با آراء باطله و قیاس های فاسده به دست نمی آید وسیله درک آن تسلیم است، هر کس به ما تسلیم شود سالم ماند و هر کس به ما اقتدا کند هدایت یابد و هر کس به قیاس و رأی عمل کند نابود گردد و هر کس نسبت به آن چه ما می گوئیم و حکم کنیم شک و تردید به خود راه دهد، به آن خدایی که «سبع المثانی» (سوره حمد) و قرآن عظیم را فرو فرستاده کافر شده است و نمی داند. (4)

ص: 539

1- علل الشرایع، ج 1، ص 9؛ بحار الانوار، ج 5، ص 312 و ج 23، ص 83.

2- كفاية الأثر، ص 237، چاپ قم، 1401 هجری

3- ينابيع المودّة، ج 3، ص 147، باب 89.

4- بحار الانوار، ج 2، ص 303 باب 34، ح 41

و در حدیث معروف دیگری که ابو حمزه از آن حضرت روایت نموده چنین آمده است که فرمود:

(أَفْضَلُ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ. وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَرَ مَا عَمَرَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، يَصُومُ النَّهَارَ وَيُقِيمُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بَغِيرٍ وَلَا يَتَنَا لَمْ يَنْفَعُهُ ذَلِكَ شَيْئًا.)

با فضیلت ترین نقطه نقطه روی زمین میان رکن و (مقام مقام حضرت ابراهیم علیه السلام در مسجد الحرام) است اگر کسی به اندازه عمر نوح علیه السلام در میان قومش یعنی 950 سال - که مدت عمر او بعد از رسالت تا طوفان است - زندگی کند و همه این مدت را در کنار کعبه و در میان رکن و مقام مشغول عبادت باشد تمام روزها را روزه بگیرد و همه شب ها را با نماز و دعا شب زنده داری کند ولی بدون ولایت، ما خدا را ملاقات، کند از این عبادت ها هیچ سودی نخواهد برد. (1)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

(مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ أَصْبَحَ تَائِهًا مُتَّحِرًا ضَالًّا، وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ!)

هر کسی که از این امت شب را به روز آورد در حالی که امام تعیین شده از سوی خدا نداشته باشد حیران و سرگردان و گمراه است و اگر به همین حالت از دنیا برود، در حال کفر و نفاق از دنیا رفته است. (2)

و یک بار که از محضر اقدس آن جناب پرسیدند: «آیا شناخت، امام بر همه خلق واجب است؟» فرمود:

خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و اله را به پیامبری به سوی همه جهانیان برانگیخت. هر کس که به خدا و محمد رسول خدا صلی الله علیه و اله ایمان بیاورد و او را پیامبر خدا صلی الله علیه و اله بداند و از او پیروی کند بر او واجب است که امام را بشناسد. ولی اگر کسی به خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله ایمان نیاورده باشد چگونه ممکن است که پیش از شناخت خدا و رسول شناخت امام بر او واجب باشد؟... به خدا سوگند، حقوق ما را خداوند به مؤمنان الهام کرده است. (3)

ص: 540

1- بحار الانوار، ج 27، ص 172، ح 16؛ محاسن، ص 91، ح 43.

2- بحار الانوار، ج 23، ص 87؛ محاسن برقی ص 93 غیبت، نعمانی ص 128 چاپ صدوق و کافی، ج 1، ص 184، ح 8.

3- کافی، ج 1، ص 181 - 180، ح 3.

و در تفسیر آیه شریفه (أَوْمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا): (1) «آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و نوری برای او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی باشد و نتواند از آن خارج شود» فرمود:

«مقصود از «مرده» این است که چیزی را نمی شناسد و مقصود از «نور» امامی است که مورد پیروی باشد و مقصود از «کسی که در تاریکی ها گرفتار است و نمی تواند از آن خارج گردد» کسی است که «امام» را شناسد.» (2)

و به «محمد بن مسلم» فرمود:

«هر کس بدون پیروی از امامی - عادل - از جانب خدا به عبادت پردازد و سخت بکوشد و خود را به زحمت افکند کوششی بی حاصل کرده است و او گمراه و سرگردان، است و حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خود بازمانده و تمام روز سرگردان می رود و بر می گردد و چون شب فرا رسد گله ای با چوپان ببیند و به سوی آن برود و فریفته شود و شب را در خوابگاه آن گله به سر برد.

و هنگامی که چوپان گله را حرکت دهد گوسفند گمشده گله و چوپان را ناشناس ببیند باز حیران و سرگردان در جستجوی چوپان و گله خود باشد که گوسفندانی را با چوپانش ببیند و به سوی آن روانه گردد و فریفته شود چوپان او را صدا زند که بیا و به چوپان و گله خود به پیوند که تو حیران و سرگردانی و از چوپان و گله خود گم گشته و بازمانده ای پس ترسان و سرگردان و ره گمگشته حرکت کند در حالی که چوپانی که او را به چراگاه رهبری کند و یا به جایگاه خود بازگرداند نداشته باشد در این میان گرگ گمشدن او را غنیمت شمارد و او را بخورد.

به خدا سوگند ای محمد! هر کس از این امت که شب را به روز آورد، در حالی که امامی ظاهر و عادل و تعیین شده از جانب خدای تعالی نداشته اشد چنین است حیران و گمگشته و گمراه است...» (3)

و در پاسخ سؤال «محمد بن مسلم» که از آن حضرت پرسید: «هر کس امامت یکی از شما امامان را انکار نماید حالش چگونه خواهد بود؟» فرمود:

ص: 541

1- سوره انعام، آیه 123

2- کافی، ج 1، ص 185 ح، 13.

3- کافی، ج 1، ص 183، ح 8، بحار الانوار، ج 23، ص 86 ح 29



(مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَبَرَى مِنْهُ وَمِنْ دِينِهِ، فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ، لِأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ، وَدِينَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ...)

هر کس امامی را که از سوی خدای تبارک و تعالی تعیین شده انکار نماید و از او و دین او براءت جوید او کافر و از آیین اسلام بیرون، است زیرا امام، از طرف خدا تعیین شده، و دین او دین خداست...» (1)

و در حدیث دیگری در همین زمینه در تفسیر آیه شریفه: (لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا): «من می آمرزم کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت شوند» آمده است که فرمود:

(فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبَدَ اللَّهَ عُمُرَهُ مَا بَيَّنَّ الرُّكْنَ وَالْمَقَامَ ثُمَّ مَاتَ وَلَمْ يَجِيءْ بِوَلَايَتِنَا لَأَكْتَبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ)

به خدا سوگند اگر کسی همه عمرش را در بین رکن و مقام - مقام حضرت ابراهیم در مسجد الحرام - به عبادت بگذراند و سپس بمیرد در حالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد، خداوند او را به روی، در آتش جهنم خواهند افکند. (2)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(مَنْ بَاتَ لَيْلَةً لَا يَعْرِفُ فِيهَا إِمَامَهُ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً)

هر کس شبی را به صبح آورد در حالی که امامش را نمی شناسد، مرده اش مرده جاهلیت است. (3)

و در حدیثی که مروان بن مسلم از آن حضرت روایت نموده آمده است که فرمود:

(الْإِمَامُ عَلِمَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا) امام نشانه ای است میان خدای عزوجل و میان مردم هر کس که او را بشناسد مؤمن و هر که او را نشناسد کافر است. (4)

ص: 542

1- وسائل الشیعه، ج 18، ص 565 ح 38؛ غیبت، نعمانی ص 129، ح 3 باب 7، بحار الانوار، ج 23، ص 89، ح 34

2- تفسیر صافی، ج 3، ص 314؛ تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص 23 و تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 387.

3- غیبت، نعمانی ص 127 چاپ صدوق.

4- بحار الانوار، ج 23، ص 88 ح 32 به نقل از کمال الدین، ص 230

و در یک حدیث دیگر که «ابی سلمه» از آن حضرت روایت نموده چنین آمده است که فرمود:

(نَحْنُ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا لَا يَسْعُ النَّاسُ إِلَّا مَعْرِفَتَنَا وَلَا يُعَذِّرُ النَّاسُ بَجَهَالَتِنَا، مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَلَمْ يُنْكِرْنَا كَانَ ضَالًّا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَةِ، فَإِنْ يَمُتْ عَلَى ضَلَالَتِهِ يَفْعَلُ اللَّهُ بِهِ مَا يَشَاءُ)

ماییم آن کسانی که خدا اطاعت و فرمانبرداری ما را - بر مردمان - واجب ساخته است. مردم راهی جز شناخت و معرفت ما را ندارند و در شناختن ما معذور نیستند - و عذر و بهانه از آن ها پذیرفته نمی شود - هر که ما را بشناسد مؤمن است و هر که ما را انکار کند کافر است و کسی که ما را نشناسد و انکار هم نکند گمراه است تا زمانی که به سوی هدایتی که خدا بر او واجب ساخته است، برگردد و آن اطاعت ماست و اگر به همان حالت ضلالت و گمراهی بمیرد خدا هر چه خواست با او رفتار می کند. (1)

و در حدیث عمّار ساباطی آمده است که آن حضرت فرمود:

(زمین بدون امامی - که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام شمارد - واگذاشته نمی شود، و این گفته خداوند است که فرموده است: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) (2): «روزی که هر گروهی را با امامشان فرا می خوانیم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز فرموده است هر کس بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است» (3)

در همین زمینه در حدیثی از «ربعی بن عبدالله» روایت شده که آن حضرت فرمود:

(خدای تعالی امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب لازم فراهم آورد از این رو برای هر چیزی سبب و وسیله ای قرار داده و برای هر سببی شرح و گشایشی [قانون و مقرراتی] مقرر فرموده و برای هر شرح (و مقرراتی) نشانه ای یا دانشی گذارده و برای هر نشانه ای دری گویا و آشکار قرار داده است عارف حقیقی کسی است که این در را بشناسد، و نادان حقیقی کسی است که این در را نشناسد این درب گویا و آشکار رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما [اهل بیت پیغمبر] هستیم». (4)

معنای این حدیث شریف این است که: گرچه خداوند تبارک و تعالی قادر است امور

ص: 543

1- کافی، ج 1، ص 187، ح 11

2- سوره اسراء، آیه 71

3- بحار الانوار، ج 8، ص 12.

4- کافی، ج 1، ص 183 ح 7.

جهان را بدون علل و اسباب ظاهری فراهم آورد همان گونه که گاهی حضرت عیسی علیه السلام را بدون وجود پدر ایجاد می کند و یا آتش را بدون اسباب ظاهری بر حضرت ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت می نماید ولی بطور کلی عادت خدای تعالی بر این تعلق گرفته است که امور جهان را با وسائل و اسبابی مخصوص به جریان اندازد

و ترتیب این اسباب چنان که امام علیه السلام در حدیث مزبور بیان فرموده بدین صورت است که خداوند عالم برای نجات و سعادت انسان ها سببی قرار داده است که آن سبب، شناخت و معرفت حق و اطاعت از خدا و رسول است و برای این سبب شرحی قرار داده که ، آن دستورات و مقررات دینی و مذهبی ، است و برای این شرح نشانه یا دانشی قرار داده که آن عبارت از قرآن است و برای قرآن درب گویائی مقرر داشته که آن درب ، گویا پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و ائمه معصومین علیهم السلام می باشند

پس هر کس که خواهان سعادت و خوشبختی و نجات و رستگاری خود در دنیا و آخرت است باید که این راه ها را پیماید و خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله و امامان معصوم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله را بشناسد و به امامت و ولایت همه امامان که راهنمایان به حق اند اعتراف ، کند و اوامر و نواهی خداوند را با راهنمایی های آنان که از جانب خدا تعیین شده اند ، دقیقاً

بکار بندد تا در پرتو پیروی از ایشان به سعادت و خوشبختی واقعی نائل آمده و رستگار شود.

و به همین دلیل است که ششمین پیشوای جهان تشیع در ضمن حدیث دیگری که در رابطه با مسأله امامت سخن می گوید، علت وجوب شناخت امام معصوم علیهم السلام را چنین توضیح می دهد:

«خدای تبارک و تعالی اگر می خواست خودش را بی واسطه به بندگانش [بشناساند] می ، شناسانید ولی ما را در و ، جاده و راه و طریق معرفت خود قرار داد کسانی که از ولایت و رهبری ما روگردان شده و دیگران را بر ما ترجیح دهند از صراط مستقیم حق ، منحرفند زیرا کسانی که مردم در همه امور به وجود آنان پناه می برند [که اهل بیت پیغمبر باشند] با دیگران که پیشوایان ضلالت و گمراهی باشند هرگز برابر نبوده و ، نیستند چراکه پیروان آن ها به سوی چشمه های آب تیره که از چشمه ای به چشمه دیگر سرازیر ، شود ، رفتند و کسانی که سوی ما آمدند به سوی چشمه های صاف و زلال

آمدند که آتش همیشه به امر پروردگار جاری است و تمام شدن و خشک شدن ندارد» (1)

آری تنها راه نجات و رستگاری و رهایی از مرگ، جاهلی همراه با ایمان به خدا و تصدیق رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شناخت امامان معصوم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت و فرمانبرداری از او امر و نواهی ایشان است و لذا در حدیث نسبتاً مفصّلی که عبدالرحمن بن ابی لیلی از ششمین پیشوای معصوم شیعه امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده چنین آمده است که آن حضرت فرمود:

«شما درستکار و صالح نخواهید بود مگر این که معرفت پیدا کنید، و معرفت پیدا نخواهید کرد مگر این که خدا و رسول و حجّت های خدا را که امامان معصوم علیهم السلام باشند تصدیق کنید و تصدیق نخواهید کرد مگر این که تسلیم باشید. هر چهار در را که صلاح و معرفت و تصدیق و تسلیم، باشد بگوید که نخستین آن ها جز به همراهی آخرینشان شایسته نگردد کسانی که همراه سه تای آن باشند (2)، گمراه گشته و به بیراهه دوری افتاده اند.

خدای تبارک و تعالی جز عمل صالح را نپذیرد و جز باوفا کردن به شروط و پیمان ها، عمل کسی را قبول نکند. کسی که به شروطش با خدای عزّوجل و فاداری کند و آن چه را که خدای تعالی در عهد و پیمانش بیان فرموده بکار بندد به آن چه نزد خداست برسد و وعده خدا را به تمام و کمال دریابد.

خدای تبارک و تعالی بندگانش را به راه های هدایت خبر داده و برای راهنمایی آنان مشعل های بلند قرار داده و به آنان خبر داده است که چگونه باید راه هدایت را پیمایند و فرموده است: «من می آمرزم کسانی را که توبه کنند و ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند و سپس راه هدایت پیمایند» (3) و فرموده است: «خداوند فقط از پرهیزکاران می پذیرد» (4) پس کسی که از خدا نسبت به او امرش پروا داشته باشد، خدا را ملاقات

ص: 545

1- کافی، ج 1، ص 184 ح 9

2- مقصود از «چهار در»، چنان که در شرح حدیث مزبور آمده است: توبه، ایمان عمل صالح و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام است که سه تای اول آن ها بدون چهار می که ولایت باشد نتیجه ندارد و از همه مهم تر همان ولایت است و بعضی گفته اند که مراد از «اصحاب الثلاثة» که در متن عربی حدیث آمده است پیروان سه خلیفه اولند که از آن سه نفر پیروی نموده و با سه در اول همراه گشته و در چهارم را که ولایت باشد ترک گفتند برای آگهی بیش تر به کتاب «مرآت العقول» ج 2، ص 305 مراجعه فرمایید.

3- سوره طه، آیه 82

4- سوره مائده آیه 27

کند در حالی که به آن چه محمد صلی الله علیه و آله آورده است مؤمن باشد، افسوس افسوس که مردمی از دنیا رفتند و پیش از آن که هدایت یابند مردند و گمان بردند که مؤمن هستند ولی از آن جا که نمی دانستند مشرک بودند.

آگاه باشید که هر که از راه در به خانه، درآید ره یافته و هر که راهی غیر از راه «در» را در پیش گیرد راه هلاکت را پیموده است. خدا اطاعت ولی امرش را به طاعت رسولش پیوسته و طاعت رسولش را به طاعت خودش مقرون ساخته است. (1) پس هر که از «والیان امر» [که امامان معصوم باشند] اطاعت، نکند خدا و رسولش را اطاعت نکرده است چراکه اطاعت از «والیان امر» همان اقرار و اعتراف به چیزی است که از طرف خدای تعالی نازل شده که فرموده است:

«به هنگام عبادت بهترین لباس های خود را- از معرفت و شناخت - در بر کنید». (2)

پس در جستجوی خانه هایی باشید که خدا اجازه داده است رفعت گیرند و نامش در آن ها برده شود زیرا خدا به شما خبر داده است که آن ها: «مردانی باشند که هیچ تجارت و داد و ستدی ایشان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات باز ندارد و از روزی که دل ها و دیده ها در آن دگرگون شود، بیم دارند». (3)

خداوند فرستادگان خود را برای اجرای اوامرش [ارشاد و هدایت مردم] برگزید و سپس ایشان [والیان امر] را تصدیق کنندگان بیم های خویش انتخاب نموده و فرمود: «هیچ امتی نیست مگر این که در میانشان بیم رسانی بوده است». (4)

گمراه شد آن که ندانست و ره یافت آن که بینا گشت. خدای عزوجل می فرماید:

«دیده ها کور نیست ولی دل هایی که در سینه هاست کور است» (5) چگونه ره یابد کسی که بینا نیست و چگونه بینا شود کسی که تدبّر نکند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش پیروی کنید و به آن چه از طرف خدا نازل شده اعتراف نمائید و به دنبال نشانه های هدایت بروید که ایشان علامت های امانت و تقوا و پرهیزکاری اند و بدانید که اگر کسی عیسی بن مریم علیه السلام را انکار کند و به پیغمبران دیگر اعتراف، نماید ایمان ندارد مشعل های نور را بجوئید و راه را بیمائید و آثار پشت پرده (امام پنهان و یا آثار هدایت و دلایل امامت و یا اخبار و

ص: 546

---

1- این جمله اشاره به آیه اولو الأمر .... (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) آیه 59 از سوره «نساء» است.

2- سوره اعراف، آیه 31

3- سوره نور آیه 37

4- سوره فاطر، آیه 24

5- سوره حج آیه 46.

احادیث مربوط به امامت) را جستجو کنید تا امر دینتان کامل شود و به خدایی که پروردگار شماست مؤمن شوید!» (1)

آن چه از این حدیث شریف استفاده می شود این است که امامان ارکان دین و پایه های اسلام و ستون، یقین و پناهگاه مردمند که خداوند آنان را برگزیده و مقامشان را بلند گردانیده و علوم و دانش بی پایان خود را به ایشان عطا فرموده و آنان را وسیله شناخت و معرفت خویش و واسطه بین خود و بندگانش قرار داده و اطاعت و فرمانبرداری از ایشان را بر همگان فرض و واجب شمرده است.

بنابراین از آن جا که «امام» برگزیده خدا و راهنمای الهی و وسیله شناخت و معرفت خداوند است و نقش اساسی در حفظ دین بیان، احکام نگهبانی شریعت و سیر الی الله، دارد و کلیه شئون زندگی و عقاید اسلامی و اعمال عبادی و سعادت دینی و دنیوی و نجات و رستگاری در دنیا و آخرت به وجود پر خیر و برکت او بستگی دارد، از این رو شناخت و معرفت امام بر فرد فرد افراد انسان واجب و لازم است و هیچ کس در ترک معرفت امام معذور، نیست زیرا طبق روایات فراوانی که در این باره وارد شده شناختن امام و یا ردّ و انکار او و یا حتی انکار یکی از امامان موجب کفر و عدم ایمان و فساد عقیده است.

در این زمینه روایات بسیار زیادی از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که برای آگاهی بیش تر برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که «ذریح» راوی حدیث گوید:

«از محضر امام صادق علیه السلام راجع به امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم، فرمود: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام امام بود بعد از او حسن علیه السلام بود، سپس حسین علیه السلام امام بود بعد از او علی بن الحسین علیهما السلام امام بود و سپس محمد بن علی علیهما السلام امام بود. هر کس منکر امامت اینان، شود مانند کسی است که معرفت خدای تبارک و تعالی و معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله را منکر شده باشد...» (2)

و در حدیث دیگری که از ابو حمزه ثمالی روایت شده آمده است که امام صادق علیه السلام درباره کسی که بمیرد و امام خود را نشناسد فرمود:

ص: 547

1- کافی، ج 1، ص 181 ح 6.

2- کافی، ج 1، ص 181، ح 5

«آن امامی که اطاعتش بر همه واجب است از ما [اهل بیت] می باشد و هر کس او را انکار کند به آئین یهود و یا به دین نصارا خواهد مرد به خدا سوگند این زمین از روزی که خداوند حضرت آدم علیه السلام را قبض روح نموده تا کنون بدون راهنما و پیشوایی که مردم را به سوی خدا رهبری کند و حجّت بر بندگانش باشد نبوده است هر کس پیروی او را ترک کند هلاک خواهد شد و هر کس او را متابعت نماید نجاشش بر خداوند حتمی و مسلّم است» (1).

در حدیث دیگری از عبدالله بن ابی یعفور روایت شده که آن حضرت در مورد امامت حضرت مهدی علیه السلام فرمود:

«هر کس به امامت پدرانم و فرزندانم اعتراف کند و امامت فرزندانم «مهدی» را منکر شود مانند کسی است که به همه پیغمبران عقیده داشته باشد و نبوت حضرت محمد را انکار نماید.

(گوید: عرض کردم: ای آقای من مهدی کدام یک از فرزندان شماست؟ فرمود پنجمین نفر از فرزندان امام هفتم (موسی بن جعفر) است که شخص او از شما پنهان می شود...» (2)

در همین رابطه «عیسی بن سری» می گوید:

«به امام صادق علیه السلام عرض کردم: درباره پایه های دین اسلام با من سخن گوی، که اگر به آن ها متمسک شوم عملم پاک و درست باشد و پس از آن ندانستن آن چه ندانم مرا زیان نرساند. امام صادق علیه السلام فرمود گواهی دادن به اینکه خدایی جز «الله» نیست، و این که محمد صلی الله علیه و سلم پیامبر خداست، و اعتراف کردن به آن چه از نزد خدا آورده است، و پرداختن زکاتی که در اموال، است و پذیرفتن ولایتی که خدای تعالی به آن فرمان داده است یعنی ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله، زیرا پیامبر خدا فرموده است: (مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً) «هر کس بمیرد و امام خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

خدای تعالی فرموده است: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

ص: 548

1- بحار الأنوار، ج 23، ص 85 ح 27 و ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، با ترجمه فارسی، ص 459، ح 2.

2- منتخب الاثر، ص 218، ح 2 و کمال الدین صدوق، ج 2، باب 34، ح 12.

مِنْكُمْ) (1) از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامر که از شماست اطاعت کنید. که - اولی الامر - علی علیه السلام بود و بعد از او حسن آن گاه حسین و بعد از او علی بن ،الحسین سپس محمّد بن علی و پس از او نیز به همین گونه خواهد بود. زمین جز با امام اصلاح نمی شود و هر کس که بمیرد و امام خود را نشناسد چنان است که در زمان جاهلیت (یعنی بی نصیب از اسلام) مرده باشد و زمانی که هر یک از شما بیش از هر چیز به شناخت امام نیاز دارد، هنگامی است که نفسش به این جا برسد (در این جا امام اشاره به سینه اش کرد) آن گاه خواهد گفت: عقیده خوبی داشتم». (2)

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

(مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ)

کس که بمیرد و امام زمان زنده اش را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

راوی حدیث عمر بن یزید: گوید من عرض: کردم من این جمله را که می فرمایید: «امام زمان زنده اش را نشناسد» از پدرت شنیده ام؟ فرمود آری به خدا سوگند! این جمله را رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است آن گاه فرمود: و این گفته رسول خداست که فرمود:

(مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً)

هر کس که بمیرد و امامی نداشته باشد که سخن او را بشنود و از او فرمانبرداری نماید به مرگ جاهلیت مرده است. (3)

و در تفسیر آیه شریفه: (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ): (4) «چه کسی گمراه تر است از آن کس که راه هدایت خدا را رها کرده و از هوای نفس خود پیروی کند؟»، فرمود:

«مقصود از آن کسی است که در دین خود بدون داشتن امامی از امامان معصوم علیهم السلام از رأی خویش پیروی کند». (5)

در همین زمینه در کتاب شریف «کافی» از محمّد بن فلان واقفی روایت کرده که

ص: 549

1- سوره نساء، آیه 59

2- کافی، ج 2، ص 21، ح 9؛ ینابیع الموده، ج 1، ص 116 باب 38 از اینگونه روایات در کتب حدیث و تفسیر فراوان است. جهت آگاهی بیشتر به کتاب غایة المرام ص 265 - 268 و تفسیر برهان و تفسیر نور الثقلین و تفسیر عیاشی و سایر تفاسیر و کتب حدیث مراجعه فرمایید.

3- بحار الانوار، ج 23، ص 92، ح 36 و اختصاص مفید، ص 268، چاپ بیروت.

4- سوره قصص، آیه 50

5- بحار الانوار، ج 23، ص 78، ح 10.



«من پسر عمویی داشتم که نامش حسین بن عبدالله بود او مرد زاهدی بود و از عابدترین مردم زمان خود بشمار می رفت به واسطه جدی بودن در عبادت و کوشش در امر دین سلطان از او پروا می کرد و چه بسا در پیش روی سلطان سخن درشت و دشواری به عنوان موعظه می گفت و او را امر به معروف و نهی از منکر می نمود و سلطان هم بواسطه شایستگی و نیکوکاریش از او تحمّل می کرد.

حال او پیوسته چنین بود تا آن که روزی در مسجد حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بر او وارد شد. چون او را دید به وی اشاره کرد و او هم نزد حضرت آمد امام به او فرمود ای با علی من روش تو را بسیار دوست دارم و از آن مسرور می شوم ولی تو معرفت، نداری بر و معرفت را پیدا کن

عرض کرد: فدایت شوم معرفت چیست؟ فرمود برو یاد بگیر و کسب حدیث کن. عرض کرد از چه کسی کسب کنم؟ فرمود از فقهاء اهل مدینه، سپس آن احادیث را بر من عرضه کن او رفت و احادیثی را نوشته خدمت حضرت باز آمد و برایش قرائت کرد امام همه را باطل دانست و به او فرمود: برو معرفت یاد بگیر

آن مرد به دین خود عنایت داشت و پیوسته در انتظار استفاده از حضرت ابوالحسن علیه السلام بود تا زمانی که آن حضرت به کشتزار خود می رفت در بین راه حضرت را ملاقات نمود و عرض کرد فدایت شوم من در برابر خدا با شما احتجاج می کنم مرا به «معرفت» راهنمایی کن آن حضرت گزارش حال امیرالمؤمنین و آن چه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شد و نیز گزارش امر آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را برای او بیان فرمود، و او هم پذیرفت.

سپس به حضرت عرض کرد امام بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام چه کسی بود؟ فرمود: حسن علیه السلام و بعد از او حسین علیه السلام تا این که به خودش رسید و ساکت شد عرض کرد فدایت شوم امروز چه کسی امام است؟ فرمود اگر به تو خبر دهم می پذیری؟ گفت: آری فدایت شوم فرمود من امامم عرض کرد چیزی می خواهم که به آن استدلال کنم (یعنی: دلیل و معجزه شما چیست؟) فرمود برو نزد آن درخت - آن گاه با دست خود به درخت «امّ غیلان» اشاره کرد- و به او بگو: موسی بن جعفر به تو می گوید: بیا گوید: من نزد آن درخت رفتم و به خدا سوگند دیدم زمین را می شکافد و می آید تا در برابر حضرت ایستاد سپس حضرت به او اشاره کرد تا برگشت پس او به امامت

حضرتش اقرار کرد و خاموشی گزید و به عبادت پرداخت و پس از آن دیگر کسی او را ندید که سخن گوید» (1)

امام رضا علیه السلام می فرماید.» (2)

(مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، فَقُلْتُ لَهُ كُلُّ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؟ قَالَ نَعَمْ، وَالْوَاقِفُ كَافِرٌ وَ النَّاصِبُ مُشْرِكٌ)

هر کس که بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. (راوی گوید):

من عرض کردم: هر کس که بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است؟! فرمود: آری و واقفی ها (3) کافر و ناصبی ها (4) مشرک اند» (5)

و در نامه ای که خلاصه احکام اسلام را برای مأمون عباسی نگاشته، در مورد شناخت امام معصوم علیه السلام چنین می فرماید:

«... زمین هرگز از حجت خدا خالی نمی ماند و مردم در هیچ عصر و زمان بدون حجت نخواهند بود امام معصوم علیه السلام عروة الوثقی - و ریسمان محکم - الهی و پیشوایان راه حق و حجت بر اهل دنیا هستند تا روزی که دنیا به آخر برسد و میراث زمین و اهل آن به خدا باز گردد هر کس با آن ها مخالفت نماید گمراه و گمراه کننده و منحرف است و راه حق و هدایت را رها کرده است زیرا آنانند که مفسد قرآن اند و آنانند که گفتارشان گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است، پس هر کس که بمیرد و آنان را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است» (6)

ص: 551

1- کافی، ج 1، ص 352، ح 8.

2-

3- «واقفی ها» معروف به واقفه یا واقفیه: کسانی بودند که مدعی شدند امامت به موسی بن جعفر علیهما السلام ختم می شود و آن ها عدّه ای از وکلای آن حضرت بودند که صدقات و خمس های شیعیان را جمع آوری می نمودند و در وقت رحلت آن بزرگوار اموال زیادی در دست آن ها بود چون خبر ارتحال آن حضرت به آن ها رسید به خاطر اموال زیادی که در دستشان بود منکر امامت امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام گردیده و گفتند موسی بن جعفر علیهما السلام نمرده بلکه زنده است و او امام غایب است و بدینوسیله مرتکب خیانت شدند و با بذل و بخشش همان اموال مسروقه گروهی را نیز با خود هم عقیده ساختند (مجمع البحرین، ج 5، ص 130 و انوار النعمانیه، ج 2، ص 254 و علل الشرایع، ج 1، ص 235) جهت اطلاع بیش تر به کتاب بحار الانوار، ج 48، ص 250 به بعد مراجعه فرمایید.

4- «ناصبی» به کسی گفته می شود که به دشمنی و عداوت و بغض اهل بیت علیهم السلام تظاهر نماید (به کتاب مجمع البحرین، ج 2، ص 173 ماده «نصب» مراجعه فرمایید.

5- بحار الانوار، ج 23، ص 78، ح 7 به نقل از کمال الدین صدوق، ص 375

6- بحار الانوار، ج 10، ص 352 و عیون الاخبار ج 2، ص 122 باب 35.

و در حدیث معروف «سلسله الذهب» که بطور متواتر از آن حضرت نقل شده آمده است:

هنگامی که علی بن موسی الرضا علیهما السلام به نیشابور رسید و می خواست از آن جا نزد مأمون برود اصحاب حدیث در اطراف آن حضرت گرد آمدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان ما می روی و ما را به حدیثی از احادیث جدت که از آن بهره مند شویم آگاه نمی سازی؟ امام در محمل نشسته بود - برای آن که تقاضای اهل حدیث را اجابت نماید - سر از محمل بیرون آورد و فرمود:

«شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که گفت: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که گفت: شنیدم از پدرم محمد بن علی که گفت شنیدم از پدرم علی بن الحسین که گفت: شنیدم از پدرم حسین بن علی که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: شنیدم از جبرئیل که می گفت شنیدم خداوند عزوجل فرمود: ( لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي ): «لا إله إلا الله، قلعه و حصار من است هر کس در آن وارد شود از عذاب من در امان خواهد بود».

آن گاه پس از آن که مرکب حامل محمل حرکت کرد به آواز بلند فرمود: (بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا) «کلمه توحید شرایطی دارد و من خود از شرایط آن هستم» (1)

معنای این جمله که امام علیه السلام فرموده است: «کلمه توحید شرایطی دارد و من از شرایط آن هستم» این است که: از شرایط اقرار و اعتراف به کلمه (لا إله إلا الله) اقرار به امامت آن حضرت است که از جانب خدای تعالی تعیین شده و طاعتش بر همگان فرض و واجب است.

آری شناخت و معرفت امام و اطاعت و فرمانبرداری از او بر هر انسان مکلفی واجب و لازم است زیرا امام رهبر فکری و راهنمای الهی و حجت خدا در بین مردم و واسطه بین خدا و بندگان اوست که دین خدا به وسیله او محفوظ می ماند و اختلافات به وسیله او رفع می شود و جامعه بوسیله او اصلاح می گردد و نجات و رستگاری و رفتن به بهشت بوسیله او حاصل می شود و بدون او دسترسی به نعمت های ابدی الهی امکان پذیر نیست

ص: 552

---

1- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 135 باب 37، ح 4 جهت دستیابی به منابع فراوان این حدیث و علت تسمیه آن به «سلسله الذهب» به کتاب دائرة المعارف تشیع، ج 6، ص 175 مراجعه فرمایید.

پس هر کس که بمیرد و امام و راهنمایی که از طرف خدا تعیین شده نداشته باشد تا در احکام دین و امور دنیای خود از او پیروی کند به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

و به همین جهت است که همه امامان معصوم علیهم السلام، طبق وظیفه خطیری که به عهده داشتند برای این که جامعه بشری و بخصوص افراد، مسلمان مقام و موقعیت امام را درک کنند و به عظمت و جود او پی ببرند و بدانند که سعادت دنیا و آخرت آدمی در پرتو و جود امام و راهنمایان الهی، است از این رو هر یک از آنان به نوبه خود مسأله امامت را در بین مردم مطرح نموده و امام پس از خود را با اسم و وصف و ویژگی های امامت معرفی فرموده و اطاعت از او را بر همگان فرض و لازم شمرده و پیروان خود را از هر نوع شک و تردید و دودلی نسبت به آن برگزیدگان الهی بر حذر داشته اند.

امام جواد علیه السلام می فرماید:

امام جواد علیه السلام در معرفی امامان پس از خود چنین می فرماید:

«هنگامی که پسر علی - امام هادی - از دنیا برود چراغی بعد از او آشکار می شود و سپس مخفی می گردد وای به حال کسی که درباره او شک و تردید به خود راه دهد. و خوشا به حال غریبی که دین خود را برداشته از شهری به شهری دیگر فرار کند. سپس بعد از آن - در دوران غیبت - حوادثی به وجود می آید که بسیار سخت و طاقت فرساست و گروهی از عقیده خود بر می گردند.» (1)

منظور از چراغ آشکار در این حدیث امام حسن عسکری علیه السلام و منظور از چراغ مخفی وجود مقدس حضرت بقیه الله مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد که در حدیث دیگری به جناب عبدالعظیم حسنی صریح تر می فرماید:

«آن امام قائمی که خداوند زمین را بوسیله وجود او از کفار و منکران پاک می سازد و آن را پر از عدل و داد می نماید کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده می ماند... و او همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه با اوست و کسی است که زمین برای او در هم پیچیده می شود و هر امر مشکلی برایش آسان می گردد و یارانش به شماره اهل «بدر» (313 نفر) از دورترین نقطه های زمین گرد او فراهم می شوند...» (2)

امام هادی علیه السلام می فرماید:

ص: 553

1- بحار الانوار، ج 51، ص 157؛ بشارة الاسلام، ص 164

2- بحار الانوار، ج 52، ص 283 و کمال الدین، صدوق، با ترجمه فارسی، ج 2، ص 49، باب 36، ح 2.

امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره (1) که آن را به موسی بن عبدالله نخعی تعلیم، فرموده و از مشهورترین زیارت نامه ها و پراج ترین و شایع ترین زیارات ائمه معصومین علیهم السلام، و از نظر ادبی در بالاترین سطح کلام فصیح و در قالب دقیق ترین الفاظ و عبارات با جواهر فصاحت و بلاغت و آغازی شگرف و تعبیرات زیبا و معانی دقیق آراسته شده و جامع جمیع خصوصیات امامان معصوم علیهم السلام است - و ما برخی از فقرات آنرا که محلّ شاهد است می آوریم - در معرفتی مقام والای ولایت آن بزرگواران و جایگاه شناخت و معرفت آن برگزیدگان خدا چنین می فرماید:

(السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَهَيْطِ الْوَحْيِ، وَ مَعْدِنِ الرَّحْمَةِ، وَ خُزَانِ الْعِلْمِ، وَ مُنْتَهَى الْجَلْمِ، وَ أَصُولِ الْكَرَمِ، وَ قَادَةَ الْأُمَمِ، وَ أَوْلِيَاءِ النِّعَمِ، وَ عُنَاصِرَ الْأَنْبَارِ، وَ دَعَائِمِ الْأَخْيَارِ، وَ سَاسَةَ الْعِبَادِ، وَ أَرْكَانَ الْبِلَادِ، وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ، وَ أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ، وَ سُلَالَةَ النَّبِيِّينَ، وَ صَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ، وَ عِتْرَةَ خَيْرِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى أَيْمَةِ الْهُدَى، وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى، وَ أَعْلَامِ التَّقَى وَ دَوَى النَّهْيِ وَ أَوْلِي الْحِجَى، وَ كَهْفِ الْوَرَى، وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ الْمَثَلِ الْأَعْلَى، وَ الدَّعْوَةِ الْحُسْنَى، وَ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى، وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، وَ مَسَاكِينِ بَرَكََةِ اللَّهِ، وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ، وَ حَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ، وَ حَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ، وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ، وَ الْأَدِلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ، وَ الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ، وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ، وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ، وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ، وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاةِ، وَ الْقَادَةِ الْهُدَاةِ، وَ السَّادَةِ الْوَلَاةِ، وَ الذَّادَةِ الْحُمَاةِ، وَ أَهْلِ الذِّكْرِ وَ أَوْلِي الْأَمْرِ، وَ بَقِيَّةِ اللَّهِ وَ خَيْرَتِهِ وَ حِزْبِهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ وَ حُجَّتِهِ وَ صِرَاطِهِ وَ نُورِهِ وَ بُرْهَانِهِ

ص: 554

1- در مورد سند زیارت جامعه باید توجه داشت که در نزد بزرگان شیعه به درجه قطع و یقین از صحّت رسیده است شیخ الطائفه - شیخ طوسی - در کتاب «تهذیب» و رئیس المحدثین، شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» و کتاب «عیون الاخبار» و دیگران آن را نقل کرده اند و مرحوم علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - می فرماید: «این زیارت از نظر سند صحیح ترین و از نظر مطلب عمیق ترین و از نظر لفظ فصیح ترین و از نظر معنا بلیغ ترین زیارتنامه ها و پراج ترین همه است.» (بحار الانوار، ج 102 ص 144)

وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَشَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَأُولُو الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ، وَرَسُولُهُ الْمُرْتَضَى، أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيُّمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمَكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصَدِّقُونَ، الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ، الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ، الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ؛ اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ، وَارْتَضَاكُمْ لِعَيْنِهِ، وَاخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ، وَاجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ، وَأَعَزَّكُمْ بِهُدَاةِ، وَخَصَّكُمْ بِبِرْهَانِهِ، وَانْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ، وَآيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ، وَرَضِيَ بِكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَجًا عَلَى بَرِيَّتِهِ، وَأَنْصَارًا لِدِينِهِ، وَحَفَظَةً لِسِرِّهِ، وَخَزَنَةً لِعِلْمِهِ، وَمُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِهِ، وَتَرَاجِمَةً لَوْحِيهِ، وَأَزْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ، وَشَهِدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ، وَأَعْلَامًا لِعِبَادِهِ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِهِ، وَأَدْلَاءَ عَلَى صِدْقِ رَاطِهِ، عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ، وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ، وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ، وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ، وَمَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ، أَنْتُمْ الصِّدْقُ الرَّاطُ الْأَقْوَمُ، وَشَهِدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ، وَشَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ، وَالرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ، وَالْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَالْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ، وَالْبَابُ الْمُتَبَتَّلِيُّ بِهِ النَّاسُ، مَنْ آتَاكُمْ نَجَا، وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ

إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تُسَلِّمُونَ، وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ.

سَعَدَ مَنْ وَالَاكُمْ، وَهَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ، وَخَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ، وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ، وَفَارَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ، وَآمَنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ، وَسَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ، وَهُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ، مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ، وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ، وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ، وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ

أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقُ لَكُمْ فِيمَا مَضَى، وَجَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ، وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ، طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ (1)

سلام بر شما ای خاندان نبوت و جایگاه، رسالت محلّ نزول فرشتگان و وحی ارکان رحمت حقّ و خزانه داران، دانش نهایت بردباری و بنیان های کرامت پیشوایان امت ها و

ص: 555

صاحبان نعمت ها ارکان بزرگواری و اساس و پایگاه خوبان سرپرست بندگان خدا و پایه های استوار، شهرها درهای ایمان و امین اسرار خدای رحمان خلاصه دودمان پیامبران و برگزیده فرستادگان و خاندان، پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده پروردگار جهانیان رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

سلام بر پیشگامان طریق هدایت و چراغ های فروزان در تاریکی ها، نشانه های پرهیزگاری و صاحبان عقل دارندگان خرد و پناهگاه مردمان، وارثان پیامبران و نمونه برتر و دعوت، نیکو حجت های خداوند بر اهل دنیا و آخرت رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

سلام بر جایگاه های معرفت خداوند و مواضع برکت و معادن حکمت و رازداران و حاملان کتاب خدا، جانشینان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله - درود خدا بر او و خاندان او - رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

سلام بر داعیان به سوی خدا و راهنمایان برخشودی خدا استواران در امر خدا و کاملان در دوستی خدا خالصان در توحید خدا و آشکار کنندگان امر و نهی خدا بندگان گرامی او که در گفتار بر او پیشی نگیرند و به فرمان او عمل کنند. رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

سلام بر امامان دعوت کننده و پیشوایان راهنما سروران سرپرست و حامیان دین خدا «اهل ذکر» و «اولی الامر» آیات باقی خداوند و برگزیده و حزب، او جایگاه دانش حجت او و جایگاه دانش و حجت او راه نور و برهان او رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست او یگانه است و شریکی ندارد همچنان که خداوند به یکتایی خویش گواهی داده است و فرشتگان و دانشمندان از آفریدگانش نیز گواهی می دهند که معبودی نیست جز او که عزیز و حکیم است و گواهی می دهم که محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - بنده برگزیده و رسول پسندیده اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دین ها چیره گرداند هر چند مشرکان را ناگوار باشد.

گواهی می دهم که شد که شما امامان، راهنما هدایت یافته، معصوم بزرگوار مقرب پرهیزگار، راستگو برگزیده و فرمانبردار خداوندید که در امر او استوار و به اداره او عمل می کنید و به کرامت و لطف او رستگار شدید. او شما را به علم خویش برگزید و برای غیب خویش پسندید و برای حفظ سر خویش اختیار فرمود و به قدرت خود ممتازتان ساخت و به هدایت خود سربلند نمود و به برهان خود مخصوص گردانید و برای نور خویش

انتخاب کرد و با روح خود تأییدتان نمود. خداوند شما را خلفای خویش در روی زمین و حجت های او بر بندگان و یاران دینش و نگهبانان سرش و خزانه داران علمش و امانتداران حکمتش و مفسران وحیش و بنیان های توحیدش و گواهان بر خلقش و پرچم های برافراشته برای بندگان و علامت روشن در شهرهایش و راهنمایان راهش قرار داد. خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت و از فتنه ها ایمن و آسوده ساخت. از آلودگی پاکتان نمود و پلیدی را از شما دور کرد و پاک و پاکیزه ساخت.

آن که با شما دوستی کند با خدا دوستی نموده و آن که با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی کرده است. آن که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آن که با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزی کرده و آن که به شما تمسک جوید به خدا تمسک بسته است. شما راه راست و استوار گواهان سرای فانی دنیا شفیعیان سرای جاوید، آخرت رحمت پیوسته و متصل، آیت نفیس و گنجینه الهی، امانت محفوظ و دری که مردم به آن آزمایش می شوند هستید آن که به سوی شما آمد نجات یافت و آن که نیامد هلاک شد.

شما مردم را به سوی خدا دعوت می کنید و به سوی او راهنمایی می نمایید، به او ایمان دارید و برای او تسلیم هستید به فرمان او عمل می کنید به راه او ارشاد می نمایید و به گفته او حکم می کنید آن که به شما دوستی ورزید سعادت مند شد و هر کس با شما دشمنی کرد هلاک شد آن که شما را انکار کرد ناامید شد و آن که از شما جدا شد گمراه گردید. آن که به شما تمسک جست کامیاب گردید و آن که به شما پناه آورد ایمن گشت. آن که شما را تصدیق کرد سالم ماند و آن که به دامن شما چنگ زد، هدایت یافت. آن که از شما پیروی کرد بهشت جای اوست و آن که با شما مخالفت کرد، آتش دوزخ مأوای اوست. هر که شما را انکار کند، کافر و هر که با شما بجنگد، مشرک است. هر که حکم شما را رد کند و نپذیرد، در پست ترین طبقه دوزخ خواهد بود.

گواهی می دهم که این مقام برای شما در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود و نیز گواهی می دهم که ارواح شما و نور شما و سرشت شما یکی است پاک و پاکیزه هستید و همه از یک گوهر لاهوتی هستید...» (1)

در همین زمینه از حضرت عبدالعظیم حسنی روایت شده که گوید:

ص: 557

---

1- این زیارت نامه دارای معارف بلندی است و شروح زیادی بر آن نوشته شده است مرحوم حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعه»، ج 13، ص 305 و 306 اسامی 8 تن از شارحین زیارت جامعه را ذکر فرموده است. مراجعه فرمایید.



محضر آقای خود حضرت امام هادی علیه السلام شرفیاب، شدم همین که مرا مشاهده نمود فرمود:

«مرحبا به تو ای ابوالقاسم! به راستی که تو دوست ما هستی.»

عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله من می خواهم دین خود را خدمت شما عرضه، بدارم اگر پسندیده و موجب رضای خداست بر همان ثابت بمانم تا مرگ مرا در یابد

فرمود: آن چه عقیده داری بگو:

عرض کردم: من اعتقاد دارم که خداوند تبارک و تعالی یکی است و مانند او چیزی نیست... و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او و خاتم پیامبران است و پیغمبری بعد از او نیست تا روز قیامت و شریعت او ختم کننده همه ادیان و شرایع است و شریعتی بعد از شریعت او نیست تا روز قیامت و امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است پس از او حسن علیه السلام، بعد از او حسین علیه السلام و بعد از او علی بن الحسین - زین العابدین علیه السلام - سپس محمد بن علی (امام باقر علیه السلام)، پس از او جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) بعد از او موسی بن جعفر (امام کاظم علیه السلام)، بعد از ایشان علی بن موسی (امام رضا علیه السلام) بعد از او محمد بن علی (امام جواد علیه السلام) و بعد از ایشان شما هستید فرمود:

و بعد از من پسر حسن - عسکری - امام خواهد بود و چگونه باشند مردم با جانشین پس از او؟»

عبدالعظیم: گوید عرض کردم برای چهای فرزند رسول خدا؟ فرمود:

زیرا او دیده نمی شود و بردن نامش حرام است تا این که ظهور نماید و دنیا را پر از عدل و داد کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

گوید عرض کردم به امامت آن ها هم اقرار می نمایم و معتقدم که دوست شما دوست، خدا و دشمن شما دشمن خدا و پیروی شما پیروی خدا و نافرمانی شما نافرمانی خداست. و نیز می گویم که معراج و سؤال در قبر و بهشت و جهنم و صراط و میزان حق است و واقعیت دارد و روز قیامت خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست.... و اعتقاد دارم که امور واجب و لازم بعد از دوستی و ولایت شما، خاندان، نماز، روزه، زکاة، حج، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است

در این موقع حضرت فرمود

ص: 558

(يا ابا القاسم! هَذَا وَاللَّهِ دِينُ اللَّهِ الَّذِي اَزْتَصَّاهُ لِعِبَادِهِ فَتَبَّتْ عَلَيْهِ تَبَّتْكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

ای ابا القاسم! به خدا سوگند این همان دینی است که خداوند آن را برای بندگان خود پسندیده است بر این اعتقاد ثابت باش که خداوند تورا در این گفتارت در دنیا و در آخرت استوار و محکم باقی بدارد (1)

امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

محمد بن عثمان عمروی گوید: از پدرم شنیدم که می گفت:

«من در حضور ابو محمد حسن بن علی - امام عسکری علیه السلام - بودم که از حدیث (مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً) که از پدران بزرگوار آن حضرت روایت شده، سخن به میان آمد، فرمود: این مطلب حقی است همچنان که روز حق است. به او عرض شد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حجت و امام بعد از تو کیست؟

فرمود: پسر محمد و اوست امام و حجت بعد از من «هر کس که بمیرد و او را نشناسد به مردن جاهلیت مرده است» آگاه باشید که برای او غیبتی است که نادانان در آن حیران بمانند و باطل گرایان به هلاکت رسند و کسانی که وقت [ظهور] تعیین می کنند دروغ بگویند و سپس او ظاهر شود، و گویا به چشم خود می بینم که پرچم های سفیدی در نجف کوفه بالای سرش در اهتزاز است» (2)

حضرت ولی عصر علیه السلام می فرماید:

(مَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي، وَسَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ)

«کسی که مرا انکار نماید، از من نیست و راه او راه فرزند حضرت نوح علیه السلام است.» (3)

و در نامه ای که به سفیر اولش «عثمان بن سعید عمروی» و پسرش «محمد بن عثمان» در رابطه با مسأله امامت - و جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام - مرقوم فرموده چنین می فرماید:

ص: 559

1- بحار الانوار، ج 3، ص 268، ح 3 توحید صدوق، ص 79 باب التوحید و نفی التشبیه، ج 37؛ کفایة الاثر، ص 282؛ و کمال الدین صدوق با ترجمه فارسی، ج 2، ص 51، باب 37، ح 1.

2- بحار الانوار، ج 51، ص 160، ح 7؛ و کمال الدین صدوق با ترجمه فارسی، ج 2، ص 81، ح 8.

3- غیبت نعمانی شیخ طوسی، ص 176؛ احتجاج طبرسی، ج 2، ص 283؛ بحار الانوار، ج 53، ص 180 و کمال الدین، ج 2، ص 160.

«خداوند شما هر دورا در طاعت خود موفق گرداند و در دین خود ثابت قدم بدارد و به رضایت خود سعادت‌مند سازد به ما رسید آن چه نوشته بودید... همه آن‌ها را مورد مطالعه قرار دادم و من به خدا پناه می‌برم از کور دلی بعد از بینائی و از گمراهی بعد از راه یابی و از کارهایی که موجب هلاکت و نابودی است زیرا خدای عزوجل می‌فرماید: (أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟) «آیا مردم چنین پنداشتند که به محض این که گفتند ما ایمان آوردیم رهایشان می‌کنند و دیگر هیچ آزمایش نمی‌شوند؟!» (1)

چگونه است که برخی به فتنه افتاده در وادی سرگردانی گام می‌سپارند؟ و به چپ و

راست منحرف می‌شوند؟ از دین خود دوری گزیده‌اند یا در دین خود دچار تردید شده‌اند؟ با حق در آویخته‌اند یا از روایات راست و درست بی‌خبراند؟ یا این که آگاهند و خود را به فراموشکاری می‌زنند؟

مگر نمی‌دانند که زمین هرگز خالی از حجت نخواهد بود؟ یا ظاهر و آشکار و یا غائب و پنهان!

مگر نمی‌دانند که امام‌های، آن‌ها بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم یکی پس از دیگری به طور منظم آمده و رفته‌اند تا نوبت به امام پیشین - امام حسن عسکری علیه السلام - رسید، که به فرمان خدا به این مقام منصوب شد و به جای پدران بزرگوارش نشست و مردمان را به سوی حق و صراط مستقیم رهنمون، گردید و او نیز قدم به قدم راه پدرانش را پیمود و سرانجام عهد امامت را به جانشین خود تسلیم نمود

خداوند جانشین او را از دیده‌ها پوشیده داشته و جایگاهش را پنهان ساخته و این بر اساس مشیت خداوند است که در قضای حتمی خدا گذشته و در تقدیر الهی قطعیت یافته است و اینک موقعیت او با ماست و دانش و فضیلت او در اختیار ماست.

اگر خداوند اجازه می‌داد در مورد آن چه منع، فرموده و بر طرف می‌ساخت غیبتی را که مقرر فرموده و حکم و حکمتش در این باره جاری، شده حق را در نیکوترین شکل آن به بهترین وسیله و روشن‌ترین دلیل و نشانه بدانها عرضه می‌نمودم و خود از پشت پرده غیبت آشکار ظاهر می‌شدم و حجت خود را اقامه می‌کردم و لکن تقدیر الهی شکست‌ناپذیر و اراده او غیر قابل تغییر و از مشیت او نتوان پیشی گرفت.

باید پیروی هوای نفس را کنار گذاشته بر اساس اعتقاد خود استوار بمانند و از آن چه

ص: 560

که از دیده هایشان پوشیده شده جستجو، نکنند تا به گناه نیفتند و از آن چه خدای پوشیده نگهداشته پرده بردارند تا پشیمان نشوند - شیعیان ما - باید بدانند که حق با ماست و حق در میان ماست به جز ما هر کس این ادعا را بکند دروغگوست و جز ما هر کس این دعوی را بنماید گمراه و زیانکار. است شیعیان ما ما این جمله را از ما بپذیرند. توضیح و تفسیر آن را نخواهند از ما اشاره را قبول کنند و دنبال تصریح نگردند.» (1)

در این توفیق شریف که به افتخار عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان (نایب اول و دوم حضرت بقیة الله علیه السلام از ناحیه مقدسه صادر شده، است حضرت ولی عصر علیه السلام شیعیان را از هر گونه شک و تردید در مورد امامت بر حذر داشته و به آنان هشدار داده است که در عقیده خود ثابت و استوار بمانند و گول و فریب شیادان و دغلبازان مکار نخورند و تحت تأثیر القات مزورانه فریبکاران قرار نگیرند و همراه با گمراهان و دنیا طلبان ور یا ستخواهان از راه راست و صراط مستقیم حق منحرف نشوند.

### نتیجه شناخت و پیروی از امام

با توجه به مجموع روایاتی که تا بدینجا درباره شناخت و معرفت امام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام - از منابع معتبر شیعه و اهل سنت - نقل، نمودیم جای هیچ گونه شک و تردید برای هیچ انسان مؤمن و موحد - که به خدا و روز جزا و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان و اعتقاد داشته باشد - باقی نمی ماند که شناخت امام آن هم با اسم و وصف و سایر خصوصیات و پیروی از فرمان، او بر هر انسان مکلفی، واجب و موجب نجات و رستگاری و رهائی از مرگ، جاهلی و رفتن به بهشت و خلاصی از آتش سوزان جهنم است.

زیرا: طبق آیات و روایات وارده امام خلیفه خدا جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله، مبلغ احکام مفسر، قرآن، مروج، دین نگهبان شریعت سید المرسلین ملجا و پناه مسلمین، کشتی نجات، امت و یکی از دو یادگار نفیس رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که خداوند او را برای هدایت و

ص: 561

ارشاد خلق برگزیده و وی را از جمیع گناهان و آلودگی های ظاهری و باطنی مصون و محفوظ داشته و علوم و دانش نهانی خود را از معارف و حقایق و جمیع احکام شرعی به وی آموخته و آن ها را در نزد او به ودیعت گذارده و در آیه «اولی الامر» (1)، اطاعت او را مانند اطاعت خود و پیامبرش بر همگان واجب و لازم دانسته است.

بر این اساس همه امامان داوزده گانه از ائمه اهل بیت علیهم السلام، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را به عنوان خلیفه و جانشین خود به مردم معرفی فرموده همان طبقه «اولو الامر» هستند که خداوند (در آیه 59 از سوره نساء) اطاعتشان را بر مردمان واجب ساخته است. زیرا طبق روایات وارده - آنانند که شاهد بر اعمال مردمند، آنانند که در، و جاده، و راه و طریق معرفت بسوی پروردگار و راهنمایان الهی اند و آنانند که گنجینه های علوم خدا و بیان کننده وحی خدا و ارکان توحید و یکتاپرستی هستند.

بنابراین امر ایشان امر، خدا نهی، ایشان نهی خدا اطاعت از ایشان اطاعت از خدا سرپیچی از دستوراتشان سرپیچی از دستورات خدا دوستی با ایشان دوستی با خدا دشمنی با ایشان دشمنی با خدا و رد کردن فرمان آنان رد کردن فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و رد کردن فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله همانند رد کردن فرمان خداوند است.

پس باید امامان معصوم علیهم السلام را شناخت و در برابر آنان تسلیم بود و از اوامرشان اطاعت کرد و به گفتارشان عمل نمود تا بتوان در پرتو راهنمایی های آن راهنمایان به حق، به سعادت و خوشبختی و نعیم جاودانی - در دنیا و آخرت - نائل آمد و گرنه تخلف و سرپیچی از ایشان و روی گردانی از اوامرشان باعث گمراهی و سرگستگی در، دنیا و هلاکت و سقوط در دره هولناک جهنم و عذاب دردناک الهی در عالم آخرت خواهد بود.

بخش سیزدهم

ص: 562

---

1- (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ). سوره نساء، آیه 59

اشاره

شامل:

خالی نبودن زمین از حجّت خدا از دیدگاه کتاب و سنّت و عقل تصریح به امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام و تعداد ایشان در تورات

نظریّه ابن کثیر درباره بشارت تورات

نظریّه ابن حجر درباره اهل بیت علیهم السلام و خالی نبودن زمین از حجّت

مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید

گفتگوی منصور بن حازم با امام صادق علیه السلام

مناظره مرد شامی با اصحاب امام صادق علیه السلام

سخنان هشام بن حکم در مجلس یحیای برمکی

آخرین حجّت خدا از دودمان اهل بیت علیهم السلام

مسأله ولادت، غیبت ظهور و تصریح امام حسن عسکری علیه السلام به امامت فرزندش حضرت ولیّ عصر علیه السلام

تکلیف شیعیان در زمان غیبت امام علیه السلام

ص: 563



بر اساس موازین عقلی و علمی و مدارک اسلامی وجود امام برای باقی ماندن نوع انسان ضرورت دارد و تا زمانی که نسل بشر در روی کره زمین باقی است وجود امام و رهبر به عنوان حجت خدا نیز در میان آن ها لازم و ضروری است زیرا:

هیچ شک و شبهه ای نیست که هر جامعه و ملّتی نیاز به مدیریت و رهبری دارد و هیچ جامعه و گروهی بدون یک نظام کامل اجتماعی که در رأس آن رهبری آگاه و توانا قرار داشته باشد نمی تواند به حیات خود ادامه دهد و به همین دلیل است که از قدیم ترین دوران حیات بشر، تاکنون همه اقوام و ملل جهان برای خود رهبری برگزیده اند که گاهی صالح و شایسته و گاهی ظالم و ستم کار بوده و در بسیاری از مواقع افراد سلطه جو با استفاده از نیاز امت ها به وجود، رهبر با زور و تزویر و حيله و نیرنگ خود را به مردم تحمیل نموده و زمام امور اجتماع را به دست گرفته اند...

به همین مناسبت است که امیر مؤمنان علیه السلام در یکی از سخنان خود می فرماید:

مردم باید امام و پیشوایی داشته باشند تا به امور جامعه رسیدگی کند و در میان آن ها حدود را جاری نماید و با دشمنان پیکار نموده و غنایم را در بین مردم تقسیم کند، آن چه به صلاح آن ها است واجب گرداند، و آن چه را که بر ضرر آن هاست، بر حذر دارد، امر و نهی یکی از اسباب پایداری و بقاء مردم است و اگر نباشد میل و رغبت و ترس از میان می رود و باعث سقوط و نابودی جامعه می گردد، پس بقاء جامعه و تأمین زندگی بسته به این است که در میان مردم امر و نهی باشد» (1)

ص: 565

---

1- رساله محکم و متشابه سید مرتضی، ص 50، به نقل از تفسیر نعمانی و بحار الانوار، ج 93، ص 41، باب ما ورد فی اصناف آیات القرآن.



و در یک مناسبت، دیگر در مقابل شعار «خوارج» که می گفتند: (لا حُكْمَ الا لله): «فرمانی جز فرمان خدا نیست» می فرماید:

«این - سخن حقی است که از آن (عقیده) باطلی اراده شده است. آری - درست است - فرمانی جز فرمان خدا نیست ولی این ها می گویند: زمامداری، جز برای خدا نیست (1) در حالی که مردم به زمامدار نیازمندند خواه نیکوکار باشد یا بدکار تا مؤمنان در سایه حکومت او به کار خویش مشغول و کافران هم بهره مند شوند و مردم در دوران حکومت او زندگی خود را طی کنند و به وسیله او اموال بیت المال (و غنایم) جمع آوری گردد و به واسطه او با دشمنان پیکار، شود جاده ها امن و امان گردیده و حق ناتوانان از نیرومندان گرفته شود، نیکوکاران در رفاه و آسایش به سر برند و از دست بدکاران در امان بمانند.» (2)

آری زندگی دسته جمعی و اجتماعی بدون وجود حکومت امکان پذیر نیست و حکومت بدون وجود رئیس و زمامدار معنا ندارد پس اگر مردم حکومت صالح و شایسته ای برای خود تشکیل دادند که جامعه خود را از جمیع جهات پیش برده اند و گرنه شخصی فاجر و بدکار و ستمکار بر آن ها مسلط خواهد گردید و زمام امور جامعه را در دست خواهد گرفت و خود را بر آن ها تحمیل خواهد نمود و این یک موضوع مسلمی است که نیازی به استدلال، ندارد زیرا جامعه سرانجام بدون حکومت باقی نخواهد ماند.

### خالی نبودن زمین از حجت

با توجه به آن چه گذشت روشن می شود که مسأله امامت و رهبری یک امر فطری و ضروری و مورد احتیاج بشر است که بشریت در طول تاریخ با آن مواجه بوده و به همین دلیل هم خداوند هیچگاه روی زمین را خالی از حجت نگذارده است و این همان چیزی است که هم کتاب خدا (قرآن) و هم سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و هم عقل و خرد بدان گواهی می دهد.

ص: 566

1- یعنی: این ها نفی زمامداری می کنند و می گویند: هیچ کس در میان مردم حق ندارد زمام امور دینی و سیاسی و اجتماعی مردم را به دست بگیرد.

2- نهج البلاغه ص، 116، کلام 40، و صبحی صالح، ص 82.

آن چه از آیات وارده در این موضوع استفاده می شود این است که: خداوند قادر حکیم به مقتضای لطف و عنایت خداوندی خود از روزی که بشر را آفریده هرگز روی زمین را خالی از حجت نگذارده، است بلکه پیوسته برای اداره امور اجتماع و زندگی سعادت‌مندان، انسان‌ها پیای پیامبرانی را بر ایشان فرستاده و خلافت و حکومت روی زمین را به آنان ارزانی داشته تا مردمان را به راه راست و صراط مستقیم حق رهبری کنند و جامعه ای سالم و صالح و خدا شناس به وجود آورند و راه را از چاه به مردم بشناسانند و در میان آنان به عدالت رفتار نمایند و با دلایل روشن و آشکار حق و حقیقت را بیان کنند و شرایع آسمانی را پاس دارند و از راه تبلیغ و گفتگو با مردم با آنان اتمام حجت نمایند تا اگر کسانی دانسته و عمدتاً راه خلاف، پیمایند با آنان اتمام حجت شود و اگر وعده عذاب و کیفری به آن‌ها داده شده بیدلیل نباشد و کسی نتواند ایراد بگیرد که اگر رهبری الهی و آسمانی برای ما فرستاده می شد و دست ما را می گرفت و به سوی حق و حقیقت رهنمون می گشت ما هرگز خلاف نمی کردیم.

و خلاصه این که راه عذر بسته شود و دلائل حق به اندازه کافی بیان، گردد و به ناگاهان، آگاهی و به آگاهان اطمینان خاطر و تقویت قلب داده شود.

به هر حال در این زمینه آیات فراوانی در قرآن کریم وارد شده که برای روشن شدن مطلب به برخی از آن‌ها اشاره می کنیم:

1. در سوره «بقره»، آیه 30 در مورد اراده خداوند بر خلقت آدم علیه السلام و مسأله خلافت و جانشینی او در زمین چنین آمده است:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)

به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت من در روی زمین خلیفه قرار خواهم داد.

2. در سوره «یونس»، آیه 47 در مورد بعثت پیامبران و بسط عدالت و خالی نبودن زمین از حجت و این که خداوند برای هدایت و راهنمایی هر امتی پیامبری فرستاده است تا آنان را به راه راست هدایت نموده و از انحراف و کجروی بازشان دارد چنین آمده است:

(وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ )

برای هر امتی فرستاده و پیامبر صلی الله علیه و آلهی است و چون پیامبرشان بیامد - و حجت تمام شد - در میان آنان به قسط و عدالت حکم شود.

3. در سوره «طه»، آیه 134 در مورد لزوم اتمام حجت و این که خداوند هرگز کسی و یا گروهی را بدون اتمام حجت عذاب نخواهد کرد خطاب به پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله چنین آمده است:

(وَلَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْرَى )

و اگر ما آنان را قبل از آن (پیش از نزول قرآن) به هلاکت می رساندیم - در روز قیامت - می گفتند: پروردگارا! چرا برای ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آن که خوار و رسوا شویم؟!

4. در سوره «اسراء» (بنی اسرائیل) آیه 71 در مورد اینکه خداوند در هر عصر و زمانی برای هر قوم و ملتی امام و پیشوایی قرار داده و در روز قیامت آن ها را به همراه امام زمانشان فرا می خواند تا درباره آنان به عدالت حکم شود چنین آمده است:

(يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ)

روزی - فرا می رسد - که ما هر دسته و گروهی از مردم را به همراه امام زمانشان فرا می خوانیم

5. در سوره «رعد»، آیه 7 در مورد رسالت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و مسأله امامت و خلافت و جانشینی آن حضرت چنین آمده است:

(وَإِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)

همانا (ای پیامبر!) تو تنها بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.

و جالب توجه این که در تفسیر این آیه شریفه روایات بسیار زیادی از طرق شیعه و اهل سنت رسیده است که مقصود از: «منذر بیم دهنده» رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقصود از: «هادی: هدایت کننده» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

یک نکته مهم: در این جا لازم است این نکته را توضیح دهیم که گرچه برخی از مفسران گفته اند که:

صفت «منذر» و «هادی» که در آیه مذکور آمده است هر دو صفت، به پیامبر صلی الله علیه و آله بر می گردد ولی این تفسیر بر خلاف ظاهر آیه و روایاتی است که از طرق شیعه و سنی در تفسیر آن وارد شده است زیرا:

اولاً- هدف آیه این است که بفهماند دعوت کننده دو تا است یکی دعوت کننده ای که کارش انذار است و دیگری دعوت کننده ای که کارش هدایت است.

و ثانیاً- انذار برای آن است که گمراهان و منحرفان را از بیراهه و انحراف به راه آورد و در متن صراط مستقیم حق قرار دهد ولی هدایت برای این است که مردم را پس از به راه آمدن به پیش ببرد.

بنابراین در حقیقت «منذر» همچون «علت محدثه» و ایجاد کننده است و «هادی» به منزله «علت مبقیه» و نگهدارنده و پیش برنده می باشد و این همان چیزی است که ما از آن تعبیر به «رسول» و «امام» می کنیم زیرا: «رسول» مؤسس و بنیانگذار شریعت و «امام» حافظ و نگهبان آن است.

و اینک برای پی بردن به حقیقت این موضوع به برخی از روایاتی که در منابع معتبر شیعه و اهل سنت در تفسیر آیه آمده، است اشاره می کنیم و روایات اهل سنت را مقدم می داریم

### الف: روایات اهل سنت

در تفسیر طبری و تفسیر فخر رازی و تفسیر ابوحنیفه اندلسی و بسیاری از منابع دیگر از قول ابن عباس آمده است که گفت:

«هنگامی که آیه (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: منم منذر! سپس به شانه علی [علیه السلام] اشاره کرد و فرمود: توئی هادی! بوسیله تو بعد از من هدایت یافتگان هدایت می شوند.» (1)

همچنین حاکم حسکانی در کتاب «شواهد التنزیل» از ابی برده اسلمی روایت کرده است که: گفت

ص: 569

---

1- تفسیر طبری، ج 13، ص 672 تفسیر فخر رازی، ج 19، ص 14، چاپ مصر و تفسیر بحر المحيط ابو حیان اندلسی، ج 5، ص 367، چاپ مصر، چاپخانه السعاده.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که آب بیاورند در حالی که علی بن ابی طالب [علیه السلام] نزد آن حضرت بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن که وضو گرفت دست علی [علیه السلام] را در دست گرفته به سینه خود، چسبانید و خواند؛ (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ) یعنی خود پیامبر صلی الله علیه و آله و آن گاه دست علی [علیه السلام] را به سینه خود او گذاشت و خواند: (وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)، «آن گاه به او فرمود: تو مشعل فروزان خلائق و مقصد (و پرچم) هدایت و امیر همه قاریان - قرآن - هستی و من بر این امر گواهی می دهم که تو این چنینی» (1)

و خطیب خوارزمی نیز در کتاب «مقتل الحسین» از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود:

«به وسیله من انذار شدید و به وسیله علی - ابن ابی طالب علیه السلام - هدایت یافتید - و آن گاه این آیه را تلاوت نمود: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) - و سپس فرمود: به واسطه حسن [علیه السلام] به خیر و نیکی خواهید رسید و به واسطه حسین [علیه السلام] سعادت مند یا شقاوت مند خواهید شد آگاه باشید که حسین [علیه السلام] دری از درهای بهشت است هر کس با او دشمنی کند خداوند بوی بهشت را بر او حرام خواهد گردانید.» (2)

### ب: روایات شیعه

در امالی شیخ صدوق رضی الله عنه و منابع دیگر از قول عبّاد بن عبدالله آمده است که گفت:

علی علیه السلام فرمود:

«آیه ای از قرآن نازل نشده مگر آن که من می دانم در کجا نازل شده و در باره چه کسی نازل شده و در مورد چه موضوعی نازل شده در دشت و صحراء نازل شده است یا در کوه: گفتند درباره خودت چه نازل شده است؟ فرمود اگر از من نمی پرسیدید به شما نمی گفتم. درباره من این آیه نازل شده است: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ): (3) «همانا - ای پیامبر! - تو تنها بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای است». پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم دهنده و من هدایت کننده ام بدانچه آن حضرت آورده است.» (4)

در کتاب «اصول کافی» از عبدالرحیم قصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در

ص: 570

1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 301، چاپ بیروت، اعلمی

2- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 145، چاپ غری.

3- سوره رعد آیه 7

4- امالی شیخ صدوق، ص 227، ج 13، آخر مجلس، 46 و شواهد التنزیل، ج 1، ص 300، ح 413.

تفسیر آیه شریفه (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) فرمود:

«بیم دهنده رسول خدا صلی الله علیه و آله و هدایت کننده علی علیه السلام است و به خدا سوگند که مقام بیم هدایت و رهبری از میان ما - اهل بیت - رخت بر نبسته و پیوسته در میان ما - خانواده - است تا روز قیامت.» (1)

و نیز در کتاب «اصول کافی» از ابو بصیر روایت کرده که گفت:

«محضر امام صادق عرضه داشتیم: معنای آیه (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) چیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آن فرموده است: من منذرم و علی هادی است. حال به نظر تو ای ابا محمّد! آیا در امروز هدایت گر (و رهبری) وجود دارد؟ عرض: کردم فدایت شوم. آری همیشه از شما خانواده هادیانی یکی پس از دیگری وجود داشته تا نوبت به شما رسیده است

فرمود: خدا تو را رحمت کند ای ابا، محمّد اگر این چنین بود که وقتی آیه ای درباره مردی - یعنی امامی - نازل می شد و او می مرد آیه هم می مرد، (و از بین می رفت و دیگر مصداقی نداشت) ولی قرآن زنده است و درباره بازماندگان جریان دارد همچنان که در گذشتگان جاری بود.» (2)

نگارنده: گوید این روایت شاهی بر مدعای قبلی ماست که گفتیم: «منذر» در حقیقت به منزله «علت محدثه» و ایجاد کننده» و «هادی» به منزله «علت مبقیه» و نگهدارنده است که ما از آن تعبیر به «رسول» و «امام» می کنیم

بنابراین مصداق بارز، آیه علی علیه السلام و شمول آن نسبت به آن حضرت و باقی ائمه علیهم السلام برای آن است که از دیدگاه، قرآن خداوند برای هر قوم و ملّتی در هر عصر و زمانی امام و پیشوای معصومی قرار داده و هرگز روی زمین را خالی از حجت نگذارده است.

## و اِنَّا سَنَتِ پیامبر صلی الله علیه و آله

گر چه ما در بحث های گذشته به طور کافی و وافی بخش های عمده ای از روایات وارده را که در منابع شیعه و اهل سنت آمده است آورده ایم ولی در عین حال در این جا نیز برای این که دلیلی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آورده باشیم به یکی از روایاتی که در منابع

ص: 571

1- کافی، ج 1، ص 148، ح 4؛ ینابیع المودّه، ص 116، باب 26 و غایة المرام، ص 235، باب 31، ح 4.

2- کافی، ج 1، ص 192، ح 3، چاپ اسلامیّه

شیعه و اهل سنت وارد شده اشاره می کنیم:

«شیخ الاسلام حموینی در کتاب «فرائد السمطین» در ضمن یک حدیث مفصل و طولانی در مورد منا شده (قسم دادن) امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام خلافت عثمان که عده ای در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمده و فضایل خود را بر می شمردند از براء بن عازب و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار نقل کرده است که این پنج نفر صحابی بزرگ گواهی دادند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز «غدیر خم» فرمود:

«... ای مردم! همانا خدای عزوجلّ به من فرمان داده که امام و پیشوای شما را به امامت منصوب نمایم و آن که بعد از من وصی من و خلیفه من است و آن کسی را که خدای عزوجلّ در کتاب خود طاعت او را واجب شمرده و طاعت او را همردیف طاعت من قرار داده و شما را به ولایت - رهبری - او امر فرموده به شما معرفی کنم و من در ابلاغ این امر از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آن ها به خدای خود مراجعه نمودم، خدای - عزوجل - مرا تهدید کرد که اگر این امر را تبلیغ نکنم مرا عذاب خواهد فرمود. ای مردم! همانا خداوند شما را به اداء نماز امر فرموده و بطور تحقیق آن را برای شما بیان نموده و به زکاة و روزه و حجّ امر فرموده و آن ها را برای شما بیان فرموده و من آن ها را برای شما تفسیر کرده ام و امر کرده است شما را به ولایت و من شما را شاهد می گیرم که ولایت اختصاص به این (یعنی علی علیه السلام) دارد و بعد از او به دو پسرش اختصاص دارد و سپس به اوصیاء بعد از ایشان از فرزندانشان که آن ها از قرآن جدا نشوند و قرآن از آن ها جدا نشود تا بر من در کنار حوض - کوثر - وارد شوند.

ای مردم! من آن چه لازم بود برای شما بیان کردم و پناهگاه شما بعد از خودم و امام شما و ولی شما و هادی و راهنمای شما را به شما معرفی نمودم و او برادر من علی بن ابی طالب [علیه السلام] است و او در میان شما به منزله شخص من است. پس در دینتان از او پیروی کنید و او را در تمام امورتان اطاعت، نمایید زیرا تمام آن چه را که خدای - عزوجلّ - به من تعلیم فرموده از علم و حکمتش تماماً در نزد اوست. پس از او پرسید و از او و اوصیاء بعد از او بیاموزید و آنان را تعلیم ندهید و بر آنان پیشی نگیرید و از آنان عقب نمانید، زیرا آنان با حقند و حق با آنان است هیچ گاه آن ها از حق و حق از آن ها جدا نشود...» (1)

ص: 572

تردیدی نیست که مسأله «امامت» از اهم مسائل مربوط به کمال بشر است، زیرا: بدیهی است که بدون یک مدیریت صالح و قاطع و نظام اجتماعی سالم رفاه و امنیت عمومی و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان تأمین نمی شود. و خدایی که می داند دین از دنیا جدا، نیست و نسبت به بندگان خود آن همه لطف و عنایت داشته و آنان را به نیروی کمال مجهز، نموده و اسباب و وسایل کمال را در اختیارشان قرار داده است ممکن نیست که راه رسیدن به کمال را به آن ها نشان ندهد و آن ها را بدون امام و رهبر به حال خودشان واگذارد

بنابراین بر خداوند حکیم لازم است که به مقتضای لطف و عنایت خود زمامدار معصومی را برای هدایت و ارشاد و راهنمایی مردم انتخاب نموده، زمام امور دین و دنیای مردم را به او بسپارد تا جامعه را در همان مسیری که خودش خواسته است رهبری نماید.

علاوه بر این طبق صریح آیات قرآن کریم «اسلام» یک نظام کامل اجتماعی و دین ابدی و جاودانی و کامل ترین دین الهی است (1) که قوانین و مقررات آن برای همه بشریت است و از اینرو احکام و قوانین آن که از جانب خدا بر پیغمبر گرامی اسلام نازل شده و به مردم ابلاغ گردیده است باید برای همیشه در بین بشر محفوظ بماند.

و این امر در صورتی امکان پذیر است که فرد برگزیده و معصومی در بین مردم باشد که در حفظ و نگهداری احکام الهی کوشش نماید و از کجی ها و انحرافات و افکار التقاطی و نظرات نادرست و خرافات و موهومات جلوگیری کند و برنامه ها و طرح های آسمانی را به اجرا گذارد و ضامن بقاء و دوام دین خدا باشد.

ص: 573

---

1- چنان که در سوره آل عمران، آیه 19 می فرماید: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) قدس سره: «دین در پیشگاه خدا فقط اسلام است» و باز در همین سوره آیه 85 می فرماید: قدس سره (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ): «هر کس به جز اسلام دین دیگری را اختیار کند هرگز از او پذیرفته نمی شود...» و در سوره مائده آیه 3 می فرماید: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا) قدس سره: «امروز دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام - برای همیشه - دین شما باشد».



زیرا: دین نمایانگر حکومت خدا بر زمین و عملی ساختن برنامه ها و سنت ها و شرایع الهی برای خوشبختی مردمان و رهانیدن آنان از سختی و بدبختی است و پیامبر صلی الله علیه و آله برای تأسیس این حکومت و تحقق بخشیدن آن بر انگیزته شده است.

و اگر پیامبری آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پایان دهنده دور نبوت و گشاینده روزگار جدیدی باشد که تا روز قیامت ادامه خواهد یافت از آن جا که شخص پیغمبر نمی تواند برای همیشه باقی بماند ناگزیر باید برای بر پا داشتن ارکان حکومتی الهی فرد ممتاز و برگزیده و معصومی را به امر خدا و فرمان وحی به عنوان جانشینی خود تعیین کند و او را به مردم معرفی نماید تا همگان به راهنمایی او رهبری شوند و بر وفق برنامه او به پیش بروند و به سعادت دنیا و آخرت نایل، گردند و در روز باز پسین در پیشگاه خدا عذر و بهانه ای نداشته باشند

و این سروری و رهبری مخصوص کسی خواهد بود که شایستگی چنین مقامی را داشته باشد و او در اصطلاح شرع «امام» نامیده می شود امام یک فرد کامل و انسان ممتازی است که به تمام کمالات نفسانی و انسانی آراسته و به همه احکام و عقاید دین و قوانین شریعت عالم و آگاه است. (1)

پس ناگزیر باید همیشه پیشوایی «معصوم» در بین مردم باشد که از اصالت مکتب پاسداری کند و عهده دار حفظ احکام و قوانین الهی باشد در این صورت است که دین و احکام شریعت محفوظ می ماند و ابدیت و جاودانگی اسلام و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله امتداد می یابد و گرنه اصالت و خالص بودن خود و خالص بودن خود را از دست می دهد و به همان سرنوشت تحریف و تغییر و تبدیلی که دیگر ادیان الهی گرفتار، آمدند دچار می گردد.

به هر حال شیخ صدوق (رضوان الله تعالی علیه) در مقدمه کتاب «اکمال الدین» در رابطه با آیه شریفه: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (2): «من در زمین خلیفه قرار خواهم داد.» در مورد لزوم وجود امام در هر عصر و زمان چنین می گوید:

«خدای- تبارک و تعالی- پیش از آفرینش، مخلوق نخست خلیفه را آفرید و سپس خلق جهان را به وجود آورد و این خود دلیل بر آن است که حکمت وجود خلیفه از حکمت

ص: 574

---

1- ر.ک بخش سوم تحت عنوان امام باید اعلم افراد امت باشد

2- سوره بقره، آیه 30

وجود مردم در آفرینش مقدم است و از این رو خداوند بدان آغاز کرده است، زیرا خدای سبحان حکیم است و حکیم کسی است که موضوع مهم تر را بر امر عمومی مقدم بدارد و این خود درستی قول امام صادق جعفر بن محمد را می‌رساند که می‌فرماید «حجّت خدا پیش از خلق و همراه با خلق و پس از خلق است».

و اگر خدا مردمی را بی خلیفه بیافریند - بدون آن که رهبری در میان ایشان باشد- آنان را در معرض هلاکت و تباهی افکنده و نابخردان را از کارهای ناروا بدان گونه که حکمتش اقتضا، داشته از قبیل اقامه حدود و به راه آوردن تبهکاران باز نداشته است در صورتی که حکمت بالغه الهیه اجازه نمی‌دهد حتی یک چشم بهم زدن هم از اصلاح مردم صرف نظر شود و حکمت تدبیر اجتماع و اداره امور مردم در همه احوال لازم است همان گونه که طاعت حق در همه احوال واجب است.

کسی که چنین پندارد که جهان لحظه ای بدون امام دوام می‌یابد، لازمه اش آن است که مذهب «برهمنان» را صحیح بداند (که بعثت و وجود پیامبران را لازم نمی‌دانند و بلکه زشت می‌شمارند).

اگر در قرآن آیه ای نیامده بود که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است بایستی در هر زمانی پیغمبری بیاید ولی از آن جا که ختم نبوت به صحت پیوسته است و پس از رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامبری نخواهد آمد ادامه دعوت الهی تنها یک صورت معقول برای اداره بشر پیدا می‌کند و آن هم وجود خلیفه حق در بین مردم است، زیرا خدای تعالی وضعی را پیش نمی‌آورد و مردم را به چیزی دعوت نمی‌نماید، مگر آن که حقیقت عقل پسندی در میان باشد و اگر وجود خلیفه حق تصور نشود ادامه دعوت الهیه تحقق نمی‌یابد و حجّت بر مردم تمام نمی‌شود و این بدان جهت است که هر چیزی با همانند خود الفت پیدا می‌کند و از مخالف و ضد خویش دوری می‌جوید، و اگر چنان که «براهمه» می‌گویند عقل بعثت پیغمبران را انکار می‌کرد خدای تعالی هرگز پیامبری را به رسالت مبعوث نمی‌فرمود

مثال آن طیب است که بیمار را با دارویی که موافق طبع اوست معالجه می‌کند، و اگر درمان او با دارویی که مخالف طبع اوست انجام شود بیمار را به هلاکت رسانده است. پس با توجه به این که خدا از همه حکیمان حکیم تر است، بی تردید دعوتش طبق دستورات ثابت عقل انجام می‌پذیرد و وضع خلیفه و کردار و رفتار او نیز نشان گر حال خلیفه گزار است و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه اند، و در عرف مردم اگر

پادشاهی شخص ستمکاری را به عنوان خلیفه جانشین خود قرار دهد، ظلم خلیفه دلیل بر ظلم خلیفه گزار است و اگر خلیفه عادل باشد دلیل بر عادل بودن خلیفه گزار است و از این جا ثابت می شود که مقام خلافت از طرف خدا با مقام عصمت ملازم و همراه است و خلیفه جز معصوم نمی تواند باشد.» (1)

نامبرده در جای دیگری از همان کتاب در رابطه با آیه شریفه (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛ «ای پیامبر! تو تنها بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای است» در مورد خالی نبودن زمین از حجّت چنین می گوید:

«این گفتار خدای تعالی دلیل است بر آن که زمین هیچ گاه از وجود هادی و رهبر دینی خالی نبوده و در هر عصر و زمانی و در میان هر قوم و ملّتی هدایت کننده ای از انبیاء و اوصیاء وجود داشته است تا حجّت بر مردمان تمام شود و تا وقتی که تکلیف از طرف خدای عزّوجلّ برای بندگان لازم است رشته آنان بریده نگردد...» (2)

آری، براساس آیات قرآن کریم و روایات اسلامی و حکم عقل و خرد، وجود امام معصوم برای بقاء و دوام دنیا و نسل بشر لازم و ضروری است و خداوند متعال به اقتضای لطف بی پایان و مقام پروردگاریش این کار را انجام داده و 12 نفر امام معصوم را برای زمامداری امت اسلامی انتخاب و تعیین نموده و آن ها را منحصر در اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته و رسول گرامی اسلام نیز در موارد متعدّد این مطلب را به مسلمانان گوشزد نموده و به آنان سفارش فرموده است تا وسائل و اسباب حکومت آنان را فراهم آورند و از اوامرشان اطاعت، نمایند و در پرتو رهبری آنان به سعادت دنیا و آخرت نایل گردند.

و اینک برای اثبات این مطلب به احادیث فراوان و متواتری که در مسأله امامت وارد شده و ما تنها بخشی از آن ها را در این جا می آوریم توجه فرمایید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

(يَحْمِلُ هَذَا الدِّينُ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُدُولٌ يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلُ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفُ الْغَالِبِينَ، وَ انْتِخَالُ الْجَاهِلِينَ)

در هر عصر و زمانی افراد عادلّی حمایت از این دین را به عهده دارند که توجیه و تفسیر

ص: 576

---

1- کمال الدین، صدوق با ترجمه فارسی، ج 1، ص 75

2- همان، ج 2، ص 283، دنباله حدیث 8.

باطل گرایان، و عقاید و آراء غلات (1) و اظهار نظرهای ناآگاهان را از دامن آن پاک می نمایند. (2)

و در حدیث دیگر با تفصیل بیش تر می فرماید:

(فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عُدُولٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْفُونَ عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَ اِئْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ، أَلَا وَإِنْ أُنْمَتَكُمْ وَ فِدْكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَانظُرُوا مَنْ تُؤْفِدُونَ)

در میان هر نسلی از آیندگان ائمتّم افراد عادلّی از اهل بیتّم وجود خواهند داشت که تحریف غلات - عقیده نادرست تندروها- را از دامن این دین بزدایند و گروه گرایی باطل گرایان را بی اثر سازند و اظهار نظرها و افکار نادان ها را از بین ببرند. آگاه باشید که امام های شما راهنمایان شما به سوی خدای تبارک و تعالی می باشند پس مواظب باشید که چه کسانی را- در دین خدا - راهنمای خود قرار می دهید.

(3)

در این دو حدیث که مورد اتّفاق شیعه و سنی است همان گونه که خوانندگان عزیز ملاحظه می کنند سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی «افراد عادل» و «اهل بیت» است و به روشنی می رساند که مقصود از آن «افراد عادل» گروهی از اشخاص عالم و شایسته از اهل بیت علیهم السلام خود آن حضرت اند که هر یک از آنان واجد صلاحیت امامت و رهبری بوده و پس از رحلت آن بزرگوار یکی پس از دیگری به مقام شامخ امامت نائل می گردند.

زیرا: وقتی به احادیث اسلامی مراجعه می کنیم می بینیم که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام خود را به دوازده خلیفه و جانشین تفسیر نموده و از این طریق روشن ساخته است که مقصود وی از آن دو لفظ (افراد عادل و اهل بیت) تعداد انگشت شماری است که جانشینان وی می باشند و عزّت، دین و صلاح، مسلمین، و بقاء دنیا، به وجود آن ها

ص: 577

1- «غلات» کلمه «غالی» از ماده «غُلُو» گرفته شده و به معنای از حد گذشتن و تجاوز کردن از حق و جمع زیاده روی در دین است. مسأله «غلو» یکی از مهم ترین سرچشمه های انحراف در ادیان آسمانی بوده است. به همین دلیل اسلام درباره غلات سختگیری شدید نموده و در کتب فقه و عقاید و روایات «غلات» از بدترین کفّار معرفی شده اند. جهت آگاهی بیش تر به کتاب بحار الانوار، ج 25، ص 261، 350 مراجعه فرمایید.

2- رجال کشی، ص 5

3- صواعق المحرقة، ص 150 و 236، چاپ مکتبة القاهرة؛ ینابیع المودّه، ج 2، ص 17 و 132؛ المعیار و الموازنه ص 204 شرف النبی ص 287؛ ذخائر العقبی ص 17؛ رشفة الصادی، ص 17؛ کمال الدین صدوق، ترجمه فارسی، ج 1، ص 330، باب 23، ح 7.

آری، طبق دو حدیث، مزبور و احادیث «خلفاء اثنا عشر» و احادیث مربوط به «اهل بیت» و احادیث فراوان دیگری که در صفحات آینده ملاحظه خواهید فرمود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وجود پیشوایان «عادل» و «عالم» و «معصوم» از اهل بیت خود را در میان بشر و امت اسلامی ضروری دانسته و تعداد آنان را «12 نفر» اعلام نموده و همگی آن‌ها را از «قریش» و منحصر در اهل بیت علیهم السلام خود ساخته است.

اینک برای این که این موضوع کاملاً روشن شود نخست برخی از روایاتی را که از طرق اهل سنت و شیعه درباره «خلفاء» و تعداد «ائمه اثنا عشر» وارد شده است یاد آور می شویم و سپس به بعضی از احادیث دیگر که در مورد اهل بیت علیهم السلام است اشاره می کنیم

### الف) روایات مربوط به خلفاء و تعداد ائمه

1. جابر بن سمره در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که: «روز جمعه عصر آن روزی که «اسلمی» سنگسار شد از آن حضرت شنیدم» که فرمود:

(لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ)

همواره این دین پا بر جاست تا روزی که قیامت بر پا شود یا اینکه دوازده خلیفه بر شما خلافت کنند که همه آن‌ها از قریش اند. (1)

2. همین جابر در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

(لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ)

پیوسته کار مردم به خیر خواهد گذشت تا زمانی که 12 نفر بر آن‌ها ولایت داشته باشند که همگی آن‌ها از قریش خواهند بود. (2)

3. نیز همین جابر در یک حدیث دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم روایت می کند که فرمود:

(لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ)

پیوسته اسلام به شوکت و عزت خود باقی خواهد بود تا روزی که دوازده خلیفه (در

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 184، ح 10؛ کتاب الاماره، باب «الناس تبع لقریش»

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 184، ح 2 کتاب الاماره

رأس آن) باشد که همگی آن ها از قریش هستند. (1)

4. همچنین در یک حدیث دیگر از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

(لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي صَالِحاً حَتَّى يَمُضِيَ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ)

پیوسته کار این امت به صلاح خواهد بود تا روزی که دوازده خلیفه بر آن ها بگذرد که همگی از قریش خواهند بود. (2)

5. عبدالله بن، امیه مولای مجاشع در حدیثی از «انس بن مالک» - خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله - نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود:

(لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِماً إِلَى إِثْنَا عَشَرَ مِنْ قُرَيْشٍ، فَإِذَا مَضَوْا سَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا)

همواره این دین پا بر جاست تا روزی که 12 نفر از قریش - در رأس آن - باشد، هنگامی که زمین از آن ها خالی شود ساکنانش را در کام خود فرو خواهد برد. (3)

در این روایات - چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه می کنند - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعداد پیشوایانی را که پس از آن حضرت به مقام امامت نائل می شوند «12 نفر» اعلام نموده است و چنان که از ظاهر این روایات پیدا است کسانی که بعد از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم حمایت دین او را به عهده دارند و از آن دفاع می نمایند و از هر گونه تغییر و تحریف و تبدیل جلوگیری می کنند همین دوازده نفراند.

زیرا: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله عزت و شکوه اسلام و صلاح و رستگاری امت و دوام بقاء دنیا را به وجود و بقاء آن ها مربوط دانسته و فرموده است: همواره این دین پا بر جاست تا روزی که این دوازده نفر در میان امت پا بگذارند و در میان مردم قرار گیرند بنابراین در مورد این که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تعداد خلفا و امامان پس از خود را دوازده نفر معرفی و معین فرموده است سخنی نیست زیرا: این روایات به اندازه ای است که در صحت و درستی آن ها هیچ گونه شک و تردید وجود ندارد

ولی مهم این است که ما این دوازده نفر را بشناسیم و در امور دینی و اجتماعی از آنان پیروی کنیم و همان گونه که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده اند، بدانیم چه کسانی

ص: 579

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 184، ح 7 کتاب الاماره

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 118، کتاب معرفة الصحابه.

3- اعلام الوری، 384؛ کشف الاستار، ص 134 منتخب الاثر، ص 27، ح 29.

به نظر ما هر انسان با انصاف و با ایمان که به خدا و روز جزا اعتقاد دارد اگر احادیث «ائمه اثنا عشر» را در کنار احادیث دیگری قرار دهد که در همین رابطه وارد شده- مانند: احادیث ثقلین و احادیث، امان و احادیث سفینه - قاطعانه داوری خواهد کرد که مقصود از آن «افراد عادل» که از «اهل بیت» خواهند بود، همین دوازده نفراند.

### (ب) روایات مربوط به اهل بیت علیهم السلام

اینک به روایات دیگری که در همین زمینه در مورد «اهل بیت» از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است توجه فرمایید:

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد این که زمین هرگز از وجود اهل بیت خالی نخواهد بود چنین می فرماید:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا... وَلَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْهُمْ، وَلَوْ خَلَّتْ لَأَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا...)

من در میان شما دو ذخیره سنگین و گران بها را به جای می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم که اگر به آن دو ذخیره تمسک جوید هرگز گمراه نخواهید شد... و زمین هرگز از وجود اهل بیت علیهم السلام خالی نخواهد ماند و اگر زمین از آن ها خالی بماند ساکنانش را در کام خود فرو خواهد برد...» (1)

2. در مورد اینکه اهل بیت مایه امان اهل زمین و سبب دوام و بقاء دنیا هستند و اگر آن ها نباشند زمین ساکنانش را در کام خود فرو خواهد برد چنین می فرماید:

(النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ)

ستارگان امان اند برای اهل، آسمان، پس چون ستارگان از میان بروند ساکنان آسمان نیز نابود شوند و اهل بیت من اماناند برای اهل، زمین پس چون اهل بیت علیهم السلام من بروند اهل زمین نیز نابود خواهند شد. (2)

3. در مورد این که «اهل بیت» وسیله اتحاد و اتفاق و یکپارچگی امت اسلامی اند و

ص: 580

1- ینابیع الموده، ج 1، ص 20، چاپ، نجف، ص 23، باب 3.

2- ذخائر العقبی، ص 17؛ صواعق المحرقة، ص 235؛ ینابیع الموده، ج 1، ص 19.

اگر مسلمانان از آن‌ها پیروی نمایند هرگز دچار اختلاف و تفرقه و دو دستگی نخواهند گردید چنین می‌فرماید:

(النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْاِخْتِلَافِ... فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اِخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ)

ستارگان سبب امانند برای اهل زمین از غرق شدن و اهل بیت من وسیله امان اند برای امت من از اختلاف و تفرقه پس اگر طایفه ای از عرب با اهل بیت من مخالفت کنند، تفرقه در میان آن‌ها پدید خواهد آمد و از حزب ابلیس خواهند شد. (1)

4. در مورد این که «اهل بیت» مایه نجات و رستگاری امت در دنیا و آخرت اند و هر کس از آنان پیروی کند نجات خواهد یافت و هر کس از آن‌ها دوری جوید به هلاکت خواهد رسید چنین می‌فرماید:

(إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ)

«به راستی که مثل اهل بیت علیهم السلام من در میان شما بسان کشتی نوح است در میان قومش که هر که در آن وارد شود رستگار و هر که از آن دوری جوید، غرق خواهد شد» (2)

5 - در مورد این که مقصود از «اهل بیت» امیر مؤمنان علیه السلام و یازده امام معصوم دیگر از فرزندان آن حضرت می‌باشند خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام چنین می‌فرماید:

(يَا عَلِيُّ... مَثَلُكَ وَمَثَلُ الْأئِمَّةِ مِنْ وُلْدِي بَعْدِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَمَثَلُكُمْ كَمَثَلِ النَّجْمِ كُلِّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)

«ای علی! مثل تو و مثل امامان از نسل تو بعد از من مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن وارد شود نجات یافته و هر کس از آن دوری جوید غرق خواهد شد و مثل شما، مثل ستارگان - آسمان - است که هرگاه ستاره ای ناپدید شود ستاره دیگری طلوع خواهد نمود تا روز قیامت» (3)

ص: 581

1- صواعق المحرقة، ص 236؛ ینابیع الموده، ج 2، ص 123، باب 59 فصل 4 در فضایل اهل بیت، ذیل آیه هفتم اسعاف الراغبین در حاشیه نوارالابصار ص 141، چاپ دار الفکر، سال 1399 هجری؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 149

2- ینابیع الموده ج 2 ص 123، صواعق المحرقة ص 236، مستدرک حاکم ج 3 ص 149، اسعاف الراغبین در حاشیه نور الأبصار ص 120 و بسیاری دیگر از کتب حدیث.

3- ینابیع الموده ج 1 ص 27 و در چاپ نجف ص 31 باب 4 و فوائد السمطین ج 2 ص 244 ح 517



6- و در مورد این که وجود مقدس آخرین حجّت خدا حضرت مهدی علیه السلام (دوازدهمین امام معصوم صاحب العصر والزّمان حجّة بن الحسن العسکری علیه و علی آبائه الطاهرين آلاف التحية و الثناء) از اهل بیت عليهم السلام آن حضرت است چنین می فرماید:

(لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِّنِّي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِيءُ اسْمُهُ إِسْمِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا)

اگر از عمر دنیا به جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را به قدری طولانی می کند تا این که مردی را که از نسل من و از اهل بیت عليهم السلام من است و نامش هم نام من است برانگیزد، او زمین را پر از عدل و داد می نماید همچنان که پر از ظلم و ستم شده است. (1)

و در یک حدیث دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَا تَذْهَبِ الدُّنْيَا، حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِيءُ اسْمُهُ إِسْمِي)

دنیا به آخر نمی رسد مگر هنگامی که مردی از اهل بیت من زمام امور عرب را به دست بگیرد، که همنام من باشد. (2)

و در حدیث دیگر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَا تَنْقُضِي الْأَيَّامُ وَلَا يَذْهَبُ الدَّهْرُ، حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، إِسْمُهُ يُوَاطِيءُ إِسْمِي)

روزها سپری نمی شود و دنیا به آخر نمی رسد مگر هنگامی که مردی از اهل بیت من عرب را مالک شود که نام او موافق با نام من باشد.

(3)

و در کتاب عقدر الدرر فصل سوم از باب نهم در یک حدیث طولانی از قول علی بن هلال به روایت از پدرش چنین آمده است که گفت:

«من در آن موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال قبض روح بود محضر آن جناب شرفیاب شدم فاطمه زهرا علیها السلام نیز حضور داشت بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته، گریه می کرد و اشک می ریخت تا این که صدایش به گریه بلند شد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: 582

1- سنن ابو داود، ج 2، ص 422 فصول المهمّة، ص 294 ارجح المطالب، ص 378؛ عقد الدرر، ص 27 و کتاب تاج، ج 5، ص 311 و بسیاری از کتب روایی شیعه و سنی.

2- سنن ترمذی، ج 4، ص 505 کتاب الفتن، باب ما جاء في المهدي؛ صحيح ابو داود، ج 4، ص 106 - 107؛ حلية الأولياء، ج 5، ص 75 و عقد الدرر، ص 27.

3- مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 376 و تفسير در المنثور، ج 6، ص 58

دیدگان خود را به سوی او دوخت و فرمود: دخترم! چه چیز تو را به گریه در آورد؟ فرمود: برای تلف شدن و بی احترامی بعد از تو می ترسم.»

آن گاه علی بن هلال آن حدیث طولانی را نقل نموده تا بدانجا که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود:

«دو سبط این امت از ماست و آن دو پسران تو حسن و حسین [علیهما السلام هستند که سید جوانان اهل بهشت می باشند.»

سپس فرمود:

(وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ، إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ)

قسم به پروردگاری که مرا به حق مبعوث نمود مهدی این امت از نسل این دو تن [حسن و حسین علیهما السلام] خواهد بود.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به سخن خود ادامه داده و فرمود:

«هنگامی که دنیا هرج و مرج شود و آشوب ها پدید آید و راه ها مسدود گردد و برخی - برای کشتار و چپاول و غارت - بر برخی یورش برند، نه بزرگ تر به کوچک تر رحم کند و نه کوچک تر احترام بزرگ تر را نگهدارد خداوند کسی را از نسل آن دو تن [حسن و حسین علیهما السلام] برانگیزاند که قلعه های ضلالت و گمراهی و دل های قفل شده رای گشاید. او در آخر الزمان قیام کند و اساس دین را استوار سازد همچنان که من در اول زمان - دوره نبوت - به آن قیام نمودم - زمین را پر از عدل و داد کند همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد...» (1)

و در سنن ابو داود از قول ام سلمه آمده است که: گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

(الْمَهْدِيُّ مِنْ عِزَّتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ)

مهدی از عزت من و از فرزندان فاطمه علیها السلام است. (2)

ص: 583

---

1- این حدیث شریف را عده زیادی از علمای امامیه و دانشمندان بزرگ اهل سنت به صورت مختصر و مفصل در کتب روایی خود نقل کرده اند. برای دست یابی به منابع فراوان آن می توانید به این کتاب ها مراجعه فرمایید بحار الانوار، ج 51، ص 78 - 79؛ غایة المرام، ص 699؛ بشارة الاسام، ص 33؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 165؛ فراند السمطين، ج 2، ص 84؛ ینایع الودّه، ج 3، ص 90، باب 73؛ عقد الدرر، ص 217؛ ذخائر العقبی، ص 135.

2- سنن ابو داود، ج 4، ص 87 و بسیاری دیگر از منابع معتبر حدیث.

و در کتاب ینابیع المودّه از قول ابویوب انصاری آمده است:

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیمار، شد فاطمه علیها السلام به دیدار او آمد - و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدان حال دید - گریه کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود:

«... خداوند - تبارک و تعالی - نظری به اهل زمین افکند و از میان آن ها مرا برگزید و پیامبر صلی الله علیه و آله مُرسل قرار داد سپس بار دیگر نظری به اهل زمین افکند و از میان آن ها شوهر تو را برگزید و به من وحی فرستاد تا تو را به او تزویج نمایم و او را وصی خود قرار دهم ای فاطمه بهترین پیامبران از ماست و او پدر تو است و بهترین اوصیاء از ماست و او شوهر تو است، و بهترین شهداء از ماست و او حمزه عموی پدر تو است و آن کسی که دو بال دارد و به وسیله آن ها در هر کجا که بخواهد در بهشت پرواز می کند از ما است و او جعفر پسر عموی پدر تو است دو سبط این امت و دو آقای جوانان اهل بهشت حسن و حسین از ماست و آن ها فرزندان تو هستند و سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست که مهدی این امت از ماست و او از نسل تو می باشد. (1)»

و در کنز العمال آمده است که علی علیه السلام فرمود:

(أَلْمَهْدِيُّ رَجُلٌ مِّنَّا مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ)

، مهدی مردی از ما از فرزندان فاطمه است. (2)

این احادیث برای کسانی که طالب حق و حقیقت اند همه چیز را روشن می کند و اگر کسی با کمال بی نظری و بی غرضی و دور از هر گونه تعصب جاهلی در مضامین آن ها دقت، کند مقام و موقعیت والای اهل بیت علیهم السلام برایش روشن می شود و به خوبی در می یابد که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هم امامان معصوم و خلفای واقعی خود را به امت اسلامی معرفی، نموده و هم لزوم وجود امام معصوم علیه السلام را در میان بشر و امت اسلام ضروری دانسته است.

، بنابراین احادیثی که در مورد اهل بیت از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله رسیده است بسان دیگر احادیثی که در این زمینه وارد شده گواه بر امامت امیر مؤمنان و یازده فرزند معصوم آن حضرت و تعیین آنان برای زعامت و رهبری و گواه روشنی بر عصمت و مصونیت آنان از خطا و لغزش و اشتباه و شاهد صادقی بوجود پیشوایی معصوم در بین بشریت است.

ص: 584

1- ینابیع الموده، ج 3، ص 92 باب 73 و در یک چاپ دیگر ص 436

2- کنز العمال، ج 7، ص 261، چاپ اول و در چاپ بیروت، مؤسسة الرساله، ج 14، ص 591، ح 39675

## تصريح به امامت ائمه اهل بيت عليهم السلام و تعداد ايشان در تورات

در اين جا لازم است به اين نکته اشاره كنيم كه: بشارت ظهور «دوازده امام» از - دودمان اهل بيت عليهم السلام در «تورات» كتاب مقدس يهوديان- كه هم اكنون در دست آن هاست - نيز آمده است و گرچه به عقیده ما اين كتاب مورد تحريف و تبديل قرار گرفته ولی خوشبختانه بشارت مزبور از دستبرد اهل كتاب مصون و محفوظ مانده است كه ما برای اثبات امامت ائمه اهل بيت عليهم السلام عين عبارت آن را از متن «تورات» در اين جا می آوريم

عين عبارت بشارت مزبور در تورات چنين است:

«اما در خصوص اسماعيل تورا اجابت فرمودم اينك او را برکت داده بارور گردانم و او را بسيار كثير گردانم دوازده رئيس از وی پديد آيند و امتی عظيم از وی به وجود آورم... از ابراهيم امتی بزرگ و زور آور پديد خواهد آمد و جميع امت های جهان از او برکت خواهند يافت.»

(1)

ترديدی نيست كه اين بشارت به برکت و فراوانی و پراكندگی فرزندان حضرت اسماعيل عليه السلام و در صلب او اشاره دارد و بی گمان مقصود از امت، بزرگ همان امت حضرت محمد صلی الله عليه و اله است كه نسل آن پيامبر صلی الله عليه و آله بزرگ خدا از حضرت اسماعيل عليه السلام است و «دوازده رئيس» نيز همان امامان معصوم و خلفای پس از پيامبر اکرم صلی الله عليه وسلم هستند كه نسلشان به آن حضرت منتهی می شود و همينان هستند كه در روايات گذشته از آن ها به 12 خليفه تعبیر شده است ولی شگفت آور است كه برخی از علمای متعصب اهل سنت كه در حقيقت نخواسته و يا نتوانسته اند امامت «دوازده امام» از امامان معصوم شيعه را، پذيرند در دام تعصب كور و كر گرفتار، آمده و نظريه ای شگفت انگيز ابراز داشته اند.

### نظريه شگفت انگيز ابن كثير درباره بشارت تورات

ابن كثير شامی در تاريخ خود می نويسد:

«در توراتی كه در دست يهوديان می باشد مطالبی آمده كه مفهومش اين است: خدای تعالی ابراهيم را به تولد اسماعيل مژده داده و او را از اينكه نسلش به وسيله اسماعيل و

ص: 585

فرزندانش رو به ازدیاد خواهد نهاد و در میانشان دوازده نفر عظیم و بزرگوار به ظهور خواهند رسید با خبر گردانید.»

آن گاه اضافه می کند که:

ابن تیمیّه گفته است: این بزرگواران همان افرادی هستند که در حدیث جابر مژده آمدنشان داده شده و مقدر گردیده که آن ها در این امت یکی پس از دیگری به طور متوالی ظهور کنند و دنیا به آخر نخواهد رسید مگر با ظهور ایشان».

سپس ابن کثیر خود اظهار نظر کرده می گوید:

«بیش تر یهودیانی که مسلمان شده‌اند بر این باور که ائمه رافضیان (امامان دوازده گانه از دودمان اهل بیت) همان هایی هستند که تورات مژده ظهور آن ها را داده است سخت به اشتباه افتاده و شیعه شده اند!» (1)

ما قضاوت را به خود خواننده واگذار می کنیم و به اصل مطلب باز می گردیم و به نتیجه احادیث گذشته می پردازیم.

### نتایج احادیث گذشته

از مجموع روایات گذشته که در رابطه با تعداد خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردیم، این نتیجه به دست می آید که تعداد جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط 12 نفرند که همگی آن ها از قریش و از اهل بیت خود آن حضرت می باشند که یکی پس از دیگری ظاهر شده به مقام امامت می رسند و با سپری شدن دوره امامت دوازدهمین نفر ایشان عمر دنیا نیز به پایان خواهد رسید.

بنابراین طبق روایات یاد شده باید عمر یکی از آن خلفا بر خلاف عادت و سنت و طبیعت بسیار طولانی باشد که تا پایان روزگار باقی بماند و چنین حالتی تنها در عمر آخرین امامان و دوازدهمین نفر ایشان سراغ داریم چنان که این مطلب در تمام روایات شیعه و سنتی به روشنی بیان شده است.

، پس از آن چه گذشت این معنا به خوبی روشن می شود که مقصود از اهل بیت علیهم السلام - در روایات دسته دوم - ائمه طاهرین علیهم السلام می باشند و نکته قابل توجه در این روایات

ص: 586

این که: هر کس در آن ها کمی دقت کند به زودی متوجه می شود که هیچ گاه زمین از امامی عادل و عالم و معصوم که از خاندان پیغمبر باشد خالی نبوده و نخواهد بود و یقین پیدا می کند که، آنان همان امامان دوازده گانه از اهل بیت پیامبر اند که امامت آن ها تا قیامت و برپایی روز رستخیز ادامه خواهد داشت.

و این یک حقیقتی است که حتی برخی از دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده اند که برای نمونه گفتار یکی از آنان را در این جا می آوریم

### نظریه ابن حجر درباره خالی نبودن زمین از حجت

ابن حجر هیتمی در کتاب «صواعق المحرقة» می نویسد:

«بعضی گفته اند که مقصود از «اهل بیت» که راهنمایان ملت هستند علماء آنان می باشند، زیرا آنان هستند که مانند ستارگان از وجودشان استفاده می شود و آن گاه که نابود گردیدند آثار قیامت ظاهر می گردد... و این آثار موقع ظاهر شدن حضرت مهدی علیه السلام به وجود می آید چون در روایات آمده است که حضرت عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می خواند و دجال در زمان او کشته می شود و پس از آن نشانه های قیامت آشکار می گردد.» (1)

نامبرده در جای دیگری از کتاب خود در مورد روایاتی که در رابطه با تمسک به اهل بیت علیهم السلام و پیروی از آنان وارد، شده درباره اهل بیت چنین می نویسد:

(و في أحاديث الحقِّ على التمسكِ بأهل البيت عليهم السلام إشارة على عدم انقطاع متأهل منهم للتمسكِ به إلى يوم القيامة، كما أن الكتاب العزيز كذلك ولهذا كانوا أماناً لأهل الأرض كما يأتي، ويشهد لذلك الخبر السابق في كل خلفٍ من أمتي عدولاً من أهل بيتي)

در احادیثی که مانند (إني تاركٌ فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي) بر تمسک به اهل بیت علیهم السلام تحریص و تأکید شده است اشاره به استمرار وجود افرادی با صلاحیت از اهل بیت علیهم السلام است که تا روز قیامت زمین از وجود آن ها خالی نخواهد بود همچنان که کتاب عزیز - قرآن کریم - رشته ای ناگسستی و تا روز قیامت باقی است و به همین دلیل اهل بیت علیهم السلام برای همیشه وسیله امان برای مردم روی زمین بوده و خواهند بود... و دلیل بر این مدعا خبر

ص: 587

سابق است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان هر گروهی از آیندگان امّتم افراد عادلّی از اهل بیتم وجود خواهند داشت.»

(1)

و باز در مورد دیگری از همان کتاب که «حدیث ثقلین» را با عبارت (... كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي) نقل می کند و آن را صحیح می شمارد به دنبال آن چنین می نویسد:

(و في رواية «كتاب الله و سنتي»، و هي المراد من الأحاديث المقتصرة على الكتاب لأن السنة مبنية له، فأغنى ذكره عن ذكرها. والحاصل أن الحق وقع على التمسك بالكتاب و بالسنة، و بالعلماء بهما من أهل البيت، و يستفاد من مجموع ذلك بقاء الأمور الثلاثة إلى قيام الساعة)

و در یک روایت دیگر «کتاب خدا و سنت من» آمده و همین مطلب یعنی کتاب خدا و سنت من مقصود همان احادیثی است که تنها به ذکر کتاب پرداخته است، زیرا سنت هم مبنی بر کتاب خدا است پس ذکر کتاب به تنهایی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از ذکر سنت بی نیاز ساخته است و خلاصه مطلب آن که: در «احادیث ثقلین» بر تمسک به کتاب و سنت و عالمان به کتاب و سنت از اهل بیت علیهم السلام تأکید گردیده و از مجموع آن ها استفاده می شود که این سه چیز تا قیام قیامت باقی خواهند بود.» (2)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

(اللَّهُمَّ لا بَدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي أَرْضِكَ، حُجَّةٌ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلَى خَلْقِكَ، يَهْدُونَهُمْ إِلَى دِينِكَ وَيُعَلِّمُونَهُمْ عِلْمَكَ، كَيْلًا يَتَفَرَّقُ أَتْبَاعُ أَوْلِيَانِكَ، ظَاهِرٍ غَيْرِ مُطَاعٍ أَوْ مُكْتَمٍ يَتَرَقَّبُ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصٌ هُمْ فِي حَالِ هُدًى نَتَبَهُمْ فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمٌ مَبْثُوثٌ عِلْمِهِمْ، وَ آدَابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثَبَّتَةٌ)

بار خدایا! به ناچار لازم است همیشه حجت هایی از جانب تو در روی زمین باشند که یکی پس از دیگری بیایند و بندگان را به سوی دین تو رهنمون شوند و تعالیم تو را به آن ها بیاموزند تا پیروان اولیاء تو پراکنده نشوند این حجت، تو یا ظاهر و آشکار است که از او اطاعت نمی شود- و فرمانروایی نمی کند - یا از دیده ها غایب و پنهان است که انتظارش را خواهند کشید. اگر در حال، صلح شخص و جسم آن ها از مردم پنهان و مخفی باشد، دانش دیرین آنان و اثبات وجودشان مخفی نخواهد بود، زیرا: تعالیم و آداب آن ها

ص: 588

1- صواعق المحرقة، ص 151 س، 13 طبع مكتبة القاهرة سال 1385

2- صواعق المحرقة، ص 150

و در دنباله همین حدیث که یک خطبه طولانی است و حضرتش آن را بر فراز منبر کوفه ایراد نموده چنین آمده است که فرمود:

(اللَّهُمَّ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُفْلَهُ وَلَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ وَأَنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ، أَوْ خَائِفٍ مَعْمُورٍ كَيْلًا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَلَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ...).

خداوند! من به خوبی می دانم که دانش و فرهنگ به کلی از میان مردم کوچ نمی کند، و مواد آن به کلی از میان نمی رود و تو هرگز روی زمین را از حجتی برای بندگانت خالی نمی گذاری یا به صورت ظاهر و آشکار که از او اطاعت نمی شود - و فرمانروایی نمی کند - و یا به صورت مخفی و پنهان که در پشت پرده غیبت نهان باشد تا به وسیله او حجت تو باطل نشود و دوستان و اولیاء تو پس از آن که هدایتشان نمودی گمراه نگردند...» (2)

در همین رابطه «کمیل بن زیاد نخعی» می گوید: «امیر مؤمنان علیه السلام دستم را گرفت و مرا به سوی گورستان برد و چون به فضای صحرا رسید آه عمیقی از دل بر کشید و فرمود: «ای کمیل! این دل ها به منزله خزینه هایی برای علم و دانش اند، بهترین دل ها آن دلی است که از همه دانش گیرتر باشد پس آن چه به تو می گویم از من به خاطر بسپار...»

سپس در ادامه سخنان خود پیرامون «لزوم وجود امام» در بین مردم چنین فرمود:

«... بار خدایا! آری، زمین هرگز از وجود قائمی که برای خدا قیام کند و حجت حق را به پا دارد خالی نمی شود؛ که یا ظاهر و آشکار است و یا - به مقتضای زمان - ترسان و نهان خواهد بود تا حجت ها و نشانه های حضرت پروردگار باطل نگردد. آن ها چقدر هستند؟ و کجا هستند؟! به خدا سوگند از نظر تعداد بسیار کم و اندک اند ولی در پیشگاه خدا مقامشان بسیار بزرگ و والاست خدا به وسیله آن ها حجت ها و دلایل روشن خود را حفظ می، کند تا هنگامی که آن ها را به کسانی مانند خود بسپارند و بذر دانش حق را در دل های آن ها بکارند علم و دانش با بصیرت و بینش حقیقتی یک باره به آن ها روی آورده و با روح یقین و ایمان حقایق را با دل پاک لمس کرده اند و آن چه را که شیفتگان مال و ثروت و

1- کافی، ج 1، ص 339، ح 13؛ غیبت نعمانی، ص 137، ح 2.

2- غیبت، نعمانی ص 137، ح 2؛ کافی، ج 1، ص 335، ح 3 و ص 339، ح 13.



خوش گذران های هوسباز سخت و دشوار می شمارند سهل و آسان یافته اند و به آن چه که نادانان از آن وحشت دارند و سخت گریزانند انس و خو گرفته اند و با بد نهایی که روح آن ها به ملاً اعلی تعلق دارد در میان مردم دنیا پرست زندگی می کنند، آنان خلفای خدا در زمین و دعوت کنندگان به سوی دین خدا هستند...» (1)

ابن ابی الحدید معتزلی سنی در شرح این جمله از بیان امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید.... «آری، زمین هرگز از وجود قائمی که برای خدا قیام کند خالی نمی شود می نویسد:

«در این فرمایش امام علیه السلام به «مذهب امامیه» تصریح شده است، ولی اصحاب ما - معتزله - این بیان امام علیه السلام را بر این معنی حمل می کنند که مراد از آن «ابدال» (2) می باشند که در احادیث نبوی از آن ها سخن رفته است که آنان در زمین سیر و سیاحت می کنند، و بعضی از آن ها شناخته می شوند و برخی دیگر شناخته نمی شوند و از دنیا نمی روند مگر این که اسرار خود را به گروه دیگری از «اهل عرفان» که جانشین آن ها باشند به ودیعت سپارند.» (3)

نگارنده گوید آن چه را که ابن ابی الحدید معتزلی در شرح سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد «خالی نبودن زمین از حجّت» آورده است سخنی سست و نادرست و بی پایه است که هیچ دلیل عقلی و نقلی را نمی توان بر اثبات آن اقامه نمود زیرا:

اولاً - چگونه می توان گفت کسانی که به عنوان «حجّت خدا» در بین مردم قیام می کنند گروهی مجهول و ناشناخته باشند و حال آن که آن حضرت در پایان سخن خود می فرماید: «آنان خلفای خدا در زمین و دعوت کنندگان به سوی دین خدا هستند.»

ثانیاً - چرا یاران معتزلی، او اخبار ابدال را بر امامان دوازده گانه از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حمل نمی کنند که - طبق اخبار وارده - وصی، ولی خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و حاملان علوم رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجّت های خداوند بوده و صدها آیه و حدیث درباره ایشان وارد

ص: 590

---

1- نهج البلاغه، فیض، ص 1158 بخش کلمات قصار شماره 139 و صبحی صالح، ص 497، شماره 147  
2- ابدال به گروهی از بندگان شایسته خدا می گویند که هرگز روی زمین از آن ها خالی نباشد، و چون یکی از آن ها از دنیا برود خداوند یکی دیگر را به جای او بگمارد و به همین جهت به آن ها ابدال گفته می شود. به مجمع البحرین و تاج العروس مادة «بدل» مراجعه فرمایید.

3- شرح ابن ابی الحدید، ج 18، ص 351

شده و احادیث مربوطه را گروه بی شماری از دانشمندان بزرگ شیعه در کتب روایی خود آورده و حتی عدّه ای از دانشمندان بزرگ اهل سنت، نیز بسیاری از آن روایات را از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله در منابع حدیثی خود ثبت کرده و به علاوه، تمام خصوصیات آن بزرگواران و نام و نسبشان و شماره و تعدادشان را بر اساس اخبار رسیده از زبان مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله بازگو نموده اند (1)

ثالثاً - یاران معتزلی ابن ابی الحدید که سخن امام علیه السلام را توجیه نموده و می گویند: این که آن حضرت فرموده است: «زمین از وجود قائمی که برای خدا قیام کند، خالی نمی ماند» مقصود از آن «ابدال» می باشند با این جمله که امام علیه السلام فرموده است: «یا ظاهر و آشکار است و یا ترسان و نهان» چه می کنند؟ این ابدال کیانند و در کجا زندگی می کنند و در چه مناطقی از مناطق دنیا به سیر و سیاحت می پردازند؟ آیا از جنس فرشتگان آسمانند یا از جنیان زمین؟ و ونگهی کدام یک از ابدالی که آن ها از وجود او سخن می گویند ظاهر و، آشکار و کدام یک ترسان و نهان بوده است که کسی از نام و نشانشان سراغ ندارد؟

علاوه بر همه این ها چگونه می توان سخن امام را حمل بر ابدال گمنام نمود و حال آن که این تعبیر حضرتش که فرموده است: «زمین خالی نمی شود از قائمی که با حجّت و دلیل الهی برای خدا قیام کند همه انبیاء الهی را شامل می شود زیرا آنان در درجه اول حجیت قرار دارند که برای راهنمایی خلق برانگیخته می شوند.

پس ناگزیر باید گفت که مقصود از قائمی که برای خدا قیام می کند انبیاء الهی و نظایر ایشان از اوصیاء هستند که به منزله خود آنان به شمار آمده و قائم مقام آنان محسوب می گردند و مسلّم است که بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله کسی که در مقام عصمت و پاکی همچون خود آن بزرگوار بوده و به منزله شخص آن حضرت باشد و بتواند وظیفه و راه پیغمبر را ادامه دهد و به وسیله او حجّت بر مردمان تمام شود - به اجماع امت - غیر از امامان دوازده گانه از ائمه اهل بیت علیهم السلام کس دیگری نخواهد بود.

ص: 591

---

1- ما در بخش های گذشته این کتاب قسمت عمده ای از روایات مربوط به اهل بیت علیهم السلام و امامان دوازده گانه را که در منابع شیعه و اهل سنت آمده است آورده ایم و در آینده نیز در بخش چهاردهم - قسمت دیگری از آن ها، بخصوص روایاتی که شامل اسامی مقدّس «دوازده امام» از ائمه اهل بیت علیهم السلام باشد، از منابع معتبر اهل سنت خواهیم آورد.

بنابراین شکی نیست که مقصود از: «قائمی که زمین از وجود او خالی نمی ماند» وجود امامی معصوم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است که یا ظاهر و آشکار است مانند امیرالمؤمنین علیه السلام و ده نفر دیگر از فرزندان معصوم آن حضرت از حسن بن علی تا برسد به امام حسن عسکری (صلوات الله علیهم اجمعین) که گرچه خلافت ظاهری نداشتند ولی در بین مردم ظاهر و آشکار بودند و یا ترسان و نهان است مانند وجود مقدس حجة بن الحسن مهدی موعود و قائم منتظر (علیه و علی آباءه الطاهرين صلوات المصلین) که بنا به حکمت و مصلحت خداوند در پشت پرده غیبت قرار داشته و هرگاه خدا بخواهد ظهور می فرماید

، پس از آن چه گذشت این معنا به خوبی روشن می شود که آن چه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح سخن امیرالمؤمنین علیه السلام آورده و خالی نبودن زمین از حجّت را حمل بر ابدال بی نام و نشان کرده، است توجیهی غیر موجه است که با هیچ منطقی سازش، ندارد و با عقل و اجماع و کتاب و سنت مخالف، است و جز تعصب و زورگویی و بی، منطقی نام دیگری نمی توان بر آن گذاشت.

و ای کاش این مرد دانشمند کمی بیش تر می اندیشید و بدون پرده پوشی حقیقت را بازگو می نمود و پس از اقرار و اعتراف خود به تصریح امام به صحّت مذهب امامیه در صدد توجیه بیان امام علیه السلام بر نمی، آمد و خود را گرفتار دام و فریب شیطان نمی نمود و اخبار ساختگی «ابدال» را رها می کرد و به طور صریح و روشن به این حقیقت واضح و آشکار اعتراف می نمود و به اصحاب حق و یقین می پوست اما چه می توان کرد که به فرموده امیر مؤمنان علیه السلام:

«هر صاحب مغز، عاقل نیست هر صاحب، گوش شنوا نیست و هر صاحب دیده، بینا نیست.» (1)

به هر حال ابن میثم بحرانی (رحمة الله علیه) در توضیح حدیث مزبور چنین می فرماید:

«این فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام صراحت دارد بر این که وجود امام در هر عصر و زمان تا

ص: 592

«بدون تردید خداوند در پایان روزگار مردی از نسل مرا بر می‌انگیزد که خون ما را مطالبه کند و انتقام ما را بگیرد، او از دیده‌ها پنهان خواهد شد تا گمراهان شناخته شوند، و تا آن جا که نادان‌ها بگویند: خداوند نیازی به آل محمد صلی الله علیه و سلم ندارد!!» (1)

و در یکی از خطبه‌های «نهج البلاغه» در مورد روش زندگی آن واپسین حجّت خدا در دوران غیبت چنین می‌فرماید:

«... او جامه حکمت را به تن کرده و آن را با جمیع آداب و شرائطش، از توجّه و شناخت و روی آوردن به آن و گسستن از غیر آن فرا گرفته است. پس حکمت گمشده اوست که آن را یافته است و آرزوی اوست که به بر آورده شدنش دل بسته است هنگامی که فتنه‌ها روی آورد و اسلام غریب شود او از مردم کناره گرفته و غربت اختیار نماید. رنج‌ها را به جان خریده و از عزلتگاه خود بیرون نیاید. او یکتا باز مانده از حجّت‌های پروردگار و واپسین جانشین از تبار پیامبران است» (2)

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح این خطبه تصریح کرده است که خطبه مزبور در حق قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. (3)

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه دیگری که در سومین جمعه خلافت ظاهری خود دربارهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت ایراد نموده و از آینده تاریخ و حوادث بعد از خلافت خود و ظهور آخرین حجّت خدا از دودمان اهل بیت با مردم سخن گفته و از جمله اخبار غیبیه حضرتش به شمار می‌رود چنین می‌فرماید:

«ستایش مخصوص خداوندی است که فضل و احسان خویش را در میان همهٔ آفریدگان منتشر ساخته و دست جود و بخشش خود را به سوی آنان گشوده است. او را در تمام کارهایش می‌ستاییم و برای رعایت حقوق و انجام اوامرش از او یاری می‌طلبیم و گواهی می‌دهیم که جز او خدایی نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست. او را به پیامبری فرستاد تا حق را آشکار و یادش را در دل‌ها زنده نگهدارد.

پس او رسالت خویش را در کمال امانت به انجام رسانید و سرفراز و سربلند با راستی و درستکاری راه خود را در پیش گرفت و در میان ما پرچم حق را به یادگار گذارد.

ص: 593

1- بحار الانوار، ج 51، ص 112، ح 7 و غیبت نعمانی، ص 131، ح 1.

2- نهج البلاغه فیض، ص 595 خطبه 181 و صبحی صالح، ص 263، خ 182.

3- شرح نهج البلاغه، ج 10، ص 96

هنگامی که تکلیف باقی است واجب و لازم است.» (1)

، آری امام حجّت خدا و خلیفه خدا و نگهبان و نگهدار دین خدا در زمین است و اگر امام در بین مردم نباشد مردم به گمراهی و ضلالت می افتند و زمین اهل خود را فرو می برد

و امروز نیز که به صورت ظاهر امامی ظاهر و آشکار در بین مردم دیده نمی شود و غیبت امام غائب روی حکمت ها و مصالحی که خداوند بدان آگاه است به تقدیر حضرت احدیت و اراده او صورت گرفته است وجود مقدّس حضرت ولیّ عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قطب دایره عالم، امکان دوازدهمین پیشوای معصوم شیعیان جهان یکتا بازمانده مقام شامخ ولایت و امامت که سال ها در پشت پرده غیبت به سر می برد، امام و حجّت خداوند در بین مردم است که بر فراز همین کره خاکی زندگی می کند و به برکت وجود مقدّس آن آخرین حجّت خدا آسمان ها فرو نمی ریزد و زمین ساکنانش را در کام خود فرو نمی برد

و او در انتظار فرار رسیدن «روز موعود» است که به فرمان حق قیام کند و باطل را از میان بردارد و بساط ظلم و ستم را از صفحه زمین برچیند و پرچم حق را در سراسر گیتی به اهتزاز در آورد.

و به همین دلیل است که امیر مؤمنان در یکی از خطبه های پرشور خود به مسأله غیبت و ظهور آن واپسین حجّت خدا - یازدهمین فرزند دلبنده خود حضرت مهدی علیه السلام - اشاره نموده و می فرماید:

«من سیّد و سرور، پیرانم و در من سنتی از حضرت ایوب، است که خداوند اهل بیت علیهم السلام مرا گرد خواهد آورد چنان که اهل بیت علیهم السلام حضرت یعقوب را گرد آورد، و آن هنگامی است که چرخ گردون به گردش خود ادامه دهد (و زمانی طولانی بگذرد) و شما بگویید: او - یعنی حضرت مهدی علیه السلام - مرده و یا کشته شده است» (2)

و در یک حدیث دیگر پس از آن که از شهادت خود و شهادت دو فرزند عزیزش حسن و حسین علیهما السلام خبر می دهد چنین می فرماید:

ص: 594

1- شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج 5، ص 326

2- بحار الانوار، ج 51، ص 111 و ارشاد مفید، ص 155 چاپ قم، مکتبه بصیرتی.

پرچمی که هر کس از آن پیش بیفتد از دین خارج شود و هر کس از آن عقب بماند هلاک، گردد و هر کس به آن پیوندد به حق خواهد رسید.

راهنمای این پرچم کسی است که سنجیده و با درنگ سخن می گوید و دیر قیام می کند و هنگامی که به پا خاست به سرعت پیش می رود و آن گاه که شما تحت فرمان او در آمدید و رهبری او را پذیرفتید و با انگشتان دست به سوی او اشاره کردید (و او را بزرگ شمردید) دوران زندگی او سپری شده مرگش فرا می رسد و از دنیا می رود. (1)

پس بعد از او تا مدت مدیدی که خواست خداوند است باید در انتظار بمانید تا این که خداوند کسی را بر انگیزاند که شما را دور هم گرد آورد و پراکندگی شما را به هم پیوند بخشد. بنابراین- برای تنظیم همه امور- به امام حاضر چشم طمع نداشته باشید و از آن که بعداً برانگیخته می شود (یعنی امام زمان علیه السلام)، مأیوس و ناامید نباشید. زیرا ممکن است یکی از پاهایش بلغزد و پای دیگرش استوار بماند و سرانجام- روزی بیاید که- هر دو [پای او] با هم به جای خود برگردند و استوار بمانند. (2)

آگاه باشید که مثل آل محمد صلی الله علیه و اله همانند ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره ای از آنان غروب کند ستاره دیگری طلوع نماید. پس گویا چنان می بینم که نعمت های خدا (در زمان ظهور امام زمان علیه السلام) در حق شما کامل شده و شما را به آن چه آرزو می کردید رسانیده است. (3)

نگارنده گوید: مقصود از این جمله که امیر مؤمنان علیه السلام در متن خطبه فرموده است: «و از آن که بعداً برانگیخته می شود مأیوس و ناامید نباشید زیرا ممکن است یکی از پاهایش بلغزد و پای دیگرش استوار بماند و سرانجام هر دو با هم به جای خود برگردند و استوار بمانند»، اشاره به دوران غیبت و ظهور امام زمان علیه السلام است و مفهوم آن این است که آن حضرت ممکن است بنا به مصالحی که ایجاب می کند شرایط خلافت ظاهری تا مدتی برای وی فراهم نشود و در عین حالی که مسأله امامت و خلافت ولایت باطنی و اداره کردن جهان هستی و مشرف بودن بر آن از جانب خدای تعالی برای او ثابت و مسلم، است سال ها از انظار مردم غایب بماند و سپس ظهور نماید و

ص: 595

- 1- منظور از این، جملات اشاره به حوادث بعد از خلافت آن حضرت در تاریخ اسلام و پیشگویی از شهادت خود آن حضرت است.
- 2- توضیح این، فراز در پایان خطبه خواهیم آورد.
- 3- نهج البلاغه، فیض، ص، 295 خطبه 99 و صبحی صالح، ص 145، خطبه 100.

شرایط امامت و خلافت و زمامداری ظاهری و باطنی هر دو با هم برای وی فراهم گردد و زمام امور مردم را به دست بگیرد و امور دین و دنیا به وجود او منظم شود.

در این زمینه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه در توضیح عبارت مذکور چنین می نویسد:

«تأویل سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده است: به امام حاضر چشم طمع نداشته باشید و از آن که بعداً برانگیخته می شود مأیوس و ناامید، نباشید این است که شما به زمامداران و رؤسای کنونی دنیا دل نبندید زیرا آن ها قادر به اصلاح امور زندگی شما نیستند بلکه اصلاح امور شما به دست کسی صورت خواهد گرفت که در آینده تاریخ ظهور خواهد کرد و او کسی است که در میان مردم ناشناس مانده و پدرش خلافت ظاهری نداشته و خود او و پدرش هیچ کدام در بین مردم به رئیس و خلیفه مشهور نبوده اند بلکه او بطور ناگهانی ظاهر می شود و کارش بالا می گیرد و مردم از او پیروی، کنند در حالی که پیش از آن نه خود او و نه خویشاوندان نزدیکش در بین مردم معروف و مشهور نبوده اند و این صفت همان مهدی موعودی است که وعده ظهورش به مسلمانان داده شده است.» (1)

ابن ابی الحدید در شرح خطبه دیگری که امیرمؤمنان علیه السلام پس از خاتمه جنگ نهروان ایراد نموده و مرحوم سید رضی (رحمه الله علیه) آن را در «نهج البلاغه» آورده و مشتمل بر بیان حال بنی امیه و انقراض دولت آنان است (2)، چنین می نویسد:

این خطبه را علی علیه السلام پس از خاتمه جنگ نهروان ایراد نموده و جمعی از تاریخ نویسان آن را نقل کرده اند و میان علماء و دانشمندان متداول و به حد استفاضه رسیده است... در متن مفصل آن کلماتی است که - مرحوم سید - رضی (رحمه الله) آن ها را در نهج البلاغه نیاورده... از جمله این عبارت است:

«پس به اهل بیت علیهم السلام پیغمبرتان نگاه کنید اگر آن ها قیام کردند شما نیز قیام کنید و اگر از شما یاری خواستند آن ها را یاری نمایید که خداوند شما - پیروان حقیقی اهل بیت - را به وسیله مردی از ما اهل بیت علیهم السلام پیروز و فتنه ها را خاموش خواهد نمود.»

ص: 596

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 94 تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم.

2- برای اطلاع از خطبه مزبور، به نهج البلاغه، فیض، ص 273 خطبه 92 و صبحی صالح، ص 137 خطبه 93 مراجعه فرمایید.

پدر و مادرم به فدای فرزند بهترین کنیزان که در میان دشمنان ما و اهل باطل شمشیر گذارده همه را تار و مار می کند و هشت ماه تمام شمشیر به روی دوش می گذارد تا این که قریش می گویند: اگر این مرد از اولاد فاطمه علیها السلام بود به ما رحم می کرد.

او بنی امیه را تعقیب می کند تا این که همه را قلع و قمع کرده و نابود سازد، که آن ها ملعون و نفرین شده هستند و هر جا یافت شوند گرفتار گردیده به قتل می رسند و این سنت الهی است که درباره مردم گذشته پیوسته جاری بوده و هرگز نخواهی دید که سنت خدا تغییر یابد.» (1)

آن گاه پس از نقل این عبارت چنین می گوید:

اگر گفته شود: این مرد موعود کیست؟ که علی علیه السلام درباره او می گوید: «پدر و مادرم به فدای فرزند بهترین کنیزان!» می گویم: اما شیعه امامیه عقیده دارد که او امام دوازدهم آن ها و فرزند کنیزی به نام «نرجس» است. ولی اصحاب ما - معتزله - عقیده دارند که او مردی از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام است که در آینده تاریخ در آخر الزمان از کنیزی متولد می شود و اکنون موجود نیست. (2)

و اگر گفته شود: در آن موقع بنی امیه کجا هستند که حضرت می فرماید:

مردی با این نشانه ها از آن ها انتقام می گیرد؟ می گویم علما در جواب گفته اند: عقیده شیعه امامیه این است که: وقتی امام منتظرشان ظهور کند قومی از بنی امیه و غیر از آن ها «رجعت» می کنند و به دنیا باز می گردند و امام منتظر دست ها و پاهای گروهی از آن مردم - بی دین - را قطع می کند و چشم های برخی را کور می نماید و عده دیگری را به دار می زند و بدین گونه از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و اله عموماً خواه از متقدمین و خواه از

ص: 597

- 
- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 58
  - 2- تولد حضرت مهدی علیه السلام امام دوازدهم شیعیان از نظر دوست و دشمن تردید ناپذیر است و جناب «نرجس خاتون» مادر والا مقام آن حضرت است و گرچه به صورت ظاهر کنیزی بوده که او را خریده اند ولی - چنان که در آخر همین بخش توضیح خواهیم داد - دارای نسبی عالی بوده است، و در این باره بسیاری از علماء و دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز مانند شیعیان عقیده دارند که امام زمان علیه السلام پسر امام حسن عسکری علیه السلام و مادر بزرگوارش نرجس خاتون است که هم اکنون موجود و زنده و از نظرها غایب است تا روزی که ظاهر شود و جهان را پر از عدل و داد نماید (جهت اطلاع بیش تر به کتاب «المهدی الموعود المنتظر» ج 1، ص 182، باب 16) و «الامام المهدی»، ص 279، چاپ بیروت، و دانشمندان عامه و مهدی موعود و ظهور حضرت مهدیه علیه السلام از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان تألیف نگارنده، مراجعه فرمایید.



متأخرین آن‌ها انتقام می‌گیرد.

ولی اصحاب ما - معتزله از اهل سنت - عقیده دارند که خداوند در آخر الزمان مردی از اولاد فاطمه علیها السلام را که فعلاً وجود ندارد خلق می‌کند و به خلافت می‌رساند و او دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد و از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و سلم انتقام می‌گیرد و سخت آن‌ها را به کیفر اعمالشان می‌رساند و او چنان که در این روایت و سایر روایات رسیده است فرزند کنیزی است و همنام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

و هنگامی ظهور می‌کند که پادشاهی از نسل بنی امیه و ابوسفیان بنام «سفیانی» که در روایت صحیح از او خبر داده اند بر بسیاری از مسلمانان مسلط باشد (1) و امام، فاطمی سفیانی و بنی امیه پیروان او را می‌کشد و در آن وقت عیسی مسیح علیه السلام از آسمان فرود می‌آید و علائم قیامت آشکار می‌گردد و «دابة الارض» ظاهر می‌شود و تکلیف مردم با انقراض عالم ساقط خواهد شد و «صُور» دمیده و رستخیز مردگان پدید می‌آید چنان که خدا در قرآن مجید از آن خبر داده است. (2)

امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم! نزدیک است که من دعوت شوم و احابت نمایم و من در میان شما دو ذخیره سنگین به یادگار می‌گذارم کتاب خدا و عترت و اهل بیت که اگر به این دو ذخیره متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد پس از آن‌ها بیاموزید و به آنان تعلیم ندهید که آنان از شما داناترند، زمین هرگز از وجود آن‌ها خالی نخواهد ماند و اگر زمین از آن‌ها خالی شود ساکنان خود را در کاشی فرو خواهد برد.

سپس فرمود: بار خدایا! من می‌دانم که علم و دانش به طور کلی نابود نمی‌شود و از میان نمی‌رود و تو هرگز زمین را از وجود یک حجّت بر بندگانت خالی نمی‌گذاری که یا

ص: 598

1- خروج سفیانی از علائم حتمیه ظهور. است تفصیل خروج او در روایات شیعه و سنی آمده است. طبق روایات وارده او مردی ناپاک بی باک خونریز و جنایتکاری بی نظیر است و تمام دوران او از ابتداء خروج تا هنگام کشته شدنش بیشتر از 15 ماه نخواهد بود. برای آشنایی با حرکت های ایذائی و یورش های ناجوانمردانه او به دمشق و حمص و حلب و رقه و عراق مخصوصاً نجف و کوفه و کشتار شیعیان و جنایت های فجیع و خونریزی های بی باکانه ای که مرتکب می شود به کتاب مهدی منتظر، روزگار رهایی زمینه سازان انقلاب جهانی مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و سایر کتب مربوطه مراجعه فرمایید.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 59

ظاهر و آشکار است که از او اطاعت نمی شود و یا مخفی و پنهان است و در پشت پرده غیبت نهان تا به وسیله او حجت تو باطل نشود و دوستانت پس از آن که هدایتشان کردی، گمراه نگردند...

چون از منبر به زیر آمد من عرضه داشتم: یا رسول الله! مگر شما حجّت خدا بر همه مردم نیستید؟ فرمود: ای حسن! خدای تعالی می فرماید: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (1) ای پیامبر تو تنها بیم دهنده ای و برای هر قوم یک هدایت گری است. پس من بیم دهنده و علی هدایت گر است.

عرضه داشتم: یا رسول الله! شما فرمودید روی زمین هرگز خالی از حجّت نمی شود؟ فرمود: آری، علی بعد از من امام و حجّت است و تو بعد از او حجت و امامی، و حسین بعد از تو حجّت و امام است... و سپس حجّت، قائم فرزند امام حسن - عسکری - امام زمان و نجات دهنده اولیاء خدا خواهد بود او از نظرها غایب می شود تا آن جا که بیش تر معتقدان به امامت او از اعتقاد خود بر می گردند و گروهی دیگر ثابت قدم می مانند، به آن ها - از راه شماتت - می گویند: (مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (2): «این وعده کی هست؟ اگر شما راست می گویند؟!» و اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را به قدری طولانی می گرداند تا این که قائم ما - اهل بیت - ظهور نماید و دنیا را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم شده است، پس روی زمین هرگز خالی از حجّت نخواهد بود...» (3)

در همین زمینه علی بن حسین مسعودی در کتاب «مروج الذهب» روایت کرده است که:

«یک وقت امیرالمؤمنین علیه السلام بیمار شده بود و به فرزند خود امام حسن [علیه السلام] دستور داد تا امامت نماز جمعه را به عهده بگیرد. وی به منبر رفت و حمد ثنای خدا را به جای آورد و سپس گفت: خداوند هیچ پیامبری را به رسالت مبعوث نفرموده است جز آن که برای او سرپرستی برای اداره امور قوم و قبیله و خاندانش قرار داده است. به خدایی که محمد صلی الله علیه و سلم را به حق به پیامبری فرستاده است هیچ کس در حق ما «اهل بیت»، نقصانی نیاورد مگر آن که خداوند همانند آن را از عمل وی نقصان دهد و هیچ دولتی بر ضد ما به وجود نیاید مگر آن که سرانجام کار به نفع ما باشد و خیرش را پس از مدت زمانی

ص: 599

1- سوره رعد، آیه 7

2- سوره سبأ، آیه 29.

3- کفایة الاثر، ص 163 - 165.

و ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب «مقاتل الطالبیین» در یک روایت طولانی از ابوعبید و دیگران به سند خود از سفیان بن ابی لیلی روایت کرده که گفت:

«پس از این که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد من به نزدش رفتم و او در جلوی خانه خود بود و گروهی نیز نزدش بودند من گفتم السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُذِلُّ الْمُؤْمِنِينَ سلام بر تو ای کسی که مؤمنان را خوار و زبون کردی؟ فرمود: عَلَیْكَ السَّلَامُ ای سفیان پیاده شو، من پیاده شدم و مرکب خویش را بستم آن گاه پیش رفته نزدش نشستم، فرمود: ای سفیان چه گفتی؟ گفتم عرض کردم سلام بر تو ای آن که مؤمنان را خوار و سرافکنده نمودی فرمود: چه شد که نسبت به ما چنین می گویی؟ گفتم پدر و مادرم فدای تو باد به خدا شما ما را با این کار سرافکنده و خوار کردی با این مرد ستمگر بیعت کردی و کار خلافت را بدین مرد لعین پسر لعین و فرزند (هند) جگر خوار سپردی در صورتی که صد هزار مرد جنگی مددکار تو بودند و در راه تو از هر گونه فداکاری دریغ نداشتند و خدا (کار تو را روبراه کرده) و مردم را در راه فرمانبرداری شما فراهم و آماده ساخته بود! فرمود: ای سفیان! ما خاندانی هستیم که چون حق را تشخیص دادیم بدان تمسک جوییم (و از آن منحرف نخواهیم شد) و من از پدرم علی شنیدم می فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: روزگار سپری نشود (و چیزی نمی گذرد) تا اینکه فرمانروایی این مردم به دست مردی افتد که حنجره و گلویش گشاده و فراخ (پر خور) باشد. می خورد ولی سیر نمی شود خدا به او نظر مرحمت ندارد از این جهان بیرون نرود تا (از بسیاری ستم و جنایت) آن چنان شود که نه در آسمان عذر پذیری برای او بجای ماند و نه در زمین یآوری داشته باشد و این مرد همان معاویه است و من دانستم که خدا مشیت و فرمان خود را عمل خواهد فرمود

در این هنگام مؤذن اذان نماز گفت و ما برخاستیم و کسی در آن جا پستان شتری را می، دوشید آن جناب ظرف شیر را از او گرفت و سر پا قدری نوشید و به من نیز داده نوشیدم و هر دو به سوی مسجد براه افتادیم در راه به من فرمود: ای سفیان چه ترا بر آن داشته به نزد ما بیایی؟ عرض کردم سوگند بدان خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به راهنمایی و دین حق مبعوث فرمود محبت و دوستی شما مرا بدین جا کشانید، فرمود: مژده گیر ای سفیان و شادباش که از پدرم علی شنیدم می فرمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود:

اهل بیت من و کسانی از امت من که آنها را دوست دارند مجموعاً در نزد حوض کوثر بر من وارد شوند (و آن ها با هم هستند) همانند این دو انگشت سبّابه و اگر بهتر بود می گفتم: همانند انگشت سبّابه و وسطی که یکی را بر دیگری برتری است. ای سفیان ترا مژده دهم که دنیا جای نیکان و بدان است تا آن گاه که خداوند امام [قائم] به حقّ از آل محمّد را برانگیزد.» (1)

امام حسین علیه السلام می فرماید:

«امامان دوازده گانه از ما - اهل بیت - هستند که اول آن ها علی بن ابی طالب علیه السلام آخرینشان نهمین فرزند من قائم به حق است خدا به برکت وجود او زمین مرده را زنده و آباد می کند و دین حقّ را بر همه ادیان پیروز می گرداند اگرچه مشرکان کراهت داشته باشند

او - یعنی: حضرت مهدی علیه السلام - از نظر مردم مدّتی غایب می گردد، و در زمان غیبت او گروهی از دین خارج می شوند و گروه دیگری ثابت قدم می مانند و در این راه اذیت و آزارها خواهند دید و از باب سرزنش به آنان گفته می شود: اگر این عقیده شما درست است پس امام موعود شما کی قیام می کند؟!» (2)

و در یک حدیث دیگر می فرماید:

(قَائِمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي، وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ هُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ حَيٌّ).

قائم این امت، نهمین فرزند من است و او صاحب غیبت است، و او کسی است که در حال حیاتش میراث او را تقسیم می کنند. (3)

شایان توجه است که: این گفتار معجزه آمیز سالار شهیدان در مورد غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام و تقسیم میراث آن، حضرت دقیقاً به هنگام رحلت امام حسن عسکری علیه السلام به دست جعفر کذاب - برادر امام عسکری علیه السلام - تحقق یافت. (4)

ص: 601

1- مقاتل الطالبيين، ص 67 شرح ابن ابی الحديد، ج 16، ص 44، 45.

2- منتخب الاثر، ص 205، ح 4 و بحار الانوار، ج 51، ص 133، ح 4 و کمال الدین صدوق.

3- بحار الانوار، ج 51، ص 133، ح 3؛ منتخب الاثر، ص 207، ح 8؛ الزام الناصب، ج 1، ص 216.

4- جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری علیه السلام و پسر امام هادی علیه السلام است که به هنگام ولادت او آثار سرور و شادی در چهره امام هادی علیه السلام ظاهر نگردید. سبب آن را از آن حضرت پرسیدند، در پاسخ فرمود: «مردم بسیاری به وسیله او گمراه خواهند شد» (کشف الغمه، ج 2، ص 385، چاپ بنی هاشمی؛ ارشاد مفید، ص 339؛ کمال الدین صدوق با ترجمه فارسی، ج 1، ص 437)

زیرا: او با تمام نیرو تلاش می کرد تا جایگاه برادر زاده اش را به دست آورد و او را به دست طاغوت زمان بسپارد و در اثر فتنه انگیزی وی خلیفه وقت خانه امام حسن عسکری علیه السلام را محاصره و اعضاء خانه را به سیاه چاله ای زندان منتقل نمود و از آن جا که امام حسن عسکری به صورت ظاهر فرزندی نداشت (و حضرت بقیه الله در شهر سامرا به طور مخفیانه و به گونه ای که احدی از دشمنان از ولادت حضرتش آگاه نشود دیده به جهان گشود و از همان لحظه ولادت غیبت صغرای آن حضرت آغاز گردید و کسی جز خواص امام حسن عسکری علیه السلام از ولادت او آگاه نبود)، جعفر برای تصاحب غیر مشروع اموال برادرش به خانه آن حضرت هجوم برده و ترکه آن حضرت را ضبط، کرد و زن ها و خدمتگذاران دودمان امامت را به ترس و وحشت انداخت. (1)

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

(وَلَمْ تَخُلْ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ وَلَا تَخْلُو إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ.)

از هنگامی که خدا حضرت آدم علیه السلام را آفریده زمین هرگز از وجود حجت خالی نبوده است، یا ظاهر و آشکار و یا غایب و پنهان و تاروژی که قیامت برپا شود هرگز روی زمین خالی از حجت نخواهد بود و اگر حجت خدا روی زمین نباشد، خدا پرستیده نمی شود. (2)

و در فرازی از خطبه معروفی که آن حضرت در مقام بیان نعمت های حضرت، پروردگار در مسجد جامع شام و در حضور یزید بن معاویه - آن طاغوت زمان - ایراد نموده چنین آمده است که فرمود:

خداوند تبارک و تعالی به ما - اهل بیت - علم حلم شجاعت، سخاوت و محبت در دل های مؤمنان عطا فرموده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ماست وصی او علی مرتضی، حمزه سید الشهداء، جعفر طیار، دو سبط این امت (حسن و حسین) و مهدی این امت از ماست. (3)

ص: 602

1- ارشاد مفید، ص 346، چاپ بیروت.

2- ینابیع الموده، ج 1، ص 20؛ بحار الانوار، ج 52، ص 92 منتخب الاثر، ص 271 و اثبات الهداة، ج 1، ص 133

3- منتخب الاثر، ص 172، ح 96

تصریح به نام مقدّس حضرت مهدی علیه السلام آن هم در آن موقعیت خطیر و حسّاس ، برای این است که مردم بدانند: همه پیشوایان دین از اهل بیت پیامبراند و زمین هرگز از وجود امامی که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد خالی نخواهد بود و حضرت مهدی علیه السلام نیز که آخرین حجّت خداست از همین خاندان است و گرچه او نیز بر اثر ظلم و تعدّی طغیان گران مدّتی از نظرها غایب می شود تا روزی که به اذن خدا ظاهر شود ولی سرانجام از پشت پرده غیبت بیرون می آید و انتقام خون به ناحق ریخته اهل بیت را از دودمان بنی امیّه و همه ستم گران تاریخ خواهد گرفت.

آری، خالی نبودن زمین از وجود «یک حجّت» در بین، مردم امر بسیار مهمّی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همه پیشوایان معصوم علیهم السلام بر آن تکیه داشته و درباره آن تأکید فراوان کرده اند.

امام سجاد علیه السلام نیز به نوبه خود - همچون جدّ و پدر و عموی بزرگوارش - در موارد مختلف و فرصت های مناسب در مورد لزوم وجود امام به ویژه مسأله امامت حضرت مهدی علیه السلام و ولادت شگفت انگیز و غیبت طولانی آن، حضرت پیروان خود را آموزش می داد تا شیعیان و ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام با عزمی راسخ و ایمانی استوار در عصر غیبت گام، نهاده و پیروز مندانه دوران غیبت را پشت سرگذارند و درباره وجود مبارک حضرت مهدی علیه السلام و امامت آن یکتا باز مانده حجت خدا هیچ گونه شک و تردیدی به خود راه ندهند

به همین دلیل در مورد مخفی بودن ولادت حضرت ولی عصر علیه السلام به سعید بن جبیر - که یکی از خواصّ اصحاب و یاران آن حضرت است - می فرماید:

(الْقَائِمُ مِمَّا يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَا دُتُّهُ، حَتَّى يَقُولُوا: لَمْ يُؤَلَدْ بَعْدُ، لِيُخْرَجَ حِينَ يَخْرُجُ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ)

قائم ما - اهل بیت - ولادتش از توده مردم پنهان می ماند تا جایی که گروهی می گویند: متولّد نشده است او هنگامی ظهور می کند که بیعت احدی - از طواغیت - در گردن او نباشد. (1)

ص: 603

«بیعت» در اصطلاح پیشوایان معصوم علیهم السلام پیمانی است که به موجب آن نمی توان با ستم گران زمان به نبرد برخاست که بعد از حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیهما السلام همه امامان - به اقتضای حکمت الهی - چنین پیمانی را به گردن داشتند ولی برنامه حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این گونه نیست بلکه او برای ریشه کن کردن پایه های ظلم و ستم و نابودی جباران و گردن کشان آفریده شده است.

آری، طبق روایات وارده هیچ گاه زمین از وجود امامی عادل که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد خالی نمی ماند که یا ظاهر و آشکار است و یا مخفی و پنهان و این اقتضای حکمت پروردگار است تا جانس در امان، باشد و اگر ولادت حضرت مهدی علیه السلام به طور مخفیانه صورت می گیرد و یا سال ها از نظرها غایب می شود بر همین اساس است در این زمینه ابوخلد کابلی در یک روایت مفصل می گوید:

«محضر مولایم حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین علیهما السلام شرفیاب شدم، عرضه: داشتم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از کسانی که خدای تعالی اطاعت و دوستی آن ها را واجب نموده و پیروی از آنان را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر بندگانش لازم دانسته است، آگاه کن

فرمود ای کابلی! ولایه امر - یعنی صاحبان فرمان - که خداوند آنان را امامان مردم قرار داده و طاعت آن ها را بر مردمان واجب نموده است عبارتند از: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، سپس حسن علیه السلام و آن گاه حسین علیه السلام فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام سپس امر امامت به ما رسیده است و آن گاه خاموش شد.

عرضه داشتم: سرور من! برای ما روایت شده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «زمین هرگز از حجّت خدا بر بندگان خالی نمی شود» پس حجّت و امام بعد از شما کیست؟ فرمود: پسر من محمد که نامش در تورات «باقر» است که علم را می شکافد و به نحو شایسته نشر می دهد - او بعد از من حجّت و امام است. پس از او فرزندش جعفر (حجّت و امام است) که در نزد اهل آسمان معروف به «صادق» است.

عرضه داشتم: سرور من! چگونه تنها نام او صادق است و حال آن که همه شما - امامان - صادق و راستگو هستید؟ فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولد گردید او را «صادق» بنامید، زیرا پنجمین نفر از اولاد او به نام «جعفر» نامیده می شود که از روی نافرمانی و مخالفت با خدا به دروغ ادّعاء امامت می کند و او در نزد خدا «کذاب» است و به خدا افترا می بندد و

مدعی مقامی است که اهل آن نیست و با پدر خود مخالفت می کند و بر برادر خود حسد می ورزد و می خواهد سرّ خدا را در هنگام غیبت ولیّ خدا (حضرت مهدی علیه السلام) - آشکار سازد...

سپس فرمود: گویی با چشم خود می بینم که جعفر کذاب، طاغوت زمانش را وادار نموده که به جستجوی ولیّ خدا - حضرت مهدی علیه السلام - پردازد - در حالی که آن غایب از دیده ها، در حفظ و حراست الهی است و حفاظت خانه پدر به عهده اوست و این کار جعفر به خاطر جهالت او به ولادت ولیّ خدا و طمع در کشتن اوست اگر دست بیابد، و به طمع گرفتن میراث پدرش به ناحق است... - ابو خالد کابلی گوید: - من عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! پس از آن چه خواهد شد؟ فرمود: بعد از آن غیبت ولیّ خدا طولانی می شود و او دوازدهمی از اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان بعد از آن حضرت است...» (1)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

(وَاللّٰهُ مَا تَرَكَ اللّٰهُ اَرْضًا مُّندُ قَبْضِ اٰدَمَ اِلَّا وَفِيهَا اِمَامٌ يُهْتَدٰى بِهٖ اِلَى اللّٰهِ هُوَ حُجَّتُهُ عَلٰى عِبَادِهِ، وَلَا تَبْقٰى الْاَرْضُ بِغَيْرِ اِمَامٍ حُجَّةً لِلّٰهِ عَلٰى عِبَادِهِ.

به خدا سوگند! از زمانی که خدا آدم را قبض روح نموده هیچ گاه زمین را بدون امامی که مردم را به جانب خدا رهبری کند و انگذاشته است. امام حجّت خداست بر بندگانش و در آینده نیز زمین بدون امام باقی نخواهد ماند تا حجّت بر بندگانش باشد. (2)

و در حدیثی که عمر بن ثابت آنرا از پدرش و او از آن حضرت روایت نموده چنین آمده است که فرمود:

«اگر زمین یک روز از وجود امامی از ما - اهل بیت - خالی شود، اهلش را در کام خود فرو می برد و خداوند آن ها را به سخت ترین عذاب ها گرفتار می کند زیرا خداوند ما را حجّت خود در زمین و وسیله امان اهل زمین قرار داده است تا وقتی که ما در میان ایشان باشیم از فرورفتن در امانند و هنگامی که خدا بخواهد آنان را به هلاکت برساند و مهلتشان ندهد ما را از میانشان می برد و آن گاه هر چه بخواهد به سرشان می آورد.» (3)

و زمانی که «جابر بن یزید جعفی» از آن حضرت پرسید: «به چه علت مردم احتیاج

ص: 605

1- منتخب الاثر، ص 243، الزام الناصب، ج 1، ص 216 و کمال الدین صدوق.

2- کافی، ج 1، ص 179 ح 8؛ بصائر الدرجات، ص 505، ح 4

3- دلائل الامامه، ص 231، چاپ نجف 1383 هجری و الزام الناصب، ج 1، ص 5، چاپ نجف



به پیغمبر و امام دارند؟» فرمود:

«وجود پیغمبر و امام برای بقا و صلاح عالم لازم است زیرا در صورتی که پیغمبر یا امام در بین بشر باشد خداوند عذاب را از آنان بر طرف می‌سازد.

خدا در قرآن کریم به پیامبرش می‌فرماید: تا زمانی که تو در میان مردم هستی خداوند آن‌ها را مجازات نخواهد کرد» (1)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ستارگان وسیله امان اند برای اهل آسمان و اهل بیت من وسیله امان اند برای اهل زمین پس وقتی ستارگان نابود شوند پیش آمد ناگواری برای اهل آسمان رخ می‌دهد و اگر اهل بیت من در میان مردم نباشند پیش آمد بدی برای اهل زمین فرا می‌رسد.» (2)

و در حدیث جالب و پر معنائی که «ابن ابی حمزه» از پدرش و او از امام باقر علیه السلام - درباره نقش اساسی امام معصومی علیه السلام در جهان - روایت نموده چنین آمده است که فرمود:

«ای ابا حمزه! هرگز روی زمین از شخص عالمی از ما - اهل بیت - که انحراف مردم را تذکر دهد خالی نخواهد بود تا اگر مردم زیاده روی کنند او بگوید که زیاده رفتید و اگر کوتاهی کنند او بگوید کوتاهی کردید و خداوند چنین شخص عالمی را از ما هرگز از دنیا نمی‌برد مگر بعد از آن که به او فرزندی عطا کند که او نیز همین علم را دارا باشد» (3)

و در شرح حال آن حضرت آمده است:

هنگامی که هشام بن عبدالملک حضرتش را به شام احضار نمود و آن حضرت به دربار او، رسید هشام به درباریان خود که از بنی امیه بودند، گفت همین که دیدید من محمد بن علی را سرزنش کردم و ساکت شدم یکایک شما به او روی آورید و وی را توبیخ و سرزنش کنید سپس به حضرت اجازه ورود داد وقتی امام باقر علیه السلام وارد شد با دست خود به همگی اشاره کرد و فرمود: السلام علیکم و همه آن‌ها را مشمول سلام خود ساخت و نشست

ص: 606

1- سوره انفال آیه 33

2- بحار الانوار، ج 23، ص 19، ح 14؛ علل الشرایع، ص 123، باب 103 .

3- بحار الانوار، ج 23، ص 250، ح 4 اثبات الهداة، ج 1، ص 123، ح 195؛ غیبت شیخ طوسی، ص 134، چاپ اخیر، ص 223، ح

چون به هشام به عنوان خلافت سلام نکرد و بی اجازه نشست کینه و خشم او افزون گشت پس به آن حضرت روی آورد و در نکوهش و سرزنش امام علیه السلام چیزی فروگذار نکرد و هر چه دلش می خواست آن حضرت را سرزنش نمود و حاضران نیز همگی با او همصدا شدند و از حدّ و مرز گذشتند و چون ساکت شدند امام باقر علیه السلام به پاخواست و در پاسخ نکوهش گران چنین فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ! أَيْنَ تَذْهَبُونَ، وَ أَيْنَ يُرَادُ بِكُمْ؟! بِنَا هَدَى اللَّهُ أَوْلَكُمْ، وَ بِنَا يَحْتِمُ آخِرَكُمْ، فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُعَجَّلٌ، فَإِنَّ لَنَا مُلْكًا مُؤَجَّلًا، وَلَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ، لَأَنَا أَهْلُ الْعَاقِبَةِ. يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَالْعَاقِبَةُ الْمُتَّقِينَ)

هان ای مردم! به کجا می روید شما را به کجا می برند؟! خداوند اول شما را به وسیله ما هدایت نمود و آخر شما را هم به وسیله ما به انجام می رساند (1)، اگر شما دولت زودگذر دارید، دولت پایدار از آن ماست پس از دولت ما دیگر دولتی نیست، زیرا ما اهل عاقبت هستیم و خدای تبارک و تعالی می فرماید: (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (2): «عاقبت از آن پرهیزکاران است.»

هشام دستور داد که امام علیه السلام را به زندان ببرند چون آن حضرت را به زندان افکندند زندانیان در برابر دانش، بی کران نیروی ایمان قدرت، بیان تقوی و فضایل برجسته و دیگر صفات شایسته آن حضرت دچار شگفت شدند چون نفوذ کلمه و محبوبیت زاید الوصف امام علیه السلام در میان زندانیان به هشام گزارش دادند دستور داد که آن حضرت را آزاد کنند و پیش از آن که با مردم تماس بگیرد و در دل آن ها نفوذ نماید، رهسپار مدینه کنند. (3)

در این حدیث چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند امام باقر علیه السلام با صراحت تمام از برپایی حکومت اهل بیت علیهم السلام در پایان، روزگار سخن به میان آورده و به نکوهش گران خاطر نشان ساخته است که زمین هرگز از حجت خدا خالی نمی ماند و حتی در تاریک ترین تاریخ حیات بشر نیز خداوند مردی از دودمان اهل بیت علیهم السلام را بر می انگیزد که مردم آن زمان را از جهل و بی خردی نجات داده و آنان را به شاهراه

ص: 607

1- منظور این است که همان گونه که پیشینیان شما بوسیله وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله هدایت شدند، پسینیان و آیندگان نیز بوسیله همین خاندان در زمان ظهور امام زمان علیه السلام هدایت خواهند شد.

2- سوره قصص، آیه 83

3- کافی، ج 1، ص 471، ح 5.

در همین زمینه در حدیث دیگری که از ابو حمزه ثمالی نقل شده چنین آمده است که وی گفت:

«روزی خدمت حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام بودیم وقتی که حاضران پراکنده شدند به من فرمود: ای ابا حمزه! از امور حتمیه ای که در نزد خداوند تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد قیام قائم ماست هر کس در آن چه می گویم شک و تردید به خود راه دهد با حالتی که کافر است و خدا را انکار دارد خدای سبحان را ملاقات خواهد کرد.

سپس فرمود: پدر و مادرم به فدای کسی که همنام و هم کینه من است، هفتمین نفر بعد از من پدرم به قربانش که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. سپس فرمود: ای ابا حمزه! کسی که او را درک کند و تسلیم وی نشود تسلیم محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام هم نشده، و خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش دوزخ است و چه جایگاه بدی است برای ستمکاران...» (1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ)

خداوند - تبارک و تعالی - برتر و بزرگوارتر از آن است که زمین را بدون وجود امام عادل رها کند. (2)

و در حدیث دیگری آمده است که در همین باره فرمود:

«اگر در روی کره زمین بیش از دو نفر نباشد، یکی از آنان حتماً امام خواهد بود.» (3)

و در یک حدیث دیگر آمده است که فرمود:

«اگر همه مردم روی زمین جز دو نفر نباشند یکی از آن دو نفر امام خواهند بود، و فرمود: آخرین کسی که از دنیا می رود امام است تا هیچ کس نتواند در برابر خدای عزوجل احتجاج کند که او را بدون امام وا گذاشته است.» (4)

و در حدیثی که اسحاق بن غالب از آن حضرت روایت نموده چنین آمده است که فرمود:

ص: 608

1- غیبت، نعمانی ص 86 باب 4 ح 17، چاپ صدوق؛ منتخب الاثر، ص 211، باب 12، ح 2، چاپ 3

2- کافی، ج 1، ص 178، ح 6

3- کافی، ج 1، ص 180، ح 5.

4- کافی، ج 1، ص 180، ح 3.

«خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله امام را تعیین نمودند تا بر مردمان حجت باشد. به واسطه وجود امام ارتباط بین زمین و آسمان برقرار است و فیوضات الهی قطع نمی شود. خداوند اعمال بندگان را جز به ولایت امام نمی پذیرد و پس از آن که مردم را هدایت نمود آنان را در سرگردانی قرار نمی دهد تا اینکه راه تقوی را به آنان نشان دهد و حجت بر آن ها تمام شود.» (1)

و در یک حدیث دیگر که «ابو عبیده حذاء» از آن حضرت روایت نموده، آمده است که فرمود:

«هرگز کسی از ما از دنیا نمی رود جز اینکه فرزندی را از خود به یادگار

بگذارد که او راه وی را ادامه دهد و به روش او گام بردارد و به آن چه که او دعوت می کرد، دعوت کند.» (2)

و در همین رابطه ابو عبیده می گوید:

«محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم فدایت شوم! سالم بن ابی حفصه مرا ملاقات نموده و گفت: آیا شما روایت نمی کنید که هر کس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است؟ پاسخ دادم آری گفت: امام شما ابو جعفر - امام باقر علیه السلام - از دنیا رفت اکنون امام شما کیست؟ چون دوست نداشتم شما را به امامت معرفی کنم: در جواب او گفتم امامان من همیشه از آل محمد صلی الله علیه و اله بوده و هستند. او به من گفت: جواب درستی ندادی. امام صادق علیه السلام فرمود: وای به حال «سالم» از رحمت خدا دور. باد آیا سالم از مقام و موقعیت امام خبر دارد؟

مقام و منزلت امام بزرگ تر از آن است که «سالم» و سایر مردم می پندارند. هیچ امامی از ما از دنیا نمی رود مگر این که کسی را به جای خود می گذارد که علوم او را داشته باشد، و به روش او عمل کند و مردم را به همان چیزی که او دعوت می کرد دعوت کند...» (3)

### مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید درباره لزوم امام

در این جا بی مناسبت نیست مباحثه دقیق و ظریف و جالبی را که در مورد «لزوم وجود امام بین هشام بن حکم یکی از شاگردان ممتاز امام صادق علیه السلام و بین «عمرو بن

ص: 609

1- اثبات الهداة، ج 1، ص 216.

2- کافی، ج 1، ص 397، ح 1

3- کمال الدین صدوق 133 و با ترجمه فارسی، ج 1، ص 340 چاپ اسلامیّه

عبید» از علمای مشهور اهل سنت واقع شده و بزرگان و دانشمندان شیعه آن را در کتب روایی خود آورده اند نقل کنیم تا استحکام مذهب شیعه و منطق متین و محکم امامیه در مسأله امامت بر همگان روشن شود.

یونس بن یعقوب که یکی از بزرگان شاگردان امام صادق علیه السلام است می گوید:

گروهی از اصحاب امام صادق علیه السلام مانند حرمان بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و جماعتی دیگر در نزد آن حضرت بودند و از جمله کسانی که در محضر آن حضرت حضور داشت جوانی به نام «هشام بن حکم» بود.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای هشام! آن چه میان تو و «عمرو بن عبید» گذشت برای ما تعریف نمی کنی که چگونه از او پرسش نمودی؟ هشام: گفت ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! من مقام شما را بزرگ می شمارم و از سخن گفتن در حضور شما خجالت می کشم

و زبانم در برابر شما قدرت سخن گفتن ندارد امام صادق علیه السلام- به او - فرمود: ای هشام! هرگاه ما به شما دستوری می دهیم اطاعت کنید و در مقام انجام آن برآیید - هشام هم پذیرفت و ماجرا را بدینگونه شرح داد:

«به من اطلاع دادند که «عمرو بن عبید» در مسجد بصره می نشیند و با شاگردان خود درباره «امامت» بحث و گفتگو می کند و عقیده شیعه را در خصوص «لزوم وجود امام» در میان خلق تخطئه می نماید این مطلب بر من گران آمد به همین جهت آهنگ بصره، نمودم روز جمعه بود که وارد بصره شدم و به مسجد رفتم عمرو بن عبید را دیدم که جمعیت انبوهی گردا گرد وی حلقه زده بودند او هم لباس پشمی سیاه رنگی پوشیده و پارچه ای مانند عبا به روی دوش افکنده و مردم پی در پی از او سؤال می نمایند.

من نزدیک رفتم و از مردم خواستم که جایی به من بدهند آن ها هم برایم جا باز کردند و من در گوشه ای نشستم. سپس گفتم ای مرد دانشمند من شخص غریبی هستم، اجازه می دهی از شما سؤالی کنم؟ گفت آری

گفتم آیا شما چشم دارید؟ گفت ای فرزند این چه سؤالی است؟ چیزی را که خودت می بینی چرا سؤال می کنی؟! گفتم سؤال های من از این قبیل است خواهش می کنم جواب آن ها را بدهید.

گفت ای فرزند! سؤال کن هر چند سؤالات تو احمقانه است! گفتم از شما سؤال

می کنم ولی به شرط اینکه هر طور بود جواب آن را بدهید. گفت: بسیار خوب سؤال کن. :گفتم شما چشم دارید؟ گفت آری گفتم چه کاری با آن انجام می دهید؟ گفت: به وسیله آن رنگها و اشخاص را می بینم

گفتم آیا بینی دارید؟ گفت آری گفتم با آن چه کار می کنید؟ گفت: به وسیله آن بوها را استشمام (و درک) می کنم گفتم آیا دهان هم دارید؟ گفت: آری. گفتم با آن چه می کنید؟ گفت: طعم خوردنی ها و آشامیدنی ها را می چشم گفتم: زبان هم دارید؟ :گفت آری گفتم آن را برای چه می خواهید؟ گفت با آن سخن می گویم

گفتم گوش هم دارید؟ گفت آری گفتم گوش به چه کار می آید؟ گفت: برای این که صداها را بشنوم. - سپس - گفتم آیا شما قلب هم دارید؟ گفت: آری. گفتم: قلب را برای چه کار لازم دارید؟ گفت به وسیله قلب آن چه بر اعضا و جوارح و حواسم می گذرد تشخیص می دهم. گفتم مگر این اعضا و جوارح از قلب بی نیاز نیستند؟ گفت نه. :گفتم وقتی اعضا بدن صحیح و سالم باشند، چه نیازی به قلب دارند؟

گفت ای فرزند هرگاه اعضا - آدمی - درباره چیزی از وظایف بدن تردید کند، مثلاً اگر یکی از قوای پنج گانه :انسان قوه بینایی («بصره»)، یا بویایی («شامه»)، یا چشایی («ذائقه»)، یا شنوایی («سامعه»)، در انجام وظایف خود دچار تردید شود آن را به قلب ارجاع می دهد تا شک بر طرف شده و یقین حاصل شود.

گفتم پس قلب برای اداره امور بدن لازم است و گرنه این اعضا نمی توانند درست انجام وظیفه کنند؟ گفت آری چنین است.

گفتم ای مرد دانشمند خداوند عالم بدن کوچک تو را به حال خود نگذاشته، بلکه برای انجام وظیفه اعضا و اداره امور آن امام و راهنمایی قرار داده که کارهای صحیح انجام دهد و یقین پیدا کند ولی بندگان خود را به حال خود می گذارد که در حالت شک و تردید و حیرت و اختلاف به سر برند و امام و پیشوایی برای آن ها تعیین ننموده است تا به هنگام شک و تردید خود، به او رجوع نمایند؟!

در این موقع («عمر و بن عبید») ساکت شد سر به زیر انداخت و به فکر فرو رفت، سپس سر بلند کرد و نگاهی به من نمود و پرسید: آیا تو هشام بن حکم هستی؟ گفتم: نه گفت: از همنشینان او هستی؟ گفتم: نه گفت پس از اهل کجایی؟ گفتم از مردم کوفه هستم گفت: پس به طور مسلّم تو همان هشام بن حکم هستی.

سپس مرا در آغوش گرفت و در جای خود نشاند و تا نشسته بودم دیگر سخنی نگفت.

وقتی سخنان هشام به پایان رسید لبخندی بر لب های امام صادق علیه السلام نقش بست و پرسید ای هشام این گونه مباحثه و روش آن را از که آموختی؟ عرضه داشت:

ای فرزند رسول خدا! موادّ اصلی و خمیر مایه اش را از شما فرا گرفتم و خودم تنظیمش نمودم. امام صادق علیه السلام فرمود به خدا سوگند این روش در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.» (1)

### گفتگوی منصور بن حازم با امام صادق علیه السلام

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «اصول کافی» در باب «الاضطرار الی الحجّه» در حدیثی از منصور بن حازم نقل کرده است که گفت:

«محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم خدا برتر و بزرگوارتر از آن است که به آفریدگانش شناخته شود بلکه آفریدگان به خدا شناخته می شوند فرمود راست گفتی عرضه داشتم آن کس که بداند پروردگاری دارد شایسته است که این را نیز بداند که آن پروردگار را خشنودی و خشمی است و خشنودی و خشم او جز به وسیله وحی یا پیامبری شناخته نمی شود پس آن کس که وحی به او نرسد باید به جستجوی فرستادگان خدا برخیزد و چون آنان را ملاقات کند در خواهد یافت که آنان حجّتند و فرمانبرداری ایشان واجب است.

و به مردمان گفتم آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله حجّتی از جانب خدا بر خلق بود؟ گفتند: آری. گفتم پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت چه کسی حجّت خدا بر خلق خدا بود؟ گفتند: قرآن. پس چون در قرآن نگریستم دیدم که «مرجی» و «قدّری» و «زندیق» (2)، که به آن ایمان ندارند برای پیروزی بر حریفان خود به قرآن استناد می کنند. پس دانستم که

ص: 612

---

1- کافی، ج 1، ص 169؛ رجال کشی، ص 232، چاپ نجف؛ بحار الانوار، ج 23، ص 6، ح 11؛ علل الشرایع، ج 1، ص 193، ح 2 و احتجاج طبرسی، ج 2، ص 125، چاپ نجف.

2- مرجئه فرقه ای از فرقه های منحرف از اسلام بودند که نیت و عقیده را اصل شمرده و گفتار و کردار را بی اهمیّت می دانستند و معتقد بودند همان گونه که عبادت کردن با کفر سودی ندارد گناه هم چیزی از ایمان نمی کاهد و قدری یا قدریه عبارت است از دو فرقه جبریه و مفوضه جبریه کسانی هستند که تمام افعال بندگان را به خدای تعالی نسبت می دهند و برای بندگان او هیچ گونه اختیاری قائل نیستند و مفوضه فرقه ای از قدری های هستند که عقیده دارند خداوند کارهای آدمیان را به خودشان واگذار کرده است و اما زندیق کسی است که منکر خدا یا ثنوی و قائل به نور و ظلمت، باشد جهت آگاهی بیش تر به «فرهنگ فرّق اسلامی» تألیف محمّد جواد مشکور و سایر کتب مربوطه مراجعه شود.

قرآن، جز با داشتن قیمی حجّت نیست و هر چه آن «قیم» درباره آن بگوید حقّ است. پس به آنان گفتیم که آیا قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود می دانست، و عمر می دانست و حذیفه می دانست گفتیم همه آن را می دانستند؟ گفتند نه.

پس کسی را نیافتیم که بگویند همه قرآن را می داند جز علی علیه السلام و چون امری در میان امت پیش می آمد آن یک می گفت نمی دانم و آن یک می گفت نمی دانم، و آن یک گفت نمی دانم و این یک (علی علیه السلام) می گفت که می دانم؛ پس گواهی می دهم که علی علیه السلام قیّم قرآن بود و فرمانبرداری از او واجب و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردمان حجّت بود، و هر چه او درباره قرآن گفته است حقّ است چون سخنی بدینجا رسید امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تو را رحمت کند. [\(1\)](#)

نگارنده گوید: علامه مجلسی (حمه الله علیه) در کتاب «مرآة العقول» در شرح این تعبیر «إلا بقیّم: قرآن بدون قیّمی حجّت نتواند بود» که در متن حدیث مزبور آمده، چنین فرموده است:

در کتاب «الفائق» زمخشری است که: «قیم قوم کسی است که به تدبیر و سیاست امور ایشان پردازد» و در جمله بالا منظور از قیّم کسی است که کار قرآن را بر پا دارد و ظاهر و باطن و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ آن را به - وحی الهی یا الهام ربّانی یا آموختن از پیامبر صلی الله علیه و آله - بشناسد و چون (منصور بن حازم) از گروهی درباره قیّم سؤال کرد کسانی را نام بردند که جز اندکی از قرآن نمی دانستند در صورتی که لازم است قیّم قرآن از همه احکام قرآن آگاه باشد و به نصّ پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین شده باشد، و معصوم از خطا و لغزش باشد تا پیروی از او و پذیرفتن گفته وی - بر مردمان - واجب باشد... [\(2\)](#)

### مناظره مرد شامی با اصحاب امام صادق علیه السلام

در حدیث جامع و جالبی در رابطه با مناظره یک مرد شامی با اصحاب امام صادق علیه السلام از یونس بن یعقوب نقل شده که گوید: «من حضور امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و گفت: من مردی از اهل کلام و فقه و فرائض هستم که برای مناظره با اصحاب شما آمده ام.

امام صادق علیه السلام فرمود: سخن تو از گفتار پیغمبر است یا از پیش خودت؟ گفت: هم از گفته

ص: 613

1- کافی، ج 1، ص 168 - 169 باب الاضطرار الی الحجّه، ح 2

2- مرآت العقول، ج 2، ص 264، چاپ دار الکتب الاسلامیه.



پیغمبر و هم از پیش خودم امام فرمود پس تو شریک پیغمبری؟ گفت نه فرمود از خدای تبارک و تعالی و حی شنیده ای که به تو خبر دهد؟

گفت نه فرمود: چنان که اطاعت پیغمبر را واجب می دانی اطاعت خودت را هم واجب می دانی؟ گفت نه پس حضرت متوجه من گردید و فرمود: ای یونس پسر یعقوب این مرد پیش از آن که وارد بحث شود، خودش را محکوم کرد

سپس فرمود ای یونس اگر علم کلام را خوب می دانستی با او سخن می گفتی، یونس گوید [من گفتم] افسوس که از آن برخوردار نیستم سپس عرض کردم فدایت شوم من از شما شنیده ام که از علم کلام نهی می نمودی و می فرمودی وای بر اصحاب کلام، زیرا می گویند این [به نظر ما] درست است و این درست نیست این به نتیجه می رسد و این به نتیجه نمی رسد این را می فهمیم و این را نمی فهمیم امام علیه السلام فرمود: من گفتم: وای بر آن ها اگر گفته مرا رها کنند و دنبال خواسته خود بروند. سپس به من فرمود: برو بیرون و هر کس از متکلمین را دیدی بیاور

یونس گوید: من حمران بن اعین و احول و هشام بن سالم که علم کلام را خوب می دانستند و همچنین قیس بن ماصر که به عقیده من در سخن گفتن بهتر از آن ها بود و علم کلام را از علی بن الحسین علیهما السلام آموخته بود آوردم چون همگی در مجلس قرار گرفتیم امام صادق علیه السلام سر از خیمه بیرون کرد- و آن خیمه ای بود که در کوه کنار حرم برای حضرت می زدند که چند روز قبل از حج در آن جا تشریف داشت - چشم حضرت به شتری افتاد که به سرعت می آمد فرمود به پروردگار کعبه که ابن هشام است. ما گمان می آمد کردیم که مقصود حضرت از هشام مردی از فرزندان عقیل است که بسیار او را دوست می داشت که ناگاه هشام بن حکم وارد شد و او در آغاز رویدن موی رخسار بود و همه ما از او بزرگ سال تر بودیم امام صادق علیه السلام برایش جا باز کرد و فرمود: هشام با دل و زبان و دستش بیاور ماست

سپس فرمود ای ، حمران با این مردم شامی سخن بگو او وارد بحث شد و بر شامی غلبه کرد سپس فرمود ای طاقی تو با او سخن بگو او هم سخن گفت و غالب شد. . سپس فرمود ای هشام بن سالم تو هم گفتگو کن او هم با شامی برابر شد تا جایی به گفتگو پرداختند که هر دو عرق کردند. سپس امام صادق علیه السلام به قیس بن ماصر فرمود: تو با او سخن بگو او وارد بحث شد و حضرت از مباحثه آن ها می خندید زیرا مرد شامی گیر افتاده بود.

سپس حضرت به مرد شامی فرمود با این جوان - یعنی هشام بن حکم - صحبت کن گفت: حاضرم پس به هشام گفت ای جوان درباره امامت این مرد از من بپرس؛ هشام- از سوء ادب او نسبت به ساحت مقدس امام علیه السلام - خشمگین شد بطوری که می لرزید سپس به مرد شامی گفت این چه سخنی است که می گویی؟ ای مرد آیا پروردگارت به مخلوقش خیر اندیش تر است یا مخلوق به خودشان؟ گفت بلکه پروردگار نسبت به مخلوقش خیر اندیش تر است.

هشام گفت در مقام خیراندیشی برای مردم چه کرده است؟ شامی گفت: برای ایشان حجت و دلیلی بپا داشته تا پراکنده و مختلف نشوند و او ایشان را گرد آوری کند و ناهمواری هایشان را هموار سازد و ایشان را از قانون پروردگارشان آگاه سازد. هشام پرسید او چه کسی است؟ شامی گفت: او رسول خدا صلی الله علیه و آله است. هشام پرسید بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟

شامی گفت قرآن و سنت است هشام گفت قرآن و سنت برای رفع اختلاف امروز ما سودمند است؟ شامی گفت آری هشام گفت پس چرا من و تو با یکدیگر اختلاف کردیم و برای مخالفتی که با تو داریم از شام به این جا آمدی؟ مرد شامی خاموش ماند. امام صادق علیه السلام به او فرمود: چرا سخن نمی گویی؟ شامی گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم که دروغ گفته ام و اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف می کنند باطل گفته ام زیرا عبارات کتاب و سنت معانی مختلفی دارد (و چند جور معنا می شود) و اگر بگویم اختلاف داریم در حالی که هر کدام از ما مدعی حق هستیم باز هم قرآن و سنت به ما سودی ندهند [زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم] ولی همین استدلال به نفع من و علیه هشام است حضرت فرمود از او بپرس تا بدانی که او سرشار است.

شامی گفت ای مرد چه کسی به مخلوق خیر اندیش تر است پروردگارشان یا خودشان هشام گفت پروردگارشان از خودشان خیر اندیش تر است.

شامی گفت آیا پروردگار کسی را بپا داشته است که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان را هموار سازد و حق و باطل را به ایشان بگوید؟ هشام گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امروز؟ شامی گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که خود آن حضرت بود امروز کیست؟ هشام [با اشاره به امام صادق علیه السلام]: گفت همین شخصی که بر مسند نشسته و از اطراف جهان بسویش رهسپار می شوند بواسطه میراث علمی که از پدرانش از جدش [

رسول خدا صلی الله علیه و آله] به ارث برده است خیرهای آسمان و زمین را به ما باز گوید. شامی: گفت من چگونه می توانم این را بفهمم؟ هشام گفت هر چه می خواهی از او بپرس شامی: گفت عذری برایم باقی نگذاشتی اکنون بر من است که بپرسم.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای شامی می خواهی گزارش سفر و راه تو را به خودت بازگویم؟ چنین بود و چنان بود و مرد شامی می گفت راست گفتمی اکنون به خدا اسلام آوردم امام علیه السلام فرمود: نه، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی اسلام پیش از ایمان است بوسیله اسلام از یکدیگر ارث می برند و ازدواج می کنند و به وسیله ایمان به ثواب و پاداش نائل می شوند شامی عرض کرد درست فرمودی گواهی می دهم که خدای یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و گواهی می دهم که تو وصی و جانشین اوصیاء هستی....» (1)

آری حکمت و مصلحت خداوندی اقتضا دارد که در هر عصر و زمانی امام معصومی در بین مردم باشد تا راهنما و رهبر ایشان بوده و آنان را از خطا و گمراهی نگه داشته و دین خدا را از انحراف و کجی و عقاید باطله حفظ کند و اظهار نظرهای ناآگاهان و اندیشه های نادرست جاهلان و بدعت های بدعتگزاران را با علم و دانش خدا دادی خویش از دامن آن بزدايد

به همین دلیل است که امام صادق علیه السلام نیز چون پدران بزرگوار خود بارها مسأله امامت را در بین پیروان خود مطرح ساخته و در هر فرصت مناسبی در این باره با ایشان گفتگو نموده و خالی نبودن زمین از حجت خدا را در موارد متعدد یادآور شده امامان بعد از خود را با نام و نشان به آنان معرفی فرموده است.

در این رابطه هارون بن خارجه می گوید:

«هارون بن سعد- که از زیدیّه بود به من گفت: آن اسماعیل [فرزند امام صادق علیه السلام] که شما گردن های خود را به جانب او می کشیدید مرد و جعفر [پدرش] هم پیر شده فردا یا پس فردا می میرد و شما بی امام می شوید؛ من ندانستم چه جوابش بدهم سخن او را به امام صادق علیه السلام گفتم فرمود هیهات هیهات خدا چنین چیزی نخواسته (که زمین بدون حجت بماند) به خدا سوگند که دنباله این امر بریده نشود مگر آن که دنباله شب و

ص: 616

روز بریده شود؛ هرگاه او را دیدی به او بگو این موسی بن جعفر است بزرگ می شود و زن می گیرد و بچه دار می شود و او جانشین وی خواهد بود ان شاء الله». (1)

و در همین رابطه در حدیث دیگری از مفضل بن عمر روایت شده که گوید:

«حضور آقای خودم امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم ای سرور من چه می شد اگر جانشین خودتان را به ما معرفی می فرمودید؟ فرمود: ای مفضل امام بعد از من پسر من «موسی» است و اما خلف منتظر که همه در انتظارش به سر می برند- «م ح م د» فرزند حسن - عسکری - فرزند علی - هادی - فرزند محمد - جواد - فرزند علی بن موسی - الرضا علیه السلام است.» (2)

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

مَا تَرَكَ اللَّهُ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ قَطُّ مُدَّ يَوْمَ قَبْضِ آدَمَ يُهْدَىٰ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَهُوَ الْحُجَّةُ عَلَى الْعِبَادِ، مَنْ تَرَكَهُ هَلَكَ، وَمَنْ لَزِمَهُ نَجَا، حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

خداوند متعال از هنگامی که حضرت آدم علیه السلام را قبض روح نموده هرگز زمین را بدون امام نگذاشته است مردم به وسیله امام به سوی خدا رهبری می شوند و او حجت خداست بر بندگان هر کس که از او دوری گزیند هلاک خواهد شد و هر کس از او پیروی کند نجات خواهد یافت...» (3)

و در تفسیر آیه شریفه (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) «خداوند نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر شما سرازیر نمود» به محمد بن زیاد، ازادی فرمود:

«نعمت های ظاهری امام آشکار است و نعمت باطنی امامی است که از دیده ها پنهان باشد که جسم او از نظرها غائب خواهد شد ولی یاد او در دل ها زنده خواهد بود و او امام دوازدهم از ما - اهل بیت - است که خداوند هر مشکلی را برای او آسان سازد و هر سختی را برای او هموار نماید و گنج های زمین را برای او آشکار نموده هر دور و دراز را برای او نزدیک و هر ستم گر ستم پیشه ای را به وسیله او نابود گرداند» (4)

ص: 617

1- غیبت شیخ طوسی، ص 28؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 162، ح 29، و ص 240، ح 52؛ بحار الانوار، ج 49 ص 26، ح 43؛ کمال الدین صدوق، با ترجمه فارسی، ج 2، ص 372 باب 62، ح 2.

2- بحار الانوار، ج 51، ص 143، ح 7؛ اعلام الوری ص 429 کمال الدین، صدوق، با ترجمه فارسی، ج 2، ص 3، باب 34، ح 4.

3- کمال الدین، صدوق، ج 1، باب 23 و اثبات الهداة، ج 1، ص 107.

4- بحار الانوار، ج 51، ص 150، ح 2؛ کمال الدین صدوق با ترجمه فارسی، ج 2، ص 40، ح 7، چاپ اسلامیّه، سال 1396 قمری

در همین رابطه یونس بن عبدالرحمن می گوید:

«حضور [امام هفتم] موسی بن جعفر علیهما السلام شرفیاب شدم و عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا تو قائم به حق هستی؟ فرمود: من قائم به حق هستم ولی آن قائمی که زمین را از دشمنان خدای عزوجل پاک می کند و آن را پر از عدل و داد می نماید آن چنان که پر از ظلم و ستم شده است پنجمین فرزند من است و برای او غیبتی طولانی، است چون بر جان خود می ترسد...» (1)

مرحوم صدوق رضی الله عنه پس از نقل این حدیث می گوید: یکی از عللی که باعث غیبت [آخرین حجّت خدا] گردیده همین، خوف و ترس از دشمنان است چنان که در این حدیث از آن یاد شده است و خود موسی بن جعفر علیه السلام نیز با این که امام آشکار بود امامت خود را پنهان می کرد و شیعیان او رسماً نزد وی رفت و آمد نمی کردند و به جهت ترسی که از سرکش زمان او [هارون الرشید] داشتند جرأت نمی کردند که او را امام خود معرفی کنند تا به جایی که چون در مجلس یحیی بن خالد [برمکی] از هشام بن حکم راجع به دلائل امامت پرسیدند و او به آن ها پاسخ داد و نیز از او سؤال کردند که امروز متصّف به این اوصاف کیست؟ در جواب گفت صاحب این قصر امیرالمؤمنین است!

و هارون که خود در پشت پرده قرار داشت و سخنش را شنید: گفت به خدا سوگند که او در تقیّه سخن گفت و از انبان نوره به ما بخشید. (2) و چون هشام دانست که مورد تعقیب قرار گرفته از آن جا گریخت و هارون در جستجوی او بر آمد و به وی دست نیافت. و او محرمانه به کوفه رفت و در آن جا در خانه یکی از شیعیان از دنیا رفت در حالی که هنوز در تعقیب او بودند تا این که جنازه او را در میدان کوفه گذاشتند و نامه ای بر سر آن نهادند که در آن نامه نوشته بود: «این هشام بن حکم است که مورد تعقیب امیرالمؤمنین است» تا آن که قاضی و عدول و حاکم وقت و معاون وی او را بررسی کردند و فوتش بر آن ها معلوم شد آن گاه دست از تعقیب او کشیدند.

ص: 618

- 
- 1- کفایة الاثر، ص 265؛ منتخب الاثر، ص 219، ح 3، باب 16؛ بحار الانوار، ج 51، ص 151، ح 6 و کمال الدین، صدوق، با ترجمه فارسی، ج 2، ص 30، ح 5 باب 34
  - 2- توضیح این جمله در آخر همین حدیث خواهد آمد.

علی اسواری: گوید یحیی بن خالد (برمکی وزیر هارون الرشید) در خانه خود مجلسی ترتیب داده بود که روزهای یکشنبه متکلمین و استادان هر فرقه و مذهبی در آن جمع می شدند و در مورد ادیان و عقاید خود مناظره می کردند و هر کدام از آن ها بر دیگری اقامه حجّت می نمودند.

خبر این مجلس علمی به هارون رسید و او از یحیی بن خالد پرسیدای عباسی (1) این مجلس که در خانه تو تشکیل می شود و دانشمندان متکلم در آن جمع می شوند و خبر آن به من رسیده است چگونه مجلسی است؟

جواب داد: یا امیرالمؤمنین! هیچ یک از مقام ها و ترفیع درجاتی که امیرالمؤمنین! نسبت به این چاکر عطا فرموده است در نزد من از نظر موقعیت بهتر از این مجلس، نیست زیرا همه مردم با هر عقیده و مذهبی که دارند در آن حاضر می شوند و هر کدام از آن ها بر دیگری احتجاج می کند و حق گویان در این میان شناخته می شوند و فساد هر یک از مذاهب باطله دیگران بر ما روشن می شود.

هارون گفت: من هم دوست دارم در این مجلس حاضر شوم و سخنان آن ها را بشنوم به شرط آن که حاضرین در مجلس مرا شناسند و از حضور من در آن جا مطلع نشوند که از من بترسند و بدان سبب از روی حقیقت عقیده خود را ابراز ندارند.

یحیی گفت: اختیار با امیرالمؤمنین است در صورتی که بخواهند و هر موقع که مایل باشند در خدمتیم.

هارون گفت: پس دست بر سر من بگذارد (یعنی تعهد کن) که آن ها را از حضور من مطلع نسازی یحیی دست بر سر او گذارد (و تعهد کرد که کسی را از حضور خلیفه مطلع نسازد)

خبر شرکت خلیفه در مجلس مناظره به گوش «معتزله» رسید میان خود مشورت

ص: 619

---

1- از طرز خطاب چنین استفاده می شود که لقب «عباسی» برای یحییای، برمکی عنوان خاصی برای او در نزد هارون بوده که از مقام و موقعیت او در نزد خلیفه حکایت دارد و این نهایت لطفی است که هارون نسبت به وی مبذول داشته و او را از خاندان خود به حساب آورده و یا از بستگان صمیمی خود دانسته است و ممکن است علاوه بر این لقب تشریفاتی او بوده باشد.

کردند و تصمیم گرفتند که در این مجلس با هشام بن حکم جز درباره امامت سخن، نگویند زیرا عقیده هارون الرشید را می دانستند و او را مخالف امامیه و منکر مسأله امامت تشخیص داده بودند.

چون همه حاضر شدند و هشام بن حکم وارد شد و عبدالله بن یزید اباضی نیز که دوست صمیمی هشام بود آمده و در مجلس حضور داشت هشام در میان همه حاضران به او سلام کرد و نشست.

یحیی بن خالد به عبدالله بن یزید: گفت در موضوع امامت که مورد اختلاف شما و هشام است گفتگو کن هشام بیدرنگ: گفت جناب آقای وزیر برای آنان نسبت به ما سؤال و جوابی نیست زیرا این گروه با ما از نظر عقیده به امامت مردی اتفاق داشتند و بدون علم و معرفت از ما جدا شدند نه آن گاه که با ما بودند حق را فهمیدند و نه آن گاه که جدا شدند دانستند که برای چه جدا شدند پس آن ها نسبت به ما نه سؤالی دارند و نه هم برای ما پاسخی خواهند داشت.

بنان که از خوارج بود و در مجلس حضور داشت خود را به میان انداخت و گفت من از تو سؤالی دارم

ای هشام! به من بگو روزی که اصحاب علی دو نفر را «حکم» قرار دادند مؤمن بودند یا کافر؟

هشام: گفت آن ها سه دسته، بودند دست های مؤمن و دست های، مشرک و دسته ای گمراه.

اما مؤمنان: کسانی بودند که مثل من عقیده داشتند که علی علیه السلام از طرف خدا امام است و معاویه شایستگی امامت را ندارد و اینان به گفته های خدای تبارک ایمان داشتند و به آن چه درباره علی علیه السلام مقرر فرموده است معترف بودند.

اما مشرکان: کسانی بودند که: گفتند علی علیه السلام امام است ولی معاویه هم صلاحیت امامت، دارد و بواسطه شریک ساختن معاویه با علی علیه السلام در مقام امامت مشرک شدند.

و اما گمراهان: کسانی بودند که از روی عصبیت و حمیت قبیله ای و عشایری از دین بیرون رفتند و درباره امامت چیزی نفهمیدند و آن ها نادان بودند

بنان: گفت پس اصحاب معاویه در چه وضعی بودند؟

هشام: گفت آن ها هم سه دسته، بودند گروهی کافر و گروهی، مشرک و گروهی

اما: کافران کسانی بودند که: گفتند معاویه امام است و علی علیه السلام صلاحیت امامت، ندارد و اینان از دو جهت کافر شدند.

اول آن که: منکر امامی شدند که خدا تعیین کرده بود.

دوم: آن که: امامی را نصب کردند که از طرف خدا نبود.

اما مشرکان: کسانی بودند که: گفتند، امام اکنون معاویه است و علی هم شایسته آن است و معاویه را با علی علیه السلام در امر امامت شریک گردانیدند.

و اما گمراهان: آن ها هم مانند گمراهان پیروان علی علیه السلام بودند که از روی حمیت و عصبیت قبایل و عشایر از دین خارج شدند.

در این جا سخن بنان قطع شد و دیگر نتوانست چیزی بگوید.

سپس ضرار (یکی دیگر از متکلمان مجلس و مخالفین امامیه) شروع به صحبت کرد و گفت: ای هشام من در این جا از تو سؤالی دارم؟  
هشام: گفت تو بر خلاف رفتی ضرار: گفت چرا؟

هشام: گفت برای آن که شما همه در ردّ امامت کسی که من به امامت او معتقدم متفق، هستید و این هم عقیده شما از من سؤالی کرد و شما دیگر حق سؤال دوم را از من ندارید تا آن که من در این باره از عقیده تو بپرسم.

ضرار: گفت شما پرسید هشام: گفت آیا تو عقیده داری که خدا عادل است و ستم روا نمی دارد؟ گفت آری او عادل است و ستم روا نمی دارد

هشام: گفت اگر خدا به شخص زمین گیر تکلیف کند که به مسجد برود و در راه خدا جهاد کند و به شخص نابینا تکلیف کند که قرآن و کتاب بخواند آیا عادل است یا ستم کار؟

ضرار: گفت خدا هرگز چنین تکلیفی نمی. کند هشام: گفت می دانم خدا چنین تکلیفی نمی کند ولی در مقام بحث و جدل از تو می پرسم که اگر خدا به بنده خود تکلیفی کند که قادر بر انجام آن نباشد آیا ستمکار است یا نه؟

ضرار: گفت اگر چنین کاری کند ستمکار است.

هشام گفت: به من بگو آیا خدای عزوجلّ بندگان خود را به دین واحدی تکلیف کرده است بدون اختلاف که جز آن را نپذیرد و آن ها هم باید طبق آن تکلیف عمل کنند؟



ضرار گفت آری چنین است.

هشام: گفت آیا دلیلی برای آن ها بر دستورات این دین معین کرده است یا آن که بدون دلیل آن ها را مکلف کرده و مانند این است که به شخص کور قرآن خواندن و به زمین گیر جهاد کردن و حاضر شدن در مسجد تکلیف نمایند؟

راوی گوید در این جا «ضرار» ساعتی خاموش ماند و سپس: گفت به ناچار باید دلیلی در میان باشد ولی او صاحب تو [و مولایت علی علیه السلام] نیست!

هشام تبسمی کرد و گفت نیمی از تو شیعه شد و به ناچار به حق گراییدی و دیگر میان من و تو اختلافی وجود ندارد مگر در نام گذاری

در این جا «ضرار» رشته سخن را به دست گرفت و گفت: اکنون من سخن را به تو بر می گردانم در این موضوع

هشام: گفت هر چه داری بیاور

ضرار گفت: ای هشام امامت چگونه منعقد می شود؟

هشام: گفت همان گونه که خدا نبوت را منعقد م یسازد

ضرار: گفت پس در این صورت پیغمبر است.

هشام گفت نه پیغمبر، نیست چون عقد نبوت به دست اهل آسمان است و عقد امامت به دست اهل، زمین عقد نبوت به نزول فرشتگان و عقد امامت به وسیله پیغمبر است ولی هر دو به دستور خدای تبارک و تعالی می باشند و به امر او بسته می شوند جز آن که وسیله نبوت فرشتگان هستند و وسیله امامت پیغمبر خداست.

ضرار: گفت دلیل بر این ادعاء چیست؟

هشام: گفت اضطرار [و حکم عقل و وجدان]

ضرار: گفت آن را بیان کن که چگونه باشد

هشام: گفت در این جا باید یکی از این سه راه گفته شود:

اول آن که خدای تعالی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از عموم مردم رفع تکلیف کرده و آن ها را مکلف ننموده و به آن ها امر و نهی نکرده است و خلاق به منزله درندگان و چهارپایانی شدند که هیچ تکلیفی ندارند ای! ضرار آیا تو چنین می گویی؟ و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله تکلیف از مردم برداشته شده است؟ گفت [نه] من چنین نمی گویم هشام گفت:

دوم آن که همهٔ مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به دانشمندانی تبدیل شده باشند که مانند خود پیامبر صلی الله علیه و آله عالم باشند و هیچ یک از آن‌ها در فهم وظایف دینی خود به دیگری نیازمند نبوده و خود به خود از دیگری بی‌نیاز باشند و به حقی که هیچ اختلافی در آن نیست رسیده باشند آیا تو چنین می‌گویی که همهٔ مردم دانشمند شدند و در علم دین به پایه پیغمبر رسیدند به گونه‌ای که هیچ یک از آن‌ها به دیگری محتاج نبوده و در رسیدن به حق و به وجود خود از دیگران بی‌نیاز شدند؟ گفت من چنین نمی‌گویم بلکه مردم محتاج به غیر هستند [و نیاز به رهبر دارند]. هشام: گفت

پس تنها راه سوم باقی می‌ماند و آن این که ناچار باید عالمی در میان باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای رهبری مردم تعیین کند که مرتکب سهو و خطا نشود، ستم روا، ندارد معصوم از گناه و مبرای از خطا، باشد مردم به او محتاج باشند و او به هیچ کس نیاز نداشته باشد.

ضرار: گفت چه دلیل و نشانه‌ای برای چنین عالمی وجود دارد؟

هشام: گفت هشت نشانه دارد چهار نشانه در صفات نَسَب اوست و چهار نشانه صفات خودش

اما آن چهار نشانه‌ای که در صفات نَسَب اوست از این قرار است

1. او باید از جنسی از اجناس معروف بشری باشد.

2. باید از یک تیره و قبیلهٔ معروف باشد.

3. باید از یک خاندان آبرومند و شناخته شده‌ای باشد.

4. باید از طرف صاحب دین و ملت به وی اشاره شده باشد.

اما در میان اجناس بشری جنسی معروف تر از جنس عرب که صاحب شریعت و دعوت رسالت از میان آن‌هاست دیده نشده است همان کسی که هر روز در عبادتگاه‌ها پنج نوبت به نام او فریاد می‌زنند که (اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ). دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکردار و دانا و نادان و معترف و منکر در شرق و غرب عالم می‌رسد.

و اگر روا بود که حجّت خدای تعالی بر این خلق در جنس دیگری باشد جوینده و خواستار باید برای دست یابی به وی عمری جستجو کند و او را نمی‌یافت و در این صورت روا بود که او را در نژاد دیگری از بشر مانند عجم و دیگران بجوید و لازم

می آمد آن جایی که خداوند اراده صلاح دارد فساد به وجود آید و این در حکمت عدل خداوند روا نباشد که بر مردم امری واجب کند که یافت نشود و چون این مطلب روا نباشد جایز نخواهد بود که امام در غیر از نژاد عرب باشد زیرا که او به صاحب شریعت و دعوت اسلام پیوند دارد

و در میان نژاد عرب هم شایسته نیست که در غیر از قبیله پیغمبر یعنی قریش باشد زیرا نَسَب آنان قرب به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و چون شایسته نیست که از این نژاد و قبیله نباشد شایسته نیست مگر آن که در میان این قبیله در خاندانی باشد که خود پیغمبر از آن هاست زیرا نَسَب این خاندان از نظر قرابت و خویشی از همه کس به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر است و چون اهل این خاندان بسیارند و ممکن است در امر امامت به خاطر برتری و شرافت این مقام با یکدیگر به ستیز و مشاجره پردازند و هر یک از آنان مدّعی آن، گردند به ناچار بر صاحب ملّت و شریعت است که به او اشاره کند و شخص او و نام و نسبش را بیان نماید تا دیگری در آن طمع نکند

اما آن چهار نشانه که در صفات خود اوست چنین است:

1. او باید، اعلم و داناتر از همه مردم به واجبات و مستحبات و احکام خدای تعالی باشد تا جایی که هیچ حکم ریز و درشتی از آن ها بر وی پوشیده نباشد.
2. باید از همه گناهان معصوم و برکنار باشد.
3. از همه مردم شجاع تر باشد.
4. از همه مردم سخیتر و در بخشندگی با سخاوت تر باشد.

در این جا عبدالله بن یزید اباضی وارد گفتگو شد و از هشام پرسید: از کجا می گویی که او باید اعلم مردم باشد؟

هشام: گفت برای آن که اگر عالم به همه حدود الهی و احکام و شرایع و سنن او، نباشد اطمینانی بر او نیست که حدود الهی را دگرگون نکند چه بسا ممکن است کسی را که باید تازیانه، زند دستش را ببرد و کسی که باید دستش را برید تازیانه زند و حدودی را که خدای تعالی معین کرده است طبق فرمانش اجرا نکند و از راهی که خداوند مصلحت بینی کرده است فساد و تباهی رخ دهد.

عبدالله بن یزید: گفت از کجا می گویی که امام باید معصوم باشد؟

هشام: گفت برای آن که اگر معصوم نباشد گناه ورزد و خطا کند و بر خودش و

نزدیکانش جرم پوشی کند و خداوند چنین کسی را حجت بر خلق نسازد.

عبدالله بن یزید: گفت از کجا می گویی که از همه مردم باید شجاع تر باشد؟

هشام: گفت برای آن که او ستاد و پناهگاه مسلمانان است که به او رجوع کنند و در کنار او پناه گیرند و خدای تعالی فرموده است:

[«و هر کدامشان در آن روز پشت به جنگ، کنند جز به قصد این که ناحیه نبرد را بگردانند یا به ستاد خود، برگردند، گرفتار خشم خدایند.»]

(1)

و اگر امام شجاع نباشد خودش بگریزد و گرفتار خشم خدا گردد و کسی که به خشم خدا گرفتار آید روا نباشد که حجت خدای تعالی بر خلقش باشد.

عبدالله بن یزید: گفت از کجا می گویی که باید از همه مردم سخی تر و بخشنده تر باشد؟

هشام: گفت برای آن که خزینه دار مسلمانان است و اگر سخی و بخشنده نباشد به مال مسلمانان فریفته شود و آن ها را بگیرد و برای خود بر دارد و خیانت کند و روا نباشد که خدای تعالی شخص خائنی را حجت خلق خود سازد.

در این جا ضرار: گفت امروز چه کسی دارای این صفات است؟

هشام گفت صاحب این قصر امیرالمؤمنین است (دقت کنید). (2)

هارون همه سخنان هشام را می شنید و هنگامی که این سخن او را شنید گفت به خدا سوگند که او از انبان نوره به ما بخشید (3) وای بر تو ای! جعفر (و جعفر بن یحیی در پس پرده با او نشست) مقصود او از چنین امامی کیست؟ گفت یا امیرالمؤمنین مقصود او موسی بن جعفر است.

هارون گفت: قطعاً غیر از اهل حق و امامت [و کسانی که شایستگی آن را دارند] مقصود او نیست و در این حال لب های خود را گزید و گفت مانند چنین شخصی زنده

ص: 625

1- سوره انفال آیه 16

2- دقت کنید که چگونه تلاش کردند تا وی را در محذور و عسر و حرج قرار دهند تا جایی که ناچار شود بعد از آن همه اقامه دلیل و برهان

برای اثبات، امامت جهت حفظ جان خود تقیه کند و هارون را امیرالمؤمنین بدانند

3- این جمله کنایه معروفی بوده است که در مورد اخبار صادره به صورت تقیه استعمال می شده و چون کسی برای مصلحت یا از روی

ترس خلاف واقع و عقیده خود را اظهار می نمود و دیگری متوجه می شده می گفته است به ما از انبان نوره بخشید

باشد و برای من سلطنتی باقی، بماند، نه یک ساعت هم برای من نخواهد بود به خدا سوگند زبان این مرد از صد هزار شمشیر در دل های مردم کارگتر است یحیی دانست که هشام مورد تعقیب قرار گرفت رفت پشت پرده نزد، هارون هارون فریاد زد ای عباسی وای بر تو این مرد کیست؟ گفت یا امیرالمؤمنین دیگر بس است تمام شد تمام شد.

سپس نزد هشام برگشت و به وی اشاره کرد [و به او فهماند که مورد تعقیب قرار گرفته است] هشام دانست که او را دستگیر خواهند نمود از جا برخاست و چنین وانمود کرد که برای قضای حاجت بیرون می رود پس کفش هایش را پوشید و مخفیانه به خانه خود رفت و به آن ها دستور داد که متواری شوند و خود نیز در همان وقت گریخت و به جانب کوفه رفت و در خانه بشیر تبال که یکی از حاملان حدیث و شاگردان امام صادق علیه السلام بود وارد شد و داستان خود را برای او بازگفت و دچار بیماری شدیدی گردید

بشیر به او گفت برای تو طبییی بیاورم؟ گفت نه من می میرم چون مرگش فرا رسید به بشیر: گفت هنگامی که از تجهیز من فارغ شدی نیمه شب جنازه مرا در میدان کناسه کوفه بگذار و نامه ای به این مضمون بنویس و بر روی آن قرار بده: «این هشام بن حکم است که امیرالمؤمنین در جستجوی او بود به مرگ خود از دنیا رفته است.»

هارون دوستان و خویشان هشام را سخت مورد تعقیب و بازخواست قرار داده و گروهی را به اتهام وی گرفته بود و چون صبح آن شب فرا رسید اهل کوفه جنازه او را دیدند و قاضی و معاون و حاکم و عدول کوفه حاضر شدند و جریان را به هارون گزارش دادند و او گفت سپاس خدای را که از او آسوده شدیم و کسانی را که به واسطه وی بازداشت کرده بود آزاد ساخت. (1)

امام رضا علیه السلام می فرماید:

هشتمین پیشوای معصوم شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در ضمن یک حدیث مفصل و طولانی در مورد «لزوم وجود امام» چنین می فرماید:

«خداوند متعال... به لحاظ چند علت «اولی الامر» - یعنی: صاحبان فرمان را قرار داد

ص: 626

و به مردم دستور داده است تا از آنان اطاعت نمایند از جمله آن علت ها یکی این که: چون برای مردم قوانین و دستورات معینی تعیین شده و آن ها مأمورند از حدود شرعی تجاوز نمایند تا به فساد کشیده شوند این موضوع امکان نداشت مگر این که شخص امینی بر آنان گمارده شود تا او آن ها را از تعدی و تجاوز و دخول در کارهای حرام باز دارد و نگذارد که به فساد گرایند.

زیرا اگر افراد ملت مراقبی نداشته باشند هیچ کس حاضر نمی شود برای جلوگیری از فساد دیگران از لذاند و منافع خود صرف نظر کند و از آن دست بر دارد، به همین جهت، خداوند متعال سرپرستی برای مردم قرار داد تا از فساد و تباهی جلوگیری کند و در بین آن ها اقامه حدود نماید و احکام الهی را به پا دارد.

علت دیگر این که: ما هیچ ملت و گروهی را پیدا نمی کنیم که بتواند بدون رئیس و زمامدار به حیات اجتماعی خود ادامه دهند بلکه همه مردم در امور دینی و دنیوی خود احتیاج به رئیس و سرپرست دارند بدین جهت از حکمت و مصلحت خداوند به دور است که مردم را بدون وجود زمامدار رها سازد با این که او می داند بدون وجود سرپرستی کاردان امورشان اصلاح و اداره نمی شود پس باید برای ایشان زمامداری تعیین کند تا به وسیله او با دشمنان جنگ کنند و غنایم و اموال عمومی را تقسیم نمایند نماز جمعه و جماعت را برپا سازند و نگذارد که کسی به کسی ستم نماید.

و علت دیگر این که: اگر خداوند امامی که سرپرست و امین و حافظ احکام الهی است برای مردم تعیین ننماید آثار ملت به کلی از بین می رود دین نابود می گردد، سنت و احکام دین تغییر می یابد، بدعت گذاران در آن تصرف نموده و بدعت هایی در دین می گذارند بی دینان از آن می کاهند (و احکامی را از آن پایمال می کنند) و آن گاه امر را بر مسلمانان مشتبه می سازند

زیرا ما می بینیم که مردم ناقص و نیازمندند و کامل نیستند و علاوه بر این، اختلاف عقیده دارند هواهای گوناگون و حالات مختلف دارند و با این حال اگر خداوند سرپرستی که حافظ و نگهدار دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله است برای مردم تعیین نکند بی تردید فاسد می شوند و شرایع و سنت ها و احکام الهی و اساس دین تغییر می یابد و در نتیجه همه مردم فاسد می شوند.» (1)

در همین زمینه در حدیثی از سلیمان بن جعفر جعفری روایت شده که از حضرت

ص: 627

---

1- بحار الانوار، ج 23، ص 32، ح 52؛ علل الشرایع، ج 1، ص 153، چاپ بیروت؛ عیون الاخبار، ص 249.

(تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ؟ فَقَالَ: لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا)

آیا زمین خالی از حجّت - خدا - می ماند؟ فرمود: اگر زمین به اندازه یک چشم بهم زدن خالی از حجّت، بماند اهلش را در کام خود فرو می برد. (1)

و در حدیث ابراهیم بن ابی محمود آمده است که آن حضرت فرمود:

ما حجّت های خدا در زمین و جانشینان خدا در میان بندگان، و امنای پروردگار بر اسرار او هستیم؛ ما کلمه تقوی - و دعوت کنندگان به سوی توحید و عقاید حقّه - هستیم ما عروة الوثقی و ریسمان محکم الهی هستیم (که هر که بدان چنگ زند نجات یابد) ما گواهان خدا - بر برندگان - و نشانه های الهی در میان خلق خدا هستیم، خداوند به واسطه ما آسمان و زمین را نگه می دارد که از جا کنده نشوند به واسطه ما باران را فرو می فرستد و رحمت را در بین مردم منتشر می سازد.

زمین هرگز از قائم و سرپرستی از ما که یا ظاهر و آشکار باشد یا ترسان و نهان، خالی نمی ماند و اگر روزی بدون حجّت بماند دستخوش نابسامانی می گردد، همان گونه که دریا دستخوش امواج طوفان می شود. (2)

و هنگامی که ابن قیاما - که واقفی مذهب بود - در نامه ای به آن حضرت نوشت که شما چگونه خود را امام می دانید و حال آن که فرزندی ندارید؟! حضرتش - مانند شخص خشمگین - در جواب او فرمود:

«تو از کجا می دانی که من فرزندی نخواهم داشت؟! به خدا سوگند! شب ها و روزها سپری نخواهد شد جز این که خداوند به من پسری عنایت خواهد فرمود که بوسیله او میان حقّ و باطل جدایی افکند». (3)

همین «ابن قیاما» گوید:

«خدمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام رسیدم و عرض کردم ممکن است [در یک زمان] دو امام وجود داشته باشد؟ فرمود: نه مگر این که یکی از آن ها ساکت باشد، عرض کردم

ص: 628

1- بحار الانوار، ج 23، ص 29، باب 1، ح 43.

2- بحار الانوار، ج 23، ص 35، ح 59؛ کمال الدین، صدوق، با ترجمه فارسی، ج 1، ص 309 باب 22، چاپ اسلامیة 1396 قمری

3- کافی، ج 1، ص 320، ح 4؛ بحار الانوار، ج 5، ص 22، ح 10؛ ارشاد مفید، ص 318

اینک شما امام ساکتی همراه ندارید (تا جانشین و امام بعد از شما باشد؟) - [و در آن زمان هنوز حضرت ابی جعفر امام جواد علیه السلام برای او متولد نشده بود] - حضرت به من فرمود: به خدا سوگند که خداوند از من فرزندی به وجود می آورد که بوسیله او حق و اهل حق را ثابت کند و باطل و اهل باطل را از میان ببرد پس از آن بعد از یک سال ابوجعفر علیه السلام متولد گردید.» (1)

و در همین رابطه صفوان بن یحیی گوید:

«خدمت امام رضا علیه السلام و عرض کردم ما پیش از آن که خدا حضرت ابی جعفر - امام جواد علیه السلام - را به شما عنایت فرماید (درباره جانشینان) از شما می پرسیدیم و شما می فرمودید خدا به من پسری عنایت می کند و اکنون خدا او را به شما عنایت فرموده و چشم ما را روشن کرده است و خدا آن روز را برای ما پیش نیاورد، اگر خدای ناخواسته برای شما پیش آمدی پیش بیاید به چه کسی پناه می بریم (و امام بعد از شما کیست؟) حضرت با دست خود به ابی جعفر علیه السلام که در برابرش ایستاده، بود اشاره فرمود. عرض: کردم فدایت شوم این که پسری سه ساله است؟ فرمود چه مانعی دارد؟ حضرت عیسی علیه السلام سه ساله [و یا کم تر از سه سال داشت که] به پیامبری و حجّت الهی قیام کرد.» (2)

و در منابع معتبر شیعه و سنّی آمده است:

هنگامی که دعبل بن علی خزاعی - شاعر اهل بیت - قصیده معروف خود را که اول آن «مدارس آیات...» است در محضر حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام خواند تا رسید به این جا که می گوید:

خروج امام لامحالة واقع \*\*\* یقوم علی اسم الله والبرکات

یمیز فینا کل حق و باطل \*\*\* و یجزی علی النعماء و النقمات (3)

آن حضرت به سختی، گریست سپس سر خود را به جانب وی برداشت و خطاب به او فرمود:

ص: 629

1- کافی، ج 1، ص 321، ح 7؛ بحار الانوار، ج 50، ص 22، ح 12؛ ارشاد مفید، ص 318

2- کافی، ج 1، ص 321، ح 10؛ ارشاد مفید، ص 317؛ اعلام الوری، ج 2، ص 92؛ بحار الانوار، ج 50، ص 21، ح 8.

3- ظهور امامی که به ناچار واقع می شود و بنام خدا و برکت های فراوان قیام می نماید. و در میان ما هر حقی را از باطل جدا می کند و نکویی را پاداش و بدی را کیفر می دهد.



ای خزاعی! روح القدس این دو بیت را به زبان تو جاری کرده است آیا می دانی این امام کیست و کی قیام می کند؟

عرض: کرد نه مولای من همین قدر شنیده ام که امامی از شما اهل بیت قیام خواهد کرد تا زمین را از ظلم و فساد پاک کند و آن را از عدل و داد پر نماید. فرمود:

«امام بعد از من پسر محمد و بعد از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن است و بعد از حسن پسرش حجت قائم است که در دوران غیبتش چشم به راهش باشند و در زمان ظهورش اطاعتش نمایند. اگر از عمر دنیا به جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را به حدی طولانی می سازد تا او ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر نماید چنان که از ظلم و جور پر شده باشد...» (1)

امام جواد علیه السلام می فرماید:

«امام بعد از من پسر محمد علی - امام هادی - است که امر او امر من و گفته او گفته من و اطاعت او اطاعت من است... - راوی گوید: - من عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! امام بعد از علی کیست؟ فرمود: امام بعد از او فرزندش حسن - عسکری - است. عرض کردم ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله امام بعد از حسن کیست؟ آن حضرت به سختی گریست و فرمود:

بعد از حسن، پسرش قائم به حق و منتظر است عرض کردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا او را «قائم» می گویند؟ فرمود: زیرا پس از آن که از یادها رفته و بیشتر معتقدان به امامتش از عقیده خود برگشته باشند قیام می کند عرض کردم چرا او را «مُنْتَظَر» می نامند؟ فرمود برای آن که غیبتی خواهد داشت که روزگار درازی بر آن بگذرد و مدتش طولانی شود و و مخلصان - از مؤمنان - انتظار ظهورش بکشند و بیمار دلان منکر او گردند و منکران وجودش یاد او را مسخره کنند و کسانی که وقت ظهور او را تعیین کنند دروغ بگویند و شتاب کنندگان در امر ظهور او هلاک گردند و آن هایی که در هر حال - تسلیم امر خدا هستند نجات یابند...» (2)

و از حضرت عبدالعظیم حسنی روایت شده که گفته است:

خدمت آقای محمد بن علی - امام جواد علیه السلام - شرفیاب شدم تا درباره قائم آل محمد صلی الله علیه و آله از او پرسش نمایم که آیا قائم علیه السلام همان حضرت مهدی علیه السلام است یا این که

ص: 630

1- فرائد السمطين، ج 2، ص 337؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 265، ح 35؛ کفایة الاثر، ص 272

2- کفایة الاثر، ص 279؛ منتخب الاثر، ص 223؛ بحار الانوار، ج 51، ص 157، ح 5؛ کمال الدین صدوق، با ترجمه فارسی، ج 2، ص 50، ح 3.

حضرت مهدی علیه السلام غیر از اوست آن جناب پیش از من به سخن پرداخت و فرمود:

«ای ابوالقاسم! قائم ما - اهل بیت - همان مهدی منتظر است که همه باید در وقت غیبت او منتظرش باشند و در زمان ظهورش از او فرمانبرداری، نمایند او فرزند سومی من است.

به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخته و ما را به امامت برگزیده است اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نمانده باشد خداوند آن روز را چنان طولانی کند تا او ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد نماید چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

خداوند کار او را یک شبه اصلاح می نماید چنان که مشکل حضرت موسای کلیم علیه السلام را یک شبه اصلاح کرد [هنگامی که از ساحل مصر به وادی ایمن آمد] تا برای گرم کردن زوجهاش آتش ببرد [ولی وقتی که آمد خداوند او را در همان جا پیامبر خود گردانید] و چون مراجعت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله خدا بود...» (1)

امام هادی علیه السلام می فرماید:

«جانشین بعد از من پسر من حسن می باشد و لکن چگونه خواهد بود حال شما در مورد جانشین بعد از او؟! - راوی: گوید - عرض کردم از چه نظر؟ جانم فدای تو باد! فرمود: زیرا شخص او را نخواهید دید و بازگو کردن نام او بر شما روا نخواهد بود. عرض کردم: پس چگونه از او یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید حجّت خدا از آل محمد صلی الله علیه و آله» (2)

و در حدیث دیگری آمده است که فرمود:

«صاحب الامر علیه السلام کسی است که مردم - عامّه در زمان غیبت او - می گویند: هنوز متولد نشده است» (3)

شایان توجه است که صدق گفتار امام هادی علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام را در مورد ولادت حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در میان مردم عامّه ملاحظه می کنیم و با این که ولادت با سعادت آن حضرت با دلائل قطعی ثابت و مسلم شده و عده زیادی از دانشمندان بزرگ اهل سنت به ولادت آن بزرگوار اعتراف

ص: 631

---

1- بحار الانوار، ج 51، ص 156، ح 1 کفایة الاثر، ص 276؛ منتخب الاثر، ص 223؛ کمال الدین، صدوق، با ترجمه فارسی، ج 2، ص 377

2- غیبت شیخ طوسی، ص 122؛ منتخب الاثر، ص 226؛ کافی، ج 1، ص 328، ح 3؛ بحار الانوار ج 51، ص 158، باب 9، ح 1.

3- بحار الانوار، ج 51، ص 159، ح 3.

نموده و او را فرزند بلافضل امام حسن عسکری علیه السلام می دانند (1) با این همه باز هم گروهی از اهل سنت ولادت آن یگانه بازمانده حجج الهی را انکار نموده و عقیده دارند که وی هنوز متولد نشده است.

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می نویسد:

(...شیعه امامیه عقیده دارد که او - مهدی موعود- امام دوازدهم آن ها و فرزند کنیزی بنام «نرجس» است ولی اصحاب ما - معتزله - عقیده دارند که او مردی از اولاد فاطمه [علیها السلام] است که در آینده تاریخ در آخر الزمان از کنیزی متولد می شود و اکنون موجود نیست.) (2)

امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ تَخْلُ الْأَرْضَ مُدُّ خَلْقِ اللَّهِ آدَمَ وَلَا تَخْلُو إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَبِهِ يُنْزَلُ الْعَيْثُ، وَبِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ)

خداوند تبارک و تعالی از هنگامی که حضرت آدم علیه السلام را آفریده زمین را خالی از حجت نگذاشته است و تا روز قیامت نیز زمین خالی از حجت خدا نخواهد ماند، خداوند به برکت وجود امام بلا را از ساکنان زمین دفع می نماید و باران رحمت نازل می فرماید و برکت های زمین را خارج می سازد. (3)

و در ایام زندانی بودنش در زندان معتضد عباسی کمی پیش از تولد فرزندش حضرت مهدی علیه السلام به یکی از هم زندان هایش فرمود

(إِنِّي وَاللَّهِ سَيَكُونُ لِي وَلَدٌ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا)

به خدا سوگند به زودی خداوند به من پسری عنایت خواهد فرمود که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود. (4)

در همین رابطه یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام می گوید:

(به محضر مولایم حسن بن علی علیهما السلام عرضه داشتم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله جان من به فدایت دوست دارم که بدانم امام و حجت خدا بر بندگان بعد از شما چه کسی است؟

ص: 632

1- جهت آگاهی بیش تر در این زمینه به کتاب دیگر مؤلف بنام «ظهور حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان» مراجعه فرمایید.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 59

3- اثبات الهداة، ج 1، ص 113، ح 153 و منتخب الاثر، ص 228، ح 5.

4- نور الأبصار، ص 184، چاپ دار الفکر، 1399.

فرمود: امام بعد از من پسر من است که همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، او خاتم حجّت های الهی و آخرین خلیفه خداست عرضه داشتم: از چه کسی به وجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر قیصر پادشاه روم بدان و آگاه باش که او به زودی متولد می شود و مدّتی طولانی از انظار مردم غایب می شود و آن گاه ظهور می کند و دجال را می کشد و زمین را پر از عدل و داد می نماید همچنان که پر از ظلم و ستم شده است...» (1)

آری طولی نکشید که آخرین حجّت خدا «مهدی موعود» همان گونه که امام حسن عسکری علیه السلام فرموده، بود در نیمه شعبان سال 255 هجری در شهر تاریخی سامرا از مادری بزرگوار که از خاندانی جلیل و بیت رفیعی، بود دیده به جهان گشود.

هنوز ندای عظمت خدا گوش جان را نوازش می داد که او هم سرود عظمت خدا را بر لب .راند انگشت سبّابه را به سوی آسمان بلند کرد، عطسه نمود و فرمود:

(أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ...)

سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود بی پایان خدا بر محمد و آل او باد...

بنده ای است که ذکر خدا بر زبان دارد از بندگی خدا سر نمی تابد، و از پرستش حق تکبر نمی ورزد ستم گران چنین پندارند که حجّت خدا از میان رفته است. اگر به ما اجازه سخن گفتن داده شود هر گونه شکّ و تردید از بین می رود. (2)

، آری آخرین حجّت خدا به اعتراف دوست و دشمن و تصریح کتب تاریخ در شهر سامرا و در خانه امام حسن عسکری علیه السلام دیده به جهان گشود و زادگاه شریفش تا به امروز، محفوظ و مشتاقان حضرتش از چهار گوشه جهان به زیارت آن مکان مقدس رهسپار و به سوی آن دیار می شتابند هر کس که امامت پدر بزرگوارش را پذیرفته، است در مورد امامت غیبت و ظهور آن یکتا بازمانده از حجّت های الهی هیچ گونه شکّ و تردید ندارد

ص: 633

---

1- منتخب الاثر، ص 346 ح 21؛ اربعین خاتون آبادی ص، 15 ص 1 اثبات الهداة با ترجمه فارسی، ج 7، ص 137، ح 680 با کمی اختلاف.

2- بحار الانوار، ج 51، ص 4؛ کشف الغمه، ج 2، ص 498، چاپ تبریز؛ اثبات الهداه، ج 3، ص 668، ح 34؛ اعلام الوری ص، 420، چاپ اسلامیة و غیبت شیخ طوسی، ص 244، ح 211، چاپ اخیر

مادر بزرگوارش «نرجس خاتون» (1)، دختر، یسوعا پسر قیصر امپراطور روم و مادرش از اولاد حواریون حضرت عیسی علیه السلام است که نسب شریفش به شمعون بن حمون صفا، وصی حضرت عیسی می رسد. (2)

این جا لازم است این نکته را ناگفته نگذاریم که دودمان امامت در رابطه با ولادت با سعادت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دو وظیفه مهم و سنگین را به عهده داشتند که برای حفظ جان حجت خدا باید آن ها را به مرحله اجرا در آورند:

یکی این که می بایست ولادت حضرتش را از دشمنان مخفی و پنهان نگه بدارند و دیگر: این که خبر ولادت او را به اقصی نقاط جهان به گوش همه دوستان و شیعیان و پیروان اهل بیت برسانند

«دودمان امامت در رابطه با میلاد مسعود حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دو مسئولیت - خطیر و سنگین و مهم به عهده داشت

یکی این که: ولادت حجت خدا را آن چنان مخفی نگه بدارند که احدی از دشمنان از ولادت آن حضرت آگاه نشود تا بدین وسیله جان حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از گزند دشمنان محفوظ بماند.

دیگر این که: خبر ولادت با سعادت حجت خدا را آن چنان در میان دوستان پخش کنند که در طول هزاران سال هم کسی را مجال تردید و تکذیب نباشد.

خوشبختانه هر دو مسئولیت را به خوبی انجام دادند از طرفی آن چنان - خبر ولادت حجت خدا را - مخفی نگه داشتند که حتی - برادر - ناآگاه - امام حسن عسکری علیه السلام تا روز وفات آن حضرت اطلاعی نداشت از این که برادرش فرزندی دارد و دستگاه خلافت (هم) که تمام نیروی خود را برای کسب اطلاع از ولادت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ص: 634

---

1- تاریخ نویسان نام های بسیاری برای او نوشته اند از: جمله، ملیکه سوسن حکیمه خمط مریم ریحانه سبیکه صقیل - صیقل - و نرجس و در حدیثی که مرحوم محدث نوری در کتاب «النجم الثاقب» صفحه 11 چاپ، تهران و مرحوم خاتون آبادی در اربعین خود صفحه 33 حدیث 2 چاپ مؤسسه اهل بیت علیهم السلام از محمد بن علی بن حمزه نقل کرده اند پنج اسم از اسامی نامبرده برای آن بانوی معظّمه ذکر شده، و از آن حدیث وجه اختلاف در اسم آن بانوی بزرگوار و اینکه به هر پنج اسم نامیده می شده، معلوم می گردد، و دور نیست که بقیه اسامی نیز بر همین منوال بوده باشد تا حال آن مجلله بر دشمنان مجهول بماند.

2- بحار الانوار، ج 51، ص 7 غیبت شیخ طوسی، ص 210، چاپ اخیر اربعین خاتون، آبادی ص 20 النجم الثاقب، ص 13، چاپ تهران و کمال الدین صدوق با ترجمه فارسی، ج 2، ص 92.

بسیج کرده، جاسوس ها گذاشته بودند تا روز وفات آن حضرت - از این جریان - مطلع نشدند، و بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام چندین بار به منزل آن حضرت یورش بردند ولی سرنخی به دست نیاوردند

و از طرفی دیگر - دودمان امامت - با تمام نیر و تلاش کردند که خبر ولادت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در تمام نقاط جهان به گوش شیعیان خالص برسانند...» (1)

از این رو می بینیم که امام حسن عسکری علیه السلام پس از ولادت ولی، خدا با برنامه ویژه ای (2)، با تمام قدرت در پخش و نشر خبر ولادت در میان شیعیان در داخل و خارج سامرا و سایر شهرستان های دور دست تلاش می نماید روز سوم ولادت حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آن مولود مسعود را به گروهی از شیعیان خالص نشان می دهد تا حجت خدا را با چشم خود ببینند و با گذشت، زمان تردیدی به خود راه ندهند و گواه و شاهی بر ولادت با سعادت آن مهر تابان و خورشید فروزان باشند.

در این زمینه «ابوغانم» خادم امام حسن عسکری علیه السلام می گوید:

«برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی متولد گردید که او را «محمد» نامید، روز سوم ولادت مولود مسعود را به اصحاب خود نشان داد و خطاب به آنان فرمود: این جانشین من و امام شماست بعد از من او همان امام «قائم» است که گردن ها در انتظارش کشیده می شود و بعد از آن که زمین پر از ظلم و جور گردید ظهور می کند و جهان را پر از عدل و داد می نماید» (3)

علاوه بر این امام حسن عسکری علیه السلام شخصاً به «احمد بن اسحاق» از شخصیت های معروف و وکیل خود در قم نامه می نویسد و در آن نامه چنین مرقوم می فرماید:

«خداوند به ما پسری عنایت فرموده است این مطلب در پیش تو مخفی باشد و از سایر مردم پوشیده بماند که ما فقط به خویشاوندان نزدیک به جهت حق قرابت و دوستان و شیعیان خالص به سبب پیوند آن ها با ما به ایشان اطلاع می دهیم - دوست داشتیم شما را از این خبر مسرت بخش آگاه سازیم تا خداوند شما را در سرور و شادی ما شریک

ص: 635

1- جزیره خضرا، ص 11

2- منظور از این برنامه ویژه عمل کردن به سنت دیرین اسلامی عقیقه و قربانی و پرداخت صدقات است که در کتاب های شیعه به تفصیل آمده است

3- ینابیع الموده، ج 3، ص 123؛ منتخب الاثر، ص 342، ح 10؛ کمال الدین، صدوق با ترجمه فارسی، ج 2، ص 105 چاپ اسلامیه 1396. قمری

جالب توجه این که: به هنگام تولّد حضرت ولّی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) منجمی یهودی در قم زندگی می کرد که شهرت به سزایی داشت وقتی که نامه امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق رسید «احمد» او را احضار نموده و گفت: در فلان روز مولودی به دنیا آمده است طالع او را برای ما ببین مرد یهودی پس از انجام محاسبات نجومی گفت: «من فکر نمی کنم که این مولود از شما باشد زیرا آن چه من از محاسبه های خود به دست می آورم این است که چنین مولودی یا پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود و یا وصی پیامبر صلی الله علیه و آله محاسبات نجومی چنین نشان می دهد که او شرق و غرب جهان را مالک می شود و کوه و صحرا و خشکی و دریا را تحت حکومت و سیطره خود در می آورد و احدی در روی زمین نمی ماند جز این که به دین او متدین می گردد و در برابر او تسلیم می شود.» (2)

همین «احمد بن اسحاق» نماینده امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: «محضر امام عسکری علیه السلام» شرفیاب شدم تا از جانشین او و امام بعد از او پرسش، نمایم پیش از آن که من سؤال کنم امام علیه السلام فرمود:

«ای احمد بن اسحاق! خدای تعالی از روزی که حضرت آدم علیه السلام را آفریده تا روزی که قیامت بر پا شود، زمین را خالی از حجت نگذاشته و نخواهد گذاشت... عرضه داشتیم: پس امام بعد از شما کیست؟ و چه کسی جانشین شماست؟ امام علیه السلام شتابان از جای برخاست و داخل خانه شد و هنگامی که بیرون آمد کودکی بر دوش خود داشت که صورتش چون ماه چهارده شبه بود و تقریباً سه ساله بود آن گاه خطاب به من فرمود ای احمد بن اسحاق اگر مقام و منزلت تو در نزد خدا و حجّت های پروردگار نبود، این پسر را به تو نشان نمی دادم این فرزندم همنام و هم کنیه رسول خداست، او کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که پر از ظلم و ستم شده است.

ای احمد بن اسحاق! به خدا سوگند او مدتی طولانی از نظرها غایب می شود و در حقّ او سنت های پیامبران از عمر طولانی و غیبت جاری می گردد... من عرضه داشتیم: یابن رسول! الله! آیا غیبت او آنقدر طولانی می شود؟ فرمود «آری به خدا سوگند آن قدر طولانی می شود که بیش تر معتقدان به امامت او از عقیده خود بر می گردند. بر ایمان

ص: 636

1- منتخب الاثر، ص 344، بحار الانوار، ج 51، ص 16، ح 21 و کمال الدین صدوق.

2- بحار الانوار، ج 51، ص 23، ح 34.

خود باقی نمی ماند جز کسی که خداوند از او برای ولایت ما پیمان گرفته و در دل او ایمان راسخ نوشته و او را به وسیله روح - القدس - تأیید نموده است.» (1)

نامبرده در حدیث دیگری می گوید هنگامی که برای دیدار امام علیه السلام به سامرا رفتیم و بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم حضرت به من فرمود:

«ای! احمد چگونه بود حال شما در مورد این امر که دیگران در شک و تردید بودند؟ عرضه داشتم سرور من هنگامی که نامه شما رسید که در آن از ولادت با سعادت آقا و مولای ما سخن رفته، بود احدی از ما از مرد و زن و کودک ممیز باقی نماند جز این که حق را شناخت و به آن معتقد گردید» (2)

یعنی از تولد حجّت خدا، آگاه و آن را باور کرده به امامت او معتقد شدند آن گاه امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

«حمد خدا را که مرا زنده نگه داشت و از دنیا بیرون نبرد تا این که فرزند و جانشین خود را که در سیرت و صورت شبیه ترین مردم به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، با چشم خود ببینم خدا او را در پشت پرده غیبت نگه می دارد و سپس ظاهر می شود و زمین را پر از عدل و داد می کند، آن چنان که پر از ظلم و ستم شده است.» (3)

آری امام حسن عسکری علیه السلام در مدّت 5 سالی که تنها پسرش حضرت مهدی علیه السلام از عمر با برکت خود را در عهد پدر سپری نموده است از هر فرصتی برای معرفی فرزند بزرگوار خود استفاده، کرده خبر ولادت او را به گوش همه شیعیان خاص و خالص، رسانیده او را به اصحاب و دوستان و شیعیان و افراد مورد اعتماد خود نشان داده و حتی برای این که مسأله ولادت برای عموم شیعیان محرز شده، در این امر ثابت قدم بمانند و سینه به سینه زبان به زبان آن را برای یکدیگر بازگو کنند و این خاطره برای همیشه جاوید، بماند در توقیع شریفی که برای پیروان خود صادر نموده چنین می فرماید:

«دشمنان چنین می پنداشتند که می توانند مرا بکشند و این نسل مبارک را قطع کنند

ص: 637

1- منتخب الاثر، ص 228؛ بحار الانوار، ج 52، ص 24؛ کشف الغمه، ج 2، ص 526. چاپ بنی هاشمی و کمال الدین صدوق.

2- منتخب الاثر، ص 345، ح 20.

3- بحار الانوار، ج 51، ص 161، ح 9 منتخب الاثر، ص 342، ح 6 و کفایة الاثر، ص 291.



ولی خداوند گفتارشان را تکذیب کرد و سپاس و ستایش مخصوص خداوند است» (1)

و هنگامی که از نزدیک شدن اجلاس آگاه گردید در وقتی که چهل نفر از شیعیان در خانه آن حضرت گرد آمده بودند فرزند برومند، خود مقصد پاکان حجت، یزدان حضرت صاحب الزمان علیه السلام را در جمع حاضران حاضر نموده و خطاب به آنان چنین می فرماید:

(هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي، وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، أَطِيعُوهُ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا، أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا)

این امام شماسست بعد از من و جانشین من است در میان شما از او اطاعت کنید و بعد از من در دینتان دچار اختلاف نشوید که هلاک می گردید و بدانید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید. (2)

، آری دوازدهمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت، آخرین حجت خدا «مهدی» «موعود» در شهر «سامرا» در خانه امام حسن عسکری علیه السلام دیده به جهان گشود و چند لحظه بعد غیبت 74 ساله خود را که «غیبت صغری» نامیده می شود آغاز کرد. (3)

و اینک نیز سال هاست که از دیده ها پنهان و در پشت پرده غیبت که «غیبت کبری» نامیده می شود به سر می برد تا روزی که خداوند اجازه ظهورش دهد و طبق وعده های قرآن و کتب آسمانی کاخ ستمگران را بر سرشان فروریزد و پرچم حق را در سراسر گیتی به اهتزاز در آورد و دل های مؤمنان را شفا بخشد و بیعت احدی از طاغوت های زمان در گردن او نباشد

آری او آخرین حجت خداست و خدا باید حجت خود را حفظ کند. او ولی خداست و خدا باید ولی خود را از گزند حوادث مصون بدارد او پیشوای به حق و امام بر حقی است که هم اکنون در میان ماست و به برکت وجود او بلاها از دوستان و شیعیانش دفع

ص: 638

1- منتخب الاثر، ص 342، ح 9 کمال الدین صدوق با ترجمه فارسی، ج 2، ص 79، ح 2.

2- بحار الانوار، ج 52، ص 26، ح 19، کمال الدین صدوق با ترجمه فارسی، ج 2، ص 109، ح 2؛ ینابیع الموده، ج 3، ص 123، باب 82.

3- مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد خود تصریح فرموده است که غیبت صغری از لحظه ولادت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آغاز می شود و بنابراین مدّت غیبت صغری درست 74 سال می باشد. ارشاد مفید، ص 364؛ اعلام الوری ص 444 کشف الغمّه، ج 2، ص 530

می شود و او وسیلهٔ امان اهل زمین و آسمان است

از این جهت حکمت خداوند اقتضا نموده که او از دیده ها پنهان باشد تا جانش در امان باشد و احدی از دشمنان از جایگاه او اثری نیابند.

و شاید بتوان گفت یکی از اسرار مهم غیبت همین بوده است که چون همه ستم گران و رژیم های طاغوتی زمان می دانستند که او آخرین حجت خداست و برای ویران کردن کاخ های ستم گران ذخیره شده و برای ریشه کن ساختن پایه های ظلم و ستم و نابودی ستمگران آفریده شده است از این رو با تمام قدرت تلاش می کردند تا او را بیابند و به قتل، رسانند و در مقابل آن ها دودمان امامت نیز با تمام نیرو سعی می نمودند که خبر ولادت آن حجت الهی را در تمام نقاط جهان به گوش شیعیان خالص، برسانند تا با گذشت زمان تردیدی به خود راه ندهند و گواهی بر ولادت با سعادت آن خورشید فروزان باشند.

امام حسن عسکری علی السلام در حدیثی در مورد توجیه غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چنین می فرماید:

«بنی امیه و بنی عباس شمشیرهای خود را برای ما تیز کردند زیرا به خوبی می دانستند که آن ها در خلافت - و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله حقی ندارند، آن ها از ترس این که مبدا خلافت به جایگاه اصلی خود بازگردد و در میان صاحبان واقعی اش قرار گیرد، به کشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و از بین بردن سلالهٔ آن حضرت همت گماشتند تا شاید از ولادت حضرت قائم علیه السلام جلوگیری کنند و یا او را به قتل برسانند ولی خداوند اراده فرمود که امر او را بر احدی از دشمنان آشکار نکند و نور خود را به اتمام رساند اگر چه مشرکان خوش نداشته باشند» (1)

و آن گاه در یک حدیث دیگر در مورد امامت حضرت ولی عصر (علیه آلاف التحیه و الثناء) به شیعیان هشدار می دهد که پس از وی دچار اختلاف نشوند و از عقیده خود دست برندارند و همچنان استوار و ثابت قدم بمانند و بدانند که انکار امامت حضرت مهدی علیه السلام انکار رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. چنان که می فرماید:

«گویا با چشم خود می بینم که بعد از من دربارهٔ جانشین من به اختلاف افتاده اید، آگاه

ص: 639

---

1- منتخب الاثر، ص 291، ح 4 کشف الحق یا اربعین خاتون آبادی، ص 54، ح 10؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 570، ح 685 و با ترجمه فارسی، ج 7، ص 139؛ کفایة المهتدی، ح 34.

باشید که هر کس به همه امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراف کند ولی پسر را انکار، نماید همانند کسی است که به همه پیامبران اعتراف، نموده رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را انکار نماید زیرا که اطاعت آخرین ما اطاعت اول، ماست و انکار آخرین ما چون انکار اول ماست آگاه باشید که برای فرزندان غیبی است که در دوران غیبت او بسیاری از مردم به تردید می افتند مگر کسی که خدا او را حفظ کند.» (1)

آری خواننده گرامی! تردیدی نیست که ولادت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در نیمه شعبان سال 255 هجری قمری در شهر «سامرا» و در خانه امام حسن عسکری علیه السلام اتفاق افتاده و دوست و دشمن شیعه و سنی (2) اعتراف دارند که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و حجت پروردگار است و دیده به جهان گشوده و هم اکنون موجود و زنده است و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و همه پیشوایان معصوم علیهم السلام تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام یکی پس از دیگری به وصایت و ولادت و امامت او تصریح، نموده و پدر بزرگوارش نیز در موارد متعدّد در نزد کسانی که محلّ وثوق و مورد اطمینانش بوده و از نزدیکان وی به شمار می آمدند به مقام الهی او تصریح فرموده است.

بنابراین بعد از آن که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به امامت «دوازده امام معصوم» تصریح نموده و آنان را وسیله امان اهل زمین و اتفاق مسلمانان و مایه نجات و رستگاری امت اسلامی دانسته و بر تمسک به کتاب و اهل بیت و عالمان به کتاب از دودمان اهل بیت تحریص و ترغیب، نموده و به صورت مکرر به مسلمانان تذکر داده که زمین هرگز از وجود «یک حجت» که از اهل بیت علیهم السلام، باشد خالی نمی ماند و از طرفی، هم همه پیشوایان معصوم علیهم السلام به امامت و جریان ولادت و غیبت طولانی پسر امام حسن عسکری علیه السلام خبر داده اند جای هیچ گونه شک و تردید باقی نمی ماند که امروز فرزند امام حسن عسکری علیه السلام حجت خدا در بین مردم است و دیگر هیچ مفهومی ندارد که مسلمانان درباره او به اختلاف بیفتند و یا دچار تردید شوند که آیا او متولّد شده

ص: 640

1- بحار الانوار، ج 51، ص 160، ح 6 منتخب الاثر، ص 226، ح 2 و کفایة الاثر، ص 291

2- جهت آگاهی بیش تر به کتاب دانشمندان عامه و مهدی موعود مراجعه فرمایید در این کتاب اسامی بیش از یک صد نفر از دانشمندان اهل سنت که به ولادت حضرت مهدی علیه السلام اعتراف کرده اند گردآوری شده است.

«آری او زنده و موجود است و به هنگام رحلت پدر بزرگوارش پنج سال و چند ماهی از عمر شریفش می گذشت (1) که پدرش میراث های انبیاء را به او تسلیم نمود و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله علیه را به او تحویل داد.

ولادت با سعادت او با دلایل قطعی ثابت شده و غیبت شکوهمند او با مشاهده ده ها تن از شیعیان و خواص آن حضرت که او را در شب میلاد روز اول، سوم و هفتم تولدش دیده اند و در طول 5 سالی که از عهد پدر بزرگوارش درک نموده، به حضور آن کعبه مقصود شرفیاب شده پرسش ها نموده و پاسخ ها دریافت کرده اند ثابت و قطعی است... شایان توجه است که عمویش جعفر (کذاب) با اطلاع قطعی از وجود آن حجت الهی، میراث خصوصی امام حسن عسکری علیه السلام را تقسیم نمود تا وانمود کند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی ندارد و بدین وسیله راه را برای دعوت امامت خود هموار سازد. ولی به زودی نقشه ها نقش بر آب شد و دروغگویی جعفر بر همگان آشکار گردید.

پدر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امام حسن عسکری علیه السلام و مادر بزرگوارش نرجس خاتون علیها السلام بانوی کنیزان، عالم از یک بیت رفیع و خاندانی جلیل است که از امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی جز حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از همین بانوی بزرگوار نمانده است. که با تمام نیرو در مخفی نگاه داشتنش از ابر جنایتکاران تاریخ کوشیده اند، دستگاه ستمگر خلافت تمام نیروی خود را در اطراف خانه امام حسن عسکری علیه السلام متمرکز کرده، ده ها جاسوس گماشته بود بر هر جاسوسی، جاسوسی دیگر تعیین کرده بود تا از تولد حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آگاه شده آن یکتا مهر تابان و خورشید فروزان را خاموش گرداند ولی مشیت خدا بر آن تعلق یافته بود که حجت خود را در کنف حمایتش از گزند زمین و زمان مصون و محفوظ نگهدارد» (2)

حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرماید:

(أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ، وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِي وَشِيعَتِي)

من خاتم اوصیاء هستم و خداوند به وسیله من از خاندان و شیعیانم بلا را دور

ص: 641

1- حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صبح روز جمعه 15 شعبان المعظم سال 255 هجری دیده به جهان گشود و پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام در شب هشتم ربیع الاول 260 هجری دیده از جهان فرو بست. (بحار الانوار، ج 51، ص 23؛ منتخب الاثر، ص 341 و محبّة البیضاء، ج 4، ص 335).

2- روزگار رهایی، ج 1، ص 107 و 108.

و در نامه ای که آن حضرت به سفیر دوش «محمد بن عثمان» نگاشته چنین می فرماید:

(وَإِنِّي لِأَمَانٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ.)

من وسیله امان برای اهل زمین هستم همان گونه که ستارگان وسیله امان برای اهل آسمان اند. (2)

و در توقیع شریفی که به دستخط مبارک خود در پاسخ سؤال تنی چند از شیعیان، نگاشته و توسط سفیر اولش «عثمان بن سعید عمروی اسدی» از ناحیه مقدسه، به دست وی و به افتخار او صادر شده است چنین می فرماید:

«خداوند ما و شما را از فتنه ها حفظ کند به ما و شما روح یقین عنایت فرماید و ما و شما را از سوء خاتمه و بدی بازگشت محافظت نماید به ما رسیده است که جماعتی در دین خود دچار تردید شده و در مورد ولایة امر خود به شک و تردید افتاده اند.

این خبر ما را به غصه و اندوه واداشته است. این غم و اندوه ما به جهت شماسست نه برای خود ما و تأسف و تأثر ما صرفاً به خاطر شماسست نه ما، زیرا خداوند با ماست و ما نیازی به غیر او نداریم حق با ماست و هر کس از ما دوری گزیند ما را به وحشت نمی اندازد. ما پرورده پروردگار خود هستیم و دیگران پرورده ما هستند. (3)

شما را چه شده است که در وادی ضلالت حیران و سرگردان شده اید؟ مگر نشنیده اید که خدای تبارک و تعالی می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (4): «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از پیامبر صلی الله علیه و آله و «صاحبان امر» که از شماسست اطاعت کنید»

مگر از اخبار و احادیثی که در رابطه با امامان گذشته و- یکتا - بازمانده از آن ها (5) به شما رسیده است، آگاهی ندارید؟ مگر نمی دانید که چه سرنوشتی برای امامان تعیین شده و

ص: 642

- 1- بحار الانوار، ج 52، ص 30 غیبت شیخ طوسی، ص 148 و کمال الدین، ص 441
- 2- بحار الانوار، ج 53، ص 181؛ احتجاج طبرسی، ج 2، ص 284 و منتخب الاثر، ص 267.
- 3- ظاهراً منظور امام این است که هدایت و راهنمایی آن ها به عهده امامان است.
- 4- سوره نساء آیه 59 و باید توجه داشت که این آیه اختصاص به امامان معصوم دارد.
- 5- مقصود از «بازمانده امامان» خود حضرت ولی عصر علیه السلام است

قبلاً به شما رسیده است؟! مگر نمی بینید که خداوند چه مشعل هایی برای هدایت شما افروخته؟ و چه پناهگاه هایی برای شما تأمین ساخته است، که از روزگار آدم ابوالبشر تا به عهد امام پیشین - امام حسن عسکری علیه السلام - هر گاه نشانه ای ناپدید شده نشانه دیگری ظاهر گشته است و هر گاه ستاره ای غروب نموده ستاره دیگری طلوع کرده است. (1)

پس هنگامی که پدرم در گذشت شما چنین خیال کردید که خدا دین خود را باطل خواهد ساخت؟! و رابطه خود را با بندگان قطع خواهد کرد؟! نه، هرگز چنین چیزی نیست و تا روز رستخیز چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد تا علی رغم اکراه شما امر خدا ظاهر گردد.

پدرم بر شیوه پدران بزرگوارش گام برداشت و سرانجام سعادت مند از این جهان دیده بر تافت، اما دانش او پیش ماست و وصیت او بر ماست و راه و روش او و جانشینی او با ماست» (2)

در همین زمینه ابراهیم بن مهزیار که یکی از تشرّف یافتگان به حضور آن حضرت است روایت می کند که حضرت ولی عصر (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) به هنگام دیدار با او، به وی فرمود:

«... ای ابو اسحاق! بدانکه پدرم به من فرمود: ای پسرم خدای تبارک و تعالی هرگز روی زمین و اهل تلاش در اطاعت و عبادت را بدون یک «حجّت» نمی گذارد که به وسیله او به مدارج کمال برسند، و بدون یک «امام» که از او پیروی کنند و به وسیله او به راه سنن الهی و معیارهای عدل الهی رهنمون گردند پسرم امیدوارم تو یکی از کسانی باشی که خداوند آن ها را برای نشر حق و ریشه کن ساختن، باطل و اعلائی کلمه حق و نابودی گمراهی ها مهیا ساخته است. (3)

با توجه به آن چه گذشت جای هیچ گونه شکّ و تردید برای هیچ انسان عاقل و خردمند باقی نمی ماند که وجود امام در هر عصر و زمانی برای بقاء و دوام دین و دنیا لازم و ضروری است و خداوند عالم هرگز روی زمین را بدون حجّت نگذارده و بندگان را بدون دلیل و راهنما و امام و پیشوا به حال خود رها ننموده است.

ص: 643

1- منظور از این، تعابیر امامان معصوم علیهم السلام می باشند

2- بحار الانوار، ج 53، ص 178، ح 9 احتجاج طبرسی، ج 2، ص 278، چاپ نجف؛ الزام الناصب، ج 1، ص 438

3- بحار الانوار، ج 52، ص 35؛ کمال الدین صدوق با ترجمه فارسی، ج 2، ص 113.

در این جا لازم است این نکته را خاطر نشان سازیم که:

با توجه به طولانی بودن زمان غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و این که حضرتش در بین مردم حضور ندارد و راه تماس رسمی و آشکاری هم با آن حضرت برای کسی امکان پذیر نیست این سؤال در اذهان مطرح می شود که بنابراین تکلیف شیعیان در زمان غیبت، چیست و برای فهم مسائل دینی و شرعی خود به چه کسی باید مراجعه کنند؟

آن چه در این باره به طور خلاصه می توان گفت این است که پاسخ این سؤال در بیانات امامان معصوم علیهم السلام در ضمن حدیث مفصلی از امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام مطرح شده و آن حضرت در این زمینه فرموده است که مسلمانان عوام می توانند از نواب عام امام (یعنی: از فقهای پارسا و دیندار که آلوده به دنیا پرستی و پیرو خواهش های نفسانی خود نباشند) پیروی کنند.

در بخشی از آن حدیث مفصل و طولانی که دارای نکات قابل ملاحظه ای است ما تنها جملاتی از آن را برای تذکر و یادآوری نقل می نمائیم چنین آمده است که امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤال مردی که از آن حضرت درباره تقلید عوام از علماء پرسیده بود، فرمود:

(.... فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ، وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلَّهُمْ ...) (1)

اما فقها و دانشمندانی که خویششان را پاک کرده و روح خود را حفظ، کنند و دین خویش را نگه دارند و با هوا و هوس نفسانی خود مخالفت نمایند و مطیع فرمان

ص: 644

---

1- این حدیث از احادیث بسیار متین و محکمی است که در رابطه با مسأله تقلید و پیروی از علماء وارد شده و دارای نکات دقیق و ارزنده ای است که مسأله «تقلید» را به خوبی روشن می سازد و شرایط خاصی را برای فقیه مورد تقلید معین می نماید و خوانندگان گرامی می توانند برای دستیابی به تمام حدیث به کتاب احتجاج طبرسی، ج 2 ص 263، چاپ نجف، بحار الأنوار، ج 2، ص 86 - 89 ح 12 و مسائل الشیعه، ج 18 ص 94 ح 20 و همچنین تفاسیر شیعه از عربی و فارسی مانند: تفسیر برهان تفسیر صافی، تفسیر نور الثقلین تفسیر جامع تفسیر نمونه در تفسیر سوره بقره، ذیل آیه 78 (وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ...) و دیگر کتاب های مربوطه مراجعه فرمایند.

مولای خود، باشند عوام مسلمانان می توانند از او پیروی کنند؛ و البته برخی از علمای شیعه دارای چنین اوصافی هستند نه همه آنان...

و در حدیث دیگری که از ناحیه مقدسه به خط مبارک حضرت صاحب الأمر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» در پاسخ پرسش های اسحاق بن یعقوب صادر شده چنین آمده است:

(وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ) (1)

و اما در مورد رویدادهایی که واقع می شود در حل آن ها به روایان احادیث ما مراجعه، کنید که آنان حجّت من بر شما، و من و من حجّت خدا هستم.

بنابراین آن چه از دو حدیث مزبور فهمیده می شود این است که تکلیف شیعیان در زمان غیبت واضح و روشن است و آن ها می توانند در دوران غیبت کبرای حضرت ولی عصر «ارواحنا لتراب مقدمه الفداء» از علماء و دانشمندان دینی که در دیانت خود صادق و راستگو بوده و متقی و پرهیزکار باشند و به وظایف دینی و شرعی خود عمل نمایند از چنین علمای پاک و وارسته ای تقلید و پیروی نمایند.

ص: 645





## بخش چهاردهم: خلفای اثناعشر یا پیشوایان دوازده گانه در احادیث اسلامی

### اشاره

شامل:

روایات 12، خلیفه از منابع و مدارک اهل سنت

تفسیر 12 خلیفه» به دوازده امام در بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله الله، از منابع اهل سنت اسلامی مبارک دوازده امام در منابع اهل سنت

نظریه برخی از دانشمندان سرشناس اهل سنت درباره 12 خلیفه

گفتار علامه قندوزی درباره 12 خلیفه

مقصود و منظور روایات از 12 خلیفه

نتیجه بررسیهای مباحث گذشته بطور خلاصه

ص: 647



ما در بحث های گذشته طی مباحث مختلفی که در این کتاب داشتیم ثابت نمودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در احادیث فراوانی درباره امامت امام اول علی بن ابی طالب علیه السلام، بیش از دیگر ائمه اهل بیت علیهم السلام تأکید نموده و در بشارت به قیام آخرین نفر ایشان حضرت مهدی علیه السلام نیز بسیار سخن گفته و تأکید فرموده است که تعداد خلفا و ائمه اهل بیت السلام دوازده نفر است.

اینک با توجه به نصوص فراوانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امامت ائمه هدی از عترت و اهل بیت آن حضرت رسیده، است خالی از مناسبت نیست به این نکته اشاره کنیم که علاوه بر احادیث یاد شده در بحث های گذشته احادیث دیگری نیز از پیامبر گرامی اسلام درباره جانشینان واقعی آن حضرت وارد شده و در منابع معتبر اهل سنت درج گردید است که اضافه بر این که بر عدد «امامان دوازده گانه شیعه» و اشخاص و نام های مبارک ایشان دلالت دارد از اخبار مبشّره به ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز به شمار می رود

این روایات که بطور «متواتر» از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره امامان دوازده گانه و همچنین وجود مقدّس حضرت مهدی علیه السلام وارد شده و در منابع معتبر اهل سنت به ثبت رسیده است بقدری زیاد و فراوان و به حدّی است که شاید بتوان گفت دست کم از روایات شیعه ندارد

در این روایات که بزرگان اهل سنت آن ها را درباره دوازده امام و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت نقل کرده اند تعداد «12 نفر جانشین» برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معین گردیده است که در بعضی از آن ها از جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان خلفاء و اوصیاء و

حجّت های خدا و در بعضی هم به عنوان «أئمه» (امامان) یاد شده است.

البته ناگفته نماند که گرچه بیشتر روایاتی که درباره «دوازده امام» از طریق اهل سنت وارد شده بخصوص کتب شش گانه ای که در نزد اهل سنت به عنوان «صحیح» شناخته شده است غالباً کلی و به طور سر بسته است و تنها از وجود «12 خلیفه» یا «دوازده امیر» خبر می دهد ولی از یک حقیقت مسلم و انکار با پذیر حکایت می کند، و آن این که:

این اخبار و احادیث یعنی: احادیث 12، خلیفه به ضمیمه اخبار و احادیث متواتر دیگری که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره نام و خصوصیات آن دوازده تن رسیده و علمای اهل سنت هم آن ها را در رابطه با موضوع امامت و خلافت و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب های خود تدوین و گرد آوری نموده اند با هیچ یک از مذاهب مسلمین در گذشته و حال جز با مذهب شیعه اثنا عشری (دوازده امامی) مطابقت ندارد زیرا بطوری که می دانیم و همه گروه های اسلامی نیز واقفند در میان مسلمانان تنها شیعیان امامیه اثنا عشریه می باشند که به امامت «أئمة اثنا عشر» عقیده دارند و آن ها را خلیفه و جانشین واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند

به هر حال روایاتی که درباره «أئمة اثنا عشر» از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده و در اکثر کتب معتبر اهل سنت مندرج گردیده است بسیار زیاد و فراوان و به دو بخش تقسیم می گردد.

بخش اول: روایاتی است که تنها از عدد «أئمة اثنا عشر» سخن می گوید و از ذکر نام و اسامی آن ها ساکت است.

و بخش دوم: روایاتی است که در آن ها به اسامی بعضی از امامان مانند حضرت امیر و حضرت قائم و امام حسین علیهم السلام اشاره شده و یا این که نام های یکایک آنان در کمال وضوح و روشنی بیان شده است.

اینک برای مزید اطلاع قسمتی از روایات هر دو بخش را در این جا می آوریم

## روایات بخش اول

1- احمد حنبل متوفای سال 241 هجری در کتاب «مسند» خود که از معتبرترین کتب مساینند و جوامع اهل سنت است از «جابر بن سمره» روایت می کند که گفت:

ص: 650

(سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ: يُكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً).

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود برای این امت 12 نفر خلیفه خواهد بود. (1)

2- محمد بن اسماعیل بخاری متوفای سال 256 هجری در کتاب «صحیح» خود که یکی از کتب «صحاح سته» و معروف ترین کتب حدیثی اهل سنت است از «جابر بن سمره» روایت می کند که گفت:

(سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ: يُكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا، فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي إِنَّهُ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمود: 12 امیر خواهد بود، سپس سخنی گفت که من آن را نشنیدم و پدرم گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود همگی آن ها از قریش هستند. (2)

3- ابوداود سیستانی متوفای سال 357 هجری در کتاب «سنن» خود که یکی از کتب «صحاح سته» می باشد از «جابر بن سمره» روایت می کند که گفت:

(سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً، فَكَبَّرَ النَّاسُ وَضَجُّوا، ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً خَفَةً، قُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتَ مَا قَالَ؟ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ)

شنیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: پیوسته این دین با شکوه و عزت خواهد بود تا روزی که «12 خلیفه» در رأس آن باشد پس مردم تکبیر گفتند و فریاد برآوردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی آهسته گفت و من به پدرم گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ گفت: همگی آن ها از قریش هستند. (3)

4- مسلم بن حجاج، نیشابوری متوفای سال 261 هجری در کتاب «صحیح»، خود که یکی از کتب «صحاح سته» و مشهورترین کتب روایتی اهل سنت است از «جابر بن سمره» روایت می کند که گفت:

(دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلَى النَّبِيِّ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ خَفِيَ عَلَيَّ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ)

من با پدرم بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدم و از آن حضرت شنیدم که فرمود: این امر به پایان

ص: 651

1- مسند احمد حنبل، ج 5 ص 106

2- صحیح بخاری، ج 9 ص 729 کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، ط بیروت.

3- صحیح ابوداود، ج 4 ص 106، ح 4280، کتاب المهدي.

نمی رسد تا این که 12 خلیفه بگذرد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی آهسته گفت که من ندانستم از پدرم پرسیدم پدر رسول خدا چه فرمود؟ پدرم در جواب گفت: همگی آن ها از قریش هستند. (1)

5- ابو عیسی محمد بن سوره، ترمذی متوفای سال 279 هجری در کتاب صحیح خود موسوم به «سنن» که یکی از کتب «صحاح سته» می باشد از جابر بن سمره روایت می کند که گفت:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَكُونُ مِنْ بَعْدِي «اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا» ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَبِّ لَمْ أَفْهَمُهُ، فَسَأَلْتُ الَّذِي يَلِينِي، فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهد بود سپس سخنی گفت که من آن را نفهمیدم از کسی که نزدیک من بود پرسیدم «چه فرمود» گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود همگی آن ها از قریش هستند. (2)

6- ابو عبدالله «محمد بن عبدالله» معروف به حاکم نیشابوری، متوفای سال 405 هجری در کتاب «مستدرک» خود از «عون بن ابي جحيفه از پدرش» روایت می کند که گفت:

(كُنْتُ مَعَ عَمِّي عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي صَالِحًا حَتَّى يَمُضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً، وَ خَفِضَ بِهَا صَوْتَهُ، فَقُلْتُ لِعَمِّي، وَ كَانَ أَمَامِي، مَا قَالَ يَا عَمُّ؟ قَالَ: قَالَ يَا بَنِي أَكْلُهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ )

من با عمویم محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: پیوسته کار امت من رو به راه خواهد بود تا روزی که «دوازده خلیفه» در رأس آن باشد، سپس رسول خدا سخنی فرمود و صدایش را پائین آورد من به عمویم که جلوتر بود گفتم: عمو! پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ عمویم گفت: پسر من پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود همگی آن ها از قریش هستند. (3)

7- ابن حجر هیثمی مکی متوفای سال 974 هجری در کتاب معروف خود «الصواعق المحرقة» از عبدالله بن عمرو روایت می کند که گفت:

(سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)

يَقُولُ: يَكُونُ خَلْفِي إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً...)

ص: 652

1- صحیح مسلم، ج 2 ص 183، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش ط بیروت، دار الفکر

2- صحیح ترمذی، ج 4، ص 501، باب 46

3- مستدرک حاکم، ج 3 ص 618

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: بعد از من 12 خلیفه خواهد بود. (1)

8- جلال الدین سیوطی متوفای سال 911 هجری در کتاب «تاریخ الخلفاء» نقل می کند که از ابن مسعود سؤال شد:

(كَمْ يَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ فَقَالَ: سَأَلْنَا عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: إِثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةِ نَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

زام امور این امت را چند نفر به دست می گیرند؟ گفت: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدیم: فرمود 12 نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل. (2)

9- شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّه» از کتاب «مودة القربی» از عبدالملک بن عمیر بن عمیر از «جابر بن سمره» نقل می کند که گفت:

(كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ فَقُلْتُ لِأَبِي مَا الَّذِي أَخْفَى صَوْتَهُ؟ قَالَ: قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ)

من با پدرم محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودیم و شنیدم که آن حضرت می فرمود: بعد از من 12 خلیفه خواهد بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله صدای خود را آهسته کرد من به پدرم گفتم پیامبر آهسته چه فرمود؟ پدرم گفت پیامبر فرمود: همگی آن ها از بنی هاشم اند. (3)

10- علی متقی هندی در کتاب «کنز العمال» در حدیثی از طبرانی از جابر بن سمره روایت کرده است که پیغمبر خدا فرمود:

(يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ، إِثْنَا عَشَرَ قَيْمًا، لَا يَصُرُّهُمْ مَن خَذَلَهُمْ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ).

برای این امت دوازده نفر سرپرست خواهد بود که همگی آن ها از قریش اند و کسی که آن ها را یاری ندهد به ایشان آسیبی نمی رساند. (4)

11- همچنین متقی هندی در حدیث دیگری از جابر بن سمره روایت کرده که گفته است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ، مُسْتَقِيمًا أَمْرُهَا، ظَاهِرَةً عَلَى عَدُوِّهَا، حَتَّى يَمْضِيَ مِنْهُمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ ثُمَّ يَكُونُ الْمَرْجُ).

ص: 653

1- صواعق المحرقة، ص 18 فصل 3 از باب اول

2- تاریخ الخلفاء، ص 10

3- ینابیع المودّه، ج 3، ص 104 و در چاپ دیگر ص 533 باب 77

4- کنز العمال، ج 12، ص 33، ح 33859



پیوسته کار این اُمَّت رو به راه است و بر دشمنان پیروزند تا وقتی که دوران دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند سپری شود پس از آن اوضاع رو به هرج و مرج خواهد نهاد. (1)

12- و نیز در کنز العمال در حدیثی از انس بن مالک آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَنْ يَزَالَ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا إِلَىٰ إِثْنَيْ عَشَرَ مِنْ قُرَيْشٍ، فَإِذَا هَلَكُوا مَاجَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا).

همواره این دین پا برجاست تا زمانی که دوازده تن از قریش وجود داشته باشند و چون روزگار ایشان سپری شود زمین دستخوش نابسامانی خواهد گردید. (2)

این روایات همگی صراحت دارند که تعداد خلفا و جانشینان پیغمبر خدا فقط دوازده نفرند و همه آن ها از قریش و از تیره بنی هاشم (3) و از خاندان نبوت و رسالت می باشند.

بنابراین آن چه از مجموع روایات گذشته استفاده می شود این است که تعداد جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط دوازده نفرند که به حسب روایت یازدهم و دوازدهم هنگامی که دوران خلافت همه آن ها سپری شود دنیا دچار هرج و مرج و زمین دستخوش نابسامانی گردیده و قیامت فرا خواهد رسید و این موضوع، مفسر و مبین الفاظ احادیث دیگری است که در مورد خلفای اثنا عشر وارد شده و نشان می دهد که عمر یکی از آن خلفاء بر خلاف عادت و سنت طبیعت به قدری طولانی خواهد شد تا جائی که به پایان جهان نزدیک خواهد بود و چنین حالتی تنها درباره دوازدهمین نفر ایشان که حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» باشد صادق است که روایات بسیار زیادی درباره او از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده و در منابع معتبر شیعه و سنتی به فراوانی یافت می شود. (4)

به هر حال طبق روایات یاد شده در این که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خلفای پس از خود را «12 نفر» معرفی فرموده است در میان محدثان اسلامی سخنی نیست زیرا روایات دوازده جانشین به اندازه ای است که نمی توان در صحت آن ها شک و تردید نمود. ولی مهم این است که بدانیم این «دوازده نفر خلیفه» که رسول گرامی اسلام آنان را به عنوان جانشین پس از خود به اُمَّت اسلامی معرفی فرموده و بزرگان اهل سنت هم

ص: 654

1- کنز العمال، ج 12، ص 34، ح 33861

2- کنز العمال، ج 12، ص 32، ح 33848

3- به روایت نهم از کتاب ینابیع الموده مراجعه فرمائید.

4- به کتاب های مستقل و فراوانی که درباره حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده مراجعه فرمائید.

روایات مربوط به این دوازده نفر را در منابع معتبر خود آورده اند چه کسانی هستند که مایه عزت و سربلندی اسلام و صلاح و رستگاری امت اسلامی می باشند؟

اینک برای روشن شدن مطلب روایات بخش دوم را که در واقع تفسیر و تبیین روایات بخش اول می باشد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود شخصا به طور واضح و روشن مقصود خودش را از «12 خلیفه» به صورت مکرر بیان فرموده است به عنوان شاهد نقل می نمایم

## روایات بخش دوم

1- شیخ الاسلام محمد بن ابراهیم حموی شافعی متوفای سال 730 هجری در کتاب «فرائد السمطین» از عبدالله بن عباس نقل کرده است که گفت:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) : إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي لِاثْنَيْ عَشَرَ ، أَوْلَهُمْ أَحْيَى وَأَخْرَهُمْ وَلَدِي قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَخْوَكُ؟ قَالَ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، قِيلَ : وَمَنْ وَلَدُكَ؟ قَالَ : الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خلفا و اوصیای من و حجّت های خدا بر مردمان بعد از من دوازده نفراند که اول آن ها برادر من و آخر آن ها پسر من است گفته شد یا رسول الله برادر شما کیست؟ فرمود علی بن ابی طالب گفته شد فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی و او کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد... (1)

2- سیدعلی بن شهاب همدانی شافعی در کتاب «مودّة القربی» به نقل «ینابیع المودّه» از عبدالله بن عباس نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(أَنَا سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَإِنَّ أَوْصِيَاءِي بَعْدِي إِثْنَيْ عَشَرَ ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَخْرَهُمُ الْقَائِمُ)

من سید پیامبرانم و علی بن ابی طالب سید اوصیاء است و اوصیای من بعد از من دوازده نفراند که اول آن ها علی بن ابی طالب و آخرین آن ها مهدی قائم علیه السلام است. (2)

3- شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّه» از عبایة بن ربیع از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که رسول اکرم فرمود:

ص: 655

1- فرائد السمطین، ج 2، ص 312

2- ینابیع المودّه، ج 2، ص 83 و در چاپ دیگر ص 308 باب 56 و فرائد السمطین، ج 2، ص 313، ح 564

(أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيِّ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَإِنْ أُوصِيَانِي بَعْدِي إِتْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَأَخْرَهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ)

من سید پیامبرانم و علی سید اوصیا است و اوصیای من بعد از من دوازده نفراند که اول آن ها علی و آخرین آن ها مهدی قائم است. (1)

4- ایضاً در ینابیع الموده از مناقب در حدیث معراج نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَمَنْ أَوْصِي يَأْتِي؟ فَتَوَدَّيْتُ يَا مُحَمَّدُ أَوْصِي يَاؤُكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سِدِّ رَادِقِ عَرْشِي فَنَظَرْتُ فَرَأَيْتُ إِثْنَيْ عَشَرَ نُوراً وَفِي كُلِّ نُورٍ سَطْرًا أَخْضَرَ عَلَيْهِ إِسْمٌ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَانِي أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَأَخْرَهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ...)

من گفتم پروردگارا اوصیایی من کیانند؟ ندا آمدای محمد اوصیای تو همان هائی هستند که نامه ای ایشان در سرا پرده عرش من نوشته شده پس نگاه کردم «دوازده نور» را دیدم که در هر نور در سطری سبز نام یکی از اوصیای من نوشته شده بود که اول آن ها علی و آخرین آن ها قائم مهدی علیه السلام بود. (2)

5- و نیز در ینابیع الموده از مناقب از علی علیه السلام نقل کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(الْأَيُّةُ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَأَخْرَهُمُ الْقَائِمِ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا).

امامان بعد از من دوازده نفر اند که اولشان تو هستی یا علی و آخرین آن ها قائم علیه السلام است که خدای عزوجل شرق و غرب جهان را به دست او فتح می فرماید. (3)

6- مورخ و محدث، معروف موفق بن احمد خوارزمی حنفی متوفای سال 568 هجری در کتاب «مقتل الحسين» از سلیم بن قیس از سلمان فارسی «رضی الله عنه» نقل کرده است که: گفت

(دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَخَذَهُ وَهُوَ يَقْتُلُ عَيْنِيهِ وَيَلِثُ فَاَهُ وَيَقُولُ: إِنَّكَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدِ أَبُو سَادَةَ، إِنَّكَ إِمَامُ ابْنِ إِمَامٍ أَبُو أَنْفَةِ إِنَّكَ حُجَّةٌ، ابْنُ حُجَّةٍ، أَبُو حُجَجٍ، تِسْعَةً مِنْ صُلْبِكَ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ).

ص: 656

1- ینابیع الموده، ج 3، ص 105، باب 77

2- ینابیع الموده، ج 3، ص 160، باب 93.

3- ینابیع الموده، ج 3، ص 168، باب 94

محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم دیدم حسین علیه السلام روی زانوی حضرت است و آن حضرت چشم های حسین علیه السلام را می بوسد و لب هایش را می مکد و می فرماید: تو بزرگی پسر، بزرگی پدر بزرگانی تو، امامی پسر امامی پدر امامانی تو حجّتی، پسر حجّتی و پدر نه نفر حجّتی که همگی از نسل تو خواهند بود و نهمین آن ها قائم آن هاست. (1)

در این روایات چنان که خوانندگان عزیز ملاحظه نمودند رسول گرامی اسلام حدیث «خلفای اثنا عشر» را با عبارات و الفاظ مختلفی چون «اوصیاء من» و «امامان بعد از من» و «حجّت های خداوند» تفسیر و تبیین، نموده و با بیان این مطلب که نخستین وصی و امام پس از وی علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرینشان مهدی قائم علیه السلام است جای هیچ گونه ابهامی برای احدی باقی نگذارده است که مقام خلافت و امامت و وصایت بعد از وی مخصوص امیر مؤمنان و فرزندان معصوم آن حضرت علیهم السلام است و به غیر از آن ها هیچ کس دیگر شایسته مقام خلافت و امامت و جانشینی حضرتش نیست.

### اسامی مبارک دوازده امام در منابع اهل سنت

با توجه به روایاتی که از کتب دانشمندان و بزرگان اهل سنت نقل نمودیم همچنین با روایاتی که بعد از این در رابطه با نام خلفای پس از پیغمبر خدا خواهیم آورد، جای هیچ گونه شک و تردید برای هیچ انسان عاقل و خالی از تعصب باقی نمی ماند که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خلفای دوازده گانه را در مراحل مختلف و فرصت های مناسب به مردم معرفی نموده و از این طریق به وضوح روشن ساخته است که مقصود وی از «12 خلیفه» امامان دوازده گانه از اهل بیت پیامبراند و آنان هستند که مایه عزّت و سربلندی اسلام و صلاح و رستگاری امت اسلامی و تداوم و پابرجائی دین الهی می باشند.

و اینک برای آشنائی با نام این «12 خلیفه» که جز با نام مبارک «أئمّه معصومین» از پیشوایان دوازده گانه شیعه بر هیچ یک از خلفای اهل سنت تطبیق نمی شود چند حدیث از احادیثی که بزرگان اهل سنت آن ها را در رابطه با اسامی «أئمّه اثنی عشر علیهم السلام» از زبان مبارک پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در کتاب های خود نقل کرده اند در این جا ذکر می نمائیم:

ص: 657

1- موفق ابن احمد خوارزمی حنفی در کتاب «مقتل الحسین» از «ابی سلمی» شتربان رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

(لَيْلَةُ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ الْعَزِيزُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: (أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ)، قُلْتُ :

وَالْمُؤْمِنُونَ، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، مَنْ خَلَقْتَ لَا مِثْلَكَ؟ قُلْتُ: خَيْرُهَا، قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاحْتَرْتُكَ مِنْهَا فَشَقَقْتُ لَكَ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَلَا أُذَكِّرُ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا وَذُكِرْتَ مَعِي، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ. ثُمَّ أَطَّلَعْتُ فَاحْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا شَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ سِنِّ نُوْرٍ مِنْ نُورِي وَعَرَضْتُ وَلَا يَتَّكُمُ عَلَى أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَنْفَعُ مَنْ قَبْلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ جَحَدَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكَافِرِينَ، يَا مُحَمَّدُ، لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ أَوْ يَصِيرَ كَالشَّيْءِ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا لَوْلَا يَتَّكُمُ لَهْ أَوْ يُقَرَّرَ بَوْلًا يَتَّكُمُ. يَا مُحَمَّدُ أَتَجِبُ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. فَقَالَ لِي: التَّمَّتْ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ. فَالْتَمَّتْ وَإِذَا بِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرَ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْمَهْدِيَّ فِي صَدْحِ حَضْرَةِ نُوْرٍ، قِيَامًا يَصِلُونَ وَهُوَ فِي وَسْطِهِمْ - يَعْنِي الْمَهْدِيَّ - كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هُوَ لَأَيُّ الْحَجَجِ وَهُوَ الثَّائِرُ مِنْ عِزَّتِكَ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي إِنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاحِدَةُ لِأَوْلِيَائِي وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي).

در شب معراج که به آسمان عروج، نمودم خدای عزیز جل ثناؤه فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به آن چه از جانب پروردگارش بر او فرو فرستاده شد ایمان آورد گفتم و مؤمنان نیز [ایمان آوردند] فرمود راست، گفتم ای محمد چه کسی را در میان امت خود به عنوان جانشین گذاشتی؟ گفتم: بهترین آن ها را فرمود علی بن ابی طالب را؟ گفتم: آری پروردگارا! خداوند فرمود: ای محمد! من یک بار نظری به زمین افکندم و تورا از میان اهل زمین برگزیدم و برای تو نامی از نام های خود انتخاب کردم پس در هیچ جائی من یاد نمی شوم مگر آن که تو نیز با من یاد شوی پس من محمودم و توئی محمد.

سپس بار دیگر نظری به زمین افکندم و علی را از آن برگزیدم و نام او را از نام های خود برگرفتم، پس منم اعلی و اوست علی.

ای، محمد من تورا و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین را از

جنس نور خود آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمان ها و زمین ها عرضه کردم، هر که آن را قبول کرد نزد من از مؤمنین است و هر که آن را انکار نمود، نزد من از کافرین است. ای محمد اگر بنده ای از بندگان من آن قدر مرا عبادت کند که صدایش قطع شود و یا مانند مشکی خشکیده گردد سپس در حالی که منکر ولایت شما است روی به من آورد، او را نمی آمرزم مگر آن که به ولایت شما اقرار کند ای، محمد آیا دوست داری که ایشان را ببینی؟ گفتم آری ای پروردگارم فرمود به جانب راست عرش متوجه شو.

پس من به طرف راست عرش نگاه کردم ناگاه دیدم علی، فاطمه، حسن و حسین، و علی بن الحسین، و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر، و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را که در هاله ای از نور ایستاده و نماز می خوانند و مهدی در وسط آن ها همچون ستاره ای درخشان بود.

پس خداوند فرمود ای، محمد اینان حجّت های من اند و او (یعنی حضرت مهدی) طالب خون و انتقام گیرنده عترت تو. است به عزّت و جلال خودم سوگند که او حجّتی است که ولایتش بر همه اولیاء من واجب است و او انتقام گیرنده از دشمنان من. است (1)

2- شیخ سلیمان قندوزی، حنفی معروف به «خواجه کلان» در کتاب معروف «ینایع الموده» در یک حدیث مفصّل از «واثله بن اسقع» از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت:

جندل بن جنادة بن جبیر یهودی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا محمد... من شب گذشته حضرت موسی را در خواب دیدم: فرمود ای جندل به دست محمد خاتم الانبیاء اسلام بیاور و به اوصیائی که بعد از او خواهند بود چنگ بزن: گفتم اسلام می آورم حمد خدای را که اسلام آوردم و خداوند مرا به وسیله تو هدایت فرمود بعد: گفت یا رسول الله از اوصیاء خودت به من خبرده تا به آن ها تمسک جویم رسول خدا صلی الله علیه و آله: فرمود اوصیاء من بعد از من دوازده نفراند، گفت ما در «تورات» آن ها را چنین یافته ایم یا رسول الله نام آن ها را برایم بیان کنید حضرت فرمود:

(أُولُهُمْ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ أَبُو الْأَمَّةِ عَلِيٌّ، ثُمَّ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَاسْتَمْسَكَ بِهِمْ وَلَا يَغُرَّتْكَ جَهْلُ الْجَاهِلِينَ، فَإِذَا وُلِدَ عَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ يَقْضِي اللَّهُ عَلَيْكَ وَ تَكُونُ آخِرُ

ص: 659

زَادَكَ شَرْبَةً لَبَنٍ تَشْرِبُهُ).

اول آن‌ها سید اوصیاء و پدر امامان علی بن ابی طالب، است سپس دو پسر او حسن و حسین اوصیاء من اند به آن‌ها تمسک کن و جهالت جاهلان تو را مغرور نکند و چون علی بن الحسین به دنیا آمد خداوند مرگ تو را می‌رساند و آخرین توشه‌ات از دنیا شربت شیری خواهد بود که می‌نوشی

جندل: گفت ما در تورات و در کتب انبیاء علیهم السلام یافته ایم: «ایلیا و شبر و شبیر» و این‌ها نام‌های مبارک علی و حسن و حسین است بعد از حسین اوصیاء شما کیست و نام‌هایشان چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ الْحُسَيْنِ فَإِلَّا مَامُ ابْنِهِ عَلِيٍّ وَيُلَقَّبُ بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ يُلَقَّبُ بِالْبَاقِرِ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ جَعْفَرٌ يُدْعَى بِالصَّادِقِ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ مُوسَى يُدْعَى بِالكَاطِمِ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيٌّ يُدْعَى بِالرِّضَا، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ يُدْعَى بِالتَّقِيِّ وَالزَّكِيِّ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيٌّ يُدْعَى بِالتَّقِيِّ وَالْهَادِيٍّ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ يُدْعَى بِالْعَسْكَرِيِّ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ يُدْعَى بِالْمَهْدِيِّ وَالْقَائِمِ وَالْحُجَّةِ، فَيَغِيبُ ثُمَّ يَخْرُجُ، فَإِذَا خَرَجَ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا...)

وقتی که مدت حسین منقضی گردید پس فرزندش علی بن الحسین که ملقب به زین العابدین است امام خواهد بود بعد از او فرزندش محمد که ملقب به باقر است امام است بعد از او فرزندش جعفر که صادق خوانده می‌شود امام است بعد از او فرزندش موسی که کاظم خوانده می‌شود امام است بعد از او فرزندش علی که رضا خوانده می‌شود امام است بعد از او فرزندش محمد که تقی و زکی خوانده می‌شود امام است بعد از او فرزندش علی که تقی و هادی خوانده می‌شود امام است بعد از او فرزندش حسن که عسکری نامیده می‌شود امام است بعد از او فرزندش محمد که مهدی و قائم و حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خوانده می‌شود امام خواهد بود و او از انظار غایب می‌شود و سپس خروج می‌نماید و زمانی که ظاهر شود روی زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان طور که پر از ظلم و جور شده است... (1)

3- همچنین شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّه» از جابر بن یزید جعفی نقل کرده است که: گفت از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می‌گفت:

ص: 660

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

(يَا جَابِرُ إِنَّ أَوْصِيَاءِي وَأَيْمَةَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أَوْلُهُمْ عَلِيٌّ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، الْمَعْرُوفُ بِالْبَاقِرِ سَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ الْقَائِمُ: اسْمُهُ إِسْمَى وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَبْتُغَى عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ...).

ای! جابر اوصیای من و امامان مسلمین بعد از من اول آن ها علی بن ابی طالب است بعد از او حسن بعد از او حسین بعد از او علی بن الحسین بعد از او محمد بن علی معروف به باقر است. ای! جابر تو او را درک خواهی کرد و چون به خدمت او رسیدی سلام مرا به او برسان بعد از او جعفر بن محمد، بعد از او موسی بن جعفر، بعد از او علی بن موسی، بعد از او محمد بن علی بعد از او علی بن محمد بعد از او حسن بن علی و بعد از او قائم آل محمد است که نامش نام من و کنیه اش کنیه من است. پسر حسن بن علی همان کسی است که مدت زیادی از دوستان خود غایب می شود که در آن مدت کسی بر اعتقاد خود به امامت او ثابت نمی ماند مگر کسی که خداوند دلش را به وسیله ایمان آزموده باشد... (1)

4- موفّق ابن احمد خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» و شیخ الاسلام حموی شافعی جوینی در «فراند السمطين» از سعید بن بشیر از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا وَارِدُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ السَّاقِي، وَالْحَسَنُ الرَّائِدُ، وَالْحُسَيْنُ الْأَمِيرُ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْفَارِطُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاشِرُ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّائِقُ، وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحِصِي الْمُجِيبِ الْمُبْغِضِ بَيْنَ وَقَامِعِ الْمُتَنَافِقِينَ، وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُعِينُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مُنْزِلُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِي دَرَجَاتِهِمْ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ خَطِيبُ شِبَعَتِهِ مُرَوِّجُهُمُ الْحُورِ الْعِينِ، وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْتَضِيئُونَ بِهِ، وَالْمَهْدِيُّ شَفِيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَيْثُ لَا يَأْذَنُ اللَّهُ إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من پیش تر از شما وارد حوض کوثر می شوم و تو یا علی ساقی

ص: 661



کوثر هستی و حسن مدیر آن است و حسین فرمانده آن می باشد، و علی بن الحسین سبقت گیرنده بر دیگران در رسیدن به آن محمد باقر مقسم آن، و جعفر صادق سوق دهنده به آن موسی بن جعفر شمارنده دوستان و دشمنان و زایل کننده منافقان علی بن موسی یاور مؤمنان و محمد بن علی جواد الأئمه وارد کننده اهل بهشت در درجانشان، و علی بن محمد، هادی، خطیب شیعه و تزویج کننده حورالعین به آن هاست، حسن بن علی عسکری چراغ اهل بهشت است که از او روشنائی می گیرند، و مهدی موعود شفاعت کننده آن هاست در روز قیامت در جائی که خداوند اجازه شفاعت نمی دهد مگر به کسی که بخواهد و از او راضی و خوشنود باشد. (1)

این چند حدیث از جمله احادیثی است که بزرگان اهل سنت آن ها را در رابطه با اسامی «أئمه اثنی عشر» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند این احادیث با هیچ یک از خلفائی که اهل سنت آن ها را خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند تطبیق نمی کند و ما آن ها را به عنوان نمونه در این جا آوردیم تا به خوبی روشن شود که مقصود از «خلفای اثنا عشر» امامان معصوم از پیشوایان شیعه می باشد.

و البته باید توجه داشت که روایات مربوط به «أئمه اثنی عشر» بخصوص روایاتی که می گویند: تعداد جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله به تعداد «نقباء بنی اسرائیل» است بیش از آنست که در این جا گردآوری شود بلکه جمع آوری این احادیث در گرو تألیف جداگانه ای است که در این مورد نوشته شود و ما به عنوان نمونه به همین مقدار از روایاتی که متذکر شدیم بسنده می کنیم و خوانندگان محترم را به کتاب های مفصّلی که در این باره نگارش یافته است ارجاع می دهیم

و بطور خلاصه یادآور می شویم که روایاتی که: درباره 12 خلیفه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان واقعی آن، حضرت در متون منابع معتبر و جوامع اصولی اهل سنت وارد شده است بسیار زیاد و فراوان و در حد تواتر است و شاید اگر بگوئیم تواتر این احادیث که درباره «12 خلیفه» یا «دوازده امام» یا «دوازده امیر» از شخص حضرت رسول اکرم نقل، شده و در کتب فریقین «از شیعه و سنی» ثبت و ضبط گردیده است از تواتر احادیث مربوط به نماز و روزه کم تر نیست مبالغه نباشد.

ص: 662

بنابراین مطابق اخبار یاد شده اگر به نام های مقدّس «دوازده امام» در هیچ یک از اخبار و روایات بخش دوم تصریح نشده بود و فقط به همان عدد «12 خلیفه» یا «دوازده امیر» از روایات بخش اول اکتفا شده بود اخبار یاد شده بر هیچ یک از مذاهب، مسلمین و خلفای اهل سنت جز بر «أئمه اثنا عشر» و امامان دوازده گانه از اهل بیت پیغمبر قابل انطباق نبود

### نظریه برخی از دانشمندان اهل سنت درباره 12 خلیفه

از دیدگاه مذهب شیعه ورود آن همه احادیث درباره «12 خلیفه» و یا «دوازده امام» که عدّه زیادی از محدّثین بزرگ اهل سنت آن ها را از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند بسیار واضح و روشن است.

زیرا: از مجموع این روایات که در بعضی از آن ها فقط به تعداد 12 نفر خلیفه اشاره، شده و در بعضی از آن ها اسامی برخی از خلفاء ذکر گردیده و در بعضی از آن ها هم به اسامی همه خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان دوازده امام معصوم تصریح شده است به خوبی فهمیده می شود که مقصود و منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از 12 خلیفه گروه انگشت شماری از «بنی هاشم» و از اهل بیت و عترت خود آن حضرت است که نخستین آن ها علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آن ها حضرت مهدی علیه السلام می باشد.

ولی با این همه: برخی از دانشمندان اهل سنت که از یکسو ورود آن همه احادیث بی شمار را در منابع اصیل و معتبر خود دیده اند و از سوی دیگر نتوانسته اند جانشینی «12 پیشوا» از عترت و اهل بیت پیغمبر اکرم را بپذیرند در صدد توجیه روایات «خلفای اثنا عشر» بر آمده و آن ها را با خلفای راشدین (یعنی: چهار خلیفه نخستین از صحابه) و تعدادی از خلفای بعدی از «بنی امیه» مانند، معاویه و یزید و معاویه بن یزید و مروان، حکم و امثال این ها تطبیق نموده اند.

در حالی که اگر بخواهیم خلفای پس از پیامبر کرم صلی الله علیه و آله را به ترتیب از خلفای راشدین و خلفای اموی و خلفای عباسی و اشخاص دیگری که در زمان های بعد بعنوان خلیفه بر مردم حکومت، کردند به حساب آوریم امکان پذیر نیست زیرا هر گونه حساب کنیم تعداد خلفاء مزبور از عدد 12 یا بیش تر است و یا، کمتر چراکه طبق شهادت تاریخ:

خلفاء راشدین چهار نفراند و با امام حسن علیه السلام 5 نفر.

خلفای اموی 13، نفراند و با معاویة بن یزید 14 نفر.

خلفای عباسی بغداد و سامره 35 نفراند و به قولی 37 نفر

خلفای عباسی مصر 17 نفراند

خلفای فاطمی مصر 14. نفراند

خلفای طباطبائی عراق و یمن 8 نفراند

خلفای علوی طبرستان 7 نفراند

خلفای ادیسی مراکش 10 نفراند

خلفای اموی اندلس 16. نفراند

خلفای حمودی علوی قرطبه 3 نفراند

خلفای حمودی جزیره خضراء اندلس 2 نفراند.

و مجموع خلفای حمودی علوی اندلس 11 نفراند (1)

بنابراین در تمام تاریخ اسلام یک عدد 12 نفری از خلفاء که احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره 12 خلیفه منطبق بر آن ها باشد پیدا نمی کنیم مگر همان 12 نفری که نام و نسبشان در اخبار یاد شده مشخص گردیده و از عترت و اهل بیت خود رسول الله صلی الله علیه و آله می باشند.

آری، همه روایاتی که درباره «12 خلیفه» وارد شده گویای این مطلبند که تعداد جانشینان پیغمبر خدا فقط دوازده نفرند و به غیر از آن دوازده نفر هیچ کس دیگر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهد بود ولی دانشمندان پیرو مکتب خلفاء که دیده اند حدیث «دوازده خلیفه» به هیچ وجه با عقیده و مکتب آنان سازش ندارد از این رو در صدد چاره جوئی بر آمده و احادیث 12 خلیفه را به میل و دلخواه خود تفسیر و تأویل نموده و نظریات مختلف و گوناگونی ابراز داشته اند تا به خیال خام، خود هم حدیث دوازده خلیفه درست شود و هم خلافت خلفای مورد نظر آنان مشروع و قانونی جلوه نماید.

و جالب توجه این که: نظریاتی که این دانشمندان ابراز داشته اند مخالف با یکدیگر و برخی از آنان رأی و نظر برخی دیگر را رد کرده اند. حال برای اینکه از نظریات دانشمندان پیرو مکتب خلفاء آگاه شویم اظهار نظر تنی

ص: 664

چند از ایشان را درباره دوازده خلیفه پیغمبر در این جا می آوریم:

1- ابن العربی در شرح بر سنن ترمذی چنین می نویسد:

ما دوازده تن فرمانروای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را به این ترتیب بر شمرده ایم ابوبکر، عمر، عثمان علی، حسن، معاویه یزید معاویه بن، یزید، مروان فرزندش عبدالملک، ولید، سلیمان عمر بن عبدالعزیز یزید بن عبدالملک مروان بن محمد بن مروان سقّاح و....

ابن العربی به همین ترتیب به شماره خود ادامه داده و بیست و هفت نفر از خلفای عبّاسی را هم تا زمان خودش بر آن ها افزوده و سپس می نویسد:

هر گاه از این فهرست تعداد دوازده نفر آن ها را که پشت سرهم به خلافت رسیده اند جدا کنیم تا سلیمان بن عبدالملک تعدادشان کامل می شود ولی اگر معنا و حقیقت جانشینی پیغمبر خدا را در نظر بگیریم در آن صورت بیش از پنج نفر نخواهیم داشت که عبارت خواهند بود از چهار خلیفه نخستین و عمر بن عبدالعزیز ابن العربی پس از ذکر این مطلب با صراحت می نویسد من که معنای این حدیث را نفهمیدم (1)

2- قاضی عیاض دانشمندی دیگر از پیروان مکتب خلفا در پاسخ این اعتراض که تعداد خلفا بیش از دوازده نفر و بلکه چند برابر آن است و با حدیث دوازده خلیفه منافات دارد می نویسد:

این اعتراض باطل است زیرا پیغمبر خدا نفرموده است که بیش از دوازده تن به خلافت نمی رسند بلکه فرموده است دوازده خلیفه ولی امر می شوند که این تعداد هم به خلافت رسیده اند و در آن جای شکی نیست و این سخن مانع آن نخواهد بود که تعدادشان از این هم بیش تر باشد (2)

3- جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء خود می نویسد:

«از دوازده تن خلیفه پیغمبر چهار نفر ایشان خلفای چهارگانه نخستین می باشند و سپس حسن و بعد، معاویه آن گاه عبدالله، زبیر و بعد از او عمر بن عبدالعزیز که تا این جا هشت نفر می شوند و اگر مهدی عبّاسی را که در میان عبّاسیان چون عمر بن عبدالعزیز است در میان امویان و طاهر عبّاسی را هم که مردی عادل و دادگر به حساب می آمده بر

ص: 665

---

1- عارضة الاحوزی، ج 9، ص 6968

2- شرح نووی بر صحیح مسلم، ج 12، ص 201 - 202 و فتح الباری، ج 16 ص 339

آن‌ها اضافه کنیم باقی می‌ماند دو نفر دیگر که باید به انتظار ظهور ایشان نشست که یکی از آن‌ها مهدی موعود است که از اهل بیت پیغمبر می‌باشد.» (1)

4- بیهقی دانشمندی دیگر از مکتب خلفاء می‌گوید:

«با توجه به صفتی که در حدیث دوازده خلیفه (ثم یكون المرج والهرج)، آمده است این تعداد از خلفا تا زمان حکومت ولید بن یزید نواده عبدالملک مروان روی کار آمده اند زیرا بعد از ولید هرج و مرج شده تا این که حکومت به عباسیان رسید اما اگر ویژگی‌های آنرا در نظر نگرفته خلفائی را که بعد از هرج و مرج روی کار آمده اند به حساب آوریم، تعداد آن‌ها از دوازده نفری که در حدیث آمده است بیش تر می‌شود.» (2)

5- ابن کثیر دمشقی یکی دیگر از دانشمندان پیرو مکتب خلفا در کتاب تاریخ خود می‌نویسد:

روشی را که بیهقی درباره حدیث «اثنا عشر خلیفه» در پیش گرفته و موافقت گروهی از دانشمندان با وی که خلفای مورد نظر حدیث شریف پیامبر صلی الله علیه و آله را کسانی دانسته اند که پشت سر یکدیگر به خلافت رسیده و به ولید بن یزید فاسق تبه‌کار ختم می‌شود که پیش از این درباره فساد عقیده و انحراف اخلاقی و دینی او سخن گفته ایم، روشی است نادرست و بی‌جا که در آن جای بسی حرف و گفتگوست.

زیرا در هر حال تعداد خلفا تا زمان حکومت ولید بن یزید نواده عبدالملک مروان از دوازده نفر بیشتر می‌شود به دلیل این که خلفای چهارگانه نخستین ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلافتشان مسلم و محقق است که جای هیچ تردیدی در آن نیست... سپس خلافت حسن صورت گرفت زیرا که علی به او وصیت کرده بود و مردم عراق هم با او بیعت کرده بودند تا این که او و معاویه با هم صلح کردند. پس از معاویه فرزندش، یزید و بعد از او پسرش، معاویه و پس از وی مروان حکم و بعد از او پسرش عبدالملک، مروان و به دنبالش ولید بن عبدالملک و بعد سلیمان بن عبدالملک آن‌گاه عمر بن عبدالعزیز و پس از او یزید بن عبدالملک و بعد هشام فرزند عبدالملک

ص: 666

- 
- 1- تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 12 و صواعق ابن حجر، ص 19 بنابر اظهار نظر ملا جلال سیوطی پیروان مکتب خلفا باید در انتظار ظهور دو مهدی باشند و حال آن که پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در انتظار ظهور یک مهدی هستند.
  - 2- ابن کثیر آن را در تاریخ خود «البدایة و النهایة» ج 6 ص 254 به نقل از بیهقی آورده است.

به خلافت رسیده اند که تا این جا تعدادشان پانزده نفر می شود که پس از او هم ولید بن یزید به حکومت نشسته است.

حال اگر عبدالله زبیر را که پیش از عبدالملک فرمان رانده است در این جمع وارد کنیم تعداد خلفا جمعاً شانزده نفر می شود نه دوازده نفر و اگر دوازده نفر از آن ها را که پشت سر یکدیگر آمده اند از این عده جدا کنیم این تعداد (یعنی 12 نفر) پیش از عمر بن عبدالعزیز تکمیل می شود و بر این قرار یزید بن معاویه در ردیف خلفای پیغمبر قرار می گیرد ولی عمر بن عبدالعزیز که همه پیشوایان زبان به مدح و ستایش او گشوده اند و او را همردیف خلفای راشدین به حساب آورده اند از زمره خلفای پیغمبر خارج شده، مشمول حدیث پیغمبر قرار نمی گیرد اما اگر بیهقی بگویند که من تنها خلفائی را مصداق آن حدیث می دانم که امت در حکومت ایشان اجماع و اتفاق کرده باشند می گوئیم که در این صورت باید علی بن ابی طالب و فرزندش حسن هم از زمره آنان به کنار گذاشت زیرا همه مردم شام به حکومت و زمامداری ایشان گردن نهاده و دست بیعت به آنان نداده بودند.

آن گاه ابن کثیر می گوید:

برخی از دانشمندان معاویه و فرزندش یزید و نوه او معاویه بن یزید را در این حساب آورده اما از قبول مروان حکم و عبدالله زبیر به این دلیل که همه مردم زیر بار حکومت ایشان، نرفته اند خودداری کرده اند پس در این صورت باید بگوئیم که طبق نظریه بیهقی فقط این خلفا در فهرست جانشینان پیغمبر قرار خواهند گرفت:

ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، یزید، عبدالملک، مروان ولید بن سلیمان عمر بن عبدالعزیز یزید و هشام که مجموعاً ده نفر می شوند که بعد از آن ها ولید بن یزید فاسق و نواده عبدالملک در جمع ایشان اضافه می شود و باید که علی و فرزندش حسن از زمره آن ها خارج، گردد و این بر خلاف نظریه صریح پیشوایان اهل سنت و حتی شیعه می باشد (1)

6- ابن جوزی در کتاب خود به نام کشف المشکل در پاسخ به این مشکل دو نظریه ارائه می دهد به این شرح:

ص: 667

---

1- تاریخ ابن کثیر، ج 6 ص 255 ط بیروت، دار الکتب العلمیه.

الف. رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشامدهای بعد از خود و اصحابش نظر داشته و به آن ها اشاره کرده است زیرا که اصحاب آن حضرت در حکم خود آن حضرت می باشند.

بنابراین پیغمبر از خلفائی سخن گفته که پس از اصحاب حضرتش بر سر کار خواهند آمد و گوئی که او به خلفای بنی امیه نظر داشته که می فرماید لایزال الدین قائماً... و منظورش این است که حکومت و ولایت تا پایان خلافت دوازده نفر ادامه خواهد یافت آن گاه اوضاع دستخوش فتنه و آشوب گردیده روز به روز روبه شدت و وخامت خواهد نهاد.

بر این اساس نخستین خلیفه از تیره بنی، امیه یزید بن معاویه، و آخرین ایشان مروان حمار می باشد که تعدادشان سیزده نفر می شود.

عثمان و معاویه و ابن زبیر چون از اصحاب پیغمبر بوده اند در این حساب نیامده اند. مروان حکم نیز چون درباره صحابی بودنش حرف است و این که با اعمال زور و قدرت حکومت را از دست عبدالله زبیر که مردم در خلافتش اجماع داشته اند خارج ساخته، است لذا او را از این جمع کم می کنیم باقی می ماند دوازده نفر که با حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله درست در می آید به ویژه این که با گردش خلافت از خاندان بنی امیه به بنی عباس کشور اسلامی دستخوش هرج و مرج و آشوب گردید تا آن که عباسیان بر اوضاع مسلط شده حکومت بر خاندان ایشان قرار گرفت و تغییرات ژرفی در کلیه شئون به وجود آمد (1)

ابن، حجر این نحوه استدلال ابن جوزی را مردود دانسته و در کتاب فتح الباری خود آن را رد کرده است.

ب. ابن جوزی دومین نظریه خود را با برداشتی از کتاب المهدی، تألیف ابوالحسن منادی چنین آورده است احتمال می رود که این دوازده نفر بعد از ظهور حضرت مهدی و در پایان عمر جهان به حکومت برسند زیرا که من در کتاب دانیال خوانده ام که چون مهدی از دنیا، برود پنج نفر از نوادگان سبط اکبر و بعد از ایشان پنج نفر از نوادگان سبط، اصغر به خلافت خواهند نشست آخرین فرد از فرزندان امام حسین خلافت بعد از خود را به مردی از فرزندان امام حسن یا سبط اکبر واگذار می کند و پس از

ص: 668

او فرزندش به خلافت می نشیند و بدینسان تعدادشان به دوازده نفر می رسد و هر کدام ایشان «امام مهدی» هستند

ابن جوزی در جای دیگر می گوید:

پس از سپری شدن ایام، مهدی دوازده نفر زمام حکومت را به دست می گیرند شش نفر از نوادگان حسن و پنج نفر از نوادگان امام حسین نفر دوازدهم هیچ نسبتی با آن دو ندارد و پس از مرگ اوست که جهان رو به تباهی خواهد نهاد ابن حجر هیتمی در کتاب صواعق خود این نظریه را به باد انتقاد گرفته می نویسد: این روایتی خیالی و بی اساس است که نمی توان بر آن تکیه نمود. (1)

7- ابن حجر هیتمی پس از ذکر حدیث عبدالله بن عمرو: «یکون خلفی اثنا عشر خلیفه» و حدیث جابر بن سمره با همه طریق ها و الفاظ مختلف، آن و حدیث عبدالله بن مسعود: «اثنا عشر کعدّه نقباء بنی اسرائیل» می گوید:

قاضی عیاض گفته است: در این احادیث و احادیث دیگری که مشابه آن هاست، شاید مراد از «دوازده خلیفه» کسانی باشند که در مدت خلافت، آنان اسلام، عزیز قوی نیرومند و آموزش پا برجا بوده و مردم بر خلافت آنان اجتماع و اتفاق کرده بودند تا این که امر بنی امیه مضطرب گردید و در زمان ولید بن یزید بن عبدالملک در میان آنان فتنه و آشوب روی داد تا آن که عباسیان بر اوضاع مسلط شده و حکومت بر خاندان ایشان قرار گرفت.

سپس ابن حجر می گوید: شیخ الاسلام ابن حجر [عسقلانی] در شرح صحیح بخاری گفته است:

«این کلام قاضی عیاض بهترین و نیکوترین سخنی است که درباره این حدیث (اثنا عشر خلیفه) گفته شده است... و کسانی که مردم بر خلافت آنان اجتماع نموده و مطیع و منقادشان بوده و بر بیعتشان گردن نهاده بودند به شرح زیر می باشند:

خلفای سه گانه نخستین (ابوبکر و عمر و عثمان) آن گاه علی تا پیش از بروز مسأله حکمیت در جنگ صفین که پس از آن معاویه خلیفه نامیده شد و پس از این که حسن با معاویه صلح کرد، مردم به خلافت معاویه و بعد از او به خلافت یزید اجتماع کرده

ص: 669



همداستان شدند زیرا پیش از آن که کار خلافت بر حسین راست، آید، او کشته شده بود و چون یزید درگذشت بر سر خلافت اختلاف افتاد تا اینکه بعد از کشته شدن عبدالله زبیر مردم به خلافت عبدالملک مروان اجماع کردند و بعد از او به خلافت چهار فرزندش، ولید سلیمان یزید و هشام که حکومت عمر بن عبدالعزیز بین خلافت سلیمان و یزید قرار داشته است اجماع نموده اند. این ها هفت تن پس از خلفای راشدین می باشند و دوازدهمین ایشان ولید بن یزید نواده عبد الملک مروان است که پس از هشام به خلافت نشست و چهار سال هم حکومت کرد و خلافتش هم مورد تأیید و اجماع امت بوده است... (1)

آری خواننده گرامی! این است تفسیر و توجیه دانشمندان معروف و مشهور اهل سنت و پیروان مکتب خلفاء درباره دوازده خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: «يَكُونُ خَلْفِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً: بعد از من دوازده نفر خلیفه خواهد بود» و فرموده است: (لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً): «همواره این دین پابرجاست تا اینکه قیامت برپا شود و یا این که دوازده خلیفه بر شما خلافت کنند».

آن چه تا به این جا آوردیم آراء و نظریات برخی از دانشمندان معروف و مشهور پیروان مکتب خلفا بود که در تفسیر و توجیه حدیث «اثنا عشر خلیفه» و تطبیق آن با خلفای مورد نظر خود آورده بودند.

آری خواننده گرامی! آنان کسانی را خلیفه پنداشته و در شمار خلفای پیغمبر به حساب آورده اند که در بین آنان افرادی، ظالم، فاسق فاجر تبهکار شراب خوار و منافق به چشم می خورد و کم ترین بوئی از اسلام و مسلمانی نبرده اند.

در این جا ما از افراد تحصیل کرده و دانشمند و انسان های منصف و خردمند می پرسیم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله که تعداد خلفای پس از خود را می داند و به مسلمانان اعلام می نماید که تعداد جانشینان من 12 نفر است به ذوات مقدسه و اسماء و صفات آنان علم و آگاهی نداشته است؟ آیا خدائی که عدد و شماره جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله را به او خبر داده است او را از اسامی و صفات و خصوصیاتشان آگاه فرموده است؟

آیا خدائی که از عدم رازداری بعضی از زنان پیغمبر به او خبر می دهد و هنگامی که

ص: 670

آن، زن از پیامبر صلی الله علیه و آله خدا می پرسد چه کسی آن را به تو خبر داد؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ او می گوید: «خدای عالم و آگاه مرا از این راز با خبر ساخت» (1) پیامبر صلی الله علیه و آله خاتمش را از اسامی جانشینانش با خبر نمی سازد؟

آیا پیامبری که خداوند درباره اش می فرماید: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ): «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید آن چه می گوید چیزی جز وحی الهی نیست که به او وحی شده است» (2)، بیهوده بر شتر قصوای خود سوار می شود و به مردم اعلام می کند که:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكَتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تُضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي).

«هان ای مردم! من چیزی را در میان شما بر جای می گذارم که اگر آن را نگهدارید به گمراهی نخواهید افتاد کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.» (3)

آیا معنا و مفهوم این سخن پیغمبر این نیست که من از دنیا می روم در حالی که اسلام آئین جاودانی و دین جامعه جهانی و اساسنامه آن قرآن است و این قرآن نیاز به مفسرانی دارد که در طول تاریخ آن را برای مردم تفسیر کنند و مفسران هم عترت و اهل بیت علیهم السلام می باشند که هرگز از قرآن جدا نمی شوند و قرآن نیز از آنان جدا نمی شود و هم آنانند که در هر زمان قرآن را از تغییر و تبدیل و تحریف دشمنان، حفظ و نگهداری می نمایند؟

آیا معنا و مفهوم این حدیث و احادیث فراوان دیگری که در همین زمینه درباره اهل بیت علیهم السلام از پیغمبر گرامی اسلام وارد شده و دانشمندان بزرگ اهل سنت آن ها را در منابع معتبر حدیثی خود آورده اند (4)، نقی صریح و آشکار بر امامت امامان اهل بیت علیهم السلام و معرفی

ص: 671

1- سوره تحریم آیه 3 و تمام آیه چنین است (وَإِذْ أَسْرَرْنَا إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ) جهت آگاهی از تفسیر آیه به کتب تفاسیر در سوره تحریم ذیل آیه سوم مراجعه فرمائید.

2- سوره نجم، آیه 3 و 4.

3- سنن ترمذی، ج 5، ص 662 کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی ح 3786 ط بیروت، داراحیاء التراث العربی.

4- به صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب و مسند احمد، ج 4، ص 367 و سنن دارمی، ج 2، ص 432 و سنن ترمذی ج 5 ص 663 و، اسدالغابه، ج 2، ص 12 در شرح حال حسن بن علی و تفسیر در المنثور، ج 6 ص 7 در تفسیر آیه مودت از سوره شوری مراجعه فرمائید.

آنان به عنوان مرجع و ملجأ و پناهگاهی برای امت اسلامی به شمار نمی رود؟

آیا چه حکمت و مصلحتی اقتضا داشته که طبق روایت ابوهریره که بخاری و مسلم هر دو نقل کرده اند: (1) انبیاء بنی اسرائیل امور دینی و مذهبی آنان را اداره می نمودند و چون پیامبری از دنیا می رفت پیامبر صلی الله علیه و آله دیگری خلیفه و جانشین او می شده است اما خلفا و جانشینان خاتم پیغمبران که اشرف و افضل آنان، است افرادی غیر معصوم و فاسق و فاجر و ظالم باشند؟

چرا جناب قاضی عیاض و شیخ الاسلام (ابن حجر عسقلانی) و همفکران و هم مسلکانشان کم ترین احتمالی نداده اند که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله از حدیث «اثنا عشر خلیفه»، عترت و اهل بیتش باشند که اهل آیه تطهیر و آیه مباحله و آیه مودت بوده و به صریح حدیث ثقلین همتراز قرآنند؟

به چه مناسبت معاویه بن ابی سفیان که از «شجره ملعونه» و از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بازماندگان «طلقاء» (2) بوده و او و پدرش همواره از شر برافروزان در برابر دین خدا بودند و می کوشیدند تا مگر نور خدا را خاموش کنند (3)، و خود او نیز طبق روایت «مطرف بن مغیره» می خواست تا نام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از روی کره زمین محو و نابود کند و اثر و نشانی از آن باقی نگذارد و می گفت: (لَا وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَا دَفْنًا) (4)، خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؟

به چه مناسبت یزید بن معاویه که طبق شهادت، تاریخ فردی سگ باز میمون باز، شرابخوار عیاش و خوشگذران و از جنایت کارترین جنایت کاران تاریخ بشر بوده و تمام

ص: 672

---

1- صحیح بخاری، ج 4، ص 634 ح، 1064، کتاب الأنبياء، ط بیروت. صحیح مسلم، ج 2 ص 195، ح 1842، کتاب الاماره، ط بیروت، دار الفکر.

2- در فتح مکه که کفار و سران قریش راهی جز تسلیم در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشتند آن حضرت همه را مورد عفو قرار داده و به آن ها فرمود: (إذْهَبُوا فَاتُّمُّوا الطُّلَقَاءَ) «بروید که همه شما آزادید». از آن تاریخ به بعد آنان «طلقاء» نامیده شدند. (بحار الأنوار، ج 21، ص 132).

3- از نامه محمد بن ابی بکر به معاویه. (وقعة صفین، ص 119).

4- مروج الذهب، مسعودی، ج 4، ص 49 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 5، ص 129، 130 و موقیاتیات، زبیر بن بکار، ص 576

دوران سه ساله حکومت ننگین خود را در فساد و فحشاء و منکرات و جنایت و خیانت و ستم پیشگی سپری کرده است (1)، خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد اما عترت و اهل بیت پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم که در کمال عصمت و طهارت همتراز حضرتش بوده اند بدون هیچ علت و سببی از مقام خلافت و جانشینی آن حضرت محروم بمانند و از رعایا و زیردستان «طلاق» و فرزندان طلقاء محسوب گردند؟

به چه مناسبت باید فاسق، ترین فاجرترین ظالم ترین تبهکارترین و آلوده ترین آلوده دامنان تاریخ همچون بنی امیه و بنی مروان به عنوان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله خدا قلمداد شوند؟ آیا کسانی که حدیث «دوازده خلیفه» را به دروغ و گزافه گوئی و از روی هوا و هوس و میل و دلخواه خود با به کاربردن عباراتی همچون: «شاید» و «احتمال می رود» و نظیر این الفاظ توجیه و تفسیر می کنند از خدا و رسول خدا و قضاوت تاریخ شرم و حیا نمی کنند؟

آیا امثال این دانشمندان سرشناس در عترت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله چه نقص و کمبودی سراغ داشته اند که حتی احتمال هم نداده اند که مقصود و منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از «دوازده خلیفه» همان دوازده خلیفه و امام از عترت و اهل بیتش باشند که شیعیان به امامت آنان عقیده دارند...

آری خواننده گرامی! همان گونه که ملاحظه نمودید دانشمندان پیرو مکتب خلفا در توجیه روایات «دوازده خلیفه» در دام تعصب کور و کر گرفتار آمده و دچار سردرگمی عجیبی گردیده و با همه تلاش و کوششی که در تطبیق روایات گذشته بر خلفای مورد نظرشان بکار برده اند بجائی نرسیده و اتفاق نظر هم حاصل نکرده اند، و گذشته از آن، روایاتی را هم که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در آن ها آشکارا اسامی دوازده تن از جانشینان خود را ذکر نموده و در منابع معتبر خودشان نیز آمده است مورد بی اعتنائی قرار داده اند.

اما محدثان مکتب اهل بیت علیهم السلام همه آن روایات را با ذکر اسنادشان، از پاکان صحابه، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کتاب هایشان آورده و جای هیچ شک و شبهه برای کسانی که طالب حق و حقیقت، باشند باقی نگذارده اند.

ص: 673

---

1- به شرح حال «یزید» در تاریخ مروج الذهب مسعودی و تاریخ الخلفاء سیوطی و دیگر کتب مربوطه رجوع شود.

به هر حال اگر بخواهیم منصفانه به داوری، بنشینیم جای هیچ تردید نیست که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از حدیث «دوازده خلیفه» همان امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت علیهم السلام خود آن حضرت می باشند که در بسیاری از روایات شیعه و سنی به اسامی آنان تصریح شده است.

و اینک برای اثبات حقانیت اعتقاد شیعه توجه خوانندگان گرامی را به استدلال محکمی که یکی از دانشمندان بزرگ و عرفای نامی اهل سنت در رابطه با احادیث «دوازده خلیفه» و تطبیق آن با «دوازده امام» از برخی از پژوهشگران نقل کرده است جلب می نمائیم تا ارزش نظریات آن دسته از دانشمندانی که سخت کوشیده اند تا حدیث دوازده خلیفه را بر خلفای مورد نظرشان تطبیق دهند بر همگان روشن شود.

## گفتار علامه قندوزی درباره دوازده خلیفه

### اشاره

شیخ سلیمان قندوزی حنفی متوفای سال 1294 هجری قمری معروف به «خواجه کلان» در باب 77 کتاب «ینابیع الموده» در پایان بحثی که تحت عنوان: «فی تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه» آورده است چنین می نویسد:

برخی از پژوهشگران گفته اند: احادیثی که دلالت دارد بر اینکه خلفای بعد از پیغمبر دوازده نفرند از طرق بسیاری شهرت یافته است. اشتها این احادیث به حدی است که آدمی به روشنی در می یابد که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله از حدیث «اثنا عشر خلیفه»، امامان دوازده گانه از اهل بیت علیهم السلام و عترت خود آن حضرت می باشد.

زیرا ممکن نیست که این حدیث بر خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از صحابه آن حضرت تطبیق نمود. چه آن که خلفای بعد از پیغمبر (1)، کم تر از دوازده نفر بودند.

همچنین ممکن نیست که این حدیث بر سلاطین بنی امیه تطبیق نمود زیرا که آن ها بیش از دوازده نفر بودند و به علاوه ستم کار بودند به استثنای عمر بن عبدالعزیز (2)، و آن ها از

ص: 674

1- منظور از خلفای بعد از پیغمبر ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام است.

2- در مورد عمر بن عبدالعزیز عدل بنی مروان که بسیاری از نویسندگان شیعه و سنی زبان به ستایش او گشوده اند باید دانست که وی نیز چون دیگر خلفای بنی امیه غاصب مقام خلافت بوده و دست کمی از دیگر خلفای اموی نداشته است و به همین مناسبت در ضمن حدیثی از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است که درباره او فرمود: جز مدت کمی حکومت نمی کند و طولی نمی کشد که می میرد پس اهل آسمان او را لعنت کنند و ساکنان زمین برای او طلب آمرزش نمایند. (بصائر الدرجات، ص 190، بحار الأنوار، ج 46، ص 23، ح 2 و دلائل الامامه، ص 88)

بنی هاشم هم نبودند زیرا که پیغمبر اکرم در حدیث عبدالملک که از جابر بن سمره نقل شده فرموده است: (كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ) همگی آن‌ها از بنی هاشم اند، و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد بنی هاشم که صدای خود را پائین آورده و آهسته فرموده است: «همگی آن‌ها از بنی هاشم اند» این حدیث را تأیید می‌نماید، زیرا که آن‌ها (یعنی قریش) خلافت بنی هاشم را خوش نداشتند.

و نیز ممکن نیست این حدیث را بر ملوک بنی عباس تطبیق نمود، چراکه شماره ملوک بنی عباس بیش تر از دوازده نفر است و آن‌ها در دوران زمامداری خود توصیه خداوند را درباره این آیه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى): «بگوا! من در برابر رسالتم هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم جز این که دوستدار خویشاوندانم باشید» و همچنین حرمت حدیث کساء را رعایت نکردند

بنابراین چاره ای نیست جز اینکه این حدیث را بر ائمه اثنا عشر (امامان دوازده گانه) از اهل بیت علیهم السلام و عترت خود آن حضرت تطبیق نمود برای آن که آنان داناتر، با شخصیت تر، با ورع تر، و با تقوی تر از همه مردمان زمان خود بودند، و از نظر حسب و نسب نیز، بالاتر و برتر و گرامی تر از همه مردمان در نزد خدای تعالی بودند و علوم و دانششان نیز از طریق پدرانشان و از وجود مقدس جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب وراثت و علم لدنی سرچشمه می‌گرفت و این گونه اهل علم و تحقیق و صاحبان کشف و توفیق، امامان دوازده گانه را معرفی کرده اند و حدیث شریف «تقلین» و احادیث فراوان دیگری که بطور وافر در این کتاب «ینایع الموده» و غیر آن ذکر گردیده است بر این مطلب گواهی می‌دهد و این استدلال را تقویت می‌کند و این معنا را تأیید می‌نماید که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از خلفاء اثنا عشر امامان دوازده گانه از اهل بیت علیهم السلام خود آن حضرت می‌باشند.

و اما فرموده آن حضرت: (كُلُّهُمْ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ): «همگی آنان مورد اتفاق و اجماع مسلمانان خواهند بود» که در حدیثی از جابر بن سمره آمده است مراد و مقصود حضرتش آنست که به هنگام ظهور قائمشان حضرت مهدی علیه السلام همه امت هماهنگ، به امامت همگی ایشان اقرار و اعتراف خواهند نمود.» (1)

ص: 675

واقعاً جای بسی تعجب و مایه کمال تأسف است که با آن همه روایات صریح و روشن و آن همه شواهد و قرآئن که در خود روایات وجود دارد و شخص پیغمبر اکرم جانشینان خود را از اهل بیت و عترت خود دانسته و آنان را منحصر در بنی هاشم نموده و به علاوه یکایک آنان را با ذکر نام و نسبشان به مسلمانان معرفی فرموده، است باز هم برخی از مورخان و محدثان متعصب اهل سنت که با شیعه راه کینه و دشمنی در پیش گرفته اند احادیث خلفای اثناعشر را توجیه نموده و آن ها را بر خلفای راشدین و تعدادی از جنایتکاران بنی امیه و بنی عباس تطبیق کرده اند، در صورتی که این روایات با هیچ یک از خلفای مورد نظر آنان تطبیق نمی کند و به هیچ وجه با روایاتی که صریحاً در آن ها اسامی خلفای دوازده گانه ذکر شده است سازگار نیست.

به هر حال با توجه به آن چه گذشت و همچنین روایات فراوانی که خود دانشمندان بزرگ اهل سنت درباره «12 خلیفه» از پیغمبر گرامی اسلام نقل کرده اند جای هیچ گونه شک و تردید برای هیچ انسان عاقل و دور از تعصب باقی نمی ماند که مقصود از «12 خلیفه» همان امامان معصوم شیعه و ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشند که در دوران حیات و زندگانی خود مایه عزت و سربلندی اسلام بوده و آخرینشان هم طبق روایات شیعه و سنتی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف از اهل بیت علیهم السلام خواهد بود.

اینک جای این سوال است که از پیروان مکتب خلفاء پیرسیم، راستی اگر آن چه دانشمندان بزرگ اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره «12 خلیفه» نقل کرده اند اسلام که فرموده است:

(يَكُونُ خَلْفِي إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً)

بعد از من 12 خلیفه خواهد بود.

و فرموده است:

(يَكُونُ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ)

بعد از من 12 نفر خلیفه خواهد بود که همگی آن ها از قریش هستند.

و فرموده است:

(لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينَ عَزِيزًا إِلَىٰ إِيْتِنِي عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ).

پیوسته این دین به شکوه و عزت خود باقی خواهد بود تا روزی که دوازده (خلیفه در رأس آن) باشد که همگی آن ها از قریش هستند.

و فرموده است

(اثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةِ نَبِيَّائِ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

آن ها 12 نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل می باشند.

و فرموده است:

(كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ)

همگی آن ها از بنی هاشم هستند.

و فرموده است:

(الْأَثَمَةُ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ...)

امامان بعد از من دوازده نفرند که اول آن ها تو هستی یا علی و آخرین آن ها «قائم» است.

و فرموده است:

(إِنَّ أَوْصِيَاءِي بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ)

اوصیاء من بعد از من 12 نفرند که اول آن ها علی بن ابی طالب و آخرین آن ها قائم است.

و فرموده است:

(إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَاءِي، وَ حُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي، الْإِثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ وَ آخِرُهُمْ وَلَدِي الْمَهْدِي)

خلفاء و اوصیاء من و حجّت های خدا بر مردمان بعد از من دوازده نفراند که اول آن ها علی و آخر آن ها فرزندم مهدی است. (1)

اگر به نظر شما همه این ها راست و درست است آیا با این همه شواهد و دلایل، روشن، باز هم می توان گفت که جانشینان آن حضرت از

«تیم» و «عدی» و «بنی امیه» و «بنی عباس» می باشند؟!!!



1- برای دستیابی به منابع و مدارک احادیث یاد شده به آغاز همین بخش مراجعه فرمائید.

آیا می توان گفت کسانی مانند سلاطین بنی امیه که جنایتکاران زمان خود بودند و با اعمال ننگین خود صفحات زندگی خود را آن چنان آلوده کردند که هرگز نمی توان آنان را در ردیف انسان های عادی قرار داد تا چه رسد به مقام جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه افراد جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام اند؟!!!

آیا کسانی مانند فرمانروایان عباسی را که علاوه بر اینکه سفاک و بیباک و خونریز بودند و گروه بی شماری را به زنجیر کشیده بودند و تعداد آن ها هم از 12 نفر متجاوز می باشد جانشینان پیغمبر دانست؟!!!

پس باید جستجو، کرد و پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله یک گروه 12 نفری از «اهل بیت» را پیدا نمود که یکی پس از دیگری آمده و تمام صفات و شرایطی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن ها متذکر شده دارا بوده و آخرین نفرشان هم شخصیت ممتاز و فوق العاده ای باشد که رسول گرامی اسلام درباره او فرموده است:

(لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَالِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي وَمِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ إِسْمَهُ إِسْمِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا).

اگر از عمر دنیا به جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را به قدری طولانی می کند تا این که مردی که از امت من و از اهل بیت من است و نامش هم نام منست برانگیزاند و او زمین را پر از عدل و داد کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد. (1)

### نتیجه بررسی های مباحث گذشته بطور خلاصه

خلاصه مطلب آن که: با توجه به آیات فراوانی که در «قرآن کریم» در رابطه با مسأله امامت وارد شده و با توجه به آیات متعددی که طبق نقل مفسران و محدثان از شیعه و سنی در حق اهل بیت و خلافت و ولایت و امامت امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده و همچنین با توجه به احادیث صریح و صحیح و معتبری که خود اهل سنت درباره جانشینان واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند: حدیث، غدیر حدیث ثقلین و حدیث منزلت احادیث امان احادیث سفینه احادیث خلفای اثنا عشر و صدها و هزارها حدیث صحیح و معتبر دیگر

ص: 678

---

1- سنن ابو داود، ج 2، ص 422، عقدا الدرر ص 27 فصول المهمه ص 294، ارجح المطالب، ص 378 و کتاب تاج، ج 5، ص 311 و بسیاری دیگر از منابع معتبر شیعه و سنی که در دسترس همگان است.

از آن حضرت نقل کرده اند و به علاوه شخص پیغمبر اکرم علیه السلام نیز یکایک خلفای اثناعشر را با تمام مشخصات و ذکر نام و اسامی مبارکشان به جامعه اسلامی معرفی، فرموده و گروه زیادی از علمای بزرگ اهل سنت هم امامت آن 12 نفر را پذیرفته و به آن معترف شده اند جای هیچ گونه توجیه و تفسیر و تأویل برای احدی باقی نمی ماند.

و شکی نیست که همه تفسیر و تأویل ها، نابجا و مقصود رسول اکرم از 12 نفر خلیفه و، جانشین همان عترت و اهل بیت پیغمبر و امامان دوازده گانه شیعه می باشند که در دوران زعامت و پیشوائی خود مایه عزت اسلام و صلاح مسلمین و امان اهل زمین، بوده و خلافت و امامتشان تا انقضاء جهان ادامه دارد و دوازدهمین نفرشان هم یگانه بازمانده حجّت خدا حضرت حجّة بن الحسن العسکری «عجل الله تعالی فرجه الشریف» از همین، خاندان و از نسل علی و زهرا علیهما السلام و نهمین نفر از فرزندان امام حسین علیه السلام است که بشارات ظهور مبارک او در «قرآن کریم» و کتاب های آسمانی و نویدهای تمام انبیاء الهی آمده، و تنها اوست که باقی مانده و در پشت پرده غیبت به سر می برد و هرگاه که خدا بخواهد و اذن ظهورش دهد پس از یک غیبت طولانی ظاهر می شود و جهان را پر از عدل و داد می کند و به اهداف همه انبیاء جامه عمل می پوشاند و به اسلام و قرآن و مسلمین عزّت و قوت و قدرت و عظمت می بخشد.

(اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالْفَائِزِينَ بِلِقَائِهِ. وَ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَثَمَةِ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)



## فهرست ها: جلد اول

### اشاره

1- فهرست آیات کریمه

2- فهرست انبیاء و معصومین

3- فهرست اشخاص

4- فهرست مکان ها

ص: 681



(إِنِّ أَمُّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي) اعراف 150، 636

(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) نصر 1، 388

(أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ) واقعه 27 و 41، 82

(أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) اعراف 172، 536

(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) بقره 257، 161

(اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ) حج 75، 361

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَآئِكَةِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى...) بقره 246، 169

(التَّيْبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) احزاب 6، 683

(اليَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي..) مائده 3، 61

(إِنَّا أَنْزَلْنَا النُّورَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ) مائده 44، 372

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ) ناء 105، 372

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ) هود 75، 457

(إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) ص 26، 368

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) بينه 7، 57، 55

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...) فتح 10، 621، 209، 626

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ) اعراف 57، 215، 540

(إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) لقمان 13، 138

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءٍ..) آل عمران 42، 362

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ) بقره 247، 186، 360

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ... ) آل عمران 33، 684، 359، 708

(إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَ... ) لقمان 34، 173

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا... ) نساء 57، 144

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ) حجرات 13، 576، 250

(إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ ) آل عمران 68، 681

(إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ ) تحريم 4، 211

(إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ ) شورى 48، 374

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ) حجر 75، 180

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ) رعد 7، 469

(إِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ) مائده 92، 374، 385

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ... ) مائده 55، 60

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ) فاطر 28، 577

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ... ) احزاب 33، 95، 83، 60، 117، 128، 363، 790

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ) اسرا 9، 136

(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ) بقره 30، 347، 368، 380، 382

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ) بقره 124، 379، 39، 380، 382

(إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ ) انعام 132، 364

(إِنَّ يَوْمَ الْفِصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ) نباء 17، 502

(أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ ) مجادله 13، 434

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ) نساء 59، 131



(أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) انبياء 49، 577

ص: 684

(أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ) هود 17، 439

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي) يونس 35، 162، 186، 447، 701، 577، 465

(أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) توبه 49، 699

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ... (محمد 29 و30، 683)

(أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ...) كهف 9، 584، 585

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...) نساء 54، 186

(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهَدَاهُمْ اقْتَدِهْ) انعام 90، 454

(أَيُحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) قيامت 36، 502

(بِسْمِ اللَّطَّالِمِينَ بَدَلًا) كهف 50، 699

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ) قصص 83، 565، 674

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ) بقره 253، 463، 453، 584

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) فاطر 32، 163، 184، 363

(حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ) توبه 48، 231

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ....) آل عمران 144، 629

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ) محمد 9، 706، 708

(رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي) ص 35، 565

(رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا) نوح 26، 457

(سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) بقره 31، 469

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي) شورى 13، 188

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ...) تحريم 10، 562، 212

(فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا) تغابن 8، 111

(فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ) مائده 24، 648

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا) انسان 24، 146

ص: 685

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) نساء 59، 133

(فَاتَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ) آل عمران 20، 374

(فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ...) واقعه 8-10، 83

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ) آل عمران 159، 646

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ) قصص 21، 563

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ) مريم 59، 364

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ) اعراف 169، 364

(فَسَاكُتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ) اعراف 156، 507

(فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ) نساء 95، 464، 576

(فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ) انبياء 79، 564

(فَقَاتِلُوا أَلِيمةَ الْكُفْرِ ...) توبه 12، 29، 379

(فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا) كهف 34، 196

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَآبَاءَكُمْ وَآبَاءَهُمْ وَإِنَّ لَكُمْ مِنْ أَلْفِينَ نَسَبًا) آل عمران 61، 109، 95، 60

(آل عمران فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ) واقعه 79-75، 163

(واقعه فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ) شورى 15، 144، 156

(شورى فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا) آل عمران 61، 116، 140

(فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتْ عَلَى نَفْسِهِ) فتح 10، 209، 626

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) زلزله 7، 577

(فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ) بقره 79، 251

(فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) نحل 35، 374

(فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ) كهف 34، 196

(قال و مِنْ ذُرِّيَّتِي، قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) بقره 124، 145

(قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ، أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفَرَادِي) سبأ 46، 195

(قُلْ أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا) انعام 71، 196

ص: 686

(قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا) آل عمران 61، 400، 581

(قُلْ لَا أَسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) شورى 23، 111، 108، 61

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) زمر 9، 162، 465

(لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) هود 43، 127

(لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ) حديد 10، 577

(لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) بقره 124، 138، 39

(لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ) توبه 48، 215، 231

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمْ... ) حديد 57، 143

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) فتح 18، 208، 625

(فتح لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة) احزاب 21، 249، 665

(لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ) يس 70، 717

(مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى) نجم 2، 195

(وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ...) شورى 48، 385

(مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ) مجادله 7، 241

(فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ...) نساء 54، 683

(وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) اسراء 26، 684، 320

(وَآتَبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ) يوسف 38، 107

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي) طه 30، 362

(وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ) بقره 124، 381، 27

(وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا) جمعه 11، 210

(وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ) تحريم 3، 229

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ) بقره 260، 562

(وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ) مائده 116، 565

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) بقره 30، 370

ص: 687

(وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ) اعراف 74، 364

(وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ) اعراف 69، 364

(وَ اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا... ) احزاب 12، 214

(وَاعْلَمُوا اَتَمَّا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ... ) انفال 41، 575، 684

(وَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِنْ... ) بقره 257، 161

(وَ الَّذِينَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) فتح 29، 457

(وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ اَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا ) فرقان 74، 28

(وَ السَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْاَنْصَارِ) توبه 100، 464

(وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اَوْلٰىكَ الْمُقَرَّبُونَ ) واقعه 10 و 11، 464

(وَ اللّٰهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) مائده 67، 127

(وَ النَّجْمُ اِذَا هَوٰى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوٰى وَ مَا يَنْطِقُ... ) نجم 5-1، 526

(وَ اَمَلِي لَهُمْ اِنْ كَيْدِي مَتِينٌ، اَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ... ) اعراف 183، 195

(اعراف وَ اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ... فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ ) مائده 48، 372

( مائده وَ اِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ) مائده 118، 469

(وَ اِنْ جَاهِدَاكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ ) لقمان 15، 196

(وَ اِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيْرٌ) فاطر 22، 38

(وَ اِنَّهٗ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ ) زخرف 44، 395، 575، 717

(وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ) والضحى 11، 442

(وَ اَمْرُهُمْ شُورٰى بَيْنَهُمْ ) شورى 38، 644، 645

(وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ ) شعرا 214، 53، 395، 575

(وَ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ ) نساء 113، 186



(وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ) بقره 48 و 122، 464

(وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ ... ) احزاب 6، 640، 465، 681

(وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ ) الحاقه 12، 435

ص: 688

- (وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ..) انعام 89-83، 373
- (وَتَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ... ) انعام 115، 179
- (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ... ) حجرات 12، 83
- (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ) سجده 24، 27
- (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) قصص 41، 29، 31
- (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ) انبياء 73، 380، 31، 29، 27
- (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...) قصص 68، 576
- (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ) قصص 68، 576
- (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ) اعراف 156، 506
- (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ...) انعام 84، 98
- (وَسَيَعْلَمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ) شعرا 227، 703، 91، 90
- (وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ) آل عمران 159، 645
- (وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ) طه 121، 561
- (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) بقره، 31، 457
- (وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا...) بقره 247، 360
- (وَقُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ) توبه 105، 180
- (وَكَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ) انعام 12، 36
- (وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ) بقره 143، 206
- (وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) انعام 75، 381، 179
- (وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا) توبه 74، 231
- (وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ) انبياء 72، 373

(وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) يس 12، 173، 28

(وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ) هود 113، 146

(وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ ...) كهف 28، 146

ص: 689

(وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ - الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ... ) شعرا 150، 146

(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ) ضحى 5، 56

(وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ) بقره 130، 359

( بقره ) وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ... مائده 12، 79

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوءَ... ) حديد 26، 362

(وَلَقَدْ رَاودْنَاهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ) يوسف 32، 127

(وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا... ) سباء 20، 245

(وَلَقَدْ فَضَلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا) اسراء 55، 463

(وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) رعد 8، 38

(وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ... ) نساء 59، 133

(وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ) نساء 113، 127

(وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا النُّبُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا ) بقره 189، 446

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ) احزاب 21، 666

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ) انبياء 107، 453

(وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ... ) حشر 6، 320

(وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ) نور 54، 374

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا ) احزاب 36، 645، 708

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ) آل عمران 144، 217، 272

(وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ) بقره، 3، 645

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ) توبه 110، 209

(وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ... ) انعام 87، 362

(وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ...) روم 21، 180

(وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ) بقره 207، 563

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا...) حجرات 93، 321

ص: 690

(وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ... ) توبه 101، 214

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ) انعام 84، 116، 97، 96، 95

(وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابَ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً) احقاف 12، 28، 380

(وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَى... ) توبه 61، 215

(وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ... ) آل عمران 85، 699

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ... ) نساء 115، 206

(وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) آل عمران 101، 138

(وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) بقره 269، 186

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ) قصص 5، 28

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ) نحل 16، 183، 182

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا) انعام 84، 98

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ) عنكبوت 27، 361

(وَهُمْوَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَعْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ... ) توبه 73، 215

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ) آل عمران 7، 164

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... ) مائده 67، 61

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ... ) مجادله 12، 434، 433

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ... ) نساء 59، 136، 133، 130، 129، 62، 5

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ... ) مائده 8، 144

(يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) لقمان 13، 383

(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ... ) ص 26، 564، 371، 144

(يَا صَاحِبِي السِّجْنِ) يوسف 39، 198

(يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي) اعراف 144، 360

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ...) احزاب 30، 211

ص: 691

(يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ) مائده 95، 577

(يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا..) توبه 74، 246

(يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ) نساء 108، 251

(يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ) هود 98، 29

(يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئَاتِهِمْ) اسراء 71، 30، 379، 28

(يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ... ) بقره 269، 163

ص: 692



آدم عليه السلام، 80، 82، 176، 359، 368، 370، 468، 459، 456، 455، 404، 401، 372، 561، 545، 484،

ابراهيم خليل عليه السلام، 27، 35، 39، 81، 87، 95، 116، 108، 106، 102، 99، 98، 97، 96، 359، 358، 188، 186، ،  
183، 179، 145، 383، 381، 380، 379، 373، 362، 361، 457، 456، 455، 403، 399، 385، 384، 684، 682، 681،  
484، 561، 562، 579

اسحاق، 27، 98، 108، 361، 373، 579

اسرافيل، 455، 474

اسماعيل، 81، 373، 381، 399، 455، 682، 684

الياس، 95، 373، 455

امام محمد باقر عليه السلام، 70، 92، 109، 111، 136، 529، 368، 240، 181، 176، ، 175، 160، 723، 554،

امام محمد جواد عليه السلام، 93، 731

امام حسن عسكري عليه السلام، 188، 731

امام على بن موسى الرضا عليه السلام، 72، 92، 118، 729، 728، 727، 384، 187، 185، 139، 730، 731

امام سجاد زين العابدين عليه السلام، 69، 92، 109، 450، 240، 181، 174، 158، 136، 110، 720، 721، 456،

امام جعفر صادق عليه السلام، 30، 70، 71، 87، 92، 161، 149، 138، 137، 115، 112، 108، 96، 413، 383، 381، 240، ،  
184، 183، 177، 726، 725، 678، 415،

امام موسى كاظم عليه السلام، 70، 92، 112، 113، 727، 726، 460، 400، 184،

امام على الهادي عليه السلام، 93، 189، 731

اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام 4، 6، 19، 20، 54، 52، 47، 42، 38، 36، 33، 30، 29، 21، 77، 75، 7168، 67، 63،  
60، 62، 59، 58، 107، 104، 96، 95، 94، 93، 85، 90، 83، 118، 117، 115، 113، 112، 111، 110، 131، 129، 128، ،  
126، 125، 121، 120،

، 198، 204، 206، ،208، 211، 216، 166، 169، 171 172، ،176، 189، 191، 134، 135، 147، 155، 160، 164، 165،  
، 529، 589 ،675، 684، 716، 380، 385، 393، 413، 427، 444، 466، 218، 223 ،337 357 ،358، 363، 368 193  
718، 719، 721، 727، 736 471 ،518

ايوب، 95، 98، 116، 373، 454، 455، 456

أصحاب كساء عليهم السلام، 581

جبرئيل، 58، 86، 88، 106، 107، 149، 155، 374، 388، 430، 455، 459، 474، 526، 531، 174، 183، 211، 229 ،245، 374، 388 ،421، 613، 700، 540، 570، 583

امام حسن مجتبي عليه السلام، 84، 90، 94، 99، 100، 116، 117، 107، 109، 103، 102، 101، 155، 154، 140، 135،  
، 718، 724، 731 420، 430، 473، 536، 543، 547، 575، 157، 173، 181، 183، 221، 396، 399، 118، 133، 134  
،578، 581، 637، 716

حسنين عليهما السلام، 99، 101

امام حسين سيد الشهداء عليه السلام، 30، 69، 84، 90، 101، 103، 109، 100، 99، 98، 96، 94، 92، 140، 135، 134، 118،  
، 637، 719، 724 221، 396، 399، 473، 476، 529، 543، 156، 157، 158، 173، 174، 181، 183، 110، 116، 117  
،570، 578، 575، 581

داوود، 95، 98، 102، 116، 144، 183، 368، 561، 456، 454، 373، 372، 371، 369 564

رسول خدا صلى الله عليه وآله محمد مصطفى صلى الله عليه وآله، 6، 19، 23، 38، 37، 36، 35، 34، 33، 31، 30، 25، 24، 55 54  
، 94، ،66، 67، 71، 77، 78 79 80 81 82 83 ،56 57 58 59 ،61، 60، 62 63 64 65 ، 40، 42، 44، 46، 48، 50 52 53  
، 105، 106، 109، 110، 111، 112، 113، 95، 96، 98، 99، 100، 101، 103، 104، 84 85 86 ،88، 87 89 90 91، 93  
، 135 136 137 138، 141، 142، 146، 127، 128 130 131 132، 133، 134، 114، 116، 117، 118، 119، 125، 126  
، ،177، 179، 183 ، 184 ، 186، 187، 164، 165، 166، 168، 170 ، 173، 174، 147، 150، 151، 155، 156، 157، 163  
، 219 220 221، 223، 227، 229، 206، 208، 211 212 213، 215، 217، 188، 193، 194، 195، 197، 199، 204، 175  
253، 254 ،255، 256، 257، 258 241، 242 243، 244 245، 246، 251، ،230 231 232، 234، 236، 238، 240، 218  
259، 260، 261، 262، 263، 264، 266، 252

، 298، 299، 300، 301، 313، 315، 274، 276، 283، 285، 286، 289، 290، 267، 268، 269، 270، 271، 272، 273  
، 359، 362، 363، 365، 367، 342، 344، 346، 348، 350، 351، 353، 318، 319، 320، 323، 324، 330، 337، 296  
، 396، 397، 398، 399، 378، 379، 382، 386، 387، 388، 389، 368، 369، 372، 374، 375، 376، 377، 354، 357  
، 411، 412، 413، 400، 401، 402، 403، 404، 405، 406، 401، 402، 404، 406، 408، 409، 413، 393، 394، 395  
، 426، 427، 414، 415، 416، 417، 418، 419، 420، 414، 415، 416، 417، 419، 420، 421، 407، 408، 409، 410  
، 449، 435، 436، 437، 438، 439، 440، 441، 428، 429، 430، 431، 432، 433، 434، 421، 422، 423، 424، 425  
، 458، 459، 460، 461، 462، 463، 465، 450، 451، 452، 453، 455، 456، 457، 442، 443، 444، 445، 446، 448  
، 455، 373، 116، 95، زكريا،

، 140، 141، 149، 153، 157، 113، 116، 117، 118، 130، 131، 132، 107، 106، 105، 102، 94، 90، 89، 88، 87  
223، 227، 238، 241، 174، 176، 181، 183، 184، 211، 219، 164، 165، 167، 170، 171، 172، 173، 133، 135  
، 296، 297، 298، 256، 257، 258، 259، 260، 271، 278، 242، 243، 244، 246، 247، 248، 254، 220، 221، 222  
، 376، 377، 316، 317، 318، 322، 323، 324، 325، 299، 300، 307، 311، 313، 314، 315، 280، 282، 285، 290  
، 429، 393، 394، 395، 396، 397، 398، 399، 378، 379، 383، 386، 387، 388، 389، 327، 331، 332، 368، 375  
، 437، 438، 439، 440، 441، 442، 443، 430، 431، 432، 433، 434، 435، 436، 422، 424، 425، 426، 427، 428  
، 461، 462، 463، 465، 466، 467، 452، 453، 455، 456، 457، 458، 459، 444، 445، 446، 447، 448، 449، 450  
483، 484، 485، 486، 487، 488، 490، 468، 470، 471، 476، 478، 479، 482، 460

454، 456، 561، 564، 565، 373، 183، 116، 102، 98، 95، سليمان،

شيت 459

طالوت، 360

59، 61، 60، 71، 68، 84، 85، 86، 45، 48، 49، 50، 51، 52، 53، 54، 55، 56، 44، 43، 42، 33، 30، امير المؤمنين على عليه السلام،  
57، 58

ص: 695

521، 522 523 524 525، 526، 507، 510، 511، 514، 515، 517، 518، 495، 497، 498، 499، 502، 503، 505،  
.547، 550 551، 553، 555، 557، 537، 538 539، 540، 542، 544 545، 527، 529، 530، 532، 533، 534، 535 519  
، 594، 595، 596، 597، 598، 576، 577، 579، 584، 585، 587، 588 559، 561، 565، 567، 568، 572، 574، 546  
610، 609 599، 601، 605، 604، 602، 607، 608 590، 591

، 459، 561، 565، 613 98، 99، 102، 116، 140، 188، 373، 404، 97، 96، 87، 50، 46، 25، عيسى بن مريم عليه السلام،  
441، 455، 457

، 140، 221، 290، 291، 96، 99، 100، 102، 107، 113، 116، 117، 94، 90، 85، 69، فاطمه زهرا سرور زان عليها السلام،  
، 550، 551، 562، 300، 320، 362 396، 399، 415، 426، 292، 293، 294، 296، 297، 298، 299، 118، 119، 128  
635، 636، 637، 678 698، 702، 700 575، 578، 581، 585، 632، 633، 634، 434، 472، 491، 514

لوط، 562، 561، 456، 373،

، 362، 373، 377، 380 93، 95، 98، 116، 169، 183، 188، 198، 92، 87، 80، 79، 78، 50، 28، 25، موسى عليه السلام،  
613، 561، 563، 583، 587، 588، 607، 608 387 454 455، 467، 504، 547، 560، 263، 272، 360

119، 122، 172، 181، 731، 678، 93، 90، 42، 28، مهدي موعود امام زمان عليه السلام،

474، 455، 430، 58، ميكائيل،

373، 455، 456، 561، 562، 362، 361، 359، 188، 127، 98، نوح عليه السلام،

504، 547، 560، 588، 608، 607، 467، 387، 377، 373، 116، 98، 95، هارون،

613، هود،

456، 455، 373، 116، 102، 95، يحيى،

107 يس

455، 373، 361، 108، 98، 27، يعقوب،

455، 456، 454، 373، 258، 127، 116، 98 95، يوسف،

587، 586، 373، يوشع،

455، 373، يونس



آلوسی مصری، 79

ابراهیم بن حسن بن حسین، 586

ابراهیم بن سیار، 574

ابراهیم بن محمد بیهقی، 217، 232، 400، 568، 553

ابراهیم بن محمد... ثقفی 690

ابن ابی الحدید معتزلی، 68، 84، 102، 105، 253، 255، 227، 228، 237، 282، 284، 288، 289، 133، 148، 267، 271، 282، 284، 288، 289، 133، 148، 227، 228، 237، 253، 255، 105، 102، 84، 68، 331، 339، 377، 378، 386، 318، 319، 320، 321، 322، 326، 327، 291، 293، 294، 295، 297، 301، 306، 265، 468، 470، 478، 479، 416، 421، 426، 428، 437، 441، 444، 387، 388، 397، 398، 402، 403، 415، 328، 329، 554، 563، 574 503، 504، 507، 508، 510، 517، 519، 483، 491، 495، 499، 500، 501، 502، 445 446 447، 694، 662، 664، 665، 666، 667، 673، 676، 677، 579، 592، 632، 633، 637، 659، 660، 520، 534، 537، 547، 714، 716، 723 698، 702، 703، 704، 705، 712، 713، 678 684، 687، 689، 691، 692

ابن ابی لیلی، 587

ابن اثیر جزری، 43، 56، 204، 217، 235، 524، 528، 557، 317، 365، 406، 623، 718 306

ابن اسحاق، 424، 425

ابن الصبّاع، علی بن محمد بن صبّاع مکی 590

ابن ام مکتوم، 272، 273، 630

ابن ابی حاتم، 230

ابن ابی شیبّه 199

ابن ابی طیفور بغدادی، 700

ابن جرّموز، 332

ابن حجر، 55، 193، 200

ابن حجر عسقلانی 193، 199، 200، 201، 557، 524، 306، 235، 204، 203، 202، 638



ابن حجر هيثمي، 55، 77، 94، 378

ابن حزم اندلسي، 234، 235

ابن حصين، 665

ابن خلدون، 43، 341، 620

ابن خلکان، 572

ابن دريد، 486

ابن زبير، 714، 715

ابن سعد، واقدي، 252، 263، 305، 306، 310، 537، 492، 449، 442، 376، 313، 312، 720، 538

ابن شهر آشوب رشيدالدين محمد بن علي 412

ابن صباغ مالكي 408

ابن عايشه، 400

ابن عباس، 55، 79، 86، 89، 92، 118، 130، 267، 266، 265، 264، 263، 230، 212، 435، 434، 429، 387، 369، 351،

، 541، 542، 543، 544، 595، 499، 500، 501، 503، 504 537، 538 436، 449، 450، 451، 484، 487، 488، 270

709، 710، 712، 713، 714، 715 663، 664، 674، 705، 708، 707، 706، 539، 540

ابن عبدالبر، 221، 236، 237، 306، 505، 507، 529

ابن عبد ربه، 304، 306، 558، 559، 566، 665

ابن عساکر، 57، 78، 200، 236، 386، 387، 533، 531، 521، 520، 484، 448، 432، 538، 550

ابن عقده، 586

ابن عمر، 253، 460

ابن قتيبه، 306، 634، 635

ابن كثير، شامي 235



ابن کلبی، 313، 510، 539

ابن کواء خارجی، 585

ابن عالیہ 689

ابن لہیعہ، 520

ابن ماجہ 431

ابن مردویہ، 57، 230، 521

ابن مسعود، 78، 147، 595

ابن مسکان، 179

ابن معین، 234، 235

ابن مغزالی، 87، 386، 439، 460، 461، 504، 578، 525، 520،

ابن منظور، 342

ابن، ہشام، 376، 623، 647

ابواسحاق ثعلبی، 388

ابوالحسن علی بن عیسای اربلی، 403

ابوالحسن علی بن محمد مدائنی 678

ابوالزبیر، 529

ص: 698

ابوالطفيل، 237

ابو الطفيل عامر بن وائلة 510، 517

ابوالفرج، اصفهاني 200، 509، 725، 728

ابوالمعالى قرطبي، 348

ابو الهيثم بن التيهان، 510، 517، 623

ابوايوب، 510، 523

ابوايوب انصاري، 51، 517، 522

ابوبكر احمد بن عبدالعزيز جوهرى 253، 264، 634، 633، 630، 306، 296، 295، 282، 712، 662، 635

ابوبكر باقلاني، 349

ابوبكر بن ابى قحافه 100، 101، 201، 203، 238، 236، 235، 230، 229، 227، 223، 249، 248، 247، 246، 244، 242،  
239، 271، 260، 259، 257، 255، 254، 253، 280، 279، 277، 276، 275، 274، 273، 287، 286، 285، 284، 283،  
282، 281، 294، 293، 292، 291، 290، 289، 288، 301، 300، 299، 298، 297، 296، 295، 315، 311، 306، 305،  
304، 303، 302، 347، 345، 344، 338، 328، 320، 316، 374، 370، 367، 366، 365، 352، 348، 468، 456، 448،  
433، 400، 399، 375، 484، 478، 476، 474، 471، 470، 469، 491، 490، 489، 488، 487، 486، 485، 498، 497،  
496، 495، 494، 493، 492، 576، 573، 561، 558، 534، 520، 515، 629، 628، 619، 592، 580، 579، 577، 636، 635،  
634، 633، 632، 631، 630، 643، 642، 641، 640، 639، 638، 637، 667، 666، 665، 658، 652، 647، 644، 703،  
698، 693، 692، 690، 682، 671، 726، 716، 715، 712، 711، 710، 705

ابوبكر بن سليمان بن ابى حثمه 366

ابوبكر بن عبيدالله بن ابى مليكه 540

ابوبكر بن عربى 347

ابوبكر جوهرى 520

ابوجعفر اسكافى، 331

ابوجعفر يحيى بن محمد علوى، 479

ابوحاتم، 586

ابوحاتم رازی، 58، 207

ابو حمزه شمالی 177

ابو حمزه نصیر، 188

ابوخلیل، 331

ابودرداء، 217

ابوذرعہ، 204، 234

ابوذر غفاری، 50، 51، 52، 53، 58، 59، 130، 436، 426، 322، 290، 287، 220، 219، 734، 521، 520، 519، 517، 510

ابوزید عمر بن شبہ 499، 630

ص: 699

ابوسعید خدری 50، 91، 219، 220، 517، 652

، ابوسفیان، 82، 247، 321، 339

ابوسهیل، تمیمی 566

ابوطالب، عبدمناف بن عبدالمطلب 398

ابوطلحه، 309

ابوطلحه انصاری، 247

ابوعبدالرحمن، 400

ابوعبدالله جدلی 556

ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی، 388

ابو عبید الله محمد بن موسی بن عمران مرزبانی ابی، زرعه 547

ابوعبیده، جراح 240، 241، 242، 247، 248، 279، 287، 260، 257، 255، 252، 630، 345

ابو عبیده بن معمر بن مثنیٰ 677

ابو عثمان، 200

ابو عثمان جاحظ، 579

، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، 574

ابو عقال، 459

ابوغطفان، 450

ابوقتاده، انصاری 551

ابومخنف، 314

ابو منصور مظفر بن اردشیر عبادی، واعظ 589

ابوموسای، اشعری 237، 238، 247، 321

ابونعیم اصفهانی 240، 386، 426، 507، 580، 545

ابوهارون عبدی، 533

ابوهریزه، 247

ابویحیای تیمی 525

ابی الحمرا، 455، 456

ابی برزه، اسلمی 388

ابی بکر هذلی، 426

ابی بن کعب، 239، 240، 287، 510، 517

ابی حاتم رازی 235

ابی صلت هروی 730

ابی مجلز، 502

ابی، وائل، 399

احمد بن اسحاق بن صالح، 253

احمد بن ابی طاهر بغدادی، 270

احمد بن حنبل، 78، 100، 194، 241، 377، 543، 539، 530، 491، 432، 430، 402، 573، 572

احمد بن داوود، 586

احمد بن سیتار 253

احمد بن محمد کرزی بغدادی 399

احنف بن قیس 331

اروی دختر حارث بن عبدالمطلب، 313، 559، 560

اسحاق بن منصور، 234



اسامة بن زيد 101 ، 152 ، 252 ، 253 ، 254 ، 274 ، 261 ، 260 ، 258 ، 257 ، 256 ، 255 ، 285

اسماعيل بن ابراهيم 525

اسماء بنت عميس 586

اسود، 523

اسود بن يزيد 554

اسيد بن حضير، 254 ، 277 ، 281 ، 293 ، 345 ، 654 ، 652 ، 635

اشعث بن قيس 641

اقبال لاهوري، 614

اكرم بن صيفي، 104

امام ابوالمعالي، 347

امام الحرمين جويني 346

امام أبو جعفر اسكافي، 579

امام أبو محمد حسين بن مسعود، بغوي 591

امّ أبان، 321

امّ حبيبه، 339

امرؤ القيس بن عدى كلبى، 200 ، 201

امّ سلمه 219 ، 236 ، 254 ، 377 ، 378 ، 387 ، 557 ، 556 ، 555 ، 451

امّ سنان بنت خيشمة بن خرشه مذحجيه، 558

امّ كلثوم، 313

ام كلثوم دختر عقبه بن ابى معيط 658

انس بن مالك، 219 ، 284 ، 382 ، 386 ، 430 ، 525 ، 524 ، 486 ، 482 ، 462 ، 461 ، 437 ، 526

اوس بن حدثان ، بصرى 247

اوس بن خولى 208, 274

اويس قرنى، 517

اياس بن اوس بن عتيك 652

أبو الأعور سلمى، 247

بخارى، 194 ، 217، 462، 503، 632، 710

براء بن عازب، 282، 287، 290، 376

براء بن معرور، 623

برهان الدين حلبى، 414

بريده، اسلمى 517

بريدة، 510

بسطم بن قيس، 593

بشر بن غالب 30

بشير بن سعد، 247، 254، 279، 280، 281، 345، 303، 296

بقراط بن اشوط وامق ارمنى، مسيحي 609

بلاذرى، 294، 306، 309، 310، 314، 442، 536

بلال، 259، 260

بولس سلامه، 610

، ترمذى، 101 ، 432، 442، 551

توماس كارلايل، 600

ثابت بن قيس بن شماس، 292





ثابت بن مالك 543

ثابت بن معاذ 524، 525

جابر بن سمره، 77

جابر بن عبدالله انصاري، 57، 86، 117، 197، 432، 404، 369، 263، 220، 219، 210، 528، 517، 510، 460، 458، 450،

529، 530، 531، 554 435

جار الله، زمخشري 118، 231، 414، 433، 581

جبران خليل جبران 599

جدّ بن قيس، 208

جرير بن عبدالله 627، 668

جعفر، 399

جلال الدين سيوطي، 57، 365، 374، 538

جلال الدين، مولوي 611

جميع بن عمير 550

جندب الخير 517

جندب بن جناده 519

جندب بن عبدالله 661

جندب بن ناجيه 433

جورج جرداق، 597

جويني خراساني، 455

حارث بن حصيره اسدي، 240

حارث بن حكم، 321

حارث بن عوف، 654

حارث بن معاوية، 640

حارثة بن سراقه، 639

حافظ ابراهيم 294

حافظ ابى محمد بن ابى الفوارس 545

حافظ حسكاني، 456

حافظ گنجى شافعى، 460، 526

حافظ محمد بن يوسف گنجى 590

جعفر بن ابى طالب 569

حافظ، نسائي، 427، 516، 550

حاكم حسكاني، 538، 539

حاكم نيشابورى، 81، 100، 408، 420، 425، 550، 540، 527، 520، 461، 434، 429، 572، 556

حاب بن منذر، 256، 277، 280

حبشى بن جناده 485

حبيب بن ذؤيب، 325

حبيب نجار مؤمن آل ياسين، 587

حبّاج بن يوسف ثقفى، 97، 98، 367، 406، 561، 725

حبّة الاسلام ابو حامد غزالى 589

حذيفة بن، يمان، 51، 232، 235، 245، 247، 537، 533، 517، 510، 460، 350، 255

حرّه دختر حليمه سعديه، 561، 562، 564

حزقيل مؤمن آل فرعون، 587

حسام الدين، متقى، 484، 493، 502

ص: 702

حسان بن ثابت 152

حسن بن عبدالرحمن انصاری، 587

حسین اشقر، 137

حفصه، 213، 214، 229، 238، 258، 449

حکیم بن حزام 247

حمران بن، آبان 338

حمزة بن ابی اسید عامری 213

حمزة بن عبدالمطلب، 399، 569

خالد بن زید بن کلب، 522

خالد بن سعید، 287، 301، 302

خالد بن سعید بن عاص، 51، 510، 517

خالد بن ولید 201، 202، 247، 292، 304، 638، 634، 624

خدیجه کبری، 85، 86

خزیمه بن ثابت 51، 510، 517

خطیب بغدادی، 208، 427، 485، 523، 573، 555، 551، 531

خطیب خوارزمی، 54، 88، 93، 97، 101، 484، 472، 456، 448، 435، 401، 118، 608، 606، 582، 544، 540، 531،

609 497

دارمیّه حجونیّه 566

داوود بن ابی عوف، 521

داوود بن ابی هند 426

دختر حلیمه سعدیّه 561

دعبل بن علی خزاعی 727، 728

دکتر محمد حسین، ذهبی 594

دیار بکری 306

ذهبی، 235

راغب اصفهانی، 26، 126

ربعی بن حراش 542

ربیعة بن مالک سعدی، 533

زبیر، 400

زبیر بن بکار، 280، 282، 283، 286، 300،

499، 503، 505، 632، 704

زبیر بن، عوام، 49، 253، 275، 287، 290، 317، 313، 309، 308، 296، 295، 293، 330، 329، 328، 327، 326، 325،

323، 634، 632، 523، 510، 502، 332، 331، 694، 679، 668، 658، 637، 635

زرّ، 222، 458

زمخشری، 726

زهیر بن معاویه جعفی، 214

زیاد بن لبید 292، 641

زیاد بن لبید بیاضی 639

زید بن ارقم، 321، 376، 517

زَیْدِ بْنِ اَسْلَمَ، 311

زید بن ثابت 292، 446

زید بن حارثه 103

زید بن سہل خزرجی، 309

ص: 703

زيد بن صوحان 517

زيد بن على بن الحسين، 476

زيد بن وهب 534

سالم بن حبيبه، 240

سالم بن عبيد 629

سالم مولاي ابي حذيفه، 241، 242، 248، 345، 260

سبط ابن جوزي 268، 496

سديدالدين شاذان بن جبرئيل قمى 561

سعد، 535

سعدالدين تفتازانى 349

سعد بن ابي وقاص، 151، 234، 247، 252، 500، 317، 313، 309، 308، 290، 255، 676، 658

سعد بن عباد، 275، 276، 281، 286، 304، 655، 651، 637، 631، 302، 305

سعد بن معاذ 652، 655

سعدى شيرازى، 614

سعيد بن العاص، 312، 559

سعيد بن جبير، 97، 265، 266، 267، 369، 702، 595، 544، 539، 429

سعيد بن زيد 252، 255، 711

سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل 711

سعيد بن عاص 247، 248، 312، 313، 542

سعيد بن عمرو بن سعيد ابي العاص 546

سعيد بن كثير 520



654، 734 290، 425، 426، 510، 517، 521، 585، ،287، 220، 59 58 57 50، سلمان فارسی،

سلمة، 293

سلمة بن اسلم 635

سلمة بن سلامة بن، وقش 292

سلمة بن قيس 456

سلمة بن، كهيل، 554

سليم بن قيس هلالی، 719، 443، 241،

سورة بن كليب، 176

سهل بن حنيف، 517

سهيل بن عمرو 247

سيدابن طاووس، 414، 413، 244،

سيد، رضی، 411

سيد محمود آلوسی بغدادی، 410

سيّد مرتضى علم الهدی، 411

سيف بن عمر، تميمی 203، 200، 51، 47 45،

شاه ولی الله احمد بن عبدالرحيم دهلوی، 409

شيث بن ربيعي 557 556

شبلی شمیل 601

شداد بن هاد، 100

شريف رضی، 222

شعبي 450، 426، 318



شمس الدين، ذهبى 714

شيخ الاسلام ابراهيم حموينى شافعى 369

شيخ الاسلام حافظ ابراهيم جوينى حموينى 90، 92، 93، 387، 497، 583

شيخ سليمان قندوزى حنفى، 78، 86، 92، 539، 458، 455، 436، 369، 101، 108، 93، 550

شيخ شهيد، 413

شيخ صدوق، 443، 728

شيخ طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن، 411

شيخ مفيد، 257، 258، 411، 413، 462، 632، 476

صاحب بن عبّاد 588

صعصعة بن صوحان 517، 549

صفوان، 535

صفوان بن أمية بن خلف، 247

صهيب، 260

صهيب بن سنان، 247، 314

ضرار بن ازور، 639

ضرار بن ضميره، ضبابى 507

ضريس كناسى، 176

طارق بن شهاب، 107، 171، 539

طبرانى، 101، 366

طبرسى، 241

طبرى، 325، 631، 730

طلحة، 234، 400

طلحة بن عبيدالله، 49، 168، 242، 243، 325، 323، 313، 309، 308، 295، 253، 332، 331، 330، 329، 328، 327، 326،  
679، 672، 668، 658، 536، 523، 500، 694

طه حسين 51

عاص بن وائل 561

عاصم بن عدى، 277

عاصم بن عمر بن قتادة، 649

عامر بن شراحيل شعبي 591

عامر بن طفيل، 202

عامر بن وائله 472

عامر شعبي، 553

عائشه دختر ابوبكر، 100، 210، 213، 214، 285، 259، 258، 257، 254، 238، 229، 332، 330، 328، 327، 325، 321،  
299، 451، 450، 449، 448، 387، 378، 377، 553، 552، 551، 550، 536، 516، 459، 632، 629، 581، 557، 555،

554

عباد بن بشر 654

عباد بن عبدالله 439

عبادة بن صامت 622، 627

عباس بن عبدالمطلب، 272، 274، 287، 510، 428، 425، 424، 405، 403، 290،

ص: 705

517، 537، 569، 629

عبّاس محمود عقّاد، 596

عبد الأعلى بن اعين 183

عبدالباقي عمري افندی بغدادی، 410، 603

عبدالرحمان بن جندب، 660

عبدالرحمان بن عوف 309، 314، 316، 339، 658

عبدالرحمن بن جندب، 690

عبدالرحمن بن شريك 586

عبدالرحمن بن عوف 236، 241، 247، 253، 339، 318، 313، 311، 308، 292، 280، 672، 630، 478

عبدالرحمن صفوري، 408

عبد الرؤف، مناوی، 505

عبدالعزيز بن مسلم، 384

عبدالعزيز دهلوی، 409

عبد الفتاح عبد المقصود 596

عبدالله ابن عبّاس 219

عبدالله اشعری 217

عبدالله بن ابی 197، 208، 651

عبد الله بن احمد حنبل، 400

عبدالله بن جعفر، 270، 719

عبدالله بن جناده 678

عبدالله بن جندب، 188

عبدالله بن حارث، 442

عبدالله بن خالد بن اسيد، 320

عبدالله بن زبير، 294، 406، 702، 715

عبد الله بن سبأ، 44، 45، 47، 48، 49، 51، 52، 58

عبدالله بن سعد ابى سرح 310، 321

عبدالله بن سلمة بن حضرمي طائفى 543

عبدالله بن سليمان، 180

عبدالله بن عباس، 542، 606، 719

عبدالله بن عبد الرحمن، 253

عبد الله بن عمر، 81، 151، 214، 243، 246، 346، 627، 516، 485، 451، 399، 351

عبدالله بن عمرو، 77، 528

عبدالله بن عيَّاش بن ابى ربيعه 546

عبدالله بن كعب، 719

عبدالله بن مسعود 264، 322، 383، 544، 545

عبدالله بن مطيع 351

عبد المطلب، 272، 506

عبدالمك بن عمير، 78

عبيدالله بن خاقان 594

عبيدالله بن زياد 725

عبيدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود 264

عبيدالله بن موسى 492

عبیده سلمانی 517

عثمان بن حنیف، 510، 517

ص: 706

، 299، 301، 306، 308، 309، 310، 312 58 ،150، 223، 234 ،235، 241، 287، ،52 ،49 48 47 46 44، عثمان بن عفان ، 478، 500، 503، 515، 522، 535، 322، 323، 325، 326، 332، 339، 348 313، 315، 316، 317، 318، 320، 321 ، 658، 659، 660 ، ،663 ،666، 668، 672، 693 536، 561، 573، 590 ،625، 627، 654، 400

عجلى، 234، 235

عدى بن ثابت، 222

عروة بن زبيد 498

عروة بن زبير، 294

عسكري، 366

عطية بن سعد عوفى 517، 530

عُفَيْر بن سيف بن ذى يزن، 549

عُقْبَة بن ابى معيط، 313

عقبة بن عدى، 528

عقيل، 399

عقيل بن ابى طالب، 513

عكرمة بن ابى جهل، 247، 624

عكرمة بن جهل، 642

علامه امينى، 52

علامه حلى ابو منصور حسن بن يوسف بن على بن مطهر حلى، 412

،علامه سبط ابن جوزى 586

علامه سيد مؤمن شبلنجى، 410



علامه سيد هاشم، بحرانی، 413، 460، 543

علامه عبدالرؤف، مناوی، 594

علامه مناوی، 589

علقمه 201، 202، 523، 595

علقمة بن علاثة کلبی 201

علی بن برهان الدین، 306

علی بن حسین مسعودی، هذلی، 409، 466

علی بن عیسای اربلی 575

علی بن قدامه، 172

علی متقی هندی 311، 426، 436، 441، 633، 546، 539، 501

عمار بن یاسر 50، 51، 52، 58، 59، 211، 290، 287، 237، 233، 232، 231، 220، 546، 537، 536، 524، 523، 517، 510

547، 659، 662، 712، 734

عمارة بن ابی الاجلح، 543

عمر ابن ابی سلمه 556

عمران بن حصین 219

عمر بن ابان 176

عمر بن جمیع 587

عمر بن خطاب 152، 197، 200، 201، 202، 236، 235، 230، 229، 228، 212، 203، 254، 253، 248، 244، 243، 242،

241،

ص: 707

281، 283، 284 ،285 ،287، 289، 291، 268، 270 271 273 ،277، 278، 279، 255 257 258 ،262 ،264، 265، 267،  
.320، 322 338 ،345، 346، 347 308، 310، 311، 312، 313، 314، 315، 293، 294، 297، 303، 304، 306، ،307  
.497، 498، 499، 500، 501، 432، 434، 446، 450، 461، 468، 476، 348، 366، 370، 377 ،397، 399، 400، 318  
.643 ،644، 647، 652، 561، 573، 590، 592، 629، 630، 633 502، 503، 505، 515، 516، 543، 552، 478، 479  
712، 713

عمر بن شبه 702

عمر بن عبدالعزيز 366، 509، 510، 512، 515، 514،

عمر بن علي 435

عمر سعد 134

عمرو بن حبشي 430

عمرو بن شاس اسلمي، 220

عمرو بن عاص، 247، 568، 571

عمرو بن عبدود، 534، 584، 588، 607

عمرو بن غانم، 570

عمرو خزر جي سلمى، 528

عمرو عاص 523، 553، 697

عوانه، 660

عوف بن خارجه، مري 200

عوف بن مالك اشجعي 351

عويم بن ساعده، 277، 630

عياش بن ربيعه 247

عيسى بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علي 509

عُيَيْنَه بن حصن، 654

غانمه، 570، 571

غانمه بنت غانم 568

فاطمه بنت الحسين، 586

فاطمه بنت اسد 397، 398، 403، 404، 414، 411، 409، 408، 405،

فخر اسماعيل بن علي حنبلي فقيه 689

فخر الدين، رازی، 99، 117، 129، 442، 453، 585، 584، 454،

فَرْوَة بن عَمْرُو، 300

فضل الله بن روزبهان خنجی 348

فضل بن روزبهان خنجی، 341

فضل بن عباس، 254، 258، 260، 274

فضل بن مرزوق 586

فیروزآبادی، 43

قاسم بن خلیفه 525

ص: 708

قاسم بن مجّمع 400

قاضي ابويعلى حنبلى، 344

قاضي القضاة ابويعلى 346

قاضي القضاة عضدالدين ايجى 348

قاضي القضاة ماوردى 344

قتادة بن نعمان 255

قثم بن عباس، 274

قرشيطا، 93

قرطبى، 347

قصى بن كلاب، 398

قنفذ، 635، 636

قيس بن ابى حازم 504

قيس بن ربيع 533

قيس بن سعد بن عباده، 51، 256

قيس بن عباد 240

كريز، 313

كعب الاحبار، 451

كعب بن عجزه، 147

كعب بن مالك 622

كلابازى، 505

كميت بن زيد اسدى، 725

لاوى بن برخيا 93

لييد بن ربيعه 366

مالك بن دينار، 429

مالك بن سنان، 652

مالك بن نويرة، 638

مأمون، 605

متوكل، 594

مجاهد، 230

محب الدين، طبرى، 86، 306، 497، 546

محسن بن على عليه السلام، 637

محقن بن ابى محقن ضبى 505

محمد بن ابى بكر، 52

محمد بن اسحاق، 49

محمد بن الحنفية، 702

محمد بن جرير طبرى، 45، 200، 317، 306، 490، 433

محمد بن حاتم 499

محمد بن حجاج، 527

محمد بن حذيفه 52

محمد بن سعد، 529

محمد بن سهل، 725

محمد بن سيرين 331

محمد بن صالح 649

محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد القاري، 503

محمد بن كعب 308

محمد بن محمود 113

محمد بن مروان 179

محمد بن مسلم 413

ص: 709

محمّد بن مسلم، زهري، 159

محمد بن مسلمه، 151، 292

محمد بن مسلمه انصاري، 304

محمّد بن منصور، طوسي، 572، 573

محمّد بن يوسف گنجي، 573

محمّد بن يونس، 587

محمّد حميري، 602

محمّد فرید، وجدی، 595

محمود بن لبيد، 649

مرزباني، 638

مروان بن حکم، 320، 332، 559، 715

مسروق بن اجدع، 553، 554

مسعودی، 304، 306

مسلم، 217، 350

مسلم بن حجّاج، نيشابوري، 77، 194، 235، 462، 647، 352، 267

مسلم بن عقيل، 156

مسور بن مخرمه، 317

مطلب بن وداعه، 81

مطيع بن اسود مدري، 247

مطين بن خالد، 525

معاذ بن جبل، 242، 248، 426

معاذه غفاريّه، 557

معاوية بن ابي سفيان 71، 132، 135، 150، 504، 344، 322، 247، 169، 155، 154، 547، 542، 523، 515، 508، 506،  
505، 568، 566، 559، 558، 552، 549، 548، 667، 666، 665، 664، 628، 571، 570، 719، 718، 716، 697، 681، 8،  
724، 720، 668، 680

معاوية بن ثعلبه ليشي 521

معمد 594

معن بن عدى 630

مغيرة بن شعبه، 208، 241، 247، 271، 287، 629

مريم، 96، 116، 228، 362

مقداد بن اسود، كندی 50، 58، 59، 130، 647، 637، 634، 517، 510، 290، 287، 734، 661، 660، 659، 658

مقداد بن عمرو 648

مقريزي، 655

منذر بن ارقم، 280

منصور دوانيقى، 87

منهال بن عمرو، 439، 720

مهدي عباسي، 367

ميخائيل نعيمه، 599

ميرسيّد علي همداني، 399، 405

ميمون بن مهران 512

ميمونه 537

نبيط بن شريط اشجعي 551





نسیبہ 528

نصر بن مزاحم، 667

نظام، 637

نعتل، 92، 93

نعمان بن مالک، 651، 652

نورالدین ہیشمی، 100، 426، 427، 534، 555، 542، 536

نووی، 352

واثلة بن اسقع 81

واحدی نیشابوری، 117

واقدی، 649، 655

ولید بن جابر، 547، 549

ولید بن جمیع، 234، 235

ولید بن عبداللہ بن جمیع 234

ولید بن عقبہ 662

ولید بن مغیرہ مخزومی 228

ہاشم بن عبدمناف 398

ہاشم بن ولید بن مغیرہ 662

ہبیرہ 430

ہشام بن حکم 137

ہشام بن سعد، 311

ہشام بن عروہ 492

هشام بن محمد، 214

هند 567

وهب بن جرير 492 331

هارون الرشيد، 113، 726، 727

يحيى بن خالد 727

يحيى بن سعيد بن علي حنبلي 689

يحيى بن عبدالله بن حسن، 184، 546

يحيى بن معمر، 96

يحيى بن معين 234

يزيد بن ابوسفيان 302

يزيد بن جرير 318

يزيد بن عيسى موري 509

يزيد بن قعنب 403

يزيد بن معاوية، 135، 344، 351، 570، 726

يعقوبي، 325

ص: 711

## فهرست اماکن

آفريقا، 321، 727

أحد، 218، 454، 528، 588، 650، 657، 660

ارمنيّه، 727

ايران، 228، 611

ابواء، 245

ابوقبيس، 405

بازار، مدينه 320

بدر، 298، 324، 528، 588، 646، 650، 651، 660، 657، 656

بصره، 48، 109، 150

بطحاء، 396

بغداد، 270، 470، 481، 572، 573، 589، 729، 689

بقيع، 499

بيت المقدس، 404

تاجيه، 589

تبوك، 211، 230، 231، 232، 233، 234، 533، 377، 376، 247، 238، 235

تهامه، 181، 405

ثعلبيّه، 174

ثنية المُرَاد، 625

جاييه، 712

جحفه، 245

جرف، 252، 254

جزاير 727

جعراڻه 197

چين، 615

حجاز، 46، 51، 228، 396، 509، 615، 678، 714

حدييه، 209، 220، 435، 625، 626

حروراء، 553

حره، 734

حضر موت، 641

حمص، 709، 664، 663

حنين، 197، 388، 588

حواب، 329

ص: 712

حوران، 201، 203،

خراسان، 96، 140، 185،

خوارزم، 581،

دار الضیافه، 570،

دریای خزر، 727،

دمشق، 51، 111، 549،

ذوالحلیفه، 624،

ریذه، 322،

روم، 202، 228، 263، 592، 615،

سقیفه بنی ساعده 218، 227، 244، 248، 285، 284، 283، 282، 277، 276، 274، 347، 345، 338، 337، 302، 297،

681.669، 712 478، 479، 629، 630، 632، 637، 658 286

سمرقند 727،

سُنح، 271،

شام، 46، 48، 71، 111، 150، 169، 228، 646، 507، 506، 505، 304، 302، 256، 713، 712، 695، 668، 664، 667،

صفا، 542،

صفین 52، 102، 477، 523، 529، 535، 673، 547،

صنعاء، یمن 52، 301،

طائف، 199، 432، 543،

طرابلس، 321،

طنجه، 321،

عدن، 727،

عراق، 140، 321، 366، 458، 548، 549، 714، 678، 674، 662، 589،

عسفان، 624

عقبه 622

غار ثور، 38، 486

غار حرا، 421

غدیر خم، 567

فدك، 320، 479، 698، 700، 726، 727

قضاءه، 201

قطفنا، 689

كراع الغميم 624

كربلا، 174، 614

كعبه 239، 240، 243، 244، 246، 248، 406، 405، 404، 403، 283، 271، 251، 413، 412، 411، 410، 409، 408،

407، 597، 596، 458، 456، 428، 415

كوفه، 46، 48، 133، 135، 150، 152، 154، 553، 536، 535، 345، 326، 184، 156، 725، 696، 600، 689

كوه حرا، 421، 486

گردنه، هرشی 210، 211، 216، 231، 233

ص: 713

مدائن، 536

، مدینه 47، 79، 150، 159، 165، 174، 189، 210، 211، 214، 220، 245، 246، 247، 252، 256، 199، 202، 209، 210، 211، 214، 220، 189، 174، 165، 159، 150، 79، 47،  
346، 348، 366، 375 301، 303، 304، 310، 314، 320، 322 257، 258، 261، 262، 271، 282، 283، 232، 240  
، 594، 595، 622، 499، 509، 520، 522، 524، 529، 530، 376، 397، 475، 480، 481، 485، 488 327 332، 339  
، 667، 668، 677 644، 646، 648، 649، 651 650، 652، 626، 629 631، 634، 637، 640، 642 556، 557، 570، 584  
678، 710، 714 653، 654، 657، 660

مرو، 728

مروه، 542

مسجد الحرام 403، 405، 412، 421، 428

مسجد خيف، 239، 245

مَسْكَن، 440

مصر، 48، 150

مقام 734

، مَكَّة، 84، 109، 155، 199، 211، 228، 239، 408، 374، 330، 328، 327، 294، 248، 570، 568، 428، 425، 415،  
694، 714 580 604، 624، 625، 626، 647، 678 410، 412

منى 155، 239، 710، 720

موتہ 253

مہزور 320

نجد، 396

نجران، 109، 117، 140، 581

نخيلہ، 696

نہروان، 170، 523، 553

وادی، فلسطین، 253



يمن، 220، 436، 606

ص: 714

## فهرست ها: جلد دوم

1- فهرست آیات کریمه

2- فهرست انبیاء و معصومین

3- فهرست اشخاص

4- فهرست مکان ها

5- فهرست منابع

ص: 715



(آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ) بقره 285، 658

(إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ ) رعد 11، 59

(إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ) منافقون 1، 433

(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) نصر 1، 346

(إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ) حجر 59، 161

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) آل عمران 75، 573

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ...) آل عمران 33، 537

(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ) بقره 156، 235

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...) احزاب 56، 154، 155، 157

(إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ ...) حج 14، 60

(إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ ) آل عمران 68، 243

(إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) تحريم 4، 68

(إِنْ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي) رحمن 90، 122

(إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ...) نساء 17، 375

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ) يس 82، 60

(وَإِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) رعد 7، 568، 569، 570، 571، 599، 576

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ... ) مانده 55، 421، 422، 423، 424، 425، 426، 429، 436، 475، 509

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ... ) احزاب 33، 46، 47، 50، 51، 52، 53، 55، 56، 63، 66، 76، 109، 190، 219، 256، 260، 261، 262، 263، 264، 265، 266، 268، 269، 270

(إِنْ مَثَلٌ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ) آل عمران 59، 465

(وَإِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ الظَّنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) نجم 28، 142

(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) بقره، 30، 574

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) بقره 124، 242، 258

(إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا) مريم 30، 279

(إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ - فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا) شعرا 107، 133

(أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي ) طه 31، 439

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) نساء 59، 511، 532، 548، 562

(أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) هود 17، 233

(الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ ) آل عمران 173، 92، 436

(الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ ) نور 35، 212

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ) انعام 124، 247

(التَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ) احزاب 6، 29، 430

(أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ... ) مائده 3، 255، 483، 484، 510، 573

(أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ... ) بقره 140، 519

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ) توبه 16، 510

(أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ) شورى 24، 104

(أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا...) انعام 123، 541

(تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ) آل عمران 61، 465

(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) محمد 11، 428، 429

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ) معارج 1، 490، 491

(عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ) نباء 1، 530

(فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ .. ) طلاق 10، 213

(فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ) انبياء 21، 213

(فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ) مرسلات 50، 231

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ...) آل عمران 61، 74

(فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) فاطر 43، 412

(فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ ) نور 63، 151

(فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...) آل عمران 61، 75، 72، 80، 467

(فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ...) بقره 185، 62

(قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ...) بقره 118، 91

(قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ) طه 36، 439

(قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ) بقره 124، 258

(قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا) بقره 144، 410

(قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) آل عمران آل عمران 84، 519

ص: 719

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ) آل عمران 31، 122، 151

(قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ... ) آل عمران 32، 123

(قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ... ) آل عمران 61، 467

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ) شورى 23، 103، 104، 105، 106، 107، 108، 109، 134، 140، 143، 144، 145، 146، 147، 148، 149، 150، 151، 152، 153، 154، 155، 156، 157، 158، 159، 160، 161، 162، 163، 164، 165، 166، 167، 168، 169، 170، 171، 172، 173، 174، 175، 176، 177، 178، 179، 180، 181، 182، 183، 184، 185، 186، 187، 188، 189، 190، 191، 192، 193، 194، 195، 196، 197، 198، 199، 200، 201، 202، 203، 204، 205، 206، 207، 208، 209، 210، 211، 212، 213، 214، 215، 216، 217، 218، 219، 220، 221، 222، 223، 224، 225، 226، 227، 228، 229، 230، 231، 232، 233، 234، 235، 236، 237، 238، 239، 240، 241، 242، 243، 244، 245، 246، 247، 248، 249، 250، 251، 252، 253، 254، 255، 256، 257، 258، 259، 260، 261، 262، 263، 264، 265، 266، 267، 268، 269، 270، 271، 272، 273، 274، 275، 276، 277، 278، 279، 280، 281، 282، 283، 284، 285، 286، 287، 288، 289، 290، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 297، 298، 299، 300، 301، 302، 303، 304، 305، 306، 307، 308، 309، 310، 311، 312، 313، 314، 315، 316، 317، 318، 319، 320، 321، 322، 323، 324، 325، 326، 327، 328، 329، 330، 331، 332، 333، 334، 335، 336، 337، 338، 339، 340، 341، 342، 343، 344، 345، 346، 347، 348، 349، 350، 351، 352، 353، 354، 355، 356، 357، 358، 359، 360، 361، 362، 363، 364، 365، 366، 367، 368، 369، 370، 371، 372، 373، 374، 375، 376، 377، 378، 379، 380، 381، 382، 383، 384، 385، 386، 387، 388، 389، 390، 391، 392، 393، 394، 395، 396، 397، 398، 399، 400، 401، 402، 403، 404، 405، 406، 407، 408، 409، 410، 411، 412، 413، 414، 415، 416، 417، 418، 419، 420، 421، 422، 423، 424، 425، 426، 427، 428، 429، 430، 431، 432، 433، 434، 435، 436، 437، 438، 439، 440، 441، 442، 443، 444، 445، 446، 447، 448، 449، 450، 451، 452، 453، 454، 455، 456، 457، 458، 459، 460، 461، 462، 463، 464، 465، 466، 467، 468، 469، 470، 471، 472، 473، 474، 475، 476، 477، 478، 479، 480، 481، 482، 483، 484، 485، 486، 487، 488، 489، 490، 491، 492، 493، 494، 495، 496، 497، 498، 499، 500، 501، 502، 503، 504، 505، 506، 507، 508، 509، 510، 511، 512، 513، 514، 515، 516، 517، 518، 519، 520، 521، 522، 523، 524، 525، 526، 527، 528، 529، 530، 531، 532، 533، 534، 535، 536، 537، 538، 539، 540، 541، 542، 543، 544، 545، 546، 547، 548، 549، 550، 551، 552، 553، 554، 555، 556، 557، 558، 559، 560، 561، 562، 563، 564، 565، 566، 567، 568، 569، 570، 571، 572، 573، 574، 575، 576، 577، 578، 579، 580، 581، 582، 583، 584، 585، 586، 587، 588، 589، 590، 591، 592، 593، 594، 595، 596، 597، 598، 599، 600، 601، 602، 603، 604، 605، 606، 607، 608، 609، 610، 611، 612، 613، 614، 615، 616، 617، 618، 619، 620، 621، 622، 623، 624، 625، 626، 627، 628، 629، 630، 631، 632، 633، 634، 635، 636، 637، 638، 639، 640، 641، 642، 643، 644، 645، 646، 647، 648، 649، 650، 651، 652، 653، 654، 655، 656، 657، 658، 659، 660، 661، 662، 663، 664، 665، 666، 667، 668، 669، 670، 671، 672، 673، 674، 675، 676، 677، 678، 679، 680، 681، 682، 683، 684، 685، 686، 687، 688، 689، 690، 691، 692، 693، 694، 695، 696، 697، 698، 699، 700، 701، 702، 703، 704، 705، 706، 707، 708، 709، 710، 711، 712، 713، 714، 715، 716، 717، 718، 719، 720، 721، 722، 723، 724، 725، 726، 727، 728، 729، 730، 731، 732، 733، 734، 735، 736، 737، 738، 739، 740، 741، 742، 743، 744، 745، 746، 747، 748، 749، 750، 751، 752، 753، 754، 755، 756، 757، 758، 759، 760، 761، 762، 763، 764، 765، 766، 767، 768، 769، 770، 771، 772، 773، 774، 775، 776، 777، 778، 779، 780، 781، 782، 783، 784، 785، 786، 787، 788، 789، 790، 791، 792، 793، 794، 795، 796، 797، 798، 799، 800، 801، 802، 803، 804، 805، 806، 807، 808، 809، 810، 811، 812، 813، 814، 815، 816، 817، 818، 819، 820، 821، 822، 823، 824، 825، 826، 827، 828، 829، 830، 831، 832، 833، 834، 835، 836، 837، 838، 839، 840، 841، 842، 843، 844، 845، 846، 847، 848، 849، 850، 851، 852، 853، 854، 855، 856، 857، 858، 859، 860، 861، 862، 863، 864، 865، 866، 867، 868، 869، 870، 871، 872، 873، 874، 875، 876، 877، 878، 879، 880، 881، 882، 883، 884، 885، 886، 887، 888، 889، 890، 891، 892، 893، 894، 895، 896، 897، 898، 899، 900، 901، 902، 903، 904، 905، 906، 907، 908، 909، 910، 911، 912، 913، 914، 915، 916، 917، 918، 919، 920، 921، 922، 923، 924، 925، 926، 927، 928، 929، 930، 931، 932، 933، 934، 935، 936، 937، 938، 939، 940، 941، 942، 943، 944، 945، 946، 947، 948، 949، 950، 951، 952، 953، 954، 955، 956، 957، 958، 959، 960، 961، 962، 963، 964، 965، 966، 967، 968، 969، 970، 971، 972، 973، 974، 975، 976، 977، 978، 979، 980، 981، 982، 983، 984، 985، 986، 987، 988، 989، 990، 991، 992، 993، 994، 995، 996، 997، 998، 999، 1000

(قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ...) فرقان 57، 134

(قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) ص 76، 134

(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ) سباء 47، 134

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) اخلاص 1، 360

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ) اعراف 158، 123

(وَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ) بقره 136، 519

(كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ ) بقره 180، 281

(كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ) نور 35، 212

(لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ ) نور 35، 212

(لَا يَسْتَفِيقُونَ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ) انبياء 27، 256

(لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) بقره 124، 242

(لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ...) ممتحنه 8، 95

(وَلَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ ) آل عمران 181، 93

(وَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ) احزاب 21، 151، 125

(لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ) طه 82، 542

(مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأْتَهُوا ) حشر 7، 202





(مَا ضَلَّ صَاحِبِكُمْ وَمَا عَوَىٰ وَمَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ... ) نجم 5-2، 66

(مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ) سباء 29، 599

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ) نساء 80، 123

(وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ) اسرا 26، 109

(وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ) اعراف 158، 151

(وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَازُونَ أَخِي ) طه 29 و30، 439

(وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا... ) اعراف 155، 246

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ... ) منافقون 5، 435

(وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ... ) تحريم 3، 671

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ) بقره 30، 567

(وَإِذْ ذُكِرَ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ ) ص 48، 287

(وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَلْنَا... ) انعام 86، 286

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ) آل عمران 103، 202

(وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ... ) انفال 41، 109

(وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِ لَكُمْ ) احقاف 17، 391

(وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ) بقره 165، 122

(وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ... ) نور 33، 95

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ) واقعه 10 و11، 278

(وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ) قصص 83، 607

(وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ) بقره 220، 246

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ) توبه 71، 430

(وَإِنْ تَظَاهَرَ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مُؤَلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ... ) تحريم 4، 68

(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... ) مائده 67، 479

(وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى ) طه 82، 210

ص: 721

(وَ أَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَ رَسُولُهُ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ) توبه 3، 223

(وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً) لقمان 20، 617

(وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي) طه 32، 439

(وَ أَطِيعُوا اللّهِ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) آل عمران 132، 123

(وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ... ) شعرا 214، 272، 273، 289، 352، 353، 397، 398، 400، 497

(وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ) احزاب 6، 269

(وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا... ) انبياء 73، 242

(وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) زخرف 28، 220

(وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ ) قصص 68، 244

(وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ ) قصص 69، 246

(وَ سَيَعْلَمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ) شعرا 227، 300

(وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًا بِسَيِّمَاتِهِمْ ) اعراف 46، 530

(وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللّهِ ... ) روم 56، 243

(وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ... ) اعراف 142، 440

( اعراف وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ ) احزاب 33، 70

(وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ) صافات 24، 153

(وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَرَّفُوا... ) آل عمران 105، 237

(وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ ) انفال 46، 202

(وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ) يونس 47، 568

(وَ لِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ) آل عمران 97، 307

(وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا... ) طه 134، 568

(وَلَوْرَدُوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ... ) نساء 83، 521

ص: 722

(وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ) نور 35، 212

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ) نساء 64، 124

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا) احزاب 36، 245

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) نجم 3و4، 671، 410، 127

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ) قصص 50، 549

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ) انعام 84، 42

(وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً) احقاف 12، 41

(وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ) توبه 61، 436، 94

(وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) آل عمران 85، 573

(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ...) مائده 56، 430

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) نساء 69، 124

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) احزاب 71، 124

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ... ) فتح 17، 124

(وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) آل عمران 101، 202

(وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) شورى 23، 136

(شورى وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ) انبياء 72، 242

(وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ) شورى 25، 104

(هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ...) منافقون 7، 435

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا) حجرات 6، 469

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) توبه 119، 236

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ) مائده 6، 60

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ) مائده 11، 93

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ) مائده 106، 281

ص: 723

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ...) نساء 59، 130، 642، 521، 509، 504، 502، 500، 499، 492، 163

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ.. ) مائده 67، 489، 480، 479، 478، 477، 476، 224

(يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا فِطْرَتِي...) هود 51، 133

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ... ) احزاب 32، 70

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ... ) احزاب 30، 70

(يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) مريم 12، 279

(يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ) توبه 62، 94

(يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ...) آل عمران 154، 436، 91

(يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) نور 35، 212

(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ) نساء 11، 143

(يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ) نور 35، 212

(يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ) اسرا 71، 238، 543، 568

(يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ) نور 35، 212



آدم عليه السلام، 44، 83، 229، 233، 240، 283، 534، 355، 300، 298، 294، 285، 284، 643، 636، 537،

ابراهيم خليل، 42، 43، 44، 155، 212، 284، 258، 242، 240، 231، 230، 228، 542، 540، 537، 519، 450، 306، 300،  
544، 585، 612

اسحاق، 243، 519،

اسحاق بن ابراهيم، 275، 277، 446،

اسحاق بن يعقوب 645

اسرافيل 346

اسماعيل، 230، 231، 240، 284، 286، 287، 585، 538، 300، 519،

امام جعفر صادق عليه السلام، 211، 213، 239، 269، 547، 545، 542، 535، 504، 488، 372، 612، 610، 608، 609، 571،  
558، 548، 660، 659، 644، 626، 617، 615، 614، 613،

امام حسن عسكري عليه السلام، 168، 173، 180، ، 597، 560، 559، 553، 507، 504، 245، 636، 635، 634، 633، 632،  
601، 602، 644، 643، 641، 640، 639، 638، 637، 660،

امام حسن مجتبي عليه السلام، 23، 24، 44، 50، 51، 136، 86، 85، 79، 74، 73، 72، 64، 58، 52، 190، 180، 174، 173،  
166، 151، 146، 222، 221، 219، 212، 209، 208، 207، 269، 266، 259، 243، 241، 235، 232، 373، 372، 355،  
320، 311، 309، 308، 468، 418، 395، 394، 376، 375، 374، 519، 518، 517، 511، 507، 504، 503، 593، 583،  
550، 547، 538، 537، 520، 663، 659، 604، 600، 598،

امام حسين سيد الشهداء عليه السلام، 23، 43، 50، 51، 112، 86، 85، 79، 74، 73، 72، 64، 58، 52، 180، 175، 174، 173،  
166، 151، 146، 234، 222، 221، 220، 219، 212، 190، 269، 267، 259، 243، 241، 239، 235، 376، 375، 372، 355،  
310، 309، 308،

538، 547، 550، 558، 583، 593، 504، 506، 507، 511، 517، 518، 519، 392، 395، 407، 415، 418، 468، 503،  
601، 604، 657، 659، 679، 520،

امام سجاد زين العابدين عليه السلام، 108، 109، 120، 504، 372، 269، 259، 236، 174، 143، 604، 603، 602، 558،  
614، 659، 660، 674 507، 539، 547

امام على الهادي عليه السلام، 553، 558، 601، 631، 659، 660،

امام على بن موسى الرضا عليه السلام، 80، 98، 173، 270، 269، 241، 213، 180، 176، 175، 629، 628، 626، 558، 551،  
659، 660 334، 504

امام محمد باقر عليه السلام، 174، 210، 211، 213، 570، 558، 540، 511، 504، 477، 238، 660، 659، 609، 607، 608،  
606605،

امام محمد جواد عليه السلام 553، 558، 629، 630، 660، 659،

امام موسى كاظم عليه السلام، 212، 240، 468، 504، 660، 659، 618، 617، 558، 549،

امير المؤمنين على عليه السلام، 21، 23، 25، 27، 28، 39، 38، 37، 36، 35، 34، 33، 32، 30، 29، 75، 74، 73، 69، 59، 58، 55، 54،  
51، 45، 93، 91، 87، 85، 84، 83، 82، 81، 80، 79، 154، 146، 142، 129، 113، 111، 108، 99، 192، 180، 174، 172،  
171، 165، 164، 208، 207، 206، 205، 201، 199، 196، 222، 223، 221، 220، 213، 210، 209، 242، 241، 236، 234،  
233، 227، 224، 269، 266، 265، 264، 263، 259، 280، 279، 277، 276، 275، 272، 271، 297، 296، 295،  
294، 291، 283، 282، 308، 307، 306، 303، 301، 299، 298، 320، 318، 317، 316، 314، 311، 310، 335،  
334، 332، 326، 325، 322، 348، 347، 346، 345، 344، 343، 341، 355، 354، 353، 352، 351، 350، 349، 364،  
362، 361، 360، 358، 357، 356، 371، 370، 369، 368، 367، 366، 365، 386، 385، 383، 382، 375، 374، 372،  
411، 410، 404، 403، 399، 398، 396، 421، 418، 416، 415، 414، 413، 412، 432، 431، 426، 425، 424، 423،  
422، 441، 440، 439، 438، 437، 436، 433، 449، 448، 446، 445، 444، 443، 442، 458، 457، 456، 455، 452،  
451، 450، 465، 464، 463، 462، 461، 460، 459،

،483،484،485،486،488،489،473،474،475،476،477،479،480،466،467،468،469،470،471،472،  
،533،535،537،549،550،515،516،،517،518،520،521،526،490،500،501،508،509،511،514،481  
،656،659،674،679 597،599،604،608،613،620،621،،571،570،572،584،590،592،596،531،532  
622

اهل بيت عليهم السلام عصمت و طهارت عليهم السلام، 19، 25، 41، 99، 98، 86، 78، 73، 65، 54، 45، 44، 42، 111، 112،  
110، 109، 108، 102، 100، 123، 121، 120، 119، 116، 115، 114، 105، 104، 103، 102، 101، 99، 98، 97، 136،  
132، 131، 130، 127، 126، 125، 157، 153، 152، 148، 146، 144، 137، 184، 182، 180، 172، ، 167، 166، 162،  
199، 198، 197، 195، 194، 190، 188، 210، 205، 204، 203، 202، 201، 200، 238، 232، 222، 220، 215، 214،  
211، 210، 209، 208، 207، 206، 205، 204، 203، 202، 201، 200، 374، 395، 396، 416، 452، 492، 500، 246، 248، 251، 260، 263، 270، 341،  
586، 591، 607، 640، 649، 676 503، 515

ايّوب، 42

جبرئيل، 209، 346، 461

حسنين عليهما السلام، 59، 65، 75، 142، 174، 466، 467

داود، 230

ذوالكفل، 287

رسول خدا صلى الله عليه وآله محمد مصطفى ، 19، 20، 21، 33، 32، 31، 29، 28، 27، 26، 24، 23، 22، 45، 44، 43، 42، 41،  
38، 37، 36، 35، 34، 57، 56، 55، 54، 53، 52، 51، 50، 47، 46، 71، 69، 68، 67، 66، 65، 64، 63، 59، 58، 82، 81، 8079، ، 78،  
76، 75، 74، 73، 72، 96، 95، 94، 93، 91، 87، 86، 85، 84، 83، 114، 113، 112، 111، 110، 107، 106، 125، 123، 122،  
121، 120، 117، 115، ، 132، 131، 130، 129، 128، 127، 126، ، 144، 139، 137، 136، 135، 134، 133، 152، 153،  
151، 150، 149، 148، 147، 160، 159، 158، 157، 156، 155، 154، 167، 166، 165، 164، 163، 162، 161، 174،  
173، 172، 171، 170، 169، 168، 182، 181، 180، 179، 178، 177، ، 175، 190، 189، 188، 187، ، 186، 185،  
184، 197، 196، 195، 194، 193، 192، 191

ص: 727

.217، 218، 220، 222 223، 224، 206 ،207، 208، 209، 210، 214، 215، 198، 200، 201، 202، 203، 204، 205،  
، 259، 260، 261، 262، 263، 243، 244، 245، 246، 247، 252، 253، 225 ،228 231 233، 234، 235، 236، 216  
، 293، 294، 297، 299، 274 ،275، 276 ،277، 279، 281، 289، 264 ،265، 268، 269، 270، 271، 273، 255، 256  
، 331، 335، 336 310، 312، 314، 315، 316، 317، 320، 301، 303، 305، 306، 307، 308، 309، 290، 291، 292  
، 359، 360، 361 ،348، 349، 350 351، 352، 353، 354 341، 342، 343 344 ،345، 346، 347 323، 324، 325 ،329  
، 389، 392، ، 370، 371، 372، 373، 374، 375، 376، 363 ،364، 365، 366 ،367، 368، 369 355، 356، 357، 358  
395، 396، 398، 399، 400 378 ،379، 380 ،381 ،388

زكريّا، 42

سام، 298

سليمان، 42

شمعون، 284، 287، 288 ،294 ،298

شمعون بن حمون صفا، 634

شيث 298

عمران، 230 ،300 ،537

عيسى بن مريم عليه السلام 42، 43، 44، 72، 85، ،222، 217، 204، 179، 178، 177، ،176، 294، 287، 284، 279، 257،  
546، 587، 598، 629، 634 296، 298، 444، 464، 498، 519، 544، 234، 246

فاطمه زهرا سرور زنان عليها السلام، 50، 51، 52، 53، 79، 78، 75، 74، 73، 72، 67، 64، 59، 55، 151، 146، 142، 111، 99،  
465، 466، 467، 468 212، 221، 241، 263، 292، 363، 364 172، 173، 174، 180، 186، 190، 192، 80 85 86 87  
679، 659 504 582، 583 584 ،597، 598، 632 366، 370 395

لوط، 230 ،286

موسى بن عمران عليه السلام، 41، 42، 73، 122، 209، ،285، 284، 246، 233، 230 222، 220، 408، 298، 294، 292، 291،  
، 501، 516، 612، 519 441، 442، 443، 444، 445، 446، 447، ،410، 422، 423 ،437، 438، 439، 440، 286 ،287  
448، 456، 474

مهدي موعود امام زمان عليه السلام، 166، 168، 170، ،179، 178، 177، ،176، 174، 173، 172،

ص: 728

، 548، 559، 561، 582، 587، 593، 238 ،245، 255 ،257، 504، 508، 509، 180 182، 183، 190، 204، 214، 222،  
643، 645 ،649 ،654، 656، 659 634 ،636 ،637 ،638 ،639، 640، 641 597، 601، 603، 604، 605، 630، 632 520  
،663660، 675، 679 ،642

ميكائيل، 346

،537، 540، 559، 581 240، 256، 285، 298، 300، 528، 531 ،229 ،198 ،197 ، 196، 195 ،132 نوح عليه السلام  
هارون، 42، 73، 222، 230، 233، 291، 445، 444، 443، 442، 439، 438، 292، 516، 501، 474، 456، 447، 446،

يحيى، 42

يعقوب، 230، 243، 284، 306، 519، 593

، يوسف، 42، 284، 369

يوشع بن نون، 284، 285، 286، 287، 292، 410، 408، 298، 294

يونس، 286

ص: 729

## فهرست اسامی و القاب

آمنه بنت وهب 504

ابراهيم بن ابى محمود 628

ابراهيم بن احمد غضائرى 294

ابراهيم بن مهزيار 643

ابن ابى الحديد، معتزلى، 185، 266، 274، 415، 411، 362، 329، 321، 308، 301، 592، 590، 526، 472، 447، 432،  
594، 596، 632 419

ابن ابى حاتم 92، 96، 106، 107

ابن ابى حمزه 606

ابن ابى عون، 355

ابن اثير، 48، 79، 361

ابن اثير جزرى، 89، 90، 101، 185، 196،

486، 496، 497 404، 405، 415، 419، 420، 428، 484، 274، 285، 311، 388، 391، 402، 403،

ابن اسحاق، 351، 400

ابن اعثم كوفى 108، 143، 305، 329

ابن اعرابى 185، 428

ابن ام مكتوم 441

ابن تيميه 132، 137، 139، 140، 141، 586، 143

ابن جرير طبرى، 47، 55، 74، 89، 96، 103، 353، 309، 289، 284، 272، 269، 213، 467 420، 406، 398،

ابن جوزى، 350، 668

ابن حجر، 115، 407

ابن حجر عسقلانی، 89، 177، 403، 404، 672

ابن حجر مکی 26، 147، 148، 149، 153، 174، 170، 166، 165، 158، 157، 156، 209، 198، 196، 194، 193، 188،  
211، 468، 513، 515، 587، 668، 669 182

ابن حجر ہیتمی 104، 107، 115، 129، 652، 145

ابن حضر می 350

ص: 730

ابن دريد، 336

ابن زبير 321، 668

ابن زولاق، 35

ابن زيد، 74

ابن سعد، 342، 343، 347، 349، 350، 355، 487، 495، 379، 372، 361، 358

ابن سلام 429

ابن شيبه 85

ابن صباغ مالكي، 89، 145

ابن صبان، 209

ابن طاووس، 471

ابن طلحه، شافعي 25، 42، 79، 163

ابن عباس، 32، 50، 57، 64، 69، 78، 91، 140، 136، 129، 111، 106، 105، 103، 209، 205، 200، 196، 195، 172،

361، 373، 422، 425، 434، 454، 343 346، 347، 348، 349، 351، 357 262، 305، 309، 315، 329، 330، 331 154

358، 500، 485، 478، 477، 466، 462، 457، 655 569،

ابن عبدالبر، 348، 384، 388، 392، 393، 471، 403، 402

ابن عبد ربه اندلسي 446

ابن عدي، 129

ابن عربي 149، 665

ابن عساكر، 86، 107، 111، 293، 344، 351، 483، 432، 419، 395

ابن عمر، 69، 131، 293

ابن فارس، 30



ابن قیاما، 628

ابن قییم جوزی، 487 85

ابن کثیر، 85، 90 93 94، 101، 285، 377، 417، 416، 414، 406، 405، 404، 398 666، 585، 487، 419

ابن کواء، 530

ابن ماجه، 177، 487

ابن ماجه موطا مالک، 498

ابن، مردویه، 50 51 93، 106، 465، 483

ابن مسعود، 156، 479، 613، 653

ابن مغازلی، 74، 113، 129، 173، 206، 210، 481، 451، 431، 293، 212

ابن منذر، 74، 103، 106، 131

ابن منظور، 186

ابن میثم، بحرانی، 592

ابن هشام، 84، 399، 400، 401، 414، 493، 498، 496

ابو اسحاق، ثعلبی، 34، 74، 104، 119، 211، 490، 423، 348، 291

ص: 731

ابوالحسن خسعی آبری، 177

ابوالحسن، منادی 668

ابوالحسن واحدی نیشابوری، 105، 153

ابو الحمراء، 53، 56

ابو السعود، 138

ابوالفتح محمّد بن احمد بن ابو الفوارس، 508

ابوالفداء، 274

ابوالفرج، اصفهانی 34، 360، 361، 372، 374، 383، 600

ابوالهیثم بن تیّهان انصاری، 317، 418

ابوایوب، 173

ابوایوب انصاری، 173، 417

ابوبرزه، 57

ابوبکر بن ابی قحافه، 27، 28، 86، 165، 185، 305، 304، 302، 278، 264، 253، 209

، 448، 453، 457، 459، 460، 462، 369، 370، 381، 385، 390، 402، 413، 315، 351، 358، 359، 364، 365، 368

463، 469، 470، 474، 490، 496، 511، 444

667، 669، 515، 533، 536، 537، 550، 665، 666

ابوبکر بن شهاب الدین 149

ابوبکر بن مؤمن شیرازی، 500

ابوبکر بیهقی، 146

ابوبکر جصاص، 78

ابوبکر سبای 145

ابوجعفر اسکافی، 274

ابوجعفر نقیب، 472

ابو حمزه شمالی، 104

ابوحیان، اندلسی، 89، 138، 140، 500، 569

ابو خالد کابلی، 604

، ابوداود، 160، 356، 583

ابوداود سیستانی 651

ابوذر غفاری، 195، 299، 418، 422، 423، 425، 572، 424

ابورافع، 425

ابوسعید، 20

ابوسعید تیمی 295

، ابوسعید خدری، 50، 52، 64، 153، 154، 207، 200، 196، 186، 176، 171، 169، 460، 457، 417، 357، 354، 351،

479، 483 294

، ابوسفیان 92، 268، 303، 379، 380، 387، 598

ابوسلمه مخزومی 441

ابوصالح، 466

ابوظفیل، 21

ابو عبدالله ملاً، 115

ص: 732

، ابو عبيده ، 37، 351، 600، 609

ابو عبيده جراح، 444

ابو عبيده حذاء، 609

ابو عمرو اوزاعي، 310

ابو عيساي، ترمذی، 20، 52، 78، 79، 111، 665، 193، 170

ابو عيسى، ترمذی، 652

ابو غانم، 635

ابو غطفان، 349

ابو لبابه انصاری، 441

ابو محمد مصري 35

ابو مسعود، 154

ابو مسلم خراسانی، 310

ابو موسى اشعري 200

ابو نعیم، 50، 103، 465، 466

ابو نعیم اصفهانی، 22، 89، 105، 145، 195، 419، 376، 354، 346

ابو هريره 112، 154، 177، 207، 220، 479، 672، 483

ابو يعقوب، يوسف، 362

ابي الأسود دؤلى، 335

ابى الزبير مكي 220

ابى برده اسلمى، 569

ابى برزه، 114

ابی حنیفه دینوری، 419

ابی داوود، 487

ابی رافع، 93

احمد بن اسحاق، 635، 636

احمد بن حنبل، 342، 419

احمد بن عبیدالله بن عیاش جوهری 505

احمد بن نافع، بصری 508

احمد بن یحییٰ بلاذری، 404

احمد حنبل، 53، 88، 107، 111، 189، 352، 438، 389، 380، 378، 358، 356، 353، 650، 508، 498، 451، 449

ازهری، 185، 186

أسامه، 349، 350، 368

استاد توفیق ابو علم 189

اسحاق بن غالب 608

اسلمی 578

اسماعیل لمعانی، 362

اسماء بنت عمیس 385

اسماء دختر ابی بکر 95

اسود، 342

اسود بن عامر، 352

اشعث بن قیس، کندی، 322، 324، 418

اصبغ بن نباته، 308، 533، 535

اعمش 20، 55

ص: 733

امام زرقانی مالکی 187

امام، سندی 188

امّ سلمه، 51 52 53 54 55، 56، 64، 65، 344، 293، 265، 263، 262، 172، 67، 66 583، 361، 351،

ام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابی طالب، 505

ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر، 505

انس بن مالک

انس بن مالک، 53 56، 113، 195، 200، 455، 454، 432، 425، 424، 418، 263 654، 579، 471، 460، 457،

اوس بن حول 347

ایوب بن سوید 422

بحرانی، 264

بخاری، 50، 69، 83، 84، 96، 155، 168، 360، 359، 343، 342، 281، 177، 169، 651، 498، 457، 437، 413، 407،

391، 672، 669

بدرالدین عینی 177

براء بن عازب، 129، 291، 489، 572

بریده بن حصیب اسلمی، 418

بزّار 350

بشیر بن سعد 155

بغوی، 104

بگّائی، 400

بلاذری، 487

بنی عامر بن لوی 461

بيحره، 494

بيضاوی، 33، 47

بيهقي، 50، 74، 101، 146، 156، 159، 294، 667، 666، 419، 348

تجيبى 315

ترمذی، 50

ثعلب، 185

جابر بن سمره، 168، 578، 651، 652، 675، 669، 653

جابر بن عبدالله انصاری، 105، 115، 156، 344، 220، 217، 211، 200، 193، 169، 465، 425، 424، 357، 353، 349،  
346، 659، 655، 504، 487، 477، 470، 466

جابر بن يزيد جعفی، 213، 605، 660

جار الله زمخشری، 89

جرير بن عبدالله، بجلی، 119، 322، 418

جعفر بن يحيى، 625

جعفر طيار، 385

جلال بن سويد 94

جلال الدين سيوطی 47، 50، 51، 74، 89، 141، 131، 128، 106، 103، 95، 94، 90،

ص: 734



483، 653، 665 154، 274، 422، 434، 465، 466، 479،

جمال الدين زرندي 147

جنادة بن ابي اميه 235

جوهرى 185، 49

جهجاه غفارى 434

حارث بن نعمان فهري 490، 34

حارث بن يحيى، 210

حاكم حسكاني 51، 107، 424، 425، 465، 511، 501، 490، 484، 479، 478، 477، 569

حاكم نيشابورى 21، 51، 74، 78، 89، 108، 420، 357، 348، 208، 200، 195، 112، 652، 469، 465

حاباب بن منذر 496

حبشى بن جناده 462

حبيب ابن ابي ثابت 20

حبيب بن ثابت 295

حبيش تفليسى، 49

حجاج بن يوسف ثقفى، 43، 526

حجر بن عدى، 319، 382، 383، 389، 418

حذيفة بن اسيد غفارى 22

حذيفة بن يمان، 175

حرّ بن يزيد رياحى 235

حسام الدين متقى، 206

حسنان بن ثابت 314، 425

حسان بن ثابت انصاری، 418

جندل بن جنادة بن جبیر یهودی 659

حسن بن ابراهیم 35

حسن بن فضل طبرسی، 488

حسین بن عبدالله 550

حسین بن مسعود بغوی 160

حصین بن سبره 44 45

حفصه، 68، 69، 85، 86، 347، 369، 380

حکم بن ابی العاص، 268

حکم بن العاص، 407

حکیم بن سعد 55

حلبی، 493

حمران بن اعین 610، 614

حموینی جوینی 147، 201، 336، 661

حمیده، 505

حویطب بن عبد العزّی 95

حیّ بن اخطب 93

خازن، 92، 93

خالد بن ولید 449

خدیجه کبری 363، 395

خُزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، 320، 418

خطیب خوارزمی 113، 114، 127، 206،

ص: 735

570، 656، 661، 658 209، 222، 267، 293، 305، 431، 453،

خیزران، 505

دار قطنی 159، 490

دعبل بن علی خزاعی 175، 629

دیلمی، 103، 153، 156

ذهبی 84، 310، 420، 487

راغب اصفهانی، 30، 454

رافع بن حریمله 91

ربعی بن عبد الله 543

زاذان، 505

زییدی، 428

زبیر بن بگّار، 315، 401، 403، 420

زبیر بن عوام 92، 318، 358، 384، 394

زحر بن قیس جعفی، 321، 322

زمخشری، 33، 47، 75، 76، 84، 92، 95، 428، 469، 137، 150، 117، 106، 101، 613

زیاد بن ابیه، 380، 383

زیاد بن مرحب 322

زیاد بن منذر، 477

زید بن ارقم 20، 21، 44، 45، 111، 161، 434، 206، 191، 190، 186، 163

زید بن ثابت 186

زید بن حارثه 441

زيد بن علي، 74، 425

زيد بن يثيع 459

سالم بن ابي حفصه، 609

سامة بن لؤي بن غالب، 333

سباع بن عرنطه 442

سبط ابن جوزي، 34، 89، 171، 372، 667

سدّي، 93

سعد الدين تفتازاني، 187

سعد بن ابي وقاص، 74، 79، 394، 438، 457، 490

سعد بن عباده، 155، 441، 496

سعد بن عبدالله اشعري، قمّي 245

سعد بن عزيز، 377

سعد بن معاذ، 435، 441

سعيد بن العاص، 372

سعيد بن بشير 661

سعيد بن جبير، 103، 104، 106، 195، 455، 603

سعيد بن قيس انصاري، 418

سعيد بن مسيب 389

سعيد بن منصور، 104

سفّاح، 310، 665

سفّيان، 600، 601



سفیان بن ابی لیلی 600

سفیان بن عیینہ 490

سفیانی، 598

سلمان، فارسی، 292، 408، 409، 410، 417، 418، 419، 420، 421، 422، 423، 424، 425، 426، 427، 428، 429، 430، 431، 432، 433، 434، 435، 436، 437، 438، 439، 440، 441، 442، 443، 444، 445، 446، 447، 448، 449، 450، 451، 452، 453، 454، 455، 456، 457، 458، 459، 460، 461، 462، 463، 464، 465، 466، 467، 468، 469، 470، 471، 472، 473، 474، 475، 476، 477، 478، 479، 480، 481، 482، 483، 484، 485، 486، 487، 488، 489، 490، 491، 492، 493، 494، 495، 496، 497، 498، 499، 500، 501، 502، 503، 504، 505، 506، 507، 508، 509، 510، 511، 512، 513، 514، 515، 516، 517، 518، 519، 520، 521، 522، 523، 524، 525، 526، 527، 528، 529، 530، 531، 532، 533، 534، 535، 536، 537، 538، 539، 540، 541، 542، 543، 544، 545، 546، 547، 548، 549، 550، 551، 552، 553، 554، 555، 556، 557، 558، 559، 560، 561، 562، 563، 564، 565، 566، 567، 568، 569، 570، 571، 572، 573، 574، 575، 576، 577، 578، 579، 580، 581، 582، 583، 584، 585، 586، 587، 588، 589، 590، 591، 592، 593، 594، 595، 596، 597، 598، 599، 600

سلمة بن اکوع 200

سلیمان، 670

سلیمان بن جعفر جعفری، 627

سلیمان بن صرد خزاعی 308

سلیمان بن عبدالملک، 665، 666

سلیمان، قندوزی، 24، 147، 172، 174، 190، 191، 192، 193، 194، 195، 196، 197، 198، 199، 200، 201، 202، 203، 204، 205، 206، 207، 208، 209، 210، 211، 212، 213، 214، 215، 216، 217، 218، 219، 220، 221، 222، 223، 224، 225، 226، 227، 228، 229، 230، 231، 232، 233، 234، 235، 236، 237، 238، 239، 240، 241، 242، 243، 244، 245، 246، 247، 248، 249، 250، 251، 252، 253، 254، 255، 256، 257، 258، 259، 260، 261، 262، 263، 264، 265، 266، 267، 268، 269، 270، 271، 272، 273، 274، 275، 276، 277، 278، 279، 280، 281، 282، 283، 284، 285، 286، 287، 288، 289، 290، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 297، 298، 299، 300، 301، 302، 303، 304، 305، 306، 307، 308، 309، 310، 311، 312، 313، 314، 315، 316، 317، 318، 319، 320، 321، 322، 323، 324، 325، 326، 327، 328، 329، 330، 331، 332، 333، 334، 335، 336، 337، 338، 339، 340، 341، 342، 343، 344، 345، 346، 347، 348، 349، 350، 351، 352، 353، 354، 355، 356، 357، 358، 359، 360، 361، 362، 363، 364، 365، 366، 367، 368، 369، 370، 371، 372، 373، 374، 375، 376، 377، 378، 379، 380، 381، 382، 383، 384، 385، 386، 387، 388، 389، 390، 391، 392، 393، 394، 395، 396، 397، 398، 399، 400، 401، 402، 403، 404، 405، 406، 407، 408، 409، 410، 411، 412، 413، 414، 415، 416، 417، 418، 419، 420، 421، 422، 423، 424، 425، 426، 427، 428، 429، 430، 431، 432، 433، 434، 435، 436، 437، 438، 439، 440، 441، 442، 443، 444، 445، 446، 447، 448، 449، 450، 451، 452، 453، 454، 455، 456، 457، 458، 459، 460، 461، 462، 463، 464، 465، 466، 467، 468، 469، 470، 471، 472، 473، 474، 475، 476، 477، 478، 479، 480، 481، 482، 483، 484، 485، 486، 487، 488، 489، 490، 491، 492، 493، 494، 495، 496، 497، 498، 499، 500

سلیم بن قیس ہلالی، 265، 290، 501، 509، 656

سمانہ، 505

سمعانی، 288

سنان جہنی 434

سوسن، 505

سیّد 84، 101، 465، 466، 467

سیّد حمیری 335

سیّد علی بن شہاب ہمدانی شافعی، 655

سیّد محمود حبیب، عبیدی 337

سیّد مؤمن شبلنجی 147، 148

شدّاد بن ابی عمّار، 54

شهربانویه بنت یزدجرد بن شاهنشاه 505

شهر بن حوشب 52

شیبیه بن مالک 461

شیخ ابویعقوب، 363، 365، 366، 370

شیخ الاسلام حموی 502

شیخ صدوق، 256، 269، 360، 531، 570، 618، 574

شیخ عبدالحق، دهلوی، 186

شیخ مفید، 531، 533

صبیح، 95

صفوان بن یحیی، 629

صفیّه، 261

صقر بصری، 373

ضحاک بن مزاحم، 128

ضیاء مقدسی، 353

طاهر بن حسین علوی، 336

طبرانی 50، 106، 107، 207، 292، 347، 653، 419، 415، 411، 408

طبری، 47، 50، 55، 74، 90، 94، 103، 141، 414، 405، 404، 398، 361، 313، 143، 569، 497، 496، 493، 457

طحاوی، 353

ص: 737



طلحه بن مصرف 413

طلحة بن عبيدالله، 154، 318، 358، 359، 394، 384، 370، 365،

طنطاوى، 89

عاقب، 84، 101، 465، 466، 467

عامر بن سعد، 78

عامر بن سعد بن ابي وقاص، 73

عامر بن سعد وقاص، 467

عامر بن وائله 264

عائشه دختر، ابوبكر، 50، 51، 53، 65، 66، 67، 253، 190، 166، 86، 85، 76، ، 68، 69، 70، 342، 341، 340، 320، 319،  
261، 254، 357، 354، 349، 347، 345، 344، 343، 364، 363، 362، 361، 360، 359، 358، 371، 370، 369، 368، 367،  
366، 365، 378، 377، 376، 375، 374، 373، 372، 388، 387، 385، 383، 382، 380، 379، 396، 395، 394، 393،  
392، 390، 389، 413، 408، 407،

عباد بن عبدالله 570

عباد بن عبدالله اسدى 352

عبادة بن صامت 498

عباس بن عبدالمطلب، 353

عباية بن ربيعى 423، 655

عبد الأعلى بن عدى البحرانى، 484

عبدالرحمان بن ابي بكر، 390، 392، 394، 408، 407،

عبدالرحمان بن جُعيل، 317، 419

عبد الرحمان بن خالد، 394

عبدالرحمان بن ذويب اسلمى، 327، 419

عبد الرحمن ابن حرث، 383

عبدالرحمن بن ابى بكر، 379

عبدالرحمن بن ابى ليلى، 112، 160، 222

عبدالرحمن بن عوف، 453، 469

عبدالرحمن بن قاسم، 376

عبدالرحمن بن كثير، 269

عبدالعزیز بن سياه، 295

عبدالعظيم حسنى 553، 557، 558، 630

عبدالله ابن ابى اوفى، 413

عبدالله بن ابى 434، 435

عبدالله بن ابى اوفى 479

عبدالله بن ابى اوفى، 413

عبدالله بن ابى سفیان بن حرث بن عبدالمطلب 418، 317

عبدالله بن ابى سلول 92، 434

عبدالله بن ابى يعفور 548

عبدالله بن اجارة بن قيس، 207

عبدالله بن اميه مولای مجاشع 579

ص: 738

عبدالله بن انس 210

عبدالله بن بشر 485

عبدالله بن جعفر طيار، 260

عبد الله بن حارث 348

عبدالله بن رواحه انصارى 441

عبد الله بن ،زبير 320 392، 665، 667، 668

عبدالله بن سلام، 422، 424، 425

عبدالله بن عامر، 378

عبد الله بن عباس 418

عبدالله بن على 310

عروة بن زبير، 377

عبد الله بن عمر، 114، 170، 171، 253، 254، 526، 460، 457، 354، 344، 281،

عبدالله بن عمرو 652، 669

عبدالله بن محمد، 145

عبدالله بن مسعود، 113، 453، 570

عبدالله بن يزيد 620 625

عبدالله بن يزيد اباضى، 620، 624

عبد المطلب بن ربيعة بن الحارث، 160

عبد المطلب بن هاشم، 473

عبدالملك، 665

عبدالملك مروان، 526، 666، 667، 670

عبدالواحد بن ابى عون، 355

عبد بن حميد 103

عتاب بن قشير 94

عتبة بن ابى حكيم، 422

عثمان اعشى 477

عثمان بن سعيد 561

عثمان بن سعيد عمروى، اسدى، 559، 642

عثمان بن عفان، 86، 265، 266، 299، 304، 383، 382، 381، 370، 322، 315، 305، 463، 453، 448، 441، 401، 387،

666، 667، 668، 669، 469، 474، 509، 533، 537، 572، 665، 386

عزّ الدين ابوالحسن على بن محمّد بن عبدالكريم جزرى 89

عطاء، 140

عطاء بن يسار، 358، 361

عقيلي، 350

عكرمه، 93، 140

عّلامه ابن منظور، 48، 429

عّلامه قرطبي، 89

عّلامه مناوى، 26، 165، 176، 187، 196، 199، 490

عّلامه، آلوسى، 58، 62، 86، 89، 140، 152

عّلامه سمهودى، 26، 115، 147، 187، 204

عّلامه مسعودى، 257، 372، 404

علاءالدين متّقى 456



علی بن برهان الدین حلبی، 290

علی بن برهان الدین شافعی، 487

علی بن حسین مسعودی 285، 599

علی بن طلحه 208

علی بن عبدالله، 419

علی بن علی هلالی 293

علی بن محمد علوی 333

علی بن هلال، 583

عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، شامی 274، 89

عمّار ساباطی، 543

عمّار یاسر، 358، 361، 425، 456، 572

عمران بن حصین، 360، 450، 475

عمر بن ثابت 605

عمر بن حارثة انصاری، 318، 419

عمر بن خطاب، 28، 69، 86، 114، 164، 179، 315، 305، 304، 264، 254، 253، 191، 424، 381، 370، 359، 357، 351،  
349، 457، 455، 453، 448، 444، 435، 434، 496، 489، 483، 474، 471، 470، 469، 665، 613، 550، 537، 536،  
533، 511، 669، 667، 666

عمر بن عبدالعزیز، 665، 666، 667، 670، 674

عمر بن مسلم 44

عمر بن میمون، 457

عمر بن یزید 549

عمر سعد، 406

عمر و بن ابى سلمه 52 53

عمر و بن احيحه 320

عمر و بن العاص، 305

عمر و بن حريث 208

عمر و بن حمق خزاعى 301، 418

عمر و بن عاص 266، 316، 401، 471

عمر و بن عاص، قرشى، 418

عمر و بن عبدالله جمحى 461

عمر و بن، عبيد 609، 610، 611

عمر و عاص، 305، 325، 386، 471

عمرة بن شعيب 103

عوام بن حوشب 51

عون بن ابى جحيفه 652

عيسى بن سرى 548

غالب بن عبيد، 422

غفارى، 442

غورث بن حارث، 93

فاطمه بنت اسد، 374، 504

فتيله بنت عبد العزى 95

فخرالدين، رازى 81، 89، 138، 181





فخر رازی، 47، 58، 74، 150، 422، 489، 569

فضل بن عباس، 315، 328، 330، 347، 368، 350

فضل بن عباس بن عبدالمطلب، 418

فنجاس بن عازورا، 93

فیروزآبادی، 49

فیومی، 49، 185

قایل، 285

قاسم بن محمد بن ابی بکر، 372

قاضی بیضاوی، 89

قاضی عضدالدین ایچی، 82

قاضی عیاض، 665، 672

قتاده، 140، 356

قیس بن حازم، 209

قیس بن سعد، 290

قیس بن ماصر، 614

قیصر، 633، 634

کعب الاحبار، 349

کعب بن عجره، 154، 157، 160

کمیل بن زیاد نخعی، 23، 589

کنانه، 386

کنانة بن بشر، 386

لوط بن يحيى، 322

ماريه قبطيه، 366

مالك اشتر 331، 419

مالك بن انس 161

مأمون، 313، 419

مبّرّد 334

متقى هندی، 21، 22، 111، 112، 196، 294، 653، 471، 419، 355، 353، 351، 350

متنبی، 336

مجاهد، 422

محبّ الدين طبرى، 54، 74، 107، 115، 129، 353، 350، 209، 201، 196، 175، 156، 484، 471

محمّد بن ابراهيم حموينى 655

محمّد بن ابى الفوارس، 507

محمّد بن ابى بكر 301، 303، 306، 385، 418، 415، 405، 404، 389

محمّد بن ادريس، شافعى، 335، 419، 508

محمد بن اسحاق، 91، 93، 186

محمّد بن جرير طبرى، 419

محمّد بن حارث، 379

محمد بن حنفيه 425

محمّد بن خلف طابرى 505

محمّد بن زياد، ازدي 617

محمد بن سهل بغدادى، 212



محمّد بن طلحه 394

محمّد بن طلحه، شافعی، 36، 445

محمّد بن عبد الله بن حسن 311

محمد بن عثمان 559، 561

محمّد بن عثمان عمروی 559

محمد بن علی، 504، 606

محمّد بن فلان، واقفی 549

مسلم بن حجّاج، نیشابوری، 44، 45، 50، 73، 189، 169، 168، 166، 155، 88، 83، 79، 467، 360، 359، 342، 281، 191،  
651، 672، 190

محمّد بن مسلم 541

محمد بن مسلمه 435

محمد بن منکدر 200

محمد بن نعمان 610

محمّد حسین، هیکل 398

محمود بن حسن حمصی 81

مدائینی، 266

مراغی، 47

مرحوم طبرسی، 104

مروان بن حکم، 267، 268، 372، 374، 390، 666، 665، 663، 407، 395، 392، 391، 668

مروان بن محمد بن مروان 665

مروان بن مسلم 542

مروان حمار 668

مرة بن ابي عثمان، 379

مريم، 43

مريم دختر عمران 363

مسروق، 384

مسلم، 20

مطرف بن مغيره 672

مطلب بن حنطب، 378

مطلب بن عبدالله بن حنطب 471

معاوية بن ابي سفيان 73، 208، 227، 230، 266، 254، 253، 235، 234، 232، 231، 309، 305، 303، 302، 301، 290،  
268، 372، 371، 333، 329، 328، 327، 325، 385، 384، 383، 381، 380، 378، 376، 394، 392، 391، 389، 388،  
387، 386، 600، 467، 407، 405، 404، 396، 395، 672، 669، 668، 667، 666، 665، 620.

معاوية بن حُديج، 207، 208، 386، 387

معاوية بن يزيد، 663، 665

معتب بن قشير 92

معقل بن يسار، 53

معمر، 356، 471

مغيرة بن حارث بن عبدالمطلب، 327، 418

ص: 742

مفضّل بن عمر، 617

مقداد بن اسود، 425، 572

مقدم بن معدی کرب 517

منذر بن حمیصه، وداعی 418

منصور بن حازم 612، 613

منکدر بن عبدالله 377

موسی بن عبدالله نخعی 554

موسی بن قاسم 212

میرسید علی همدانی 294، 455

نافع، 69، 281

نافع غلام ابن عمر، 293

نبتل بن حرث، 94

نجاشی، شاعر قیس بن عمرو، 418

نجمه 505

نرجس 505

نسائی، 21، 160، 344، 354، 449، 487، 498

نسفی، 92

نصر بن علی 111

نصر بن مزاحم، 294، 295، 322، 329، 404

نضر بن عجلان

نضر بن عجلان، 326، 419

نظام الدين نيشابورى، 138

نعمان بن بشير، 358، 361، 380، 381، 382

نعمان بن عجلان، 316، 401، 402، 403، 415

نعمان بن عجلان انصارى، 418

نعيم بن مسعود اشجعى 92

نورالدين، هيثمى، 115، 196، 207، 292، 470، 453، 449، 409، 353، 350، 347

واثلة بن اسقع، 55، 659

واحدى نيشابورى 89

وليد، 665، 670

وليد بن سليمان، 667

وليد بن عبدالملك 666

وليد بن عتبه، 267

وليد بن عقبه 305، 315، 469، 470

وليد بن يزيد، 666، 667، 669، 670

وهب بن حمزه 451

هارون الرشيد، 419، 619، 620، 625

هارون بن خارجه 616

هارون بن سعد، 616

، هشام، 615، ، 624، 625، 626، 667، 670

هشام بن حكم، 609، ، 611، 614، 618، 619، 620، 621

هشام بن سالم، 610، 614

هشام بن عبدالملک 120، 606، 607، 666

هند، جگرخوار، 306، 329، 330

ص: 743



هوذة بن على، 494، 495

هيشمى، 22

يحيى بن خالد برمكى، 618، 619، 620

يزيد بن بلال 350

يزيد بن حيان، 44

يزيد بن ظبيان 405

يزيد بن عبدالملك 666

يزيد بن معاوية 109، 254، 267، 268، 309، 407، 602، 395، 394، 392، 391، 390، 672، 669، 668، 667، 665، 663

يشوعا، 634

يعقوبى، 287، 299، 372، 374، 486

يونس بن عبد الرحمن 618

يونس بن يعقوب، 610، 613

أحد، 348، 349، 460، 462، 528

ص: 744

## فهرست اماکن

اندلس، 664

انگلیس، 337

ایران 322، 323

ابطح، 490

باب أریحا، 199

باب بیت المقدس 199

باب حطّه، 199

بدر، 316، 317، 318، 320، 485، 553

بصره 43، 378، 379، 477

بغداد 58، 152، 664

بقیع، 374

بیت المقدّس، 178، 410

بیروت، 88

تبوک، 437، 442، 443، 445، 501

جاییه 207

جامع رصافه، 508

جحفه، 476، 480، 481

جزیره خضراء اندلس 664

حیشه، 385

حجاز، 390، 392، 407

حنين، 294، 485، 486

حواب، 69، 70

حيدرآباد دکن، 89

خراسان، 213، 270، 313

خيبر 73

خيف، 145، 152

دمشق 108، 176، 288، 383

دير سمعان، 288

رکن، 540

روم، 633، 634

روميّه، 288

ري، 81

سامرا، 173، 339، 602، 633، 635، 637، 664، 640، 638

سقيفه بنى ساعده، 185، 316، 401، 415، 499، 495، 474، 452، 436، 432، 426

شام، 108، 301، 383، 386، 480، 530، 667، 606

صفا، 107، 528

صفيّين، 294، 296، 301، 305، 322، 326، 669، 530، 385، 330

ص: 745

صنعاء يمن، 207

طائف، 193، 469

طبرستان 664

عراق، 213، 235، 270، 337، 338، 664، 666

عقبه، 355

غدِير خم، 20، 21، 26، 45، 164، 193، 476، 490، 489، 481، 480، 479،

فدك، 54، 57، 265، 369

فراة، 145، 295، 296

قرطبه 664

كربلا، 235، 339

كعبه، 195، 211، 231، 266، 300، 312، 641، 614، 540، 511، 458، 410، 313،

كوفه، 43، 266، 295، 301، 308، 383، 384، 626، 618، 611، 589، 559، 537،

محصب، 145، 152

مدينه، 20، 45، 95، 104، 105، 140، 141، 311، 268، 267، 262، 253، 209، 193، 392، 388، 380، 371، 368، 364،

481، 498، 501، 535، 550، 442، 447، 449، 451، 459، 462، 470، 393، 395، 410، 433، 434، 437، 441، 354،

480، 476، 607

مراكش، 664

مرج عذراء، 383

مرو، 270

مروه، 107، 528

مسجد الحرام، 314، 540، 542

مسجد بصره، 610

مسجد جامع شام 108 ، 602

مسجد خيف، 193

مصر، 36 35، 88، 89، 189، 301، 306، 311، 480، 405، 386، 385، 325، 315 664

مغرب، 36

مقام، 540

، مگه 20، 45، 139، 140، 142، 312، 314، 453، 451، 394، 393، 377، 366، 352، 484، 481، 474، 469، 460،  
458، 457، 493، 487

منى 145، 152، 493

موتہ، 385

موصل، 337

ميمثيه، مصر، 89

نجران، 75 76 77، 80، 84، 85، 88، 96، 101، 465

نجف، 89

نخيله، 335

نهروان، 306، 596

وادی، ايمن 631

يمامه، 494

يمن، 449، 664

ص: 746

پس از قرآن کریم منابع و مآخذی که در تهیه و تدوین کتاب حاضر مورد مراجعه قرار گرفته به ترتیب حروف «الفبا» به شرح زیر است:

1. الاتحاف بحبّ الأشراف؛ شیخ عبدالله بن محمد بن عامر الشبراوی چاپ، مصر، المطبعة الأدبية.
2. الاتقان في علوم القرآن جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، شافعی تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم - 4 ج در 2 مجلد - چاپ مکتبه فخر الدین
3. اثبات الهداة بالتصووس و المعجزات محمد بن الحسن الحر العاملی، چاپ مطبعه علمیه قم
4. اثبات الوصیه علامه ابی الحسن علی بن الحسین، المسعودی چاپ، قم منشورات مکتبه بصیرتی.
5. الاحتجاج أبی منصور، أحمد بن علی بن أبی طالب طبرسی - 2 ج - چاپ، نجف، مطبعة النعمان.
6. احقاق الحق قاضی نور الله شوشتری به تصحیح و تعلیق و پاورقی: آیه الله سید شهاب الدین مرعشی، نجفی چاپ، قم، کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی
7. الأحكام السلطانية القاضي أبي يعلى محمد بن الحسين الفراء وأبي الحسن علي بن محمد بن حبيب بصرى... ماوردی چاپ، قم، دفتر تبلیغات اسلامی
8. أحكام القرآن أبی بکر أحمد الرازي الجصاص، چاپ بیروت، دارالفکر
9. الاختصاص: شیخ، مفید محمد بن محمد بن نعمان عکبری، بغدادی چاپ بیروت منشورات اعلمی.
10. الاخبار الطوال: أبو حنیفة دینوری - چاپ افسس - بغداد المکتبه المثنی.
11. الأخبار الموفقیات زبیر بن بکّار تحقیق: دکتر سامی المکی العانی چاپ افسس قم

12. الارشاد: شيخ مفيد، محمّد بن محمد بن نعمان، عكبرى چاپ، قم، مكتبه بصيرتى
13. ارشاد القلوب أبى محمّد الحسن بن محمد الديلمى چاپ بيروت، منشورات مؤسسة الأعلمی.
14. اسباب النزول: أبو الحسن على بن أحمد واحدى نيشابورى چاپ بيروت، دار الكتب العلمیه.
15. الاستيعاب في معرفة الأصحاب أبو عمر يوسف بن عبدالله ابن عبدالبر خرقطبي - 4 ج - چاپ، بيروت منشورات محمد على، بیضون، دار الكتب العلمیه.
16. أسد الغابه في معرفة الصحابه أبو الحسن على بن محمد بن محمد بن عبدالكريم جزرى (معروف به ابن اثير) تحقيق ابراهيم بن أحمد عاشور و عبدالوهاب فايد - 7 ج - چاپ بيروت دار احیاء التراث العربی.
17. الاصابه في تمييز الصحابه: شهاب الدين ابوالفضل أحمد بن على بن حجر عسقلانى - 4 ج - چاپ، بيروت، دار احیاء التراث العربی.
18. الاعتقادات في دين الاماميه أبى، جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (ملقب به شيخ صدوق) چاپ مطبعة علمیه قم.
19. الأعلام (قاموس التراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین) خير الدين زركلى - 8 ج - چاپ، بيروت، دار العلم للملايين
20. إعلام الورى بأعلام الهدى أمين الاسلام الشيخ أبى على الفضل بن الحسن، الطبرسى، چاپ قم، مؤسسه آل البيت.
21. أعيان الشيعة الامام السيد محسن الأمين چاپ، بيروت، دار المعارف للمطبوعات
22. الأغاني: أبو الفرج، على بن الحسين بن محمد... الاصفهاني العلامة النسّاب الأخبارى چاپ بيروت، مؤسسة الأعلمی.
23. اقبال الأعمال على بن موسى بن جعفر بن محمد (معروف به سيد بن طاووس) چاپ بيروت، منشورات مؤسسة الأعلمی.
24. الزام النَّاصب فى اثبات الحجّة الغائب الحاج الشيخ على اليزدى الحائرى، چاپ بيروت منشورات مؤسسة الأعلمی.
25. أمالى شيخ صدوق: محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه (معروف به صدوق).
26. امالى شيخ طوسى شيخ الطائفة، محمّد بن حسن، طوسى چاپ، نجف و قم، مؤسسه بعثت
27. أمالى شيخ مفيد: محمّد بن محمّد بن نعمان عكبرى بغدادى

28. الامامة والسياسة أبو محمد عبد الله بن مسلم كوفي مروزي (معروف به ابن قتيبه) (دينوري) چاپ، مصر، مطبعة مصطفى البابي و چاپ، قم منشورات الشريف الرضي.
29. الامام على صوت العدالة الانسانيه: جورج جرداق (مسيحي) چاپ، بحرین، مكتبة صعصعه
30. إمتاع الأسماع بما للنبي صلى الله عليه وآله من الأنباء والأموال والحفدة والمتاع تقي الدين أحمد بن علي مقریزی، تحقيق: محمد عبد الحميد، النميسي چاپ، قاهره دار العلوم العربيه
31. أنساب الأشراف: أحمد بن يحيى بن جابر، البلاذري چاپ، بيروت، دارالفكر 1417 هجرى.
32. انسان العيون في سيرة الأمين المأمون (معروف به سيره حلبى) على بن برهان الدين حلبى، شافعى چاپ بيروت، دار المعرفه
33. اوائل المقالات شيخ مفيد محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى چاپ قم مكتبة الداورى.
34. الايضاح فضل بن شاذان نيشابورى چاپ بيروت؛ مؤسسة الأعلمى، 1402 قمرى.
35. بحار الأنوار مولى محمد باقر بن محمد تقي مجلسى چاپ جديد تهران
36. البداية والنهاية تاريخ ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى، چاپ بيروت دار الكتب العلميه، 1409 هجرى
37. بشارة الاسلام السيد مصطفى آل السيد حيدر، الكاظمى چاپ، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام.
38. بشارة المصطفى الشيعية المرتضى عماد الدين أبي جعفر محمد بن أبي القاسم الطبري تحقيق جواد القيومى، الاصفهاني چاپ، قم، مؤسسة النشر الاسلامي.
39. بصائر الدرجات أبو جعفر محمد بن الحسن... الصفار، چاپ تهران منشورات أعلمی
40. بلاغات النساء: أبي الفضل أحمد بن أبي طاهر (طيفور) چاپ، قم، انتشارات مكتبة الحيدريه.
41. تاج العروس من جواهر القاموس سيّد مرتضى زبيدي حنفى
42. تاريخ ابن أعثم: الفتوح: أبي محمد أحمد بن أعثم كوفى - 8 ج در 4 مجلد - چاپ بيروت دار الكتب العلميه، 1409 هجرى
43. تاريخ بغداد أبو بكر أحمد بن على معروف به خطيب بغدادى - 14 ج - چاپ بيروت، دار الكتاب العربى.
44. تاريخ الخلفاء - حافظ جلال الدين سيوطى، شافعى تحقيق محمد محيى، عبدالحميد (چاپ افسست) منشورات الشريف الرضي
45. تاريخ الخميس حسين بن محمد بن الحسن الديار، بكرى چاپ بيروت، دار صادر الدين
46. تاريخ طبرى = تاريخ الأمم والملوك محمد بن حرير طبرى، تحقيق: محمد أبو الفضل





، ابراهيم (افست در بيروت).

47. تاريخ كامل ابن اثير علامه عزالدين ابي الحسن على بن ابي الكرم... (معروف به ابن اثير) - 12 ج - چاپ، بيروت، دار صادر، 1402 هجرى

48. تاريخ مدينة دمشق، حافظ أبو القاسم على بن الحسن بن هبة الله بن عبدالله شافعي معروف به ابن عساكر - 80 ج - چاپ بيروت، دار الفكر

49. تاريخ المدينة المنورة أبي زيد عمر بن شبة (افست قم) و چاپ بيروت، دار الكتب العلمية

50. تاريخ المذاهب الاسلاميه محمد أبوزهره چاپ قاهره، دار الفكر العربي.

51. تاريخ يعقوبي: أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر ... ابن واضح (معروف به يعقوبى) - 2 ج - چاپ، بيروت، دار بيروت

52. تأويل الآيات سيّد شرف الدين على الحسينى چاپ، قم، مدرسه امام مهدي عليه السلام

53. تحف العقول: أبي محمد حسن بن على بن الحسين بن شعبة الحرّاني.

54. تذكرة الحفاظ أبو عبدالله شمس الدين محمد بن أحمد ذهبي، تصحيح عبدالرحمن بن يحيى معلمى - 4 ج در 2 مجلد - چاپ، بيروت، دار احياء التراث العربي.

55. تذكرة الخواص: أبو المظفر، يوسف بن فرغلى سبط ابن جوزى چاپ نجف

56. ترجمة الامام على بن ابي طالب عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق = تاريخ ابن عساكر: حافظ، أبو القاسم، على بن حسن بن هبة الله تحقيق شيخ محمد باقر، محمودى چاپ، بيروت مؤسسه المحمودي.

57. تفسير ابن كثير - تفسير القرآن العظيم أبو الفداء اسماعيل بن كثير دمشقى، چاپ بيروت دار الفكر.

58. تفسير برهان سيد هاشم، بحراني چاپ، بيروت منشورات مؤسسه اعلمى

59. تفسير تبيان التبيان في تفسير القرآن شيخ الطائفة أبي جعفر محمد بن حسن طوسى.

60. تفسير ثعلبى = الكشف و البيان أبو اسحاق، أحمد بن ابراهيم (معروف به ثعلبى) چاپ، بيروت، دار احياء التراث العربي

61. تفسير درّ المنثور جلال الدين سيوطى چاپ، قم افست كتابخانه مرعشى و چاپ بيروت

62. تفسير روح المعانى أبي الفضل شهاب الدين سيد محمود آلوسى بغدادى - 30 ج در 15 مجلد - چاپ، بيروت، دار احياء التراث العربي.

63. تفسير صافى مولى، محسن ملقب به فيض كاشانى چاپ، بيروت منشورات مؤسسه اعلمى.



64. تفسير طبري = جامع البيان في تفسير القرآن أبو جعفر، محمد بن جرير طبري، چاپ، بيروت، دار الجليل.
65. تفسير عياشي محمد بن مسعود عياشي چاپ، تهران انتشارات علميه اسلاميه
66. تفسير فتح القدير: محمد بن علي بن محمد شوکاني - 5 ج - چاپ بيروت، دارالفکر
67. تفسير قرطبي - الجامع لأحكام القرآن: أبو عبد الله محمد بن أحمد انصاري قرطبي، چاپ، بيروت منشورات محمد علي، بيضون، دار الكتب العلميه.
68. تفسير قمي أبو الحسن علي بن ابراهيم قمي تصحيح سيد طيب موسوي جزايري - 2 ج - چاپ، قم دار الكتاب للطباعة والنشر.
69. تفسير كبير فخر رازی محمد بن عمر، خطيب فخر الدين رازی چاپ قاهره المكتبة التوفيقية.
70. تفسير كشاف زمخشری ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری - 4 ج - چاپ بيروت، دار احياء التراث العربي ط 1421/2.
71. تفسير مجمع البيان: أبي علي فضل بن حسن طبرسي چاپ، بيروت، منشورات مؤسسه اعلمي.
72. تفسير «المنار» شيخ محمد عبده مصري
73. تفسير نور الثقلين شيخ عبد علي بن جمعه عروسي، حوزي تصحيح سيد هاشم رسولي محلاتي - 5 ج - چاپ قم المطبعة العلميه.
74. تقريب التهذيب: أحمد بن علي بن حجر عسقلاني چاپ، بيروت، دار الكتب العلميه.
75. تهذيب التهذيب أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر عسقلاني، تحقيق: مصطفى عبدالقادر، عطاء چاپ، بيروت، دار الكتب العلميه / 1415 هجري.
76. جامع الاصول من أحاديث الرسول أبي السعادة، مبارك بن محمد (معروف به ابن أثير) تحقيق محمد حامد القفي - 12 ج - چاپ، بيروت، دار احياء التراث العربي.
77. الجامع الصحيح = سنن ترمذي أبو عيسى محمد بن عيسى بن سوره ترمذي، تحقيق: أحمد محمد، شاکر چاپ، بيروت، دار احياء التراث العربي.
78. جمهرة أنساب العرب أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم اندلسي، چاپ بيروت، منشورات محمد علي، بيضون، دار الكتب العلميه
79. جمهرة خطب العرب أحمد زكي صفوت - 3 ج - چاپ بيروت، المكتبة العلميه
80. جمهرة رسائل العرب أحمد زكي صفوت در 4 جلد - چاپ بيروت، المكتبة العلميه

81. جمهرة النَّسَب أبى المنذر، هشام بن محمد بن السائب، الكلبى چاپ بيروت عالم الكتب مكتبة النهضة العربية
82. الجمل شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى، بغدادى تحقيق سيّد على مير شريفى چاپ، قم مكتب الاعلام الاسلامى.
83. جواهر العقدين فى فضل: الشرفين نور الدين على بن عبدالله السمهودى، چاپ بيروت منشورات محمد على، بيضون، دار الكتب العلميه.
84. حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: أبونعيم، أحمد بن عبدالله اصفهانى - 10 ج - چاپ، بيروت، دار الكتب العلميه.
85. خصائص امير المؤمنين على بن أبى طالب، حافظ أبى عبد الرحمن، أحمد بن شعيب نسائى
86. دائرة المعارف الشيعيه السيد حسن الأمين، ط 2 / 1393.
87. دائرة المعارف القرن العشرين محمد فريد، وجدى چاپ، بيروت، دارالفكر / 1399 هجرى
88. دلائل الامامه محمد بن جرير الطبرى، الامامى چاپ نجف / 1383 قمرى
89. دلائل النبوه و معرفة أحوال صاحب الشريعة أبوبكر أحمد بن حسين بيهقى، تصحيح و: تعليق عبدالمعطى، قلعه چى چاپ، بيروت، دار الكتب العلميه.
90. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى محب الدين أحمد بن أحمد بن عبدالله طبرى، چاپ بيروت، مؤسسة الوفاء.
91. ربيع الأبرار أبى القاسم محمود بن عمر زمخشرى تحقيق دكتور سليم نعيمى (چاپ افست) منشورات الشريف الرضى
92. روضة الواعظين: محمد بن فتال نيشابورى چاپ، نجف مطبعة الحيدريه، افست قم منشورات الرضى.
93. رياض النضره في مناقب العشرة أحمد بن عبدالله طبرى (معروف به محبّ الدين) - 4 ج در يك مجلد - چاپ، بيروت دارالمعرفه - 1418 هجرى.
94. زاد المعاد في هدي خير العباد شمس الدين أبى عبدالله محمد بن أبى بكر الزرعى الدمشقى معروف به ابن قيم جوزيه: تحقيق الشيخ عبدالقادر، عرفات چاپ، بيروت، دار الفكر
95. سرّ العالمين أبو حامد محمد بن محمد غزالى، چاپ نجف
96. سفينة البحار: شيخ عباس قمى - 8 ج - چاپ اسوه
97. سلوك الملوك: فضل الله بن روزبهان خنجى، چاپ حيدرآباد دكن

98. السنن أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب بن علي بن بحر نسائي - 8 ج در 4 مجلد - با شرح سيوطي و حاشيه امام، سندی چاپ بيروت، دار الفكر
99. سنن ابن ماجه أبو عبد الله محمد بن يزيد قزويني تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي - 2 ج - چاپ بيروت، دار احياء التراث العربي، 1395 هجري.
100. سنن أبوداود، حافظ ابی داود سليمان بن الأشعث السجستاني الأزدي - 4 ج در 2 مجلد - چاپ، بيروت، دار احياء التراث العربي
101. سنن دارمی أبو محمد عبدالله بن عبد الرحمن بن فضل بن بهرام دارمی، انتشارات دار احياء السنة النبوية.
102. السنن الكبرى أبوبكر، أحمد بن حسين بيهقي، چاپ بيروت، دارالفكر
103. سير أعلام النبلاء شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، ذهبي چاپ بيروت، دارالفكر
104. سيره ابن هشام = السيرة النبويه أبو محمد عبدالملك بن هشام بن أيوب حميري معافري، بصرى: تحقيق مصطفى الشقاء ابراهيم أيارى و عبدالحفيظ شلبي - 4 ج - چاپ مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي
105. شرح مقاصد علامه مسعود بن عمر بن عبدالله معروف به سعد الدين تفتازانى - 3 ج - چاپ، بيروت منشورات محمد على، بيضون، دار الكتب العلمية.
106. شرح نهج البلاغه: أبو حامد عز الدين عبد الحميد بن هبة الله (معروف به ابن أبي الحديد): تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم - 20 ج - چاپ مصر (افست در ايران) قم دار الكتب العلميه اسماعيليان
107. شواهد التنزيل: أبو القاسم عبيد الله بن عبدالله بن أحمد (معروف به حاكم حسانى)، تحقيق و تعليق شيخ محمد باقر محمودى - 2 ج در يك مجلد - چاپ، بيروت منشورات مؤسسة علمي / 1393 هجرى.
108. صحاح اللغة أبى نصر اسماعيل بن حماد جوهرى چاپ، بيروت، دارالفكر
109. صحيح بخارى: أبو عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيره بخارى - 9 ج در 4 مجلد - چاپ بيروت، دار القلم
110. صحيح مسلم: أبو الحسين مسلم بن حجاج قشيري نيشابورى - 2 ج - چاپ بيروت دار الفكر.
111. صحيح مسلم بشرح النووي - 8 ج در 9 مجلد - چاپ، بيروت، دار احياء التراث العربي، ط. 4.
112. صحيفه سجّاديه: الامام على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليهم السلام

113. الصواعق المحرقة في الردّ على أهل البدع و الزندقة أحمد بن حجر هيثمي، مكي: تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف چاپ مصر مكتبة القاهرة
114. الطبقات الكبرى = طبقات ابن سعد محمد بن سعد كاتب واقدی، چاپ بیروت، دار بیروت
115. الطرائف في معرفه المذاهب الطوائف رضی الدین، أبو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس - 2 ج - تحقیق سیّد علی، عاشور چاپ، بیروت مؤسسه اعلمی.
116. العقد الفريد أبي عمر أحمد بن محمد (معروف به ابن عبد ربه اندلسی) - 5 ج - چاپ، بیروت، دار الاندلس / 1408 هجری
117. علل الشرايع شيخ صدوق، چاپ بیروت
118. عيون أخبار الرضا شيخ صدوق، محمد بن علی بن الحسين بن بابويه، چاپ
119. عيون الأخبار: أبي محمد عبد الله بن مسلم (معروف به ابن قتيبه) - 4 ج در 2 مجلد - چاپ، بیروت، دار الكتاب العربي.
120. الغارات أبي اسحاق ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال (معروف به ابن هلال ثقفی): تحقيق سيّد عبدالزهراء حسيني، خطيب دار الكتاب الاسلامي
121. غاية المرام: سيّد هاشم، بحرانی چاپ، قديم و چاپ بیروت
122. الغيبة: محمد بن ابراهيم، النعماني چاپ تهران مكتبة الصدوق
123. الغدير في الكتاب و السنّه والأدب علامه شيخ عبدالحسين أميني نجفی - 11 ج - چاپ، تهران دار الكتب الاسلاميه
124. الفائق في غريب الحديث أبو القاسم محمود بن عمر زمخشری - 4 ج - چاپ بیروت دار الفكر.
125. فتح الباری (شرح صحيح بخاری) حافظ، أحمد بن علی بن حجر عسقلانی - 15 ج - چاپ، بیروت، دارالفکر / 1420 هجری.
126. فتوح البلدان ابوالحسن، أحمد بن يحيى بن جابر بلاذري چاپ بیروت، دار الكتب العلميه.
127. فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السطين والأئمه من ذريتهم عليهم السلام، ابراهيم بن محمد جويني خراساني تصحيح شيخ محمد باقر محمودی - 2 ج - چاپ بیروت، مؤسسه المحمودي
128. فردوس الأخبار: حافظ ابن شيرويه ديلمي
129. الفصول المختاره: شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی چاپ، بیروت دار الأضواء.

130. الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة على بن محمد بن أحمد مالكي (مشهور به ابن صبّاغ) چاپ، نجف مطبعة العدل / 1381 ق.
131. فضائل الخمسة من الصحاح الستة علامه سيد مرتضى حسيني فيروزآبادي - 3 ج - چاپ بيروت، منشورات مؤسسه اعلمى.
132. فضائل الصحابه أبي عبدالله أحمد بن حنبل - 2 ج - چاپ، سعودى، دار ابن جوزى / 1426 هجرى
133. الفهرست محمد بن اسحاق (معروف به ابن ندیم).
134. فيض القدير (شرح الجامع الصغير) علامه عبد الرؤف المناوى - 6 ج - چاپ بيروت، دار المعرفه
135. قاموس الرجال علامه محقق، شيخ محمد تقى تسترى - 12 ج - چاپ قم، مؤسسة النشر الاسلامى، 1410 هجرى قمرى.
136. قاموس المحيط مجد الدين محمد بن يعقوب فيروزآبادى
137. الكافى محمد بن يعقوب الكليني: تحقيق: على اكبر غفارى چاپ، تهران دارالكتب الاسلاميه، 1388
138. كشف الأستار الحاج ميرزا حسين النورى، الطبرسى، چاپ، قم، مطبعة الخيام / 1400 هجرى
139. كشف الغمّه فى معرفة الأئمة علامه محقق، أبي الحسن على بن عيسى بن أبى الفتح اربلى، چاپ، تبريز بنى هاشمى / 1381 هجرى قمرى
140. كشف المراد في شرح نجرىد الاعتقاد علامه جمال الدين حسن بن يوسف بن مطهر (معروفه علامه حلّى) چاپ، قم، مؤسسة النشر الإسلامى.
141. كشف اليقين فى فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام: علامه حلّى: تحقيق على آل كوثر چاپ قم مجمع احياء الثقافة الاسلاميه
142. كفاية الأثر فى النّص على الأئمة الاثنى عشر: أبى القاسم على بن محمد بن على الخزاز، القمى چاپ، قم، انتشارات بيدار
143. كفاية الطالب فى مناقب على بن أبى طالب، حافظ محمد بن يوسف گنجى شافعى، تحقيق محمد هادى امينى - چاپ، تهران دار تراث أهل البيت عليهم السلام.
144. كمال الدين و تمام النعمه أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى.
145. كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال: علاء الدين على متقى بن حسام الدين هندی -



ضبط و تصحيح: شيخ بكرى حيانى - شيخ صفوة السقا چاپ، بيروت مؤسسة الرسالة. 1413 هجرى

146. الكنى والألقاب: شيخ عباس قمى چاپ، تهران از منشورات مكتبه صدر، ط 5 / 1409 هجرى

147. لسان العرب ابى الفضل جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور افريقى مصرى چاپ بيروت، دار صادر.

148. لسان الميزان حافظ شهاب الدين أبى الفضل أحمد بن على بن حجر عسقلانى چاپ بيروت، مؤسسة أعلمى.

149. اللوامع الالهيه فى المباحث الكلاميه جمال الدين مقداد بن عبدالله الأسدى، چاپ قم انتشارات دفتر تبليغات اسلامى

150. مجمع البحرين شيخ فخرالدين، طريحى چاپ، تهران منشورات المكتبة المرتضويه 1395 هجرى

151. مجمع الزوائد و منبع الفوائد حافظ نورالدين على بن أبى بكر هيثمى - 10 ج - چاپ بيروت، دارالفكر

152. المحاسن و المساوى ابراهيم بن محمد، بيهقى چاپ، بيروت، دار صادر، 1390 قمرى.

153. محاضرات الأدباء: راغب اصفهانى افسست، قم، منشورات الرضى / 1374 ش.

154. المُحَلَّى: أبو محمد، ابن حزم اندلسى.

155. المختصر فى أخبار البشر = تاريخ أبى الفداء عماد الدين أبى الفداء، اسماعيل بن على بن محمود چاپ، قاهره مكتبة المتنبى و چاپ بيروت منشورات محمد على بيضون دار الكتب العلميه / 1417 هجرى.

156. مرآت العقول فى شرح أخبار آل الرسول علامه مولى محمد باقر مجلسى، چاپ تهران، دار الكتب الاسلاميه.

157. المراجعات: سيّد عبدالحسين شرف الدين الموسوى تحقيق حسين، الراضى، چاپ مؤسسه دار الكتاب الاسلامى

158. مروج الذهب و معادن الجواهر: ابوالحسن على بن حسين مسعودى، تحقيق: عبدالأمير مهنا - 4 ج - چاپ، بيروت مؤسسه أعلمى / 1411 هجرى.

159. المستدرک على الصحيحين حافظ أبو عبد الله حاكم نيشابورى، زیر نظر يوسف عبد الرحمن مرعشلى - 4 ج - چاپ بيروت، دار المعرفه

160. المسند امام احمد حنبل - 6 ج - چاپ قديم
161. مشارق الأنوار: حافظ رجب البرسي.
162. المصباح المنير: أحمد بن محمد بن علي...، الفيومي چاپ، قم، منشورات دارالهجره
163. المصنّف: أبوبكر، عبدالله بن محمد بن أبي شيبة كوفي، متوفى سال 235 هجرى
164. مطالب السنول فى مناقب آل الرسول كمال الدين محمد بن طلحه شافعى - 2 ج در 1 مجلد - :تحقيق ماجد بن أحمد العطيه چاپ، بيروت مؤسسة أم القرى
165. مع الخطيب فى خطوطه العريضة آية الله لطف الله صافى گلپايگانى، چاپ، قم، مؤسسة السيّدة المعصومه / چاپ اول، 1418 هجرى
166. معالم المدرستين علامه سيد مرتضى عسكرى - 3 ج - چاپ، تهران مؤسسه بعثت قسم الدراسات الاسلاميه.
167. معانى الأخبار: أبو جعفر، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمى، تصحيح: على اكبر، غفارى چاپ، قم منشورات مكتبة المفيد.
168. معجم البلدان شهاب الدين أبي عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموى - 5 ج - چاپ بيروت دار صادر 1399 هجرى
169. المعجم الكبير: حافظ أبي القاسم سليمان بن أحمد طبرانى - 25 ج - تحقيق: حمدى عبد المجيد، السلفى چاپ بيروت، دار احياء التراث العربى / 1422 هجرى.
170. المعيار و الموازنه أبو جعفر، اسكافى محمد بن عبدالله معتزلى تحقيق شيخ محمد باقر، محمودى چاپ اول: 1402 هجرى
171. المغازى: محمد بن عمر بن واقد (معروف به واقدى) تحقيق مارسدن جونز - 2 ج - انتشارات مكتب الاعلام الاسلامي
172. مفردات ألفاظ القرآن علامه حسين بن محمد بن فضل (معروف به راغب اصفهاني)
173. مقتل الحسين أبوالمؤيد؛ موفق بن أحمد مكى خوارزمى - 2 ج در يك مجلد - تحقيق شيخ محمد سماوى چاپ، قم منشورات مكتبة المفيد.
174. مقاتل الطالبين ابوالفرج اصفهاني - تحقيق سيّد أحمد صقر، چاپ قاهره / 1368 هجرى
175. مقدمه ابن خلدون عبدالرحمن بن محمد بن خلدون - چاپ، بيروت، دار الكتاب العربى، ط 3 / 1422 هجرى.
176. الملاحم و الفتن رضى الدين أبي القاسم على بن موسى بن جعفر بن محمد (ملقب به ابن

، طاووس) چاپ، بیروت مؤسسه الوفا ط 6 / 1403 هجری.

177. الملل و النحل أبو الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی تحقیق محمد فتح الله بدران - افسر، قم، منشورات الرضى 1364 ش.
178. المناقب: أبوالمؤید، موفق بن أحمد مکى، خوارزمی چاپ، قم، مؤسسه النشر الاسلامی
179. مناقب آل أبي طالب ابن شهر آشوب السروی المازندرانی چاپ، قم، مکتبه علامه و انتشارات ذوی القربی
180. مناقب علی بن أبي طالب ملك الحفاظ، أبي بكر أحمد بن موسى بن مردويه، چاپ قم، دار
181. مناقب علی بن أبي طالب خطیب، أبو الحسن علی بن محمد بن محمد واسطی شافعی (معروف به ابن مغزلی) چاپ، تهران، المکتبه الاسلامیه
182. مناهج الیقین جمال الدین أبی منصور، حسن بن یوسف بن مطهر (معروف به علامه حلّی)، :تحقیق: محمد رضا الأنصاری القمّی.
183. منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر: لطف الله صافی گلپایگانی، چاپ، تهران، مکتبه الصدر.
184. المواقف فی علم الکلام قاضی عضد الدین ایجی
185. میزان الاعتدال أبی عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان ذهبی، تحقیق علی محمد بجادی چاپ، بیروت، دارالفکر
186. نزاهة المجالس: شیخ عبدالرحمن صفوری، شافعی چاپ، بیروت، دار الایمان / 1346 هجری
187. نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام دکتر سامی النشار، چاپ قاهره، 1977.
188. نظم درر السمطین فی فضایل المصطفی والمرتضی و البتول و السمطین جمال الدین محمد بن یوسف حنفی مدنی تحقیق محمد هادی، امینی چاپ، تهران مکتبه نینوی
189. نور الأبصار محمد مؤمن، شبلنجی چاپ قاهره، 1399 هجری.
190. نهج البلاغه گردآورنده سید، رضی متوفای سال 406 هجری قمری / ترجمه فیض الاسلام - 6 ج در 1 مجلد - تهران
191. نهج الحق و كشف الصدق: علامه حلّی، حسن بن یوسف بن، مطهر، چاپ، قم منشورات دار الهجرة / 1411 هجری.
192. نهاية الأرب فی فنون الأدب: شهاب الدین أحمد بن عبدالوهاب النویری، چاپ بیروت، منشورات محمد علی، بیضون، دار الکتب العلمیه.

193. النهايه في غريب الحديث و الأثر : مبارك بن محمد بن محمد جزرى (معروف به ابن أثير)، تحقيق طاهر أحمد الزاوى و محمود محمد الطناحى - 5 ج - مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان
194. وفيات الأعيان و أبناء الزمان أبى العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبى بكر (معروف به ابن خلكان) چاپ بيروت، دار الفكر
195. الوافي بالوفيات صلاح الدين خليل بن ابيك، صفدى چاپ، بيروت، دار احياء التراث العربي / 1420 هجرى
196. وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه محمد بن الحسن الحر العاملى، چاپ بيروت دار احياء التراث العربى، ط 1391/4.
197. وقعة صفين: نصر بن مزاحم منقرى، تحقيق: عبد السلام محمد هارون چاپ، قاهره، 1382 هجرى
198. ينابيع الموده شيخ سليمان قندوزى حنفى چاپ، نجف منشورات مكتبة الحيدريه 1384 و چاپ بيروت منشورات مؤسسة الأعلمى.
- ص: 759

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

